پانچ شد

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۲۲۲۰۰

رده‌بندی دیویی: ش ۴۸۵ ن ۳۷۲ / ۲۹۷ مرجع ☐

سرشناسه: نظام العلما، تبریزی، محمود بن محمد، - ۱۲۷۱ق

عنوان قراردادی:

عنوان: شهاب الثاقب فی ردّ النواصب.

شرح پدیدآور:

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: تهران ناشر: [بی‌نا] تاریخ نشر: [بی‌تا]

صفحه شمار: ۱ج. (بدون شماره گذاری) مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۷×۲۷ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی ☐ اهدایی ☐ خریداری ☑ ارسالی ☐

واقف: خریداری تاریخ ثبت: مهر ۱۳۲۷

یادداشتها: دارای حواشی تصحیحی است.

موضوع(ها): ۱. علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. اثبات خلافت - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. ۲. خلافت - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها.

شناسه(های) افزوده: الف. عنوان.

فهرستگار: شیبانی تاریخ فهرستگاری: دی ۸۷

فارسی

۲۲۲۰۰

۱۳۲۷

وفات مرحوم مغفور مبرور جنت و رضوان آرامگاه
فردوس جایگاه مصنف این کتاب شریف در ساعت
از طلوع آفتاب روز یکشنبه هفدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۷۲

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی ۱۲۷۲۶

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازدید شد

هو ... [illegible]

بسمه تعالی شأنه

هذا الکتاب المستطاب المسمی بشهاب الثاقب فی رد النواصب من مصنفات اعلم العلماء وافضل العرفاء جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول محقق حقائق الاسرار مدقق دقائق الآثار والاخبار مروج الشرع المبین عون الفقراء والمساکین غوث الحاج والملهوفین فخر الفضلاء جناب حاجی حاج ملا محمود نظام العلماء دام مجده العالی

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی هَدانا الصِّراطَ المُستَقیم وحَدَّنا الصِّراطَ القَویم وانعم علینا احسن النعم غیرِ المَغضوبِ عَلَیهِم وَلا الضّالّین والصلوة والسلام علی الفجر ولیالٍ عشرٍ والشفع والوتر واللیلِ اذا یسر الشموسِ الطالعةِ والبدورِ اللامعةِ اسماءِ اللهِ الحسنی وحججِه علی الوری ولعنة الله علی الجبتِ والطاغوت والعزی والاوثان والاصنامِ والازلامِ والانصابِ والارجاسِ والآثامِ والهُبَلِ واللاتِ والعزّی اسماءِ اللهِ السوءی وسوءِ القضاء ما تعاقب اللیالی والایام وما ادلهم النور الظلام اما بعد برادران دینی وایمانی ودوستان روحانی مخفی ومستور نماناد که این فقیر بیمقدار وحقیر خاکسار محمود بن محمد تبریزی عفی الله عنهما احادیث چند در کتب اهل سنت وجماعت دیدم واخبار بسیار از علمای انقوم در نجد وعراق وبخصوص در قزوین ومکلا وعدن شنیدم که آثار جعل ووضع وکذب از آنها ظاهر وهویدا وعلایم مخمولیت ومجعولیت از سبک وسیاق آنها باهر وپیدا بود وعلمای ایشان را دیدم که بآن احادیث موضوعه واخبار کاذبه مجعوله مفاخرت ومباهات مینمودند

[illegible] الحسین ... الائمة الاثنی عشر ... الشفع ... الوتر ... فاطمه ... [illegible]

وبمضمون



بمضمون اَلغَریقُ یَتَشَبَّثُ بِکُلِّ حَشیشٍ یعنی هر غریقی چنگ میزند بهر خس وخاشاکی بآن احادیث مجعوله واخبار مخموله تشبث میجستند وبر طایفه عدلیه امامیه اثناعشریه کثرهم الله بعد القلة واعزهم بعد الذلة یعنی خداوند زیاد نماید ایشان را بعد از کمی وعزیز نماید ایشان را بعد از ذلت احتجاج میکردند غافل از آنکه اخبار مسطوره موضوع ومجعول واحادیث مزبوره مخموت ومنحول میباشند وعلاوه بآنکه موضوع ومخموت هستند مانند بیوت منسوجه عنکبوتند اِنَّ اَوهَنَ البُیوتِ لَبَیتُ العَنکَبوت بدرستیکه سستترین خانها خانه عنکبوتست خواستم مختصری در این باب بنویسم وکذب آن اخبار موضوعه را بدلیل وبرهان بیان نمایم تا عامه عمیا غوغا وضوضا ننمایند وبآن اخبار موضوعه مباهات نفرمایند وضعفای عوام شیعه فریب آن مفتریات را نخورند وتعجب وتحیر ننمایند وبدانند که اینها سرابند نه آب وخطایند نه صواب حدث اصحاب سقیفه وابوهریره اند نه حدیث نبویه سلمانیه وبوذریه ومخترعات اهل بدع ومبتدعات شبویه ودمع موضوعات اوباش واوغاد ومجعولات طغام واهل عناد است اگرچه اصحاب اطیاب طوبی لهم وحسن مآب در کتب ومؤلفات وزبر وبینات خود متعرض رد آن اخبار ومتصدی عنوان آثار کذب دثار شده کذب ووضع آنها را بادله واضحه وبراهین لایحه ثابت کرده اند لیکن چون کتب مزبوره وزبر مسطوره بلغت تازی ومشتمل بر زیادات والمناب بود واکثر ناس را بهره از آن کتب نبود لهذا این حقیر سراپا قصور وتقصیر متصدی شد که بزبان فارسی ساده کذب آن مفتریات را معلوم طرفین ومشهود فریقین نمایم تا بدانند که اخبار مذکوره معایبند نه مناقب وقبایح اند نه مدایح ومفتتح این مختصر را باجوبه واحتجاج مامون عباسی موشح نمودم که با محدثین ومتکلمین علمای اهل سنت وجماعت در باب احادیث مزبوره گفتگو ومباحثه نموده ووضع اخبار مسفوره را بدلیل ثابت ومبرهن کرده ولنعم ما قال شاعر انّها الفَضلُ ما شَهِدَت بِهِ الاَعداء یعنی بسا زن ملیحه که شهادت داده است بملاحت وخوبیهای او فضل وبزرگی آن است که شهادت وگواهی بدهند با او دشمنان وبعد از اجوبه مامون ذکر اجوبه ائمه طاهرین وعلمای ناهرین میشود ودر ضمن آنها آنچه بخواطر فاتر میرسد ذکر میشود که زاد الاول للآخر چه قدر مطالب را اوایل برای اواخر گذاشته اند ومسمی ساختم این رساله را بشهاب ثاقب در رد نواصب ومرتب نمودم این عجاله را بر یک مقدمه وسه باب ویک خاتمه ویک بشارة وباللّه استعین انّه خیر معین مقدمه در بیان آنکه احادیث بسیار

طغام اوغاد
احمق وضعیف ورذل
... ١٢

سال ١٣٧٨ خورشیدی ... [illegible]

واخبار بیشمار از زمان خاتم الانبیاء چه پیش از حجة الوداع وچه در همان سفر وچه بعد از آن وچه در سقیفه بنی ساعده تا هلاک عثمان بن عفان وضع وجعل نموده اند خصوصا در عهد معویة بن ابی سفیان که احادیث مجعوله آن زمان بسبب بذل وبخشش آن امیر فاسق وخالوی کافران زیاده از حد وشمار است رسول خدا در حال حیوة مکرر میفرمودند کثرت علی الکذابة فمن کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار یعنی بسیار شده اند بر من دروغ گویان واز زبان من احادیث دروغ میسازند هر کس دروغ بر من به بندد عمدا پس البته محل نشستگاه او از آتش خواهد بود ومقر او سقر خواهد شد واعاظم علمای ایشان تجویز نموده اند که از برای تقویت ونصرت دین وضع حدیث جایز است از جملهٔ آنها حافظ عبد العظیم منذری شافعی در آخر کتاب ترغیب وترهیب میگوید که نعیم بن حماد از برای تقویت سنت وضع حدیث مینمود صاحب کتاب جامع الاصول که از عظمای علمای اهل سنت است میگوید که بعضی از اصحاب ضلالت که شغل او وضع احادیث بود بعد از انابه از ضلال خود می گفت باحادیث مرویه نگاه کنید ودر آنها تامل نمائید ودقت فرمائید به بینید که حدیث را از که اخذ میکنید وباحوال راوی نظر نمائید واحتیاط زیاد بکار ببرید زیرا که وقتیکه رای ما بچیزی قرار میگرفت حدیثی موافق رای خود وضع میکردیم ومطابق مطلب خود چیزی جعل مینمودیم تا آنکه کتابها از احادیث موضوعه نوشته شد صغانی که امام حافظ لغة حسن بن محمد بن حسن باشد که صاحب تصانیف کثیره است واز متبحرین علمای مخالفین است ساکن کوره ماوراء النهر که بخارا چغانه میگویند معرب آن صغانه است در کتاب در ملتقط گفته است که از جمله احادیث موضوعه است ان الله یتجلی للخلائق یوم القیمة عامة ویتجلی لک یا ابابکر خاصة یعنی بدرستیکه خدا تجلی میفرماید بمخلوقات در روز قیامت عموما وتجلی میکند برای تو ای ابابکر خصوصا چون صغانی اقرار بر وضع این حدیث نموده محتاج بجواب نیستیم که بگوئیم این حدیث لازم دارد که ابوبکر افضل از جمیع انبیا واوصیا باشد وقائل این قول کافر است لانکاره ما ثبت من الدین ضرورة یعنی انکار کردن امری که ثابت است در دین اسلام بداهة کسیکه ابوبکر را تفضیل دهد بانبیا منکر ضروری دین است زیرا که اهل اسلام اجماع دارند باینکه احدی را بر انبیا تفضیل نمیتوان داد تا چه رسد بمکتب دار ومعلم اطفال زیرا که ابوبکر بنا بر قول جمعی کافر بود وبنا باعتقاد سنیان مسلمان پس اسلام او محل شک وریب است چگونه او را بانبیا تفضیل توان داد گویند شیعه با سنی منازعه نمودند در باب علی وابوبکر هر کدام صاحب خود را ترجیح بر صاحب دیگری میدادند

مجادلهٔ میان سنی و شیعه [illegible]



## منع عمر وصیت پیغمبر را



بجاکه شخص ذمی راضی بحکم او نراضی شد از ذمی پرسیدند که علی افضل است یا ابوبکر ذمی گفت من هیچکدام را نمی شناسم ولیکن کم بین من شک فی عقیدته وبین من قیل انه الله یعنی چه بسیار فرقی است ما بین کسیکه در عقیده او شک شده است بعضی میگویند مسلمان شد وبرخی گویند بت پرست بود واظهار اسلام برای نفاق مینمود وما بین آنکسیکه گفته شد که بدرستیکه او خداست وایضا صغانی میگوید از اخبار مجعوله است ان الله لما خلق الارواح اختار روح ابی بکر من الارواح یعنی بدرستیکه جناب اقدس الهی وقتیکه ارواح را خلق نمود روح ابی بکر را از میان ارواح برگزید مروی است که رسول خدا فرمود لما خلق الله الخلق اختارنی یعنی زمانیکه خدا خلق کرد مخلوقات را مرا برگزید روح آنجناب را از جمیع ارواح برگزید وهمچنین جسد ونفس و طبیعت وجمیع قوای آنحضرت برگزیده رب العزة است وایضا صغانی میگوید من از منسوبان عمر بن خطاب هستم وحق را میگویم اگرچه بضرر عمر باشد زیرا که جناب رسالتماب فرمودند که حق را بگوئید اگرچه بضرر شما یا پدران ومادران وبرادران وخویشان شما باشد از جمله احادیث موضوعه است قول ما که میگوئیم اول من یعطی کتابه بیمینه عمر بن الخطاب وله شعاع کشعاع الشمس قیل فاین ابوبکر قال سرقته الملئکة یعنی اول کسیکه نامه عمل او را بدست راست میدهند عمر بن خطاب است واز برای او نوری است مثل نور آفتاب گفته شد پس ابوبکر کجاست گفت ملئکه او را دزدیدند نمیدانم چگونه شد که نامه عمل دلال خمر را پیش از نامهٔ ابوبکر میدهند ونور او که مثل آفتاب باشد نور ابوبکر ونور جناب پیغمبر چه قدر خواهد بود وملئکه دزدی وسرقت نمیکنند عباد مکرمون یسبحون الله ولا یفترون بندگان گرامی هستند تسبیح میکنند خدا را وسست نمیشوند نمیفهمم آن مبرطش بچه عمل مستحق این نور وبها گردیده وآن مبرطش بکدام فضیلت مستوجب این شعاع وضیا شد گویا بسبب آن چهار کلمه که در وقت احتضار جناب رسول مختار گفت مستحق این مرتبه گردید بدانکه مخالف ومؤالف باتفاق نقل کرده اند ودر صحاح خود آورده اند که چون مرض جناب پیغمبر شدید شد فرمود ایتونی بدواة وبیضاء لاکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدا فتنازعوا فقال صلی الله علیه وآله قوموا عنی لا ینبغی عندی التنازع یعنی بیاورید برای من دوات وکاغذی تا بنویسم برای شما کتابی را که گمراه نشوید بعد از آن کتاب ابد الاباد پس نزاع نمودند وصداها بلند کردند با آنکه جناب ایزدی نهی از آن فرموده ویا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی گفته بود یعنی

مبرطش ومبرطس یعنی دلال خمرات چون در جاهلیت دلال خمر بود واین لقب وکنیه از فاروق تعبیر شده منه دام ظله

## منع عمر وصیت پیغمبر را

٦ ای انکسانیکه ایمان اورده اید بلند نکنید صداهای خود را بلندتر از صدای پیغمبر پس انجناب
فرمود برخیزید از پیش من سزاوار نیست نزاع وجدال وقیل وقال در نزد من و لا کل حضرت
عمر فرمود کاغذ ودوات بیاورید انّ الرّجل لیهجر بدرستیکه این مرد هذیان میکوید ودر
طریق دیگر کفت انّه لیهجر بدرستیکه او هذیان میکوید ودر روایت دیگر ان رسول الله یهجر
بدرستیکه رسول خدا هذیان میکوید ودر خبر دیگر کفت ما شانه هجر چه شده است او که هذیان میکوید
اوصی النّبیّ فقال قائلهم قد ظلّ یهجر سیّد البشر وأری ابا بکر اصاب ولم یهجر وقد اوصی الی عمر
یعنی وصیت نمود رسول خدا پس کفت کوینده انها بتحقیق هذیان میکوید اقای خلق ومی بینم
ابی بکر را وقتیکه وصیت نمود بعمر وعمر را وصی خود نمود هذیان نکفت ودرست بود پس بعضی
کفتند حرف عمر را بشنوید ودوات وکاغذ ندهید وبرخی کفتند امتثال امر پیغمبر نمایید وانچه
میخواهد بیاورید ما ینطق عن الهوی ان هو الّا وحی یوحی حرف نمیزند پیغمبر از روی هوای
نفس نیست فرموده او مکر بوحی الهی که باو وحی میشود غوغا وضوضا ان هیج رغا بلند کردید
پس انجناب ان قوم بیحیا را از مجلس بیرون کرد بخاری ومسلم وغیرهما از علمای عامه عمیاء فضلا
ان طایفه بیحیا در صحاح خود اورده اند که عبد الله بن عباس میکفت الرّزیّة کلّ الرّزیّة ما حال
بین رسول الله وبین ان یکتب لهم ذلک الکتاب یعنی مصیبت همه مصیبت ان مصیبتی است که
حایل شد میان پیغمبر ومیان نوشتن ان کتاب برای ایشان ودر روایت دیکر اجماعت مذکور را
که ابن عباس میکفت یوم الخمیس وما یوم الخمیس ثمّ بکی حتّی بلّ دموعه الحصا قلت یا بن عبّاس
ما یوم الخمیس قال اشتدّ برسول الله وجعه قال ائتونی بکتف اکتب لکم کتابا لا تضلّوا بعده
ابدا فتنازعوا فقال قوموا عنّی لا ینبغی عندی التّنازع یعنی روز پنجشنبه وچه روز پنجشنبه
پس کریست انقدر که اشک دیده او سنکریزهای زمین را تر نمود راوی میکوید کفتم ای
پسر عباس چه چیز است روز پنجشنبه کفت شدت نمود مرض جناب رسول خدا فرمود بیاورید
برای من شانه تا بنویسم برای شما کتابی را که کمراه نکردید بعد از ان کتاب ابد الاباد پس نزاع کردند
وجدال وخصومت نمودند انجناب فرمودند برخیزید واز پیش من بیرون روید سزاوار نیست
خصومت وجدال در نزد من بدانکه پس صهاک الحبشیه دانست که انجناب باز میخواهد بخلافت
علی وصیت وتصریح نماید وبخیال سخافت غلیظه حرفی زد تا باید مانع کردید وموجب اضلال امت
واختلاف ایشان وسفک دماء مسلمانان وتحزیب دین وشرع مبین کردید وسبب کمراهی کمراهان

واستراحت

واستراحت شیطان شد مؤلف کوید اکر بقائلی یا احتمالی یا علاقی یا جمالی مربعین شوند ٧
خویشان واشنایان او کویند وصیت موجب خفت بدن ورفع کسالت است اکر وصیتی داری بکو
لیکن پیغمبر اخر الزمان خواست وصیت نماید مانع شدند ودر حضور انجناب صداها بلند کردند
وکفتند مرد که هذیان میکوید بعد از وفات ان سید کاینات جنازه او را کذاشتند وبسوی
سقیفه شتافتند واز برای خود عجلی ساختند فوا غربتاه ووا شهیداه ووا کربتاه یا بسبب تحریم
متعتین ومسح خفین وتعطیل حدود ومنع از اقامه شهود وحد بر شهود شعشعا ونورانی کردید
یا بعلت تشکیک در موت خاتم الانبیاء با وجود انکه حق تعالی فرموده بود انّک میّت وانّهم میّتون
یعنی ای پیغمبر تو خواهی مرد وجمیع مردم خواهند مرد یا بسبب نهی از مغالات صداقات نساء بود
وحال انکه خداوند عالمیان فرموده بود وآتیتم احداهنّ قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا یعنی اکر
بدهید بیکی از زنها حق صداق یک قنطار اشرفی که قنطار عبارتست از پوست کاوی که پر از اشرفی
باشد پس نکیرید از او چیزی را مع هذا ان ابو الشرور بر روی منبر کفت من غالی مهر ابنته اجعله فی بیت المال
یعنی هر کس کران وسنکین نماید مهر دختر خود را یعنی از مهر سنت واز مهر حضرت فاطمه که پانصد درهم است
ان زیادتی را در بیت المال مسلمانان داخل میکنم واز او پس میکیرم وبمسلمانان میدهم زنی از اهل مسجد
برخواست واین ایه را تلاوت نمود ابو الملاهی کفت کلّ النّاس افقه منک یا عمر حتّی المخدّرات فی الحجرات
یعنی همه کس فقیه تر است از تو ای عمر حتی پرده نشینان در اوطاقها ویا بجهة وضع خراج وتثویب وتغریب
نصر بن حجاج بود یا بسبب ان بود که حجر را میبوسید ومیکفت چون جناب پیغمبر ترا میبوسید من
نیز میبوسم وحال انکه میدانم انت حجر لا تضرّ ولا تنفع یعنی تو سنکی وضرر ونفعی بکسی نمیرسانی
جناب اسد الله الغالب فرمودند نه چنین است بل یضرّ وینفع ضرر میرساند ونفع میدهد یا بجهة
ان بود که جاهل باحکام بود زیرا که جمیع عمالش نوشت که اکر جنب اب نیابد نماز نکند وبرای تیمم
تیمم بر خاک تا اب پیدا کند واکر اب نیابد نماز نکند تا ملاقات پروردکار نماید ودر روایتی تا یکسال
نماز نکند ودر روایتی جنبی را حکم فرمود که تا اب میسر نکردد ترک نماز کن اکر چه یکماه یا دو ماه طول
بکشد عمار ایه تیمم را خواند وان لم تجدوا ماء فتیمّموا صعیدا طیّبا یعنی اکر اب پیدا نکنید پس تیمم نمایید
خاک پاک را وقصه جنابت وغلطیدن خود را بیاد ابو المناهی اورد وفرموده جناب رسول خدا را
که تمعکت کما تمعّک الحمار یعنی غلطیدی مثل غلطیدن حمار خواطر نشان کرد وتعلیم کردن جناب
پیغمبر کیفیت تیمم را بخاطر ابو اللواهی اورد ان منکر منفعل شد وتغیر فرمود بعمار کفت اتّق الله از

تثویب قرار هم الصلوة خیر من النوم سنة دام مجدا

# أبنة عمر

از خدا بترس وَالّا نُوَلّیکَ ما تَوَلّیٰ یعنی تو را مباشر میکنم بکاری که مباشر بودی عمار گفت
اگر بخواهی با احدی این حکایت را اظهار نمیکنم وکتمان مینمایم مؤلف گوید لم بحال عبد الله
پسر عمر باید رحم آمد زیرا که در حالت نزع در تعیین خلیفه تشکیک و تردید مینمود و از برای هر یک
از اصحاب عیبی ذکر میکرد کسی گفت که پسرت عبد الله را تعیین نما گفت وای بتو خدا بکشد تو را
دیدم او را که صیغه طلاق زوجه خود را نمیتوانست بخواند بسبب همین او را خلیفه خود ننمود و
خلافت را از بنی امیه الوعیه انداخت و حال آنکه مسئله طلاق و صیغه آن نادر الوقوع است و مشکل و مبهم
و کیفیت او کثیر الوقوع و آسان است هر بدی و هر خوبی تنامید اند در صورتیکه جهل بمسئله از مسائل
مانع از خلافت عبد الله بشود نمیدانم در فاروق چرا مانع نمیشود سبحان الله با ابن جهل در مقام کرسی
نشست که مکرر میفرمود سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عمّا دون العرش سلونی فانّی بطرق
السّماء اعلم منّی بطرق الارض و میفرمود لو ثُنیت لی الوسادة لحکمت بین اهل التوریة بتوریتهم و بین اهل
الانجیل بانجیلهم و بین اهل الفرقان بفرقانهم حتّی یزهر کلّ الی ربّه یعنی سؤال نمائید از من پیش از آنکه
مرا نیابید بپرسید از من از آنچه که تحت عرش است بپرسید بلکه بپرسید من عالم ترم براههای آسمان
از من براههای زمین و هر گاه گذاشته شود و دو لاشود برای من وساده و متکای خلافت هر آینه حکم میکنم
با اهل توریة که یهود باشند بتوریة ایشان و میان اهل انجیل که نصاری باشند بانجیل ایشان و میان
اهل قران بقران خود شان تا آنکه سیر میکرد باسانی هر طایفه بسوی خدای خود با آنکه سبب این
شناع رجم حامله و مجنونه یا تخلف از جیش اسامه یا ناخوشی ابنه بود زمخشری که از عظمای علمای
سنیان است میگوید که کان لسیّدنا عمر داء دوائه ماء الرجال یعنی بود از برای آقای ما عمر لعنه الله
ناخوشی که دواء او آب مردها بود متاخرین علمای ایشان چون بقباحت و شناعت این عمل متفطن
شدند گفتند ماء الرجال نبت یعنی ماء الرجال علفی است و سیّد ما عمر ناخوشی داشت و آن علف
مخصوص دوای آن درد بود علمای شیعه در جواب گفتند بلی راست است آن علف تنبت بین الصلب
والترائب یعنی علفی است که سبز میشود ما بین کمر و ترائب که منی باشد و در طریق شیعه اخبار صحیحه
وارد است که ملقب بامیر المؤمنین نمیشود احدی بغیر از علی بن ابیطالب مگر آنکه حرام زاده یا ولد حیض
یا موطوء الدبر باشد عرض کردند که بقائم آل محمد صلی الله علیه و آله این لقب را نمیتوان گفت فرمودند
نه ایشان را بقیة الله حجة الله صاحب ناحیه بگویند جلال الدین سیوطی که از مشاهیر علمای سنیان است
در حاشیه مدونه قاموس در لفظ ابنه میگوید که پنج نفر در جاهلیه مبتلا باین ناخوشی بودند از

جمله

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره ...



جمله آنها عمر بود حضرت صادق علیه السلام میفرماید انّ کنّا حقّاً ابترة منّا معادن الابن و عمر ابن شهر یعنی
تصریح بابن مطلب میفرماید ان یدعون من دونه الّا اناثاً یعنی نمیخوانند بجز امیر المؤمنین مگر زنها را
و از حدیث مزبور و آیه شریفه مستفاد میشود که جمیع خلفای بنی امیه و بنی عباس اناث هستند و باین
درد مبتلا میباشند و آیه و تأتون فی نادیکم المنکر و آیه و کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه و آیه
افمن یمشی مکبّاً علی وجهه اهدی امّن یمشی سویّاً علی صراط مستقیم نیز مؤوّل است بآنها و ابنه آنها و ایضاً
سنیان حدیثی وضع کرده اند چنانچه بعد از این مذکور میشود که عمر سراج اهل الجنّة یعنی عمر چراغ
اهل بهشت است نمیدانم ترقی معکوس چرا عمر در محشر بقدر آفتاب نور دارد و در بهشت که محل ترقیات است
بقدر چراغ میشود نعوذ بالله از این عقول سخیفه که این کلمات کثیفه را جعل نموده بمعنی حکم و سند
ام نسبت میدهند و از این عقول زنانه و اعتقادات احمقانه حدیثی که نقل کرده اند و گفته اند که
ابو بکر جمیع ما یملک خود را در راه خدا انفاق نمود و شب از شدّة سرما میان جوال کهنه رفت
جمیع ملائکه هفت آسمان میان جوال رفتند و مواسات بابی الدواهی کردند حضرت رب العزة
نیز اقتداء لابی بکر میان جوال رفت و ایضاً از جمله موضوعات است من سبّ ابا بکر و عمر قتل و من
سبّ عثمان و علیّاً جلد الحدّ یعنی هر که دشنام دهد ابو بکر و عمر را کشته میشود و هر که سب نماید
عثمان و علی را حد زده میشود بنا بر این باید بخاطشه حد زد که میگفت اقتلوا نعثلاً قتل الله نعثلاً
هذا کفر یعنی بکشید نعثل را خدا بکشد نعثل را پس بتحقیق کافر شده است مراد از نعثل عثمان است
و نعثل مرد یهودی بود در یمن و شغل او زرگری بود و ریش بسیار بلند داشت که بناف او میرسید
و موی عارضین او بسیار کم بود ابو الهقام نیز چنین بود و شباهت صوری بان یهودی داشت و
پیر احول آمده است و خاطشه مکرر جامه پیغمبر را در اوقات خود بهن میکرد و هر کس داخل میشد میگفت
ببینید هنوز جامه پیغمبر کهنه نشده است که نعثل دین پیغمبر را کهنه کرد و ضایع نمود و چون خبر
قتل عثمان را شنید یقین کرد که بعد از او طلحه خلیفه شده است بجهة میلی که باو داشت گفت خدا او را
از رحمت خود دور نماید بعد از آنکه خبر بیعت و خلافت علی را شنید گفت دوست می داشتم که آسمان
بزمین میچسبید اگر این خبر راست است میگوئی نظر کنید بشدة عداوت ام المؤمنین نسبت بجناب
امیر المؤمنین و تأمل نمائید بفرط محبتش بطلحه مبغوض و مغضوب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و معویه را باید حد زد زیرا که امیر المؤمنین را سب میکرد و خال المؤمنین نباید گفت خال الکافرین
یا خال الکافرین باید گفت و نباید گفت که معاویه مجتهد بود اجتهادش بان کشید که باید علی را

ست

سب کرد سهل است بحکم آن پلید در جمیع عالم هزار ماه بان حبیب الله در مساجد و منابر لعن کردند
و اسم مبارکش که از اسم جناب اقدس الهی مشتق شده بود در نعل کفش و نعل موزه نقش کردند و بنا بایت
گفت وَنَسْكُتُ عَنْ حَرْبِ الصَّحَابَةِ وَالَّذِي جَرَى بَيْنَهُمْ كَانَ لِاجْتِهَادٍ مُشْتَدًّا یعنی ساکت میشویم ما از
حرب صحابه و جنگ و جدال ایشان با یکدیگر آنچه میان ایشان گذشت و جاری کردید از روی اجتهاد ایشان
بود محکم و در نهایت عجب دارم از گروهی که جمع کرده اند ما بین ضب و نون و مؤمن و ملعون علی و معویه
یکدیگر را سب میکنند و با هم جنگ میکنند باز هر دو را خلیفه میدانند عثمان بعلی میگوید یا بن
التراب یعنی خاک بدهنت علی بعثمان گفته او را امیر باید باز هر دو خوبند ابوبکر و عمر تکذیب علی میکنند
و علی تکذیب ایشان مینماید و ایشان را غاصب میدانند باز همه خوبند عثمان را باجماع میکشند و نعش
او را در حش کوکب که مزبله و محل قاذورات یهود بود میاندازند و سه روز خلیفه زمان در آن مزبله
بنجاست یهودان غلطان میماند و شب بدزدی بدون غسل و کفن و نماز استخوان او را دفن میکنند
امیر المؤمنین با قرب جوار بر او نماز نمیکند و لیکن بطی الارض بعد از این میرود و بسلمان نماز میکند پس
معلوم است که عثمان مسلمان نبود و نماز کردن بر او بمسلمانان روا نبود پس خلفا سه نفر میشوند
نه چهار نفر چون از جواب عاجز میشوند میگویند اصحاب مجتهد بودند هر چه کرده اند باجتهاد نموده اند
در این صورت میگوییم این اجتهاد موجب هرج و مرج و فساد و اختلال شرع و دین است زیرا که میتوان
گفت ابن ملجم علی را باجتهاد کشت و شجاع الدین سنبویه را باجتهاد خنجر زد و رافضی باجتهاد اصحاب
مینماید و نیز فضیلت این مجتهدین از معویه بلکه از ابو الدواهی و زندیق بیشتر است و این اسلوب
فتح این باب موجب هرج و مرج و ابطال دین و آئین است خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ
غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ وحال آنکه اکثر اصحاب بکفر عثمان و حلیت خون و هدر دم آن ملعون
شهادت دادند عمار بن یاسر میگوید سه نفر بکفر عثمان شهادت دادند و من چهارم ایشانم و من بدتر
آن چهار نفرم و از عمار پرسیدند که عثمان را کشتید در حالتیکه مؤمن بود یا کافر گفت بخدا قسم
کشتیم عثمان را در حالتیکه کافر بود عبد الله بن مسعود گوید که آرزو دارم و تمنا میکنم که من و عثمان
در روی تل ریگ باشیم و ریگ بچشم و سر و صورت یکدیگر باشیم تا هر که عاجز تر است بمیرد و مکرر میگفت
لَا يَعْدِلُ عُثْمَانُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ یعنی برابر و معادل نیست عثمان در نزد خدا با پر پشه و در
روایت دیگر لَا يَعْدِلُ عُثْمَانُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ ذُبَابٍ یعنی عثمان در نزد خدا بقدر پر مگسی قدر ندارد
و همیشه میگفت رسول خدا بعثمان لعنت میکرد و پیغمبر بود که شهادت می دهم بانکه عثمان از اهل





نار است و میگفت آرزو میکنم که هر قدر تیر در ترکش دارم همه را بشکم عثمان بزنم و مقداد سنگریزه
بعثمان میزد و ابوذر غفاری شهادت بکفر وی میداد و نماند احدی از اصحاب پیغمبر مگر آنکه عثمان را
لعن کرد و شهادت بکفر او داد هر که را پدرش چنین کره بود که پدرش را بجنت ره بود و از جمله
احادیث موضوعه است زُرْ غِبًّا تَزْدَدْ حُبًّا یعنی زیارت کن یک روز در میان زیاد میشود از جهت
محبت یعنی دیر بدید و باز دید کنید بطور غب تا محبت زیاد شود و ایضا از احادیث مجعوله است
النَّظَرُ إِلَى الْخُضْرَةِ يَزِيدُ فِي الْبَصَرِ یعنی نگاه کردن بسبزی زیاد میکند در بصر یعنی نور دیده را زیاد میکند
و همچنین از اخبار منسوجه است مَنْ قَادَ أَعْمَى أَرْبَعِينَ خُطْوَةً غَفَرَ اللَّهُ لَهُ یعنی کسیکه عصا کوری را
بکشد بقدر چهل قدم خدا او را بیامرزد و از اکاذیب منحوله ایشان است الْعِلْمُ عِلْمَانِ عِلْمُ الْأَبْدَانِ
وَعِلْمُ الْأَدْيَانِ یعنی علم منحصر در دو علم است علم ابدان و علم ادیان و همچنین از اکاذیب ایشان است
الْجَنَّةُ دَارُ الْأَسْخِيَاءِ یعنی بهشت خانه سخیها است و از مجعولات دونان است طَاعَةُ النِّسَاءِ نَدَامَةٌ
یعنی اطاعت زنان ندامت و خسران است و حال آنکه اکثر شیعیان اطاعت اسماء بنت عمیس نموده کوی
سعادت را می ربودند و فاروق بقول اعاظم علمای جمهور کثیر المشوره بود حتی بزنان و طفلان
مشورت میکرد و همچنین از اخبار مخترعه سنیان است دَفْنُ الْبَنَاتِ مِنَ الْمَكْرُمَاتِ یعنی دفن کردن
دختران از صفات کریمه است گویا دلالت میخواهد که مردم بسنت جاهلیت خلاف رسول الله دختران
خود را دفن نمایند و از بخاطر وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ نترسند یعنی و قتیکه موؤده
سؤال کرده بشود که بکدام گناه کشته شد عمر چون از جناب امیر المؤمنین علیه السلام شنیده بود که آنحضرت
میفرمود نِعْمَ الصِّهْرُ الْقَبْرُ یعنی عجب دامادی است قبر لهذا این حدیث را جعل فرموده و در فهم معنی
نعم الصهر القبر خطا نموده یا در نفس الامر نظر بحوی بلکی سنت جاهلیه موافق سلیقه او بود حتی است
اعراب را بر کرده اند بسنت جاهلیت و دفن بنات بدانکه موؤده دخترهای متولد شده ایام جاهلیه
که بمجرد ولادت زنده در خاک میکردند بجهت عصبیت جاهلیت یا عدم توکل از جهت معیشت و در تاویل
محسن پسر امیر المؤمنین است که بصدمه در نیم سوخته و تازیانه قنفذ پدر سوخته سقط کردید یا
مراد از موؤده در تفسیر ظاهر مودة و قربی است وَإِذَا الْمَوَدَّةُ سُئِلَتْ تا آخر آیه چنانکه جناب
رسول خدا مکرر میفرمود قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى یعنی بگو از شما مزدی
و اجرتی برسالت خود نمیخواهم مگر مودت و محبت و قربا اهل بیت من و عترت من و الحق عجب مودت
و محبت بعترت آنجناب نمودند در خانه آن بزرگوار را سوزانیدند و بضعه او را زدند تا سقط نمو

وحسب تفسیر روایت میکنند که رسول خدا فرمود که شهادت میدهم بانکه عثمان از اهل نار است ح

۱۲ و بدان ضربت بسپر بزرگ کو ارش طلوع شد و داغ داغ او را بیمان بگردنش انداخته بمسجد آوردند
و محاسن او را بخون سرش خضاب نمودند و سایرین را شهید کردند الا لعنة الله علی القوم
الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **مؤلف گوید** که این احادیث موضوعه
مزبوره ضرری بما ندارد و ربط بامر مذهب اثناعشری ندارد و لهذا متوجه رد آنها نشده بر وجه
اجمال اشاره بر مجعولیت آنها شد و ایضا از مخترعات عمریان است اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه
یعنی طلب خیر نمایید در نزد خوش گلها و خوش صورتها تعبدا م فاروق خود عمل باین حدیث نکرد
و نصر بن حجاج را از مدینه بیرون کرد و **کیفیت از قصه** آنست که عمر شبی در کوچه مدینه طوف میکرد
ناگاه صدای زنی بگوش وی رسید که این شعر را میخواند هل من سبیل الی خمر فاشربها ام هل
سبیل الی نصر بن حجاج الی فتی ماجد الاعراق مقتبل سهل المحیا کریم غیر ملجاج تنمیه اعراق صدق
حین تنسبه اخو قداح عن المکروب فراج سامی النواظر من بهر له قدم یضیء صورته فی الحالک الداج
یعنی آیا راهی هست بسوی شراب پس بخورم او را آیا راهی هست بسوی نصر بن حجاج جوانی که بزرگست
اصل و ریشه او و آثار کریمه در او نیست نرم روانست و صورتش کم گوشت است و لجوج نیست
نشو و نما داده است او را ریشهای راست یعنی تربیت کرده اند او را پدران بزرگوار و راست وقتیکه
نسبت میدهی او را انبیش بمردمان بزرگ میرسد برادر تیر و شمشیر است و همیشه با تیر و کمان میگردد
و بسیار بسیار فرج دهنده است از مصائب و کرهها و مرتفع و بلند است از نگاه کنندگان از حیثیت
نور و لمعان و درخشندگی که در او است و مر او راست شرافت و سابقیت و تقدم و چهره او میدرخشد
در تاریکی که بسیار تاریک است پس خلیفه ثانی گفت نمیتوانم با خود در یک شهر مردی را که زنها
در حجلهای خود برای او شعر میخوانند پس فردای آنشب باحضار آن جوان فرمان داد بعد از آنکه نصر
حاضر کردید دید خوش شکل و جوان نازیست از حیثیت صورت و روی و چشم پس عتاب کنان بآن جوان نمود که
زنها در خانهای خود برای تو شعر میگویند نصر گفت مرا بگفته زنان عتاب منما و لا تزر وازرة
وزر اخری را بسمع قبول اصغا فرما و زنان را از انشاد شعر منع بکن و قدغن با آنها بفرما که
شعر نگویند و نخوانند کلام سخنان حسابی آن جوان را شنید و حکم فرمود موی سر او را تراشیدند
پس صورت آن جوان چون ماه تابان از زیر گیسوان نمایان گردید و بر بهاء و لمعان چهره او بیفزود
دیوار تابید خلیفه گفت باید امر فرمود عمامه بر سر نصر ببندند پس بر حسنش افزود ملیحتر و خوشگلتر
از اول گردید و چشمهای غزالین او موجب افتتان مردم شد حریف مجلس با خود همیشه درنگ میکرد

بر بینیم





علی الخصوص که پیرایه با و بستند بعد از لبس عمامه بدتر بود زیرا عمامه بعد از عمامه بدتر گردید پیغمبر
یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره میخواهند خاموش نمایند نور خدا را
بدهن خود شان و ابا مینماید خدا و نمیخواهد مگر آنکه نور خود را اتمام کند و کامل نماید چراغی را
که ایزد بر فروزد هر آنکه پف کند ریشش بسوزد خلیفه فرمود بخدا قسم باید با من در یک شهر
ساکن نشوی آن جوان گفت بچه جرم و چه گناه گفت همین است که میگویم پس حکم کرد که آن
جوان را از جوار پیغمبر و از دیدار مادر دور نموده بسوی بصره بردند و ننگ و عار اخراج بلدی را بر
آن جوان بستند و این عار و شنار در نفوس مردمان غیور بدتر از نار است پس آن زن واقعه را
شنیده از سطوت خلیفه بترسید و از باده و سیاست وی اندیشه کرده این ابیات را انشاد
نموده برای خلیفه فرستاد قل للامیر الذی یخشی بوادره مالی وللخمر او نصر بن حجاج انی بلیت ابا
حفص بغیرهما شرب الحلیب وطرف فاتر ساجی لا تجعل الظن حقا او تبینه ان السبیل سبیل الخائف
الراجی ما منیة قلتها عرضا بضائرة والناس من هالک فیها ومن ناج ان الهوی زمه التقوی
فقیده حتی اقر بالجام واسراج یعنی بگو بامیر آنچنان امیری که از حدت غضب او ترسیده میشود
مرا چکار بشراب یا نصر بن حجاج بدرستیکه من مبتلا شده ام ای ابا حفص بغیر آن دو که خوردن شیر و
دیده که فتور داشته باشد و حدت در نظر نداشته باشد و چشمش خفتگی داشته باشد مظنه
خود را حق مپندار ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بدرستیکه مظنه غنی نمیکند انسان را از حق
بلکه مظنه حق نیست مگر آنکه حق را آشکار نمائی و یقین کنی بدرستی راه و حال من حال راه پرسیدگان
و امیدواران است و در میان خوف و رجا هستم نیست آرزوئی که گفتم ضرر رساننده و ضرر
کننده بعرض و آبرو و همیشه مردم خالی از ناجی و هالک نبوده اند بعضی هالک و بعضی ناجیه
بوده اند بدرستی و راستی که عشق قبل تقوی بوده است پس مقید نموده است عشق را بمحافظت
من بلجام کردن و زین گذاشتن مر ظاهرش آن ابیات را خواند و گریست و گفت حمد میکنم با خدائی که
هوی را بتقوی مقید گردانیده است بعد از چند روز مادر نصر در عرض راه عمر نشست و در وقت
عبور آن جسور عرض کرد که در روز قیامت شکوه تو را بخدا میکنم عاصم و عبدالله پسرهای تو در پهلوی
تو بنشینند و پسر من از من دور و من پیر شکسته از دوری مهجور باشم عمر پرسید که این زن کیست
گفتند مادر نصر است گفت ای مادر نصر باسم عاصم و عبدالله زنها در حجله ها شعر نمیگویند
بعد از چندی نصر بن حجاج عریضه مشتمل بر این ابیات برای آن شریر کار بنات فرستاد لعبدالله عمر

# حکایت نصر بن حجاج

۱۴ امیر المؤمنین من نصر بن حجاج سلامٌ علیک اما بعد یا امیر المؤمنین لعمری لئن سیّرتنی وحرمتنی لما نلت
من عرضی علیک حرامٌ لئن غنّت الذلفاء یوماً بمنیة وبعض امانی النساء غرام ظننت بی الظن الذی لیس
بعده بقاء فما لی فی الندیّ کلام واصبحت منفیا علی غیر ریبة وقد کان لی بالمکّتین مقام
سیمنعنی عما تظن تکرّمی وآباء صدق صالحون کرام ویمنعنی امٌّ اممت صلوتها وحالٌ لها فی دینها
وصیام فهاتان حالان فهل انت راجع فقد جبّ منّی کاهل وسنام یعنی بعمر و جانم قسم اگرچه
مرا نفی بلد کردی واز زیارت پیغمبر محروم نمودی هر آینه آنچه از عرض من بردی در رسیدی بر تو
حرام است هرگاه ذلفا شعری بخواند بحسب آمال وامانی خود بکروزی وحال آنکه بعض از آمال و
امانی زنان محض عشق وهوا وهوس است گمان کردی بمن گمان بدی که بعد از آن بقائی در دنیا برای
من نخواهد بود و در مجالس ومحافل کلامی برای من نخواهد ماند سبب آنکه بود مرا بری ومنزه خواهد
نمود از آنچه در باب من گمان کرده شد کریمی ونجابت وفتوة من وپدران صادق وصالح وکریم من ومرا
بری از این تهمت خواهد نمود مادر من که نماز تمام ودرست میکند واحوال مادر من که در دین ورزد
خود دارد پس این دو حالت هستند آیا خواهی از ظلم من برگشت واز نفی من گذشت پس بتحقیق
کوبیده شد سنام ودوش من ومرا سرافکنده نمودی پس خلیفه کتاب نصر را خواند وگفت تا من امیرم
او را ببندر راه نمیدهم لیکن راه معاشی برای او قرار میدهم پس زمینی ببتول وی قرار داد چرا که از قسوة
قلب خلیفه وخشونة وغلظت آن پسر صهاک حبشیه که بنصر در بدری وبحال پیره مادر او رحم ننمود وحکومت
شد که بذلفا که صاحب تقصیر او بود اصلا متعرض نشد وسیاستی از جز شعر ونفی بلد در حق او نفرمود
آنچه بخواطر فاتر این حقیر میرسد آنست که مرتکب بد وعلت متعرض ومرتکب این شنعت شد علت آن
آنکه ذلفا زانیه از جمله مبغضین علی واولاد علی بود وعلت ثانیه تشیع نصر ومادر او وپسر عموی
او بود که موجب این ظلم گردید والا جای رحم ومحل ترحم مادر نصر بیگناه بود که در سر معبران کافر
ناله وفریاد وداد وبیداد میکرد جای صد رحم است اما رحم کو مثلی بخواطرم میرسد که میگویند زنی با شوهر
خود منازعه نمود در اثنای منازعه بشوهر خود گفت ای گدای فرمساق شوهرش گفت ای بی انصاف
دو فحش بمن گفتی که هیچکدام تقصیر من نیست گدائی وفقر من از خدا است وتقصیر او است وفرمساقی من
از شما است که زنا میدهی ودر این مقام عمر دو تقصیر برای نصر وارد آورد که هیچکدام تقصیر او نبود یکی
حسن ودیگری شعر گفتن ذلفا حسن او از جانب خدا وتقصیر خدا بود که او را مقبول آفریده بود و
شعر گفتن ذلفا تقصیر ذلفا بود باید شعر بگوید مولوی معنوی در مثنوی میگوید بولب

ختم

# حکایت نصر بن حجاج

خشکم نهاده بسته دهان کاه مفلس خوانیم که قلبان این دو علت که بود ای جان مرا این یکی آن دو آیت
وان بلی از خدا نمیدانم از عقل فاروق حیرت کنم یا از دین او تعجب نمایم یا از سلیقه او یا از رحم ومروت
او شرح حد هم مسلمانان آن جوان چه تقصیر داشت خداوند عالمیان او را خوش صورت وزیبا وخوش موی
وخوش بو ورعنا آفریده بود گناه آن جوان چه بود که اخراج بلد بشود باعث خلیفه خدا را اخراج
بلد نماید یا ذلفا را تنبیه وتعزیر فرماید نمیدانم اگر یوسف در عهد خلیفه بود آنحضرت را نیز اخراج
بلد میفرمود یا سکوت مینمود که جمیع اهل مصر از شیخ وشاب ونسوان وزنان حتی حیوان شیفته
جمال آن سرور واشفته گیسوان این پیغمبر بودند ودستها برید ند وچیها دریدند حتی بروایت
مفسرین عامه نه نفر از زنان بزرگان مصر آن مردند وراه عدم پیمودند وجناب رسول خدا در مقام
فخر میفرمود انا املح من یوسف من ملیحم از یوسف آیا خلیفه نشنیده بود الله جمیل یحب الجمال
آیا در مسئله نزاع ائمه جماعه نشنیده بود که اصح مقدم است آیا آیه شریفه ولدان مخلدون کانهم
لؤلؤ مکنون را در قرآن نخوانده بود که در بهشت پسرها وغلمانها که همیشه هستند گویا آنها مروارید پنهانی
هستند که همیشه در میان اصداف مصون ومحفوظ اند از مساس که دستی بآنها رسیده وغباری بآنها
ننشسته گویا فاروق یا جمیل یا الله در اسماء الله در عرش نخوانده بود حضرت حکیم علی الاطلاق
جمیع عباد را بطمع حوران زیبا وغلمان رعنا تطمیع فرموده وحور عین کامثال اللؤلؤ المکنون گفته
ووصف جمال حوران حسان وولدان وغلمان بعبارات مختلفه فرموده تا بندگان خدا بطمع حوران
زیبا وولدان رعنا عبادت نمایند وحضرت دلال خر گویا هرگز با پنه نگاه نکرده بود ومقابل آئینه
ننموده بود وکراهت منظر وزشتی چهره منکر خود را مشاهده نکرده بود تا بعلاقه تضاد قدر جمال را
بداند ونصر بن حجاج را بسوی بصره نراند خوشکل وبدکل وزشت وزیبا وحسن وقبح اسم ایشان
با ایشان است گواه عاشق صادق در آستین باشد وافتتان زنان موجب نفی بلد ومجوز
آن نمیشود خداوند جمیل وجلیل یا آنکه میداند ومی بیند که حسن مورث فتنهای بسیار میشود
باز دست از خلقت خوبرویان وخوش مویان بر نمیدارد مگر آنکه فاروق را حکیمتر از خدا بدانیم
واز نفی بلد چه سود مگر زنهای بصره عفیف تر از زنهای مدینه بودند مگر آنکه بگوئیم
الناس علی دین ملوکهم چون فاروق در مدینه بود واهل مدینه خوی فاروق را
داشتند همه فسقه وفجره بودند لهذا الجوان را بسوی بصره راند که مهبط ابلیس ومنزل
بلقیس ومغرس فتنه وماوی موتفکه بود که با ضلال وافتتان اهل بصره مشغول شود ووجود

حوزه

## حكايت نضر بن حجاج

خودش براى اصلاح اهل مدينه كافى ووافى بود نميدانم در كدام كيش وطريقت وكدام مذهب وملت
حسن صورت كناه است بايد صاحب او را تعذيب وتغريب نمود ودر جميع بلاد ميان عباد تفضيح
كرد وسر شوا نباشد ودر ميان جوانان داغ اعراب بريدن موا زيدن عقوبا نشن نميدانم نصر چه
كناه مستحق بدترين عقوبات كرديد واز ابتداى خلقت الى يومنا هذا خداوند عالم خوش كلها
وحسنها از يدى وفتنها وفسادها وقتلها وغارتها بسبب حسن در عالم اتفاق افتاده فلان تا بوده
اينش كار بوده وايضا شبى دبكر در كوچها ميكرديد از خانه شنيد كه زنها بيكديكر ميكفتند كه
در ميان جوانان مدينه كدام جوان صبيح تر وشكيل تر است زنى در جواب كفت ابو ذويب صبيح تر
جوانان است چون صبح شد عمر طلب تحقيق احوال ابو ذويب نمود كفتند جوانى است از قبيله بنى سليم
وپسر عموى نضر بن حجاج است پس باحضار او فرمان داد چون حاضر شد ديد كه اصبح واملح جوانان است
ومكرر ميكفت اَنتَ ابو ذُوَيبٍ تو ابو ذويب تنها هستى پس خليفه نظر بطبيعت جبلى كه داشت كفت
بخدا قسم با من جمع نشوى در يكسر زمين ابد الاباد اى جوان از سياق كلمات ان امير ظالمان استنباط
نمود كه اراده اينه نفى بلد خواهد نمود كفت اكر مرا نيز اخراج بلد خواهى كرد پس بسوى بصره بفرست كه
پيش پسر عموى خود بروم خطاب پسر خطاب قبول نمود واو را بسوى بصره روانه كرد چندى نكذشت
كه ان عمر طرش نجس را ابا لولو شجاع الدين بسوى اسفل السافلين روانه كرديد ونضر بن حجاج با پسر
عموى خود بمدينه مراجعت كردند ونضر بن حجاج در هجو عمر ميكويد يَضُنُّ اَبنُ خَطَّابٍ عَلَىَّ بِجُمَّةٍ
اِذا رَجَلَت تَهتَزُّ هَزَّ السَّلاسِلِ فَصَلَّعَ رَاساً لَم يُصَلِّعهُ رَبُّهُ يَرِفُّ رَفِيفاً بَعدَ اَسوَدَ جائِلِ لَقَد
حَسَدَ القُرانُ اَصلَعَ لَم يَكُن اِذا ما مَشَى بِالفَرعِ كَالمُتَخاتِلِ يعنى بخل ميورزند وحسد ميبرد پور خطاب
بمن بسبب موى سر وكيسوان انبوه من وتيكه شانه كرده شود افشان وپريشان ميشود وحركت
مينمايد مثال زنجيرها پس اصلع ومو نمود سرى را كه خداوند او را اصلع ننافريده بود پس
بيدرخشيد سر من وبريق ولمعان دارد بعد از موى انبوه وسياه هراينه بتحقيق قسم ميخورم بقرآن
كه عمر اصلع حسد نمود زيرا كه مشاهده كرد وديد كرا فرع وقيكه راه ميرود نيست مثل كسيكه كيسوان
انبوه داود وشايد افرع باشد بقاف وزاى معجمه كه بعض موى داشته باشد وبعضى نداشته
باشد كويند ابو ذويب مثل نضر بن حجاج لا ابالى نبود وبسيار متقى واز جمله نجباى كرام واعراب عظام
قبيله بنى سليم بود وبعبادت وزهد وكرم معروف بوده نام اسمش حسن وكنيه او ابو ذويب يعنى
صاحب زلفك واز جمله مواليان واخلاص كيشان امير مؤمنان بوده ابن ابى الحديد كويد





## شب كردى عمر

نضر بن حجاج در بصره در خانه مجاشع بن مسعود سلمى منزل نمود مرد پيرى بود وزن جوان وخوشكلى
داشت پس نضر عاشق ان زن وان زن عاشق نضر كرديد عاشقى كرديدن سر وكوزان سرايت
عاقبت مار ابدان شده براست فَاِنَّ المُعامَلَةَ مِنَ الطَّرَفَينِ القَلبُ يَهدى اِلَى القَلبِ روزى نضر بن
حجاج با انكشت خويش بر زمين نوشت اَنَا اُحِبُّكِ يعنى من ترا دوست ميدارم ان زن نوشته
نضر را خواند كفت وَاَنَا وَاللهِ يعنى منهم بخدا قسم مجاشع كفت چه نوشتى كفت نوشتم چه قدر خوشكل
وصاف است شكوفه شما چون دختر كوچك خويش كلى داشتند در انجا بود مجاشع كفت جواب
زن موافق ونجنت اين كلام نيست كفت نوشتم ما اَحسَنَ سَوادَ بِنتِكُم هذِهِ چه قدر خوش كلست
دست بند اين دختر كفت اين هم نيست پس ظرفى بر روى ان خط كذاشت وغلام خود را خواست كفت
بخوان براى من اين خط را غلام خواند پس مجاشع با بو موسى شكوه نمود ابو موسى او را بفارس نفى
بلد نمود ودر فارس باز عاشق شد حاكم خواست او را نفى بلد نمايد قسم خورد كه اكر چنين كنى بيلاد
شرك ميروم قصه او را بعمر نوشت عمر نوشت كه سر او را بتراش ودختهاى كوتاه بپوشد در مسجد
عبادت كند وبيرون نيايد مؤلف كويد كه حضرت عمريان وجماعت عثمانيان نظر بحماقت ذاتى
وبلاهت فطرى وعزيمت جبلى اين اعمال وافعال شنيعه را از جمله مناقب وفخر شمرده اند واز محاسن
او تعداد كرده اند خصوص شب كردى ان هرزه كرد وپرده درى ان نامرد را از جمله سياسات مدنيه
نوشته اند چنانچه منقول است كه در شبى از شبها در كوچها طوف ميكرد از خانه صداى خواننده
شنيد از ديوار بالا رفت داخل اوتاق شد ديد مردى با زنى نشسته شراب ميخورند وميخوانند
در تبندى وتلخى هرچه تمامتر كفت از خدا نترسيد كه بچنين عمل شنيع مرتكب ميشويد وكمان ميكنيد
كه خداوند عالميان پرده شما را نمى درد مرد وزن كفتند ما يك معصيت را مرتكب شده ايم وتو سه
مينمائيم پروردكار ما از ما عفو خواهد فرمود وتو چندين كناه را مرتكب شدى بعضى حق خداست
بتو مربوط نميشود وبعضى حق مردم است اكه بتو مربوط نميشود مكر انكه مردم از حقوق خود بكذرند
عمر كفت ان كناهان كدامند كفتند اول انكه تجسس عيوب بندكان خدا نمودى وحال انكه
خدا از او نهى كرده وَلا تَجَسَّسُوا فرموده يعنى تجسس ننمائيد دويم وسيم پرده درى وحال انكه پوشيدن كار
ستار را فرموده خدا فرموده بود ستر كن وتو نكردى وفرموده بود پرده مردم را بو مدار وتو بردى
چهارم دخول در بيوت وخانهاى مردم بدون اذن صاحب خانه وحال انكه حضرت ايزدى نهى از
ان فرموده بود پنجم از ديوار وپشت خانه داخل شدى وحال انكه جناب اقدس الهى منع از ان

فرموده وأتوا البيوت من ابوابها وليس البر ان تأتوا البيوت من ظهورها گفته بود یعنی بیائید
و داخل خانها بشوید از درهای انها و خوب نیست که از دیوارها بیائید و تو مخالفت امر خدا نمودی
و از دیوار بالا امدی ششم خداوند همین فرموده است اذا دخلتم بيوتا فسلموا على اهلها یعنی وقتیکه
داخل شدید بخانها پس سلام بدهید بر اهل ان خانها و تو سلام نکردی حتی در اخبار صحیحه
وارد است که سلام بدهید اگرچه کسی در ان خانه نباشد زیراکه ملئکه و مؤمنین اجنه در هر خانه
هستند حضرت خطاب بن خطاب منفعل و شرمسار و خفیف و خوار برخواست حلیت و برائة ذمه
طلبیده بیرون امد برخی این حالت و برائة را غلط هم شمرده اند مؤلف گوید عبادة جاهل
معصیت است تا بمعصیت چه رسد عمرو عاص عاصی روزی اسم عمر را برده و رحمت بسیار بهوای
عمر بن خطاب فرستاد و گفت پرهیزکارتر از او ندیدم مدام عمل بحق میکرد اگرچه در باب پدر و پسر
بود باری ان داهیهٔ دهماء گوید که عمر بمن نوشته بود که میشنوم که تو را از اینکه از اهل بیت من
کسی بمصر بیاید او را محبت نمائی یا پول بدهی یا مودت بکنی تا برسانم بتو عذابی که مستحق ان باشی
روزی وقت چاشت در منزل خود نشسته بودم خادم داخل شد و گفت میگوید عبد الله و عبد
الرحمن پسرهای عمر دیشب وارد مصر شدند و در اخرهای مصر و محلات دور منزل کردند پس دلتنگ
شدم اوقات بر من تلخ گردید زیراکه از ترس عمر زیارت ایشان و محبت ایشان در قوه من نبود نمیتوانستم
انهارا از زیارت نمایم یا بخانه خود بیاورم و اعتنا ننمودن نیز غایت بیحیائی و خلاف انصاف و مروت
بود بدریای غم و الم غوطه خوردم در بین غم و الم ناگاه دیدم کوبنده میگوید که عبد الرحمن و ابو سروعه
دم در ایستاده اذن میخواهند گفتم داخل شوند دیدم انکسار و کسالت دارند گفتند برخیز و برما
حد بزن زیراکه دیشب شراب خوردیم و مست شدیم پس نهیب بانها زدم گفتم پسر خلیفه و یکی دیگر
از اهل بدر و تناول مسکر هرگز تصدیق نمیکنم عبد الرحمن گفت اگر اقامه حد ننمائی وقتیکه
خدمت پدر رسیدم میگویم که عمرو بن العاص تعطیل حد نمود یقین نمودم که اگر اقامه حد ننمایم
مورد سخط خلیفه گشته از امارت مصر معزول خواهم شد در این گفتگو بودیم که عبد الله بن
عمر نیز داخل شد پس از جای خود برخواستم و مرحبا گفتم خواستم او را در صدر محفل خود بنشانم
ابا نمود و گفت پدرم مرا منع نموده است از انکه بمجلس تو داخل بشوم مگر انکه ناچار شوم و
چاره نداشته باشم بدرستی میگویم که سر برادرم را در روس اشهاد و ملاء عباد نتراشید و لکن
در حد اختیار داری در هرجا که میخواهی حد بزن چون قاعده در حدود این بود که سر او را میتراشیدند

پس

## حد زدن عمر پسر خود

پس عمرو عاص میگوید عبد الرحمن و ابو سروعه را بصحن خانه اوردم و حد شرب را بر انها جاری کردم
پس عبد الله برادر خود را با ابو سروعه میان اوتاق اورده و سر هر دو را تراشید پس بخدا قسم یک کلمه
بعمر ننوشتم ناگاه کاغذ عمر رسید که من عبد الله عمر الى العاصي بن العاصي یعنی از بنده خدا عمر بسوی
گناه کار ابن گناه کار عجبت لك يا ابن العاص ولجرأتك علي وخلافك عهدي اما اني خالفت فيك
اصحاب بدر ممن هو خير منك واخترتك وانت الخامل وقدمتك وانت المؤخر واخبرني الناس
بجرأتك علي وخلافك واراك كما اخبروا وما اراني الا عازلك فمسيء عزلك ويحك تضرب عبد الرحمن
بن عمر في داخل بيتك وتحلق رأسه في داخل بيتك وقد عرفت ان في هذا مخالفتي وانما عبد الرحمن
رجل من رعيتك تصنع به ما تصنع بغيره من المسلمين ولكن قلت هو ولد امير المؤمنين وقد
عرفت ان لا هوادة لاحد من الناس عندي في حق يجب لله عز وجل فاذا جاءك كتابي هذا فابعث
به في عباءة على قتب حتى يعرف سوء ما صنع قال فبعثت به كما قال ابوه واقرأت اخاه عبد الله
كتاب ابيهما وكتبت الى عمر كتابا اعتذر فيه واخبرته اني ضربته في صحن داري وحلفت بالله الذي
لا يحلف باعظم منه انه الموضع الذي اقيم فيه الحدود على المسلم والذمي وبعثت بالكتاب مع عبد الله
بن عمر فذكر سالم مولى عمر قال قدم عبد الله باخيه عبد الرحمن على ابيهما فدخل عليه في عباءة وهو
لا يقدر المشي من مركبه فقال يا عبد الرحمن فعلت وفعلت السياط السياط فكلمه عبد الرحمن
بن عوف وقال يا امير المؤمنين قد اقيم الحد عليه مرة فلم يلتفت اليه وزبره فاخذته السياط و
جعل يصيح انا مريض وانت والله قاتلي فلم يرق له حتى استوفى الحد وحبسه ثم مرض شهرا ومات
یعنی تعجب کردم از تو ای پسر عاص و جرئت نمودم از جرئت و جسارت تو و از مخالفت عهد من بدانکه
من در باب تو مخالفت نمودم با اهل بدر و با کسانیکه بهتر از تو بودند و حرف انهارا در باب تو
نشنیدم تو را بحکومت مصر برگزیدم و حال انکه گمنام بودی و مقدم داشتم تو را بر سایرین
و حال انکه موخر بودی خبر دادند بمن بجرئت و جسارت تو و مخالفت من قبول ننمودم و حمل بر
بغضاء و شحناء کردم حالا می بینم تو را انچنانی که انها خبر میدادند و میگفتند و نمی بینم خود را مگر
انکه تو را عزل کنم و بغیر از این حالتی در خود نمی بینم و یحك وای بر تو کلمه رحمت است در ترحم و دلسوزی
عبد الرحمن پسر عمر را در میان خانه خود حد میزنی و سرش را میان اوتاق میتراشی و در ملاء
عام و میان میدان در مجمع مسلمانان حد نمیزنی و حال انکه میدانی که این عمل مخالف رای
من است و عبد الرحمن مردی است از رعایای تو میتوانی بکنی نسبت باو انطوری که با سایر

مسلمانان

مسلمانان میکنی ولیکن نکردی با وجود که بمسلمانان میکردی و پیش خود خیال کردی و کسی که او
پسر امیر المومنین است و حال انکه میدانستی که احدی از احاد ناس را پیش من نزدیکی و مدارا نیست در
باب حقوق واجبه الهیه و حدود لازمه ربانیه پس وقتیکه این کتاب من بتو رسید بفرست اورا
پیش من و بپوشان اورا کلیم عبا زیاده بر یک عبا البته نداشته باشد و روی جهاز شتر
سوار شود که بغیر چوب فرشی روی چوب نباشد تا بدی عمل خود را بشناسد و سیئات اعمال
خود را بداند عمرو عاص گوید پس فرستادم او را بطوریکه عمر امر کرده بود و کاغذ پدر ایشانرا
بایشان نشان دادم و عریضه معروضه بعمر نوشتم و خبر دادم که بعبد الرحمن حد زدم در صحن خانه
خود و قسم خوردم بقسم غلیظ و شدید که بالاتر از ان قسم متصور نمیشود که انجا جائی است که بمسلمانان
و یهود و نصاری در انجا حد زده ام و محل اجرای حدود مسلم و ذمی است و عریضه را بعبد الله دادم
بعد از ان سالم غلام عمر نقل کرده و گفت عبد الله با برادر خود وارد مجلس عمر شدند و لباس او بجز
عبائی نبود و نمیتوانست راه برود از صدمه و کوفت جهاز شتر پس عمر گفت ای عبد الرحمن کردی و کردی
پس فریاد کرد تازیانه تازیانه عبد الرحمن بن عوف با هزار ترس و خوف گفت عمرو عاص یکمرتبه براو حد
زده است عمر اعتنائی باو نکرده نهیب براو زده پس تازیانه عبد الرحمن را فرا گرفت و ان بیچاره فریاد
میکرد ای پدر من مریضم والله تو مرا خواهی کشت و خواهم مرد پس عمر براو رحم نکرد و دلش نرم نشد تا
تمام حد را براو جاری نمود بعد از ان حبس کرد و ناخوش شد بعد از یکماه مرد گوشت خوانندگان
سلک مصداق این مقام کردید اَللّٰهُمَّ اشْغَلِ الظَّالِمِينَ بِالظَّالِمِينَ وَاَخْرِجْنَا مِنْ بَيْنِهِمْ سَالِمِينَ فاعتبر
سبحان الله راوی را نظر کنید که کیست و قصه و احکام را نگاه کنید که چیست عمرو عاص خواست که
مدح عمر کند قدح کرد اراده کرد مناقب گوید معایب ذکر کرد از حرامزادگی او در نسبت که میخواست تصحیح
خلیفه نماید چنانکه کرد عمرو عاص مادر او را پنج نفر در یک طهر وطی کردند و ان ولد الزنا متولد شد
بسبب شباهت جزئی که بعاص داشت که افتادگی پشت چشم باشد بعاص ملحق کردند و سبیل او بستند
چنانچه عقیل برادر امیر المومنین گفت و حکایت طولانی در شام در ملاء عام در مجلس معویه بید فرجا
ذکر فرمود چنانچه انشاء الله مفصلا ذکر خواهد شد و این منقبت که برای عمر ذکر کرد از اول تا باخر
شنعت است نه منقبت همه این اقوال و اعمال باطل است و خلاف حکم خدا و رسول بلکه حق دارد
که کافری او را گفته است که عمر باشد ایها العاصی ابن العاصی که این کلمه کلمة حق قالها کافر و بجز این
کلمه همه این کلمات و نقال باطلند و افعال و اقوال بدرجه و بیرون قاعده عقل و شرع نیست اولا

کسیکه



کسیکه شراب می خورد بعد از ان نمی اید خود را مفتضح میکند با بیت میان خود و خدا توبه نماید
با برادرش عبد الله حدش بزند و الجاء عبد الله چه بود که او را مضطر نمود بدخول منزل عمرو و
اصرار عبد الرحمن که مرا حد بزن و الا میروم به پدرم میگویم چه بود حرکات سفیهان و مجانین و مطلق
و حکایت قصاصین در کتب و دفاتر و بینات نوشتن از علما و عقلاء دور است اما حد بعد از حد را
نمیکند الامر اذا تعدی عن الدین مگر کسیکه از دین برگشته باشد در حدیث صحیح وارد است که اِنَّ اللّٰهَ
جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَلِمَنْ تَجَاوَزَ عَنِ الْحَدِّ حَدًّا یعنی خداوند تعالی از برای هر چیزی حدی قرار داده
و برای کسیکه از حد تجاوز نماید حدی قرار داده و او و کذا عبد الرحمن بان طور عنیف که اسافل
اعضا او کوبیده شده چرا و بیک عبا در سفر تا کره با چه وجه شرعی بود معویة بن ابی سفیان
بن خلیفه ثانی اقتدا و اقتفا نموده ابوذر غفاری را بان جلالت شان از شام بمدینه فرستاد
و گوشت رانهای ان مومن ریخت بعد از ان عثمان او را نفی بلد نمود بسوی ربذه و حضرت
خاتم الانبیاء در باب ابی ذر فرموده ما اظلت الخضراء و ما اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من
ابی ذر یعنی اسمان سایه نینداخته است و زمین بر نداشته است صاحب لهجه راستگوتر از
ابی ذر و مکرر فرموده تعیش وحدک و تموت وحدک و تحشر وحدک در ان صحرا پشته علفها را
میخورد تا برحمت الهی رسید دختر ان مظلوم حسب الوصیة ان مرحوم نعش پدر را بکنار راه عراق
اورده تا صبح تنها مگریست وقت صبح قافله عراق رسیدند در میانه انها عبد الله بن مسعود بود
ان دختر بیکس ماجرا را گریان باهل قافله گفت اهل قافله در انجا منزل نمودند و ان مظلوم را تجهیز
و تکفین نموده بخاک سپردند که رحمت بدان تربت پاک باد داعی در منزل صفرا بزیارتش مشرف
شدم پسرش نیز و خودش پهلوی هم مدفونند حاجی عمر جبالی را تکلیف بزیارت وی کردم گفت
من او را دوست نمیدارم زیرا که بیادبی نسبت بعثمان کرده و قتل نفس و انکه پسر از اعظم کبائر است
مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا کسیکه مومنی را عمدا بکشد مخلد در نار است اگر
کسی گوید پسرش نبود حرامزاده بود در جواب گوئیم بحرامزاده هم دو مرتبه حد نمیتوان زد و این
عقوبات را باو هم نمیتوان کرد جمیع علما اتفاق دارند که حد را در تابستان اول صبح بزنند و در
زمستان در میان روز و مریض را حد نمیزنند تا صحیح شود و در بعض روایات ایشان مذکور است
که پسری داشت زنا کرد او را تازیانه زد هر چه اب خواست نداد تا انکه نه تازیانه مرد نصاب حد
تمام نشده بود و پنج تازیانه بقیه نصاب را بعد از مردن زد که جایز نبود ایما وجه لا یات بخبر

هرجا

## لبسید عمر نجا دیوار تبرک و قصه هلاکت وی

۲۲ هرجا بروید خبر بما آورید لا یُبَالِی النَّاصِبُ صَلَّى أَمْ زَنَى باک نمیاید مبغض اهل بیت میخواهد نماز
کند یا نماز نمیاید مگر انکه بگوید که عبد الرحمن میل باطنی بعلی بن ابیطالب ع دارد عمر ترسید که مثل
محمد بن ابی بکر بشود و پیش انجناب رود و اسرار خفیه او را بروز بدهد از برای این تقصیر او را کشت
در این صورت حق بجانب خلیفه است نمیدانم بعد از اجرای این دو مرتبه حد این حبس چه بود گویا
خلیفه میدانست که اگر رها کند بخدمت جناب امیر المومنین ع خواهد رفت لهذا محبوس نمود و از
کجا در حبس او را نکشت این فضیلت هم فضیلت نشد فضیحت شد بیچاره خوارزوی دم کرد تا یا
دم دو کوش کم کرد چون جهال شیعه این فضیلت را دیدند در مقابل این فضیلت فضیلتی تراشیدند
و شاید که اصل هم داشته باشد گویند که خلیفه پای بر روی نجاستی گذاشت کفش خلیفه الوده بنجاست
شد کفش خود را بدیوار مالید تا پاک شد سالم عرض کرد که این دیوار خانه یتیم مغیری است خلیفه
الهی از دل پر درد کشید و از حساب روز جزا ترسید گفت با چاقو او را بتراش عرض کرد که دیوار
صغیر را نمیتوان تراشید خلاف شرع است خلیفه گفت راست میگوئی پس شروع نمود بلیسیدن
ان نجاست تا همه نجاست را لیسید بدون آنکه خاک دیوار کنده شود در این مقام راویان ذکر نکرده اند
که میلیسید و بیرون میریخت یا میخورد اگر بیرون میریخت میگفتند می لیسید و بیرون می ریخت
لیسیدن که محقق است اخراج بعد از لیسیدن خلاف اصل است اصل عدم اخراج است تا نص
با خراج برسد و لیکن فلیس عمرو عاص مجمل که گفته است من یک کلمه بعمر نوشته بودم که عمر توشتب
چنین و چنان میکنی میخواهد که با بهام برساند که بگو راست عمر این ماجرا را دانست یا از ترس
عبد الله و عبد الرحمن چنین میگوید هر بچه میداند که عبد الرحمن که شراب بخورد در ملاء عام بیاید
و بگوید و یا و حد بزنند تمام اهل مصر میدانند و مدینه و اطراف و اکناف خبر میرود از کرامات
شیخ ما چه عجب برف داد پدر و گفت میبارد و ایضا خلیفه میگوید خلاف امر من نمودی
نمیگوید خلاف حکم خدا کردی باری بسبب شده عمل و سایر اعمالش بخنجر دو سر ابو لؤلؤ شجاع
الدین باسفل السافلین تشریف برد و کیفیت این واقعه ان است که فاروق روز جمعه در بالای
منبر جناب پیغمبر و ابو بکر و اذکر نمود و از محاسن عادات ایشان تعداد فرمود بعد از ان گفت
عمر من نزدیک بتمام و اغاز من قریب بانجام است خوابی دیدم که دلالت میکند بانکه اجل من
نزدیک است در خواب دیدم خروسی دو دفعه مرا منقار زد و با سماء بنت عمیس گفتم تعبیر نمود که تو را
مردی از عجم میکشد ابن شهاب گوید که عمر اذن نمیداد اسیری که بالغ شده باشد بمدینه داخل نماید روزی

معیزه

## قصه قتل عمر بن خطاب

۲۳ مغیره کاغذی بخلیفه از کوفه نوشت که غلامی دارم که نجار و نقاش و حداد است و صنایع دیگر نیز
میداند اذن بدهید که او را بمدینه بفرستم پس فاروق او را اذن داد اِذَا جَاءَ الْقَدَرُ عَمِيَ الْبَصَرُ مغیره
ماهی صد درهم خراج بر او قرار داد که بدیوان بدهد و او را روانه مدینه نمود روزی ان غلام از زیادتی
خراج بعمر شکوه نمود و تخفیفی خواست و گفت بعلت پیری و قلت کار در مدینه نمیتوانم از عهده
خراج برایم عمر گفت از صنایع چه میدانی ان غلام صنایع بسیار شمرد ان خطاب پسر خطاب گفت این
خراج در مقابل این صنایع زیاد نیست تا برب مبادا انکه کدا معتبر شود دلالت بر خطاب معلوم است
که از اسم داد و دهش و بذل و بخشش مدهوش میشود و در بعضی از روایات ایشان است که حرفهای
بد بان غلام گفت چونکه خلیفه دشنام فظ و غلیظ و کج خلق بود و ان غلام از همه خواطر مراجعت نمود
چند روز از این ماجرا گذشت عمر او را دید گوچه دید گفت تو از روز میگفتی که اسباب بادی که بباد
بگردد میسازم میتوانی اسبابی که بباد بگردد برای ما بسازی ان شجاع بهیئت عبوس و ساخط
و مغضب و مطرق گفت اسبابی برای تو بسازم که مردم در مجالس و محافل در دهور و اعصار حکایت
سنبوه بهم رسانند خود گفت که مرا تهدید میکند بقتل میبایست ابو لؤلؤة خنجر دو سر که قبضه ان در وسط
بود برداشت و در زاویه از زوایای مسجد مخفی شد در اول فجر تا انکه عمر بمسجد امد و مردم را بیدار
میکرد برای نماز چنانکه عادت او بود تا نزدیک ابو لؤلؤة رسید پس ان شجاع دلاور سه زخم کاری
بخلیفه زد یکی زیر ناف و سیزده نفر دیگر را نیز زخم زد که شش نفر از انها مردند بعد از ان بهمان خنجر
خود را کشت و مذلت و خواری گرفتاری و زجر را بر خود نه پسندید و در بعضی از روایات ایشان است
که عبانی و بلاسی بسر او انداختند و او را بزمین زدند در زیر عبا خود را کشت در تاریخ طبری و تاریخ
طبرسی مسطور است که ابو لؤلؤ و قتیکه شکم ان لعین را درید کسی او را نزد بخدمت جناب امیر رسید
انجناب در فتح عجم ایشان نوشت که بجز ورود ابا لؤلؤ دختر گوید باو تزویج کن و جمیع اعزه و اشراف را
حاضر نما و بر این واقعه شاهد بگیر و ان دختر مبارک را باو داد و او را بطی الارض بقم فرستاد و تغییر
مکان داد پس جمعی بتعجیل تمام امدند عرض کردند یا علی ابا لؤلؤ را بما فرمودند از وقتیکه در
اینجا نشسته ام ندیده ام قبرش در همین کاشان است که رحمت بر ان تربت پاک باد پس عمر را بخانه اوردند
و او در غش بود نزدیک طلوع افتاب افاقه حاصل شد گفت ایا مردم نماز کردند گفتند بلی یا عبد الرحمن
نماز کردند فرمود لَا إِسْلَامَ لِمَنْ تَرَكَ الصَّلوٰةَ اسلام نیست برای کسیکه ترک نماز کند پس ابی طلبید
وضو گرفت و نماز کرد پس با ابن عباس گفت برو بیرون و بپرس که مرا که زخم زد ابن عباس بیرون امد

سنبوه مضروب شب نهم
ربیع الاول عمر لیسانیه کج خلق
خلق بود لهذا معتصم
ازاو با این اسم
تعبیر نموده
منه

وا...

## حکایت هلاکت عمر

۲۴ و از مردم تحقیق نمود که خلیفه را کدام سعید زد گفتند ابو لؤلؤه غلام مغیرة بن شعبه زد و خودش را
نیز کشت پس ابن عباس مراجعت کرده گفت خلیفه را ابو لؤلؤه زده است بعد از آن خودش را کشته است
گفت حمد میکنم خدائی را که قاتل من با من پیش خدا محاجه نمیتواند بکند بیک سجده که کرده باشد پس
طبیب خواست طبیبی از عرب آمد و او را نبیذ داد چون آن میر طس نبیذ را خورد از زخم بیرون
آمد نبیذ با خون مشتبه شد طبیب دیگر آمد شیر داد شیر سفید از زخم بیرون آمد گفت ای امیر وصیت
خود را بکن که خواهی رفت گفت راست میگوئی پس مهاجرین و انصار جمع شدند و در بیرون بودند
عمر با ابن عباس گفت برو به مهاجرین و انصار بگو در جمعیت شما و حضور شما مرا میزنند پس ابن عباس
پیغام آن نسناس را بجمیع ناس رسانید آن قوم گفتند ما چه خبر داریم خدا از عمر ما بردارد و بعمر خلیفه
زیاد کند پس زن پیر گفت هر چه داد زدم که از موالی و علوج عجم بسوی ما نیارید گوش نکردند و بمن
غلبه کردند با ابن عباس تو و پدرت بسیار دوست میداشتید که زیاد شوند علوج و غلامان عجم چون
عباس غلام بسیار داشت ابن عباس گفت که میخواهید همه را بکشیم گفت دروغ میگوئی ابن ابی
الحدید با آن فهم و تبحر کلام عمر را باین طور معنی میکند که یعنی حالا که مسلمان شده اند و بقبله شما نماز
میکنند و بسوی مکه شما حج میکنند و زبان شما را یاد گرفته اند آنها را نخواهید کشت و نمیتوانید بکشید
بخدا قسم میخوردم که مراد عمر این نبود چون میدانست این همه غلامان و موالیان را مردم برای عمر نخواهند
کشت و مبالغهای خطیر از برای آن مقتدای اهل خسران و پیشوای اهل عدوان خسران نخواهند کرد
گفت دروغ میگوئی پس جوانی آمد و گفت مژده باد بتو بهشت باسلام و صحبت پیغمبر مشرف
گشتی و والی شدی و عدالت نمودی و بشهادت رسیدی عمر گفت وَدِدْتُ أَنَّ ذٰلِكَ كُلَّهُ كَانَ
كَفَافًا لَا عَلَيَّ وَلَا لِي یعنی آرزو میکنم بدرستیکه اینها همه کفایه کند و کفاف یا کفو برابر باشد نه برای
ضرر من باشد و نه بر نفع من و قتیکه آن جوان روان شد دامن او بزمین میکشید گفت آن جوان را برگردانید
چون برگشت گفت ای جوان ارفع ثوبك فانه ابقی لثوبك و انقی لربك یعنی بالا کن رخت خود را
پس بدرستیکه بالا کردن رخت تو را باقی میدارد یعنی زود پاره نمیشود و پرهیزکارتر است
نسبت بخدای تو که بنجاست نمیرسد ابن عباس گوید که عمر بمن گفت که شاهد باش من در کلاله
فتوی ندادم و خلیفه تعیین نمیکنم و غلامان من آزادند گفتم مژده بجنت در راه صحبت پیغمبر
نمودی و والی مسلمانان شدی و ادای امانت کردی عمر گفت اما بشارت جنت فوالله الذی
لا اله الا هو لو ان لی الدنیا بما فیها لافتدیت به من هول ما امامی قبل ان اعلم ما الخبر



## قصه احتضار عمر

۲۵ یعنی پس قسم بخدای چنان خدائی که خدائی بجز او نیست آرزو مینمایم که برای من بوده دنیا و آنچه که در او است
هر آینه عوض و فدیه میدادم از ترس آنچه که پیش روی من است قبل از آنکه بدانم چه خبر است و اما آنچه
که ذکر کردی از ولایت و امارت آرزو میکنم که نه بر ضرر من باشد و نه بر نفع من اما صحبت رسول خدا
پس جای خود دارد اگر خلیفه عارف با نفس بود و فارسی میدانست این فقره را میخواند هر که را روی
بهبود نبود دیدن روی نبی سود نبود و در روایت دیگر ایشان گفت لو ان لی ما فی الارض
ذهبا لافتدیت به من عذاب الله قبل ان اراه و در روایت دیگر لافتدیت به من هول المطلع و در
روایتی میگفت یا ابن عباس والذی نفسی بیده لوددت انی خرجت منها کما دخلت فیها لا اجر و لا
وزر و در طریق شیعه وارد است که واویلاه و واثبوراه میگفت و میگفت ابو عبیده با صحیفه آمده
تا بوی از آتش نشان میدهد که جای تو هم اینجاست پس فرمود علی و عثمان و زبیر و طلحه و سعد و عبد
الرحمن را حاضر نمائید چون حاضر شدند گفت شما از جمله کسانی هستید که پیغمبر مژده بهشت بشما
داد و از شما راضی و خوشنود از دار دنیا رحلت فرمود اگر خلیفه تعیین نکنم اقتدا کرده ام بر بهترین
مخلوقات که پیغمبر باشد که خلیفه تعیین ننمود و اگر خلیفه تعیین نمایم اقتدا کرده ام بر بهتر از خودم
که ابو بکر باشد عبد الله پسر عمر گفت که مردم میگویند که اگر شما گوسفندان چند داشته باشی و او را
برای سپرده باشی آن راعی آن گوسفندان را بسر خود بگذارد و بیاید از او مؤاخذه مینمائی که چرا
گوسفندان را بلا راعی گذاشتی و آمدی پس رعایت این همه مسلمانان از گوسفندان لازم تر است آن
لجوج بازدوده را گفت که پیغمبر خلیفه تعیین ننمود من هم خلیفه تعیین نمیکنم و در حیوة و ممات متحمل ورد
و وبال خلافت نمیشوم آنچه خود کرده ام بس است پس بعبد الله گفت برو نزد عایشه و اذن بطلب و بگو
عمر بن خطاب میگوید نمیگویم امیر المؤمنین زیرا که من امروز امیر مؤمنان نیستم میخواهم در جوار دوستان
خود مدفون شوم آیا اذن میدهی پس عبد الله رفت و پیغام پدر خود را رسانید عایشه گفت جا را
برای خود نگاه داشته بودم لیکن بعمر ایثار میکنم پس عبد الله مراجعت نمود و مژده اذن را داد گفت ای
پسر بعد از مردن من مرا بشوئید و کفن نمائید و در دروازه بقعه نگاه دارید و اذن دوباره بگیرید
شاید اذن حالا از جهة حیا و ترس باشد که از سلطنت من ترسید و اذن داد اذن آن وقت معتبر است
یاران احتیاط این دلال مظلمه را مشاهده کنید اگر احتیاط او با این مرتبه بود چرا از جناب امیر المؤمنین
و حسنین اذن نگرفت که وارث حضرت فاطمه بودند اگر پیغمبر میراث نداشت از عایشه چرا اذن میگرفت
و اگر ارث داشت چرا از ورثه طاهره حضرت فاطمه اذن نگرفت حسن و حسین هر سه دختران معویه اند

## احضار و قرار داد شوری

۲۶ یکی از یکی پرسید که کدام امام بود که در بصره شغالش خورد در جواب گفت امام نبود پیغمبر بود بصره
نبود مصر بود شغال نبود کرم بود ان هم نخورد همه اعمال و اقوال خلیفه از این قماش است تا نفس
اخر میخواست باطل خود را حق نماید وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا
عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ پس متوجه زبیر گردید و گفت تو یکروز رحمانی و یک روز شیطان روزی که رحمانی
کار مردم را میرسی و روزی که شیطانی مردم بکر رجوع مینمایند و در خبر بکر گفت تو مرد منکر و صاحب
شمشیر و سپری و قابل خلافت نیستی پس متوجه طلحه شد گفت و قبیکه این حجب نازل شد که زنان
پیغمبر را بعد از انجناب نگیرند تو در میان ملا مردم گفتی پیغمبر زنهای ما را میگیرد و میان خلخال و
دامان انها میدود و ما را از تزویج زنان خود منع مینماید اگر پیغمبر بمیرد زنهای او را میگیریم و بخدا
قسم میان خلخالهای انها میرویم این خبر بان خیر البشر رسید و از تو مغضب و سلخط بدار بقا رحلت
فرمود و بعثمان گفت که اگر تو را خلیفه بکنم خلافت را دولت و سلطنت میکنی و بنی امیه و ال ابی معیط را
بگردن مسلمانان سوار میکنی مال خدا را خود میخوری و بخویشان خود میدهی میبینم که مردم جمع شده اند
و تو را کشته اند پس رو بامیر المؤمنین علیه السلام کرد و گفت بخدا قسم اگر خلافت را بتو بدهم هر اینه مردم را
براه راست و روشن وا میداری لیکن در تو مزاح هست بسبب مزاح میکنی و امر خلافت بدون سیاست
منتظم نمیشود و بسا این نیز نظر این حرفها را گفت و در باب پسرش گفت انچه که در ما سبق ذکر شد
و خلافت را بشوری و شورت و جمهوریه و کنکاش و مصلحت قرار داد و رفت در روز چهارشنبه
بیست و ششم شهر ذی حجه سنه بیست و سه هجره ضربت خورد و در بیست و نهم یا اخر ماه مرد روز یکشنبه
اول محرم مدفون گردید مدت عمرش شصت و سه سال و مشهور ما بین متاخرین علمای شیعه در نهم
ربیع الاول باسفل السافلین رفت یک متوقی بجهنم مؤلف گوید که ابن ابی الحدید از استاد خود
سؤال میکند که کلمات خلیفه با همدیگر راست نیست و ضد یکدیگراند اول گفت که پیغمبر از شما راضی
رفت و مژده بهشت داد بعد از ان همه را قدح میکند استادش گوید اگر انوقت بودم میگفتم لیکن
که بود که جرئت میکرد بخلیفه هر او یک این حرف را بتواند بگوید زیرا که او مرد خشن و عبوس و پرخاش
جوی و بدخوی بود جناب امیر المؤمنین ع در خطبه شقشقیه میفرماید فَجَعَلَهَا فِي حَوْزَةٍ خَشْنَاءَ
پس گذاشت ابوبکر خلافت را در حوزه زبر یاره مثل مشهور است که دروغ گو را حافظه نمیباشد
مزاح که از صفات مؤمنین است عیب پنداشت و حال انکه انجناب مزاح نمیکرد ابن ابی الحدید گوید
علی را کجا فرصت مزاح بود بقلب کفته و بمحاسبه نفسه همیشه بعبادت و محاسبه نفس مشغول بود



## اشتغال پیغمبر بخندیدن با زنان خود و گریختن زنها

۲۷ ابن ابی الحدید در قصیده بائیه میگوید   دعا فصب العلیاء یملکها امرء بغیر افاعیل الدنائة مقصوب
یعنی بگذار بدی بزرگی را ما لک گردد مردی که بدون انکه فعل دنائت از او سرزند معیوب گردید
و خلیفه ثانی او را قدح بمزاح نمود و هم چنین از موضوعات عامه است لا هم الا هم الدین یعنی
همی و غمی درد بنا نیست مگر غم قرض و هم چنین لا وجع الا وجع العین دردی نیست مگر درد چشم
و هم چنین الموت کفارة لکل مسلم مرگ کفاره هر مسلمانی است و ایضا از مخترعات است ان الفجار
هم الفجار بدرستیکه فجار انها یند فجار و فساق بر سبیل حصر یعنی فاجری بغیر فجار نیست و از جمله
مزخرفات ایشان است ان الله ضرب بالحق علی لسان عمر و قلبه بدرستیکه خداوند عالمیان حق را
در زبان و قلب عمر گذاشته است نمیدانم ان کلمه حق کدام بود بلی یک کلمه حق گفت که اعتقاد باو
نداشت با اعتقاد حقیر انهم محقق نشد گفت لولا علی لهلک عمر اگر علی نبود عمر هلاک میشد و بجهنم
میرفت باین کلمه اعتقاد نداشت و بجهنم هم رفت و از موضوعات است بین عینی عمر ملک یسدده و یوفقه
میان دو چشم عمر ملکی است که او را تسدید میکند و توفیق و تایید میکند او را و از اینمقوله است
عمر ینطق علی لسانه ملک یعنی ملکی هست که حرف میزند در زبان عمر بنا بر این روایات عمر افضل از
پیغمبر شد صاحب وسلک گردید نمیدانم این ملک کجا بود در انوقت که در احکام خبط مینمود گاهی
جناب امیر منتبه میفرمود و گاهی عمار و گاهی معاذ جبل تا با اتفاق افتاد که در یکمسئله هفتاد حکم
مختلف داد هر کسی بد هنش میامد میگفت گویا روز وفات رسول مختار ان الرجل لیهجر را ملک گفت
که در زبان خلیفه بود یا انجاجت روز حدیبیه را ملک کرده که پیغمبر را متغیر نمود و همچنین در نماز عبد الله
ابی انجناب را بغضب اورد و اگر جسارت و سوء ادبان دلال خود را بنویسیم این رساله مختصر مطول
خواهد شد و ایضا حضرت عمر این نقل کرده اند که جناب رسول خدا در حجره طاهره خود با زوجات
خود نشسته مشغول صحبت بودند و خنده مینمودند فاروق اذن خواست زنها بر خواستند و
پرده در را بالا کرده گریختند پس عمر داخل شد انجناب را خندان دید عرض کرد که خدا دندان شما را
خندان نماید یا رسول الله سبب خنده شما چیست انجناب فرمودند تعجب نمودم از این زنها که
در پیش من بودند چون صدای تو را شنیدند ترسیدند و گریختند و از هیبت تو خوف زیاد نمودند
عمر گفت تو سزاوارتری یا رسول الله بانکه از شما بترسند بعد از ان متوجه بزوجات انجناب گردید
که در پشت پرده بودند و گفت ای عدوات انفسهن ای دشمنان جان خود از من میترسید و از رسول
خدا نمیترسید گفتند بلی زیرا که تو فظ و غلیظی یعنی تو کج خلق و عبوسی و انجناب فظ و غلیظ نیست

## کرختن شیطان از عمر

و لو کنت فظا غلیظ القلب لا نفضوا من حولک در شان پیغمبر نازل شد یعنی اگر فظ و غلیظ بایستی
مردم از دور و بر تو میپاشند و از جمله اکاذیب ایشان است که در این مقام وضع کرده اند که آنجناب
فرمود والذی نفسی بیده ما لقیک الشیطان قط سالکا فجا الا سلک فجا غیر فجک یعنی یا عمر
که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست او است ملاقات نکرد شیطان تو را هرگز در راهی که میرفت مگر
آنکه راه دیگر رفت غیر از راهی که میرفتی و پر واضح است در اعتقاد چنین کسی که بجهت راه
شیطان بود و راه رحمان نبود نمیدانم چرا در راه با شیطان رفیق شدند و از هم جدا نشدند
میتوان گفت راهی که فاروق میرفت شیطان بان راه نمیرفت و راه دیگر ان راه را بعمر وامیگذاشت
وجود او برای اضلال سالکان آن راه کافی بود و نعم ما قیل وکنت امرء من جند ابلیس فارتقت
بی الحال حتی صار ابلیس من جندی یعنی بودم من مردی از لشکر شیطان احوال من ترقی کرد بمرتبه
که شیطان از جمله لشکرم گردید و ایضا عمر راه بغض علی را می پیمود و شیطان طریق محبت علی را طی
میکرد در یک راه نبودند و ایضا شیطان جسم نبود که عمر او را ببیند و بگریزد شیطان قسم میخورد
که من علی را دوست میدارم و با دشمنان علی در جماع شراکت مینمایم و در معارکه که عمر و ابو بکر
گریختند راه ابلیس بود و گناه کبیره بود در آن راه با ابلیس رفیق بودند ابن ابی الحدید گوید
واعجب انسان من القوم کثرة فلم یغن شیئا ثم ولی مدبرا جناب اقدس الهی حکایت میفرماید
و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا وضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین
باز ابن ابی الحدید میگوید ولیس بنکر فی حنین فراره ففی احد قد فر خوفا و خیبرا و در قصیده
بائیه میگوید وما انس لا انس اللذین تقدما وفرهما والفر قد علما حوب از طریقه اهلبیت
مروی است که شیطان در روز سقیفه چون ابو بکر را روی منبر پیغمبر دید رفت عمر را بوسید و گفت
که خیده مرا بود راست کردی و دست ابو بکر را بوسید و گفت مرا راحت نمودی و فارغم کردی تا قیامه
خود را کسی نخواهد دید و از مسجد بیرون رفت و اخراج ریحی کرد حواله سبلتین شیخین نمود نمیدانم
چرا از رو نگریخت و ایضا مروی است که عمر بشیطان رسید و گفت چرا بادم سجده نکردی گفت (از هم)
زیرا که تو در صلب او بودی رباعی شنیده ام که ز شیطان سوال کرد عمر که از چه سجده نکردی
بادم خاکی بگفت سجده نکردم از آنکه دانستم که در جبلت او هست چون تو ناپاکی نمیدانم شیطان
و عمر چرا در این راه رفیق بودند و از صدا عمر نگریخت ضرط همین شیطان بر ریش علمای سنیان که
بقدر شیطان هم شعور نداشتند سبحان الله شیطان کی او را مدح بد و چه کار بهم داشتند شیطان





## اشتغال پیغمبر بباطل و اجتناب از عمر

برای انبیا متمثل می شد مگر آنکه بگوئیم شریک شیطان و شریک او بود و با یکدیگر ملاقات و مصافات
مینمودند و از جمله مجعولات ایشان است حدیثی که روایت کرده اند که شاعری نزد آن جناب
انشاد شعر میکرد پس عمر داخل شد آنجناب بسوی شاعر اشاره فرمود که ساکت شو پس عمر داخل
شد و بعد از اندک وقتی برخاست و بیرون رفت آنحضرت فرمود بخوان پس شروع بخواندن شعر
نمود باز عمر داخل شد باز آنجناب اشاره بشاعر نمود که ساکت شو پس ساکت گردید بعد از آن
باز عمر نظر دیگری و حقت و جلادت فطری برخاست و بیرون رفت آن شاعر از احوال عمر پرسید
که این مرد کیست فرمود این مرد عمر بن خطاب است مردی است که باطل را دوست نمیدارد سبحان الله
از این قوم و از عقلهای این قوم باید خنده کنند خنده کنند کان پیغمبر را ضایع میکنند برای دلال خری
که در هیچ طویله بجز بینان خری پیدا نمیشود پیغمبری که باطل را دوست دارد پیغمبر ما نیست ما از وی
بری هستیم و با بن عقول سخیفه میگویند که آنجناب عایشه را بدوش خود سوار نمود در خانه همسایه
دف میزدند تا تماشا نماید صدای عمر را شنیدند بتعجیل خاطر را بزمین نهاد و گفت این مردی است که
باطل را دوست نمیدارد بعضی میگویند که عثمان آمد فرمود این مردی است که خدا اندیش سفید این
مرد حیا میکند و هم چنین با بن عقول سخیفه میگویند پیغمبر دف میزد و فاطمه رقص مید در مجلس
بنی سعدی که از جمله فضلای آن حدود بود ابن حدیث ایکی از سنیها نقل مینمود و او انکار میکرد
آن سنی از من تحقیق نمود گفتم چنین نیست پیغمبر دف میزد عایشه رقص میکرد زیرا که زن پیش
شوهر رقص میکند ولیکن دختر پیش پدر رقص نمینماید آن سنی ابله گفت راست است من اشتباه
کرده ام ان البقر تشابه علینا رفیق سفر من گفت چرا پیغمبر را منزه نکردی و فاطمه صلوات الله علیها
منزه و معرا نمودی گفتم ما فاطمه خود را معرا مینمائیم که مخصوص ما و سیده ما است و با پیغمبر اینها کار
نداریم پیغمبر اینها را اعتقاد نداریم و هم چنین بخدای ایشان هم ایمان نیاورده ایم زیرا اینها خدا را
جسم و مرد سمین میدانند سوار الاغ میکنند میگویند شبهای جمعه سوار الاغ میشود پشت بامهای
مخلوقات می آید و میگویند از نمرود بتر خورد و ابو عبیده جراح سگ بد بن زخم او را معالجه نکرد
و در طوفان نوح بر بند کان غریق انقدر گریست که ارمد شد و خدا را مرئی میدانند خبر ندارم
از این جماعت که از حماقت خود دست نمی کشند و دم این دم دار را گرفته راه میروند و حال آنکه جاهل
محض و سفاک و هتاک و ناپاک و بیباک بود در مسائل عاجز بود جناب امیر حل مسئله میکرد
و میگفت لولا علی لهلک عمر اگر علی نبود عمر هلاک میشد و بسیار مهر فاحش کرد و گاهی میگفت

## در غصب فدک

۳۰ قضیةٌ ولا اباحسنٍ لها این قضیه و مسئله ایست که ابا الحسن برای او حاضر نیست باید او حاضر کرده و کاهی
بعبد الله بن عباس میکفت غص یا غواص یعنی غوص کن در این مسئله ای غواص صاحب دین و ملت و کاهی
میکفت چه احتیاج باینها دارد جناب پیغمبر ادای رسالت مینمود بسوی امت از جانب رب ملک و این
مبرطش صاحب دین و ملت و رب میکفت شد عمر نزناه بثالث و از پیغمبر هم افضل بود با وجود اینها باز
عاجز میماند غص یا غواص میکفت بفیهم الزاب و حشرهم الله مع ابن الخطاب خاک بدهن ایشان خدا
محشور نماید ایشان را با پسر خطاب من احب حجرا حشره الله معه کسی سنگی را دوست بدارد خدا او را
با آن سنگ محشور مینماید حشر غلامان علی با علی حشر غلامان عمر با عمر **باب اول**
در بیان حدیثی است که وضع نمودند از برای انکه غصب فدک نمایند مروی است که ابی بکر او را وضع
نمود از برای ضبط فدک و عوالی و میخواست که علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام راه معاشی نداشته باشند
و کسی پیش امیر المؤمنین نرود تا مستاصل کردد و محتاج باشد پس وضع نمود حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث
ما ترکناه صدقة یعنی ما کروه انبیا میراث نمیکذاریم انچه از ما میماند و انچه را بکذاریم صدقه است مسلمانان
میرسد ابو الفضل حدیث مسطور را جعل نمود و در نقل حدیث تنها بود و شهودی نداشت بعد
از مدتی بلکه در عهد عمر شهود پیدا شد عمر و عایشه و اوس بن حدثان شهادت دادند بعضی شهادت
کردند که پیغمبر چنین فرمود و برخی شهادت دادند که ابوبکر از جناب پیغمبر این حدیث را نقل نمود
قبل از شروع بمقصود لابد است از تمهید مقدمه بلکه ناچار است از تمهید مقدمات چند بدانکه
میان شیعه و سنی خلافی نیست و متفق علیه فریقین و مجمع علیه طایفتین است که جناب رسول خدا
و خاتم انبیا لا یقول کذبا و لا فندا دروغ و افترا نمیفرماید هر سخنی و هر حکمی که میکوید و هر راهی که میکوید
بحکم خدا و بامر حق تعالی کوید و بوید ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی حرف نمیزند
از روی هوا نیست حرف آنجناب مکر وحی که وحی کرده میشود و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا
منه بالیمین و لقطعنا منه الوتین یعنی اکر پیغمبر حرفی بما ببندد بعضی حرفها و حکمی بما نسبت بدهد
کیما نکفته باشیم هر اینه دست راست او را میکیریم و از پیش رک روی رکهای کردن او را می بریم
و کردن او را می زنیم و این قسم کشتن از وحش اقسام قتل است و ایضا ما بین فریقین متفق علیه است
که جناب رسول خدا در باب فاطمه زهرا مکرر میفرمود فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی
و من آذانی فقد آذی الله یعنی فاطمه بضعه و پاره من است کسیکه او را اذیت بکند پس بتحقیق
مرا آزار و اذیت کرده است و کسیکه مرا اذیت نماید پس بتحقیق خدا را اذیت کرده است بخاری در صحاح

خود

## در تمجید فاطمه زهرا و بضعه بودن او از خاتم انبیا و عصمت وی

خود آورده است که رسول خدا در بالای منبر فرمود که بنی هشام از من اذن میخواهند که دختر خود را ۳۱
بعلی بدهند پس اذن نمیدهم ایشان را بعد از آن اذن نمیدهم ایشان را اکر علی بخواهد طلاق بدهد
دختر مرا و دختر ایشان را بکیرد پس فاطمه پاره من است هر که او را غمکین نماید مرا غمکین کرده است
و هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است و در روایت دیکر میفرماید فاطمة شجنة منی یبسطنی ما
أبسطها و در روایت دیکر یسخطنی ما یسخطها و شجنه بمعنی غصن و شاخ است ترمذی روایت میکند
که علی دختر ابی جهل را ذکر نمود و این صحبت بجناب رسول خدا رسید فرمود فاطمه پاره جگر است از من
هر که او را اذیت نماید مرا اذیت کرده است و بغض میاورد مرا انکه او را بغض اورد ابن اثیر در جامع
الاصول این حدیث را از متفق علیه شمرده است و از این احادیث استدلال بر عصمت فاطمه میتوان
کرد زیرا اکر از فاطمه کناهی صادر شود باید حدش زند و حد زدن بر او اذیت میرساند او را و ابطال
حد و غلط و اذیت فاطمه غلط پس باید فاطمه معصومه باشد اکر کسی بکوید هر کس او را اذیت نماید
بعنوان ظلم پیغمبر را اذیت کرده است جواب کوییم این تخصیص دلیل میخواهد و اصل عدم تخصیص است
و ثانیا در این صورت فاطمه مثل سایر مسلمانان است و از برای او فضیلتی و خصوصیتی و مزیتی نخواهد
بود و این اخبار فایده ندارد علاوه با این لفظ بضعه ضرور نبود با بست بفرماید من اذی فاطمة
الخ و ایضا روایت نکاح دختر هشام و دختر ابی جهل در امر نکاح مباح دفع این مزخرفات را می کند
و معلوم میشود که منع نکاح مستحب مخصوص از برای آن بود که آن معصومه مرنجید و آنجناب تصریح
فرمود که اذن نمیدهم زیرا که فاطمه راضی نمیشود و اکر این خصوصیت در میانه نباشد و معنی این
احادیث این باشد که فاطمه مثل سایر مسلمانان است هم چنین کسی سفیه است و فطانت ندارد با انکه
عامه و خاصه این احادیث را در باب مناقب آن معصومه ذکر کرده اند پس اذیت او اذیت پیغمبر است و اذیت
پیغمبر حکم او را خدا فرموده است والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم و ایضا فرموده وما
کان لکم ان تؤذوا رسول الله و نیز فرموده ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا
والاخرة و اعد لهم عذابا مهینا اکر بکویی که این اخبار دلالت نمود بر عدم جواز اذیت او و این
مستلزم آن است که از فاطمه ذنب آشکارا سر نمیزند که حد و تعزیر باو بشود و موجب رنجش او شود
و لیکن کناه مخفی از او میشود که سر میزند پس دلالت بر عصمت ندارد میکوییم اجماع مرکب بر ابطال این منعقد
است و ثانیا کدام کناه آشکار تر از تکفیر خلیفه و تفسیق صحابه خواهد بود که در ملا عام نمود
پس خلاف خلیفه باطل است و نیز فرموده است رضا فاطمة من رضای و سخط فاطمة من سخطی و من احب

در باب ... اقام پیغمبر ... منه

فاط

## در عصمت فاطمه زهرا و کفر موذی وی

فاطمة ابنتی فقد احبّنی ومن ارضی فاطمة فقد ارضانی ومن اسخط فاطمة فقد اسخطنی یعنی رضای فاطمه
از رضای من است و سخط و غضب فاطمه سخط و غضب من است هرکس فاطمه دختر مرا دوست دارد پس
بتحقیق مرا دوست داشته است و هرکس فاطمه را خوشنود نماید پس بتحقیق مرا خوشنود نموده است
و هرکس فاطمه را بغضب درآورد مرا بغضب درآورده است پس پیغمبر دروغ گوی نیست و هرچه با وحی
میشود میفرماید و از پیش خود نمیگوید بالاتفاق و پیغمبر در حق پارهٔ جگر خود این کلمات و این
معانی را بعبارات مختلفه در امکنهٔ متعدده از اول ولادت آنمعصومه تا وفات خود در باب آنمظلومه
فرموده است بالاجماع و ایضاً باتفاق عامه و خاصه آیهٔ تطهیر در شان فاطمه و سایر اهل بیت نازل
شده است و در سورهٔ احزاب میفرماید إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
یعنی این است و جز این نیست اراده میفرماید خدا تا ببرد از شما اهل بیت هر رجسی را و پاک نماید شما را
پاک کردنی و نیز باتفاق عامه و خاصه فاطمه از اصحاب کسا و اجزای عبا بود با جناب رسول خدا و امیر المومنین
که نفس رسول بود و حسنین که سید و آقای جوانان بهشتند و حال که هرگاه فاطمه را اذیت نماید جناب
حضرت ایزدی بیان فرموده است إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ
عَذَابًا مُهِينًا یعنی کسانی که خدا و رسول ویرا اذیت نمایند لعن کرده است ایشانرا خداوند عالمیان در دنیا
و آخرت و مهیا فرموده است برای ایشان عذاب خوار کننده و اهانت رساننده از انس بن مالک روایت است
که از رسول خدا تفسیر آیهٔ کریمهٔ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ
وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا پرسیدم آنجناب فرمود امّا نبیّون پس منم و امّا صدّیقون برادرم
برادرم علی است و شهدا عم حمزه است و صالحون دخترم فاطمه و حسن و حسین است پس عباس بر
خواست و گفت یا رسول الله آیا ما و شما از یک منبع و یک شاخه نیستیم فرمود بلی لیکن ای عم من خدا
خلق نمود مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش از آنکه آدم را خلق کند در وقتیکه آسمان نبود و زمین نبود
و نبود ظلمت و نور و نه جنت و نار و حدیث بسیار طولانی است تا آنجا که میفرماید بعد از آن شکافت
نور فاطمه را پس خلق نمود از آن نور آسمانها و زمین را پس اینها از نور فاطمه خلق شده است و نور فاطمه
از نور خدا خلق شده است پس ظلمت آسمانها را فرا گرفت ملائکه ها تسبیح و تقدیس کردند و نالها کردند
و گفتند خداوندا از روزی که این اشباح بیحکایت را خلق نمودی باکی نداشتیم بحق این اشباح این ظلمت را
از ما رفع کن پس خداوند عالم از نور فاطمه قندیلها بیرون آورد پس آنها را از میان عرش آویزان نمود
پس آسمانها و زمینها نورانی و درخشان شدند و از این جهت خدا او را زهرا نامید پس ملائکه ها گفتند





## مدح فاطمه زهرا

ای خدای ما و ای پروردگار ما و ای آقای ما این نور کیست که آسمانها و زمینها را نورانی نمود فرمود
این نوری است که او را اختراع نمودم از نور جلال خود بکنیز خود فاطمه دختر حبیب خود و زوجهٔ ولی
خود که برادر نبیّ من است و پدر حجتهای من است ای ملائکه های من شاهد میگیرم شما را که من ثواب
تسبیح و تقدیس شما را باین زن و شیعیان و دوستان وی دادم تا روز قیامت مرویست که عایشه داخل
شد بر جناب رسول خدا و دید که آنحضرت فاطمه را میبوسد پس گفت یا رسول الله میبوسی او را
و حال آنکه او شوهر دارد پس آنحضرت فرمود اگر بدانی محبت مرا با او هرآینه محبت تو زیاد میشود پس
میفرماید تا آنجا که میفرماید شب معراج رطبی در بهشت دیدم نرم تر از کره و شیرین تر از عسل و خوشبوتر
از مشک آنرا تناول کردم او نطفه شد و آمدم با خدیجه مواقعه کردم فاطمه از آن بوجود آمد هر وقت
که مشتاق بوی بهشت میشوم فاطمه را میبوسم بوی بهشت از او میشنوم و در وجه تسمیه آنجناب فاطمه را
بانسیه حوراء میفرماید که خدا فاطمه را پیش از آدم خلق نمود فاطمه در آنوقت در حقه بود در تحت عرش
عرض کردند طعام او چه بود فرمود تسبیح و تهلیل و تحمید بعد از آن خداوند او را سیبی کرد پس خداوند
عالمیان آن سیب را از جبرئیل فرستاد و هدیه من نمود و گفت جناب ایزدی میفرماید تناول نما این
سیب را پس او را دو پاره کردم نوری از میان آن ساطع گردید من ترسیدم پس گفت بخور او را
و این نور منصوره فاطمه است در آسمان منصوره است و در زمین فاطمه زیرا که قطع میکند شیعه های
خود را از آتش و حقیقتاً میفرماید يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ و ایضاً بر هرکس
معلوم است که خدا و رسول وقتیکه رضا و سخط فاطمه را رضا و سخط خود شمرده اند و بر اذیت
کننده او لعنت کرده اند باید که فاطمه کسی باشد که غضب و سخط ننماید مگر بکسیکه خدا و رسول با او
سخط کرده اند و راضی و خوشنود نشود مگر از کسیکه خدا و رسول از او خوشنود باشند و در جمیع
حرکات و سکنات خدا را منظور دارد و عبث و بیجا غضب و سخط ننماید و عبث عبث خوشنود نشود
و بهوای نفس حرکت ننماید بلکه معصومه باید باشد و خطا ننماید و اگر متصف باین صفات نباشد
و مثل مادر فلان و بهمان باشد که بهیچ چیز از جا در رود و بهیچ راضی شود خدا و رسول را قبیح است که
رضا و غضب خود را منوط نمایند برضا و سخط زن بیعقلی که باندک چیزی بلکه بعمل شرعی غضب نماید
و بیک امر نامشروعی خوشنود شود علاوه باحادیث متواتره و مفادات مسطوره باجماع فریقین
مأموریم بتمسک باهل بیت و عدم تخلف از ایشان بعبارات مختلفه مثل فرموده پیغمبر إِنِّي
تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِي یعنی من گذاشتم میان شما چیزی را که

## فاطمة بضعة منّی

اگر بگیرید اورا گمراه نمیشوید ابد الآباد کتاب خدا وعترت من ونیز ترمذی روایت میکند که رسول خدا
فرمود انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا احدهما اعظم من الآخر هو کتاب الله حبل ممدود
من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما
یعنی من ترک کننده ام وگذارنده ام در میان شما چیزی را که هرگاه تمسک باو جوئید گمراه نمیشوید
ابد الآباد یکی از آن دو بزرگتر است از دیگری که آن کتاب خداست ریسمانی است کشیده شده از
آسمان بسوی زمین وعترت واهل من از هم جدا نمیشوند ابد الآباد تا وارد بشوند بمن در حوض کوثر
پس نظر کنید وببینید چگونه نایب من میشوید در باب کتاب واهل بیت من وایضا فرمودند در
حالتیکه حلقهٔ در کعبه را بدست گرفته بودند مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تاخر
عنها فقد غرق یا فقد هلک یعنی مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر کس سوار آن شد نجات
یافت وهر که تخلف کرد غرق شد یا هلاک شد وایضا زهری روایت کرده که جناب رسول خدا
بعلی وفاطمه وحسن وحسین فرمود انا حرب لمن حاربتم وسلم لمن سالمتم یعنی من جنگم با کسی که شما
با او جنگ کنید وتسلیم با هر که شما تسلیم کنید بخاری واحمد در صحاح خودشان در معنی قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی گفته اند که راویان پرسیدند از رسول خدا قربی کیستند که مودت ایشان
بما واجب است فرمود فاطمه وعلی وپسران ایشان پس همه این اخبار وآیات دلالت بر عصمت ایشان مینماید
ودلالت میکند بر کفر کسیکه ایشان را اذیت نماید بعد از تمهید این مقدمات باتفاق عامه وخاصه
جناب فاطمه زهرا صلوات الله علیها از ابوبکر وعمر در باب فدک رنجیدند بنحوی که وصیت نمود که او را
شب دفن کنند تا آنکه آن دو نفر بر او نماز نکنند پس عمر وابوبکر ملعون ازل وابد گردیدند بلی جمعی
از عامه میگویند که در مرض موت آن مظلومه که از دار فانی رحلت میفرمود آن دو کافر جناب امیر را
واسطه نمودند وبعیادت آن معصومه حاضر شدند والتماس نمودند که آن معصومه از تقصیر ایشان
بگذرد آن معصومه نیز عفو فرمود جواب میگوئیم که اذیت کردن ثابت وعفو کردن روایت درایت را
بروایت ترک نمیتوان کرد یعنی اذیت کردن قطعی واقراری شماست وگذشت کردن را شما ادعا میکنید
بر شما است که اثبات نمائید بدلیل قطعی یا متفق علیه بلکه میگوئیم که جمعی از عامه وجمیع طائفهٔ
اثنا عشریه را اعتقاد آن است که آن معصومه با ایشان حرف نزد وبجناب امیر المؤمنین عرض کرد که من
عهد کرده ام که تا اینها حرف نزنم تا خدا ورسول را ملاقات نمایم شما از این دو نفر بپرسید که از رسول
خدا شنیدند که فرمود فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی تا آخر حدیث گفتند اللهم نعم بلی



## سرّ اخفای قبر فاطمه زهرا

شنیدیم بعد از آن آن معصومه دستهای خود را بلند کرد وگفت خداوندا تو شاهد باش من از ایشان 
رنجیده ام وعفو نخواهم کرد پس ابوبکر گریست قلیلا کثیرا ومیدانم چرا گریست وبر سر منبر گفت
بخدا قسم از امارهٔ شما طرفی نبستم واین امارهٔ شما نمی ارزد برنجش فاطمه ودلیل گذشت وعفو نکردن
آن معصومه اگر چه دلیل وشاهد وظیفهٔ ایشان است تفضلا میگوئیم که شاهد بعدم عفو آن معصومه
آنست که وصیت نمود که یا علی مرا شب دفن کن تا ابوبکر وعمر بنماز من حاضر نشوند وبمن نماز نکنند
وسر قبر من بنا شود واگر بوصیت من عمل میکنی با من زبیر وصیت نمایم آنحضرت قبول فرمودند و
عهد کردند که چنان نمایند چون آن شهیده برحمت حضرت داور وجوار پیغمبر پیوست رئیس المنافقین
با حزب خود جمع شدند بجناب امیر المؤمنین گفتند که در وقت نماز ما را اخبار نمائید تا بنماز حاضر شویم
پس متفرق شدند شبا آنحضرت بر آن طاهره نماز کرد وبروایت ضعیف بسیار شاذ نادری عباس بر آن
مظلومه نماز کرد وبخاک سپردند که رحمت بر آن تربت پاک باد وده قبر در بقیع ساختند وآب بر روی
آنها ریختند وبروایتی چهل جا آب پاشیدند مکر وحیله قبر آن مظلومه صبح ابو الفضیل وعمر آمدند واهل
مدینه نیز جمع شده بودند وفهمیدند که آن معصومه را جناب امیر المؤمنین علیه السلام دفن نموده پیش
جناب امیر المؤمنین بیرون آمد عمر گفت بخل وحسد وکینهٔ سینه خود را بروز دادی وما را از نماز کردن بدختر
پیغمبر مانع آمدی بجناب فرمود یابن صهاک الحبشیه ای پسر صهاک حبشیه حد خود را بدان واز
حد خود تجاوز منما بخدا قسم اگر قضای خدا ووصیت رسول خدا نبود میدانستی که کدام یک قوی
وکدام یک ضعیف هستیم ابوبکر گفت که علی ولی میت بود وچنین مصلحت دانست این امر حکایتی
نیست که عقلی داشته باشد مؤلف گوید این ابوبکر راست میگوید زیرا اینها بر پیغمبر نماز نکردند وامثال
نمودند اگر بدختر او نماز نکنند غرابتی ندارد بعد از آن عمر خواست که قبر را پیدا کند ونبش نماید وبر
آن معصومه نماز کند جناب اسد الله الغالب فرمودند بخدا قسم مادامیکه روح در بدنم وقبضهٔ ذو الفقار
در دستم هست تو نمیتوانی نبش قبر فاطمه نمائی قاضی القضات میگوید ابوبکر را نیز در شب دفن
کردند عمر را نیز شب دفن کردند دفن کردن فاطمه در شب دلالت نمیکند بآنکه فاطمه از اینها خوشنود
نبود بلکه از برای ستر بود که حجم بدن طاهر او را نه بینند سبحان الله قاضی ملعون فرق نمیگذارد
ما بین آنکه فاطمه وصیت نمود بآنکه او را شب دفن نمایند تا عمر وابوبکر بر او نماز نکنند وما بین آنکه
آن طاهره را شب دفن کردند وحال آنکه جناب فاطمه زهرا غذغه در خواطر مبارک داشت که طوری
بشود بدن آن مطهره را کسی نه بیند جبرئیل خطی بهیئت سریر کشید پس نجاری آوردند نعشی

٣٦ بان طور ساختند انمظلومه نگاه کرد فرمود سترتموني سترکم الله مرا ستر کرديد خدا شما را ستر کند
وایضا در جواب قاضی القضات میگوئیم که اگر حکمت در شب دفن کردن ان بود که جسم بدن طاهر را
مردم نه بینند قبرش چرا معلوم نیست البته امت پیغمبر بتشییع انمعصومه حاضر گشته ندبه و نوحه میکردند
وجمیع مهاجر و انصار و بنی هاشم حاضر میشدند در این صورت قبر مطهر انمعصومه مخفی نمیماند معلوم است
شب مخفی دفن کردند و مقصود اهل بیت اخفاء قبر ان طاهره بود که شیخین حاضر نشوند و بر او نماز
نکنند واگر مقصود ستر بدن بود شب تعجیل امر چه بود چرا صبح قبر انمظلومه را نشان ندادند که عرب
بر او نماز کنند و مسلمانان بزیارتش مستفیض شوند همه مقابر معلوم شد از زوجات نبی و قبور اقربا
واعمام و عمات پیغمبر حتی مرضعه پیغمبر مگر قبر بضعه پیغمبر که الی الان مخفی است و از این جهة است که
جناب امیرالمؤمنین و جناب امام حسن و جناب امام حسین علیهم السلام و بنات طاهره ان شهیده و عباس
و ابن عباس و مقداد و عمار و سایرین از رجال و نساء بنی هاشم بزیارة ان طاهره اشکارا نمیرفتند
پس سر دفن شب همان است که طائفه علیه میگویند نه ان است که بعضی از سنیان ذکر میکنند و
معلوم می شود که در ابتدا منادی بنای اهل بیت باخفاء ان قبر مطهر بوده است و اشکارا احدی
بزیارت انمظلومه نرفت حتی دختران طاهره ان شهیده هم نرفتند و تا حال که سنه هزار و دویست
و شش سال از هجرت انحضرت میگذرد قبر مطهره معلوم نیست در سه جا و چهار جا زیارتش میکنند
و حکمت این عمل ان است که کفران دونان معلوم کرده بلکه باین سبب سنیان هدایت یابند مؤلف
گوید در مدینه منوره برای این خادم اخبار ائمه اطهار طرفه حکایتی رو داد که ذکر ان خالی از ثمره
نیست در بازار میرفتم جمعی را دیدم در دکانی نشسته اند معلوم بود که همه انها اهل علم و علما
بودند سلام کردم و گذشتم یکی در جواب بصوت بلند گفت وعلیکم السلام کلب بن کلب یعنی بر تو
باد سلام ای سگ پسر سگ لکن دشنام را اهسته گفت جواب سلام را بلند من این ایه را خواندم یا ایها
الذین امنوا لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا تبتغون عرض هذه الحیوة الدنیا یعنی
ای انکسانی که ایمان اورده اید بخدا و رسول او نگوئید بکسانیکه بشما سلام میکنند تو مؤمن نیستی
طلب میکنید متاع حیوة این دو روزه این دنیای دون را پس شیخ عبد السلام که صاحب دکان
بود گفت ترا قسم بخدا میدهم برگردید و قهوه بخورید برنگشتم و این شعر جناب امیرالمؤمنین را
خواندم ولقد امر علی اللئیم یسبنی فمضیت ثمة قلت لا یعنینی یعنی بتحقیق میگذشتم بر مرد
لئیمی که مرا سب میکرد پس میگذشتم در ان هنگام و میگفتم مرا قصد نمیکند و بمن نمیگوید پس بزیارت





٣٧ مشرف شدم و بزیارت بقیع موفق گشتم مراجعت نمودم قریب ان دکان رسیدم دیدم صاحب دکان
کفش خود را پوشید و در میان بازار ایستاد با و رسیدم سلام کرد جوابش گفتم عذر گناهش خواست
حلبت للبید علة ماجرای پیش و حال را پرسیدم گفت اول گمان تسنن بردم بعد از ان دیدم سنی
هستید عذر خواستم گفتم فاجتنبوا من الظن ان بعض الظن اثم پرهیز بد از مظنه و عمل بظن خود
نکنید بدرستی بعضی گمانها گناه است گمان اول غلط بود و هم چنین گمان ثانی از مسقط راسم پرسید
گفتم تبریز از دیهم جو باشد گفتم تشیع باور نکردند قسم خوردم اعتقاد نمودند بحث کردند که
چرا تقیه نکردی و حال انکه امام جعفر صادق فرموده است التقیة دینی و دین ابائی یعنی تقیه
کردن دین من است و دین پدران من و باز فرموده است لا تقیة له لا دین له کسیکه تقیه نیست مر
او را دین نیست او را گفتم تقیه را از اشرار باید کرد نه از اخیار صحبت های دنیا گذشت که دخل
بمطلب ندارد قهوه خوردیم و شیشه کشیدیم برخواستم وعده مرا گرفتند که هر روز در ذهاب
و ایاب با ان اصحاب بنشینم و صحبت نمائیم فردای ان روز رفتم و در منزل دو شبه نشستم گفتم
شنیدم در وقت وفات امام نافع قاری قران چه قدر جمعیت بتجهیز و تشییع او حاضر شدند گفت
مقصود چیست گفتم سؤالی است احمقانه لکل سؤال جواب گفت مردی بود قاری قران خویشان
واشنایان و همسایگان او حاضر شدند گفتم چند نفر احتمال گفت صد نفر دویست نفر نهایتش مبلغی
پانصد نفر پرسیدم در وفات فاطمه زهرا چند نفر بتشییع ان طاهره حاضر شدند گفت اف سیدتنا
فاطمه وقتیکه وفات فرمود جمیع اهل مدینه از بزرگ و پیر و صغیر و کبیر و شیخ و شاب و مرد و زن و سیاه
و سفید و پا برهنه و سر برهنه حاضر گشتند مثل روز وفات پیغمبر نمونه محشر بود پس از این صحبت
گذشته صحبت دیگر میان اوردیم بعد از ان برخواستم گفتم میخواهم بروم بزیارة بقیع امام نافع قبرش
کجا است گفت در بقیع قبه و بارگاه دارد چون میروی معلوم می شود رفتم مراجعت کردم پرسید
زیارت کردی گفتم بلی قبر امام نافع را پیدا کردم ولیکن قبر سیدتنا فاطمه را پیدا نکردم از هر کس
پرسیدم نگفت و نشان نداد گفت قبر سیدتنا فاطمه معلوم نیست بعضی میگویند در بقیع است
بعضی میگویند در بقیع در پهلوی ائمه بقیع که امام حسن و امام علی بن الحسین و امام محمد باقر و امام
جعفر صادق است و برخی گویند در حجره طاهره خودش مدفون گردیده گفتم ای شیخ امام نافع قاری
قران وفات میکند و پانصد نفر بتشییع او حاضر میشوند قبرش معلوم و پیدا و مزارش
ظاهر و هویدا می شود در مزارش بسنگ نقش میکنند هذا قبر امام النافع یعنی این قبر امام نافع

## قصهٔ ملیحهٔ مدینهٔ منوره

وهم چنین بقعهای متعدده دیدم قبر زوجات پیغمبر قبر مرضعهٔ جناب امیر المؤمنین و قبر مادر آنجناب
و قبر مرضعهٔ جناب سید المرسلین و فاطمهٔ زهرا جگر گوشهٔ رسول خدا و صاحب مقام فاطمة بضعة منی
من آذاها فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله وفات میکند و جمیع اهل مدینه از ذکور و اناث و عبید
و احرار و رجال و اطفال بتشییع جنازه او حاضر میشوند مع هذا قبر او معلوم نمیشود و احدی از قبر او
خبردار نمیشود آن شیخ که گویا آسمان بود بزمین افتاد گفت بمن مکر و حیله عمر مینمودی و از قرابتهای بزرگ
گفتم الحرب خدعة جنگ همه اش مکر است و حیله شیخ الاسلام مدینه گفت که فاطمه را شب دفن کردند زیرا
که مناسب احوال زن ستر است گفتم مردم را که از تشییع منع نکرده بودند بتشییع که حاضر بودند باید
قبرش معلوم باشد قاضی گفت بسیار عجیب است تا بحال من باین دقیقه برنخورده ام و باین امر پی نبرده ام
حکمت و علت آن را از من پرسیدند گفتم نمیدانم والیوم کی گفتم امروز نیست فردا آمدیم گفتم ای شیخ عبد الکریم
امروز حدیثی دیدم در محراب جناب پیغمبر نوشته است بین قبری ومنبری روضة من ریاض الجنة یعنی
میان قبر و منبر من باغی است از باغهای بهشت و در محراب دیگر نوشته است بین قبری ومحرابی روضة
من ریاض الجنة یعنی میان قبر و محراب من باغی است از باغهای بهشت اگر قبرش باغی باشد از باغهای
بهشت بسیار خوب زیرا در حدیث صحیح وارد است که قبر مؤمن باغی است از باغهای بهشت القبر
اما روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران قبر انسان یا باغی است از باغهای جنان یا گودالی است
از گودالهای نیران و اگر محراب پیغمبر باغی باشد از باغهای بهشت درست است زیرا که آنجناب در آن محراب
عبادت کرده و اگر منبر آنجناب باغی از باغهای بهشت باشد صحیح است زیرا که بروی آن منبر خطبه
خوانده و موعظه کرده اما ما بین اینها که محل تردد مردم و مسجد است چرا باغی باشد از باغهای بهشت
شیخ گفت من این حدیث را در محراب ندیده ام برخواست و رفت دید و مراجعت کرد و بسیار اصرار
نمود که حکمت و سر این حدیث چیست گفتم نمیدانم گفت والله نمیپرسم معنی این حدیث را مگر از برای حکمتی
گفتم آنچه من میفهمم قبر فاطمهٔ زهرا ما بین قبر مطهر پیغمبر و میان محراب و منبر باشد و این مقام اولی است از
حصیر را بلند کرده در آنجا دفن نموده اند و حصیر را انداخته اند احدی نمیداند که در مسجد زیر حصیر
میت دفن نموده اند شیخ مزبور مردی بود در اصول فقه و فقه ید طولی داشت لیکن از علوم دیگر
خبر نداشت گفت دلم بتنگ آمد ترا قسم میدهم بخدا بگوئید که چرا قبر فاطمه را می خواستند کسی نداند
و چرا مخفی دفن کردند گفتم فاطمه خود وصیت کرده بود گفت سبب وصیت چه بود گفتم فاطمه از شیخین
رنجیده بود و بجناب امیر المؤمنین قسم داد که او را شب دفن نماید و شیخین بنماز او حاضر نشوند گفت





## انا مدینة العلم وعلی بابها

حکمت رنجش سیدتنا فاطمه از ایشان چه بود گفتم غضب فدک پس صحبتها میان من و او گذشت خلوت
کردیم و کتب خود ایشان را تعداد نمودم خصوصا شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه که بآنها نظر کند رد نی
که از مدینه بیرون آمدیم بمشایعت آمد با قاضی و شیخ الاسلام و ده نفر از علمای مدینه و در حین وداع
گفت بمن وصیتی بکن گفتم در موسمی که حجاج عجم میآیند با علمای ایشان بعد از دادن امان صحبت
بکن امید دارم براه راست هدایت یابی بعد از مدت بیست سال شخصی از رفقای او بدار الخلافه آمد
از احوال شیخ پرسیدم گفت او شیعه شد اهل مدینه فهمیدند خواستند او را بکشند گریخت بمکه آمد
الآن در مکه ساکن است بخاری و احمد حنبل و ترمذی و غیر اینها از سنیان حدیث را چنین روایت
کرده اند بین بیتی ومنبری روضة من ریاض الجنة و باید دانست که جناب رسول خدا در باب امیر المؤمنین
مکرر میفرمود الحق مع علی وعلی مع الحق یدور معه حیثما دار یعنی حق با علی است و علی با حق است
دور میکند حق با او هر جا که علی برود و میفرمود لو سلک الناس طریقا وعلی طریقا فاسلکوا طریق
علی یعنی هرگاه همهٔ مردم براهی بروند و علی تنها براهی برود پس بروید براهی که علی رفته است و در روایت
متفق علیه دیگر میفرماید الحق مع علی وعلی مع الحق لا یفترقان حتی یردا علی الحوض یعنی حق با علی
و علی با حق است از هم جدا نمیشوند تا وارد بشوند بمن در حوض کوثر بعضی از اصحاب میگوید که
تجربه نمودیم هیچ قضیه رخ نداد و هیچ مخاصمه ما بین علی و کسی اتفاق نیفتاد مگر آنکه دیدیم حق بجانب
علی بود و جناب رسول خدا فرمود رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار یعنی خدا رحمت
کند علی را خداوندا دور بده حق را با او هر جا که دور بنماید و ایضا میفرمود یا علی حبک ایمان و
بغضک کفر یعنی یا علی دوستی تو ایمان است و بغض تو کفر است و میفرمود انت منی وانا منک
تو از منی و من از تو هستم و میفرمود سلمک سلمی وحربک حربی صلح تو صلح من است و حرب تو حرب
من است و میفرمود انا مدینة العلم وعلی بابها من شهر علم و علی در آن شهر است ابن حجر ناصبی میگوید
این حدیث موضوع است و از غایت عصبیت و عناد این حدیث متفق علیه را مجعول میگوید و بر فرض
تسلیم تاویل بعال بابها میکند یعنی بلند است در آن و بعد از دو سطر حدیث مزبور را با ضمیمه
مجعوله صحیح میداند و میگوید انا مدینة العلم وعلی بابها و ابو بکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان
سقفها در جواب ناصبی میگوئیم اول که علی تنها بود رد کردی و بر فرض تسلیم تاویل بعال بابها
کردی و داخل در تحت وعید آیهٔ شریفه واذا ذکر الله وحده اشمأزت قلوب الذین لا یؤمنون
بالآخرة شدی و تاویل نمودی و بعد از ضمیمه سنیه تصحیح نمودی و داخل در تحت آیهٔ شریفه واذا

# انا مدینة العلم و علی بابها

ذکر الذین من دونه اذا هم یستبشرون کشتی بعد از ان میکوییم تا بحال شهر مسقف ندیده ایم و
چنین شهری نیست بی آب و هوا و متعفن میشود از کثرت ابخره و بخارات زیست نتوان کرد امراض
مختلفه در هم چنین شهر پیدا خواهد شد علاوه بر این مر بوده این شهر مسقف ناودان و میزاب
میخواهد جاعل و واضع حدیث فکر کرده لیکن عقل نداشت بایست بکوید و عایشه میزابها سلمنا
میکوییم علی باب مدینه است دیگران که عبارت از دیوار و سقف باشند مانع از دخول شهر اند و با
راه مدینه است وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا یعنی بیایید
بخانهها از درهای انها و نیست از نیکوی انکه داخل شوید بان خانهها از دیوار انها و پشت انها بس ما موریم
بانکه از در داخل شویم نه از دیوار و پشت بام انها و ایضا در صدر حدیث که و علی بابها باشد اقرار نمودی
و ان فقره ما بین ما و شما متفق علیها است و لواحق و ضمایم سوره را ما طایفه عدلیه قایل نیستیم اثبات
انها بر شما است و دونه خرط القتاد فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ یعنی وای بانکسانی
که کتاب را بدست خود مینویسند و از پیش خود جعل میکنند بعد از ان میکویند از پیش خدا است
تا ثمن قلیل دینار ابخرند پس وای بر ایشان از انچه نوشته است دستهای ایشان و وای بر ایشان
از انچه کسب میکنند قطع نظر از ادله قاطعه مزبوره صحت این حدیث و اشتهار ان در عرش و فرش و همه
زبانها است مولوی میکوید وادخلوا الابیات من ابوابها واطلبوا الاغراض من اسبابها چون
تو بابی ان مدینه علم را ای شعاع حلم را باز باش ای باب بر جویای باب تا رسند از تو قشور
اندر لباب باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه ما له کفوا احد فردوسی طوسی کوید حکیمت
ان خداوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی که من شهر علمم علیم دراست درست این سخن
قول پیغمبر است کواهی دهم کین سخن راز اوست تو کویی دو کوشم باواز اوست القصه انکار این حدیث
در قوه ابن ناصبی است و بس زیرا که دامن مادرش نمازی نیست در نهاد تو سرشته نیست که مهر علی
بد نهادی بایدت نفرین باد بر مادرکه وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ
فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ
مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ
لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى
أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ

الحرام



# آیات وارده مؤلفه در توحید و لایت و عدم شرک در ولایت

الحرام اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ
نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ
وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا تبت تلک للاعداء اذ جعلوا له ضدا
ایجعل کالخصیص سکانه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى وَإِذَا ذَكَرْتَ
رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ
الایات المحکمات الائمه علیهم السلام و المتشابهات التیمی و العدوی و الاموی وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ
فان امیر المؤمنین ع من ال ابرهیم و ال عمران لان اسم ابیطالب عمران وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ
أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ
قال رسول الله انا السور و علی الباب و لیس یؤتی السور الا من قبل الباب و ایضا
ابن حجر ناصبی از این حدیث غفلت کرده است و لهذا این مزخرف را کفته است علی باب عال تاویل
کرده است زیرا احمد در فضایل اورده است که انحضرت فرموده است انا مدینة العلم و علی بابها
فمن اراد الدار فلیاته من الباب و اکر احادیثی که در مدح انجناب وارد است ذکر نماییم این رساله
بار شتری خواهد شد قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي
مؤلف کوید انچه از اخبار متفق علیه و اخبار متواتره و ضروریه دین معلوم شده است
بنحوی که منکران کافر است این است که امیر المؤمنین ع بنده خوب خدا است حب او ایمان و بغض
او کفر است و حق همیشه با او بوده است قول غلاة را غلط پنداشتیم و همچنین اعتقاد شیعیان را
که کفته اند ما علی را خدا نمیدانیم از خدا هم جدا نمیدانیم مطلقا انکاشتیم و کنا مع الله حالات نحن
فیها هو و هو فیها نحن را کذا داشتیم و نزلونا عن الربوبیة وادفعونا عن علایق البشریة
ثم قولوا فینا ما شئتم را نسبتا منسبا نمودیم انچه بحد ضرورت رسیده است که منکر او کافر است
این است که علی اسد الله عادل و زاهد و صادق بوده دروغ نمیکفت و محبت او ایمان و بغض او
کفر بود و از اهل بهشت بود پس ابوبکر که شهادت او را نشنیدند و او را روباه و فاطمه و حسن و حسین را و هم
نیز او کفتند مخادعه با خدا و رسول و مضاده و معانده با ایشان کردند و کسیکه چنین باشد در همه
ادیان کافر مرد و دود و از رحمت خدا مطرود است چکونه میشود که چنین کافری در مجلس و مقام پیغمبر

بنشیند

## حکایت غصب فدک

۴۲ بنشیند و بقول هم چنین کسیکه نقل نموده نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة فدک
و عوالی را از دست فاطمه طاهره بگیرند و باه و ناله انمظلومه رحم ننمایند مؤلف گوید فاطمه زهرا
متصرف در فدک بود و سرکار انمعصومه در سر فدک و عوالی بود مجرد ادعای ابو بکر قبل از اثبات و وکیل
شرعی وکیل انمعصومه را بیرون کردن خلاف حکم خدا و رسول بود و از فاطمه شهود خواستن خلاف
دیگر زیرا که پیغمبر فرموده البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر بینه وظیفه ابی بکر بود و بینه
هم نداشت و اگر تسلیم نمائیم که عمر و عایشه شاهد این حدیث موضوع بودند فاطمه هم میتوانست
بگوید انک تعالله شهیدک ذنبک پس معلوم است ابی بکر خبر از شریعت پیغمبر نداشت که از
منکر بینه می طلبید چنانچه جناب امیر المؤمنین با بی بکر فرموده در حالیکه در مسجد نشسته بود و
دور او بودند مهاجرین و انصار ای ابی بکر چرا منع نموده فاطمه را از چیزی که رسول خدا باو داده بود
و وکیل فاطمه دو سال است که در آنجا میباشد ابو بکر گفت که فدک غنیمتی است برای مسلمانان پس هر گاه
شهود اقامه نمود [illegible] حق است برای او و نیست انجناب فرمود حکم میکنی درباره ما بخلاف آنچه که در باره
مسلمانان حکم میکنی گفت نه فرمود خبر بده بمن اگر در دست مسلمانان چیزی باشد و من ادعائی در آن
بکنم از کدام یک طلب بینه مینمائی گفت از تو فرمود اگر در دست من چیزی باشد و مسلمانان ادعا
نمایند از من شاهد میخواهی یا از مسلمانان ابو بکر فرو ماند و ساکت شد عمر گفت این غنیمت مسلمانان است
و ما در خصوص حریف تو نیستیم پس باز انجناب با بی بکر فرمود ای ابا بکر قرآن میخوانی گفت بلی فرمود
خبر بده بمن از قول خدا که فرموده است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
آیا در حق ما نازل شده است یا غیر ما گفت در حق شما نازل شده است فرمود خبر بده بمن هر گاه دو نفر
از مسلمانان شهادت دهند بر فاطمه بفاحشه چه میکنی گفت اقامه حد بر او میکنم چنانچه بر زنان مسلمانان
میکنم فرمود میشوی در این هنگام از کافران ابو بکر گفت چرا فرمود بعلت آنکه شهادت خدا را رد کرده پیش خدا
و شهادت دیگری را قبول نمودی زیرا که جناب اقدس الهی بطهارت ذیل فاطمه شهادت فرموده و دو
شاهد بر لوث ذیل او شهادت داده اند و تو شهادت خدا را رد نموده و شهادت دو شاهد را قبول کرده
و در پیش خدا از کافران محسوب میشوی پس مردم گریستند و غوغا برپا شد ابو بکر برخواست بخانه
خود رفت و بعمر گفت که اگر علی بمجلس دیگر چنین محاوره نماید امر ما را فاسد خواهد کرد پس توطیه
و تمهید قتل انجناب را کردند و خالد بن ولید را گفتند و او قبول نمود پس اسماء زوجه ابی بکر
کنیز خود را فرستاد که برو بخانه علی و این آیه را بخوان و برگرد پس آن کنیز بخانه انجناب آمد و گفت

ان الملاء

## حکایت غصب فدک

ان الملاء یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین یعنی بدرستیکه این قوم مشورت کردند ۴۳
در باب تو تا ترا بکشند پس بیرون برو بدرستیکه من از برای تو از نصیحت کنندگانم انجناب فرمود
بخانمت سلام برسان و بگو ان حال الله فمن یقتل الناکثین و القاسطین و المارقین خدا رحمت کند ترا
پس که میکشد طلحه و زبیر و لشکر عایشه را اگر بیعت مرا شکستند و قاسطین را که معاویه و اصحاب او
باشند و مارقین را که خوارج نهروان باشند چون پیغمبر مکرر فرموده بود یا علی بعد از من تو قاسطین
و مارقین و ناکثین را خواهی کشت انحضرت بخواطر آن مؤمنه که در عقد فرعون بود میباید که خواطر
جمع باشد زیرا که پیغمبر دروغ نمیگوید باید من باشم تا این سر کرده را بکشم و در حدیث دیگر فرمود
شهادت ما را در باب ما قبول نمیکنند و شهادت خدا و رسول را قبول نمیکنند فانا لله و انا الیه راجعون
پس معینی ندارم و ناصری نیست خلافت را از مقام خود برداشتند و فدک و عوالی را بدون حجت
بردند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون زود میدانند کسانیکه ظلم کردند بکجا میروند پس
بفاطمه فرمود برگرد بخانه حتی یحکم الله بیننا و هو خیر الحاکمین تا اینکه حکم کند خدا میان ما و ایشان
و او است حکم کننده ترین حکم کنندگان مؤلف گوید که جناب فاطمه زهراء که محدثه و عالمه بود باسرار
و حکم و شرایع دو مرتبه اول بحریه دعوا با این نهج فرمود که فدک ملک و ارث من است و در تصرف من است
متصرف بحق هستم باید تو ثابت نمائی که حدیث صدقه را پیغمبر فرموده ابو بکر چون از شریعت خبر
نداشت از فاطمه شاهد خواست و از قول پیغمبر که فرموده بود البینة للمدعی و الیمین علی من انکر
یعنی شاهد برای مدعی و وظیفه او است و قسم بمنکر میرسد غفلت داشت و چون خبط و غلط آن
خبیث را ظاهر نمود گفت فرضا اگر حدیث صدقه هم راست باشد فدک داخل ترکه نیست جناب پیغمبر
بمن هبه نموده است و شاهد نیز بر طبق مدعای خود آورد شهود را ناروا دانسته رد کردند که در هیچ
مذهب و ملت باین نحو جرح شهود نشده است گفتند اما علی شوهر تست آتش بقرص خود میکشد
اما حسن و حسین پس پسران تو هستند و اما ام ایمن پس دوست و کنیز تست و اما اسماء پیش
از این زن جعفر بن ابی طالب بود و او برای بنی هاشم نفع میخواهد بلکه میخواهی یا جان ادم جناب
امیر المؤمنین فرمود اما فاطمه پس بضعه رسول خدا است من آذاها فقد آذی الله و من کذبها
فقد کذب رسول الله و اما حسن و حسین پس پسران پیغمبر اند و سید جوانان بهشتند کسیکه
ایشان را تکذیب نماید پیغمبر را تکذیب کرده است زیرا که اهل بهشت صادقند نه کاذب و اما ام ایمن
بتحقیق جناب رسول خدا فرموده تو از منی و من از تو و تو برادر منی و هستی در دنیا و آخرت هر کس ترا

رد

## مبحث غصب فدك

۴۰۴ رد نمايد رد كرده است هر كه مرا اطاعت نمايد مرا اطاعت كرده است هر كس بتو عاصى شده بمن
بمن عاصى شده است اما ام ايمن پس پيغمبر شهادت داده است باينكه او از اهل بهشت است و باسماء
و ذريه او دعا كرده است پدر و مادرم فداى تو باد يا على شيخين رد شهادت خدا كردند كه بتطهير
شما اهل بيت شهادت كرده است و فرموده انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم
تطهيرا توقع دارى كه شهادت تو و بضعه و ريحانه پيغمبر را رد ننمايند ان هذا لشىء عجاب و ايضا
در جواب اين حديث شوم ميشوم ميكوئيم اينچه شما در باب انا مدينة العلم و على بابها گفته ايد و
بطور سخيف از راه لجاج و عناد معنى كرده ايد يعنى من شهر علم و بلند است در ان شهر ما نيز ميكوئيم
كه ما گروه انبيا ميراث نميگذاريم اينچيزى را كه ترك كرده ايم از جهة صدقه گذاشته ايم و در پيش ما مانده
او را ميراث نگوئيد و نبريد پس اگر از بيت المال و صدقات پيش ما باشد ميراث ما نيست بلكه مال
مسلمانانست بايشان ميرسد وليكن دخل بمال جناب پيغمبر ندارد و مال پيغمبر ارث است و بورثه ميرسد چنانچه
شما سنيان در باب عمر ميگوئيد يكدرهم از مال فقرا در نزد عمر مانده بود فرياد كشيد و اعراه اصحابا
نرسيدند كه مبادا آسيبى بفاروق رسانند دويدند و بخانه خليفه داخل شدند از سبب فغان و نفير
پرسيدند گفت يكدرهم از مال فقرا در نزد من مانده بود ترسيدم امشب سقط شوم و ورثه او را
داخل تركه نمايند و قسمت كنند لهذا فرياد كردم آنشب فقيرى پيدا كردند و آن درهم را بدو دادند
معنى اين حديث هم اين است كه صدقات در نزد آنجناب بود باحتياط آنكه ورثه او و مال پيغمبر بدانند
و قسمت نمايند فرمود نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة كه ما تركناه مفعول لا نورث
باشد و صدقه مفعول تركناه است با تميز است پس حديث شوم دلالت بر مطلوب عامه عميا ندارد
و اگر صريح در اين باب نباشد احتمال دارد كه مراد رسول خدا اين مطلب باشد اذا جاء الاحتمال بطل
الاستدلال و مؤيد اين معنى است قول ابى ذر بعثمان كه اين صد هزار درهم را چرا حبس كرده و بفقرا
نميدهى گفت منتظرم كه مثل اين مبلغ را بيابند آنگاه تقسيم نمايم ابو ذر گريست گفت بخاطر دارم
كه روزى جناب رسول خدا او را ديديم كه بسيار غمگين بود تا آنكه داخل خانه خود گرديد و ما جرات نكرديم
كه از آنحضرت بپرسيم كه سبب حزن آن سيد انام چيست فرداى آنشب آنحضرت را خوشحال ديديم علت
حزن دو شنبه و فرح امروز را پرسيديم فرمود يكدرهم از صدقه پيش من بود ترسيدم كه اجل موعود
برسد و داخل تركه من شود امروز باهلش رسيد و موجب شعف من گرديد پس بضرورت
دين اسلام و بايات محكمات و نصوص و روايات تركه هر كه گذشته را در ميان ورثه ان للذكر مثل

حظ

كه صدقه خبر ما باشد يا مفعول يعنى آنچه را كه ما ترك كرده ايم صدقه است يا از جهة صدقه

## در باب تعميم آيات ارث و عدم تخصيص و تقييد آن خصوصا بخبر واحد ضعيف كه سنيان روايت كرده اند

حظ الانثيين بايد قسمت نمود ابو بكر مدعى گرديد كه پيغمبران ارث ندارند و اين حديث را دليل ۴۰۵
مدعاى خود نمود اولا در آيات و اخبار استثنائى نيست كه بگويد تركه متوفا را در ميان ورثه
قسمت بكنيد للذكر مثل حظ الانثيين مگر تركه انبيا را كه اگر متوفى پيغمبران باشند مال و تركه ايشان
ميراث نيست بمسلمانان ميرسد و مقيدى كه مطلق را تقييد كند و مخصصى كه تخصيص عام نمايد
نداريم مگر اين حديث مجعول پس بحكم ضرورت دين و آيات كتاب مبين و سيره انبيا سالفين و
طريقه ائمه طاهرين بايد تركه پيغمبر را مثال سايرين در ميان ورثه تقسيم نمود تا استثنا و تقييد
و تخصيص ثابت شود و اين حديث مجعول مقيد و مخصص حكم عام نميتواند بشود و مقاومت با ضرورت
دين و اطلاقات و عمومات اخبار و آيات نميتواند بكند زيرا كه مثل امير المؤمنين و سيدة نساء عالمين
و حسن و حسين و عباس و عبد الله و سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار تكذيب اين حديث نمودند و
هم چنين حديث ضعيفى نميتواند مخصص كتاب و مخرب شريعت باشد و سيره جميع مخلوقات
از آدم الى خاتم بارث و توريث بود حتى كفار و بناى هر مذهبى بتوارث است اگر چه در تفاصيل
تفاوت داشته باشد و كتاب و سنت و طريقه اهل بيت همه اتفاق دارند بتوارث و تخصيص كتاب
و سنت باين خبر واحد ضعيف جايز نيست بالاتفاق و ايضا در رد اين حديث ميگوئيم اينچه كه ابو
الفصيل و فاروق در باب نحله و عطيه فدك گفتند و رد شهادت امير المؤمنين و حسن و حسين
و ام ايمن و اسماء بنت عميس كردند ميگوئيم ان تعالى لا تشهد ها دينها اگر شاهد داشته باشد
و حال آنكه در اول ادعا شاهد نداشت و رد شهادت ايشان آسان است ليكن رد شهادت على
ولى صاحب مقام على مع الحق و الحق مع على و داراى منزلة لحمك لحمى و منادى بنداى يا على لا تفضل
الاشقى و هم چنين رد و هم چنين رد شهادت سيدى شباب اهل الجنة و رد شهادت ام ايمن
المبشرة بانها من اهل الجنة و كذلك رد شهادت اسماء بنت عميس در غايت اشكال است بلكه
شهادت ايشان را رد نميكند مگر كسيكه مرتد گرديد از دين و نزاع نمايد با رب العالمين و عداوت
كند با سيد المرسلين و در صورتيكه شهادت اين جمع مقبول خدا و رسول نشود شهادت عمر و عايشه
بطريق اولى مقبول نخواهد شد پس ضرورت دين و آيات و اخبار سالم از معارض است و بحكم ضرورت
و شريعت فدك مختص فاطمه زهرا است علاوه باين دليل حضرت فاطمه ادعاى هبه نمود و با آنكه مصدقه
بود بنا بست شاهد اقامه نمايد و من اصدق من الله قيلا و من اصدق من الله حديثا كيست از فاطمه
زهرا صادقتر رضاها رضى الله و رضى الله رضاها رضاى او رضاى خدا بود و رضاى خدا رضاى او

اقامه

## در باب توریث انبیا وفقرات توریة

افامه شهود نمود چه شهود که چنین شهود مهو واحدی نبود و در هیچ واقعه از ادم الی خاتم چنین
شهود کسی ندیده و چشم روزگار نشنیده که از انجمله یکی کردون است جناب امیر المومنین که همیشه
با حق وحق با او بود وحسنین که اقایان جوانان بهشت بودند وام ایمن واسماء بنت عمیس که چهار
شاهد نطق الصدق بودند پس باید بشهادت ایشان باید فدك مال طلق وملك خلص وخالص ان
معصومه باشد و دیگران غاصب شدند شهادت امیر المومنین بجر نفع با بقول فاروق بجر النار الی قرصه
اتش رامی کشد بسوی نان خود با بقول ابو بکر مرند انه ثعالة شهیده ذنبه یعنی علی گواه اهلیت شاهد
او دم او است نمیتوان کرد بلکه در ادعای خود که نحن معاشر الانبیاء باشد این مثل جاری است خودش
روباه بود شاهدش خرخالطه ور فنو علجش عمر عدی بود بلکه باعتقاد قاطبه طائفه علیه وکافه شیعه
اثنا عشریه وجمع کثیر از عامه ابو بکر منفرد بنقل حدیث بود وشهود در عهد عمر پیدا شد یقینا چنانچه
ابن ابی الحدید میگوید لان اکثر الروایات انه لم یروه هذا الخبر الا ابو بکر وحده ذکر ذلك معظم المحدثین
یعنی برای انکه اکثر روایات این است که این حدیث را روایت نکرده مگر ابو بکر تنها وذکر کرده است این را
معظم محدثین وحال انکه همه انبیای سلف نیز میراث بود چنانچه در توریة مسطور است سارا میگوید
که اسمعیل پسر هاجر باید پیش اسحق نباشد وبا او وارث نبود جناب اقدس الهی بحضرت ابرهیم پیغمبر
نمود لتك مشوما اسمعیل را عنی وبرومند میکنیم و دوازده سرور از او میرود ونانیم باری شکی و ریب
نیست که انبیا میراث داشتند و باول زاد که بکر میگفتند دو سهم میدادند باقی را یك سهم مگر
در روبین که بسبب انکه مانع شد یعقوب را از جماع با بلهاه و در پیشگاه خانه ایستاد وگاهی
راه رفت حضرت یعقوب متمکن از فراش نشد لهذا یکسهم باو معین کرد اینك علمای یهود ونصاری
ومجوس که همه میگویند انبیا میراث گذاشتند و در میان ورثه قسمت شد بلی اول زاد را بیشتر
میدادند مثل حبوه در مذهب اسلام نمیدانم از علمای کفر چرا نمیپرسند اگر علمای ایمان را معتقد
نیستند از علمای کفر بپرسند بعبارت دیگر میگوئیم علی در ان شهادت صادق بود یا کاذب حق
بود یا باطل اگر میگوئی صادق و با حق بود چنانچه خدا ورسول خدا فرموده بودند دیگر چیز نگو
وچه جدالی واگر میگوئی علی دروغ میگفت و با باطل بود رد قول خدا ورسول خدا اکرده مضایقه
از این نداریم که رد قول خدا ورسول خدا را میکنید زیرا که همیشه کار شما وپیشوایان شما این بود
علی را خلیفه چهارم دانستن بسیار غلط است مرد دروغ گو و باطل را تالی رسول خدا گفتن هذا بهتان
اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم را شامل علی نمودن از افحش اغلاط است اگر چه سینیان



## فدح سنیان در باب خلافت امیر المومنین وتمجید فاطمه ع

بزید لاطی وزانی با محارم را اولی الامر میدانند وسلاطین بنی امیه وبنی عباس را واجب الاطاعة ۴۷
وتالی خدا ورسول میکنند ما از چنین خدا ورسول واولی الامر بیزاریم وخدای عادل وپیغمبر
معصوم وائمه طاهرین واجب الاطاعة معصوم داریم و در باب حدیث مزبور فاطمه زهرا فرمود
انها اول شهادة زور شهد و فی الاسلام یعنی این شهادت اول شهادت دروغ است که در اسلام
شهادت کردند وان بضعه رسول در مسجد پیغمبر در پشت پرده نشست و ناله واه کشید و خطبه
در کمال فصاحت و بلاغت خواند دوست ودشمن گریستند در ان خطبه میفرماید اغلب علی ارثیه
یا بن ابی قحافة افی کتاب الله ان ترث اباك ولا ارث ابی لقد جئت شیئا فریا اینکه مرا از ارث پدر
محروم نمائی ای پسر ابی قحافه ایا در کتاب خدا است که تو از پدرت میراث ببری ومن از پدرم ارث
نبرم حکم عجیب وغریب اورده یا مرا کافر میدانی پدرم مسلم ارث مسلم ابکافر نمیدهند وگاهی اشاره با هل
مجلس میکرد از برای اتمام حجت که توسط نمایند وگاهی میفرمود تو در جای پدر من نشسته نان فرزند ٥
مرا قطع مکن وچنان تصور نما که حال پدر دست من وا گذار وحال انکه خداوند عالم در بنی میفرماید
وورث سلیمان داود وایات بسیار غیر از این ایه شاهد اورده گریه زیاد نمود که جمیع حضار گریستند
پس رو باصحاب پیغمبر کرد و فرمود ایا از دین برگشتید ومرتد شدید نمی بینید که پسر ابی قحافه
بمن چه ظلم علانیه میکند وحال انکه شما صاحبان عده وعدد هستید وصاحب شمشیر وسپر ما
وگاهی بنی قیله را که قبیله جده انظلوم است بفریاد خود می طلبید پس خود را بر روی قبر مطهر
پیغمبر انداخت و ابیات چند انشاد نمود که ملائکه اسمانها گریستند وحوران جنان گیسو پریشان
کردند نماند احدی از حضار مگر انکه دلش بان بتول و بضعه رسول سوخت مگر عمر وابو بکر که ان
دو قسی وشقی گریستند واز هند بد فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله
نترسیدند وداخل مدلول ایه شریفه ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة
واعد لهم عذابا مهینا شدند ثعلبی که از عظمای علمای اهل سنت است روایت میکند که جناب
رسول خدا دست فاطمه زهرا را گرفت وفرمود من عرف هذه فقد عرفها ومن لم یعرفها فهی
فاطمة بنت محمد وهی بضعة منی وهی قلبی وروحی التی بین جنبی من اذاها فقد اذانی ومن اذانی
فقد اذی الله وفاطمة شعرة منی ومن اذی شعرة منی فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن
اذی الله لعنه ملؤ السموات والارض یعنی هر کس بشناسد این را پس شناخته است او را وهر که
نشناخته است او را پس او فاطمه دختر محمد است واو پاره گوشت من است واو دل وروح من است

## تغیر فاطمه زهرا از ابوبکر و صیاد در باب فدک و حکمت تغیر امیر المؤمنین

۴۸ ان روح که میان دو پهلوی منست پس هر که او را ازار و اذیت نماید مرا اذیت کرده است و هر که
مرا اذیت کرده است پس بتحقیق خدا را اذیت کرده است و فاطمه مونس است از من هر کس بگوی
مرا اذیت کند مرا اذیت کرده است و هر که مرا اذیت کند پس بتحقیق خدا را اذیت کرده است و هر که
خدا را اذیت کند لعنت کرده است خدا با و بر پری آسمانها و زمین پس امیر المؤمنین فرمود که کفتم آنچه را
که کفتم و حال انکه میدانستم عذر و مکر تو را و علی تو را پس بخانه خود مراجعت فرمود جناب امیر المؤمنین
مضطرب راه میرفت با عتاب تغیر فرمود و توبیخ و تعییر نمود فرمود اِشْتَمَلْتَ شَمْلَةَ الْجَنِينِ وَ
قَعَدْتَ حُجْرَةَ الظَّنِينِ نَقَضْتَ قَادِمَةَ الْاَجْدَلِ فَخَانَكَ رِيشُ الْاَعْزَلِ یعنی خود را بکهنه پیچیده
مثل پیچیدن بچه سقط شده و در کوشه مثل متهمین نشسته مقدم پرهای صقرها را که شاه پر
کویند شکستی پس قصد شکار تو کرد پرهای این قوم بی سلاح و اسباب یعنی شجاعان را کشتی و ترا
این اراذل بی دست و پا شکار کردند پسر ابی قحافه نحله پدر مرا ربود و معاش اطفالم را قطع نمود
و جهارا و اشکارا با من مخاصمه نمود و در مخاصمه من شدة میکرد قبیله من اعانت نمودند و مهاجرین
نصرت نکردند و انصار اغماض نمودند نه یاری و نه مددکاری بیرون رفتم و غیظ خود را فرو بردم و
برکشتم با بینی بخاک مالیده کرکها و شیرها را از هم دریدی و حالا صورت خود را بر خاک مالیدی نشان
شان خود را امروز کم کردی که حدة و شدة و طیش و غیظ خود را کنار کذاشتی من زنی بودم که افتاب
مرا نمیدید و بر جسد و سرم نمیتابید و حالا در هر حال و ساعت التجا بجادرم می نمایم و دایم چادرم
بر سرم هست و در میان نامحرمان تلاش و جنگ میکنم و بلای فی کل شارق و ای بر من در هر طلوع
افتاب مَاتَ الْعَمَدُ پشت و پناهم مرد وَوَهَنَ الْعَضُدُ بازویم سست شد و شکستن لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ
ذِلَّتِي وَتَوَفَّيْتُ قَبْلَ مَنِيَّتِي کاشکه پیش از ذلت مرده بودم و پیش از اجل موعود رفته بودم عذیری
فیك الله پس انجناب کریست و فرمود بمن غیظ مفرما و مرا از تغیر خود معاف نما ای دختر بر کزیده مخلوقات
در دین خود سستی نکرده ام و مقدور خود را ترك نکرده ام لَا وَيْلَ لَكِ الْوَيْلُ لِشَانِئِكِ ویل بر تو نیست
ویل بر دشمنان تست روزی بسیار تو را خدا میرساند پس صبر کن و بخدا توکل نما پس انمعصومه کفت
صبر میکنم حَسْبِيَ اللهُ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ مؤلف کوید که سر تغیر فاطمه و سوء ادب او نسبت بجناب امیر ع
که هرکز اتفاق نیفتاده بود که هرکز چنین جرات و جسارة نسبت بشاه ولایت از ان بضعه نبوة
سر بزند ان است که مردم شناعت ابن عمل را بدانند مثل حضرت موسی که ریش هرون را کرفت تا مردم
زشتی کار مردم و قباحت کوساله پرستی را بدانند همچنین در این قصه انمعصومه از ان دو نفر بشدة هرچه تمام تر



## ذکر رد قول کسانی که کفته اند فاطمه از شیخین رنجیده زیرا که مسئله را نمیدانست

رنجیده حتی نسبت بشوهر و واجب الاطاعه و امام خود تغیر و جسارت نمود و بهمین تغیر امیر المؤمنین جواب
میکوئیم بانکه کفته است فاطمه زهراء مسئله را نفهمیده بود چون پیش ابی بکر رفت مسئله را
فهمید و دست برداشت بفیك الكثكث ايها الجاهل خاك بدهنت ای جاهل فاطمه جاهله
بمسئله بود که قران در خانه او نازل شد و صاحب جفر و جامعه و مصحف بود و ابوبکر و عمر عالم بودند
اِنَّ هٰذَا الّا مكابرة و عناد و سوف تصلى نار جهنم و بئس المهاد و حال انکه انمعصومه در خطبه
خود بدلایل واضحه و براهین لایحه ثابت نمود که حدیث ایشان مجعول و خبر ایشان مفعول و مخالف
کتاب و سنة و دین و شریعت میباشد و اکر مسئله را فهمید و امام کرفت این چه تغیر بود که در
مراجعت با امام خود نمود و تا وقت احتضار انمعصومه اه و ناله میکردند نه برای حب فدك بلکه از برای
اثبات کفران دو سك بدرك و همچنین با امیر المؤمنین هفت روز قبل از شهادت خود خطبه خواندند
و در ان خطبه میفرماید بلی از جمله چیزهائی که زمین او را برداشته بود و اسمان باو سایه انداخته
بود و در دست بود فدك بود بعضی از نفوس بخل باو نمودند و نفوس دیکر سخاوت کردند و
دست برداشتند که خود و فاطمه را میفرمود پس عامه عمیاء یا باید بحدیث مجمع علیه و متفق علیه
طائفتین یا باخبار متواتره عمل نمایند و باخبار احادی که خود شان منفردند بنقل ان اعتبار ننمایند
و بسبب کثرت کذب در حال حیوة پیغمبر و بعد از ممات ان سرور اعتبار باخبار احاد نشاید
چون کذب این حدیث بر همه ناس اشکار بود و افتضاح این عمل که کردند و دختر پیغمبر را رنجانیدند
بر همه معلوم بود لهذا عمر بن عبد العزیز فدك را باولاد فاطمه رد کرد بعد از ان یزید بن عبد الملك
باز غصب نمود بعد از ان سفاح بر حسن بن حسن بن علی رد نمود بعد از او منصور غصب کرد بعد از ان
مهدی عباسی رد کرد بعد از او هادی غصب نمود بعد از ان مامون رد کرد دعبل میکوید اَصْبَحَ وَجْهُ
الزَّمَانِ قَدْ ضَحِكَا بِرَدِّ مَأْمُونٍ هَاشِمًا فَدَكَا پس علما و اشراف بسر عمر بن عبد العزیز بخندند و کفتند
این عمل تو طعن است در عمل شیخین عمر ترسید و انها را فریب داد و کفت چون جناب پیغمبر فرمود
فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُسْخِطُنِي مَا يُسْخِطُهَا وَيُرْضِينِي مَا يُرْضِيهَا یعنی فاطمه پاره منست بغضب میاورد
مرا انچه که او را بغضب میاورد و خوشنود میکند مرا انچه که او را خوشنود میکند و فدك در عهد
ابوبکر و عمر مخصوص ایشان بود بعد از ان مال مروان شد پس او و پدرم عبد العزیز هبه نمود کرد بعد
از پدرم بمن هبه کردند ملك طلق من شد حالا او را باولاد فاطمه میدهم که فاطمه خوشنود کردد و
خوشنودی او خوشنودی خدا و رسول است کفتند که اصل را انکه دار و محصول او را بنی فاطمه بده

## رد کردن خلفای بنی امیه و بنی عباس فدک را به بنی فاطمه

عمر قبول نمود و بوالی خود که در مدینه بود نوشت که فدک را باولاد فاطمه رد کن او در جواب نوشت
که فاطمه اولاد بسیار دارد و در آل عثمان و آل فلان و آل فلان اولاد دارد بکدام اولاد بدهم پس
عمر نوشت اما بعد پس هرگاه من بنویسم بتو و امر کنم ترا ببیچ گوسفندی از من سؤال خواهی کرد که
آن گوسفند شاخ دار باشد یا بی شاخ باشد یا بنویسم بتو که گاوی بکش خواهی پرسید که رنگ
آن گاو چه رنگ باشد پس وقتیکه این کتاب من بتو رسید قسمت کن فدک را در میان اولاد فاطمه که از علی
باشد مرویست که عمر ابن عبد العزیز وقتیکه بمسند خلافت نشست گفت ایکروه مردم من مظالم شما را
رد کردم اول مظلمه که رد نمودم فدک بود مرویست که فدک را باحاصل او رد کرد از روز خلافت ابی بکر
تا روز رد فدک حساب نمود و با منافع آن رد نمود پس قریش و مشایخ شام جمع شدند گفتند تو عیب
بر شیخین کردی و ایشان را نسبت بظلم و غصب دادی عمر گفت در نزد من و شما بتحقیق پیوسته اکه دختر
پیغمبر ادعای فدک نمود و متصرف بود و دروغ بر پیغمبر نه بست با شهادت علی و حسنین و ام ایمن
و ام سلمه و فاطمه پیش من صادقست اگر چه اقامه بینه ننماید و او سیده نساء اهل بهشت است من امروز
فدک را براولاد او رد میکنم و باین تقرب میجویم برسول خدا امید وارم که فاطمه و حسن و حسین بمن شفاعت
نمایند در روز قیامت و اگر من جای ابو بکر بودم او را تصدیق میکردم و فدک را تسلیم او مینمودم بدون
بینه پس فدک را بامام محمد باقر علیه السلام رد نمود و سهام خمس را بایشان داد و هفتاد بار نقره و عین
از خمس بایشان داد و از روزی که ابو بکر و عمر و عثمان و معویه و یزید و عبد الملک نداده بودند بایشان
رد کرد و بنی هاشم در این سنوات غنی شدند و احوال ایشان خوب کردید و چگونه تعقل میتوان
کرد و باور توان نمود که فاطمه با آن عصمت و جلالت شان بسخط شدید بیرون بیاید و در ملاء عام
خطبه بخواند و مهاجرین و انصار را عتاب نماید از برای مطالبه صدقه که بر ایشان حرام بود و احدی باو
نگوید این صدقه است و بر شما حرام است امیر المؤمنین و حسنین منع ننمایند بلکه اعانت بر اثم نمایند
سبحان الله مالك الملك وخالق الخلق عجب کسی را ملک داده و عجب خلقی خلق نموده است زینب
و کلثوم خرمارا از دهان طفلان بیرون میاوردند و میانداختند و میگفتند ای اهل کوفه و شام
صدقه بر ما اهل بیت حرام است فاطمه صدقه میخورد و در میان نامحرمان مطالبه حرام میکرد اگر
کسی بگوید هرگاه ابی بکر در منع فدک بر خطا و غاصب بود چرا امت و آن همه جمعیت با بی بکر اعتراض
نکردند و ترك انکار و نکیر نمودند و ترك نکیر دلیل است بر اینکه ابو بکر در منع فدک محق بود در جواب
میگوئیم اولا ترك نکیر امت دلیل رضا و حقیت نیست و ثانیا امت را چگونه یارای نکیر بود در جائی

که علی

## ترك نکیر امت بر فاطمه در باب فدك و خطبه کردن ابی بکر

که علی و زبیر را بکشند بمسجد و خانه فاطمه بدون اذن داخل شوند بلکه در خانه پیغمبر را بسوزانند و اعاظم
اصحاب را مثل سعد بن عباده و سلمان و زبیر و غیرهم را بزنند سایرین چگونه بر ابی بکر انکار و
نکیری میتوانستند بکنند و اگر ترك نکیر امت دلیل بر صدق ابی بکر و عمر بشود همچنین ترك نکیر بر
فاطمه بطریق اولی دلیل بر حقیت وی خواهد شد زیرا که آن مظلومه با ضعف و بیکسی که داشت و کسی
از او ممانعت نمیکرد بمنبر رسید در ملاء عام بمسجد آمدند و پرده کشیدند با جماعتی از نساء و بنات بنی هاشم و ناله
و فریاد کردند و خطبه خواندند و گفتند کلماتی که در قوه کسی نبود که استماع آن کلمات نماید و جسارت
بخلیفه نمود و گریها کرده و گفت نفرین میکنم ابو بکر گفت من ترا دعا میکنم و از ابو بکر نجید بمرتبه
که وصیت نمود او را شب دفن نمایند احدی بر او انکار نکرد که ای دختر پیغمبر بیچاره ابی بکر چه تقصیر دارد ازامر ه
دین و شریعت دکیش پدرت و طریقه این است پدرت فرموده اچرا بخلیفه بیادبی میکنی چرا بذیه اللسانی و آن
مرد و زن کسی بآن سیده نساء عالمیان نگفت که ای مظلومه چرا بگفته پدرت راضی نمیشوی و از زوجات
پیغمبر کسی باو بحث نکرد که پدرت چنین گفته است بخلیفه بیادبی مکن و او را نسبت بظلم و جور مده و استنصار
از مهاجر و انصار مکن و فتنه و شر در میان مسلمانان میفکن و امیر المؤمنین چرا او را منع نکرد و نگفت
خلاف حکم خدا و رسول خدا منما و از خدا بترس و از خانه خود بیرون میا و کذلك امام حسن و امام حسین
مادر خود را چرا منع نکردند بلکه مهاجر و انصار و سایرین از مرد و زن گریستند و انکار و نکیر بسیار در
عتاب ابی بکر در محافل و مجالس نمودند و همهمه در میان شهر افتاد بطوری که ابو بکر و عمر ترسیدند پس ابو بکر
بمنبر برآمد و گفت ما هذه الرعة الى كل قالة این كانت هذه الامانی فی عهد رسول الله الا من سمع
فليقل ومن شهد فليتكلم انما هو ثعالة شهيده ذنبه مرب لكل فتنة هو الذي يقول كروها جذعة
بعد ما هرمت تستعينون بالضعفة وتستنصرون بالنساء كام طحال احب اهلها اليها البغي الا انى
لو اشاء اقول لقلت ولو قلت لبحت انى ساكت ما تركت ثم التفت الى الانصار فقال قد بلغنى يا معشر الانصار
مقالة سفهائكم واحق من لزم عهد رسول الله انتم فقد جاءكم فآويتم ونصرتم الا وانى لست باسطا يدا
ولسانا على من لم يستحق ذلك منا ثم نزل چنانچه تفصیل این اجمال با ترجمه کلمات کفر آمیز ابی بکر مذکور
خواهد شد ابن ابی الحدید میگوید این کلمات را بر نقیب یحیی بن ابی زید بصری خواندم و گفتم این کنایه را
بکه میگوید گفت کنایه نمیگوید بلکه صریح میگوید و تصریح میکند گفتم اگر تصریح کرده بود از تو سؤال
نمیکردم پس خندید و گفت بعلی بن ابیطالب گفتم این همه را بعلی میگوید گفت بلی ای پسر ملك است این ملك
و سلطنت است ان الملك عقيم ملك عقیم است گفتم مقاله انصار چه بود گفت اسم علی را می بردند که او است

خلیفه

## مکالمهٔ زهرای ازهر با ابوبکر و نفرین آن معصومه بر ابی بکر

خلیفه پس تو سید این کلام را بعنوان تهدید گفت مؤلف گوید بلکه فاطمه را دعوا می گفت و علی
وحسنین را دم او می گفت وهمه کارهای او بفاطمه بود چنانکه بعد از این در ذیل خطبه بیان خواهد شد بدانکه
بر خبیر منصف واضح ولایح است که بمجرد ادعای آن معصومه واصرار آن مظلومه وعدم انکار امت وگریه‌های بر آن
مصیبت وعدم منع جناب امیر المؤمنین وحسنین وسایرین قطع میشود باینکه حدیث مزبور مثل راوی
آن مجعول ومنحوس است وکذب وافترا است واحتیاج بادلهٔ دیگر نیست وبجز ابی بکر احدی از امت خبر نداشتند
مگر در عهد عمر جمعی از منافقین شهادت دادند ومعلوم بود که چاره نداشتند بجز اینکه شهادت زور بدهند
زیرا که عمر اول سؤال نمود که میتوانید بگوئید که ابو بکر فاجر وفاسق وکاذب بود وحال آنکه او صادق بود گفتند
معاذ الله هرگز بان بار و صادق کاذب و فاجر نمیگوئیم گفت این حدیث را راست بود که نقل فرمود گفتند بلی در حقیقت
شهادت بنقل کردن حدیث کردند نه بصدور این خبر از جناب پیغمبر حیرتی دارم از سنیان فاطمه را بضعهٔ رسول
می دانند صاحب مرتبهٔ من آذاها فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ودر وقت بخشش فاطمه ابو بکر گریه میکند و فاطمه
میگوید لأدعونّ علیک ابو بکر میگوید لأدعونّ لک فاطمه میفرماید لا کلّمتک ابداً ابو بکر میگوید لا هجرتک
ابداً یعنی هر اینه نفرین میکنم بر تو ابو بکر میگوید من ترا دعا میکنم فاطمه میگوید که ابد الآباد با تو حرف نمیزنم ابو بکر
میگوید ترا ترک نمیکنم ابد الآباد واز بخشش او میترسد زیرا که بخشش او بخشش خدا ورسول بود باقرار خودی
حال آنکه موافق مذهب ایشان باید فاطمه را کافر بدانند زیرا که حدیث متفق علیه ما بین شیعه وسنی دلالت بر کفر
فاطمه مینماید که رسول خدا فرموده است من مات ولم یعرف امام زمانه فقد مات میتة الجاهلیة یعنی کسیکه
بمیرد وامام زمان خود را نشناسد پس بتحقیق مرده است مردن جاهلیت یعنی کافر مرده است پس فاطمه بنا بر این
حدیث کافر مرده است امام زمان خود را نشناخت واو را دشمن داشت ووصیت نمود که او را شب دفن کنند تا
ابو بکر وعمر بر او نماز نکنند تا جان بجان آفرین تسلیم کرد اگر موافق مذهب خود فاطمه را کافر بدانند حرفی ندارم و
هم چنین اگر شهادت امیر المؤمنین وحسنین وام ایمن را قبول نکنند وبگویند دروغ میگفتند باز نزاعی ندارم لیکن
بحث من آنست که امیر المؤمنین را خلیفهٔ چهارم چرا می دانند وحسنین را سیدی شباب اهل الجنة چرا می خوانند و
ام ایمن را مبشره چرا می دانند وعلی آخذهم فلیضحک الضاحکون وعلی عقولهم فلیستهزء المستهزؤن بدانکه
عایشه رسولی پیش عثمان فرستاد که چهار هزار درهم مقرری مرا بده عثمان گفت من بچه وجه شرعی این
مبلغ گزاف را بکویی بدهم این مبلغ را صرف مجاهدین واهل ثغور میکنم عایشه دوباره رسولی فرستاد که
پس میراث مرا که از پیغمبر دارم بده عثمان جواب داد که پدر تو حدیث معاشر را از پیغمبر روایت کرد وتو
وعمر شهادت دادید که این حدیث را پیغمبر فرموده پس پیغمبر میراث ندارد که از مر طالبه میراث مینمائی

ام المومنین

## قصهٔ رد اسباب دختر خدیجه و مرخص کردن رسول خدا شوهر او را

ام المؤمنین جگرش سوخت واز آن شهادت دروغ پشیمان شد وپشیمانی سود نداشت واز آن روز
شروع کرد بقدح عثمان وتکفیر آن ونامردی عثمان میگفت اقتلوا نعثلاً قتل الله نعثلاً فقد کفر
وبعد از هلاک عثمان چون دید که خلافت بامیر المؤمنین علیه السلام رسید وطلحه شایسته محروم
گردید بجهت کینه دیرینه که با جناب امیر المؤمنین علیه السلام که در سینهٔ پرکینه داشت وبسبب محبت طلحه و
تطمیع معاویه وفریب طلحه وزبیر سوار شتر عسکر گردید وتیر وصدق بر داشت ورو بصحرا
گردید تا آنکه ببصره رسید وبر امام زمان خود خروج نمود ابن ابی الحدید گوید در جنگ بدر
جمع کثیری از اشراف اسیر شد جناب رسول خدا در باب اسرا با اصحاب شور فرمود ابو بکر و
ذو عرض کردند که دون ایشان را بزن پس متوجه امیر المؤمنین شد فرمود یا علی رای تو در این باب
چیست عرض کرد که انشاء الله ما مکه را خواهیم گرفت وزندگانی خواهیم کرد اگر این همه اشراف واعاظم را
بکشیم با فرزندان واولاد وقبایل واحفاد اینها خونی خواهیم شد هرگز با ما وبدین ما میل نخواهند کرد
وبسبب این کینه وعداوت باسلام هم مشرف نخواهند شد صواب آن است که اینها را بفروشیم
وقیمت اینها را صرف عساکر منصوره نمائیم وذلت عبودیت بر اینها بگذاریم رسول مختار قول
حیدر کرار را قبول فرمودند یک نفر از اسرا ابضاعت رفیق او مرخص فرمود که بمکه برود وخبر
ببرد پس کسان اسیران با نقود واجناس باردوی خیر بنیان آمدند اسرای خود را خریدند
ودر اثنای خرید وفروش وتحویل اجناس ونقود نظر جناب پیغمبر باسباب طلا ونقره از منطقه
وخلخال وسوار وغیر اینها افتاد بنظر آنجناب آشنا آمد بعد از امعان نظر شناخت که اینها مال
خدیجه رضی الله عنها میباشد آنجناب پرسید که این اسباب از آن کیست عرض کردند حلی زینب
دختر خدیجه است فرستاده است که ابو العاص شوهر خود را بخرد آنجناب بمجرد استماع اسم
خدیجه گریست بعد از آن متوجه عساکر منصوره گردیده فرمودند که زحمات وخدمات خدیجه
را بخاطر دارید اگر الان حلی دختر او را نگیرید وشوهر او را سر دهید مرا خورسند وخوشنود
نموده اید ومرا از این پریشانی وافسردگی رهانیده اید اصحاب عرض کردند پدر ومادر ما
فدای تو باد این اموال همه از آن تست اگر همه اموال را ببخشید واسرا را سر دهید ما را اجر اطاعت و
انقیاد وامتنان حاصل ومقابله نیست پس آنجناب ایشان را دعای خیر داد وآن اسباب بشوهر زینب خود مرحمت
فرمود واز قید آزادش نمود بار آن چه میشد که ابو بکر نیز از مسلمانان التماس مینمود وفدک را بفاطمه
زهرا میداد خدا ورسول خدا واهل بیت را خوشنود میکرد بخدا قسم احدی از مسلمانان ابا وامتناع

## قصهٔ فضال مجسم خصال با ابی حنیفه مرضی و ضال

نمیکردند بلکه ممنون می‌شدند شیبویه باعدم عقل معاد عقل معاش هم نداشت و سعادت بنات
که فاطمه از او خوشنود گردید و این سعادت نصیب خلفای بنی امیه و بنی عباس گردید هر که را روی
بهبود نبود دیدن روی بنی سود نبود گویند فضال الجسنه خصال پسندیده فعال در کردار
السلام ببغداد از در مدرسه عبور میکرد جمعیتی دید و پرسید گفتند ابی حنیفه امام اعظم محمد بن
نعمان مشغول تدریس است برفیق خود گفت برویم ابی حنیفه را الزام دهیم و حقیقت را باو برسانیم
رفیق او گفت خلیفه در محبت ابی حنیفه غلو عظیمی دارد میترسم اذیتی بما برسد فضال گفت حاشا که
باطل بما اذیت بتواند برساند پس داخل مدرس شدند فضال در برابر ابوحنیفه نشست و گفت
مرا برادری است رافضی و از من بحسب سن بزرگتر است هر چند باو میگویم که بهترین بشر بعد از پیغمبر
ابوبکر و عمر است قبول نمیکند و میگوید بلکه علی بهترین مخلوقات است بعد از پیغمبر نمیدانم در جواب
چه بگویم ابوحنیفه گفت برادرت بگو چگونه تفضیل میدهی علی را بر ابی بکر و عمر و حال آنکه ایشان
در معارک مشغول محافظت جناب پیغمبر بودند و علی در [ر] مشغول جنگ بود و شرافت محافظت تن مبارک
مخصوص این دو نفر بود فضال گفت سبحان الله من این حرف را ببرادرم گفتم این آیه را برای من خواند فضل الله
المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً یعنی تفضیل و برتری داده است خداوند عالمیان مجاهدین را بر
قاعدین باجر عظیم ابوحنیفه فرو ماند گفت برادرت بگو چگونه تفضیل میدهی علی را بر ابی بکر و عمر و
حال آنکه این دو نفر در پهلوی پیغمبر دفن شده اند و لیکن علی در بلاد دور مدفون و مقبور گردیده است
فضال گفت سبحان الله همین نکته را ببرادرم گفتم در جواب من این آیه را خواند یا ایها الذین آمنوا
لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم یعنی ای آنکسانی که ایمان بخدا و رسول آورده اید داخل نشوید
خانه‌های پیغمبر را مگر آنکه اذن داده شوید پیغمبر چون از دار فانی بسرای باقی رحلت فرمود ترکه از او نماند
مگر همان خانه و آنحضرت را در آن خانه دفن کردند پس ابوبکر و عمر را در آنجا باذن پیغمبر دفن نکردند پس
در جای مغصوب مدفونند زیرا که پیغمبر در حال حیوة نبود که اذن بدهد و ورثه هم راضی نبودند لله
در قائله فقد علوا الاصنام فی بیت ربنا بغیر رضا من صاحب البیت و البیت ابوحنیفه گفت به
برادرت بگو که عایشه و حفصه بعلت مهر و صداق خود شان پدر خود ایشان را در آن بقعه فرود و
نشان دفن کردند فضال گفت این حرف را ببرادرم گفتم در جواب من این آیه را خواند یا ایها النبی انا
احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن یعنی ای پیغمبر ما حلال کردیم بتو آن زنهائی را که مهر
ایشان را داده باشی اگر رسول خدا اجر ایشان را داده بود پس مهری نداشتند و اگر نداده بود پس اختلاف

بایشان

## قصهٔ فضال با ابی حنیفه

با ایشان نمیتوانست بکند ابی حنیفه گفت برادرت بگو بعلت میراث پدران خود را در آنجا دفن کردند
فضال گفت این حرف را نیز ببرادرم گفتم گفت سنیان حدیثی وضع کرده اند که نحن معاشر الانبیاء
لا نورث و بحکم این حدیث فدک و عوالی را بدختر او ندادند در صورتی که دختر پیغمبر از پیغمبر میراث
نبرد و پیغمبر میراث نگذارد زنان چگونه ارث می برند علاوه بر این پیغمبر از نه بنا رفت و نه نفر زوجه
داشت ثمن یعنی هشت یک آن خانه بان نه نفر میرسد و حصه عایشه و حفصه دو تسع از یکثمن میشود
بعبارت واضحتر دو سه از هشت یک آنخانه حصه این دو زوجه میباشد و در این حصه دو مرغ دفن
نمیتوان کرد چگونه دو مرد قوی هیکل در آن مکان دفن توان نمود ابوحنیفه فرو مانده عاجز گردید گفت
آخرجوه عنی فانه رافضی لا اخ له یعنی این مرد را از حجره و از پیش من بیرون کنید پس بدرستی خودش
رافضی است برادری ندارد **مؤلف گوید** در صورتی که ارث ببرند از اعیان ارث می برند نه
از رقبه ملک و محل آن بدانکه حضرت سنیان چون بشناعت اعمال معتقدان خویش برخورده اند شدت
نفاق و ضیق حلق ایشان را ملجا نموده است بزخرف گوئی گفته اند که حجره مال عایشه بود بدلیل و قرن
فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی یعنی قرار گیرید در خانه خود ای زوجات پیغمبر و زینت نکنید
مثل زینت جاهلیة اولی پس آن حجره خانه عایشه و حفصه بود پدر خود شان را در آنجا دفن نموده اند
غافل از اینکه در عرف و عادت شایع است که مرد بزن خود میگوید که بعد از مردن من یا بعد از سفر
من از خانه خود بیرون نرو خصوصاً در این ماده چون جناب رسول خدا میدانست حمیرا بیرون خواهد رفت
و با علی جنگ خواهد کرد و کلاب حواب باو فریاد خواهند کرد میفرمود از خانه خود بیرون نروید و در اضافه
ادنی مناسبت و اقل ملابست کفایت میکند چنانکه گویند کوکبک سعد او نحس ستاره تو سعد است
یا نحس است و حال آنکه ستاره مال انسان نیست و بعامل حجیب میگویند طرف خود ترا قایم بکن خواستند قبا
از خود دفع کنند شناعت بکرباز آورده اند بیچاره خرابه زدی دم کرد تا یافته دم دو گوش کم کرد قصه
خروج عایشه را بباد یاران آورده اند و سرهکه بادمستا دادند خلاصه مطلب هر منصف خبیر و دانائی بصیر
پوشیده و پنهان نیست که حکایت غاصبه و غصه فدک را نمیتوان با این حیلها پوشانید و از تتبع و تامل معلوم
میشود که مصلحت دولتی اقتضا نمود که علی و اولاد علی فقیر باشند و بضیق معاش و فلاکت باش مبتلا
شوند و کسی دور آنها را نگیرد تا خلافت و امامت الهیه را دولت و سلطنت بکنند و از دست خانواده
نبوة و ولایت بیرون کنند مفضل بن عمر از حضرت صادق روایت میکند که عمر بابی بکر گفت که مردم بنده
دنیا هستند اگر فدک و عوالی را از علی باز بستانیم و خمس و غنایم را از بنی هاشم منع کنیم مردم از سر علی

میپاشند

## خطبه حضرت زهرا از زهر بضعه جناب پیغمبر

میباشند و بسوی تقوی آیند و علی بفکر معیشت خود می پردازند و از فکر خلافت باز میمانند و در این تدبیر اقتدا نمود بکفار قریش که گفتند لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا یعنی انفاق ننمائید بر کسانی که پیش رسول خدا هستند تا انکه متفرق بشوند و از سر او برخیزند ابو بکر رای ان شیطان را پسندید و ادم فرستاد و وکیل سرکار فاطمه را از فدک و عوالی بیرون نمود این خبر بزهرای ازهر و بضعه پیغمبر رسید و عزم ابو بکر را فهمید چادر بسر خود کرد و روانه مسجد کردید حکم فرمود تا پرده کشیدند ابو بکر بروی منبر بود جمعیت زیادی در مسجد بودند پس خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت خواند و احتجاج بسیار نمود چون خطبه مزبوره در فصاحت و بلاغت نظیر ندارد و مشتمل است بر عذوبت لفظ و غرابت مضامین و معانی عامه و خاصه او را روایت کرده اند تبرکا و تیمنا این خطبه شریفه را ایراد مینمایم و ترجمه میکنم تا عوام و خواص از اسلوب ان خطبه محظوظ و بهره مند شوند و بالله استعین لما اجمع ابو بکر علی منع فاطمة فدک و بلغها ذلک لاثت خمارها علی راسها و اشتملت بجلبابها و اقبلت فی لمة من حفدتها و نساء قومها تطا ذیولها ما تخرم مشیتها مشیة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتی دخلت علی ابی بکر و هو فی حشد من المهاجرین و الانصار و غیرهم فنیطت دونها ملاءة فجلست ثم انت انة اجهش القوم لها بالبکاء فارتج المجلس ثم امهلت هنیئة حتی اذا سکن نشیج القوم و هدات فورتهم افتتحت الکلام بحمد الله و الثناء علیه و الصلوة علی رسول الله فعاد القوم فی بکائهم فلما امسکوا عادت فی کلامها فقالت علیها السلام یعنی وقتیکه ابو بکر محکم کرد نیت و عزیمت خود را بمنع کردن فاطمه زهرا از فدک و این خبر بان معصومه رسید مقنعه خود را بسر خود بست و چادر بر سر خود را پوشید و وارد مسجد در میان جماعتی از زنهای نزدیک و دختران قبیله خود و هم سنهای خود و خدمه و اعوان خود و میکشید دامنهای خود را چنانچه عادت زنان عرب است و قدم میگذاشت بدامنهای خود در وقت راه رفتن بسبب درازی لباسهایا بجهة تغیر و دهشت از این خبر و سکنتی که میخورد کم نبود و تفاوت نداشت راه رفتن او از راه رفتن پیغمبر یعنی مثل پیغمبر راه می رفت تا انکه داخل شد بر ابی بکر در حالیکه ان شقی و شقی بدکار در میان جماعت مهاجر و انصار و غیر انصار بود پس پرده میان ان مظلومه و میان قوم زدند پس ان طاهره نشسته و ناله کرد ناله کردنی و اه کشید اه کشیدنی و ان جماعت گریستند برای ان مظلومه و فزع نمودند بگریه و معنی اجهاش پناه اوردن طفل است بمادر خود در حالیکه گریان هم باشد پس مجلس مضطرب گردید یعنی اهل مجلس مضطرب شدند بعد از ان مهلت داد و صبر نمود زمانی قلیلی

تالکه

## خطبه بضعه خاتم انبیا فاطمه زهرا

تا انکه صدای گریه دردناک ان قوم فرو کشید و ساکن شد و شدت و جوش و خروش ایشان فرو نشست ابتدا و افتتاح نمود کلام خود را بحمد خدا و ثنای وی و صلوات و درود بر پیغمبر پس برگشتند ان قوم بگریه خود و باز گریستند پس بعد از انکه خود را از گریه باز داشتند و ساکت شدند ان مظلومه عود کرد بکلام خود پس فرمود که الحمد لله علی ما انعم و له الشکر علی ما الهم و الثناء بما قدم من عموم نعم ابتداها و سبوغ آلاء اسداها و تمام منن والاها جم عن الاحصاء عددها و نای عن الجزاء امدها و تفاوت عن الادراک ابدها و ندبهم لاستزادتها بالشکر لاتصالها و استحمد الی الخلائق باجزالها و ثنی بالندب الی امثالها و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له کلمة جعل الاخلاص تاویلها و ضمن القلوب موصولها و انار فی الفکر معقولها الممتنع من الابصار رؤیته و من الالسن صفته و من الاوهام کیفیته ابتدع الاشیاء لا من شیء کان قبلها و انشاها بلا احتذاء امثلة امتثلها کونها بقدرته و ذراها بمشیته من غیر حاجة منه الی تکوینها و لا فائدة له فی تصویرها الا تثبیتا لحکمته و تنبیها علی طاعته و اظهارا لقدرته و تعبدا لبریته و اعزازا لدعوته ثم جعل الثواب علی طاعته و وضع العقاب علی معصیته ذیادة لعباده عن نقمته و حیاشة منه الی جنته و اشهد ان ابی محمدا عبده و رسوله اختاره و انتجبه قبل ان ارسله و سماه قبل ان اجتبله و اصطفاه قبل ان ابتعثه اذ الخلائق بالغیب مکنونة و بستر الاهاویل مصونة و بنهایة العدم مقرونة علما من الله تعالی بمائل الامور و احاطة بحوادث الدهور و معرفة بمواقع المقدور ابتعثه الله اتماما لامره و عزیمة علی امضاء حکمه و انفاذا لمقادیر حتمه فرای الامم فرقا فی ادیانها عکفا علی نیرانها عابدة لاوثانها منکرة لله مع عرفانها فانار الله بمحمد ظلمها و کشف عن القلوب بهمها و جلی عن الابصار غممها و قام فی الناس بالهدایة و انقذهم من الغوایة و بصرهم من العمایة و هداهم الی الدین القویم و دعاهم الی الطریق المستقیم ثم قبضه الله الیه قبض رافة و اختیار و رغبة و ایثار محمد عن تعب هذه الدار فی راحة قد حف بالملائکة الابرار و رضوان الرب الغفار و مجاورة الملک الجبار صلی الله علی ابی نبیه و امینه علی الوحی و صفیه و خیرته من الخلق و رضیه و السلام علیه و رحمة الله و برکاته یعنی حمد مر خدای راست بر نعمتهای او و در مقابل انعامهای وی و مر او راست شکر در مقابل الهامهای او و مدح و ثنا مر او راست در مقابل نعمتهائی که پیش داده است یعنی نعمت وجود با نعمتهائی که بدون عمل و بدون استحقاق عطا فرموده از نعمتهای عام و شامل خود که نعمت وجود و حیوة و نعمت قوی و حواس ظاهره و باطنه باشد که ابتدا کرده است باعطا

ابتدا

## خطبهٔ شبیهٔ حوراء فاطمهٔ زهرا

انها بدون استحقاق و بدون بندکی حکیم علی الاطلاق اِبْتَدَأَ بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا وان نعم عا
و شامله عبارتست از الاء و نعمای کامله که عطا کرده است بندکان خود را و منتهای عامه که داده است
انها را پی در پی بدون فاصله کرکن شمرده است از شماره عدد ان نعمتها و بشماره نمی اید و دور است
از مزه دادن غایت و منتهای انها ... یادتی انها یعنی شکران نعمتها را بجا نمیتوان اورد و شکرها
ما مزد او نخواهد شد و دور است از ادراک ابدیت و دائمیت انها و خوانده است بندکان خود را
و دعوت نموده است ایشان را از یاد کردن نعمت خود شان بشکر کردن و فرموده است لَئِنْ شَكَرْتُمْ
لَأَزِيدَنَّكُمْ یعنی هر کاه شکر نمایید هر اینه زیاد میکنم البته نعمت شما را و خواسته است زیادتی نعمت
شما را بجهة انکه نعمتهای شما متصل باشد و هرکز خالی از نعمت نباشید خلاصه و مقصود معصوم
ان است که خداوند عالمیان امر بشکر فرموده است که نعمت شما بسبب شکر زیاد شود و زیادتی
نعمت موجب اتصال نعمت خواهد شد اُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا دَائِمٌ و طلب حمد و شکر نموده است از بندکان
بجهة اکثار نعمت ایشان زیرا که حمد و شکر نعمت را افزون میماید نه انکه محتاج بحمد حامدین و شکر شاکرین
باشد و شق ثانی را برای دعوت اول قرار داده است که دعوت نموده است ایشان را بامثال ان نعمتها
که نعم اخروی باشد پس بندکان خود را بسوی دو نعمت دعوت کرده است یکی نعم دنیوی و دیکری نعمت
اخروی و احتمال دارد که دعوت ثانوی امر باحسان بر فقرای بندکان باشد که موجب مزید نعم دنیا و مثوبات
اخروی باشد و شهادت میدهم اینکه خدائی نیست بجز خدائی که واحد است و شریکی برای وی نیست کلمه ایست
که اخلاص را معنی او قرار داده است نه مجرد قول پس کسیکه خدا را واحد و لا شریک له بداند البته در امور
استعانة بغیر نمیجوید و از غیر او نمی ترسد و بغیر او عبادة نمی نماید تَلَهَّجُ فِي إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ وَأَنْتَ غَيْرَ اللَّهِ
تَسْتَعِينُ إِيَّاكَ مِنْ قَوْلٍ بِهِ تَفْتَنُ وَأَنْتَ عَبْدُ هَوَاكَ تَعْبُدُ یعنی میکوئی و ایاک نستعین یعنی از تو
استعانت میجوییم نه از غیر تو و حال انکه از غیر خدا استعانت میجوئی و میترسانم ترا از قولی که بان
قول تکذیب کرده شوی که ایاک نعبد باشد یعنی بتو عبادت میکنم نه بغیر تو و حال انکه تو بنده هوای
نفس و هوا و غیر او عبادت مینمائی و واجب نموده است و لازم کرده است بر قلوب عباد و در انها
کذاشته است موصول این کلمه را یعنی طرمات و ملزومات این کلمه را از عدم ترکیب و عدم زیادتی
صفات بر ذات و امثال اینها که معانی توحید است با انکه درج کرده است در قلوب موصول این کلمه را
یعنی قلوب بتوحید جناب ایزدی مفطور است بسبب مشاهده ایات افاق و انفس با تکلیف نموده است
عقول را بظاهر این کلمه نه بمنتهای دقایق توحید با ضمیر موصولها راجع بقلوب باشد اگرچه موهمت

تفکیک



## خطبهٔ بتول عذراء فاطمهٔ زهراء

تفکیک ضمیر است یعنی تکلیف کرده است بقلوب و عقول موصول و مقدور را انها را لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ
نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا تکلیف نمیکند خدا هیچ نفسی را الا بقدر وسع و طاقت ان و نورانی و واضح نموده است
در اذهان و افکار انچه و ان قدر که ذهنها و فکرها او را تعقل توانند نمود که ممتنع است از دیدها دیدن
او یا انکه ممتنع است از دیده شدن رؤیت او و ممتنع است از زبانها وصف او یا صفت او یعنی زبانها از وصف
او و از فهمیدن اوصاف او عاجز است و بلند و ممتنع است از وهمها چکونکی او اختراع نموده است اشیا را
نه از چیزی که بوده باشد پیش از اختراع و انشا و ایجاد کرده است انها را بدون اقتدا و پیروی و تقلید
و متابعت نمودن بمثالها و اشباحها که امتثال کرده باشد انها را یعنی خلق نکرده است بر وفق مخلوق
دیکری و خلق کرده است اشیا را بقدرت خود و خلق کرده و بپا نموده است انها را بمشیت خود بدون
احتیاج او بخلق کردن انها و بدون فائده از برای خود در تصویر انها مکر از برای اثبات حکمت و اظهار قدرت
و از برای تنبیه کردن مخلوقات بوجوب طاعت زیرا که انسان بعد از مشاهده مخلوقات و دانستن
قدرت خدا لامحاله اطاعت او را واجب و شکر منعم را لازم میداند و میفهمند که قادر بر انشا و انعدام
و اماته قادر است بر احیا و انتقام و اعاده و خلق کرده است اشیا را از برای بندکی کردن بر او وَمَا
خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ خلق نکردم من جن و انس را مکر انکه عبادت نمایند مرا یا خلق کرده است
اشیا را تا خلق بمشاهده مصنوعات پی بصانع ببرند و او را بشناسند و بعد از شناختن او را عبادت
نمایند و خلق نموده است اشیا را از برای اعزاز و غلبه دعوت انبیا که انبیا بمصنوعات استدلال کنند بر قوم
خود بوجود صانع بعد از ان قرار داده است ثواب را در طاعت خود و کذاشته است عذاب را در معصیت
خود بجهة منع کردن بندکان خود از نقمت خود و برای حیاشت انها بسوی جنت خود اصل حیاشت ان است
که از اطراف شکار بیابانی و هر طرف که میرود با نظر بروی او بر کردانی و بسوی شراک و شبکه و تله بیاوری
و در این فقره اشاره است بانکه عباد بالطبع از اعمالی که باعث دخول بهشت است متنفر دارند و شهادت
میدهم بدرستی که محمد بنده و رسول او است اختیار کرده است او را و بر کزیده است و برا پیش از ان که پدر من
فرستاده است او را و نام برده است او را پیش از انکه خلق کرده است او را و را جبله نفرمود اجتبله فرمود
زیرا که زیادتی مبانی بر زیادتی معانی دلالت میکند معلوم است که این خلقت دخل بخلقتهای دیکر
ندارد يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نزدیک است زیتون وجود مقدس انجناب روشن و درخشان
بشود اکرچه نار مشیت با و نرسد از شدت قابلیت با نوجاد اکر خلق نمیکرد خلق میشد و در بعضی
از نسخ احتبله بحاء مهمله است و اصل احتبل یعنی شکار کرد صید را بحباله و ریسمان که کنایه از خلقت و

تنزل

درنزول باین مرتبه باشد و قبل از آن اجتباه بتزواره است که بمعنی اصطفاء باشد یعنی برگزیده است او را
پیش از آنکه او را مبعوث فرماید در هنگامی که مخلوقات در مکمن غیب مکنون و به پردهٔ ظلمات هولناک
نیستی مصون و محفوظ بودند و بنهایت عدم مقرون بودند زیرا که عالم بود بعواقب امور و مآل و مآبل جمیع
هر دو صحیح است و محیط است بحوادث دهور و عارف است بمواضع مقدّرات می‌داند که در کدام مکان
امور را بکذارد مبعوث نمود آن پیغمبر را از برای اتمام امر خود برای آنکه عازم و جازم بود بر امضای حکم خود
و برای انفاذ کردن مقادیر محتومهٔ خود پس دید خداوند عالمیان بندگان خود را متفرق و پاشیده
در ادیان مختلفه بعضی از ایشان مواظب و معتکف بر آتشهای خود که آتش پرست باشند و برخی عبادت
کننده بأوثان و اصنام خود در حالیکه منکر صانع بودند با آشکاری و پیدائی صانع پس نورانی نمود
بسبب محمّد ظلمات شبهات امم را و کشف نمود از قلوب امم مشکلات آنها را و واضح نمود ملبسات و مشتبهات
آنها را با مشتبهات قلوب را غمم جمع غمه است که ملتبسات و مشتبهات امور باشد و بر خواست آن پیغمبر
در میان مردم بهدایت و نجات داد آنها را از گمراهی و روشن کرد چشمهای آنها را از کوری و هدایت نمود
ایشان را بسوی دین قویم و دعوت کرد آنها را بسوی راه مستقیم پس قبض روح کرد او را قبض مهربانی
و اختیار نمود برای او چیزی را که خیر او باشد یا قبض اختیاری که پیغمبر اختیار انتقال از دار فانی نمود
و قبض رغبت و ایثار یعنی آنحضرت خود رغبت در موت نمود و ایثار دار باقی بر دار فانی نمود پس محمّد
صلی الله علیه و آله از مشقت این دار فانی در راحت است بتحقیق محفوف است بملئکهٔ ابرار و خوشنودی
پروردگار غفار و مجاورت ملک جبار که ملئکه و خوشنودی خدا دور او را گرفته‌اند و رحمت فرستاده
خدا بر پدرم که پیغمبر و امین او است بر وحی کردن و صفی و برگزیده او است از خلق و مرضی خدا است
و بر او باد سلام و رحمت و برکات خدا ثُمَّ الْتَفَتَتْ اِلَى اَهْلِ الْمَجْلِسِ وَ قَالَتْ اَنْتُمْ عِبَادَ اللهِ نُصُبُ
اَمْرِهِ وَ حَمَلَةُ دِينِهِ وَ وَحْيِهِ وَ اُمَنَاءُ اللهِ عَلَى اَنْفُسِكُمْ وَ بُلَغَاؤُهُ اِلَى الْاُمَمِ وَ زَعَمْتُمْ حَقٌّ لَكُمْ لِلّٰهِ فِيكُمْ عَهْدٌ قَدَّمَهُ اِلَيْكُمْ وَ بَقِيَّةٌ
اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ كِتَابُ اللهِ النَّاطِقُ وَ الْقُرْآنُ الصَّادِقُ وَ النُّورُ السَّاطِعُ وَ الضِّيَاءُ اللَّامِعُ بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ
مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ مُتَجَلِّيَةٌ ظَوَاهِرُهُ مُغْتَبِطٌ بِهِ اَشْيَاعُهُ قَائِدٌ اِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ مُؤَدٍّ اِلَى النَّجَاةِ اِسْمَاعُهُ بِهِ تُنَالُ حُجَجُ اللهِ
الْمُنَوَّرَةُ وَ عَزَائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ وَ مَحَارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ وَ بَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَةُ وَ بَرَاهِينُهُ الْكَافِيَةُ وَ فَضَائِلُهُ الْمَنْدُوبَةُ وَ رُخَصُهُ الْمَوْهُوبَةُ
وَ شَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ فَجَعَلَ اللهُ الْاِيمَانَ تَطْهِيرًا لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ وَ الصَّلٰوةَ تَنْزِيهًا لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ وَ
الزَّكٰوةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَ نَمَاءً فِي الرِّزْقِ وَ الصِّيَامَ تَثْبِيتًا لِلْاِخْلَاصِ وَ الْحَجَّ تَشْيِيدًا لِلدِّينِ
وَ الْعَدْلَ تَنْسِيقًا لِلْقُلُوبِ وَ طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ وَ اِمَامَتَنَا اَمَانًا مِنَ الْفُرْقَةِ وَ الْجِهَادَ





مِنَ الْفُرْقَةِ وَ الْجِهَادَ عِزًّا لِلْاِسْلَامِ وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِيجَابِ الْاَجْرِ وَ الْاَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَامَّةِ
وَ بِرَّ الْوَالِدَيْنِ وِقَايَةً مِنَ السَّخَطِ وَ صِلَةَ الْاَرْحَامِ مَنْمَاةً لِلْعَدَدِ وَ الْقِصَاصَ حِقْنًا لِلدِّمَاءِ وَ الْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ
تَعْرِيضًا لِلْمَغْفِرَةِ وَ الْمَكَايِيلَ وَ الْمَوَازِينَ تَغْيِيرًا لِلْبَخْسِ وَ النَّهْيَ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهًا عَنِ الرِّجْسِ وَ اجْتِنَابَ الْقَذْفِ
حِجَابًا عَنِ اللَّعْنَةِ وَ تَرْكَ السَّرِقَةِ اِيجَابًا لِلْعِفَّةِ وَ حَرَّمَ اللهُ الشِّرْكَ اِخْلَاصًا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ فَاتَّقُوا اللهَ حَقَّ
تُقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ اِلَّا وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَ اَطِيعُوا اللهَ فِيمَا اَمَرَكُمْ بِهِ وَ نَهَاكُمْ عَنْهُ فَاِنَّهُ اِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ
الْعُلَمَاءُ بعد از آن بسوی اهل مجلس ملتفت شد و فرمود شما ای بندگان خدا نصب امر و نهی خدائید یعنی
مطمح نظر خدا از اوامر و نواهی شمائید و حملهٔ دین و وحی او هستید و امنای خدائید بر نفسهای خود
و بلغاء و رسل خدائید بسوی مردم چون ادراک صحبت پیغمبر نمودید باید احکام دین را که از پیغمبر
شنیدید بسایر مردم تبلیغ نمائید و گمان کردید که این تبلیغ احکام حق و ثابتست برای شما و این اسمها
صادق است بر شما بلکه چنین نیست باکمان کرده شدید بصیغهٔ مجهول و حال آنکه شما ها استحقاق
این اسماء و اوصاف را نداشتید یا گمان کردید که چنین هستید و سزاوار است که چنین باشید لیکن تقصیر
کردید و خود را از استحقاق انداختید که متعلق زعمتم محذوف باشد و حق لکم جمله مستأنفه باشد
یا گمان کردید حقی و عهدی برای پیغمبر در ذمهٔ شما هست و بنا بر نسخهٔ ثالثه گمان نکردید که حقی برای من نیست
در شما و ما عهد قدّمه الیکم یاد بیاورید بنقدیر اذکروا آن عهدی را که پیش از شما گفته بود و از شما عهد گرفته
بود از برای خدا در شما عهدی و وصیتی است و بقیهٔ پیغمبر و فرزندان او در میان شما هست که او را خلیفه
نموده است بر شما که کتاب ناطق خدا و قران صادق و نور ساطع و ضیاء لامع باشد واضح است حجج او
و منکشف است سرایر او و جلی و آشکار است ظواهر او و غبطه برده میشود اتباع و اشیاع قران کشنده است
بسوی بهشت اتباع خود را و رساننده است بسوی نجات تلاوت او که اسماع مصدر باب افعال باشد
و در بعضی از نسخ اسماعه وارد است بآن قران رسیده میشود حجج و دلائل منورهٔ خدا و یاور رسیده
میشود بفرایض مفسره و محرمات محذّره و بینات جالیه و براهین کافیه و فضایل و سنن مندوبه و
مباحات و مکروهات موهوبه و شرایع مکتوبه از حدود و دیات و غیرها حجج و بینات و براهین
هر یک جائی دارد و هر کدام موضع استعمالی و مراد از فقره و جملهٔ الکافیه عمومات است که استنباط
احکام از آنها می‌شود یا متشابهات است که در نزد اهلش کافی است پس گردانیده است خداوند عالم ایمان
برای تطهیر شما از کفر و شرک و نماز را از برای تنزیه شما از کبر و زکوة را از برای تزکیهٔ نفوس و نماء
روزی و روزه را از برای تشیید اخلاص و ابقای آن زیرا که صوم امر قلبی است از دیا و سمعه دور است

## خطبه فاطمه زهرا در باب فدک

وتنقیه باطن مینماید وحج را از برای استحکام دین زیرا که حج مشتمل است بر صرف مال وبذل او ونحو آن
مشاق نیست باین او دلیل است بر ثبوت دین واستقرار او در قلب یا از برای آن است که در حج بخدمت
امام میرسند وبمشاهده معجزات با امر دین استحکام میباید چنانچه در اخبار ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین وارد است که حج را خداوند عالمیان بر بندگان خود واجب نکرده مگر از برای آنکه بخدمت ما
برسند واحکام را از ما اخذ نمایند ومعجزات از ما مشاهده نمایند یا حج را واجب کرده است از
برای تسلیه دین یعنی تسلیه اهل دین وبصیرت ایشان گردانیده است وعدل را از جهت تنسیق وتنظیم قلوب
که قلوب عباد بسبب عدالت آرام داشته باشد ودر بعضی از نسخ مسکا للقلوب یعنی عدل را ساکن قلوب نموده است
که قلب با آنکه می دارد چنانکه غذا را ساکن ابدان نموده است واطاعت ما را سبب نظام ملت نموده است وامامت ما را
امان نموده است از فرقت واختلاف چنانکه خلیفه ثانی در وقت فوت با امیر المؤمنین میگفت که اگر خلافت را
بتو واگذارم لتحملن الناس علی المحجة البیضاء هر آینه البته وامید است که مردم را براه راست وروشن بکشی دور
مزاح ودعابه هست وحال آنکه باجماع شیعه وباجماع اکثر محققین عامه آنجناب هرگز مزاح نمیکرد ابن ابی الحدید
گوید علی دایم بمحاسبه نفس خود مشغول بود واو را فرصت مزاح نبود ودر قصیده بائیه میگوید وعاب
نصب العلیاء بملکها امرء بغیر افاعیل الدنائة مقصوب وگردانیده است جهاد را عزت اسلام را
که جهاد اسلام را عزیز میکند ونشستن از جهاد موجب ذلت اسلام میگردد وگردانیده است صبر را معونت
بر استحقاق اجر زیرا که هر کسیکه طاقت بر عبادت نماید وصبر از معصیت بکند مستوجب اجر میشود وامر بمعروف
مصلحت عامه مخلوقات کرده است زیرا که اگر امر بمعروف ونهی از منکر نمایند همه مخلوقات از همه جهات
راحتند هیچکس خلاف حکم خدا نمیکند وهمه در راحتند وتارک امر بمعروف ونهی از منکر با فاعل منکر شریکست
احسان بوالدین را وقایه از سخط ایشان یا سخط خدا کرده است وصله ارحام را موجب زیادتی وکثرت
اولاد واعمار وعشایر نموده است چنانچه قطع او را موجب قطع نسل وقلت عمر نموده است وقصاص را موجب
حفظ دماء نموده است ووفاء بنذر را موجب امر زیادتی کرده است وکیلها وترازوها را از برای تغییر نقص
قرار داده است که از حقوق مردم کم نکنند زیرا که درست دادن حقوق مردم باعث برکت وکم کردن
آن موجب رفع برکت ونهی کردن از شرب خمر را برای منزه کردن عباد از نجاست قرار داد واجتناب کردن
از قذف را مانع وحاجب لعنت خدا ولعنت قاذف ومقذوف گردانید وترک سرقت ودزدی را برای تحصیل
عفت قرار داده وتحریر از اموال ایتام وایثار غنایم ایشان بایشان را موجب برائت از ظلم کرده است
وعدالت در احکام او موجب انس رعیت کرده ونهی از شرک را موجب اخلاص در ربوبیت نموده است وحرام کرده



## خطبه زهراء از هرد در باب فدک

خدا شرک را بجهت اخلاص برای خدا را اعتقاد بر ربوبیت او ما را خواهی خلق بعالم در کش کاند بکلی
دود دوستی نماید خوش پس بترسید از خدا حق ترسیدن او ونمیرید البته مگر در حالتیکه مسلم باشید
کافر نمیرید واطاعت نمائید خدا را در آنچه که امر کرده است شما را باو ونهی نموده است شما را از او پس بدرستیکه
و واستی این است وجز این نیست میترسید از خدا در میان بندگان خدا علما یعنی علما از خدا میترسند وبس
هر که او بیداد نو پرورد نو هر که او را کاه تره نرود نو ثم قالت ایها الناس انا فاطمة وابی محمد اقول
عودا وبدءا ولا اقول ما اقول غلطا ولا افعل ما افعل شططا لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز
علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم فان تعزوه وتعرفوه تجدوه ابی دون نسائکم واخا ابن
عمی دون رجالکم ولنعم المعزی الیه فبلغ الرسالة صادعا بالنذارة مائلا عن مدرجة المشرکین ضاربا
ثبجهم آخذا باکظامهم داعیا الی سبیل ربه بالحکمة والموعظة الحسنة یکسر الاصنام وینکت الهام حتی
انهزم الجمع وولوا الدبر حتی تفری اللیل عن صبحه واسفر الحق عن محضه ونطق زعیم الدین وخرست
شقاشق الشیاطین وطاح وشیظ النفاق وانحلت عقد الکفر والشقاق وفهتم بکلمة الاخلاص فی
نفر من البیض الخماص وکنتم علی شفا حفرة من النار مذقة الشارب ونهزة الطامع وقبسة العجلان
وموطئ الاقدام تشربون الطرق وتقتاتون الورق اذلة خاسئین تخافون ان یتخطفکم الناس من
حولکم فانقذکم الله تبارک وتعالی بمحمد بعد اللتیا والتی وبعد ان منی ببهم الرجال وذؤبان العرب
ومردة اهل الکتاب کلما اوقدوا نارا للحرب اطفأها الله او نجم قرن للشیطان وفغرت فاغرة المشرکین
قذف اخاه فی لهواتها فلا ینکفی حتی یطأ صماخها باخمصه ویخمد لهبها بسیفه مکدودا فی ذات الله
مجتهدا فی امر الله قریبا من رسول الله سیدا اولیاء الله مشمرا ناصحا مجدا کادحا وانتم فی رفاهیة من
العیش وادعون فاکهون آمنون تتربصون بنا الدوائر وتتوکفون الاخبار وتنکصون عند
النزال وتفرون عند القتال فلما اختار الله لنبیه دار انبیائه ومأوی اصفیائه ظهر فیکم حسیکة
النفاق وسمل جلباب الدین ونطق کاظم الغاوین ونبغ خامل الاقلین وهدر فنیق المبطلین فخطر
فی عرصاتکم واطلع الشیطان راسه من مغرزه هاتفا بکم فالفاکم لدعوته مستجیبین وللعزة فیه
ملاحظین ثم استنهضکم فوجدکم خفافا واحمشکم فالفاکم غضابا فوسمتم غیر ابلکم واوردتم غیر شربکم
هذا والعهد قریب والکلم رحیب والجرح لما یندمل والرسول لما یقبر ابتدارا زعمتم خوف الفتنة
الا فی الفتنة سقطوا وان جهنم لمحیطة بالکافرین فهیهات منکم وکیف بکم وانی تؤفکون وکتاب الله
بین اظهرکم اموره ظاهرة واحکامه زاهرة واعلامه باهرة وزواجره لائحة واوامره واضحة قد خلفتموه

وراء ظهورکم ارغبة عنه تریدون ام بغیره تحکمون بئس للظالمین بدلا ومن یبتغ غیر الاسلام
دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین ثم لم تلبثوا الا ریث ان تسکن نفرتها و یسلس قیادها
ثم اخذتم تورون وقدتها و تهیجون جمرتها و تستجیبون لهتاف الشیطان الغوی و اطفاء انوار
الدین الجلی و اهماد سنن النبی الصفی تسرون حسوا فی ارتغاء و تمشون لاهله و ولده فی الخمر و الضراء
ونصبر منکم علی مثل حز المدی و وخز السنان فی الحشا وانتم تزعمون ان لا ارث لنا افحکم الجاهلیة تبغون
ومن احسن من الله حکما لقوم یوقنون افلا تعلمون بلی تجلی لکم کالشمس الضاحیة انی ابنته
ایها المسلمون ءاغلب علی ارثیه یا ابن ابی قحافة افی کتاب الله ان ترث اباک ولا ارث ابی لقد جئت
شیئا فریا افعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهورکم اذ یقول و ورث سلیمان داود
و قال فیما اقتص من خبر یحیی بن زکریا اذ قال رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب
وقال و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله و قال یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین
و قال ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین و زعمتم ان لا حظوة لی و لا ارث
من ابی و لا رحم بیننا افخصکم الله بآیة اخرج منها ابی ام هل تقولون اهل ملتین لا یتوارثان و لست انا
و ابی من اهل ملة واحدة ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی و ابن عمی فدونکها مخطومة مرحولة
تلقاک یوم حشرک فنعم الحکم الله و الزعیم محمد و الموعد القیمة و عند الساعة ما تخسرون و لا ینفعکم اذ
تندمون و لکل نبأ مستقر و سوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه و یحل علیه عذاب مقیم پس انعطفو
فرمود که ای گروه مردمان منم فاطمه و پدرم محمد است میگویم این حرف را در اول و در آخر و نمیگویم
آنچه که میگویم از روی غلط یعنی غلط نمیگویم فاطمه دختر محمدم و نمیکنم آنچه میکنم از مطالبه فدک
از روی باطل و دوری از حق یعنی از حق دور نیستم موافق حق مطالبه ملک و ارث خود مینمایم هر آینه
بتحقیق و راستی و درستی آمد بسوی شما و برای هدایت شما پیغمبری از خود شما و از جنس شما یعنی
بشر بود نه ملک عرب بود از اولاد اسمعیل شدید و شاق بود بر او آنچه که باو رسانید پدر از زحمات
از ایمان نیاوردن و بی ادبی کردن و بد گفتن و خاک بر سرش ریختن و شکنبه بروی وی انداختید و دیوانه
گفتید و دندانش را شکستید حریص بود بر شما که ایمان بیاورید رؤف رحیم بود بمؤمنین مقدم مؤمنین
برای رعایت فواصل است پس هرگاه نسبت بدهید او را و بشناسید او را و بگوئید محمد پدر
کیست می یابید او را پدر من نه پدر زنهای شما و می یابید او را برادر پسر عموی من نه
برادر مردهای شما یعنی پیغمبر پدر من است و برادر پسر عمو و شوهر من است پدر زنهای شما

شما



شما نیست و برادر شما ها نیست و هر آینه اگر بدانید خوب منسوب الیه است پیغمبر و کسیکه نسبتش باو
برسد فخر مر او راست پس آنجناب تبلیغ رسالت نمود و اظهار انذار کرد در حالتیکه اعراض نموده بود
از مذهب و مسلک مشرکین و میزد بکمر و وسط کافرین و گرفته بود گلوی ایشانرا یعنی نهایت اعراض
از طریقه مشرکین داشت و مبالات بکثرت ایشان نداشت و میان آن قوم و تیپ ایشان حمله میفرمود
و میان آنها میزد و گلوی ایشان را میگرفت و بسوی سبیل خدا و راه راست دعوة میفرمود بدلیل حکمة
که براهین قاطعه باشد برای خواص و بموعظه حسنه که ادله خطابیه اقناعیه و عبر نافعه باشد از برای
عوام و بمجادله بآنچه بهتر است از برای الزام معاندین و منکرین و اما مغالطات و سفسطات بساحت
پاک نبوت و عصمت قبیح و ناسزا است و مجادله مأمور بها همان سه تاست چنانچه میفرماید ادع الی سبیل
ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن یعنی دعوت کن ای محمد بسوی راه خدای خود
بحکمت و موعظه حسنه و مجادله لکن با ایشان بآنطوری که بهتر است و می شکست بتها را و بر و کله میانداخت
آنها را با سنجاقها تا اینکه آن گروه مشرکین گریختند و پشت دادند و متفرق شدند و جدا گردید شب از صبح و
ظاهر گشت نور صباح اسلام از شب تاریک شرک و پرده برداشته شد از حق خالص و صرف و محض
حق پیدا گردید و حرف زد و متکلم در آمد سید و آقای دین و کفیل آن و لال گردید شقشقهای شیاطین
انسی شقشقه گوشت قرمزی است مثل جگر وقتیکه شتر مست میشود او را از دهن خود بیرون
میآورد و خطیب را بین صاحب شقشقه میگویند و تشبیه بشتر مست میکنند و خطبه شقشقیه جناب
امیرالمؤمنین علیه السلام مشهور است و در دفاتر مسطور که در آن خطبه قدح خلفای ثلثه را
کرد پس مردی از اهل سواد برخواست و کاغذی بآن حضرت داد و در آن مسئله مشکله سؤال کرده بود
آنجناب جواب آنها را بیان فرمود ابن عباس برخواست و التماس نمود که خطبه را اتمام نماید آنحضرت
فرمودند هیهات یا ابن عباس تلک شقشقة هدرت یعنی دور افتادی و خیال خام کردی آن حرفها
شقشقه بود بیرون آمد و پائین افتاد یعنی گرم شدم و گرمی سینه مرا واداشت که آن حرفها را گفتم
و حالا بعد از آرام و تسکین پیدا از امثال این سخنان نشاید و هلاک گردید و بزمین افتاد اراذل
سفله نفاق و گروههای کفر و شقاق و اشد و تفوه کردید بکلمه اخلاص که کلمه توحید باشد و در کلمه
فهتم اشاره است بآنکه ایمان الجماعة محض قول بود و در زبان میگفتند ولیکن در باطن ایمان نیاوردند
در میان چند نفر از مردمان سفید رو و سفید قلب که شکم ایشان خالی بود از جهة خوف خدا یا از زهد در
دنیا یا شکم ایشان همیشه گرسنه بود از حرام احتمال دارد که خود و شوهر و دو پسر خود را اراده کرده باشد

## خطبهٔ بتول عذراء

باشد چنانچه در بعضی از نسخ فی نفرٍ مِنَ البیضِ الخماص الَّذِینَ اَذهَبَ اللهُ عَنهُمُ الرِّجسَ وَطَهَّرَهُم تَطهِیرًا
وارد شده است و احتمال دارد که سلمان وابوذر وغیر ایشان را قصد کرده باشد وحال اینکه بودید در کنار
کودال جهنم ومشرف بودید بافتادن بسبب شرك وکفر وحال اینکه شربت هر شارب بودید ومحل فرصت
هر طامع یعنی قلیل وذلیل بودید همه کس شمارا می کشت واموال شمارا می برد وشعله بودید که زود فرو می نشست
بجهت قلت جمعیت وکمی بضاعت ومحل اقدام بودید همه کس پای خود را بسر شما میگذاشت ولکدکوب جمیع قبایل
بودید میخوردید آب بارانی را که در کودالها جمع میشد واشتران دران بول میکرد وپشکل میانداخت
وقوت میکردید برك درختان را وبعضی از نسخ تقتاتون القد یعنی قوت میکردید تسمه وچرم وپوست
دباغی نشده را یعنی خباثت مشرب وجشوبت ماکل داشتید برای آنکه معدم وفقیر بودید واکر اتفاق
میافتاد که چیزی بدست شما می آمد نمیدانستید که چه طور باید بخت واصلاح نمود در حالتیکه ذلیل
بودید ودور از انسانیه مثل جانوران با این همه ذلت میترسیدید که بربایند شمارا آنانی که در اطراف
شما بودند از اعراب انمطلو خطاب بقریش میفرمایید واقتباس فرموده است از ایه شریفه واذکروا اذ
اَنتُم قَلِیلٌ مُستَضعَفُونَ فِی الأَرضِ تَخَافُونَ أَن یَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُم وَأَیَّدَكُم بِنَصرِهِ وَرَزَقَكُم مِنَ الطَّیِّبَاتِ
لَعَلَّكُم تَشكُرُونَ یعنی بیاد بیاورید وقتیکه کم وضعیف بودید در زمین می ترسیدید از اینکه بربایند
شمارا مردمان پس ماوی داد شمارا وتایید نمود شمارا بنصرت خود وروزی داد شمارا از طیبات رزق
وارزاق پاکیزه امید هست که شما شکر کنید یا باامید آنکه شکر خواهید کرد پس نجات داد شمارا خداوند
تبارك وتعالی بسبب محمد بعد از لتیا والتی لتیا بفتح لام وتشدید یا مصغر اللتی است وبضم لام هم
تجویز کرده اند یعنی بعد از مصیبتهای کوچك وبزرك مثلی است مشهور عربی زن کوچکی کرفت بسیار شکایت
خلق داشت بدزبان اللسان بود او را طلاق گفت بعد از آن زن بسیار بزرك وطویل القامه کرفت از او هم
بسیار آزار واذیت کشید پس طلاقش داد بعد از طلاق گفت زنی بگیر گفت بعد اللتیا والتی لا اتزوج
ابدًا یعنی بعد از زن کوچك وزن بزرك زن نمیکیرم ابد الاباد کنایه از مصیبت کوچك وبزرك باین مثل
میکنند بعد از آنکه مبتلا کردید آنجناب بشجاعان مردان وکرکان عرب ومتمرده اهل کتاب یعنی شمارا
نجات داد بعد از آنکه شجاعان وشیران وکرکان عرب را کشت وسرکشان یهود ونصاری را برانداخت
هر وقت که آتش حرب را افروختند خداوند عالمیان او را خاموش نمود وهر وقت که طلوع نمود وبروز
کرد شاخ یا قوت شیطان ودهن باز کرده دهن باز کنندهٔ از مشرکین وطایفه عاد برادر از انها انداخت
خود را در طوات او اژدهای دهن باز یا آن شیر دهن کشاده وطوات کوشهای است که در اخر



## خطبهٔ غرای فاطمهٔ زهرا

دهن است پس بر نمیکشت برادر آنجناب تا کف پای خود را بکوش انها نمی مالید ونا آتش انهارا باب
شمشیر خود خاموش نمیکرد وآن علی عالی همیشه در تعب ومشقت جنك بود برای خدا وجد وجهد
مینمود بسبب امتثال امر خدا آن کرده سرافراز که اندر ره اسلام تا کار نشد راست نیاسود علی بود
نزدیك بود برسول خدا سید وسیادت خدا بود جد وجهد کننده بود ناصح امت بود وساعی وعامل
بود ودر تعب بود وحال آنکه شما در وسعت زندکانی وزندکانی وسیع ساکن بودید وآرام داشتید
ومزاح مینمودید در نعومت ملبس وامن بودید از آفات وانتظار میکشیدید برای ما صروف وحوادث
ایام را ومنتظر بودید که بما بلا رو بدهد ومتوقع وقوع اخبار مصایب ومحن بودید امنعصو اقتباس
فرموده است از ایه شریفه نتربصون بنا الدوائر انتظار میکشیدید دور زمانه غدار را که بضرر
ما کردش کند وبر میکشتید در وقت جنك بعقب خود وهمیشه منافق بودید ودر وقت جنك میکریختید
پس وقتیکه اختیار کرد جناب اقدس الهی از برای پیغمبر خود خانه پیغمبران ومأوای برکزیدکان را ظاهر
کردید در شما عداوت نفاق وکهنه شد چادر شب وپردهٔ دین وحرف زد ساکتین کمراهان وظاهر
شد وشعر خوب کفت وحال آنکه قوه شعر کفتن نداشت وظاهر شد کم نام اذ لئین وبی اسم ورسم دلیلیر
وهد بهم نمود شتر نر ومحترم طایفه مبطلین که حق را باطل میکنند وفریاد کرده اصل هدیه تردید صدای شتر
در حنجر او پس دم خود را برداشت وبر ران خود زد در عرصهای شما وبیرون آورد شیطان سر خود را
مثل خارپشت از جانی که مخفی کرده بود در حالتیکه صیحه میزد بشما وشمارا بسوی خود میخواند پس یافت شمارا
اجابت کننده دعوت خود وبید شما را اکر بدعوت او اجابت نمودید وبغره وخدعه او نکاه میکنید نکاه
میکنید نکاه رغبت کنندها بعد از آن طلب برخواستن نمود از شما پس یافت شمارا چست وسبك
چالاك وشمارا بغضب آورد پس یافت شمارا غضبناك پس داغ کردید غیر شتر خود را شتر خود را
داغ نکردید ووارد شدید بغیر شرب غیر خود یعنی خلافت شتر شما نبود که برای خود داغ کردید اما
شریعه شما نبود که از انجا آب خوردید این حرکت را کردید وحال آنکه عهد نزدیك است از واقعه غدیر خم
ووفات پیغمبر آنقدر نکذشته است وزخم بسیار کشاد است وزخم ما هنوز ملتئم نشده است وپیغمبر
هنوز دفن نشده این اعمال را کردید بجهت پیش دستی وادعا نمودید بمردم وذهن ایشان دادید که از فتنه
میترسیم متنبه نشوید در فتنه افتادید وبدرستی جهنم محیط است بکافرین پس بسیار دور است از شما
وچه شده است شمارا وکجا میروید واز حق اعراض مینمائید وحال آنکه کتاب خدا میان شما است
واطراف او واوامر او ظاهر وپیدا واحکامش درخشان وهویدا واعلام او آشکار وواضح

# خطبهٔ فاطمهٔ بتول

و نواهی ان معلوم و دلایل ان واضح بحقیق انداختید انرا در پشت سر خودتان ایا میخواهید ازان رو
گردان شوید یا میخواهید بغیر قران بچیز دیگر حکم نمائید بد عوضی است و بد بدلی است از برای ظالمان
ان چیزی که غیر قران است بعد ازان مکث نکردید انقدر که نفرت و رم کردن دابه این مصیبت عظمی
ساکن کرده دو درنگ ننمودید بیش از انچه که تا این جوان نرم شود بعد ازان شروع نمودید و بیرون اوردید جمره و شعلهٔ فتنه را
بیجان اوردن یعنی صبر نکردید که اثر مصیبت وفات پیغمبر از ما برود و این دابه از رم کردن ساکن شود و ارام
گیرد و سهل و منقاد شود شروع بفتنه کرده بزناد فساد اتش فتنه را بیرون اوردید و شعله ور کردید
و بهیجان اوردید اخگر فتنه را و در بعضی از نسخ ثم لم تبرحوا ریثا و در بعضی از نسخ هذا و لم تریثوا
اختها الا ریث و ضمایر بسوی فتنه راجع است و حت الورق من الغصن نثرها یعنی پاشید برگ را
از شاخ و در بعضی از نسخ ثم لم تریثوا اختها خلاصه معنی فقره شریفه ان است که انقدر صبر نکردید که خلافت
مغصوب بر شما قرار گرفت و شتر خلافت که از شما رم کرده رام شما شد و سلس القیاد و نرم و منقاد گردید
بعد ازان شروع کردید در بیرون اوردن و روشن کردن اتش فتنه پنهان شده را بقدح زناد و غیراو
و بهیجان اوردن و مشتعل ساختن اخگر خوابیده و اجابت کردید بصیحه شیطان گمراه کننده و شروع کردید
بخاموش کردن انوار دین روشن و روشن کننده و اطفاء سنتهای پیغمبر برگزیده پنهان میدارید و پنهان
میخورید شیر را در میان سر شیر مثلی است مشهور شیر بیش کسی اوردند امر دگفت سر شیر را میخورم و پنهان
میخورم پس شروع نمود بخوردن سر شیر و در اثنای ان مخفی شیر را می اشامید از شعبی پرسیدند
از حال کسیکه مادر زن خود را ببوسد گفت یسر حسوا فی ارتغاء یعنی پنهان میدارد شیر را
در میان سر شیر یعنی ظاهر اراده بوسه و تقبیل مینماید و در باطن جماع میخواهد و این مثل را میزنند
بکسیکه امری را ظاهر میکند و حال انکه او را اراده نکرده است و بکسی میگویند که در ظاهر اعانت
میکند و در باطن اهانت میرساند و مرادش جر نفع است بسوی خود و راه میروید از برای اهل و اولاد
پیغمبر در خمر و ضراء خمر چیزی را گویند که انسان را میپوشاند از درخت یا دیوار و ضراء زمین پست و گود را
میگویند مثلی است برای کسی میزنند که فریب دهد و خدعه نماید و ما صبر میکنیم از شما بر مصیبتی که
مثل بریدن کارد و طعن نیزه است در احشاء و امعاء و دل و جگر و شما گمان میکنید که ارثی برای ما
نیست ایا حکم و سنت جاهلیت را طلب میکنید و بدین جاهلیت می روید که سنت یا حکم و سنت جاهلیت را
طلب میکنید و بدین جاهلیت میروید کیست از خدا بهتر حاکمی که حکم نماید و کیست بهتر از خدا
جهت حکم از برای کسانیکه یقین بخدا دارند ایا نمیدانید که ما ارث داریم بلی میدانید و روشن است مرد حر پیغمبر ام



# خطبهٔ فاطمهٔ زهراء

من مغلوب بشوم در ارث و میراث خودم و دیگران غالب باشند و میراث مرا ببرند ای پسر ابی قحافه ایا
در کتاب خداست که تو از پدرت میراث ببری و من از پدرم میراث نبرم تحقیق حکم عجیب و عظیم و غریب
اورده و در بعضی از نسخ فرموده و بها معشر المهاجرین ابتز ارث ابیه و بها کلمه اغراء و تحریص و
تعجب است ای گروه مهاجرین از من ربوده میشود میراث پدرم وها در کلمه ابیه و ارثیه هاء سکت است
همچنانکه در سوره الحاقه میفرماید کتابیه و حسابیه و مالیه و سلطانیه و در بعضی از نسخ ثم انتم اولا
تزعمون ان لا ارث لیه اما عمداً قصد ترک کردید کتاب خدا را و انداختید او را به پشت سر خود زیرا
که میفرماید میراث برد سلیمان از داود و فرموده است در انجا که حکایت میفرماید قصه یحیی بن زکریا را
وقتی را یاد بیاور که گفت زکریا خداوندا هبه کن بمن از پیش خود و تفضل خود ولیی را که از
من ارث ببرد و از ال یعقوب ارث ببرد و نیز فرموده است و صاحبان رحم و خویش قومها بعض ایشان اولی اند
نسبت بر بعضی در کتاب خدا و فرموده است وصیت میکند بشما خداوند عالمیان در اولاد شما از برای پسر
مثل نصیب دو دختر و فرموده است هرگاه ترک نماید مالی وصیت برای والدین و نزدیکان بطور معروف
واجب و سزاوار است بر پرهیزکاران و گمان کردید که مرتبه و منزله برای من نزد پدرم نیست یا نصیبی نیست
بنا بانکه وارد است ان لا حظ لی و از برای من ارثی از پدرم نیست و رحم و قرابتی ما بین من و پدرم نیست
ایا مخصوص کرده است شما را خدا بایه ازایات که ارث بگذارید و ارث ببرید و پدرم را اخراج کرده است
ازان ایه یا ایا خواهید گفت اهل دو ملت هستیم در ما بین ما توارث نمیشود و نیستیم من و پدرم از اهل ملت
ملت ایا پدرم مسلمان است و من کافرم و ارث مسلمان را بکافر نمیدهند در بعضی از نسخ فزعمتم ان لا حظ
لی و لا ارث لی من ابیه افحکم الله بایة اخرج ابی منها ام تقولون ام هل ملتین لا یتوارثان ام انتم اعلم
بخصوص القران و عمومه من ابی افحکم الجاهلیة تبغون و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون ایها
معاشر المسلمة ابتز ارثیه االله ان ترث اباک و لا ارث ابیه لقد جئتم شیئا فریا فدونکها مخطومة
مرحولة ایا شما عالمترید بعموم و خصوص قران از پدرم و پسر عمویم پس بگیر ای ابن فدک را امروز هدیه ای
در حالیکه ان فدک خطام کرده شده است مخصوص فدک را بشتری تشبیه میکند و خطام چوبی است یا
ریسمانی است که بر بینی شتر می بندند که اطاعت کند و رحل کرده شده یعنی جل کرده شده است یعنی
مفت و مسلم است فدک و احدی معارضه نمیکند با شما و تاب معارضه نداریم و فدک و خلافت مثل ناقه
مخطومه مرحوله مستفاده است که مهیای رکوبست و ملاقات میکند بتوای پسر ابی قحافه ان ناقه در روز حشر تو
و جزای تو بتو میرسد پس چه خوب حکمی است خدا و ضامن ان پیغمبر است یا عزیم و طلب کننده این فدک محمد است

# خطبه فاطمه زهرا

بنابر وايت غريبم وموعد من و نوروز قيامت است در قيامت ظاهر ميكردد خسران و زيان شما وما آن روز
اينه شر بفهر وعند الساعة ما تخسرون ما. مقصد به است ونفع وسود نمي دهد بشما ندامت شما وقتيكه
نادم ميشويد واز براي هر خبر گاهي و وقتي است وخبر عذاب نوروز قيامت است وزود خواهيد دانست
ما اسرع ما هو آت انهم يرونه بعيدا ونراه قريبا چه چيز سريع كرده است آينده را بدرستي كه كافران
قيامت را دور ميدانند وما او را نزديك مي بينيم وميدانيم القريب القيمة والاقرب منه الموت نزديكتر
چيزها بانسان قيامت است ونزديكتر از او مرگ است وزود خواهيد دانست در وقت معاينه عذاب كيست
كه آمد بسوي او عذابي كه او را خوار نمود وحلول كرد براو عذاب مقيم كه ملازم او است واز او منفك نخواهد
شد انمعصومه از دو جا اقتباس فرموده است يكي از سوره انعام وديكري از سوره هود در قصه نوح
نوح پيغمبر ميفرمايد ان تسخروا منا فانا نسخر منكم كما تسخرون فسوف تعلمون من ياتيه عذاب يخزيه ويحل
عليه عذاب مقيم عذاب خزي غرق است وعذاب اخرة نار اليم ثم رمت بطرفها نحو الانصار فقالت يا
معشر الفتية واعضاد الملة وانصار الاسلام ما هذه الغمزة في حقي والسنة عن ظلامتي اما كان
رسول الله صلى الله عليه واله ابي يقول المرء يحفظ في ولده سرعان ما احدثتم وعجلان ذا اهالة و
لكم طاقة بما احاول وقوة على ما اطلب وازاول اتقولون مات محمد صلى الله عليه واله فخطب جليل استوسع
وهيه واستنهر فتقه وانفتق رتقه واظلمت الارض لغيبته وكسفت النجوم لمصيبته واكدت الآمال
وخشعت الجبال واذيل الحريم وازيلت الرحمة عند مماته فتلك والله النازلة الكبرى والمصيبة العظمى
لا مثلها نازلة ولا بائقة عاجلة اعلن بها كتاب الله جل ثناؤه في افنيتكم وفي ممساكم ومصبحكم هتافا
وصراخا وتلاوة والحانا ولقبله ما حل بانبياء الله ورسله حكم فصل وقضاء حتم وما محمد الا رسول
قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله
شيئا وسيجزي الله الشاكرين ايها بني قيلة ءاهضم تراث ابيه وانتم بمرئى مني ومسمع ومنتدى ومجمع
تلبسكم الدعوة وتشملكم الخبرة وانتم ذوو العدد والعدة والاداة والقوة وعندكم السلاح والجنة
توافيكم الدعوة فلا تجيبون وتاتيكم الصرخة فلا تغيثون وانتم موصوفون بالكفاح معروفون بالخير
والصلاح والنجبة التي انتجبت والخيرة التي اختيرت قاتلتم العرب وتحملتم الكد والتعب وناطحتم الامم
وكافحتم البهم فلا نبرح او تبرحون نامركم فتاتمرون حتى اذا دارت بنا رحى الاسلام ودر حلب الايام
وخضعت نعرة الشرك وسكنت فورة الافك وخمدت نيران الكفر وهدأت دعوة الهرج واستوسق
نظام الدين فانى حزتم بعد البيان واسررتم بعد الاعلان ونكصتم بعد الاقدام واشركتم بعد الايمان

الا تقاتلون

الا تقاتلون قوما نكثوا ايمانهم وهموا باخراج الرسول وهم بدؤكم اول مرة اتخشونهم فالله احق ان تخشوه
ان كنتم مؤمنين الا قد ارى ان قد اخلدتم الى الخفض وابعدتم من هو احق بالبسط والقبض وخلوتم بالدعة
ونجوتم من الضيق بالسعة فمججتم ما وعيتم ودسعتم الذي تسوغتم فان تكفروا انتم ومن في الارض جميعا
فان الله لغني حميد الا وقد قلت ما قلت على معرفة مني بالخذلة التي خامرتكم والغدرة التي استشعرتها
قلوبكم ولكنها فيضة النفس ونفثة الغيظ وخور القنا وبثة الصدر وتقدمة الحجة فدونكموها فاحتقبوها
دبرة الظهر نقبة الخف باقية العار موسومة بغضب الله وشنار الابد موصولة بنار الله الموقدة التي تطلع
على الافئدة فبعين الله ما تفعلون وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون وانا ابنة نذير لكم بين
يدي عذاب شديد فاعملوا انا عاملون وانتظروا انا منتظرون بعد از ان انمظلومه روي
بانصار نگاه كرد وگفت ايگروه جوانان يا اي گروه باقي مانده از خاتم پيغمبران واي اعوان اين دين و
انصار اسلام وحفظ كننده اين آئين چه چيز است اين ضعف در حق من يعني چرا سستي ميكنيد در ياري
من وچه چيز است اين چورت وبيكي در مظلومه ميبينيد كه بمن ظلم ميكنند خواب ميرويد وحرف نميزنيد
ايا پيغمبر پدر من نميگفت حرمت پدر را نگاه داريد در باب اولادش وبا اولادش محبت نمائيد مراد آن
معصومه آن بود كه بايد گروه انصار هيجان بيايند وانمظلومه را اعانت نمايند چه زود كرديد آنچه
كرديد وتعجيل نموديد سرعان وعجلان از اسماء افعال است در معنی تعجب ای ما اسرع واعجل وچه زود
بود اين اهالة الرجربي در سوم گوسفند وبز را گويند اشاره است بمثل مشهور كه گويند عربي ميشي داشت بسيار
لاغر وميفروخت واب بيني انحيوان روان بود گفتند اينكه از بيني ميش جاري است چه چيز است گفت روغن
وچربي او است گفتند چه زود واست اين اهاله واستحاله مراد سيده نساء آن است كه چه بسيار زود بود
تضييع حق ما وعدم نصرت بما با آنكه هنوز كفن پيغمبر خشك نشده ووصيتهاي او فراموش نگشته و
شما را اقدرت بر نصرت ودفع مضرة هست وبراي شما قوه هست بانچه من ميخواهم وقدرت هست بآنچه
من مطالبه مينمايم ايا ميگوئيد محمد مرد وسهل واسان ميدانيد پس امري است بسيار عظيم ودنيا
بزرگست اين ثلمه واين پاره شده ووصله بردار نيست وشكاف اين ووصله بزرگ است وبسيار وسيع است
فتق دين وشق كرديد دنق اسلام يعني دين اسلام كه درست بود پاره كرديد وجاي شق وسيع است
ووصله كوچك است يعني ثلمة في الاسلام ثلمة لا يسدها شيء سوراخ شده است در اسلام سوراخي
كه هيچ چيز او را سد نميكند اتسع الخرق على الراقع يعني شكاف از وصله بزرگ است وظلماني كرديد زمين براي غيبت
كردن ان آفتاب رحمت وستارگان بي نور ومنكسف شد نداز براي مصيبت آن ماه عظمت ومحزون كرديد

دختر برگزیده او برای مصیبت او و حرمهٔ مغلوب کردید و اموال و امانی تمام شد و بخیل کردید و کوهها
خاشع و خاضع شدند و حریم پیغمبر ضایع شد حرمت برداشته شد و دریده کردید در وقت وفات وی
پس این مصیبت بخدا قسم نازله و شدهٔ کبری است و مصیبت عظمی است هیچ شدتی مثل این شده نیست
و هیچ داهیه عاجله مثل این داهیه نیست اعلان و اعلام کرد باین مصیبت و داهیه کتاب خدائی که جلیل است
تعریف او و بتعریف نمایید در عرصه خانهای شما و در صبح شما و شام شما یعنی در خانه خود هر صبح و شام
خوانده اید و دانسته اید که همه کس را امر کرده در بیش است و شنیده اید بطور صیاح و صیحه و بنحو صراخ و قرائه و الحان
که فهم باشد یعنی خوانده اید و فهمیده اید و دانسته اید آنچه که بانبیا و رسل خدا واقع شده از فوت و موت قبل
از پیغمبر حکمی است قاطع و قضائی است حتم و واجب که فرموده است نیست محمد صلی الله علیه و آله مگر پیغمبری
بتحقیق گذشته است پیش از او پیغمبران آیا پس هرگاه بمیرد آن پیغمبر یا کشته شود برمیگردید بعقب خود
و مرتد میشوید هر کس که برگردد بر عقب خود پس ضرر نمیرساند بخدا چیزی را و زود جزا میدهد خدا شکر
کنندگان را یعنی آنکه امعصوم میفرماید پیغمبر که وفات کرد دین او باقی است و مطلع است بر افعال شما و
مرده او و باز زندگی او تفاوت نمیکند برین و کیمع و اشاره است بشک کردن عمر در موت پیغمبر که خیال
میکرد اگر پیغمبر است نمرده است و اگر مرده است پیغمبر نیست زیرا که پیغمبر نمی میرد امعصوم میفرماید
میسازد که همه انبیا مردند و خداوند عالم نیز بوفات پیغمبر خبر داده است و ارتداد شما را از دین و آن
در تیر ظاهر بین او را فرموده است آیها بمعنی هیهات است بنی قیله اوس و خزرج دو قبیلهٔ انصارند و
قیله اسم مادر ایشان است یعنی دور دور فتند از مردی و مردمی آیا مغلوب و شکسته میشوم من از میراث
پدرم و حال آنکه شما در مرئی و مسمع هستید یعنی در جائی نشسته اید که من شما را
می بینم و صدای شما را می شنوم و مبدء هستید یعنی مبدء احکام و امور و مصدر مهام جمهور شما اید و
و در بعضی از نسخ معتبره منتدی است بنون یعنی در مجلس نشسته اید و در مجمع ناس هستید و اجتماع کرده اید
میپوشاند شما را دعوت و ندای من و شامل میشود بشما علم و خبرت شما یعنی فریاد مرا میشنوید و علم
بمظلومیت من دارید و بر شما مخفی نیست و واجب است بر شما نصرت مظلوم و حال آنکه شما صاحب عدد
و جمعیت و کثرت هستید و صاحب اسباب و آلات حرب هستید و در پیش شما جمع است و صاحب قوة
و قدرتید و در نزد شما است اسلحهٔ جنگ و سپر دعوت من بشما میرسد و ناله من شما را فرا میگیرد پس
اجابت دعوت من نمی نمائید و صراخ و صیحه من بشما میرسد پس پناهم نمیدهید و اعانتم نمیکنید و حال آنکه
شما ها متصفید بکفاح یعنی بمبارزت شجاعان میدوید بدون سپر و تنها و مباشر دفع اعدا میشوید

بدون



بدون معین و یاور و معروف و مشهورید بخیر و صلاح و سداد و تقوی و فلاح و نجبای قوم هستید انجبان
نجبائی که برگزیده شده اید از میان نجبا و برگزیده ناس میباشید که منتجبید و برگزیده شده اید از میان
ایشان و اخیار هستید که پسندیده و برچیده شده اید از میان اخیار با اعراب و قبایل ایشان قتال
کردید و متحمل مشاق و زحمات شدید و با امم مختلفه و ملل متفرقه کله و شاخ زدید و متعرض و مقابله
و مبارزه نمودید با شجاعان بهم که از غایت جلادت گاهی از یمین و گاهی از یسار هجوم مینمایند گاهی از
قلب و گاهی از جناح حمله میآورد از غایت چستی و چالاکی امر او مبهم است دفعة ناپیدا و دفعة پیدا است
همیشه بودیم و همیشه بودید ما آقا و حاکم و امر بشما بودیم و شما نوکر و بنده و محکوم ما بودید و دایم
ما آمر بودیم و شما مامور و در روایتی که او نیز چون است یعنی ما همیشه امر و حاکم بودیم و شما مامور
و گاهی میگریختید و خلاف امر ما میکردید امعصوم اشاره فرموده بجنگ احد و حنین که ابوبکر و عمر گریختند
و بدین منوال بنده و محکوم ما بودید و ما آقا و حاکم شما تا آنکه گردید و گردش نمود ببرکت وجود ما و بسطوت
سیوف ما آسیاب اسلام و نیکبار شد و جاری گردید شیر پستان شهور و ایام و ذلیل و خاضع شد یعنی
کبر و جبلاو شرك و اورام گرفت و ساکن گردید شدة جوشش و غلیان دروغ و افك و خاموش گردید و ساكن
شد شعلهای آتشهای کفر یعنی شعلهٔ کفر ساکن شد لیکن اصل آتش باقی بود امعصوم اشاره بنفاق آن
اهل شقاق خصوصا ابوبکر و عمر مینمود که آتش نفاق ایشان کمون داشت و حالا بروز میدهند و ساکن
شد صدای هرج و مرج و فتنه و قتل و جمع گردید و منتسق شد نظام دین پس کجا میل میکنید و بکدام راه
میروید بعد از بیان یا از کجا و چگونه متحیر میشوید بعد از بیان و واضح شدن راه اسلام و ایمان یا بکجا
برمیگردید بعد از بیان و چرا پنهان میدارید بعد از عیان و کجا بعقب برمیگردید بعد از اقدام بدین
اسلام و چگونه مشرك میشوید بعد از ایمان آیا نمیکشید و مقاتله نمینمائید با آن قوم که عهدها و قسمهای
خود را شکستند که مشرکین قریش باشند قسم خورده بودند و عهد کرده بودند با رسول خدا و سایر
مومنین که دشمنان آن خاتم پیغمبران را اعانت ننمایند پس بنی بکر و خزاعه نصرت نمودند و قصد کردند
که آنحضرت را از مکه بیرون نمایند و در دار الندوه تهدید کردند و شیطان بصورت پیر نجدی داخل
گردید و تهدید کرد که آنجناب جانی بسلامت نبرد و انها عهد نمودند و ابتدا بمقاتله کردند با روز بدر
بود مراد حضرت سیده زنان آن بود که چرا این قوم را نمیکشید و ابوبکر را از منبر نمیکشید ایشها قسمها و عهدهای
خویش را شکستند و وصی او را دور و خلافت را غصب کردند و مراد او از اخراج رسول نفس رسول بود
یا علی حربك حربی و سلمك سلمی و حال آنکه ایشان ابتدا کردند بجنگ شما در اول مرتبه اما از ایشان

میترسید

می ترسید خداوند عالم سزاوار است بانکه ازاو بترسید اگر مؤمن باشید و بخدا و رسول ایمان آورده
باشید متنبه نشوید بتحقیق میبینم میل کرده بوسعت و راحت و دور کرده اید کسی را که او سزاوارتر است
بگرفتن و دادن که امیرالمؤمنین باشد یعنی چون دیدید که ابوبکر مداهنه در دین مینماید و مسامحه میکند
طالب او گشتید و علی که شدت و باس و سطوت دارد و شما را بجها دامر میکند و از زخارف دنیا و مشتهیات
نفس منع میفرماید و تقسیم فئ و غنیمه بالسویه میکند از خلافت مانع شدید و خلوت کردید و جمع شدید
با راحت و سکون و آرام و نجات یافتید از ضیق بسوی وسعت پس بیرون ریختید از دهن خود آنچه را که
ظرف کرده بودید و حفظ نموده بودید و دفع کردید و قی نمودید آنچه که با ساتی خورده بودید پس هرگاه
کفران نمایید شما و کسانی که در روی زمین است جمیعاً پس بدرستیکه خدا غنی و حمید است یا اهل
شوید شما و کسانی که در روی زمین اند جمیعاً پس بدرستی که خداوند عالمیان غنی و محمود است لئن شکرتم
لأزیدنکم ولئن کفرتم إن عذابی لشدید کر جمله کاینات کافر گردد بر دامن کبریاش ننشیند گرد متنبه
نشوید بتحقیق گفتم آنچیزی را که گفتم با آنکه میدانستم و عالم بودم بر خذلان خود و بعدم نصرت شما و
احتمال نمیدادم بانکه شما بمن نصرت و اعانه نمایید و عالم بودم بعدم نصرت شما که آن مخلوط است
بشما و جمیره شما بعدم نصرت ما مفطور شده است و میدانستم غدر و مکر شما را هم چنان غدری که
قلوب شما او را پوشیده است و لباس خود نموده است و از خود جدا نمیکند مثل پیراهن خود و لیکن
اینکه گفتم جوش سینه بود و جوشش نفس که بیرون انداخت و نفثه غیظ بود زیرا که مغتاظ آه میکشد
و نفس بلند میکند از برای حرارت قلب و بآن نفس آتش غضب را ساکن میکند و خود قابو دیعنی ضعف
عصا و رمح بود که کنایه است از ضعف نفس از صبر کردن بر این شدت یا از جهة ضعف تکیه گاه بود در
مقابل دشمن که این سخنان را گفتم یعنی چون ناصر من و تکیه من بسبب تنهایی از مقابله دشمن ضعیف داشت
این کلمات را گفتم و بث شکوی نمودم و ابراز و اظهار دعم سینه بود که طاقت کتمان نداشتم و بیش داشتن
حجه و اتمام آن بود تا روز قیامت نگویید انا کنا عن هذا غافلین بدرستی که ما بودیم از این مراحل در غفلت
و غافل از این مسئله بودیم خلاصه مطلب مطلب انمظلومه از این فقره آن است که این تظلم و طلب نصرت
و اقامه حجت از برای اتمام حجت بود و امید از شما نداشتم و میدانستم اعانه نخواهید کرد و مخذول و منکوب
خواهیم گشت تسلی نفسی نمودم و تسکین آتش غضب باین کلمات کردم پس بگیرید شتر فدک و خلافت را
پس به بندید رحل و قتب او را بر پشتم وی درحالیکه پشت او مجروح است عصیان میکند بسلس القیاد است
سوراخ است خف او اطاعت سوار نمیکند عار او باقی است زایل نمیشود و نافیانه غصب فدک و خلافت





در السنه و افواه مذکور خواهد شد داغ کرده شده است بغضب خدا و عیب و عار هر کس که شتر فدک را
و شتر خلافت را داید و اسم انها را شنید می بیند که روی آن شتر داغ غضب خدا بر غاصب انها داغ شده
و عیب و عار بر غاصب او با دداغ او است و آن داغ غضب و عیب و عار متصل است با تش خدا که افروخته شده است
هم چنان آتشی که مشرف بر دل و قلب است و قلب و باطن را میسوزاند چنانکه ظاهر بدن را میسوزاند یا مشرف
میشود بدین در حالیکه در اوده است یعنی از باطن بظاهر سرایت میکند بعکس آتش دنیا و آن آتش
برایشان محیط است و در محضر خدا است آنچه میکنید و خداوند عالم می بیند چیزی را که میکنید و زود میدانند
کسانی که ظلم کرده اند که بکدام مکان و کدام مرجع بر میگردند و بکدام مقام میروند و من دختر پیغمبری هستم
که شما را از ظلم می ترسانید و منع میفرمود پیش از عذاب شدید الحزن پس بکنید آنچه میکنید و ما هم خواهیم
کرد و جزای عمل شما را خواهیم داد در روز جزا و قیامة انتظار بکشید
انتقام را بدرستی که ما هم انتظار میکشیم که آن روز برسد و ثمره اعمال شما را بشما بدهیم فاجابها ابوبکر
عبدالله بن عثمان فقال یا ابنة رسول الله لقد کان ابوک بالمؤمنین عطوفاً کریماً رؤوفاً رحیماً و علی
الکافرین عذاباً الیماً و عقاباً عظیماً فان عزوناه وجدناه اباک دون النساء واخا ابن عمک دون الرجال
آثره علی کل حمیم وساعده علی کل امر جسیم لا یحبکم الا کل سعید ولا یبغضکم الا کل شقی فانتم عترة
رسول الله الطیبون والخیرة المنتجبون علی الخیر ادلتنا والی الجنة مسالکنا وانت یا خیرة النساء
وابنة خیر الانبیاء صادقة فی قولک سابقة فی وفور عقلک غیر مردودة عن حقک ولا مصدودة
عن صدقک والله ما عدوت رأی رسول الله ولا عملت الا باذنه وان الرائد لا یکذب اهله وانی
اشهد الله وکفی به شهیداً انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول نحن معاشر الانبیاء
لا نورث ذهباً ولا فضة ولا داراً ولا عقاراً وانما نورث الکتب والحکمة والعلم والنبوة وما کان لنا
من طعمة فلولی الامر بعدنا ان یحکم فیه بحکمه وقد جعلنا ما حاولته فی الکراع والسلاح یقاتل بها المسلمون
ویجاهدون الکفار ویجالدون المردة الفجار وذلک باجماع من المسلمین لم انفرد به وحدی ولم استبد
بما کان الرأی فیه عندی وهذه حالی ومالی هی لک وبین یدیک لا تزوی عنک ولا ندخر دونک وانت
سیدة امة ابیک والشجرة الطیبة لبنیک لا یدفع ما لک من فضلک ولا یوضع من فرعک واصلک حکمک
نافذ فیما ملکت یدای فهل ترین ان اخالف فی ذلک اباک یعنی پس جواب داد بان مظلومه ابوبکر که
اسم کثیف او عبدالله پسر عثمان است پس گفت ای دختر رسول خدا هر اینه بتحقیق میگویم پدر تو بود نسبت
بمؤمنان کریم و مهربان و رحم کننده و مشفق و نسبت بکافران عذاب الیم و عقاب عظیم پس هرگاه نسبت

وفی بعض النسخ لا یحبکم الا العظیم السعادة ولا یبغضکم الا الردی الولادة

## جواب نامه ابی بکر بزهرای ازهر

بدهیم او را بکسی دیگر نمیدهیم در زکیست او را بپدر نوی با بیم مثل پدر زنان و برادر پسر عموی تو برادر مردان
برگزیدگان علی را بر همه خویش نزدیک و مساعدت و اعانت نمود علی با او در هر امر بزرگ دوست نمیدارد شما را
مگر مرد نیکبخت و دشمن نمیدارد شما را مگر مرد شقی و بنا بر نسخه دیگر دوست نمیدارد شما را مگر نیکبخت
و دشمن نمیدارد شما را مگر ردی الولادة یعنی کسیکه ولادت او خوب نباشد و دیون باشد مثل انکه ولد
الزنا یا ولد الحیض باشد اقرار العقلاء علی انفسهم جایز پس شمائید عترت رسول خدا که طیب و پاکیزه
هستید و شمائید برگزیدهای نجیب و دلیلهای ما بسوی نیکیها و خوبیها شمائید راههای ما بسوی بهشت
شمائید کسیکه اگر کسی شما را نشناسد راه بهشت را گم کرده است و هرگز ببهشت نخواهد رسید و تو ای
بهترین زنان و ای دختر بهترین پیغمبران صادق در راست گوئی در قول خود و پیشی و پیش دستی بر همه داری
در وفور عقل از حق خود ممنوع نیستی و از راستی خود مصروف نیستی کسی ترا تکذیب نمیتواند بکند بخدا
قسم من از قول رسول خدا تجاوز نکرده ام و عمل نکرده ام مگر باذن او و بدرستیکه پیشرو با اهل خود دروغ
نمیگوید یعنی کسیکه پیش از قافله شتر میکند و منزل بجهة انها تعیین مینماید دروغ نمیگوید و منزل بی آب و علف
نمیبرد هم چنین من دروغ نمیگویم و برای شما بد نمی خواهم و من بشهادت مطلبم خدا را و او را
شاهد میگیرم و کافی است او برای شهادت که من از رسول خدا شنیدم که میگفت ما گروه پیغمبران میراث
نمیگذاریم طلا و نه نقره و نه خانه و نه عقار این است و جز این نیست میراث میگذاریم کتب و حکمت و علم و نبوة را
و انچیزی که برای ما بوده و بعد از ما مانده است از ما کولات پس از برای صاحب امر است که بعد از ما صاحب
کار است اینکه حکم کند در او بحکم و رای خود و بتحقیق ما انچیزی را که تو طلب میکنی و میخواهی از فدک و
عوالی برای مصارف اسب و اسلحه قرار دادیم که مسلمانان سواران اسبان شوند و بان اسلحه و اسباب حرب
جنگ کنند و با کافران جهاد نمایند و با فجار مرده که اطاعت نمیکنند مضاربه کنند و این امر را کردم با جماع
مسلمانان تنها و منفرد با این رای نبودم و مستبد نبودم بان رای که در پیش من بود یعنی مستبد و منفرد
با این رای نبودم و حرامزادهای بنیاد این رای با من شریک بودند و اینک حال و مال من انها برای تو
باشد یعنی من هر چه مال و اموال دارم پیشکش تو باشد و پیش دست بردار و تصرف کن از تو منع نمیکنم و
ذخیره خود نمیکنم بدون تو و با تو میخواهیم و لیکن فدک را نمیدهم صدقه است بجمیع مسلمانان میرسد و تو
خانم امت پدرت هستی و درخت پاکیزه برای اولاد فضل و بزرگی که مر تراست دفع نمیتوان کرد و حط
و وضع در چیزی از ان نمیتوان نمود و فضیلت اصول و اجداد ترا انکار نتوان کرد و بزرگی فروع و اولاد ترا کتمان
نمیتوان نمود حکم تو نافذ است در انچه که در دست من مال او است یعنی در مال من هر چه حکم میکنی بکن که



## خطبه زهرای بتول

نافذ است پس ایا اعتقاد میکنی و تجویز مینمائی که من مخالفت بکنم در این باب با پدر تو و فدک را بتو بدهم
سبحان الله حیرت میکنم از خباثت و وقاحت و شقاوت و قساوت این شجره ملعونه نه از خدا خوف
و نه از پیغمبر شرمی و نه از فاطمه ازرمی میکند و دروغ با این بزرگی را چهره بچهره با معصومه صاحب
جامعه و محدثه میگوید نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا اگر چه گفته اند که ابو بکر حرامزاده
نبود و عمر ولد الزنا بود و لیکن این پیر گمراه جدا حرامزاده است حرامزاده میگوید که ترا تکذیب نمیتوان کرد
تو طیب و طاهری و دلیل راه بهشتی و غیر ذلک باز تکذیب مینماید و فدک را نمیدهد فقالت سبحان الله
ما کان رسول الله عن کتاب الله صادفا و لا لاحکامه مخالفا بل کان یتبع اثره و یقفو سوره افتجمعون
الی الغدر اعتلالا علیه بالزور و هذا بعد وفاته شبیه بما بغی له من الغوائل فی حیاته هذا کتاب الله
حکما عدلا و ناطقا فصلا یقول یرثنی و یرث من آل یعقوب و ورث سلیمان داود فبین عز و جل
فیما وضع علیه من الاقساط و شرع من الفرائض و المیراث و اباح من حظ الذکران و الاناث ما ازاح علة
المبطلین و ازال التظنی و الشبهات فی الغابرین کلا بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل و الله المستعان
علی ما تصفون پس گفت معصومه در مقام حیرت و تعجب منزه است خدا و رسول خدا از کتاب خدا اعراض
نمیفرمود و مخالفت احکام قران نمینمود بلکه انجناب تابع اثر قران بود مثل کسیکه پشت سر کسی برود
و پا بجای پای وی گذارد و اقتدا و پیروی سوره میکرد ایا اجماع مینمائید بمکر و بیان سبب غضب و بر رسول
خدا دروغ می بندید و این مکر شما شبیه است بان مکری که طلب کرده شد برای او از مهلکها از انداختن و با
ورم دادن ناقه انجناب و سم دادن بان سببی که بنات بتوسط دو فرتوت از زوجات این است کتاب
خدا در حالتیکه حکم عدل و حاکم عادل است و ناطق فاصل که حرف میزند و میان حق و باطل تمیز میدهد
و میگوید میراث ببرد از من و میراث ببرد از آل یعقوب در انجا که حکایت میکند از زکریا که گفت فهب لی
من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله رب رضیا یعنی هبه کن بمن و بده بمن از پیش خود
و از تفضل خود ولیی و فرزندی که از من و از اولاد یعقوب میراث ببرد و میفرماید میراث گذاشت
داود بسلیمان پس بیان نمود خداوند عزیز و جلیل در انچه که تقسیم نمود از قسطها و نصیبها یعنی نصیب
و ورثه را در وقت تقسیم بیان نمود یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین فرمود یعنی
وصیت میکند شما را خدا در باب اولاد شما از برای پسر است مثل حصه دو دختر مؤلف گوید
چنانکه در توریة مسطور است که حضرت ابرهیم و کذلک سایر انبیا اولاد زاده او سهم و ثالی او را
یکسهم قرار داد و در هیچ ملتی نشنیده ایم که میراث پیغمبر از انجناب ببرند و اقارب محروم بمانند بلکه میراث

## کلمات عذر آمیز ابی بکر و عذر خواستن از زهرای ازهر

انبیا را با اولاد ایشان میدادند خلاصه در اینکه از آدم الی خاتم میراث انبیا مثل سایر رعایا در میان ورثه قسمت میشد شکی و ریبی نیست ولیکن تفاوت در قسمت بود اول زاد و اکبر اولاد را دو سهم و ثانی را یکسهم میدادند و در اسلام بفرزند بزرگ مثل فرزند کوچک میدادند لیکن حبوه را در اسلام قرار دادند و باکبر اولاد افزودند باز مثل شرایع امم سابقه میباشد باندک تفاوت سبحان الله تعجب از شقاوت سنیان دارم که بکتب سماویه رجوع نکنند تا بدانند که انبیا میراث گذاشتند و در میان ورثه قسمت کردند و بوحی از عبریان که بتوریه رجوع کردند و دیدند که میراث انبیا را باولادش داده اند چاره نجستند و پی بدو بردند و دروغ و افترای ابی بکر را فهمیدند گفتند در این فقره توریه تحریف کرده اند انبیا میراث ندارند بمحض قول ابی بکر بتحریف توریه قایل شده اند نمیدانم داعی چه بود که جماعت یهود این فقره را تحریف نمایند و حال آنکه مناسبت و رفاقت یهود بسنیان بیشتر است و لهذا سنیان ایشان را نجس نمیدانند و ذبیحه ایشان را میخورند و با ایشان دوستی دارند و طایفه امامیه ایشان را نجس و پلید میدانند و ذبایح ایشان را نمیخورند و با ما عداوت زیاد تر دارند لعنهم الله لعناً وبیلاً وعذبهم الله عذاباً الیماً واخزاهم فی الدارین وأصلاهم نار جهنم وبئس المصیر حب ایشان و عداوت ما چشم قلوب ایشان را کور کرده و عصبیت و عناد چشم بصیرت ایشان را کور کرده ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم و تشریع نمود خداوند عالمیان و بیان فرمود حکم فرایض و میراث را و حصه ورثه را بیان فرمود که حصه پسر چه قدر است و حصه دختر چه قدر و ابوین چه می برند و زوج و زوجه چه حصه دارند ذات ولد چه می برد و غیر ذات ولد چه می برد و واضح نمود نصیب ذکور و اناث را بنحوی که زایل نمود و برد علت و حیله مبطلین را که بحیل باطله و اعذار کاذبه میخواهند باطل را بصورت حق جلوه دهند و زایل نمود مظنه و عمل بظن و شبهها را در گذشتها که کسی بحرف شیبویه و سنبویه سفیه باور ننماید و از نص صریح قرآن تجاوز نکند چنین نیست که خودتان ندانید بخدا قسم میدانید بلکه زینت داده است نفسهای شما برای شما امری را که اگر چنین بکنید برای شما قوت است و برای ما و علی ضعف است پس صبر من نیکوست و جزعی در صبر من نیست یا صبر جمیل اولی است از جزع و خداوند عالمیان مستعان است بر آنچه شما وصف مینمائید یعنی خدا اعانت نماید بما و از او استعانت میجوئیم بان افترا و دروغ که شما می بندید بر پدرم فقال ابو بکر صدق الله ورسوله وصدقت ابنته انت معدن الحکمة وموطن الهدی والرحمة ورکن الدین وعین الحجة لا ابعد صوابک ولا انکر خطابک هؤلاء المسلمون بینی وبینک قلدونی ما تقلدت وباتفاق منهم اخذت ما اخذت غیر مکابر ولا مستبد ولا مستأثر وهم بذلک شهود

پس

## اعتذار عذر آمیز ابی بکر در غصب فدک

پس ابو الدواهی گفت راست گفته است خدا و رسول او و راست گفته است دختر او و تو معدن حکمت و مقر هدایت و رحمتی و رکن دینی و عین حجتی و دلیلی برای خود جز از خودت نیست و دور نمیکنم صواب و سداد ترا یعنی تو همیشه با صوابی و خطا نمیکنی و قول ترا انکار نمیکنم این گروه مسلمانان میان من و شما هستند گردن بند من کردند آنچیزی را که من گردن بند کرده ام یعنی خلافت را بگردن من بستند و فرا گرفتم آنچه را که گرفتم یعنی خلافت را با جماع و اتفاق ایشان گرفتم در حالتیکه مکابر نبودم و زور نکردم و مستبد برای و متفرد نبودم و این مسلمانان باین حرف شاهدند مؤلف گوید که حماقت و سفاهت خلیفه را ببینید میگوید خدا و پیغمبر تو راست گو هستند و لیکن در ادعای فدک دروغ میگوئی لا ابعد صوابک میگوید و او را فاطمه صلوات الله علیها معدن حکمت و مقر هدایت و رحمت میداند و بضلالت نسبت میدهد کذب مینامد نسبت بدروغ میدهد دروغگو را حافظه نمیباشد فضیحة فی الدارین واذا فرارة التشابین فالتفتت فاطمة الی الناس وقالت معاشر الناس المسرعة الی قیل الباطل المغضیة علی الفعل القبیح الخاسر افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها کلا بل ران علی قلوبکم ما اسأتم من اعمالکم فأخذ بسمعکم وابصارکم ولبئس ما تأولتم وساء ما به اشرتم وشر ما منه اعتضتم لتجدن والله محمله ثقیلا وغبه وبیلا اذا کشف لکم الغطاء وبان ما وراءه الضراء وبدا لکم من ربکم ما لم تکونوا تحتسبون وخسر هنالک المبطلون پس ملتفت گردید آن سیده نساء عالمیان و دختر بهترین پیغمبران بسوی مردم و فرمود ای گروه مردمان سرعت کننده بسوی حرف باطل و اغماض نماینده بر فعل قبیح زیان کننده آیا تدبر و تامل نمیکنند در قرآن پس حکم کنند موافق مضمون آن یا تدبر و تفکر میکنند در آن و لکن بر قلوب ایشان قفل زده اند و مهر و ختم نموده اند که حق در قلب ایشان فرو نمیرود چنین نیست بلکه مهر زده و پرده آویخته بقلوب شما اسباب اعمال شما پس گوشها و چشمهای شما را پوشیده و کور و کر نموده و هر آینه بسیار بد است تاویل شما یعنی بد تاویل کردید و حق را از مقر خود بجای دیگر تحویل نمودید و خلافت را از اهلش گرفتید و بغیر اهلش دادید و بد است آنچه که با و اشاره کردید در باب خلافت و بد مشار الیه است منصب ولایت و بد است آنچه که از او عوض گرفتید یعنی بسیار بد است عوض امیر المؤمنین که بجای او عوض و بدل او گرفتید که ابو بکر باشد هر آینه البته بخدا قسم محل این کار را سنگین خواهید یافت و عاقبتش را شدید خواهید دید و فردا که پرده کارها برداشته شود و ظاهر و درخشان گردد آنچه که او را پوشیده است ضراء بتخفیف راء درختان انبوه را گویند که نزدیک هم غرس شده باشد میگویند عرب گوید توارى الصید منی فی ضراء یعنی پنهان شد شکار از من در ضراء یعنی میان درختان و الو

بعض

## اشعار زهرای اطهر و شکایت بجناب پیغمبر

بمعنی قدام و خلف آمده است که پیش و پس باشد و بمعنی پیش است قول جناب اقدس الهی در اینجا که فرموده است وَكَانَ وَرَاءَهُم مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً یعنی بود پیش روی ایشان پادشاهی که میگرفت هر کشتی را و غصب میکرد و احتمال دارد و احتمال دارد که ضمیرها و واو زیاده شده باشد از نساخ وَبَانَ مَاوَرَاءَ الضَّرَاءِ یعنی آشکار کردید آنچه که پشت سر درختان است یا همزه زاید شده باشد از کاتب وَبَانَ مَاوَرَاهُ الضَّرَاءُ یعنی آشکار و ظاهر گردید آنچه که پوشانیده است او را درختان و بنا براین قرائت آخر هذاه بتشدید را باید خواند وَبَانَ مَاوَرَاهُ الضَّرَاءُ از وَدَّتْنِی توریه ای اخفاه وَبَدَا لَكُم مِن رَبِّكُم مَا لَم تَكُونُوا تَحتَسِبُونَ یعنی هویدا گردید و پیدا و آشکارا شود برای شما از خدا عذابی که منتظر آن نبودید و مظنه رسیدن آن عذاب را نداشتید و زیان کار شود در آن وقت در آن مکان صاحبان باطل و عاملان بآن

ثُمَّ عَطَفَتْ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ فَقَالَتْ

قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَهَنْبَثَةٌ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخُطَبُ إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقْدَ الْأَرْضِ وَابِلَهَا وَاخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدْهُمْ فَقَدْ نُكِبُوا وَكُلُّ أَهْلٍ لَهُ قُرْبَى وَمَنْزِلَةٌ عِنْدَ الْإِلَهِ عَلَى الْأَدْنَيْنِ مُقْتَرِبُ أَبْدَتْ رِجَالٌ لَنَا نَجْوَى صُدُورِهِمْ لَمَّا مَضَيْتَ وَحَالَتْ دُونَكَ التُّرَبُ تَجَهَّمَتْنَا رِجَالٌ وَاسْتُخِفَّ بِنَا لَمَّا فُقِدْتَ وَكُلُّ الْأَرْضِ مُغْتَصَبُ وَكُنْتَ بَدْراً وَنُوراً يُسْتَضَاءُ بِهِ عَلَيْكَ تَنْزِلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ وَكَانَ جِبْرِيلُ بِالْآيَاتِ يُؤْنِسُنَا فَقَدْ فُقِدْتَ فَكُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبُ فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادَفَنَا لَمَّا مَضَيْتَ وَحَالَتْ دُونَكَ الْكُتُبُ إِنَّا رُزِئْنَا بِمَا لَمْ يُرْزَ ذُو شَجَنٍ مِنَ الْبَرِيَّةِ لَا عَجَمٌ وَلَا عَرَبُ سَيَعْلَمُ الْمُتَوَلِّي الظُّلْمَ حَامَتَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّى سَوْفَ يَنْقَلِبُ وَسَوْفَ نَبْكِيكَ مَا عِشْنَا وَمَا بَقِيَتْ لَنَا الْعُيُونُ بِتَهْمَالٍ لَهُ سَكَبُ وَقَدْ رُزِينَا بِهِ مَحْضاً خَلِيقَتُهُ صَافِي الضَّرَائِبِ وَالْأَعْرَاقِ وَالنَّسَبِ فَأَنْتَ خَيْرُ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمُ وَأَصْدَقُ النَّاسِ حِينَ الصِّدْقِ وَالْكَذِبِ وَكَانَ جِبْرِيلُ رُوحُ الْقُدْسِ زَائِرَنَا فَغَابَ عَنَّا فَكُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبُ ضَاقَتْ عَلَيَّ بِلَادٌ بَعْدَمَا رَحُبَتْ وَسِيمَ سِبْطَاكَ خَسْفاً فِيهِ لِي نَصَبُ فَأَنْتَ وَاللَّهِ خَيْرُ الْخَلْقِ كُلِّهِمُ وَأَصْدَقُ النَّاسِ حِينَ الصِّدْقِ وَالْكَذِبِ

بعد از آن آن مظلومه برگشت و میل کرد بقبر پیغمبر یعنی گفت بتحقیق واقع شد بعد از تو اخبار چند و شدائد بسیاری که اگر تو زنده بودی و میدیدی آن را زیاد و شاق نبود آن امر عظیم و او را بشر نبی حیات تو میدیدیم بدرستیکه ما مفقود نمودیم ترا مثل مفقود نمودن زمین باران شدید خود را هم چنانچه زمین از نیامدن باران غبارآلود و سوخته میشود ما نیز از فراق تو ای پدر سوختیم و غبارآلود و پریشان شدیم و مختل گردید ندامت تو بعد از تو و غصب نمودند و اولاد ترا خار و ذلیل نمودند تعمیق نظاره کن برامت خود و ببین ایشان را بتحقیق از دین حق بسوی باطل میل کردند و از حق انحراف نمودند و هر اهل و عیالی که برای او قرب و

منزلت

## ندبه و نوحه زهرای اطهر و شکوای خود بر پیغمبر

و منزلت بوده باشد در نزد صاحبان اهل و عیال مقرب است و مرتبه دارد بر دیگران از خویشان و نزدیکان یا هر اهل و عیالی که در نزد صاحب خود شان قرب و منزلت دارند در نزد خدا مقربند و تفضیل دارند بسایر نزدیکان یا هر اهل و عیالی که بشخص نزدیکند و در پیش خدا منزلت دارند بر دوران تفضیل دارند یا هر اهل و عیالی از هر پیغمبری که برای آن قرب و منزلت هست تفضیل دارند بر سایرین دیگر نزد امت آشکار کردند برای ما مردمان عداوت و کینه سینهای خود را که در کمون داشتند و از ترس تو ابراز و اظهار نمیتوانستند بکنند وقتیکه گذشتی و وفات نمودی و حایل شد پیش روی تو خاکها یا خاک روبرو و مواجهه نمودند با ما مردمها بچهره کریه و استخفاف شد بما وقتیکه مفقود شدی و بجوار الهی صعود کشتی و همه زمین مغصوب شد زیرا که غصب خلافت و اختلاس و استلاب ولایت موجب غصبیت جمیع زمین است و شاید وجه غصبیت جمیع زمین آن باشد که اراضی تمام من بود و سبب رنجش خاطر من جمیع روی زمین برای منافقین مغصوب است بسبب عدم رضای من و بودی تو ای پدر بدر آسمان و نور یزدان که بان نورانی بودیم روشنائی داشتیم و بر تو نازل می شد از خدای عزیز کتابها و بود جبرئیل مونس و انیس ما و آیات قرانی و فقرات فرقانی انیس ما بود پس تو مفقود شدی و همه خیرها از من محجوب شد و خیر از ما دور شد پس کاش پیش از تو مرگ بما میرسید در وقتیکه گذشتی و بحضرت انس رسیدی و زمانی که ریگ و خاک ما بین ما حایل شد ای پدر بجان بدرستی مصیبت زده شدیم ما بمصیبتی که هیچ غمناک از مخلوقات مثل آن مصیبت ندیده و مراد مثل آن مصیبت نچشیده نه از عجم و نه از عرب و زود می داند کسیکه مباشر ظلم ما گردید که روز قیامت بکجا رو میرود و بسیار زود گریه میکنیم بتو ما دامیکه زنده ایم و ما دامی که برای ما چشم اشک ریز هست و از برای او اشک ریختن هست و بتحقیق مصیبت زده شده ایم ما بانکه خلقت او خلق او خالص و صاف بود و صاف طبیعت و پاک فطرت و پاک ریشه و اصل و طاهر النسب بود پس تو بهترین بندگان خداوند عالمیانی و راست گوترین مردمان بودی در وقت راستگوئی و دروغگوئی و بود جبرئیل و روح القدس زایر ما پس غایب شدی از ما و جمیع خیرها از ما محجوب شدند تنگ شد بر من شهرها بعد از وسعت آنها و داغ شده و سبط تو و مشقت افتادند بخواری و برای من در خواری آنها تعب بسیار حاصل شد پس تو بخدا قسم بهترین خلق هستی و راست ترین مردمی در وقت صدق و کذب پس نماند از حضار مردی و زنی مگر آنکه از سخنان آن مظلومه گریستند و صداها بگریه بلند شد مؤلف گوید پدر و مادرم فدای تو باد راستی بفرمائی کدام مصیبت از مصیبت شما بزرگتر است تو کربوی

## اشعار مهیار

موی او را بستاده و منصب او را گرفته و روزی او را قطع کرده و نان پاره بریده کمر دختر او ای خون زده وگوشوار او را کشیده و چنین عزیز تر از جان او را در بلا ما سقط کرده هیچ مصیبتی عظیم تر از این مصیبت چشم روزگار ندیده وگوش احدی چنین ظلم و ستم نشنیده تو ان خاتون بودی که صدای تر اکسی نشنیده و سرو بالای تر اکسی ندیده بود بعد از وفات پیغمبر بقدری نگذشت که صدا تر انامحرمان شنیدند و قامت ترا دیدند و از زدنه و عویل تو نه اندیشیدند و از خدا و پیغمبر شرم ننمودند و از خلا تو شرم و آزرم نکردند و حال آنکه هیچ شبی پیغمبر نخوابید مگر آنکه سر و روی خود در آستان تو میگذاشت و میخوابید و مکانی بجز سینه تو نداشت و هیچ وقت نشد که ترا به بیند و ترا بوسه ننماید و از برای تو بر نخیزد و بسبقت بسلام ننماید پدر و مادرم فدای تو باد ای بنت معظمه از ملت خود و فدا قصر مشید باد بنت معظمه و قصر مشرف مثلا لال محمد مستطرف فالقصر مجدهم الذی لا یرتقی والبئر علمهم الذی لا ینزف فسحقا سحقا لابن ابی قحافة وبعدا وبعدا لابن صهاک الحبشیة یا ابنة الطاهر کم تقرع بالظلم عصاک ورأی الناس فداک غضب الله لخطب لیلة الطف اراک من لو یعطف لشکواک ولا استحیا بکاک وافتدی الناس بعد فادنی وکذاک فرحوا یوم اهانوک بما ساء اباک لهف نفسی وعلی مثلک فلیبک البواک کیف لم یقطع ید مد الیک ابن صهاک ولقد اخبرهم ان رضاه فی رضاک وتعرضت لامر ناقة فانتهراک فاستنشا الماتم ما ان کذبا اذ کذباک وادعیت النحلة المشهود فیها بالصکاک فروی الله عن الرحمن زندیقا زواک ونفی عن بابه الواسع شیطانا نفاک از بعض اعلام حرم سر الملک العلام شنیدم که قصیده مهیار را با بن نحو تغییر میفرمود یا ابنة القوم اراک قتلی اباک یا ابنة الراقی الی السدرة بالنص الصکاک لهف نفسی وعلی مثلک فلیبک البواک ما اخرجه در متن قلمی شده ولعمری ان القصة ذو شجون وان الحکایة ذو شئون قتل علی واولاده یوم السقیفة وغاب المهدی یوم سقیفة بل قتل قابیل هابیل من الشیخین وسفک کل دم تقدم او تاخر من العبر اختصر لک ولا اطنب کل شر من الشرور وای شر کان ممن یکون او کان من اول الابد والی یوم المعاد منهما وبهما وعلیهما نحن اصل کل خیر واعداؤنا اصل کل شر وعلیهما یعود ثمرة ما تدعوا والیهما ینتهی فالهة شجرة غرسوا فعلیهما وزر کل وازر ولهما غدر کل غادر ولنا ما صدر عنهما من اتباعهما من الخیر وعلیهما ما صدر منا من الشر فیعودون بسیئاتنا وحسناتنا ویجدوا بضاعتهم ردت الیهم ونعود بحسناتهم هذه بضاعتنا ردت الینا معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده ولا یعقلها الا الراسخون ولا یعقلها الا العالمون ونعم ما قال ابو بکر بن قریضة فی ابیات له خطاب بآن...

## اشعار ابی بکر بن قریضة

یسائل دائما عن کل مسئلة سخیفة لا تکشف معطی فلربما کشفت جیفة ولرب مستور بدا کالطبل تحت القطیفة لولا حدود صوارم امضی مضاربها الخلیفة لنشرت من اسرار آل محمد نکتا لطیفة یغنیکم عما رواه مالک وابو حنیفة واریتکم ان الحسین اصیب فی یوم السقیفة ولای شی الحدث فی اللیل فاطمة العفیفة ولما حمت شیخیکم عن طی حجرتها المنیفة واها لبنت محمد ماتت بغصتها اسیفة ان الجواب لحاضر لکننی اخفیه خیفة ثم انکفت علیها السلام وامیر المؤمنین علیه السلام یتوقع رجوعها الیه ویتطلع طلوعها علیه فلما استقرت بها الدار قالت لامیر المؤمنین یا ابن ابی طالب اشتملت شملة الجنین وقعدت حجرة الظنین نقضت قادمة الاجدل فخانک ریش الاعزل هذا ابن ابی قحافة یبتزنی نحلة ابی وبلغة ابنی لقد اجهر فی خصامی والفیته الد فی کلامی حتی حبستنی قیلة نصرها والمهاجرة وصلها وغضت الجماعة دونی طرفها فلا دافع ولا مانع خرجت کاظمة وعدت راغمة اضرعت خدک یوم اضعت حدک افترست الذئاب وافترشت التراب ما کففت قائلا ولا اغنیت باطلا ولا خیار لی لیتنی مت قبل هنیئتی ودون ذلتی عذیری الله منک عادیا ومنک حامیا ویلای فی کل شارق مات العمد ووهت العضد شکوای الی ابی وعدوای الی ربی اللهم انت اشد قوة وحولا واحد باسا وتنکیلا فقال امیر المؤمنین لا ویل علیک الویل لشانئیک نهنهی عن وجدک یا ابنة الصفوة وبقیة النبوة فما ونیت عن دینی ولا اخطات مقدوری فان کنت تریدین البلغة فرزقک مضمون وکفیلک مامون وما اعد لک افضل مما قطع عنک فاحتسبی الله فقالت حسبی الله وامسکت مولف گوید یاران دختر پیغمبر بی معین و یاور و مطالبه حق خود مینمود احدی باو اعانت ننمود لیکن دختر ابی بکر بر امام زمان خروج نمود لشکرها آراستند و خونها ریختند ترا ای فلک پرده ها چاک باد ترا دشمنا بچرخ چاک باد ترا ای خور ز مشرق دگر بر میا ترا ای مه ز مغرب بر برو از جای ترا ای پرده سبز شو سرنگون ترا ای کره گردش چرخ شو واژگون هم بروزنای دست حق نه سپهر هم در بود این ده کین و مهر خدا را ترا ای دست دست برآر یکی دست از جان پرستی برآر ز اهریمنان دهر را پاک کن دل دوستان را ز دلها چاک کن هم پیچ این چرخ خاکستری بکسر یکی مسند عبقری نشستن جبرا براو و رنگ زد همه زند مکلل بدر و گهر نفو بر تو ای گردش روزگار سپهر ترا باد لیل و نهار ترا مهربانی همه با زنان اگر سوی بازار وکوی برزنست بمردان نداری سرا و روی همیشه با ایشان کنی داوری خدا را ترا ای چشم بینش به بین ترا ای بینش فرهنش به بین که آمد چه دخت رسول خدای سوی مسجد از بهر پیمان و وای پی حق خود پا بمسجد گذاشت بان نقد حجت که در دست داشت در آمد

## مراجعت فاطمه زهرا بخانهٔ خود و تقریر ماجرای مسجد

بمسجد چه ظهر بتول نکردند اصحاب گفتش قبول نه بشنید گفت رسول خدای ندادند پاسخ
بان بنت رای نکرده کسی جنگش را قبول نه شرم از خدا و نه شرم از رسول برگردیم بترجمهٔ تتمهٔ
کلمات آن سیدهٔ مخلوقات و نخبهٔ بریات پس برگشت بسوی خانهٔ خود و امیر المؤمنین منتظر برگشتن
آن معصومه و مترقب طلوع آن مظلومه بود پس وقتیکه خانه قرار گرفت بعد از آن که مضطرب شده بود بسبب
بیرون رفتن سیدهٔ نساء عالمیان با امیر المؤمنین گفت خود را بلباس خود پیچیده مثل پیچیدن بچه در
جنین در مشیمه و نشسته در گوشه متهمین یعنی پنهان گشته از مردم مثل جنین و پس نشسته از مطالبهٔ
حق خود و در گوشهٔ خانه مخفی شده مانند متهمین که ترسیده باشند شکستی پرهای پیش صقرها را
یعنی بالهای پیش و پرهای بزرگ مرغان شکاری را شکستی یعنی شجاعان را کشتی و بدر زلازل و اهوال
خوض نمودی و بکثرت شجاعان و ابطال و هجوم دلیران و غلبهٔ رجال اعتنا نفرمودی و مبالات
بایشان نکردی تا آنکه شوکت ایشان را شکستی و دست و پای ایشان را بستی پس ترا شکار نمود و
عاجز کرد پرهای این مرغان بی شاه پر یعنی بی اعتبار عاجز نمودند این مردمان بی سلاح و اسباب و آلات
و ارذل مخلوقات مرحب و عمرو و عنتر را کشتی و مغلوب کاسه لیس مطبخ ابن جدعان و دلال خوان گشتی
اینک پسر ابی قحافه اشاره بخبر دیث و ابو قحافه یعنی صاحب کاسه که کنیهٔ پدر ابو بکر است کاسه لیس مطبخ
عبد الله جدعان بود و قصهٔ آن مشهور است بقهر و غلبه میگیرد وی را باید عطیه و هبهٔ پدرم او بلغه
و معاش پسران مرا بتحقیق آشکار کرد مخاصمهٔ مرا یعنی با من جهارا مخاصمه نمود و یافتم او را شدیدتر در
حرف من یعنی در حرف زدن با من و با من مخاصمه نمود و شدیدتر از من مجادله کرد و بروی من ایستاد تا
آنکه قیله یعنی اولاد قیله از اعانت من خودداری نمودند و اعانتم نکردند و قیله اسم مادر قبیلهٔ انصار است
و طایفه مهاجره یعنی مهاجرین ترک اعانت نمودند و بهم گذاشتند سایر جماعات چشمها را و سرها را
بزمین انداختند و نگاه میکردند پس نه دافعی بود که دفع شر او را نماید و نه مانعی بود که او را منع فرماید و
در بعضی از نسخ و لا ناصر و لا شافع و نه ناصری بود که نصرت نماید و نه شفیعی بود که شفاعت کند
و توسط و التماس فرماید بیرون رفتم در حالیکه غیظ خود را فرو می بردم و صبر بر غیظ میکردم و برگشتم
خار و ذلیل و عاجز و بینی بر خاک مالیده از خانه بیرون رفتم مملو از غیظ و برگشتم پر از ذلت و خواری
ذلیل و خوار کردی و بخاک گذاشتی صورت خود را و با خاک یکسان شدی در آن روز که صدمت و تندی
باس و سطوت خود را ضایع کردی یا جد و جهد و طلب خود را ضایع نمودی بنا بر روایتی که جدک
خوانده اند بجیم منقوطه و بروایت سید هذا اضعت جدک یوم اضرعت خدک یعنی بتحقیق ضایع

کردی

## عتاب و جسارت فاطمه زهرا بخاتم اوصیاء برای حکمت و مصلحت

کردی شان خود را روزی که بخاک مالیدی خد خود را اگر گرگها را دریدی و حالا روی خاک نشستی با این
گرگها شکار و فریسه ترا دریدند و خلافت که طعمه و فریسهٔ تو بود بردند و تو با خاک یکسان شدی
و بعضی ذئاب بذ و بای موحده خوانده اند یعنی این مگسان خلافت را دریدند و دست ترا از خلافت
و فدک بریدند و ترا خانه نشین کردند و در بعضی از نسخ افترست الذئاب و افترستک الذباب وارد است
یعنی گرگان و شجاعان و شیران را دریدی و حالا مگسان ترا دریدند و در روایت سید مسطور است
توسدت الوراء کالوزغ ومسّتک الهنات والنزغ یعنی پس نشستی و تکیه بعقب دادی مثل وزغ و تو
رسید شدّة و فتنه و طعنه کف نکردم خود را از جهة حرف زدن یعنی خودداری ننمودم در حرف زدن
و آنچه خواستم گفتم و هر دری را سفتم و صرف و منع نکردم خود را از حق که محتاج نبودی باطل باشد و نفع
نبردم و غلبه نکردم از جهة باطل بلکه هرچه گفتم حق گفتم و برنگشتم از جهة باطل بودن و بعضی و لا
اغنیت طائلا خوانده اند یعنی برنگشتم با نفع یعنی فایده نبخشید و سودی نکردم و ابو بکر را در کفر مصر
دیدم و اختیار برای من نیست و قدرت ندارم کاش من پیش از این روز که باید صبر بر ظلم نمود مرده
بودم و این روز را ندیده بودم و پیش از این ذلت و لغزش مرده بودم در بعضی از نسخ ذلت بذال
معجمه ضبط شده است یعنی پیش از این ذلت و خواری بجوار رحمت جناب باری رفته بودم در خانهٔ مرا
سوزانیدند و تازیانه بسر و کمر و بازویم زدند و سیلی و طپانچه بسر و صورتم زدند گوشوار دیدند
و گوشوار مرا بریدند و پاره کردند و پاشیدند نیم سوز بپهلویم زدند و چنین عزیز ترا از جانم را
کشتند و اعظم و اشنع و افضع از این اعمال عام پسر عمویم را بگردن وی انداختند و او را بمسجد کشیدند
شمشیرهای برهنه در دست ایشان بخانهٔ ام ریختند حسنینم را ترسانیدند پس آن مظلومه گفت عذیری
منک الله عذر خواه من از تو خدا است خدا عذر جسارت و سوء ادب مرا از تو بخواهد در حالیکه از
حد تجاوز کردم و بتو اذیت نمودم و عذیری الله مبتدا و خبر اند و عادیا مشتق است از عدو بمعنی
صرف یا از عدوان بمعنی تجاوز از حد است و حال است از ضمیر مخاطب یعنی خدا از جانب من عذر بخواهد
در سوء ادب من بتو از برای صرف مکاره و دفع ظلم از من یا بجهت آنکه در نشستن از اعانت من از حد
گذرانیدی یعنی عذر من در سوء ادب آنست که در اعانت و نصرت من تقصیر نمودی و احتمال دارد که
عذیری منصوب باشد و الله مجرور باشد بقسم یقال عذیرک من فلان ای هات من یعذرک فیه
و منه قول امیر المؤمنین حین نظر الی عبد الرحمن بن ملجم المرادی عذیرک من خلیلک من مراد وای بر من
در وقت طلوع صبح و طلوع آفتاب در وقت طلوع هر طلوع کننده و شارق آفتاب را گویند پناه گاه

دیکه

## بقیه خطبه زهرا صلوات الله علیها

وتکیه گاه من مرد وبازوی من سست وشکسته شد شکایت من بسوی پدرم است وعدوای من
یعنی اعانه خواستن من بر انتقام دشمن بسوی خدای من است خداوندا تو شدید تری از جهت قوة
وقدرة که دفع دشمنان نمائی واز جهة حول وانتقال که ما را بساحل نجات برسانی وباس وتنکیل تو
یعنی عذاب وعقوبت تو شدید تر است وتو در تعذیب وعقاب شدید تری از مخلوقات وتعذیب
وتنعیم وتالیم تو بر حسب کمال است پس جناب امیر المؤمنین فرمودند ویل بر تو مباد وویل بر مبغضین
تو باد ودر روایت سید لمن احزنك ضبط شده است یعنی ولی برانانی که ترا محزون مینمایند مراد از
غضب خود نگه دار وبین غیظ وغضب مکن ای دختر برگزیده مخلوقات وخلاصه موجودات ولی بقیه
ویادگار نبوة ضعف وفتور نکردم از دین خود واز اقامه دین وقیام بحق او وخطا نکردم وترك ننمودم
انچه که در تحت قدرة من بود پس هرگاه تو کفاف وبلاغ از روزی میخواهی پس روزی تو مضمون
خداوند عالمیان ضامن است وکفیل تو امین وخاطر جمع ومعتبر است وانچه که برای تو مهیا است بهتر است
از انچه از تو بریده شده است احتساب کن یعنی صبر کن وثواب او را ذخیره کن در پیش پروردگار خود
وفی روایة لا ویل علیك بل الویل لمن احزنك نهنهی عن وجدك یا ابنة الصفوة وبقیة النبوة فما ونیت
عن حظك ولا اخطأت مقدرتی فان ترزئی حقك فرزقك مضمون وكفيلك مأمون وما
عند الله خير لك مما قطع عنك فرفعت يدها الكريمة وقالت رضيت وسلمت بدانكه فاطمه زهرا وانسيه
حوراء ومريم كبرى ميدانست كه جناب امير المؤمنين مامور است بسكوت واين همه جسارت وسوء
ادب بجناب امير المؤمنين ميكرد تا مردم قبح اعمال وشناعت افعال شيخين را بدانند وبفهمند كه چه
امر شنيعى كردند چنانچه در حكايت موسى وهرون شنيدى كه انحضرت ريش هرون را گرفت وبسر او زد
تا بنى اسرائيل بقباحت گوساله پرستى مطلع شوند واو را سهل نشمارند وان امر را هين ندانند وهمچنين
فاطمه زهرا اين همه بث شكوى وسوء ادب نسبت بجناب امير المؤمنين نمود كه قبايح اعمال مردم وگوساله
پرستى خودشان وضلالت وقساوت وشقاوت اصحاب ثقيفه را خصوصا شقى وشقى ثانى را
بدانند وتا انقراض عالم اين خطبه وقصه را بگويند وبخوانند ونگويند فاطمه زهرا جاهل بمسئله بود
وچگونه مسئله را فهميد ساكت وراضى گرديد بدان وفقك الله تعالى اين همه نزاع ائمه معصومين برای دنيا
وبرای فدك نبود زيرا كه زهد ائمه طاهرين وعدم اعتناء ايشان بحطام دنيا ونعيم ولذات او مستغنى از
بيان است نفوس قدسيه ايشان طاهره بخدا متوجه بود وهمت عاليه ائمه طاهرين بلذايذ معنويه ودرجات اخرويه
منصرف اين همه اهتمام ومخاصمه وجدال وقيل وقال برای اثبات شقاوت سابق وشقى ثالث بود در خطبه



## خطبه شبیه فض الله وجعل السقر ماویه

شریفه تصریح میفرماید ومیگوید قلت ما قلت علی معرفة منی بالخذلة الی آخرها انکه جست از جهة فلك
چه کند انکه رست از جهان فدك چه کند این فدك بهر تو محك کرده نه از جهان فدك این فدك کرده
وبحکمت کفر ونفاق شیخین را بیان فرمود وکفر باطنی ایشانرا عیان نمود پس همهمه وغوغا در میان مردم
افتاد وفاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی ویا علی سلمك سلمی وحربك حربی بیاد مستان فتاد ابو بکر
وعمر از اختلال واضطراب امر ترسیدند واز شنیدن خطبه فاطمه بسیار دلتنگ شدند تمهید نمودند
ابو بکر روی منبر سوار شد خوش نغمه بلبلان چمن را چه شد که زاغ بر شاخ گل نشسته وفریاد میکند
به بانگ بلند فریاد زد وهمه را راحت نمود وکفر خود را صریح گفت تفو باد بر گردش اسمان بنی رفته
گوساله بر منبر بانگ وگفت ایها الناس ما هذه الرعة الی کل قالة این کانت هذه الامانی فی عهد
رسول الله الا من سمع فلیقل ومن شهد فلیتکلم انما هو ثعالة شهیده ذنبه مرب لکل فتنة هو
الذی یقول کروها جذعة بعد ما هرمت تستعینون بالضعفة وتستنصرون بالنساء کام طحال
احب اهلها الیها البغی الا انی لو اشاء ان اقول لقلت ولو قلت لبحت انی ساکت ما ترکت ثم
التفت الی الانصار وقال قد بلغنی یا معشر الانصار مقالة سفهائکم واحق من لزم عهد رسول الله
انتم فقد جاءکم فآویتم ونصرتم الا وانی لست باسط یدا ولسانا علی من لم یستحق ذلك منا ثم نزل قال
ابن ابی الحدید قرأت هذا الکلام علی النقیب یحیی بن ابی زید البصری فقلت له بمن یعرض فقال بل
یصرح فقلت لو صرح لم اسألك فضحك وقال بعلی بن ابی طالب قلت هذا الکلام کله لعلی قال
نعم انه الملك یا بنی قلت فما مقالة الانصار قال هتفوا بذکر علی علیه السلام فخاف من اضطراب الامر علیه
فنهاهم فسألته عن غریبه فقال ما هذه الرعة بالتخفیف ای الاستماع والاصغاء والقالة القول و
ثعالة اسم للثعلب علم غیر مصروف مثل ذؤالة للذئب وشهیده ذنبه ای لا شاهد علی ما یدعی الا بعضه
وجزء منه واصله مثل قالوا ان الثعلب اراد ان یغری الاسد بالذئب فقال انه اکل الشاة التی اعددتها
لنفسك قال فمن یشهد لك بذلك فرفع ذنبه وعلیه دم وکان الاسد قد افتقد الشاة فقبل شهادته
وقتل الذئب ومرب ای ملازم من ارب ای لازم بالمکان وکروها جذعة اعیدوها الی الحالة الاولی یعنی
الفتنة والهرج وام طحال امرأة بغی فی الجاهلیة فضرب بها المثل یقال ازنی من ام طحال انتهی الرعة
بمعنی الاستماع لم یسمع لعله بالذال المعجمة بمعنی السکون یعنی ای گروه مردم چه چیز است این گوش دادن
بحرفهای باطل وپوچ یعنی چرا این حرفهای باطل گوش میدهید این امال وامانی در عهد پیغمبر کجا بود وچرا
بود منتشر نشوید هر کس شنیده است بگوید وهر کس شهادت دارد پس حرف بزند این است وجز این نیست

ان علی بود باهی است شاهد او دم او است ملازم هر فتنه است از فتنه کردن جدا نمیشود و او کسی است
که میگوید برگردانید فتنه را و جوان و تازه نمایید بعد از آن که آن فتنه پیر شده است یعنی فتنه‌های
کهنه و مرده را تازه و زنده میکند استعانه میجوید بضعفه و طلب نصرت میکند از زنها مانند
ام طحال دوست بن اهلش نزد او زناکاران بود و زانیه زانی را دوست میدارد متنبه نشوید
بدبختی من هرگاه بخواهم بگویم هر آینه میگویم و اگر بگویم هر آینه مشهور میسازم من ساکتم نمیگویم
مادامی که بحال خود واگذارند بمن متعرض نشوید بعد از آن متوجه انصار شد و گفت بمن رسیده است
ای گروه انصار مقاله سفیهان شما بدرستیکه سزاوارترین کسانی که ملازمت خدمت جناب رسول
خدا را اختیار کردند شمایید پس بتحقیق آن پیغمبر آمد بسوی شما پس بسر او جمع شدید و او را نصرت
نمودید متنبه نشوید من دست و زبان نمیگشایم بآنکه مستحق نیست از من باو یعنی کسیکه مستحق تنبیه
نیست دست بسوی او دراز نمیکنم و اذیت لسانی باو نمیرسانم بعد از آن از منبر بزیر آمد ابن ابی الحدید
میگوید من این کلام ابی بکر را بر نقیب یحیی بن ابی زید بصری خواندم پس گفتم بکه تعریض و تعرض میکند
و آن شخص کیست گفت تعریض و کنایه نمیگوید بلکه تصریح مینماید گفتم اگر تصریح کرده بود از شما
نمی پرسیدم پس خندید و گفت بعلی بن ابیطالب میگوید گفتم آیا این همه کلمات را بعلی میگوید گفت
بلی این سلطنت است و ملک ای پسرک من اِنَّ المُلکَ عَقیمٌ ملک عقیم است پسر و برادر نمیفهمد گفتم
حرف انصار چه بود و چه گفته بودند گفت ندا میکردند باسم علی و میگفتند او است خلیفه و امیر المؤمنین
پس از اختلال و اضطراب امر خود ترسید پس نهی نمود ایشان را پس از غرابت الفاظ این کلام پرسیدم
گفت ما هذه الرعه بتخفیف یعنی چه چیز است استماع و اصغا و گوش دادن باین حرفها گوش ندهید
و قالة بمعنی قول است و ثعالة اسم روباه است علم است و غیر منصرف مثل اینکه ذواله اسم گرگ است
و شاهده دم او است یعنی شاهدی برای ادعای او نیست مگر پاره چیز او و جزء او و اصل این کلام
مثلی است چنین گفته اند که روباهی خواست که شیر را حریص بکشتن کرگدن نماید پس گفت این کرگدن
گوسفندی را که تو برای خود نگاه داشته بودی خورد شیر گفت که شهادت میدهد براین قول
تو پس بلند کرد دم خود را که خون آلود بود و گفت این خون همان گوسفند است و آن شیر گوسفند
گوسفندی گم کرده بود شهادت روباه را قبول نمود و آن کرگدن را پاره پاره کرد و مرب بمعنی ملازم است
که از او جدا نمیشود مشتق است از ارب بمعنی ملازم مکان که از آن مکان نمیرود کروها جذعه یعنی
اعاده نمایید آن فتنه و مذعه را بر حال اول یعنی فتنه را و هرج و مرج را برگردانید بحال خود و ام طحال





زن زانیه بود در جاهلیت پس مثل زده بان زن هم چنانکه آن زن زانیه زانی را دوست میداشت علی نیز فتنه
و مفسدین را دوست میدارد در مثل گفته میشود که فلانکس زانی تر از ام طحال است و رعه بمعنی استماع
و اصغا نیامده است و شنیده نشده است یحتمل بدال مهمله باشد بمعنی سکون و اعتماد مؤلف گوید
که نقیب بن یحیی بن ابی زید یا کنایه را نفهمیده است یا فهمیده است و ملعنت کرده است در قول
خود که ابو بکر تعریض بعلی کرده است بلکه بفاطمه تعریض کرده است ایما و جهرا لا یأتی بخیر هر طرف
که متوجه بشود خیر و نفعی نمی‌آورد و دفع کفر و نفاق ابی بکر را نمیکند بلکه آن پسر ابی قحافه تعریض بفاطمه میکند
و آن سیده زنان و دختر پیغمبر آخر الزمان را روباه میگوید و علی و حسنین را دم او میخواند نقیب از شهید
ذنبه اشتباه کرده که ضمیر مفرد مذکر است و از دقیقه الامثال لا یعتبر غافل شده است زیرا که مدعی فاطمه
بود و علی و دو ریحانه رسول شاهد بودند و انمعصومه ادعای فدک نمود و میان مردم شورش انداخت
بعد از آنکه فتنه خوابیده بود و جناب امیر المؤمنین در زاویه خمول نشسته بود و مؤید این قول است تستعینون
وَتَستَنصِرُونَ یا انمعصومه از ام ایمن و اسماء بنت عمیس استعانت می نمود و شهادت ایشان میفرمود و
مردم استعانت از فاطمه میکردند که نقض عهد نمایند و فاطمه را ام طحال نمود و ام ایمن و اسماء را بغی
خواند خدا دهنش را بشکند و زبان را لال کند و انگشتی را که این کلمات نوشت شل کند قلم از دو ری
که شق کرده بید و تحریر کرده هرگز بچنین کفری زبان نگشاده و در هیچ صحیفه ملعونه از صحف همچنین قلم
ننهاده بعد از آن میگوید که اگر بخواهم بگویم میگویم و اگر بگویم منتشر میکنم و ظاهر مینمایم عجب دارم
از آنگروه انبوه که یکی نخواست و نگفت که چه خواهی گفت بدتر از این اگر میگفتی یک عیب بود حالا
که نگفتی هزار عیب در بر دارد   کرا رسد که کند عیب دامن پاکت   که همچه قطره که بر برگ گل چکد پاکی
اَللّٰهُمَّ العَنِ الشَّیخَینِ بِعَدَدِ ما عِندَکَ مِنَ العَدَدِ فی کُلِّ لَحظَةٍ مِنَ الأَزَلِ إِلَی الأَبَدِ چندانکه بود لطف
خدای اکبر   چندانکه بود خلق خوش پیغمبر   چندانکه بود جود و سخای حیدر   بر هر عددش
هزار لعنت بعمر   امیدوارم که بعد از دیدن این کلام و کلمات کذب شنو و بعد از دیدن اخبار فضائل
ایشان که گذشت در کفر این دشمنان دین تشکیک ننمایی و این دو کافر را اصل شرور
بدانی نَحنُ اَصلُ کُلِّ خَیرٍ وَ اَعداؤُنا اَصلُ کُلِّ شَرٍّ ما ایم اصل هر خیری که در عالم سر
زند و اعدای ما اصل هر شری هستند از هر که سر زند چنانچه مروی است که جمیع
سیئات از جمیع مخلوقات که سر زند تا قائم آل محمد علیه السلام بگردن شیخین اثبات مینماید
حتی قتل قابیل هابیل را پس جمیع گناهان جمیع گناهکاران ما کان او یکون از

## کلمات فاطمه زهرا با عایشه بنت طلحه فیالها من کلمات یسجد علیها

دو جنبش است و بان دو کتف بر میکردد هذه بضاعتنا ردت الینا کو بان در جاه خلق و وبال
وکوه عصیان نکاپوی کنان میباشند و میکویند با حنان یا منان جواب میابد الان وقد عصیت
قبل وکنت من المفسدین بدانکه مجلسی اعلی الله مقامه فی فرادیس الجنان در بحار الانوار میکوید حدیث
شریفی و مرکب قدیمه اصحاب دیدم که جناب فاطمه زهرا صلوات الله علیها در باب فدک بعایشه بنت
طلحه فرموده اند پس ان کلمات را بیان و ترجمه میکنم و ان کلمات در فصاحت و بلاغت بمرتبه ایست که فصحای
زمان و بلغای قحطان و عدنان را میسزد بان کلام معجز نشان خضوع و خشوع کنند بلکه باید بان
کلام سجده نمایند زیرا که کوش احدی چنان کلام فصیح نشنیده و در عذوبت لفظ و معنی بحد اعجاز رسیده
وهو ان عایشة بنت طلحة دخلت علی فاطمة علیها السلام فرأتها باکیة فقالت لها بابی انت وامی
ما الذی یبکیک فقالت لها أتسئلینی عن هنیئة حلق بها الطائر وحجب بها الساتر ورفعت الی السماء
اثرا ورزئت فی الارض خبرا ان قحیف تیم واحول عدی جاریا ابا الحسن فی السباق حتی اذا تقربا
بالخناق اسرا له الشنان وطویاه الاعلان فلما خبا نور الدین وقبض النبی الامین نطقا بفورهما
ونفثا بسورهما وادلا فدک فیالها کم من ملک ملک انها عطیة الرب الاعلی للنجی الاوفی ولقد
نحلنیها للصبیة السواغب من نجله ونسلی وانها لبعلم الله وشهادة امینه فان انتزعا منی البلغة
ومنعانی اللمظة فاحتسبها یوم الحشر زلفة ولیجدنها آکلوها ساعرة حمیم فی لظی جحیم یعنی بدرستیکه
عایشه دختر طلحه داخل شد بر فاطمه و او را کریان دید پس کفت پدر و مادرم فدای تو باد چه چیز ترا
میکریاند و سبب کریه تو چیست پس انمعصومه فرمود ایا می پرسی از من از قصه منکره قبیحه که دور
و بلند کردید بان قصه مرغان یعنی قصه فدک را نوشتند و بر پرهای مرغان چنانچه عادت از زمان
بود بستند و ان کبوتران این خبر را در اطراف و اکناف عالم منتشر نمودند و سیر کنندکان و قاصدان
پا برهنه شدند یعنی پیکها این خبر را بردند و باطراف رفتند و چکمه و نعل ان پیکها پاره شده پا
برهنه ماندند و پاهای پیکها یا سم اسب سوارها نازک کردید بسکه بسرعت رفتند و در بعضی
از نسخ حجب بها الساتر یعنی ساتر مخفی کردید و پرده کشان قادر بر پرده کشی نشدند از باب اتسع
الخرق علی الراقع یعنی شکاف جامه بزرک از وصله کردیده و بقیع شد بسوی اسمان اثار ان واقعه
ها یله پس برکات خود را کم کرد و اطراف اسمان غبار الود کردید و در عالم بالا تقدیر عقوبات
بر غاصبین فدک مقدر شد و موجب مصیبت کردید در زمین از جهة این خبر یعنی احداث نمود در
زمین مصیبت را از جهة خبریت یا ذربت بتقدیم زای معجمه بر رای مهمله یعنی معیوب کردانید

وزمین را

## کلمات زهرا با عایشه بنت طلحه

زمین را این خبر یعنی اهل زمین را ربت فی الارض خبرا بمعنی نمت وکثرت یعنی نمو کرد و بسیار شد
در زمین از جهة خبریت و صحیح در روی زمین بجز حکایت غصب فدک یا رنت یعنی زنین
نمود در زمین و صدا کرد با واز بلند یا رویت یعنی روایت کرده شد در عالم بدرستیکه قحیف تیم یعنی
استخوان قبیله تیم یا باران ناکهان یا سیل خراب کننده قبیله تیم یعنی ابوبکر بن ابی قحافه و تصغیر قحیف
برای تحقیر است احیول عدی تصغیر احول اکرچه عمر در ظاهر احول نبود لیکن در باطن احول بود بلکه کور
بود و حق را نمیدید یا محیل عدی که حیله کو باشد یحتمل اجیول بجیم خوانده شود یعنی غبار الود و هرزه
کرد و جولان کن و کثیف عدی و خاک عدی که از اراذل قبیله عدی بود جاری شدند با بی الحسن علی
بن ابیطالب در سباق و مسابقه دویدند با انجناب و میخواستند در مکارم و فضایل بر علی سبقت
بجویند در ایام حیات جناب پیغمبر تا بحدی که کلو بریده شدند و خفه شدند بر ریسمان خناق که طناب باشد
که انسان را باو خفه میکنند و نتوانستند که با علی هم چشمی و برابری نمایند بعضی خناق خوانده بروزن
غراب بحاء مهمله که ناخوشی معروفی است که مانع رسیدن نفس است بجکر و قلب چون دیدند که برابری
با علی نمیتوانند بکنند پنهان داشتند عداوت او را بسبب وفور مناقب و ظهور فضایل که انجناب داشت
و این دو نفر نزدیک انحضرت نمیتوانستند بروند عداوت انجناب را در ضمیر خبیث خود پنهان داشتند
و منتظر فرصت بودند و بغیظ خود میمردند قل موتوا بغیظکم در بعضی از نسخ تغررا یعنی ثقیل و
سنکین شدند بخناق و تغرغرا نیز میتوان خواند از غرغره یعنی روح ایشان در حلق ایشان میرود
و مضطرب بود که از حسد انجناب خلاص نمیشدند با ساعت بکر و احتمال دارد تغرا باشد یعنی قرار
کرفتند و حرکت نمیکردند مثل ادم خفه شده یا خناق کرفته و احتمال دارد که تغربا باشد بعین مهمله
بعد از ان زای معجمه یعنی دور شدند و ممکنشان نبود که بمرتبه علی برسند این الثری والثریا کو یا مبتلا
بخناق و خناق بودند و یحتمل تقربا باشد بتقدیم عین معجمه فرداء مهمله و این بمعنی نزدیک یعنی سابق است
و یحتمل تقربا باشد بقاف و بای موحده یعنی نزدیک شدند بخفه شدن و خناق و احتمال دارد تقرنا بقاف
وراء مهمله و نون باشد نزدیک بمعنی سابق بر ان یا اینکه نزدیک و قرین شدند و همراه یکدیکر بودند
و اتفاق داشتند کو یا بیک ریسمان خفه شدند و بکر ریسمان در کردن ان دو نفر بود و یحتمل تفردا
بفاء وراء مهمله و دال مهمله باشد و در ضمیر کرفتند برای علی اظهار عداوت را در وقت فرصت
قدرت وطویا له الاعلان طوی الحدیث ای کتمه یعنی حدیث را و خبر را کتمان کردند پس وقتیکه
خاموش شد نور دین و وفات کرد سید المرسلین همان ساعت حرف زدند و یحتمل نطقا باشد بفاء

یعنی

## کلمات فاطمه زهرا با عایشه بنت طلحه

یعنی بیرون کردند و بروز دادند فوران کینه را که در دل داشتند بسبب علیان حسد و فوران
این حقدی که سالها در سینه پر کینه داشتند و احتمال دارد که ملو بفور هم زائده باشد و نطف بمعنی
بمعنی قطره و ترشح است عرب میگوید فارَ القِدرُ فَوراً و فَوَراناً یعنی غلا و جاش یعنی جوشید و جوش
خورد دیگ و فوت کردند و پف نمودند و انداختند حدت و شدت و سطوت سینه خود را یعنی
کینه آنحضرت را مثل ابر دهن خود بیرون انداختند و ادّ لاّ بفدک و بناز و جرئت هجوم آوردند بفدک
و او را شکار کردند مثل بازی که شکار مرغان نماید و در بعضی از نسخ اذ لاّ بفدک یعنی ذلیل کردند
اهل بیت را بگرفتن فدک فیا لها از قبیل یا للماء است تعجب است یعنی ای قوم بیائید و تعجب کنید
از برای فدک که مال فاطمه بود دزدان او را بردند چه قدر از ملوک مالک فدک شده است و خواهد
شد فدک بیوفا است در بعض نسخ فیا لها لمن ملک تبک یعنی ای قوم تعجب نمائید بانکس که مالک فدک
می شود با وجود آنکه مال مرد و ملک طلوع من بود بمن وفا ننمود با ابی بکر و عمر غاصب چه وفا خواهد کرد و در
بعض نسخ فیا لها لمزة التی تبک یعنی ای قوم بیائید تعجب نمائید چه قدر عیب خواهد کرد بنوای ابوبکر این
فدک بدرستیکه این فدک عطیه خدای اعلی است بر بنده خود که مناجات کننده است با خدا یعنی خدا
عطا کرده بود او را به پیغمبری که اختیار کرده بود بنجوی و اسرار خود که وفادارترین مردم بود بعهد
خدا و اوامر او و بخشید به پیغمبر من او را از برای خاطر طفلکان گرسنه از اولاد خود و نسل
که حسنین باشند صبیه بکسر صاد جمع صبی است و این عطیه بعلم خدا است و در علم خدا است و خدا
عالم است بان و بشهادة امین خود شر هست که پیغمبر باشد یا جبرئیل یا امیر المؤمنین و هی عالمة
بمقصودها فاطمه اعلم است بمراد خود پس هر گاه ابوبکر و عمر گرفتند از من کفاف و راه معاش مرا و کفاف
طفلان مرا و منع کردند از من این فدک قلیل را ملاحظه بقایای طعامی است که در زیر دندانها میماند و
تحقیر فدک یا از برای آن است که در جنب کرم آن سیده عالمیان حقیر بود مثل بقایای طعام در بن
دندان یا نسبت بخراجی که بعضی میگفتند بسیار کم بود زیرا که مداخل فدک صد هزار و بروایتی دویست
هزار و بروایتی هفتاد هزار و بروایتی بیست و چهار هزار دینار بود و این قدر در جنب کرم فاطمه
زهرا و در جنب خراج بسیار کم بود مصرع لما ظنه ایام کاحلام نائم حساب میکنم وی بندارم بلد
و عوض او را قرب خدا و صبر میخواهم و میدانم که این امر سبب قرب من خواهد شد در روز محشر و هم
اینه خواهد یافت البته فدک را کسانی که او را خوردند و بردند جحیم ساعر یعنی آب گرمی که مثل آتش
گرم است و دیم و خون ابدان اهل جهنم است یعنی فدک با آتش و آب گرم مجسم خواهد شد و انهار او را

## حکایت فدک و عوالی

و امعای انها را خواهد سوزاند و لظی بر وزن فتی آتش با شعله است و لظی طبقه ایست از طبقات
جهنم و خواهند یافت آکلین فدک فدک را طبقه از طبقات جهنم که بگردن ایشان خواهند کرد تا
هفت طبقه زمین چنانچه در اخبار وارد است و الله اعلم مؤلف گوید که از اخبار فضایل
امیر المؤمنین علیه السلام که گذشت و اخبار فضایل فاطمه علیها السلام و از این اصرار و ابرام و شکوای
انمظلومه و از شهادت جناب امیر المؤمنین و حسنین و شهادت ام ایمن و اسما و از اخباری که ترمذی
و غیر ترمذی در شان انمظلومه روایت کرده اند از قبیل روایت ترمذی در صحیح خود که جناب
رسول خدا فرمود حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران و خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت
محمد و آسیة امرأة فرعون یعنی بس است مر ترا از زنهای عالم مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد
و فاطمه دختر محمد و آسیه زن فرعون و هم چنین در صحاح بخاری مسطور است که آنجناب میفرمود که یا
فاطمة اما ترضین ان تکونی سیدة نساء العالمین او سیدة نساء الامة او سیدة نساء اهل الجنة
یعنی ای فاطمه آیا راضی نمیشوی که خانم زنهای عالم بشوی یا خانم زنهای امت بشوی یا خانم زنهای
بهشت بشوی و غیر این اخبار که باین مضامین وارد است از رد فدک که خلفا کردند و از شعر ابن عباس
که بعایشه خواند تجملت تبغلت و ان عشت تفیلت لک التسع من الثمن و فی الکل تصرفت یعنی (و للکل تملکت)
شتر سوار شدی و قاطر سوار شدی و اگر زنده بمانی فیل هم سوار خواهی شد برای تو بود تسع ثمن
از میراث و همه را مالک شدی از برای انسان قطع و جزم حاصل می شود بر صدق ادعای فاطمه زهرا
و ظلم ابی بکر و عمر و برای همه سنیان چه علمای ایشان و چه عوام ان دونان علم قطعی حاصل است و لکن
عناد و عصبیت نمیگذارد که اقرار نمایند و النار لا العار میگویند تا بنار برسند و در اینکه فدک
از جمله چیزهائی بود که فی خدا و رسول بود و جنگ گرفته نشده بود شکی و ریبی نیست جبرئیل
جبرئیل آنجناب را شب بطی الارض بانجا برد و کلیدهای آن را از جائی که مخفی کرده بودند برداشتند
و فدک را تصرف فرمودند و بفاطمه زهرا بحکم خدا هبه کردند و در تصرف آن مطهره بود و وکلاء
انمعصومه در انجا بودند ابوبکر بحدیث مجعول خود او را غصب نمود اولا انمعصومه ادعای تصرف
فرمود در ثانی الزاما لهم و اظهارا لکفرهم و نفاقهم از جهت الزام آنها و ابراز کفر و نفاق ایشان
ادعای هبه نمود و علی و حسنین و ام ایمن و اسماء و بروایتی ام سلمه و اسماء را بشهادت اقامه نمود و
شهادت شهود مزبوره را خلافا لله و رسوله و عنادا لهما رد کرد و انمظلومه رنجید و وصیت نمود
که انمعصومه را شب دفن کنند و آن دو کافر بر او نماز نکنند ابن ابی الحدید سنی میگوید مردم گمان میکنند

که نماز

## ادعای فاطمه زهرا در دو چیز نزاع فرمود

که نزاع فاطمه زهرا در دو چیز بود یکی میراث و یکی هبه و من در حدیث یافتم که ائمه معصومین در امر ثالث هم نزاع نمود که سهم ذی القربی باشد و میگوید که احمد بن عبد العزیز جوهری از انس بن مالک روایت کرده که فاطمه وارد ابی بکر شد و گفت بتحقیق میدانی که پیغمبر صدقات را بما حرام نمود و داد بما از فیء سهم ذی القربی را بعد از ان ایه وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ را خواند یعنی بدانید بدرستی انچیزی که غنیمت می آرید پس از برای خداست خمس او و از برای رسول و ذوی القربی است ابوبکر گفت پدر و مادرم فدای تو و فدای پدرت که تو اولاد نمود باد شنوم و اطاعت مینمایم بکتاب خدا و بحق رسول و حق ذوی القربی و من میخوانم از کتاب خدا انچه تو خوانده و علم من نرسیده است از کتاب خدا که این سهم از خمس بتمامه مسلم است از برای شما فاطمه زهرا فرمود ایا سهم ذوی القربی مال تو و اقربای تست گفت نه بلکه انفاق میکنم بشما از ان و صرف میکنم باقی را در مصالح مسلمین فاطمه فرمود که این حکم خدا نیست ابوبکر گفت حکم خدا این است و اگر جناب پیغمبر در این باب عهدی و امری فرموده است ترا تصدیق میکنم و تسلیم مینمایم سهم ذوی القربی را بتو و باهل تو ان سیده نساء عالمیان فرمود که در این باب رسول خدا بمن امری نکرده و عهدی نفرموده مگر انکه شنیدم انحضرت می فرمود روزی که این ایه نازل شد مژده بدهید ای ال محمد فنا و دولت روی بشما اورد ابوبکر گفت کفایت نمیکند این مال بامت که همه این سهم را بشما بدهم لکن انقدر را از این سهم بشما میدهم که شما را غنی نماید و زیاد هم بیاید و اینک عمر و ابو عبیده جراح و غیر ایشان پس بپرس از ایشان و ببین ایا یکی از ایشان با تو موافقت میکند پس ان سیده زنان بهشت پیش عمر امد و گفت با و مثل انچه با بی بکر گفته بود پس عمر گفت انچه که ابوبکر گفته بود از اینجاست که گفته اند سگ برادر شغال است پس ائمه معصومین بحجت فرموده و مظنه نمود که ایشان در این باب باهم حرف زده اند و توطیه و تمهید کرده اند پس ان دختر خیر الانام مایوس بمنزل اطهر برگشت و ابوبکر فدک را از سهم ذوی القربی را بنی هاشم میداد و باقی را داخل مال الله و لرسوله میداد و حال انکه حق علی و فاطمه و حسنین بود و غیر هم شرط ان نبود ابن عباس اعراض نمود و نگرفت و گفت اگر حق ما را تمام بدهند میگیریم و الا قبول نمیکنیم حضرت باقر علیه السلام میفرماید حق ال محمد را ابوبکر نداد و خمس که حق انها بود از ایشان برید از روی حسد و عداوت و حال اینکه خدا فرموده است وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ الی اخر الایات و اگر اخبار خاصه را که در این باب وارد است ذکر نمایم این رساله بسیار مطول خواهد شد سبحان الله صریح ایه شریفه را مخالفت نمودند که صریح است باینکه این سهم مسلم است بذوی القربی و گفتند فدک را باهل بیت باید داد و باقی

در مصالح

## غصب فدک و عوالی

در مصالح مسلمین صرف باید کرد و در مقابل نص بخلاف نص اجتهاد نمود لکن ابوبکر معذور است در اخر ایه شریفه میفرماید إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا تا می تواند بگوید من ناموس نبودم مؤمنین بخدا و قران ماموریند من کی بخدا و رسول و قران ایمان اورده بودم امام فخر رازی در تفسیر ایه میگوید کسیکه حکم نماید باین قسمت از ایمان بیرون رفته است ان با قرار بمحمد برسانند که امر المؤمنین در ایام خلافت خود در سهم ذی القربی چه کرد فرمود کرد ان طوری که شیخین کردند گفت چرا و چگونه کرد و حال انکه میگویند شما اهل بیت انچه که میگوییم که بما ظلم نمودند فرمود اهل بیت ما از انحضرت از ان جناب تخلف نکردند و انحضرت نمی خواست که او را مخالف شیخین نسبت بدهند مولف گوید غم شیعیان بلید را نخوردم تا غصه سنیان بلید را ان جناب کی از اجرای حق و دفع بدع ممکن شد تا سهم ذوی القربی و فدک را باهلش برساند نماز تراویح را نتوانست از پیش ببرد جماعت او را منع نمایند و اعراء بکره ابتر رسید قتل عثمان را بان جناب نسبت دادند و حال انکه افترای محض بود انحضرت اصلا خبر نداشت اگر چه راضی و خوش شود بود چه فتنها بر پا نمودند معویه اساس صفین بر پا کرد ام المؤمنین جنگ جمل را مهیا کرد و از فروع صفین جنگ خوارج نهروان متولد شد عمر بن عبد العزیز با ان قدرت و تسلط بید و طول دولت در رد فدک ترسید و فدک را هارون الرشید اخر الامر بعد اللتیا و التی فدک را رد کرد و بنا بر قولی رقبه را نگاه داشت منافع را میداد عمر با ان سطوت از ابی بکر و شنفت او می ترسید و میگفت قَتَلَ اللَّهُ ضُلَيْلَ تَيْمٍ لَوْلَا بَيْعَتُهُ لَأَخَذْتُ فِي فُلْكِي یعنی خدا بکشد گمراه کننده تیم را اگر با او بیعت نمیکردم هر اینه حیله میکرد در کشتن من ببین چه عزایی است که عسال گریه میکند و بالمن گفتن نزد امیر المؤمنین در سه سال و چیزی که خلافت کرد چگونه مخالفت ابوبکر و عمر میتوانست بکند عمر با دوازده سال خلافت دو سه مجلس در خلوت قبایح ابی بکر را ذکر کرده است با ان استبداد و خلافت و طول سلطنت باز از مرده ابوبکر میترسید زنده بلا و مرده بلا در حقیقت از ناس بدتر از نسناس و از سنیان بد اساس هراس میکرد و نکته دیگر انکه جناب امیر المؤمنین در باب فدک بسیره شیخین رفتار میفرمود تا مردم بدانند که شهادت ان جناب در وقت غصب فدک محض صدق بود نه جلب منفعت که عمر گفت یجر النار الی قرصه و کذب عمر ظاهر گردد و غیر این نکته که در ما سبق گذشت هیثم بن عدی از عبد الله بن عباس همدانی و از سعید بن جبیر روایت نموده میگوید ابوبکر و عمر در نزد عبد الله بن عمر مذکور گردید مردی از حضار مجلس گفت بودند ابوبکر و عمر بخدا قسم دو افتاب این امت و دو نور این امت عبد الله بن عمر گفت چه میدانی که انها چنین اند از کجا و بچه دلیل میدانی گفت ایا با هم الفت



و عجب

## قدح کردن عمر ابا بکر را و قصهٔ فلته

ومحبت نداشتند ومتفق نبودند پس عمر گفت متفق نبودند بلکه مخالف یکدگر بودند شهادت میدهم
روزی در پیش پدرم نشسته بودم و مرا امر کرده بود که کسی را نگذارم ناگاه عبد الرحمن پسر ابی بکر
اذن طلبید پدرم گفت جانور کوچک بدی است و با وجود این از پدرش بهتر است این حرف مرا ترسانید
گفتم ای پدر عبد الرحمن بهتر از پدرش است فرمود کیست که بهتر از ابی بکر نیست هر کس بهتر از او هست که
مادرش نباشد اذن بده او را پس عبد الرحمن داخل شد و در باب حطیئه شاعر توسط نمود که پدرم از
تقصیر او بگذرد چون پدرم او را حبس نموده بود از برای شعری که انشاد کرده بود عمر گفت حطیئه بدی اللسان
و بد زبان است بگذار او را بطول حبس بحال با درم عبد الرحمن اصرار بسیار نمود عمر اباکرد عبد الرحمن
بیرون رفت پس پدرم متوجه من کرد پدر و گفت تو تا بامروز در غفلت بودی و غافل بودی از سبقت
تقدم احیمق بنی تیم بر من تصغیر احمق است و از ظلم و ستم او بر من گفتم من نمیدانستم و علم نداشتم بانچه
واقع شده از خفایای امور پس گفت بدان ای پسر ای من و امید نیست که بعد از این هم بدانی پس گفتم
بخدا قسم که ابو بکر محبوب تر است بسوی مردم از نور دیدگان ایشان گفت اینکه میگوئی چنین است بر عمر
انف پدرت و بجهة سخط و غضب وی پس گفتم ای پدر ایا از افعال او نمیگوئی در ملاء عام و بمردم بروز
نمیدهی تا مردم شناعت اعمال و قبایح افعال او را بدانند گفت چگونه مرا قوة و قدرت اظهار مساوی
اعمال او است با وجود انکه میگوئی که او محبوب تر از نور دیدگان مردم است نسبت بمردم واگر بگویم ان
وقت سر پدرت بسنگ خورد خرد خواهد شد یعنی مردم او را خواهند کشت ابن عمر گوید بعد از ان جلیر
پدرم جری شد و جسارة نمود پس جمعه نگذشت در همان روز جمعه ان هفته روی منبر خطبه خواند و
گفت ايها الناس ان بيعة ابی بكر كانت فلتة وقی الله شرها فمن دعاكم الی مثلها فاقتلوه یعنی ایگروه
مردم بدرستی که بود بیعت ابی بکر فلته یعنی خطا و لغزش بزرگی خداوند عالم نگاه داشت شر او را
پس هر که دعوت نماید شما را بسوی مثل این بیعت پس بکشید او را هیثم بن عدی از مجالد بن سعید
نقل میکند که بامدادی پیش شعبی رفتم که از او بپرسم از مسئله که ابن مسعود میگفته است پس در مسجد
نشستم و قومی نیز منتظر او بودند پس بیرون امد نزدیک او نشستم گفتم چنین مذکور می شود که ابن
مسعود می گفته است که هیچ و فتی حدیث مشکلی که عقل مردم باو نمیرسید نگفتم مگر انکه برای بعضی
فتنه شد گفت بلی ابن مسعود چنین میگفت و ابن عباس نیز چنین می گفت و در پیش او بود و این
علم و خزاین ان با هلش میگفت و از غیر اهلش کتمان میکرد در این صحبت بودیم که مردی از قبیله ازد
داخل گردید و نشست پس شروع کردیم در ذکر ابی بکر و عمر پس شعبی خنده کرد و گفت بود در سینه



## قدح عمر مر ابی بکر را و حکایت شعبی

عمر کینه ابی بکر از دی گفت بخدا قسم ندیدیم و نشنیدیم مردی را که مطیع کسی باشد و خوبی او را بگوید
بهتر از عمر نسبت بابی بکر شعبی متوجه من شد و گفت این از جمله ان مسئله ایست که می پرسیدی بعد
از ان باز مرد گفت ای برادر ازدی بعقلت که خدا اشراو را نگاه داشت چه میگوئی و لورا چه سکنی که هیچ دشمنی
در باب دشمن خود نمیگوید که خواست منهدم سازد بنائی را که برای خود گذاشته بود ازدی گفت یا عامر
توهم این حرف مبرزی شعبی گفت بلی من نیز میگویم عمر بن خطاب در ملاء عام و در روس اشهاد گفت
او را ملامت بکن یا ساکت شو پس ازدی غضبناک برخواست و حرفی گفت که نفهمیدم پس شعبی گفتم
بخدا قسم حالا این مرد میرود و کلام شما را نقل میکند شعبی گفت بخدا قسم باک ندارم از چیزی که عمر بن خطاب
از او باک نکرد در ملاء عام از مهاجرین و انصار گفت شما هم نیز اذاعه و اشاعه نمائید انچه که بر شما ظاهر
شده است ابو موسی اشعری میگوید حج کردیم با عمر بن خطاب بعد از ورود مکه روزی از منزل خود
بعزم دیدن عمر از خانه و منزل خود بیرون رفتم پس مغیرة بن شعبه در راه بمن برخورد و گفت کجا میروی
گفتم بمنزل امیر المؤمنین عمر میروم ترا میلی بدیدن امیر هست گفت بلی پس رفتیم بسوی منزل عمر و در
اثنای راه حکایت خلافت عمر و ولایت او در میان امد وصف کردیم او را بمحافظت اسلام و حمایت اهل
ان و نظم و نسق او و بعد از ان بوصف ابی بکر پرداختیم و گفتم بمغیره که ابی بکر در باب عمر مسدد و مؤید بود
گویا سلوک و نظم و نسق عمر را میدید و جد و جهد و مساعی جمیله او را در راه اسلام می فهمید مغیره
گفت بلی بتحقیق چنین بود گویا می دانست که عمر از عهده خلافت خوب بر میاید اگرچه طایفه اکراه از خلافت
عمر داشتند و خواستند که او را از خلافت دور کنند و دفع و منع نمایند و حال انکه از برای ایشان
نصیبی در ان خلافت نبود پس گفتم ما و پدرت نباشد کیستند انانکه راضی بخلاف عمر نبودند مغیره
گفت گویا تو غافلی و قریش را نمیشناسی و حسد انها را نمیدانی بخدا قسم اگر حسد بحساب بیاید قریش
نه عشر حسد را دارند و سایر مردم یکعشر دارند پس گفتم ساکت شو ای مغیره قریش تفوق دارند بجمیع ناس
و حسد ندارند در اثنای این صحبت بمنزل عمر رسیدیم و او را در منزل ندیدیم و از جای وی پرسیدیم
گفتند الان بیرون رفت پی او روانه شدیم تا داخل مسجد الحرام شدیم و او را مشغول طواف دیدیم
ما نیز طواف کردیم چون فارغ از طواف گردید میان من و مغیره داخل شد و بر مغیره تکیه نمود و گفت
از کجا میائید گفتیم از منزل خود بقصد دیدن تو بیرون امدیم و بمنزل تو رسیدیم ترا ندیدیم از مکان
شما پرسیدیم گفتند بسوی مسجد رفت پس تبعیت کردیم ترا عمر گفت تبعیت کند شما را خیر پس مغیره
بمن نظاره نمود تبسم کرد عمر گفت سبب تبسم تو چیست ای غلام گفت تبسم من از سخنی است که میان

# قدحهای نغز و عجیب عمر بر ابی بکر

من و ابو موسی حالا در راه کذشت کفت ان صحبت چه بود پس ماجرا را علی ما جری کفتیم تا بماجرای حسد
قریش رسیدیم و ذکر کردیم کسانی را که اراده داشتند که ابو بکر را بکذارند که خلافت را بتو بدهند
پس عمر اه بسیار بلند کشید کفت مادرت بتو کریه نماید و در عزایت بنشیند ای مغیره نه عشر حسد چیز
چیز است کفتیم بلکه نه عشر حسد و نه عشر یک عشر دیکر در قریش است و یک عشر عشر دیکر در جمیع مردم است
پس مدتی سکوت نمود در حالتیکه در میان ما راه می رفت بعد از ان کفت ایا خبر بدهم بحسودترین همه
حسودان کفتیم بلی ای امیر المؤمنین کفت ایا بر شما هست رختهای شما یعنی رختهای شما محل تر است
که مبادا مطلب بروز کند کفتیم بلی کفت چکونه این سر را بکویم و حال انکه رختهای شما در بر شماست کفتیم
ای امیر مؤمنان بر رختهای ما چکار داری کفت میترسم اذاعه سر و افشا عران نمایند کفتیم از اشاعه شما
می ترسید و از پوشنده ان بیشتر خواهید ترسید معلوم است از رختهای ما نمی ترسی از ما می ترسی
کفت این طور است که میکویند پس رفت و ما نیز با او روانه شدیم تا بمنزل وی رسیدیم پس دست خود را
از دست ما کشید و کفت حرکت نکنید و داخل خانه کردید من بمغیره کفتم لا اب لک یعنی پدرت نباشد
بحقیقت لغزیدیم و بهلکه افتادیم بسبب حرفهائی که با و کفتیم و ما را انکاه نداشت مکر از برای مذاکره همان
حرفها پس دیدیم که اذن دخول رسید که داخل شوید پس داخل شدیم و دیدیم که بر بوریای پلاسی که
درزهای پلاس و چهار شتر میان ان زمند بر پشت خوابیده است که او را عرفی کیر نیز کویند و شعر کعب بن
زهیر را می خواند لَا تُفْشِ سِرَّكَ اِلَّا عِنْدَ ذِي ثِقَةٍ اَوْلَى وَاَفْضَلُ مَا اسْتَوْدَعْتَ اَسْرَارًا صَدْرًا رَحِيبًا
وَقَلْبًا وَاسِعًا ضَمِنًا لَا تَخْشَ مِنْهُ اِذَا اَوْدَعْتَ اِظْهَارًا یعنی فاش مکن و مکو سر خود را مکر در نزد ثقه
و امین زیرا که امین و ثقه بهترین اشخاصی هستند از برای ودیعه کذاشتن اسرار در سینه وسیع و قلب
واسع انها که سر را نکاه می دارند و ضامن حفظ ان هستند و نمی ترسی از اینکه انها اظهار اسرار نمایند وقتی
که امانت کذاشتی سر خود را در نزد انها پس دانستیم که اراده میفرماید باینکه ما ضامن کتمان سر او بشویم
پس کفتم من ضامن کتمانم اکرام نما بما و ما را مخصوص سر خود نما و ما را باین سر صله کن و بر ما بارکن این
سر را و ما ضامنیم کفت بچه ضامن اید کفتیم بکتمان سر و عدم افشای ان و شرکت در هم و غم و جبار
سر نکه داریم ما برای تو کفت بلی چنین است و شما صاحب سر هستید حالا سوال کنید انچه میخواهید
پس برخواست که در را ببندد دید خادمی را که با اذن دخول داده بود در انجا نشسته کفت برو از پیش
ما لا ام لک مادرت نباشد پس امر ببیرون رفت عمر در را بست برکشت و نشست و متوجه ما شد و
کفت سوال کنید تا خبر داده شوید کفتیم میخواهیم خبر دهید بما ای امیر المؤمنین که حسودترین قریش

که بود

# اسرار مخفیه عمر که بمغیره بروز داد

که بود که رختهای ما را امین نمیدانستید که رو انام ببرید کفت سوال نمودید از مشکلترینها
و صعب ترین حکایتها ولیکن خبر میدهم شما را و باید در پیش شما امانت باشد و در عهد و کفالت
شما محفوظ بماند و در حرز و حصار محکم نکه دارید مادامی که من زنده هستم و بعد از مردن من مختارید
میخواهید کتمان نمائید یا افشا کنید کفتیم برای تو میباشد در نزد ما و عهد میکنیم که چنین کنیم ابو موسی
میکوید که من در پیش خود کمان کردم که کسانی را خواهد کفت که بخلافت عمر راضی نبودند مثل طلحه و
غیر او و میکفتند راضی نمیشویم بخلافت عمر فظ و غلیظ البشره او را خلیفه مکن ناکاه رفت بجائی که بانجا
هرکز مظنه نداشتیم اه بلند کشید و کفت بکمان شما کیست حسودترین قریش کفتیم بخدا قسم که علم نداریم
ولیکن مظنه داریم کفت بکه مظنه می برید کفتیم کویا کسانی را میفرمائید که خواستند استخلاف ابی بکر
موقوف نمایند که شما را خلیفه نکند کفت نه چنین است بخدا قسم که ابو بکر از همه انها عاق تر و ظالم تر
بود و حسودترین قریش بود پس سر خود را بزیر انداخت و مدتی ساکت بود پس مغیره بسوی من و من
بسوی مغیره نکاه کردیم و سر خود را بپایین انداختیم و سکوت کردیم از برای سکوت وی مدتی بدین
حال بودیم تا انکه کمان کردیم که از کفته خود پشیمان شد پس کفت وَالَهفَاه عَلَى ضَئِيلِ بَنِي تَيْمِ بْنِ مُرَّةَ
یعنی وای تلهف و تاسف من و حزن و حسرت من بر حقیر و صغیر و پست فطرة بنی تیم بن مرة پیشی جست
بر من ظلمًا و عدوانًا و بیرون امد بسوی من از خلافت در حالتیکه اثم و کناهکار بود مغیره کفت پیشی
کرفتن او بر تو ظلمًا و عدوانًا را فهمیدیم چکونه بیرون امد بسوی تو از خلافت در حالتیکه اثم و کناه کار
بود کفت بعلت انکه دست او کوتاه شد و مایوس شد و بمن وا نکذاشت مکر بعد از یاس از خلافت
و قطع بفوت خود و یقین بانکه من در جای او خواهم نشست خواه وصیت نماید یا نماید بخدا قسم هرکاه زید بن
خطاب و اصحاب او را اطاعت کرده بودم از حلاوت خلافت هیچ نمی چشید و لیکن من این امر را از پرو پا
کردم و تفکر نمودم در جمیع شقوق وی پیش افتادم عقب رفتم بلند شدم پایین امدم شکستم بستم
مصلحت خود را در اغماض این امر دیدم که ابو بکر چنگ خود را با تو زده بود و صلاح را در تحمل و تلهف خود
دیدم و امید داشتم که توبه و بازکشت نماید بسوی خدا پس بخدا قسم توبه و انابه ننمود تا فارغ شد از
خوردن حلاوت و در حالتیکه تخمه کرده بود مغیره کفت چه چیز مانع شد شما را از قبول کردن خلافت
در روز سقیفه در وقتیکه بتو تکلیف میکرد که حالا تاسف میخوری پس عمر کفت که مادرت بر تو کریه
کرید کند ای مغیره من ترا از صاحب فکرهای عرب می شمردم کویا تو غایب و غافل بودی از انچه که انجا بود
انمرد بمن مکر مینمود و من هم با او مکر میکردم و مرا دید که از قطاة محتاط ترم چون اقبال مردم را دید

و شغف

## قصه بر امر مکر و حیله ابی بکر و عمر

و شغف مردم را فهمید و دانست که بجز او کسی را نمیخواهند خواست بفهمد که من با او چگونه هستم
آیا من نیز مایل هستم یا در دل خود میل بخلافت دارم و خواست مرا امتحان نماید و می دانست و میدانستم
که اگر قبول کنم مردم قبول نخواهند کرد و راضی نخواهند شد پس یافت مرا که پای خود را قایم فشرده ام
و زیاد محترز و مجتنبم و بدون تکیه نشسته ام یعنی مهیای برخاستنم و حاضرم و مترقب خلافتم که فرصت
از دست نخواهم داد با اینکه اگر قبول میکردم مردم را بمن تسلیم نمیکردند و بغض و کینه مرا در دل ذخیره می نمود
و من از غایله او و هلاک شدن خلاصی نخواهم داشت اگرچه بعد از سنین متطاوله باشد و حال اینکه کراهت
مردم را میدیدم و صدای آنها را می شنیدم که از هر طرف فریاد میکردند که جز ترا نمیخواهیم تو سزاواری باین
امر پس لابد و ناچار رد کردم و قبول ننمودم آنوقت دیدم که چهره او شکفته و درخشان شد از روی فرح و سرور
و ایضا وقتیکه اشعث را اسیر کرده بودند و آورده بودند او را آزاد کردم و خواهر خود را باو تزویج نمودم در مجالس
و محافل گفتم خواهر خود را با شعث دادم بجهت ارتداد از دین و این خبر باو رسید مرا گفت من حساب نمود
در حالیکه اشعث در پیش روی وی نشسته بود با شعث گفتم ای دشمن خدا کافر شدی بعد از اسلام
و مرتد گشتی و بعقب خود برگشتی پس ابوبکر بگوشه چشم بسوی اشعث نگاه کرد دانستم که میخواهد با من
حرفی که در دل دارد بگوید پس در کوچه‌های مدینه بمن گفت توئی صاحب آن حرف که امروز گفتی گفتم بلی و بدتر
از آن در پیش من هست از برای تو ای دشمن خدا گفت بد مزدی دادی گفتم چگونه گفت که از من مزد می خواهی
محبتی که بتو دادم و خلافت نکردم با ابی بکر مگر بجهت آنکه تقدیم بتو نمود و خلافت را از تو گرفت و اگر تو خلیفه
بودی هرگز خلافت از من نمیدید گفتم حالا چه امر میکنی گفت حالا وقت امر نیست وقت صبر است پس
اشعث با ابن زبرقان این حکایت را گفته بود و او با ابی بکر نقل کرده بود او بمن گفت تو شوق بخلافت داری
ای پسر خطاب گفتم چرا شوق نداشته باشم بخلافت و حال آنکه من سزاوارترم از آنکه متصدی خلافت امت شده
متنبه باش بخدا قسم دست از این حرفها بردار والا حرفی میزنم که خود ترا اتمام میکنم در میان مردم و بهمه
اطراف منتشر میشود و اگر میخواهی سکوت نمایم و بهمان منوال که شده است باشیم گفت باحوال خود
بگذاری بهتر است و بعد از چند روز بتو خواهد رسید پس گمان داشتم در روز جمعه خلافت را بمن
خواهد داد پس تغافل کرد و تجاهل نمود بعد از آن مجلس و با من حرف نزد تا هلاک شد و کشید تا آخر خلافت
دندانهای نواجد خود را بهم فشرد از حرصی که داشت تا مرگش رسید و مایوس از خلافت شد و سر زد
از او اعمالی که دید پس کتمان نمایید آنچه که بشما گفتم از جمیع مردم خصوصا از بنی هاشم و در سویدای دل
داشته باشید پس برخواستیم و تعجب کنان بیرون آمدیم و تا زنده بود با احدی نگفتیم مولف گوید بخدا

قسم

## عذر خواستن ابن ابی الحدید از اغلاط عمر

قسم گویا من در مجلس آنها بودم و این حرفها را می شنیدم تو گوئی در گوشم آواز او است كُلَّمَا دَخَلَتْ اُمَّةٌ
لَعَنَتْ اُخْتَهَا قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ
وَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا اِنَّا كُنَّا طَاغِينَ فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقًا لِاَصْحَابِ السَّعِيرِ
وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ عجب دارم از ابن ابی الحدید با آن ذهن سلیم و سلیقه
مستقیم و طبع نقاد و فکر وقاد از برای تصحیح غلطهای سلف خود را هلاک و تلف میکند و عذرهای چند
میگوید و حرفهای بیمعنی میزند از برای تصحیح اغلاط عمر و تصحیح اغلاط نمیشود سهل است که بیشتر تفضیح
میکند و خود را تفضیح مینماید در بیت منطق بفضیح ساجه میگوید عمر بمقتضای غلظت طینت و فظاظت
فطرت و جفای طبیعت و صلابت جبلت و خشونت طبیعت و طیش و شدت و تندی و حدت و
بدخوئی و ناتربیت سریرت این الفاظ که گفت باشد و امثال این الفاظ را می گفت و طبع او باو غالب گشت
و او را مسلوب الاختیار میکرد می خواست که الفاظ حسنه و لطیفه بگوید بمقتضای طبیعت جاسی و قلب
قاسی الفاظ قبیحه بر زبانش جاری میشد مقصودش بد و نیتش بد نبود مرادش تخطئه و مذمت نبود چنانچه
در مرض موت رسول خدا آن لفظ را گفت و در عام حدیبیه الفاظ قبیحه چندی بر زبان آورد لیکن نیت او خوب
و از پاکی نیات بود نسبت بخدا و رسول خدا و بندگان وی جل شانه ذکر کلام این فاضل نحریر تامل
کنید و تدبر نمایید در این صورت با سوء سریرت و غلظت طبیعت او را از قدرت و اختیار بیرون میبرد
پس داخل مجانین است ولی میخواهید و ولی دیگران نمیتواند بشود زیرا که عقل از شرایط امامت و تکلیف است
و اگر بدان شاید که مسلوب الاختیار نیز بشود باید این کلمات را بگوید و رسول خدا را ابن نجانه نسبت
این الفاظ کافر بشود چنانچه ابلیس باقتضای طبیعت ناری با آدم تکبر نمود و سجده نکرد رجیم شد و مخاطب
بانّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي اِلَى يَوْمِ الدِّينِ گردید و هم چنین زانی و زانیه بمقتضای شهوت جبلی و فطری زنا می کند
و رجم میشود و هم چنین عمر وقتیکه میگوید اِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللّٰهِ هیچ چیزش نمیشود مگر
آنکه کافر میشود و بغیر از کفر هیچ عیب و نقصی ندارد ابن ابی الحدید بیچاره در تصحیح این اغلاط زیاده بر این
چه بگوید اِتَّسَعَ الْخَرْقُ عَلَى الرَّاقِعِ وصله بر نمیبست باعتقاد حقیر از این جوابها بهتر جوابی هست اگر
او را بگوید بسیار خوب است اَلْمُلْكُ عَقِيمٌ اِنَّ الْمُلْكَ عَقِيمٌ از برای سلطنت مخالفت خدا و رسول کردند
و خلافت را غصب کردند و فدک را بردند و بنا بسیاری را هلاک کرده شیخین هم از آنها باشند لیکن
اَلنَّارَ وَلَا الْعَارَ قول مختار ایشان است نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ عَمَى الْاَبْصَارِ عمر با آن دماغ چگونه میشود که
اعتقاد بابی بکر داشته باشد آن ولد الزنا بخدا و رسول اعتقاد نداشت چگونه میشود که مجبول و

مجبورت

## استدلال نمودن فاطمه زهرا بانکه جمیع غنایم مال ایشانست

مغصوب و مخول خود را معتقد باشد بسر هوی باو معتقد نبود و بیعت نکرد با و مگر انکه امیر المؤمنین را
دور کند و خلافت را از خانواده علی بیرون نماید وکم من بئر نقلها عن ضرورة وکان منافی قطعها
لو امکن چه قدر دستها بجهت ضرورت بوسیدم و حال انکه ارزوی من ان بود که ان دست را در وقت
تمکن و قدرت ببرم اهل دنیا از این کارها بسیار کرده اند و میکنند در کتاب یکی از اصحاب و هم چنین
در کشکول منسوب بعلامه اعلی الله مقامه بنظر رسید حدیثی بطرز عجیب و طور غریب که در نزد اهلش
کنوز علم است که فاطمه زهرا نزد ابی بکر امد و فدک و خمس فیء را مطالبه نمود ابو بکر بینه خواست ان سیده
زنان عالمیان فرمود خداوند عالمیان میفرماید فات ذا القربی حقه یعنی پس بده بنزدیکان خود حق
خودشان را پس بر دو پیمبر نزدیکترین باشیم نسبت برسول خدا پس برد و پیمبر من داد فدک را
پس جبرئیل تلاوت نمود والمسکین وابن السبیل یعنی بده بمسکین و ابن سبیل رسول خدا فرمود حق
مسکین و ابن سبیل چه چیز است پس خدا نازل کرد واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول
ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل یعنی بدانید بدرستی انچیزی که غنیمت
کرده اید پس بدرستی برای خداست خمس او و برای رسول و ذوی القربی و یتامی و مساکین و ابن سبیل است
پس خمس را به پنج قسمت کرد پس فرمود ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول و
لذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل کی لا یکون دولة بین الاغنیاء فما لله فهو لرسوله و
ما لرسوله فهو لذی القربی و نحن ذوو القربی قال الله قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی یعنی انچیزی که غنیمت داده است خدا برسول خود از اهل قری پس برای خدا و رسول خدا
و برای ذوی القربی و یتیمان و مسکینان و ابن سبیل است تا انکه دولت نشود میان اغنیا پس انچیز
که برای خداست پس او برای رسولش است وانچه که از برای رسول خداست پس او برای ذوی القربی
و ما ئیم ذوی القربی خدا فرموده است بگو ای محمد از شما اجری و مزدی برای رسالت خود نمی خواهم
مگر دوستی ذوی القربی پس ابو بکر بر انی تحافر بسوی عمر بن خطاب نگاه کرد و گفت چه میگوئی عمر گفت
یتامی و مساکین و ابن سبیل کیستند فاطمه فرمود یتامی انکسانی اند که ایتام و اقتدا بما کردند و مساکین
انانی اند که با ما سکنی کنند در دنیا و اخرت و ابن سبیل کسانی اند که در مسلک ما هستند و بمسلک ما راه
رفتند عمر گفت در این صورت خمس و فیء و غنیمت همه اینها مال شما و شیعیان و موالیان شما است
فاطمه زهرا فرمود اما فدک پس او را خداوند عالمیان بمن و پیمبرم داده بموالیان و شیعیان ما بهر
و اما خمس پس قسمت نموده است خداوند چنانچه میان ما و موالیان و شیعیان ما چنانچه در قرآن

میخواهی

## استدلال فاطمه زهرا بانکه جمیع دنیا مال ایشانست و شیعیان ایشان بتبعیت ایشان

میخواهی عمر گفت پس برای مهاجرین و انصار و تابعین باحسان چه می دهی انمعصومه فرمود اگر از دوستان
و شیعیان ما می باشند برای ایشان است صدقات معلومه که خدا قسمت فرموده و واجب نموده پس
فرموده است انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب
یعنی صدقات مختص فقراء و مساکین و عاملین و مؤلفة القلوب و عبید و اماء است عمر گفت فدک
برای شما خاصه و فیء برای شما و دوستان شما گمان ندارم اصحاب پیغمبر باین قسمت راضی شوند فاطمه
فرمود خدا این قسمت را نمود و باین قسمت خدا و رسول خدا راضی و خوشنود بودند و قسمت بر متابعت
و موالات نموده نه بر مخالفت و معادات کسیکه با ما معادات نماید با خدا معادات کرده و کسیکه با ما
مخالفت نماید با خدا مخالفت کرده و کسیکه با خدا مخالفت نماید از جانب خدا مستحق عذاب الیم است و
عقاب شدید در دنیا و اخرت پس عمر گفت شاهدی برای این ادعا بیاور ای دختر محمد انمعصومه فرمود
شما جابر بن عبدالله و جریر بن عبدالله را تصدیق کردید و از انها بینه و شاهد نخواستید از من شاهد
چرا میخواهید شاهد و گواه من در قران است عمر گفت جابر و جریر ادعای جزئی داشتند بدون شاهد
دادیم شما امر عظیم و مبلغ خطیر میخواهید که موجب ارتداد مهاجرین و انصار خواهد شد فاطمه فرمود
که مهاجرین بسبب رسول خدا و اهل بیت او هجرت کردند بدین او و انصار بسبب ایمان بخدا و رسول خدا
و ذوی القربی خوب شدند و تابع احسان کسند لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم منت بگذار
بر اسلام خود را بلکه خداست منت میگذارد بشما که بچنین سعادتی رسیدید پس هجرت بسوی
ما و نصرت بسوی ما بنسبت نکو برای ما و هرکه مرتد کرده از ما بسوی کفر رفته است و کافر است پس حکم بید که
بر براهین کتاب خدا و سنت رسول همه چیز و همه دنیا مال انهاست و شرف همه ناس با انهاست و سعادت
و شقاوت با انها و خلاف انهاست گفت بگذار ما را از باطیل خود یعنی این حرفهای باطل را بما مگو
چنانچه بعضی از علمای این عصر هم شریک قول عمر اند و حاضر نماند برای اکسیر که شهادت دهد بان
مطلبی که تو میخواهی پس انمعصومه فرستاد پی علی و حسن و حسین و ام ایمن و اسماء بنت عمیس
که زوجه ابی بکر بود پس وارد شدند بمجلس ابی بکر و شهادت دادند بجمیع انچه که فاطمه گفته بود
و ادعا کرده بود پس عمر گفت اما علی شوهر اوست و حسن و حسین پسران او اند و ام ایمن کنیز اوست
و اسماء پیش از این زن جعفر بن ابی طالب بود بخیر بنی هاشم شهادت میدهد و نفع اینها است همه
و بفاطمه خدمت میکنند و همه جر و جلب نفع میکنند جناب امیر المؤمنین فرمود اما فاطمه پس بضعه
رسول خداست کسیکه باو اذیت نماید رسول خدا را اذیت کرده است و کسیکه او را تکذیب نماید

پیغمبر را تکذیب کرده است اما حسن وحسین پس پسران پیغمبرند واقا یان جوانان بهشتند کسیکه
ایشان را تکذیب نماید پیغمبر را تکذیب کرده است زیرا که اهل بهشت راست کو باشند واما من پس
رسول خدا فرمود تو از منی ومن از تو وتو برادر منی در دنیا واخرت رد کننده تو رد کننده من است
هر که بتو اطاعت نماید بمن اطاعت کرده است وهر که بتو عاصی شود بمن عاصی شده است واما ام ایمن
پس بتحقیق شهادت کرد رسول خدا بانکه او از اهل بهشت است واسماء بنت عمیس ودعا کرد بر او ودعا
کرد عمر گفت شما ان طور هستید که گفتید لیکن شهادت کسیکه جلب نفع مینماید قبول نیست انحضرتا
فرمود در صورتیکه اقرار داد بر این مقامات انکار مینماید وشهادت ما در حق ما قبول نمیکنید
وشهادت پیغمبر را نمی شنوید فانا لله وانا الیه راجعون وقتیکه ادعا مینمائیم شاهد می طلبید
معینی نداریم که اعانت نماید ودفع اهانت کند بر جستید بر سلطنت خدا ورسول وسلطنت انها
از خانه انها بیرون کردید وبخانه دیگر دادید بدون بینه وحجت وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون زود میدانند کسانیکه ظلم کردند بکجا خواهند رفت بعد از ان بفاطمه فرمود برگرد بخانه
خود حتی یحکم الله بیننا وهو خیر الحاکمین تا حکم فرماید خدا میان ما وانها واو بهترین حاکمان است
بدانکه این حدیث دلالت میکند بانکه از برای ذوی القربی دو حصه است یکی حصه مختصه خود ایشان
ودیگری حصه که با دیگران شرکت دارند چنانچه در ایه اولی بهر دو حصه اشاره فرموده است چون از
حق مسکین وابن سبیل پرسیدند ایه خمس نازل کردید از برای بیان انکه اشتراک مسکین وابن سبیل
با ذوی القربی در خمس است نه در چیز دیگر از غنایم وغیره واما فدک این مختص ایشان است بدانکه
ائمه معصومین یتامی را تفسیر فرموده اند بکسانیکه بامامت انها اعتقاد نمایند وپیروی ایشان نمایند مراد
یتامی شیعه است نه مطلق ایتام نه اینکه یتیم مشتق از ایتمام است زیرا که بناء کلمتین مختلف است مگر
بنابر اشتقاق کبیر ومسکین وسکون در اشتقاق مساوقند عرب میگوید تمسکن وتمدرع وتمندل
وابن السبیل ای ابن سبیل الحق وابن الصراط المستقیم که شیعیان باشند اهدنا الصراط المستقیم
وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم جمیع شیعیان مسکینند وجمیع شیعیان ابن سبیل اند وجمیع شیعیان
یتیم هستند پدر ومادر ایشان رحلت کرده است یا علی انا وانت ابوا هذه الامة فمن عقنا فعلیه
لعنة الله ولعنة ملائکته ولعنتی ابا کی یعنی ای علی من وتو پدر ومادر این امت هستیم پس هر که عاق
کرد بما بر او باد لعنت خدا وملائکه ولعنت پدر این من وایضا میفرماید المؤمن اخو المؤمن لابیه وامه
ابوهما النور وامهما الرحمة یعنی مؤمن برادر مؤمن است از یک پدر ومادر پدر ایشان نور است





ومادر ایشان رحمت است نور رسول خدا است ورحمت امام است ورحمتی وسعت کل شیء یعنی رحمت
من احاطه کرده است هر چیزی را یعنی امام که محیط است بانها ران دیرین ویادین که در رحمت او
معتکفند ودور باد از رحمت واسعه منکرین ومعاندین وان جهنم لمحیطة بالکافرین مرد خلق کان
ایمنا دوستان علی در دامن مادرند ودشمنان علی از دامن مادر دورند از علی است وجود یعنی
وجود از علی است هر بود بعلی است هر نمود هر چه هست او است وهر چه هست از اوست سلما
از علی است وبعلی وابتلای از علی است وبعلی سعادت باوست واز اوست وشقاوت باوست و
از اوست شیرینی وتلخی هر دو از اوست ودر اوست عزت وذلت باوست واز اوست بهشت وجهنم
باوست واز اوست مختصر گویم هر چه بینی اوست یا آثار او یا آثار آثار او هر که در عالم همه علی بود
ما نمی بینیم در روی غیر وی چشم باید که بیند این انوار ورنه پیدا است از دو رو بوار گوش باید که قول
حق شنود ورنه عالم پر است از گفتار دست باید دراز تا گیرد ورنه کوتاه نیست دامن یار
مؤلف گوید هر کس سه پدر دارد وسه مادر اول ابوی عقلانی که محمد وعلی باشند که تربیت
عقل میکنند هر چه از عقل سر میزند از ایشان است وبایشان راجع است وعقوق این والدین که
کار مزید خواهد شد ووصینا الانسان بوالدیه حسنا ولا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل
لهما قولا معروفا دوم ابوی جسدانی است که پدر ومادر جسمند که هر حسن وقبح که در بدن است
از پدر ومادر است یا از افعال پدر ومادر جسمانی مثل طول وعرض وحسن وقبح وتشابه در نطفه
طبیعی بدن یا از افعال انها است مثل جماع در اوقات منهیه یا تکلم ونظر در حال جماع وغیره الخ
واز ایشان است هر حسن وزشتی وعیبی که در بدن است یا از اعمال ایشان است اللهم اغفر لنا و
لابائنا ولامهاتنا سیم ابوی نفسانی است که نفس از انها است هر چه از نفس سر میزند از انها
وبانها است وبانها بر میگردد که شیبویه وسنبویه اند همه شر وا زهر نفس که صادر کردد از
انها است وبانها عاید وراجع می شود حتی قتل قابیل مر هابیل را زیرا نفس گفت بقابیل هابیل
بکش ونفس دیو شیخین است هر چه از او سر میزند بانها راجع است وعاید بانها می شود پس اصل
جمیع شرور اند ونفر است چنانچه اصل هر خیر محمد وعلی است نحن اصل کل خیر واعدائنا اصل کل
شر مصرع تو شاد بکی علی داد بده پس محمد پدر است وعلی مادر ونه که مریض میگوید علی را
میگوید که مادر است ودر عدد وفق دارند نه نه صد وده است مثل علی همچنین است نمک نیز
عرف قسم بنمک میخورند مقصود ایشان علی است وباعلی در عدد وفق دارد مؤلف گوید که عا

عیاذا

علماء وطایفه جهلا چون آیات ارث را دیدند واستدلال فاطمه زهرا را بآیات محکمات شنیدند که حضرت
ایزدی میفرماید یُوصِیکُمُ اللهُ فِی اَولادِکُم لِلذَّکَرِ مِثلُ حَظِّ الاُنثَیَین وَوَرِثَ سُلَیمانُ داوُدَ واُولُوا
الاَرحامِ بَعضُهُم اَولی بِبَعضٍ فِی کِتابِ اللهِ وَاِن تَرَکَ خَیراً الوَصِیَّةُ لِلوالِدَینِ وَالاَقرَبِینَ بِالمَعرُوفِ حَقّاً
عَلَی المُؤمِنِینَ وایضا میفرماید وَاِنِّی خِفتُ المَوالِیَ مِن وَرائِی وَکانَتِ امرَأَتِی عاقِراً فَهَب لِی مِن لَدُنکَ
وَلِیّاً یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِن آلِ یَعقُوبَ وَاجعَلهُ رَبِّ رَضِیّاً ومیفرماید رَبِّ هَب لِی مِن لَدُنکَ ذُرِّیَّةً
اِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ ومیفرماید رَبِّ لا تَذَرنِی فَرداً وَاَنتَ خَیرُ الوارِثِینَ فَاستَجَبنا لَهُ وَوَهَبنا لَهُ یَحیی
وکتب سماویه را تتبع نمودند وارث و توارث انبیا را دیدند ناچار میراث را تفسیر بنبوت وعلم کردند
چون ثقل اصغر را ضایع نمودند بر سر ثقل اکبر هجوم آوردند که او را نیز ضایع نمایند از برای تصحیح اعلام
شیخین و ستر کفر عربی الاَعرابُ اَشَدُّ کُفراً وَنِفاقاً با آنکه رسول خدا دایم میفرمود اِنِّی تارِکٌ فِیکُمُ
الثَّقَلَینِ ما اِن تَمَسَّکتُم بِهِما لَن تَضِلُّوا اَحَدُهُما اَعظَمُ مِنَ الآخَرِ وَهُوَ کِتابُ اللهِ حَبلٌ مَمدُودٌ مِنَ السَّماءِ
اِلَی الاَرضِ وَعِترَتِی اَهلُ بَیتِی لَن یَفتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ فَانظُرُوا کَیفَ تَخلُفُونِی فِیهِما یعنی
بدرستیکه من گذاشتم در میان شما دو چیز نفیس و شریف و سنگین را اگر چنگ بآنها بزنید گمراه
نخواهید شد ابد الآباد یکی از آنها عظیم‌تر از دیگری است واو کتاب خداست ریسمانی است ممدود
و کشیده و آویخته از آسمان بسوی زمین واهل بیت من است از یکدیگر جدا نخواهند شد ابد الآباد
تا آنکه وارد بر من شوند در حوض پس ببینید چگونه خلیفه من خواهید بود در باب آنها و میفرمود
اِنِّی تَرَکتُ فِیکُم ما اِن اَخَذتُم بِهِ لَن تَضِلُّوا کِتابَ اللهِ وَعِترَتِی اَهلَ بَیتِی یعنی بدرستیکه من ترک کردم
در میان شما چیزی را که اگر او را فرا گیرید گمراه نخواهید شد ابد الآباد که کتاب خدا و عترت واهل بیت
من باشد ومیفرمود اَلا اِنَّ مَثَلَ اَهلِ بَیتِی کَمَثَلِ سَفِینَةِ نُوحٍ مَن رَکِبَها نَجی وَمَن تَخَلَّفَ عَنها هَلَکَ
یعنی متنبه شوید مثل اهلبیت من مثل کشتی نوح است هر کس که سوار او شد نجات یافته است وهر کس
تخلف از او نماید هلاک شده است ترمذی روایت کرده است که از آنحضرت سؤال کردند که اهل بیت
تو کیست فرمود علی و حسن و حسین و فاطمه ومیفرمود اَنا حَربٌ لِمَن حارَبتُم وَسِلمٌ لِمَن سالَمتُم یعنی
من جنگم یعنی دشمنم با کسیکه شما با او جنگ کنید و دوستم با کسیکه شما با آن دوستید احمد
در مسند گوید وقتیکه آیه قُل لا اَسأَلُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلَّا المَوَدَّةَ فِی القُربی یعنی بگو ای پیغمبر سؤال
نمیکنم از شما مزدی برای زحمت رسالت و تبلیغ آن مگر دوستی خویشان من و نزدیکان من یعنی محبت
با آنها اجر زحمات من است عرض کردند قربی کیستند که مودت آنها بر ما واجب است فرمود علی و فاطمه





ودو پسران او پس سنیان و پیشوایان ایشان فاطمه را رنجاندند و زدند وجنین او را اسقط نمودند
وفدک را گرفتند و علی را بمسجد کشیدند وآنجناب را در محراب عبادت کشتند وحسن را مسموم
وحسین را مظلوم نمودند سر آنجناب را مثل سر کافران دیار بدیار گردانیدند و پسر معویه چوب بلب
و دندان آنجناب میزد و شراب میخورد و دختران فاطمه مثل اسیران ترک و دیلم در میان نامحرمان سر برهنه
ایستادند عجب محبتی کردند بعترت پیغمبر خود و در مقابل ابن خطاب یزید را امیر المؤمنین گفتند و ترجیح
که ترقی کردند گفتند که اِنَّ الحُسَینَ قُتِلَ بِسَیفِ جَدِّهِ یعنی حسین بشمشیر جد خود کشته شد زیرا
که جدش گفته بود مَن سَلَّ سَیفَ البَغیِ قُتِلَ بِهِ یعنی هر کس بکشد شمشیر بغی وخروج را بهمان شمشیر
کشته میشود وآن ولد الزنا در ملاء عام رجز میخواند وانکار نبوت و معاد مینمود مع هذا در کفر وی
و در لعن او تأمل دارند مگر قلیلی از سنیان که تجویز لعن او را میکنند و کافرش میخوانند وحضرات
سنیان آنها را رافضی میگویند مثل ابن جوزی وابن ابی الحدید وغیرهما وابن سنیان دم دار و مسلمان
نابکار روز عاشورا را عید العاشور میگویند حقیر در مکه معظمه در روز عاشورا جشنی دیدم عظیم
جمیع اهل مکه از ذکور واناث وسیاه وسفید عید میکردند ورختهای فاخر پوشیده بودند وهلهله
میکردند وباهم مصافحه مینمودند ومن العایدین الفائزین میگفتند در هیچ ملکی و در هیچ وقتی چنین
عیش وسوری چنین جشن وسروری ندیده بودم ودعای مجعولی دارند که امروز یوسف از چاه
بیرون آمده وکشتی نوح نجات یافته است و حال آنکه دروغ و خلاف میخوانند از یکی پرسیدم
که امروز چرا عید میکنید چند فقره از فقرات مسطوره تعداد نمود وگفت الیَومُ قُتِلَ سَیِّدُنا الحُسَین
گفتم اگر رسول خدا زنده بود امروز را عید میکرد یا روز مصیبت او بود واگر یوسف در این روز
از چاه بیرون آمده باشد وکشتی نوح اگر در این روز از غرق نجات یافته باشد بشما ربطی ندارد
یوسف پیغمبر شما امروز بچاه افتاده وکشتی محمد امروز غرق شده است القصه قبایح اعمال سنیان
اگر تا قیامت نوشته شود یکی از هزار و عشری از معشار و کمی از بسیار تحریر نمیشود بدانکه اصحاب
سقیفه بعد از آنکه ثقل اصغر را ضایع کردند شروع نمودند بتخریب ثقل اکبر بقدر دو ثلث او را
عثمان انداخت وسوزاند وبقیة السیف را چون فهم نداشت ترتیب نتوانست بدهد مقدم را
مؤخر ومؤخر را مقدم کرد مثل خلافت حضرات وعلمای ایشان آمدند ما را هم از آن بند کلاهی گفتند
وقرآن را ضایع کردند وبهوای نفس آیاتی که در شأن علی وآل علی بود منحرف ساختند وبطوری
تفسیر کردند که دخل باهل بیت نداشته باشد و در باب شیخین تأویل نمودند تا آنکه با آیات

## در اثبات انکه مراد از ارث مال است نه نبوت و علم

ارث رسید ند حمل بمجاز نمودند یا تخصیص بلا مخصص و تقیید بلا مقید دادند معنی حقیقی ارث
که مال است و تفسیر بمال شده است بعلم و نبوت تخصیص دادند حقیقت که صدق است کذاشتند
و بسوی مجاز که نوعی از دروغ است رفتند محض از برای استحکام غصب فدک و تصحیح حدیث مجعول
ابی بکر بدنک و حال انکه اصل در استعمال حقیقت است و بسوی مجاز نمیروند مکر بقرینه صارفه و
هیچکس حقیقت را کذاشته بسوی مجاز نمیرود و لفظ را بمعنی مجازی حمل نمیکند مکر بقرینه و باتفاق
جمیع ملل و نحل و اهل عرف و شرع و عرب و عجم ارث و میراث وقتیکه اطلاق می شود مال از ان فهمیده
می شود در عرف میکویند فلان کس هزار تومان ارث از او ماند و چهار وارث دارد یعنی کسانیکه مال
او را می برند چهار نفرند و میکویند فلان کس ارث نکذاشت یا وارث ندارد یعنی کسیکه مال میت را
باو بدهند ندارد نه علم و نبوت حیرتی دارم از این جمع سفیهان و تعجب دارم از این قوم سفیهان در ایه
شریفه وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ یعنی در روز قیامة پاره روها تر و تازه و شکفته و
خندان است و بسوی خدا نکران است نظر را بحقیقت حمل کرده اند و بمعنی مجازی قایل نشده اند
و بجسمیت خدا رفته اند و کفر کفته اند و در ارث حمل بر مجاز کرده اند تا شیخین غاصب نباشند و دیکر
در این نظر باکی نکرده اند از انکه خدا جسم باشد محتاج بحیز و مکان و غیر ان و در ید الله دیدند
که مفسر بعلی شده است بمحض عناد کفته اند همین ید متعارف مراد است و راضی بکفر و جسمیت
خدا کشته اند که تفسیر بامیر المومنین را در نمایند قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ فَقَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى
يُؤْفَكُونَ علاوه بر دلیل اصالة الحقیقة و وجوب حمل لفظ بان و عدم لزوم اقامه دلیل بر اصالة
حقیقت دلائل چند در ایات مسطوره موجود است که باید حمل بر حقیقت شود دلیل اول شرط
کردن زکریا بانکه ان وارث رضی باشد زیرا که اکر مراد نبوت و علم بود این شرط لغو و عبث بود
زیرا وارث علم و نبوة باید برکزیده خدا باشد پس وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا معنی ندارد مثل انکه کسی
بکوید خداوندا بفرست بسوی ما پیغمبری که او عادل و مکلف و عاقل باشد اکر چه ناصبی خر بیحیا
میکوید در انبیا و اوصیا و خلفا مرضی بودن شرط نیست بلکه ولد الزنا و دروغکو و شاهد باز
نیز پیغمبر میشود چنانچه بحضرت داود علی نبینا واله و علیه السلام نسبت قطع صلوة و کبوتر بازی
و عشقبازی زن اوریا و تمهید قتل وی و کشته شدن او را میدهند بلکه بجناب اقدس الهی نسبتها
داده اند که با احدی از احاد ناس نتوان داد مثل انکه جناب ایزدی با شیطان بحث و مجادله کرده اند
در باب صابری و شاکری ایوب جناب اقدس الهی او را مسلط نمود باولاد و اموال و ابا عبر و انعام

وجمال

## در اثبات انکه مراد از میراث مال است

و جمال و اغنام و عبید و اماء او و همه را کشت بعد از ان ببدن او مسلط کرد بدن انحضرت زخم شد
و کرم کذاشت و ان همه مصایب و نوایب بانجناب رسید تا ببیند یاد او را میدواند و در وصی خلیفه
طهارت مولد را شرط نمیدانند و میکویند خلیفه میتواند ولد الزنا بشود و ولد الزنا میتواند خلیفه شود
از غایت بیشرمی و بیحیایی و بی ادبی کفته اند كَذِبَ الرَّوَافِضُ وَيْلَهُمْ فِيمَا ادَّعَوْا فِي قَوْلِهِمْ إِنَّ الزِّنَا
لَا يُنْجِبُ هَذَا ابْنُ خَطَّابٍ لِأَمِيرٍ وَإِنَّهُ أَعْلَى الْبَرِيَّةِ وَالْأَنَامِ وَأَنْجَبُ یعنی دروغ کفته اند رافضیان وای
بر ایشان در ادعای خود در ان حرف که کفته اند ولد الزنا نجیب نمیشود اینک پسر خطاب امیر است و
بلند تر از مخلوقات و بهترین ناس و انجب از همه است بار الهی خدای سنیان و پیغمبر ایشان و خلفای انان
و ام المومنین ایشان ناهم لحیدهم چنینند اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ رَبِّهِمْ وَنَبِيِّهِمْ وَإِمَامِهِمْ دلیل دوم
ترسیدن از بنی اعمام زیرا ترس از بنی اعمام مناسب مال است نه علم و نبوت فَإِنَّ الْعِلْمَ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي
قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ پس بدیهی است که علم نوری است میاند از خدا او را بقلب هر کسی که میخواهد و همچنین
نبوت در این صورت چکونه میشود که ذکریا بترسد از اینکه خدا مبعوث نماید پیغمبری را بعد از او که
قابل نبوة نباشد خواه از موالی انجناب باشد و خواه از غیر موالی انحضرت بعد از انکه خداوند عالم بعد
از ذکریا کسی را مبعوث نمود و نبوة و خلافت را باو داد معلوم است که او هم مثل ذکریا نشر علم خواهد
کرد در این صورت خوف انحضرت بیجا خواهد بود بخلاف مال زیرا که بنی اعمام انحضرت اهل فساد بودند
اکر اولاد نداشت مال انجناب را در معاصی صرف میکردند و این مال باعث قوت ایشان میشد در افساد
و فساد و این بخل نیست اکر ناصبی بکوید هم چنانکه مال مقوی اهل فساد می شود علم هم مقوی فساد
خواهد شد پس خوف در هر دو صورت می باشد میکوئیم این علم یا کتب علمیه و صحف حکمیه است یا
علم صدور و اسرار قلوبست اکر مراد کتب علمیه است باز بمال بر میکردد پس انبیا میراث دارند و ارث
میکذارند و خوف ذکریا بجا است که مال او بفساق و اهل فساد نرسد و موجب قوة انها نکردد لهذا
سوال اولاد نمود تا این مخمصه والم نجات یابد و اکر علم صدور و اسرار قلوبست که در قلوب انبیا است
ان هم بر دو قسم است یا ماموراست بنشران یا ممنوع از نشر است و مختص خود اوست و اطلاع امت باو
ضرور نیست مثل علم عواقب و ما یکون و در قسم اول جایز نیست که ذکریا از نشر انها بترسد و از اطلاع
بنی اعمام احتیاط نماید زیرا که انها نیز از جمله امت بودند و مبعوث بانها شده بود که انها را هدایت
نماید و تعلیم فرماید و مقصود از بعثت او همین بود پس این قسم خوف از ذکریا متصور نمی شود و در
قسم ثانی باز خوف معنی ندارد زیرا که در سینه خود بود و با ایشان القا نمیفرمود صدور الاحرار

قبور

## دهم بیان انکه ارث مال را کویند

تمود الاسرار سینهای ازادان قرمهای اسرار دند ودر ایه شریفه مزبوره وَوَرِثَ سُلَیْمَانُ دَاوُدَ
قَالَ یَا أَیُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَأُوتِینَا مِنْ کُلِّ شَیْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ قاضی القضاة
میکوید که مراد از وورث سلیمان داود وراثت علم است نه مال بدلیل یا ایها الناس علمنا منطق الطیر
یعنی میراث برد سلیمان از داود وکفت ایکروه مردم یاد داده شده ایم زبان مرغان وداده شده ایم از
هر چیز بدرستیکه این است فضل وفضیلت وتفضل اشکار وامام فخر رازی تقویت قول قاضی نموده
کرده وکفته است که اکر خدا تعالی فرمود وورث سلیمان داود ما له یعنی ارث برد سلیمان از مال
مال او را از برای یا ایها الناس علمنا منطق الطیر معنی نبود بخلاف انکه اکر تفسیر بعلم بشود که بکوید
میراث برد سلیمان از داود علم او را از جمله علم این است که زبان مرغان را یاد کرفتیم وهر چیز داده شده ایم
زیرا که علم جامع این علوم است ومال جامع وشامل این علوم نیست ولهذا فرمود ان هذا لهو الفضل
المبین پس کسیکه بکوید ارث نمیکویند مکر مال را اندفع میشود بایه مزبوره ولکن کسیکه بکوید مال
وعلم هر دو را ارث میکویند باین ایه مندفع نمیشود بلکه بحدیث نحن معاشر الانبیاء بر خبر بصیر پوشیده
و پنهان نیست که قاضی ورازی از ضیق خناق وشدة نفاق هذیان میکویند زیرا که جناب اقدس الهی
میفرماید که میراث برد سلیمان از داود وهمچنانکه جمیع عالم میراث بردند وزبان مرغان وغیر ذلک هم
یاد داده شده ایم علاوه بارث مال واین است فضل وتفضل اشکار که مال وعلم هر دو باهم ارث بردیم
وسایر مردم تنها مال میبرند واوتینا من کل شیء نیز محتمل است وشامل مال وعلم است ودر هر لفظ باید
لفظ را حمل بر حقیقت نمود تا ممکن است ودر صورت عدم امکان ووجود قرینه صارفه حمل بر مجاز نمایند
وحال انکه ظاهر ایه شریفه ارث وراثت مال است بعد از ان منطق الطیر وجنود انس وجن وطیور
وسباع علاوه بمال است که در داود نبود وعطیه جدیده ربانی بود وجناب اقدس الهی بر زبان ناصح
جاری نمود واعتراف کرد باینکه قول او دفع نمیکند قول کسی را که ایه را حمل بر مال ومال وعلم نماید
بلکه حدیث نحن معاشر الانبیاء او را دفع میکند وحدیث مزبور حدیث نبوی نیست بلکه مجعول است
واما ایه لِلرِّجَالِ نَصِیبٌ مِمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ کَثُرَ نَصِیبًا مَفْرُوضًا وایه
یُوصِیکُمُ اللَّهُ فِی أَوْلَادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ صریح است در ارث واصل در استعمال حقیقت است
وایات عموم دارد پس واجب است حمل الفاظ بر حقیقت وتمسک بر عموم مکر در باب انکسیکه دلیل
قطعی قایم شود بر خروج او وبدون دلیل قطعی منع ارث از فاطمه غلط است ومانع او ملعون است و
داخل در عموم ایه شریفه وَمَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَیَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِیهَا وَلَهُ عَذَابٌ



## ارث مال است نه علم

مهین وکسانیکه فدک وارد کرده اند از مامون وعمر بن عبد العزیز وغیرهما اکر غاصب خلافت بوده اند داخل
عموم تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا وَذَلِکَ
الْفَوْزُ الْعَظِیمُ می شدند ودر این مقام دلیل قطعی ثابت نشده است بانکه جناب رسول خدا از عموم ایه
شریفه بیرون است پس هر کس که تعدی نمود از حدود حضرت وحدود در باب جناب پیغمبر خداوند
عالم او را داخل جهنم خواهد فرمود ومخلد خواهد بود وبرای است عذاب خوار کننده حضرات بکریان
وجماعه عمریان وقوم عثمانیان جواب داده اند که حدیث نحن معاشر الانبیاء که ابو بکر روایت نموده
عموم این ایه را تخصیص داد با انکه ابو بکر وعمر وعثمان وطلحه وزبیر وسعد وابا عبد الرحمن بن عوف را
بشهادت اقامه نمود در این صورت میکوئیم ابو بکر فدک را اکر حق مسلمانان وصدقه ایشان بود بفاطمه
میتوانست بدهد چنانچه اکر دو نفر شاهد شهادت نمایند که در ترکه زید مال عمرو هست او را بوارث
نمیدهند وبعمرو میدهند ودر اینمقام باشهادت شهود ابی بکر علم باو داشت واز رسول خدا شنیده
بود وخود ابی بکر مدعی نبود که فدک را برای خود ضبط نماید بلکه بیان نمود که فدک صدقه است ووارث
نیست وتخصیص عموم ایات باین خبر در حیز امتناع نیست چنانچه نسبت بقاتل تخصیص داده شده
در جواب این قوم بیحیا میکوئیم که اعتماد شما در تخصیص ایات یا بسماع ابی بکر است که از رسول خدا
شنیده بود ومیکوئید بر حاکم واجب است که عمل بعلم خود نماید یا بر شهادت شهود مزبوره بود که
بنا در این واقعه شاهد بوده اند یا بهر دو باهم یا بسماع ابی بکر بود از حیثیت روایت با انضمام شهود
در همه این صور ابی بکر مدعی است وجلب نفع میکند بخود وجبر بکی جلب صدقه براو چنانچه برد و خود
ودیکری تضعیف جانب علی و تقویت خلافت خود که بداخل فدک را صرف دشمنان علی نمود وعلی را ضعیف
وفقیر کرد تا قدرت منازعه نداشته باشد ومردم از دور او بپاشند چنانکه پاشیدند وغیر از نزد
انحضرت مکر سه نفر تا هفت نفر این دغلدوستان که می بینی مکسانند کرد شیرینی ومنافع فدک را
داد بخالد بن ولید وسایر دشمنان انجناب همه منافقین تا امر خلافت وی محکم کردید بزور میتوان لشکر
اراستن نه دشمن بینی کیفها خواستن علاوه بجواب مسطور میکوئیم که شهادت ابو بکر با شهود
مزبوره بشهادت جناب امیر وحسنین وام ایمن واسماء وام سلمه مقاومت ومعارضه ندارد چنانچه
مفصلا کذشت وخواهد امد وایضا ابو بکر تنها مدعی سماع بود وشهود نداشت اکر کسی انصاف
نماید بمجرد ادعای فاطمه تکذیب این حدیث مینماید سیما با شهادت جناب امیر المؤمنین وحسن وحسین
واسماء وام ایمن وام سلمه که منصف خبر قطع مینماید باینکه حدیث مجعول است ورد خلفا فدک را

فرینه قطعیه است بمدعای مزبور و هم چنین شکوای جناب امیر المومنین تا وفات و گریه و انین فاطمه زهرا
و قول ابن عباس بعایشه تَجَمَّلْتِ تَبَغَّلْتِ وَلَوْ عِشْتِ تَفَيَّلْتِ لَكِ التُّسْعُ مِنَ الثُّمْنِ وَفِي الْكُلِّ تَمَلَّكْتِ
وانوی ادله آن است که عایشه ارث [مطالبه] از عثمان نمود عثمان گفت پدرت حدیث معاشر را گفت و کذا
اذن خواستن عمر از عایشه که مرا در پهلوی پیغمبر و ابی بکر دفن نمایند اقوی دلیل است بر مدعای ما
عجب دارم از این قوم که میگویند بر فرض تسلیم عصمت فاطمه در ادعاء هبه غله و با علم حاکم براستی و صدق
فاطمه جایز نبود برابی بکر که بمجرد ادعاء غله فدک را بفاطمه بدهد بلکه لابد و ناگزیر است از دو شاهد نظر
کنند در این قوا[ع]د تامل نمایند در این حرف که هیچ ذی شعوری باین قول تفوه نمیکند بالاتر از این هم
رنگی نیست بالاتر از علم کدام دلیل را باید تابع شد ناصبی میگوید بر فرض تسلیم عصمت فاطمه و قطع
بصدق او و با علم حاکم باز حاکم نمیتواند حکم نماید فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ
الْحَقِّ شَيْئًا چنانچه بعضی از علمای شیعه که بفضول فضلات ابی حنیفه عادت کرده اند و شهادت را
من باب التعبد میدانند میگویند با علم حاکم بر صدق مدعی بمقتضای شهادت عدلین باید عمل نماید
نه بعلم خود نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا در اینمقام میگویند که ابی بکر از جناب پیغمبر شنیده بود که
نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ الی آخره و بعلم خود عمل نمود با اینکه اینحدیث معارض بود بقران و اهل بیت این
حدیث را تکذیب میکردند و در نحله نه معارضه قران بود و نه تکذیب احدی از مسلمانان بلکه مثل
امیر المومنین و سیدی شباب اهل الجنة و ام ایمن و اسماء شهود شهادت کردند با وجود اینکه دیگر
عصمت و طهارت فاطمه و علم ابی بکر محتاج باقامه شهود نبود و این حاکم ظالم گفت إِنَّهُ تَعَالَى شَهِيدٌ
این مثل در ادعای ابی بکر جاری است فانه تعالی شهیده ذنبه و حال اینکه در عهد خود و حین ادعا یا
شاهد اصلا نداشت یا مال الله یتیمان بود بعد از ان شهود در عهد عمر پیدا شد نمیدانم جناب
رسول خدا این حدیث را بابی بکر چرا فرمود و بعلی و فاطمه چرا نفرمود که ادعا نکنید و فتنه ننمایید
فدک صدقه است و حال اینکه مامور بود که بعلی و فاطمه و حسنین بگوید وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ
فرموده بود یعنی بترسان اهل و عشیره نزدیکان خود را باید فاطمه و علی را بترساند نه ابوبکر را مگر اینکه
ناصبی بگوید که پیغمبر سهو نموده یا فراموش کرده یا هذیان می گفت چیزی را که بایست باهل بیت
بگوید بابی بکر گفت إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا در این صورت با ناصبی کاری ندارم حق بطرف ناصبی است
بعد از این هر چه پیغمبر بگوید نباید شنید زیرا یا سهو است یا نسیان یا هذیان و از این قبیل است
نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ قبول نباید کرد و حَسْبُنَا كِتَابُ اللهِ باید گفت و در کتاب الله اثبات ارث را باید





عمل کرد و فدک را بفاطمه باید داد و باید گفت که فدک ارث و حق فاطمه است و در ایه که در شان زکریا
و داود نازل است عمومی نیست که حدیث منقول مخصص او باشد و در صورتی که عام نیست و مخصوص
ذکریا و داود است باجماع مرکب تعمیم در انبیا سالم از معارض است و مطلب باجماع مرکب ثابت میشود
زیراکه دو قول بیشتر در مسئله نیست یا ارث است مطلقا یا عدم ارث است مطلقا و جناب امیر المومنین
و فاطمه تکذیب حدیث مزبور کردند الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ پس نمیگوید علی مگر حق را پس حدیث
باطل است و فاطمه دروغ نمیگوید پس حدیث دروغ است و باعتقاد سنیان باید فاطمه زهرا دروغ
گوید انیم با کافره باید گفت زیرا اشتباه با امام زمان خود باعتقاد سنیان مجادله نمود و او را نسبت
بظلم و جور داد و مهاجرین و انصار را تحریص بر وثوب نمود و اثاره فتنه کرد و شر را بهیجان اورد
و عصای مسلمین را شق کرد و خلیفه را غاصب و ناصب گفت مردم را بشبهه انداخت و تا قیامت مردم
لعن و طعن بابی بکر میکنند تا نفخ صور و یوم نشور کسیکه اندک نصیبی از اسلام داشته باشد این
نسبتها را بفاطمه بضعه رسول نمیدهد و مطالبه بردن و خوردن امر حرام با و نسبت نمیدهد و امیر المومنین
نسبت بتهاون در دین نمیدهد یکجا علی شهادت دروغ بکند و یکجا ترک امر بمعروف نماید و بزوجه خود
نگوید که فدک صدقه است بتو نمیرسد در خانه خود بنشین و بحکم خدا و رسول راضی شو و جای دیگر
با عباس نزاع نماید و محاکمه در نزد عمر بکند علاوه بر همه ادله رسا بقدر دلالت میکند باینکه این حدیث
قطعا دروغ است زیراکه این امر کوچکی نبود که پیغمبر این امر را سهل بشمارد و در محافل و مجالس متعدد
نفر نماید لا اقل بعلی و فاطمه و حسنین و سلمان و عمار و ابی ذر بایست بگوید همین بابی بکر تنها یا بمالک
بن اوس بن حدثان علی عقبه بعضی اینکه باید إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ اندوزی که دنیا بر پا شده است ترکه هر پیغمبری بوارث
او داده اند چرا انبیا و چه دعاها در تواریخ و سیر و کتب نما دیه عمل بتوریث و توارث شده و هیچ مسموع
نشده است که وارث انبیا در ارث دعوا کرده باشند نمیدانم اولاد انبیا عفیف تر از فاطمه و حسنین
و علی بودند یا انبیاء بوارث خود گفتند و بنی ما اهمال کرد و نگفت نمیدانم انها چرا گفتند و پیغمبر ما
چرا نگفت و چرا الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ گفت و چگونه سیره انبیا بر علی و فاطمه و حسنین و بنی هاشم
مخفی ماند و ندانستند که انبیا ارث ندارند همین تنها ابوبکر مکتب دار دم دار دانست هر کو احدی
نشنید که میراث ادم را میان امت قسمت کردند یا میراث انبیا را ابوبکر را وندادند و چگونه شد صدای
اولاد انبیا در باب ترکه انها بلند نشد و صدای دختر پیغمبر ما عالم را گرفت در مساجد و در میان نامحرمان
خطبها خواند شعرها گفت گریها کرد و بمثل عملی شوهری و امامی جسارتها کرده و تشبیه بدزد و طفل

## در توجیه ارث انبیا ادبیا که گفتند که تحریف شده

سقط شده کرده علی نمیتوانست بکوید ضعیفه من دزد نیستم تو دزدی که میخواهی مال مسلمانان از ایری
و عجوزی با انکه اولاد یعقوب حسد و کینه ایشان معروفست اصلا نشنیدیم که در باب ارث
با کسی نزاع کرده باشند **مؤلف کوید** که حضرات ذو الاذناب چون دیدند که در کتب سماوی
ارث پیغمبران میان وورثه ایشان قسمت شده است و دروغ ابی بکر ظاهر میشود کتاب با طول و طنا
تالیف کرده اند در باب تحریف انجیل و توریة در ترکه حضرت ابرهیم دیده اند که بکور یعنی اول زاد را
که پسر بزرک باشد دو سهم داده است و پسر دویم را یکسهم در اینجا میکوید که این فقره تحریف است زیرا
که پیغمبر ما فرموده است نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة سبحان الله ان هذا الشیء عجاب
یهودی از جماعت موسویان کفت ارث و توارث شریعت موسی و شریعت ابرهیم بود تا ادم علیهم السلام
و پیغمبر شما هنوز متولد نشده بود و ما دو سه باسنیان بیشتر داریم ذبیحه ما را نمیخورند و ما را نجس میدانند
بخلاف شیعیان که ما را کافر میدانند و نجس و ذبایح ما را میته میدانند و اکر ما تحریف تورات میکردیم
بنحوی تحریف میکردیم که تقویت دین سنیان میکرد نه تقویت شیعیان و داعی بر این تحریف نداشتیم و این
مسئله جای تحریف نیست و این حقیر از مجوسیان پرسیدیم میکویند امکان ندارد که میراث پیغمبر بجز
اولاد او بکس دیکر بدهند حالا اصرار هر ملتی استفسار میکنیم میخندد و میکوید مکر اولاد انبیا حرامزاده اند که ارث
ایشان را بدیکران ببرند مکر این دم داران عربیان که سخیف ترین مذاهب را اختیار کرده اند و حسن و حسین را
سید شباب اهل الجنة کویند و عاشورا را عید میکنند و عید العاشور می نامند و کذلک معاویه را
لباسهای فاخر میپوشند در لعن قاتل او تامل میکنند و جایز نمیدانند علی را امیر المؤمنین نامند و کذلک معویه را
و حال انکه مردم بهم لعن میکردند و جنکها باهم کردند عجب حیرت بهایم را انعام بل هم اضل هستند و اکر کسی
بکوید که اعتماد ابی بکر در تخصیص ایات بخبر است از حیثیت روایت راویان لکن خود ابی بکر شنیده و
علم ندارد که پیغمبر او را از بوده اجوابه میکوئیم که در وقت ادعای حدیث مجهول راوی نبود بجز ابی بکر و او
منفرد بود یا مالک بن اوس هم شهادت نبود و این روات و شهود در ایام عمر پیدا شدند ابن ابی الحدید کوید
در اکثر روایات وارد است که ابو بکر در نقل حدیث متفرد بود و شهود نبود و معظم محدثین بر اینند حتی
فقها در اصول فقه اجماع دارند بانیکه ابی بکر تنها بود و جایز دانسته اند احتجاج بخبر واحدی که یکنفر
صحابی او را روایت کند پس در هنکام روایت شهودی نبود که مستند و معتمد کرده و بر فرض تسلیم اخبار
احاد مفید علم نیست و معتمد حدیث متفق علیه امت خصوصا در همچنین حکمی که مخالف قرآن باشد و قرآن

بردهشته

## در ابطال اثر بکر و معارضه بمثل

برداشته نمیشود علاوه بانچه کفتیم شهود متهمند در شهادت بجز نفع و فرق ما بین شهادت و روایت
نیست و مثل مضر و بعد در ادعای فاطمه نهر اجاری نیست در این مقام بجا نیست و باین خبر ضعیف
مجهول بلکه معلوم الکذب حکم قران را باطل نمیتوان کرد و ابو بکر را کاذب باید دانست و ترک تکبیر بر
ابی بکر دلیل صحت اعمال و عقاید امت نمیشود زیرا که کسی قادر بر اعتراض نبود جائیکه امیر المؤمنین را
بمسجد بکشند و زبیر و سلمان را بزنند احدی نمیتواند بخلیفه بحث نماید بلکه ترک تکبیر بر فاطمه ادل دلیل
بر صدق فاطمه چنانچه مذکور شد و رفق و مدارای ابی بکر همه خدعه و حیله بود و از مکر و دهای این ظالم
بود چنانچه کریه اولاد یعقوب دلیل صدق انها نبود بلکه دلیل بر کذب انها بود عمر در ملاء عام روی
منبر کفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله حلالا متعة النساء و متعة الحج انا انهی عنهما و اعاقب
علیهما کسی جرئت نکرد که انکار بر او نماید و بکوید چکونه حرام میکنی چیزی را که خدا و رسول انها را حلال
کرده بود و خلیفه و علج و عجل تو حلال می دانست بلکه تو هم تا امروز حلال میدانستی و بطریق استفهام هم
نتوانستند بکویند و هم چنین در سقیفه عمر نقل کرد که رسول خدا فرمود الائمة من قریش و در شوری میکفت
هرکاه سالم زنده بود او را خلیفه میکردم و شکی در خوبی و استحقاق و لیاقت او نداشتم و حال انکه سالم قریشی
نبود غلام زنی بود از انصار و اقرار بتکذیب خود نمود که بجناب رسول خدا افترا کفته بود و هم چنین بعد
از احضار شش نفر و اقرار بانکه انها از جمله عشره مبشره اند یکی را شیطان و یکی را مغضوب پیغمبر کفت
و بهر یک عیبی ثابت کرد کسی نتوانست دم بزند که بخلیفه بکوید دروغ کو را حافظه نمیباشد تو این جماعت را
از جمله عشره مبشره کفتی حالا یکی را شیطان و یکی را مغضوب پیغمبر کفتی و از برای هر یک عیبی ثابت نمودی
و تفضیح انها نمودی و چکونه بر جون و خشناء و داهیه دهماء اعتراض میتوانستند بکنند که امر و ناهی
و سفاک و هتاک و بیباک و ناپاک بود قادر بر قتل و اخراج و جلد و اطلاق بود و دایم دره فولادی در دست
او بود یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید چنانچه الان در زمان خودی بینیم سلطان یا وزیر او هر چه میکوید هم چه
میکنند جمیع مردم از عالی و سافل و وضیع و شریف بلی بلی میکویند و اصلا انکار و نکیر نمیکنند اکر چه خلاف
ضرورت دین باشد در سلاطین و وزرا و قتیکه امر منجر بانتقام بشود در افعال خلیفه ذی روحش و سفاک
بطریق اولی خواهد شد و نیز معاصر مکرر کفته از موسی با پیغمبران کون برهنه بنی اسرائیل کمتر نیستیم جمیع
امرا و امنای دولت کفتند شما بهتر بدید مثل مشهور است که شیر از روباه پرسید که این ادب و احترام از
که یاد کرفتی کفت از ان سر بریده وکم من بهم فتلتها عن ضرورة و کان ضنائی قطعها لو امکن جز
قدر دستها را ان ناچاری بوسیدیم که ادنفعی بر بدن انها را داشتم اکر فرعون حالا زنده باشد جمیع

## در ابطال تزلزل بکری و معاصرهٔ ممتازان

مردم بالوهیت او کردن خواهند کذاشت بکر او حکی از ناس لا نکشف مغطی فلو ما کشف حقیقة بابک
دمساز خود کرحقیقتی همچنی من کعتبها کفتی جهانی ملوا از فرعون و عمر و یزید و ابن زیاد می بینیم و یک
حسینی نیست بیچاره فرعون و عمر و یزید و ابن زیاد مار رؤسای عباد عناد کردند و مشهور شدند و نیکو
معاصرین که بدتر از اینها بودند شهرت نکردند و الا الولد سر ابیه الولد الحلال یشبه بالخال ان العصا
من عصیة کبود کم از کهر نیست بلکه بدتر است ای کاش مثل عمری حاکم عصر ما می شد جمیع ائمه و علمای ملت
هزار سال است معایب عمر را می نویسند بیش از چند عیب بسیار سهل نتوانستند بنویسند مثل انکه
حکم برجم مجنونه با حامله نمود و ندانست با عذغن از زیادی مهر نمود یا تیمم را ندانست یا فلان را اخراج
بلد نمود که همه اینها عمل بکر در حکام این عصر است شرح این خون دل و خون جکر این زمان بکذار تا
وقت دکر در صورتی که قدرت بر نکبر در مردم بنود قدرت خلع بطریق اولی نخواهد بود و قیاس کردن
ابوبکر و عمر بعثمان و ان زمان را با این زمان و خلع نکردن امت ابوبکر و عمر را از جمله خرافات زیرا که
ابو الدواهی و منکر ظاهر شرع پیغمبر را نظر بدهائی که داشتند از دست نداده بودند و بحیله و مکر لباس
ظاهر شرع را در هر امری بان میپوشانیدند و حدیث جعل میکردند بخلاف ابن عفان که کفر باطنی
خود و اصحاب خود را اظهار کرد و کار شیخین را نیز خراب کرد فبئس القرین هم ساده بدم بادکس را
علاوه بر این خلفا و سلاطین در قوة و قدرت و عبث و هیبت و استخوان و شهرت و عظم و وقار مختلفند
خلیفه که دارای این صفات باشد جرئت و جسارت با و نتوان کرد و کسیکه دارای این صفات نباشد ضعیف
و ضعف و جلافت و سبکی ابن عفان بمرتبه بود که اصحاب میکفتند ان عثمان لا یزن عند الله جناح
بعوضة او جناح ذباب در قلوب مردم هیبت و محبت نداشت علاوه بلد خراج را خود و خویشاوندان
میخوردند و مردم را محروم میکردند تا بلند نیج عظم او باقی نماند جمیع ناس بستوه امدند و او را سنکریزه
میزدند بسکه پرده شریعت پیغمبر را درید جمیع مردم بر او شوریدند بخلاف شیخین که بنده پیر چنان راه
رفتند که ائمه اثنا عشر از روی علم الغداد و اصحاب ایشان و جمیع شیعه کثرهم الله هزار و دویست سال
متجاوز است که در قدح و طعن شیخین میکوشند و مثالب و معایب انها را می نویسند از برای ایشان ده
یا نزده عیب بیشتر پیدا نکرده اند که اکثر انها بسیار جزئی است مثل اخراج بلد کردن بعضی که در هر عصری
و در هر شهری بسیار اتفاق میافتد و او و هم اخراج شد جناب رسول خدا و حکم برجم حامله و مجنونه
جهلا بالاحکام و امثال اینها بخلاف ابن عفان که یک امر صواب در مدة العمر نکرد و همه افعال او خطا بود
و اصرار داشت بخلاف عمریتین که اگر خطا میکردند اصحاب یا احباب یا صبیان و نسوان تخطئه ایشان

میکرد

## مدایح عمر

میکرد قبول میکردند و حکم خود را امضا نمیکردند و میکفتند کل الناس افقه منک یا عمر حتی المخدرات
فی الحجال لولا علی لهلک عمر از جمله مثالب و جبه شمرده اند که ولد الزنا بوده کفته اند ولد الزنا لا ینجب
ولد الزنا نجیب نمیشود و این عیب هم نقلی نیست عمر که تقصیر نداشت تقصیر نفیل و صهاک و خطاب و حنتمه
بوده چرا ولد الزنا نجیب نمیشود از عمر نجیب تر و متشخص تر کیست و نعم ما قیل کذب الروافض و یلهم
فیما ادعوا فی قولهم ابن الزنا لا ینجب هذا ابن خطاب الامیر و امر اعلی البریة و الانام و انجب و از جمله
مطاعن عمر شمرده اند که ناخوشی ابنه داشت و این عیب بسیار سهل است ناخوشی است و خداوند عالم
مؤمن را ابتلا ها و دردهای بسیار مبتلا میکند مثل کوفت و ادتک و برص و جذام و ابنه تقصیر عمر چیست
خداوند عالم درد داده است و دوا هم داده است منی الداء و منی الدواء چنانچه سینان این مدینا نهار
درز برو بنات خود بند کرده اند و در جواب این عیوب این جوابها را کفته اند و کفته اند کان لسیدنا
عمر داء دواءه ماء الرجال پس ماء الرجال را تفسیر بعلفی نموده اند شیعه ها تفسیر بعلف مخصوص کرده اند که
یخرج من بین الصلب و الترائب و قطع نظر از مراتب مزبوره شیخین تنها با اهل بیت ظلم کردند بسایر مردم
چون مردم بسبب کشتههای بدر و حنین و احد و سایر غزوات با علی و آل علی بلکه با پیغمبر عداوت داشتند
اعانت انها نکردند بلکه خوشحال بودند و بفعل شیخین راضی بودند و لهذا نشوریدند و خلع نکردند بلکه
بخلاف ابن عفان که با جمیع مردم بد سلوکی کرد و مال خدا را خود میخورد و بال ابی معیط داد و نان مردم را
برید لهذا همه اتفاق کردند و او را کشتند بخلاف عمریتین مردم را تالیف قلوب کردند و مثل فقرای یهود
بر خود تنک کرفتند و بر مردم تنک نکرفتند اکثر اوقات و حید پلید بچند دانه خرما و یک جرعه اب قناعت میکرد
روی حصیر و پلاس و جل شتری نشست و بمردم وسعت می داد در زمستان عبای کوتاهی داشت بسرش میکشید
پاهایش از سرما میلرزید بعد از ان بروی پاهای کشید سرش کردنش میچائید ترک الدنیا للدنیا
خسر الدنیا و الاخرة ذلک هو الخسران المبین بخلاف نعثل و معویه مثل ملوک جبابره بناهای عالی ساختند
و لباسهای فاخر پوشیدند و اطعمه های لذیذ صرف میکردند در وصف عمر همین بس است که مامون میکوید
شبها نشستم و این امر را زیر و بالا کردم که ایا قابل مسند خلافت کیست دیدم این مسند جای کسی است
که اکر اول شب با و برسد که یکدانه خرمای عجوه عجونه را در کنار عمان کسی چیده و بظلم و عدوان برده و
خورده است انشب ان خلیفه از غصه نخوابد که کی صبح میشود تا انتقام از ان ظالم بکشد و دیدم متصف
نیست باین صفت از کذشتکان مکر عمر و علی و بعد این جزو زمان مکر علی بن موسی و لهذا او را ولیعهد
خود نمودم از حضرت صادق پرسیدند چرا امیر المؤمنین در ایام خلافت خود حق فدک نکرد فرمود از

برای

## سبب رد ننمودن جناب امیر فدک را بعد از خلافت

برای آنکه ظالم و مظلومه هر دو در محکمه عدل خدا حاضر شدند خداوند عالم ظالم را عذاب نمود و مظلومه را
عوض و ثواب داد پس امیر المؤمنین کراهت داشت از گرفتن چیزی که خداوند عالمیان غاصب آنچیز را
عذاب کرده بود و صاحب مال را ثواب داده بود و از جهت اقتدا برسول خدا زیرا که عقیل پسر ابی طالب
خانه جناب پیغمبر را بعد از هجرت فروخته بود چون آنجناب مکه را تسخیر فرمود عرض کردند که خانه خود را
بگیری فرمود عقیل برای ما خانه نگذاشت و ما اهل بیت پس نمیگیریم چیزی را که از ما غصب کردند ظلماً
و عدواناً جناب امیر المؤمنین نیز اقتدا برسول خدا فرمود و در حدیث دیگر فرمود که ما را خداوند عالم ولی
بندگان کرده است حقوق ما را خداوند عالم میگیرد و حقوق بندگان او را ما میگیریم و ما حقوق خود را
نمیگیریم **مؤلف گوید** جناب امیر المؤمنین کی متمکن گردید که دفع ظلم و بدع نماید نماز تراویح بدعت را
نتوانست منع و دفع نماید صدای واعمراه بکره اثیر رسید حی علی خیر العمل را نتوانست در اذان برقرار نماید
والصلوة خیر من النوم را بر دارد عمر بن عبد العزیز در رد فدک نزدیک بود که خلع بشود مذهبها را شید
چنانچه گذشت جناب امیر المؤمنین در ایمدت قلیل با آن اهل دنیای کثیر چگونه میتوانست فدک را ضبط نماید
با آن همه دشمنان مثل حمیرای خاطئه بی ایمان و معویة بن ابی سفیان و خوارج نهروان و اتهام بقتل عثمان
بدانکه جمعی از علمای مخالفین که در حقیقت جهلا ایند نه علما بتقیه کردن امیر المؤمنین و شیعیان طعن و دق
کرده‌اند و گفته‌اند و فتح این باب را موجب سد ابواب فادیر و احکام شمرده اند و گفته اند که منجر بتغییر سنت پیغمبر
میشود و وثوق بنص غدیر خم نمیباشد و احتمال تقیه میرود و وثوق باحادیث مرویه از جناب ختمی مآب
و ائمه اطهار نمیماند زیرا که شاید تقیه در همه آنها هست و میتوان گفت که علی پیغمبر بود و از جهت تقیه
نگفت و همچنین مزخرفات بسیار از این قبیل گفته اند در جواب میگوئیم اگر چه این کلمات طامات و از جمله
اغلوطات است و جواب ندارد زیرا تقیه جائی دارد نه در همه جا تقیه نیست اولاً چون جناب خاتم الانبیاء
مؤسس دین و مقنن قانون ملت است در کلیات دین تقیه نمیکند زیرا که دین شناخته نمیشود مگر از جانب
او و دین و ملت موقوف است به بیان او و اگر تقیه نماید اخلال بدین خود نموده و حجت را بمکلفین تمام نکرده است
بخلاف امام که مبتدی و مؤسس نیست بلکه مبین شرع است و تفصیل اجمال احکام بر اوست و ثانیاً
تقیه در جائی است که حکمی در بابی بگویند که خلاف ضرورت و خلاف مذهب و خلاف قطعیات باشد
در این صورت میدانیم که تقیه کرده اند و این حکم از باب اعطاه من جراب النوره است مثلاً از حضرت صادق
از احوال شیخین پرسیدند فرمود امامان عادلان قاسطان کانا علی الحق و الحق علیهما و ماتا علی الحق
فرحمة الله علیهما در این مقام میگوئیم که بجهة تقیه فرموده است زیرا که معارض است باحادیث بسیار

واخبار

## تاویل امامان عادلان قاسطان

واخبار بیشمار از ائمه اطهار علیهم السلام که در آن احادیث شیخین را کافر فرموده اند و اظهار برائت
از ایشان نموده اند و امر بلعن ایشان کرده اند و فرموده اند ما آمنا بالله طرفة عین و بهیچ نحو
ایمان بخدا نیاوردند بقدر طرفة العینی و علاوه بمعارضه اخبار مذکوره مخالف ضرورت مذهب و قطعیات
آن است در همچنین جائی میگوئیم که راد نیست و از ایشان راد نداده است بلکه از اینان اهلت و توریه داده است
آدم احمق گمان میکند که رد داده است و حال آنکه اهلت است بعد از آن چون ساحت امامت و خلافت
و عصمت از لوث کذب منزه است این حدیث را بطوری معنی میکنیم که دروغ نباشد پس میگوئیم چنانکه
خود ایشان فرموده اند امامان مثل فرعون و نمرود پیشوای قوم خود هستند تا بینه یوم ندعو
کل اناس بامامهم و جعلناهم ائمة یدعون الی النار و عادل کرده اند از حق بسوی باطل کذبوا العادلون
بالله و ضلوا ضلالاً مبیناً کانا علی الحق بودند یعنی بر حق که علی باشد و الحق علیهما و حق یعنی علی هم بر ضرر
ایشان است و خصم ایشان است و ماتا علی الحق مردند بر ضرر حق یعنی علی و تا مردند دشمن او بودند فرحمة الله
علیهما پس رحمة خدا یعنی رسول خدا بر ضرر ایشان است و همچنین از حضرت صادق پرسیدند از
ابوبکر فرمودند او گوش من است پس از احوال عمر پرسیدند فرمودند او چشم من است پس از عثمان
پرسیدند فرمودند او فؤاد من است بعد از آن که سائل رفت فرمودند ان السمع والبصر والفؤاد
کل اولئک کان عنه مسئولاً یعنی از علی خواهند پرسید که در حق او و اولاد او چه کردید و جناب قدر
الهی اشاره باین نکته میفرماید و میگوید فما اغنی عنهم سمعهم ولا ابصارهم ولا افئدتهم من شیء اذ کانوا
یجحدون بآیات الله و حاق بهم ما کانوا به یستهزؤن حضرت صادق در حدیث طویلی میفرماید
ابو حنیفه سؤال میکند از معنی آیه ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم که مراد از نعیم چیست عرض کرد که خرما
و آب سرد است آنجناب میفرماید که اگر تو ضیافتی بکنی و جمعی را بان ضیافت دعوت نمائی و انواع
الطعمه و اشربه حاضر نمائی بعد از صرف آن نعمتها بگوئی که قیمت و مزد و اجرة این نعمتها مرا بدهید
بتو چه میگویند و چه نسبت بتو میدهند عرض کرد میگویند مرد بخیلی است نسبت بخل بمن میدهند فرمود
پس چگونه خدا را به بخل نسبت میدهی عرض کرد فدای تو شوم پس نعیم چیست فرمود عن النعیم و عنا
تسئلون میان عاشق و معشوق رمزی است چه داند آنکه اشتر می چراند زبان ائمه اطهار را ما
میدانیم و مواضع تقیه را در کلام ایشان می شناسیم چنانچه مواضع سجود را در قرآن می شناسیم آرد را
از نوره امتیاز میدهیم زیرا که تقیه را از اعدای خود کرده اند نه از شیعیان و اینکه امیر المؤمنین احتمال
میرود که پیغمبر بود و از جهت تقیه اظهار نفرمود حرفی است واهی زیرا که بدیهی دین اسلام است که پیغمبر

نبود

## در جواز تقیه و حدیث عمار و غیره

فرمود لا نبی بعدی و خلاف ضرورت نمیتوان کرد و مخالف آن خارج از دین اسلام است یجب قتله مثل
کسیکه بگوید علی خدا است و فرض تقیه در اجماع محال است زیرا که در صورت اجماع دیگر تقیه از که
خواهد شد و از جمله ادله تقیه قول جناب اقدس الهی است که میفرماید من کفر بالله من بعد ایمانه الا من
اکره و قلبه مطمئن بالایمان یعنی کسیکه کافر گردد بخدا بعد از ایمان بخدا مگر آنکسیکه مکره و مجبور
بشود در حالتیکه قلب او مطمئن باشد بایمان و هم چنین میفرماید لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء
من دون الله و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقاة یعنی نگیرند مؤمنین کافران
دوست خود بغیر از خدا و ولی ندانند پس هر که چنین بکند آن شخص پیش خدا کسی نیست و قدری ندارد
مگر آنکه بترسند از ایشان و [illegible] امام فخر رازی در تفسیر خود میگوید مسیلمه کذاب دو نفر از اصحاب
جناب پیغمبر را گرفت پس بیکی گفت آیا شهادت می دهی که محمد رسول خدا است گفت بلی گفت آیا
شهادت میدهی که من رسول خدا ام گفت بلی پس مسیلمه او را سر داد زیرا که مسیلمه خود را پیغمبر قبیله
بنی حنیفه می دانست و پیغمبر را پیغمبر قریش میدانست و از آن یکی همین سوال نمود اقرار بشهادت برسالت
جناب رسول خدا نمود و در جواب شهادت برسالت مسیلمه سه دفعه گفت من کرم نمیشنوم پس مسیلمه او را
کشت چون این خبر بجناب پیغمبر رسید فرمود اما آنکه کشته شد با صدق و یقین خود رفت گوارا باد
و اما دیگری که رخصت و امر خدا را قبول نمود گناهی بر او نیست و حکایت عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه
و صهیب و بلال و خباب و سالم و اجبار ایشان بر ارتداد و قبول نکردن و کشته شدن سمیه و یاسر مشهور است
و تسلیم عمار و گفتن آنچه که مشرکین خواستند بزبان خود نه بقلب خود و نجات یافتن او از قتل در کتب
مسطور است و روایت است که برسول خدا عرض کردند که عمار کافر شد و مرتد گردید آنجناب فرمود کلا چنین
نیست عمار پر از ایمان است از فرق سر تا بپای خود و ایمان مخلوط است بگوشت و خون او و با شیر اندرون شد
و با جان بدر رود  سنگ بروزگاران مهری نشسته بر دل  بیرون نمیتوان برد الا بروزگاران ه
عشقت نه سرسری است که از سر بدر رود  منقول است که عمار نزد رسول خدا آمد در حالتیکه گریه
میکرد پس آنجناب اشک دیدهای او را پاک میکرد و میفرمود بر تو حرجی نیست اگر باز بتو این تکلیف را
بکنند قبول بکن و بگو آنچه را اگر گفتی و مفسرین اجماع دارند باینکه آیه شریفه مزبوره در شأن عمار نازل
شد و نعم ما قال المولوی المعنوی فی کتاب المثنوی ما برون را ننگریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را ناظر
قلبیم اگر خاشع بود گرچه گفت لفظ ناخاشع بود  ما بری از پاک و ناپاکی همه  و از گرانجانی و چالاکی همه
من نکردم پاک از تسبیح شان  پاک هم ایشان شوند و در فشان  حضرت صادق ع میفرماید  و کم من ید

تبلتهما

## در جواز تقیه و وجوب آن

تبلتهما عن ضرورة و کان منائی قطعها لو امکن یعنی چه قدر دستها را بوسیدم از روی ناچاری
و لابدی و حال آنکه آرزوی من آن بود که در وقت قدرت آن دست را ببرم  چه دستی نشاید
کز بهر بوس ما جعل علیکم فی الدین من حرج فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه و لا تلقوا
بایدیکم الی التهلکة  شافعی تصریح بجواز تقیه نموده است امام فخر رازی در تفسیر آیه سابقه گذشته
میگوید تقیه در حفظ نفس جایز است و در حفظ مال احتمال جواز میرود زیرا که رسول خدا میفرماید
حرمة مال المسلم کحرمة دمه یعنی حرمت مال مسلمان مثل حرمت خون او است و نیز آنجناب فرموده است من قتل
دون ماله فهو شهید یعنی کسیکه پیش مال خود کشته شود شهید است زیرا که احتیاج بنی نوع انسان
بمال بیشتر است در صورتیکه آب بفروشند بقیمت زیاد که موجب غبن گردد وضو ساقط است و تیمم
جایز است از جهت حفظ این قدر از مال و در حفظ نفس بطریق اولی جایز است تقیه و ترک واجب و لیکن
واجب نیست بلکه جایز است چنانچه بلال را بانواع عذابها زجر نمودند و احد احد میگفت و رسول
خدا او را نفرمود که بد کردی پس تکلم بکلمه کفر واجب نیست و جایز است جناب رسول خدا بعایشه فرمود
لولا حدثان قومک بالکفر لرددت الکعبة علی قواعد ابرهیم یعنی اگر قوم تو تازه مسلمان نبودند
و نزدیک و قریب العهد بکفر نبودند بر میگرداندم کعبه را باساس ابرهیم و دو دیوار داخل کعبه میکردم
و در حدیث دیگر فرمود در بیت را ملاصق زمین مینمودم عایشه پرسید چرا در خانه کعبه را بلند کرده اند
فرمود قوم تو چنان کردند که هر کس را بخواهند داخل کعبه نمایند و هر کس را نمیخواهند نگذارند و در
حدیث دیگر فرمود اگر قوم تو قریب العهد بکفر جاهلیت نبودند کعبه را خراب میکردم و داخل می کردم
بخانه آنچه که از خانه بیرون کرده اند و او را ملاصق بزمین میکردم و دو در برای او قرار میدادم یکی بسوی
مشرق و دیگری بجانب مغرب و باساس ابرهیم بر میگرداندم پس بنا بر مضمون احادیث مزبوره
آنجناب نیز تقیه نموده است و از اخبار مسطوره معلوم می شود که ایمان قوم ثابت و مستقر نبوده
و جناب رسول خدا از ارتداد ایشان و اضرار ایشان بآنجناب ترسیده و وجدان صحیح می یابد که قوم عایشه
ایمان برسالت و اذعان بنبوت آنجناب نکرده بودند مگر بزبان و هنوز محبت کفر و انس بجاهلیت
مجامع قلوب ایشان را فرا گرفته بود و مایل ببقای اساس جاهلیت و بنای کفر بودند و در خطاب بعایشه
که میفرماید اگر قوم تو قریب العهد نبودند چنان و چنین میکردم اشاره لطیفه ایست باینکه عایشه
و قوم او از پدر او و اصحاب بدر را و ایمان ثابت و مستقر نداشتند از خوف یا طمع اظهار ایمان
میکردند و خوف آنجناب از او و قوم او بود و من الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر

اطمأن

## در جواز تقیه و جواب آن

اطمأن به وان اصابته فتنة انقلب على وجهه خسر الدنيا والاخرة ذلك هو الخسران المبين یعنی از مردم
بعضی هستند که عبادت میکنند خدا را باشك کردن در نبوت محمد صلی الله علیه واله با میل کردن بسوی
کفر پس هرگاه برسد باو چیزی در مالش یا اولادش مطمئن میشود بان شك یعنی بایمان مشکوك
راضی و خوشنود می شود واگر فتنه وامتحانی باو برسد در مال یا اولاد و تطیر وفال بد میزند ومیگوید
این بلا از شامت ایمان است برمیگردد بروی خود وبکفر رجوع میکند وبر پیغمبر عداوت می ورزد
زیان کرده است دنیا واخرت خود را وهر دو را بباد داده است واین است خسران اشکار که نزد دین
دارد و نزد دنیا مؤلف گوید که امیر المؤمنین علیه السلام نیز از ارتداد عوام وانطماس اسلام ترسید
و با شیخین جنگ ننمود ومدارا کرد علاوه بجد ونیز بود معین ویاور نداشت ونبود در میان قبایل
عرب مگر انکه با انحضرت خونی بودند بسا پدران وابی پسر و پسران را بی پدر و زنان را بی شوهر کرده
شجاعان را بی سر کرده بود واز کثرت اعادی نیز خوف میفرمود چنانچه بعد از مراجعت از نهروان فرمود
که من همیشه مظلوم بودم وحق مرا دیگران بردند گوینده گفت چرا با ابی بکر وعمر جنگ نکردی چه
هم چنانکه با طلحه وزبیر ومعویه جنگ کردی پس اشعث بن قیس برخواست وگفت چرا شمشیر نمیزنی حق
خود را مطالبه نمیکنی ای امیر مؤمنان انحضرت فرمود ای اشعث حرفی گفتی جواب حرف خود را بشنو
در دل خود نگه دار من اقتدا کردم بشش نفر از پیغمبران که اول انها نوح باشد که گفت رب انی مغلوب
فانتصر خداوندا من مغلوب ومظلومم پس اعانت بکن بمن اگر کسی بگوید انجناب مغلوب نبود و
خوف از قوم خود نداشت پس کافر است تکذیب خدا وپیغمبر خدا نموده است واگر بگوید که می ترسید
پس وصی که من باشم معذورتر واولی ترم بترس دوم انها لوط باشد که گفت لو ان لی بکم قوة او اوی دیگر وقتیکه
الی رکن شدید یعنی کاش مرا قوة وقدرت بود که با شما جنگ میکردم یا متحصن میشدم وماوی میگرفتم
بسوی قلعه محکم که محصون ومتحصن میشدم اگر کسی بگوید لوط نمیترسید کافر است واگر میترسید
وصی که من باشم اولی است بترسیدن سیم انها ابراهیم خلیل خدا باشد در وقتیکه گفت واعتزلکم وما
تدعون من دون الله کناره جوئی میکنم از شما واز معبودهائیکه شما انها را عبادت می نمائید غیر از
خداوند عالمیان اگر گوینده بگوید که انحضرت نمی ترسید کافر است واگر میترسید پس وصی معذورتر است
چهارم انها موسی علیه السلام است در وقتی که گفت ففررت منکم لما خفتکم پس گریختم از شما زمانیکه ترسیدم
اگر گوینده بگوید که انحضرت انچه گفت بدون خوف بوده است پس کافر شده است واگر میترسید پس
وصی معذورتر است اگر بترسد پنجم انها برادرش هرون بود وقتیکه گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی

وکادوا

## ترك قتال در وقت عدم استعداد واجبست

وکادوا یقتلوننی یعنی ای پسر مادر من بدرستیکه قوم مرا ضعیف کردند ونزدیك بودند که مرا بکشند
اگر گوینده بگوید که هرون نمی ترسید واین حرف را زده کافر شده است واگر میترسید پس وصی
معذورتر است اگر بترسد ششم انها جناب خیر البشر محمد بن عبد الله صلی الله علیه واله است در وقتیکه
بغار رفت ومرا در رختخواب خود خوابانید اگر گوینده بگوید نمیترسید کافر شده است واگر میترسید
پس وصی او معذورتر است اگر بترسد پس حضار مجلس همگی و بیم ما بودن همه برخواستند وگفتند
قول قول تست وما همه گناهکاران بودیم وتوبه میکنیم وخداوند عالم ترا معذور داشته ودر روایت
دیگر با شعث بن قیس فرمود که بشنو ای پسر غاده مرا خوف وترس مرا مانع از جهاد نشد بلکه رسول
خدا فرمود که امت من بعد از من بتو مکر خواهند نمود وظلم خواهند کرد اگر معین ویاوری وناصری
پیدا شد جهاد کن والا صبر کن وخون خود را حفظ کن پس بعد از وفات پیغمبر دست فاطمه وحسنین را
گرفتم ودر خانهای اهل بدر وسابقین گشتم پس اجابت ننمود از ایشان مگر چهار نفر سلمان وعمار
ومقداد وابوذر مؤلف گوید که جناب پیغمبر با ان تائید الهی وهشتصد سماوی وشجاعت
غیر متناهی ووجود جناب اسد اللهی ووجود بی وجود پسر ابی قحافه یار غار از مکه فرار نمود و
جناب امیر المؤمنین تنها با ان همه کثرت اعدا ونفاق منافقین وعداوت وخونی بودن با شجاعان
وابطال وصنادید که بشمشیر حیدر کرار بدار البوار رفته بودند چگونه نمیترسید وحال انکه بجز چهار
نفر ناصری ومعینی نداشت ودر صلح حدیبیه با قوة اسلام وکثرت عساکر منصوره واجتماع مهاجرین
وانصار وجمعیت ابطال وصنادید قبایل واکابر عشایر انجناب با اهل مکه صلح نمود چه صلحی که در حقیقت
انجناب مجبور بود واحتیاط میفرمود وقرار داده شده بود هرکس از مسلمین مرتد شود بمکه برود
به پیغمبر ندهند وهرکس از اهل مکه پیش پیغمبر بیاید پیغمبر باید رد کند فاروق از روی خیفه وشبهه
برادر وعربده ورد کلمات نفرت نمود وسوء ادب وجسارت زیاد بان بهترین عباد کرد
که این چه صلحی است که میکنی وتخطئه ان بزرگوار را نمود وعتاب افزود ونمود پس درصورتیکه انجناب با
ان لشکر وخدم وحشم وبا ان عده وعدد واستعداد بترسد امیر المؤمنین تنها با چهار نفر چگونه نترسد
ورسول خدا سیزده سال در مکه ونوزده ماه در مدینه ترك جهاد کرد وهیچ عیبی بر رسالت او نداشت
هم چنین امیر المؤمنین ترك جهاد کرد وعیبی بخلافت او نداشت وخداوند متعال فرعون را مهلت
داد وعلی عالی نیز بغاصبین زمان خود مهلت داد الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین حرفی است که
فطرة سلیمه بصحت ان شهادت میدهد در خبر است که جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد از شکایت

فرمود

# ادلهٔ جواز تقیه

فرمود ایها الناس ان الاشعث لا یزن عند الله جناح بعوضة وانه اقل فی دین الله من عفطة عنز یعنی ای گروه مردم اشعث در پیش خدا بقدر پر مگسی قدر ندارد و او در دین خدا کمتر است از عطسه بز ناکوری لکن جلالت شأن امیر از اراده معنی ثانی ابا میکند مروی است که مردی بخدمت حضرت صادق ع عرض کرد که امیر المؤمنین قوی بود از جهة بدن و دین پس چرا انحضرت فرمود که یک ایه از قران او را مانع گردید لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما یعنی اگر جدا شوند ودایع مؤمنین که در اصلاب منافقین گذاشته شده است هر اینه عذاب میکردیم کسانی را که کافر شده بودند از انها بعذاب دردناک پس انجناب منافقین را نکشت تا ودایع و نطفهای انها که مؤمن بودند و در اصلاب انها بودند متولد شوند و چنین است قائم ع ظهور نمیکند مگر بعد از انکه اصلاب و ودایع خود را تولید نماید انوقت ظهور خواهد کرد مرویست که جناب امیر المؤمنین ع روزی خطبه خواند و بجده هزار کس از شیبان و جوانان بیست و پنج ساله شیعیان در مسجد مجتمع بودند فرمود که کجایند کسانیکه بحث میکردند که علی چرا شمشیر نمیکشد و تیم و عدی و اتباع انها را نمیکشد بیایند و ببینند که همه این جوانان در اصلاب انها بودند و اگر انها را کشته بودم همه اینها کشته شده بودند و در خطبه دیگر میفرماید والذی بعث محمدا بالحق لو وجدت یوم بویع اخو تیم اربعین رهطا لجاهدتهم فی الله الی ان ابلی عذری یعنی قسم بانخدائی که محمد را مبعوث کرد بحق در وقتیکه اگر مییافتم چهل نفر یار در روزی که برادر تیمی یعنی ابی بکر بیعت کرده شد هر اینه جهاد میکردم با انها در راه خدا و از برای خدا تا انکه عذر خود را ادا میکردم پیش خدا و او هم قبول میفرمود حضرت صادق ع میفرماید اگر علی دعوی میکرد جمیع مردم مرتد میشدند و در روی زمین اشهد ان محمدا رسول الله گفته نمیشد و در خبر دیگر مسطور است که خداوند عالم وقتیکه امت را اراده کرد که در روی زمین فساد شود و فروج بحرام وطی بشود و حکم بغیر ما انزل الله بشود خلافت بغیر ما رسید و در حدیث دیگر فرمود که علی سکوت فرمود زیرا که ترسید او را جن بکشند همچنانکه سعد بن عباده را کشتند بتیر مغیرة بن شعبه در روایت دیگر فرمود علی از حرب پس نشست مثل هرون با سامری جنگ نکرد در وقتیکه قوم گوساله پرست شدند و گفت یا بن ام ان القوم استضعفونی و مثل نوح بود که گفت رب انی مغلوب فانتصر و مثل لوط بود در وقتیکه گفت لو ان لی بکم قوة او اوی الی رکن شدید و مانند موسی و هرون بود در وقتیکه گفتند رب انی لا املک الا نفسی و اخی صدقه بن مسلم از عمر بن قیس ماطر پرسید چرا علی خانه نشین شد گفت علی در میان این امت مثل فریضه ایست از فرایض خدا که جناب پیغمبر او را بقوم خود رساند مثل نماز و روزه

[illegible]



# تسلیم بامرة المؤمنین بابی بکر از امیر المؤمنین دلالت بر خلافت ندارد

وزکوة و حج پس بر مردم است که قبول فرایض نمایند و بر فرایض لازم نیست که بسوی مردم بیایند ایضا حضرت موسی بمیقات رفتند و هرون را در جای خود گذاشت قوم موسی باغوای سامری گوساله پرست شدند و هرون در خانه خود نشست و جناب رسول خدا بملاقات قاضی الحاجات فایز گردید قوم باغوای سامری این امت که عمر باشد دو عجل و گوساله را اختیار کردند و با او بیعت کردند هرون این امت را که علی باشد مخذول و منکوب ساختند حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة و این قصه اگر چه در قران مجید در حکایت موسی و هرون نازل است لیکن تاویلش در باب علی است شعر خوشتر ان باشد که سر دلبران گفته اید در حدیث دیگران و لهذا انجناب مکرر میفرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی و جناب امیر المؤمنین در روز مسجد و سقیفه رو بقبر مطهر انحضرت افتاد و گفت یا بن عم ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی اشاره بقصه موسی و هرون و عجل و سامری میفرمود العاقل یکفیه الاشاره ولله در قائله اتعجب من اصحاب احمد اذ رضوا بتقدیم ذی جهل و تاخیر ذی فضل واصحاب موسی فی زمان حیوته رضوا ابدلا عن باری الخلق بالعجل و جناب امیر المؤمنین میفرمود مثل من و مثل غیر من مثل مردی است که او را حقی بگردن مردم بود پس اگر حق او را ادا دند میگیرد و انها را حمد و ثنا مینماید و اگر ندادند حق خود را اخذ میکرد و انها را مذمت مینماید یکی از نواصب گفت بمؤمن الطاق که علی بابی بکر و عمر بامرة المؤمنین سلام میکرد راست میگفت یا دروغ مؤمن الطاق گفت دو ملکی که داخل منزل داود شدند یکی گفت ان هذا اخی له تسع وتسعون نعجة ولی نعجة واحدة راست گفت یا دروغ ناصبی منفعل شده بیرون رفت و در جای دیگر ناصبی از هشام پرسید که علی بابی بکر میگفت یا خلیفه رسول الله ایا راست میگفت یا دروغ هشام گفت حضرت ابرهیم در قول خود که گفت انی سقیم راستگو بود یا دروغ میگفت و همچنین در قول خود که گفت بل فعله کبیرهم و حضرت یوسف گفت ایتها العیر انکم لسارقون ایا راست میگفت یا دروغ مؤلف گوید حضرات عمریان و جماعت بکریان و فرقه عثمانیان بمضمون الغریق یتشبث بکل حشیش بحقیقت این دو عربی استدلال نمودند که جناب امیر المؤمنین در امور جنگ و جهاد امر و نهی میفرمود در سفری از اسفار عمر میخواست خود بجهاد برود انحضرت فرمود سرداری تعیین کن و خودت مرو زیرا که امروز بوجود تو این امر میگردد و این کلام دلالت بر حقیقت خلافت عمر میکند جواب انست که حضرت یوسف نیز برای مصالح عباد و بلاد بفرعون میگفت که چنین بکن و چنان مکن و حال انکه فرعون یوسف کافر بود جناب امیر المؤمنین از برای حفظ اسلام و انام بان عبدهٔ اصنام رای صواب را بیان میفرمود و استدلال باقتدای ان بزرگوار بان مرد دلیل

## تهدید عمر عباس را بجهة تزویج ام کلثوم

حقیقت نمیشود زیرا که بقیه پیغمبر بود و نماز در خلف ابی بکر دلالت باقتدا ندارد بلکه آنجناب فرادی نماز میکرد و آنجناب امام کل بشر و جن و ملکه است هر کس که تقدم بر او جست نمازش باطل است و استدلال بتزویج ام کلثوم بعمر نیز غلط است و لا قبول نداریم زیرا که حضرت صادق میفرمایند کسانی که این نسبت را بدهند لا یهتدون الی سواء السبیل براه راست هدایت نیافته اند بلکه جناب امیر المؤمنین سحیقه بنت جویریه جنیه یهودیه را از نجران آورد و امر کرد که متمثل بصورة ام کلثوم کردد و او را ابا عطاه من جراب النوره مصداق پذیرفت چنانچه مجلسی طاب ثراه در بحار در مجلد احوال امیر المؤمنین در باب احوال اولاد و امجاد و ازواج طاهره آنسرور عبارة میگوید که شخصی بحضرت صادق ع عرض کرد که مردم بما احتجاج مینمایند و میگویند که امیر المؤمنین دختر خود ام کلثوم را بفلان تزویج نمود آنجناب تکیه کرده بود راست نشست فرمود آیا این را میگویند هر طایفه که این گمان کنند براه راست هدایت نخواهند یافت سبحان الله امیر المؤمنین قدرت نداشت باینکه حایل شود ما بین عمر و ما بین دختر خود پس او را نجات بدهد دروغ میگویند هرگز اتفاق نیفتاده است آنچه که آنها میگویند بدرستی که فلان خطبه و خواستکاری نمود از علی دختر او را که ام کلثوم باشد علی ابا و امتناع فرمود پس عمر بعباس کفت بخدا قسم اگر علی دخترش را بمن ندهد سقایه حاج و زمزم را از تو میگیرم پس عباس بخدمت جناب امیر المؤمنین آمد و حرف زد آنحضرت ابا و امتناع فرمود عباس الحاح نمود چون امیر المؤمنین دید که شدة و سختی حرفهای عمر را بر عباس و دانست که میکند آنچه کفته است فرستاد بسوی جنیه از اهل نجران که یهودیه بود او را سحیقه دختر جویریه میگفتند و امر فرمود که متمثل بصورة ام کلثوم شود و منع نمود دیدهارا از ام کلثوم و او را از دیدها مستور نمود و سحیقه را بعمر داد و در پیش عمر بود تا آنکه روزی از او در شک افتاد و کفت در روی زمین خانواده ساحرتر از بنی هاشم نیست و خواست او را ناپدید کشته شد سحیقه میراث خود را جمع کرد و باهل خود ملحق شد در نجران و آنجناب ام کلثوم را ظاهر نمود و در کتاب خرایج الجرایح و کتاب محبوب القلوب نیز مسطور است و در روایتی مذکور است که عباس کفت بگذار بزمی و تدبیر و بطور خوش او را از این فکر باز دارم آنحضرت فرمود هر چه میخواهی بکن لیکن تطمیع در تزویج مکن و وعده مده و مگو چرا که بطمع بیفتند پس در همان جمعه ابولؤلؤ خنجر بآن ابتر زد و بجهنم واصل شد و در روایتی عباس کفت لاترعن منك السقایة ولا محون اسمائکم من دیوان العطیة لا ادع لکم مکرمة الا طمستها یعنی سقایه زمزم و حجابت بیت و حرم را از تو میگیرم و اسمای شما بنی هاشم را از دفتر عطا محو میکنم و از برای شما مکرمه و عزتی نمیگذارم مگر آنکه همه را

محو میکنم

## حکایت تزویج ام کلثوم و حکمت دخول امیر المؤمنین در شوری

محو میکنم و حضرت صادق در جای دیگر میفرمایند اول فرج غصبنا اهل البیت یعنی در تزویج ام کلثوم میفرمایند اول فرجی بود که از ما اهل بیت غصب کردند از برای اینکه این سر هویدا نکند نتوانست بگوید که سحیقه را داد و منکر بود که بلی کلثوم را داد بلکه باین نحو فرمود که اگر داده ایم بغصب و عدوان شده است و حضرات سنیان میگویند که عمر ام کلثوم را از علی خطبه نمود و گفت از برای شبق و شهوت و میل نفس و رغبت نمیخواهم بلکه از جناب پیغمبر شنیدم که فرمود هر سبب و نسب بریده می شود در روز قیامة مگر سبب و نسب من برای این جهة در تزویج ام کلثوم دارم آنجناب فرمود ام کلثوم صغیره است آن بدنفس قیاس بنفس خود نمود و فرمود آنجناب را عذری و بهانه ندانست آنحضرت ام کلثوم را پیش عمر فرستاد که برو پدر بگو که این لباس برای تو خوبست یا نه ام کلثوم بخانه عمر رفت و پیغام آنحضرت را رسانید عمر بدقت تمام بام کلثوم نظاره کرد و بساقهای وی دست زد و گفت بپدرت بگو که این دخت برای من خوب است آن مظلومه برگشت بجناب امیر المؤمنین عرض کرد که مرا فرستادی بسوی پیر بدبختی و دقت بمن نظر کرد و ساقم را دست زد خواستم بدامنم بر بینی او بزنم ابن حجر که از اعاظم جماعة سنیان است میگوید این کلمات طامات دختر زهرا و علی مرتضی کنیزه دیلم و حبشه و اسیر کفر بود که باین طور رفتار و سلوک شود بلکه در کنیزها نیز جایز نیست کسی ساقهای ایشان لمس نماید مؤلف گوید از عمر هر چه نقل کنند ممکن است لیکن دختر شیر خدا راضی نمیشد بلکه پیش پسر خطاب را آن سیر میکند و یاد می دهد حضرات سنیان چون عمل بقیاس میکنند دختر اسد الله الغالب را بخواهران و دختران و زنان خود قیاس کرده اند ختم الله فاهم وجعل النار مثویهم والفلق ماویهم واسفل السافلین مهویهم سلما در تزویج اظهار کلمتین کافی است و اینکه لوط بنات خود را عرض بقوم خود نمود و اینکه آسیه زن تحت فرعون بود و ایضا استدلال کرده اند بعضی علمای سنین باینکه امیر المؤمنین داخل شوری شد اگر شوری حق نبود و خلاف شرع بود چرا داخل شوری می شد جواب آن است که آنجناب خواست دروغ ابوبکر و عمر و اتباع آنها را اظهار نماید زیرا که آنها در روز سقیفه گفتند خلافت و نبوة از یک خانواده نمیشود چون پیغمبر از بنی هاشم است باید خلافت از خانواده دیگر باشد پس آنحضرت داخل شوری شد تا کذب ایشان را اظهار نماید علاوه باین نکته داخل شوری کردید و اقامه حجة کرد و الزام داد لیهلك من هلك عن بینة والقای شبهه کرد و اگر انصاف میدادند بحق خود میرسید و بطلان خلافت ابوبکر و عمر نیز ثابت کردید و نیز استدلال کرده اند بقول آنجناب که بحسین پسر خود در جنگ جمل فرمود یا بنی بود ابوك انه مات قبل هذا الیوم بثلثین سنة یعنی ای پسر من دوست میدارم که

بودکمان

## خطبهٔ امیر المؤمنین خطاباً للاشعث و شکوای آنجناب از فقدان معین و ناصر

نوکر کاش سی سال قبل بر این مرده بود و در این آرزو اشاره است بخطای علی و بزرگی ماتم جواب
آنست که این آرزوها در امور شاقه حقیر بسیار میشود مثل آرزوی مریم در ولادت مثل عیسی بی پدر
که پسر خدا اش گویند که میگفت یا لیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا یعنی کاش که میمردم و مرده بودم
پیش از این و فراموش شده بودم و از یاد مردم رفته بودم زیرا که مریم بتول از طعنه مردم اندیشه مینمود
و از نسبت بد غصه میخورد و این تمنا را میکرد و همچنین جناب امیر المؤمنین از طعنه مردم بلکه از لعن مردم
غصه میخورد. و هفتاد دست برید بلکه هفتاد عسکر را سر دهند نالهٔ ندصدای وا ام المؤمنیناه در جهنم
گوش ابو بکر و عمر را کر میکرد و معویه در شام اساسی بر پا کرده بود که ای مسلمانان بضجیعهٔ پیغمبر بیاد بیها
میکنند و شما نشسته اید و آرام گرفته اید جناب امیر المؤمنین چنان صدمه در آنجنگ خورده که در مدت
العمر نخورده بود مروی است که در روز جنگ از جفای امت شکوه و شکایت بر رسول خدا میکند چون بجنگ
جمل میرسد آنجناب مثل بکلی که زهر میکند و آن بلیه را اعظم بلایا و نوایب باشد مصایب میداند مروی است
که جناب رسول خدا فرمود یا علی بعد از من امت من بتو غدر خواهند کرد و ظلم خواهند نمود عرض کرد
که ای رسول خدا شمشیر در دوم است و من جبون و ذلیل نیستم فرمود صبر کن یا علی عرض کرد که صبر میکنم
و در خطبهٔ از خطب غرا جناب اسد الله الغالب میفرماید یا ابن قیس اما والذی فلق الحبة وبرء النسمة
لو وجدت یوم بویع ابو بکر الذی عیرتنی بدخولی فی بیعته اربعین رجلا کلهم علی بصیرة الاربعة
الذین وجدت لما کففت یدی ولناهضت القوم ولکن لم اجد خامسا قال الاشعث ومن الاربعة
یا امیر المؤمنین قال سلمان وابو ذر والمقداد والزبیر بن صفیة قبل نکثه بیعتی فانه بایعنی مرتین
اما بیعته الاولی التی وفی بها فانه لما بویع ابو بکر اتانی اربعون رجلا من المهاجرین والانصار فبایعونی
وفیهم الزبیر فامرتهم ان یصبحوا عند بابی محلقین رؤسهم علیهم السلاح فما وفی منهم احد ولا صبحنی
منهم غیر اربعة سلمان وابو ذر والمقداد والزبیر واما البیعة الاخری فانه اتانی هو وصاحبه طلحة
بعد قتل عثمان فبایعانی طائعین غیر مکرهین ثم رجعا عن دینهما مرتدین ناکثین مکابرین معاندین
حاسدین فقتلهما الله الی النار واما الثلثة سلمان وابو ذر والمقداد فثبتوا علی دین محمد صلعم
وملة ابراهیم حتی لقوا الله یرحمهم الله یا ابن قیس فوالله لو ان اولئک الاربعین الذین بایعونی
وفوا لی واصبحوا علی بابی محلقین قبل ان یجب لعتیق فی عنقی بیعة لناهضته وحاکمته الی الله عز وجل
ولو وجدت قبل بیعة عثمان اعوانا لناهضتهم وحاکمتهم الی الله فان عوف جعلها لعثمان واشترط
علیه فیما بینه وبینه ان یردها علیه عند موته فاما بعد بیعتی ایاهم فلیس الی مجاهدتهم سبیل فقال

الاشعث

## خطبهٔ غرای امیر مؤمنان و شکایت آنجناب از عدم نصرت یاران

الاشعث والله لئن کان الامر کما تقول لقد هلکت الامة غیرک وغیر شیعتک فقال ان الحق والله معی
یا ابن قیس کما اقول وما هلک من الامة الا الناصبین والمکاثرین والجاحدین والمعاندین فاما من تمسک
بالتوحید والاقرار بمحمد والاسلام ولم یخرج من الملة ولم یظاهر علینا الظلمة ولم ینصب لنا العداوة
وشک فی الخلافة ولم یعرف اهلها وولاتها ولم یعرف لنا ولایة ولم ینصب لنا عداوة فان ذلک مسلم
مستضعف یرجی له رحمة الله ویتخوف علیه ذنوبه قال ابان قال سلیم بن قیس فلم یبق یومئذ
من شیعته علی احد الا تهلل وجهه وفرح بمقالته اذ شرح امیر المؤمنین الامر وباح به وکشف الغطاء
وترک التقیة ولم یبق احد من القراء ممن کان یشک فی الماضین ویکف عنهم ویدع البرائة منهم ورعا
وتأثما الا استیقن واستبصر وحسن وترک الشک والوقوف ولم یبق احد حوله اتی ببیعته علی وجه
علی وجه ما بویع عثمان والماضون قبله الا رای ذلک فی وجهه وضاق به امره وکره مقالته ثم انه
استبصر عامتهم وذهب شکهم قال ابان عن سلیم فما شهدت یوما قط علی رؤس العامة اقر لاعیننا
من ذلک الیوم لما کشف للناس من الغطاء واظهر فیه من الحق وشرح فیه من الامر والقی فیه من التقیة
والکتمان وصارت الشیعة بعد ذلک المجلس اجل واعظمهم یعنی ای پسر قیس با خدائی که دانه را الناس
شکافته و مخلوقات را خلق کرده اگر پیدا میکردم در روزی که با بی بکر بیعت کردند بیعت بخلافت که مرا
سبب آن بیعت تعبیر و توبیخ میکنی چهل مرد را که همهٔ اینها مثل چهار نفر بصیرت داشتند آن چهار نفر
نفری که من اینها را پیدا کرده بودم و داشتم هر آینه دست بر نمیداشتم و بجهاد قوم بر میخواستم ولیکن
برای آن چهار پنجمی نیافتم اشعث گفت کیانند آن چهار نفر ای آقای مؤمنان فرمود سلمان و ابوذر
و مقداد و زبیر پسر صفیه که هنوز بیعت مرا نشکسته بود بدرستیکه بیعت کرده بمن زبیر دو بیعت
اما در بیعت اولی که وفا نمود بدرستیکه چهل نفر از مهاجرین و انصار پیش من آمدند و بمن بیعت
کردند و در میان ایشان زبیر هم بود در روزی که با بی بکر بیعت شده بود پس امر کردم ایشان را که صبح
نمایند در در خانه من در حالتیکه سر خود را تراشیده باشند پس وفا نکرد از اینها صبح و پیش من نیامد
از ایشان سوای سلمان و ابی ذر و مقداد و زبیر و اما در بیعت اخری بعد از هلاک عثمان با مصاحب
خود طلحه پیش من آمد و بمن بطوع و رغبت بدون اکراه و رهبه بیعت کردند بعد از آن از دین خود شان
برگشتند و نقض عهد و بیعت کردند بدون عذر و بدون حجت و دلیل محض حسد و معانده مرتد
کشتند پس کشت اینها را خداوند عالمیان و روانه کرد ایشان را بسوی نیران اما سلمان و ابوذر و مقداد
پس محکم و ثابت ایستادند در دین محمد و ملت ابرهیم تا آنکه ملاقات کردند خدا را رحمت نماید اینها

خداوندا

## ترجمه خطبه امیر مؤمنان

خداوند عالمیان ای پسر قیس بخدا قسم هرگاه آن چهل نفر که بمن بیعت کردند وفا میکردند و صبح سر تراشیده بدر خانه من میآمدند پیش از آنکه لازم کردن من بشود بیعت عتیق هر آینه برا و بر میخواستم و محاکمه او را بخدا وا میگذاشتم یعنی او را بجهنم واصل میکردم بخدا خبر بدهد که علی مرا کشت و خداوند عادل میفرمود دست دزد نکند ما کشتیم ترا بدست خود زیرا که علی دست ما بود و اگر پیش از بیعت عثمان اعوان و انصار پیدا میکردم بر ایشان هم بر میخاستم و محاکمه آنها را نیز بخدا میگذاشتم پس بعد عوف خلافت را بعثمان داد و در میان خودشان شرط کردند که در وقت مرگ خلافت را بعوف بدهد لیکن بعد از بیعت ایشان با ایشان جهاد نمیتوانستم کرد و راهی نداشت اشعث گفت والله اگر همان طور باشد که تو میگوئی امت همه هلاک خواهند شد بغیر از تو و شیعیان تو فرمود والله حق با من است ای پسر قیس چنانکه میگویم و هلاک نمیشود از امت مگر آنانکه عداوت بما اهل بیت نمایند یا بدشمنان ما اعانت کنند و بر آنها جمع شوند و کرههٔ نهاران یاد کنند و معانده با ما نمایند و انکار ما کنند اما کسانی که بتوحید تمسک جسته‌اند و بنبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اسلام اقرار دارند و مرتد از دین نشده‌اند و اعانت ظالمین نکردند و با ما عداوت نورزیده‌اند و شک در خلافت دارند و اهل خلافت و ولا نداند که کیست و بولایت ما اعتقاد ندارند و عداوت هم ندارند آنها مسلمان مستضعف میباشند و رحمت خدا امید هست که بآنها برسد و ترسیده شوند بمعاصی خود ابان میگوید سلیم بن قیس گفت نبود احدی از شیعیان نماند مگر آنکه فرح و شادی نمود و روی ایشان از فرح بشاشت نمود و شاد گردید بر اظهار این زبده اخبار اسرار بدون تقیه و کشف کرد آنحضرت پرده را و قاریان که در باب ماضیان در شک بودند و از راه تقدس خشک و بلادة و ورع و احتیاط از گذشتگان بیزاری نمیجستند یقین کردند و بصیرت پیدا نمودند و ترک کردند توقف را در باب گذشتگان و یقین بهلاکت سلف کردند و کسانیکه بسلف بیعت کرده بودند از این سخنان منزجر بودند و در صورت آنها معلوم بود سلیم میگوید هیچ روزی چشم ما روشن تر از آن روز نبود از روز چشم ما را روشن نمود که کشف غطاء و شرح امر کردید و تقیه و کتمان نبود و بعد از آن مجلس کردید شیعیان لیل ناس و اعظم ایشان موقف کردید جهات چهات با آنکه آنجناب بزعم آنها تقیه نکردند باز تقیه میفرمودند و بیعت شوم ثلثه را نمیتوانستند که تخطئه فرمایند و بفرمایند بیعت حجت نیست بلکه قاعده جاهلیت است و اجتهادات در مقابل نص نیز بر امثله ببینند که اصحاب خود بیرون متفرق بشوند و بگویند در صورتیکه بیعت مستند بنیست الطاعت تو نیز بر ما لازم نمیشود و گویا مجلس منافقین بسیار بودند از آنجمله اشعث بن قیس که

دینی

## حکایت علی بن جهم ناصبی

که دشمن منافقین است با آنجناب عتاب میکرد آنجناب گاهی با و مقابل بر خاست و منافق بر گشته میفرماید و وقتی با بن الحایره میگوید پسر او محمد ولد الزنا است که دشمن اهل بیت است که در قتل امیر المؤمنین ع شریک عبد الرحمن بن ملجم مرادی بود و پسر دیگر در کربلا بحضرت امام حسین گفت که پیش از آتش جهنم برای خود آتش مهیا نموده بدعای آنحضرت اسبش رم کرده و بجهنم واصل شد و دو پسر او با سر دیگر معاون شمر بودند در وقت بریدن سر آنسرور و عباد و دختر ش جعده بود با امام حسن علیه السلام زهر داد نجابت میخواهی یا جان آدم لعنة الله علیه و علی اولاده ابدا الآبدین البعرة تدل علی البعیر و الروثة علی الحمیر ما فرختا با بلیس فکیف باولاده باری چون مردم با علی و آل علی جنسیت و مثلیت و سنخیت نداشتند بسوی جنس خود رفتند و لوای مخالفت افراشتند والناس الی اشکالهم امیل و کل شکل لشکله الف اما تری الفیل یالف الفیلا الجنس الی الجنس یمیل کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز نوریان بنوریان و طالبند ناریان مر ناریان را جاذبند و نعم ما قیل و قائل کیف تهاجرنا فقلت قولا فیه انصاف لم یک فی شکلی فهاجرته والناس اشکال و الاف و در میان شیرولد واحدی نبود که شمشیر آن پهلوان داغی بر جگر او نکشیده بود پدران و اجداد و اعمام و اخوال و اخوان و اقربا و هم قبیله ایشان را کشته بود و اکثر مردم با حیدر کرار خونی بودند و بر حق نتاب عدالت و قسمت بالسویه آنجناب را نداشتند و بعضی حسد و حقد و کینه و عصبیت داشتند لهذا آنجناب را هجر نموده بسوی شیخین که اسفل السافلین است شتافتند فسحقا و بعدا و تبا لهم ابو العیناء بعلی بن جهم ناصبی گفت البته تو باید بغض علی را داشته باشی زیرا که علی فاعل و مفعول هر دو را می‌کشت و تو خالی از یکی از اینها نیستی علی بن جهم باو گفت که ای مخنث ابو العیناء گفت وضرب لنا مثلا و نسی خلقه یعنی با ما مثل بزند و خلقت خود را فراموش کرده یعنی اسم خود را بما گذاشته است مؤلف گوید که ابو العیناء اشتباه نموده زیرا که پسر جهم هم فاعل و هم مفعول بود علاوه ابن عیب ولد الزنا بود یا علی لا یبغضک الا اولاد زنا ای علی دشمن نمیدارد ترا مگر اولاد زنا جناب اسد الله الغالب صبر باید ما نگشت بدر لنا صدیقا ولا لنا من خلفنا طریقا دعوای بدر برای ما صدیقی نگذاشت در بعض نسخ مدیقا است یعنی شبری مخلوط بآبی نگذاشت و از پشت سر راهی برای ما نگذاشت همین کینه بدر واحد بود که در صحرای کربلا تلافی کردند با لب تشنه و جگر سوخته حسین ابن علی را با سایر اولاد و اصحاب شهید کردند و اسب روی سینه آنها تاختند و بنات محمد و علی را بر سر آن جسدها آوردند تا به بینند و بسوزند و دختران پیغمبر و علی را مثل اهل روم و حبش اسیر کردند و شهر بشهر و دیار بدیار در میان نامحرمان و در مجالس مردان

## حکایت احتجاج عقیل و اظهار احتیاج و فقر و استیصال اولاد و عشایر

نکرداشتند بر صغر الان تحمل ای مثل کنیزان در پیش روی یزید و عبید ایستاده بودند و دو دختران فاطمه را نامحرمان میدیدند امام محمد باقر را بغلامی و فاطمه صغری را بکنیزی خواستند که ان یکی بپردکی کنیز را کنیز دادان نشان بناجوری کنیز را غلام دهند کوید هفت دفعه پوست چهره ما از حرارت افتاب پوست انداخت در خرابها منزل می دادند تعجب از یزید نکنید حیرت از علمای سنیان بکنید خصوصا ابن حجر ولد الزنا که میکوید یزید را لعن نتوان کرد و حرام است نقل قصه شهادت امام حسین ع حشر الله ابن حجر العنید مع یزید واباء یزید وعذبهم العذاب الالیم الشدید بر برادران دینی مخفی نیست که حضرت یوسف را هر کس از مردان و زنان دیدند عاشق جمال انور و شدند چنانچه دیدند و دستها بریدند بلکه بعضی از زنان مصر بنا بر روایت سنیان مردند با ان حسن و جمال و محبوبیت در نظر برادران کراهت مینمود و قصد کشتن او کردند اخر الامر در چاهی که چهار صد قامت عمق ان چاه بود انداختند اب نیل است بنظر جان نفزا یا رب در چشم قبطی خون نما هم چنین است جناب امیر المومنین محبوب خدا و رسول خدا و محبوب ملئکه و انبیا و مطلوب قاطنین سماوات و ارضین بود و در چشم کوران تیم و عدی و اولاد زنا کراهت بود چنین است جدیر که از بابٌ باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب علی نار است و نور علی بهشت است و حور علی جهنم است و نار و مور نور علی المومنین و نار علی الکافرین جنة للابرار و نار علی المنافقین و الکفار ضعیف و قوی و اقارب و اجانب و وضیع و شریف و سید و عبد و عرب و عجم و سیاه و سفید در نزد انجناب یکسان بود و در قسمت میان طلحه و زبیر و میان غلام ایشان فرق نکذاشت بهر کدام سه دینار داد طلحه کفت میان من و مملوک من فرق نمیکذاری فرمود همه بندکان خدائیم و همه جهاد میکنیم طلحه بمکه رفتند و عایشه را برداشته ببصره رفتند و جنک جمل بر پا شد مرویست که عقیل بانحضرت شکایت نمود که قرض بسیار دارم و پسرهای من بزرک شده اند باید کدخدا بشوند و دخترهای خود را باید شوهر بدهم و اکثر اوقات اطفال من کرسنه میباشند و از کثرت جوع و پخشیدن کوشت رنک انها زرد شده انجناب با امام حسن علیه السلام فرمود ادرک عمک عمو برادر باب انحضرت عبائی داشت بعقیل داد عقیل کفت مزاح میکنی شوخی میمائی ابن عبا بچه کار من میاید انحضرت با امام حسین فرمود ادرک عمک مهر باد عموی خود برس ان بزرکوار قبای مبارک خود را بعقیل داد باز عقیل عرض کرد انحضرت فرمود مال تجار امده است شب بیا برویم و صندوقهای ایشانرا بشکنیم قرض تو و خرج عروسی و دامادی پسران و دختران تو ادا میم عرض کرد ایا دزدی کنیم و فتوی بدزدی میدهید فرمود تکلیف تو مرا ازین بابت چکونه میتوانم باده از مسلمانان بدهم

باز عقیل

## رفتن عقیل بشام نزد معویه بد فرجام

باز عقیل اصرار نمود انحضرت فرمود شب سوار بشویم قافله میاید انها را بزنیم تا کار تو ساخته بشود عرض کرد قطاع طریق بشویم و داخل در مفسدین فرمود خواهش تو بمنزله این است باز عقیل ابرام نمود انحضرت فرمودند فردا بیا چیزی بتو میدهم فردا عقیل پیش انجناب امد انحضرت اهنی در اتش سرخ کرده بود بعقیل داد فرمود در تنک عمی بکیر پیش روی دست عقیل بسیار ضعیف باصره بود زیرا پای خود را مشکل میدید اهن سرخ را کیسه و بدره زر خیال کرد و او را کرفت و دست او سوخت و فریاد و ناله نمود و از شدت سوزش نزدیک بود انحضرت را دشنام دهد انجناب فرمود یا عقیل اتئن من الاذی ولا اتئن من لظی یعنی ای عقیل ایا ناله میکنی از یاد جراحی که بشری اورا بکشوخی کرم کرده است و من ناله ننمایم از لظی که اورا با رازو خشم است خدای جبار بغضب خود پس عقیل مایوس کردید عرض کرد مرا رخصت فرمود رخصت و میدانم بشام پیش معویه میروی پس عقیل روانه شام کردید معویه بعد از استماع امدن عقیل شعوف کردید و رجال دولت را باستقبال وی فرستاد و خود روز برون دروازه دار الاماره استقبال نمود و مقرر کرده بود که اردوی نحس و نجس او را در سطح طریق بزنند و عقیل را ان میان لشکر و عسکر و معسکر بیاورند تا دستکاه و شکوه معویه را ببیند چون عقیل وارد کردید معویه او را بکمال تعظیم و احترام بروی تخت پهلوی خود نشانید و بعطر و غالیه شوارب و محاسن عقیل را خوشبو و معطر ساخت کفت اردوی مرا با اردوی برادرت علی چه طور دیدی عقیل کفت اردوی برادرم مثل اردوی محمد بن عبد الله بود علمهای سرخ و سفید بلند و صدای تکبیر و تسبیح باوج اسمان میرسید با اردوی پیغمبر تفاوتی نداشت مکر انکه مردم انوقت میکفتند اردوی محمد حالا میکویند اردوی علی و اردوی تو مثل اردوی پدرت علمهای سیاه بر پا بود صدای کفر و زندقه باعنان اسمان بلند میشد فرقی که کرده بود ان بود که ان اردوی ابو سفیان میکفتند امروز اردوی معویه عمرو عاص کفت مه یا ابا یزید ساکت شو ای پدر یزید و بخلیفه زمان بیادبی منما عقیل کفت این ابن نابغه نیست کفتند بلی عمرو عاص است کفت سبحان الله دروغ بود که نابغه را در یکطهر پنجنفر وطی کرده اند و هر پنجنفر در سر او دعوا میکردند از کشادکی پشت چشم بعمرو عاص شبیه بود باو ملحق ساختند مادرش نیز نصف بو کرد زیاد ولد الزنا کفت عجب وقاحت و وکاحت داری بخلیفه و وزیر وی بیادبی مینمائی کفت این مرد از مرجانه است کفتند بلی کفت دروغ بود که مادر او را هفت نفر در یکطهر وطی کرده اند و زیاد بعمل امد در شمایل بکسی شبیه نبود اخر منجر بان شد کر کفتند زیاد بن ابیه یعنی زیاد پسر پدرش هر که باشد مولف کوید معویه بعد از مدتی از برای مصلحت دولت در بالای منبر نشست و ثابت کرد که زیاد برادر او است و شاهد کذرانید که ابو سفیان

یکی

## مکالمات عقیل با عمرو عاص و زن ابی زبیر و معویه

یکی از آن هفت نفر بود بگوید چشم اما نکه میگویند زنا دید پدرش معلوم نیست الحمد لله حالا که بشهود معلوم شد که ابو سفیان داخل آن هفت نفر بوده است القصه معویه دید که در مجلس اول عقیل با رجال دولت بد سلوکی نمود و بد باخت گفت ای عقیل در من چه میگوئی گفت حالا نگویم یا وقت دیگر در خلوت بگویم گفت البته حالا بگوئید گفت حمامه معویه گفت حمامه کیست و چیست گفت فردا بتو میگویم خشمناک از حمام برخاست بحمام رفت معویه رجال دولت و واقفان حضور قدغن کرد که متفرق نشوند تا معنی حمامه مفهوم شود و نسب معویه معلوم گردد علما را طلبید و از این کلمه چیستی پرسید گفتند نمیدانیم اهل حدیث گفتند حدیث نیست تا تامل نمائیم اهل تفسیر گفتند قران نیست تا تفسیر کنیم پس معویه بانک بر ایشان زد که هر سال اینقدر انعام و مقرری می ستانید و معنی حمامه را نمیدانید مقدمم از شما باین حرفها قناعت نمیشود مگر آنکه بگوید جوانی از علمای عارف بانساب گفت من میدانم لیکن از خلیفه هراس دارم خلیفه او را امان داد آن جوان گفت حمامه جده ششم در جاهلیت از جمله فواحش بود که بیدق علم میزد و در شبانه روزی هفتاد مرد پیش او میرفت چون بسیار متشخصه بود صاحب غلام و نوکر و خدم و حشم و خرج و مخارج زیاد داشت ما بیشتر این قدر نمیدانیم تا کذرانش بشود معویه گفت عمرو عاص از پنجنفر و زیاد از هفت نفر و ما از هفتاد نفر پس منوچهر عمر ونزیاد کردید و گفت شما امیدواری دارم وزرا و دهای شما را زیاده برای پند اشتم برادر علی از علی رو گردان شده و بدر خانه ما امده بعد از این دیگران نیز متابعت خواهند کرد سران لشکر و سرداران بعسکر او خواهند امد و شوکت ما زیاد و شوکت و شکوه علی نقصان خواهد پذیرفت بحرفهای عقیل از جا در نروید این سلطنت و ملک است شوخی نیست باید متحمل شد و در هند این سخنان نباید شد و قریب هفتصد هزار دینار بعقیل بذل و تحفه داد مع هذا روزی خواست که عقیل را خجل سازد در ملاء عام گفت عموی شما ابو لهب حالا در کجا است عقیل گفت میان رانهای عمه شما حمالة الحطب مشغول وطی او ست معویه بسیار خندید روز دیگر گفت من بهترم یا علی برادرت گفت تا در شام هستم تو و قتیکه بیرون رفتم علی روز دیگر باز پرسید گفت علی که من بهترم یا علی گفت از برای دنیای من تو و از برای آخرتم علی روز دیگر باز پرسید گفت علی قسیم جنت و نار است و تو ملک جهنم روز دیگر گفت چرا شما بنی هاشم شبق زیاد دارید گفت تا زنهای خود را کفاف دهیم بخلاف شما بنو امیه زنهای شما شبق زیاد دارند شما کفایت بحاجت آنها نمیدهید لهذا بدیگران زنا میدهند و باز از عقیل پرسید چرا بنی هاشم اول ریش ایشان سفید میشود و لیکن بنی امیه اول شاربهای ایشان سفیدی شود عقیل گفت زیرا که دهان زنان شما بنی امیه گنده و بد بو است

وشوارب

## خواستگاری عرب مادر معویه را

وشوارب شما را می بوسند شاربهای شما زود سفید می شود بخلاف زنان بنی هاشم که دهان ایشان خوشبو است موی شاربهای ما را سفید نمیکند و اینم روزی چهار هزار دینار زر سرخ بعقیل داد که علی را در روی منبر لعن کند عقیل بالای منبر رفت و گفت حضرت معویه مرا امر کرد که علی را لعن کنم لعنت بر او باد همه گفتند آمین و از منبر فرود امد معاویه گفت این کلام تو ابهام و ایهام داشت معلوم نشد که لعنت بعلی باد یا بمن که چنین خواهش کردم گفت اگر بشما معلوم نیست بمن معلوم است و لعنت میداند که بکجا برود چون عقیل از شام مراجعت نمود قرض خود را داد و پسران و دختران خود را عروسی نمود و ضیاع و عقار خرید آنکه خدمت امیر المومنین امد عرض کرد مرا پاک کن پس آنجناب از جمیع مفاصل او فصد کرد و خون بدن او تمام شد و مدتی بزمین کرم بود تا بند بیج صحت یافت و گوشت و خون طعامهای معویه ریخت و این از جمله خارق عادت و معجزه آنجناب بود که عقیل بنظر بصیرت باین حال القاب نظر کند که پدر خود را از ناکار مینماید از برای قوام سلطنت و نظم دولت عجب شیطنت و نکرا میمنود در دل جبر شام و سفهای بیخبر بود منقول است که عرب بدوی وارد معویه کردید در ملا گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین معویه گفت وعلیک السلام یا اخا العرب ما وراک یعنی چه در پشت سر داری یعنی چه میگوئی و چه میخواهی گفت میخواهم مادرت را بمن تزویج کنی معویه گفت اختیار مادر من با من نیست و قتیکه اندرون حرم رفتم از جانب شما خطبه میکنم عرب گفت قبل از خطبه بگو ببینم مادرت سمین و لحیم و شحیمی است یا لاغر معویه گفت سمین و لحیم و شحیم است گفت فرجش چاق و فربه است یا لاغر است و پوستی است و استخوانی است معویه گفت یا اخا العرب اموضع را ندیده ام لیکن موافق نظم طبیعی بدن چون همه جانبش فربه است باید فرجش هم فربه باشد عرب گفت وقتیکه جماع می دهد مثل خر میخوابد با چم و خم و نان و غربیله مینماید معاویه گفت من جماع دادن او را ندیده ام لیکن روزی که پدرم بحمام میرفت دماغ او ساز بود معلوم است که حرکات و افعال خوش و اداهای شیرین داشت عرب گفت پدرت و مادرت هر دو آتش بگیرد من هفده شتر را چکونه بدهم معاویه گفت البته باید بدهی پس معلوم کردید که آن عرب با کسی نذر بسته بوده است که معویه را متغیر نماید و بغضب بیاورد ایضا مسطور است که ابخر اراده روزی غلام خود را صدا کرد و گفت یا غلام و یا فلان جواب نشنید مکرر صدا کرد جواب نشنید برخواست دید که پشت پرده نشسته است گفت چرا جواب نمیدهی آن غلام گفت که غلام نمیخورد غلام نمی آشامد غلام نمی خوابد غلام راحت نمیخواهد تا کی میگوئی یا غلام یا غلام کشتی ما را او نهایت غیظ و تشدد کرد معویه خندید گفت ما خود را بد خلق نمیکنیم برای آنکه تو حسن خلق پیدا کنی آن ناپاک سفر جنگ

پیغمبر

## نسب معویه یزید وغیرها

پیغمبر ناخوشی جوع داشت بان شتر را در یکمجلس میخورد و میکفت یا غلام ارفع الطبق والله ملئت وما شبعت یعنی خوانچه را بردار والله خسته شدم وسیر نشدم و در حدیث وارد است که مؤمن با این ناخوشی مبتلا نمیشود و در خبر وارد است که جناب رسول خدا فرموده وقتیکه معاویه را روی منبر ببینید شکمش را پاره کنید واکر بخواهیم سیئات اعمال این پلید را ذکر کنیم این مختصر بار دفتری خواهد شد هزار ماه بجناب امیر المؤمنین با امر او لعن کردند الخ امر زاده کرد وها از شیعیان علی کشت و سوزاند و در خبر است که بدترین مقامها مقام شیبویه است بعد از آن مقام معاویه است فریاد میکند یا حنان یا منان جواب میرسد الآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین مؤلف کوید که زمخشری و ابن ابی الحدید و جمع دیگر معاویه را بچهار نفر نسبت داده اند مسافر بن ابی عمرو عمارة بن ولید بن مغیره و عباس بن عبد المطلب و صباح بن معن که غلام سیاه عمارة بن ولید بود و ابو سفیان بسیار کوتاه و بدشکل بود و صباح غلام آزاد کرده واجیر ابی سفیان بسیار صبیح و خوش صورت و خوش قد و قامت بود هند او را بخود خواند بمعاویه حامله شد و برخی کویند عتبه پسر ابو سفیان هم از صباح است این چهار نفر و معاویه شریک بودند هند بهانه ناخوشی بصحرا رفت و در صحرا وضع حمل خود نمود و حسان بن ثابت میکوید لمن الصبی بجانب البطحاء فی الترب ملقی غیر ذی مهد نجلت به بیضاء آنسة من عبد شمس صلبة الخد یعنی برای کیست و پسر کیست این طفلی که در کنار بطحای مکه افتاده است بی کاهواره پسر خود کرده است او را زن سفید مانوس رام و خوش اندام از غلام شمس سخت روی حامله شده است و عمرو عاص چنانچه عامه و خاصه تصریح کرده اند از پنج نفر است اکرچه مادر او از بغایای مشهوره است لکن قطعا این پنج نفر در یکطهر با او زنا کرده اند و او منسوب باین پنج نفر است ابو لهب و امیة بن خلف و هشام بن مغیره و ابو سفیان بن حرب و عاص بن وائل و در سر عمرو معرکه شد این نابغه را که مادر عمرو است و کمترین مردی بود از همه و عبد الله بن جدعان او را حکم کردند او کفت از عاص است و دروغ کفت زیرا که بابی سفیان اشبه بود چون عاص باو چیز میداد بعاص منسوب نمود و در این باب ابو سفیان بن حارث می کوید ابوک ابو سفیان لا شک قد بدت لنا فیک منه بینات الشمائل یعنی پدر تو ابو سفیان است بدون شک بتحقیق ظاهر شده است بما که از ابو سفیان در تو دلائل و شمائل هست و یزید از معویه نیست مادر او دختر بجدل کلبی بود با غلام پدر در افتاد یزید بعمل آمد نسابه بکری که از علمای اهل سنت است این شعر را در بیان نسب او ذکر نموده فان یکن الزمان اتی علینا بقتل الترک والموت الوحی فقد قتل الدعی و عبد کلب بارض الطف اولاد النبی مراد از دعی عبید الله زیاد است

پسر

## نسب عمر وطلحه و عدم اخوت ما بین هاشم و امیه

پسر سمیه زانیه در فراش ابی عبید عبد بنی علاج متولد شد و معاویه او را بابی سفیان ملحق نمود چنانچه کذشت و عمر بن سعد پسر سعد نیست بلکه از نطفه یکی از بنی عذره است که صدیق و دوست امیه بود روزی سعد بمعویه کفت من از تو سزاوارترم بخلافت معویه کفت بنی عذره این دعوی را از تو قبول نمیکنند و در این باب کفته اند قوم تداعوا زنیما ثم سادهم لولا خمود بنی سعد لما سادا محنت شمر دوان بجوز بی بکرت که دست عمر کرفته است پای طاهر او مخفی نماند که میان عوام کالانعام بلکه میان علما مشهور شده است که امیه که بنو امیه باو منسوبند با هاشم توأم بودند و پشت بر پشت چسبیده بودند و با شمشیر ببریدند و از هم جدا کردند و لهذا ما بین بنی هاشم و بنی امیه خونریزی شد پناه می برم بخدا و این قول مثل آنست که بکویند آدم علیه السلام دخترهای خود را بپسرهای خود داد و داود معشوقه زن اوریا شد و اوریا را بغزا فرستاد و بکشتن داد و زن او را کرفت این الثری من الثریا شجره خبیثه کجا و شجره طیبه کجا و نسبت ما بین اینها کجا معاویه بجناب امیر المؤمنین نوشت که نحن وانتم بنو عبد مناف الخ حضرت انکار فرمود و نوشت لیس المهاجر کالطلیق ولیس الصریح کاللصیق یعنی مهاجر مثل طلیق نیست و نیست اولاد صریح مثل اولاد زنا که بشهود و خدعه منسوب شده اند و طلحة بن عبید الله مادر او صعبه دختر حضرمی است از جمله زانیان مشهوره و صاحب رایات مرتفعه بود که همه کس بمباشرت او بدلالت علم سرخ مشرف می شد بابها مفتوحة للداخلین رحلها مرفوعة للفاجر ابو سفیان او را وطی نمود مقارن آن عبید الله او را تزویج کرد بعد از شش ماه بدنیا تشریف آورد ابو سفیان و عبید الله در میان شیلا منازعه نمودند و بحکم مادرش تراضی کردند صعبة ابنة العربیکه او را بعبید الله ملحق ساخت در این باب صعبه را ملامت کردند که چرا بابو سفیان ملحق نساختی کفت عبید الله کریم بود و ابو سفیان لئیم مؤلف کوید هر که تتبع در تواریخ و کتب مثالب نماید در میان این قوم حلال زاده مثل کبریت احمر و عنقا و غیلانست و همه این منافقان که با امیر مؤمنان مخالفت نمودند ولد زنا بودند هر یک و در اینها از یکنفر بود مکر خلیفه ثانی که او حلال زاده و از یکنفر بود تفصیل این اجمال آنست که نفیل ثقیف زنا کرد با صهاک که کنیز زبیر بن عبد المطلب بود از او خطاب شد تا آنکه بعد بلوغ رسید روزی صهاک حبشیه را دید و کند کی ردف و کفل او او را خوش آمد با او که مادرش بود زنا نمود از او دختری متولد شد حنتمه نام چون بزرگ شد خطاب با او نیز زنا نمود جناب اعجب النجباء عمر بن خطاب بعد از آن کشف خود بخشش کرد در این باب از علمای اهل سنت کوینده میکوید کذب الروافض ویلهم فیما ادعوا فی قولهم ابن الزنا لا ینجب هذا ابن خطاب لا مرء انه لعلی البریة والانام وانجب ابن ابی حجاج بغدادی

شاعر

## انساب نصاب و قصه قرار با عمر خطاب و داغ کردن خطاب

شاعر مشهور میکوید و بقول مجلسی حضرت صادق میفرماید مَن جَدُّهُ خالُهُ وَوالِدُهُ اُختُهُ اُمُّهُ وَعَمَّتُهُ اَجدَرُ اَن يُبغِضَ الوَصِيَّ وَاَن يُنكِرَ يَومَ الغَديرِ بَيعَتَهُ کسیکه جد او خال او و پدر او ست و خواهرش مادر او و عمه او ست سزاوار است که بغض وصی را داشته باشد و وصی را دشمن بدارد و انکار بیعت غدیر کند شیخ ابو عثمان در کتاب مفاخرات قریش میکوید بعمر خبر دادند که جمعی از شاعران و روات انساب و دانایان اخبار انساب مردم را نقل میکنند و پرده ناموس را می درند پس بالای منبر رفت و کفت شما را می ترسانم از ذکر کردن انساب بندکان خدا و ذکر اصل و نسب مردم زیرا که اکر من بکویم که امروز از در مسجد بیرون نرود مکر کسیکه در اصل و نسب او عیب نباشد هر اینه از در مسجد احدی از شماها نمیتواند بیرون برود مردی از میان مردم برخواست و کفت چرا من و تو ای امیر المؤمنین از در بیرون میرویم بقول اصفهانی یعنی عمر کفت دروغ کفتی بلکه انوقت بتو میکوییم ای قین پسر قین بنشین مؤلف کوید که این مرد مهاجر بن خالد بن ولید بن مغیره مخزومی بود علوی بود در صفین خدمت جناب امیر المؤمنین بود و بزخمی چشم وی رسیده بود و برادرش عبد الرحمن در نزد معاویه بود مرحوم [illegible] که این صحبت در خدمت حضرت صادق مذکور کردید آنحضرت فرمود عمر نرسید که بکناه و قصه نقیل بن عبد العزی با صحاک کنیز زبیر بن عبد المطلب مواخذه بشود اکر چه کناه از عمر نبود بلکه تقصیر نقیل و صحاک بود بعد از ان انجناب از روی تعجب فرمود خدا رحمت کند عمر را از سنت تجاوز نکرد و این ایه شریفه را تلاوت فرمود اِنَّ الَّذينَ يُحِبّونَ اَن تَشيعَ الفاحِشَةُ فِي الَّذينَ آمَنوا لَهُم عَذابٌ اَليمٌ یعنی کسانیکه دوست میدارند که شیوع پیدا کند فاحشه در کسانیکه ایمان اورده اند برای ایشان است عذاب دردناک مؤلف کوید بدیده انصاف بنکرید و ببینید که عمر این کلام را کفت احدی نمیخواست که بکوید من بیرون میروم زیرا که همه معیوب بودند اکر در میان ایشان صحیح النسب بود یقینا برمیخواست و از در بیرون می رفت و بخلیفه میکفت شما انساب مردم را بنسب خود قیاس مکن پس معلوم شد که همه یکسان بودند بدانکه زبیر نقیل را با خطاب داغ کرد و عهدنامه نوشتند که زبیر خطاب را به نقیل بدهد بشرط انکه صدر مجلس ننشیند و امر بکسی ننمایند و با ما سهمی نزنند و کتابی در این باب نوشتند و جمعی مهر کردند از انجمله عاص بن امیه حرب بن امیه بود و ان کتاب در نزد بنی هاشم بود و در خدمت حضرت صادق بود در نزد هشام بن عبد الملک ابراز کرده در روز قتل یکی از اولاد عمر که متعرض کنیزی شده بود اعظمها ابن ابی الحدید در شرح فقره لم يُتَّهَم فيهِ عاهِرٌ وَلا ضَرَبَ فيهِ فاجِرٌ میکوید که در این کلام رمزی است بر دانست نسب جماعتی از صحابه چنانچه کفته اند که آل سعد بن ابی وقاص از بنی زهره نیستند بلکه از بنی عذره اند و آل زبیر بن عوام از معمر

## نسب معاویه و سایرین و حکایت دیک الجن

معمر از قبط مصر اند از بنی اسد نیستند ناصر عباسی از خلفای بنی عباس میکوید فَما بِكَعبَةٍ وَالحَطيمِ وَزَمزَمٍ وَالرّافِضاتِ وَسَعيِهِنَّ اِلى مِنى بُغضُ الوَصِيِّ عَلامَةٌ مَكتوبَةٌ كُتِبَت عَلى جَبَهاتِ اَولادِ الزِّنا مَن لَم يُوالِ فِي البَرِيَّةِ حَيدَرًا سِيّانِ عِندَ اللهِ صَلّى اَم زَنا محمد بن سائب کلبی در کتاب مثالب میکوید معویه از چهار نفر بود عمارة بن ولید بن مغیره مخزومی و مسافر بن عمرو ابو سفیان و یکنفر دیکر که او را اسم نبرده است هند مادر وی از مشاهیر فواحش بود و بهترین مردها در نزد او سودان بودند و اکر سیاه می زائید میکشت و حمامه جده معویه بود صاحب علم بود و از فواحش مشهوره بود و سمیه مادر زیاد بود از جمله زناة و بغایا بود در یکطهر هفت نفر او را طی کردند هیچ کدام ملحق نشد و بی پدر وحید ماند مدار امر معویه مشهور کذرانده که از ابو سفیان است و برادر زیاد است و زنای پدر خود را باو ثابت نمود و حال انکه در فراش ابو عبید غلام بنی علاج که از ثقیف بود متولد شده بود و عایشه همیشه با و زیاد بن ابیه میکفت و سمیه خواهر ابی سفیان بود برخی کویند خواهر معویه بود و امیه غلام رومی بود چون حلیف عبد شمس پسر عبد مناف بود باو منسوب کردید چنانکه عوام پدر زبیر نبود بلکه غلام خویلد بود و خویلد پدر زبیر است مؤلف کوید که مِنَ الباب اِلَى المِحرابِ مُتَفاضِحٌ یعنی از در تا محراب بعضی بکدیکر را فضیحت کنند انکه از یکی نجس ترند حجار الحشمة واحد انجس من واحد یعنی سنک چیده در چاه خلا یکی از یکی نجس تر است اکر چه مشهور است که ابو بکر ولد الزنا نبود لکن بر فرض تسلیم جد ولد الزنا است و حید ولد الزنا از او میرسید لَولا بابكته لاحتال في قتلي میکفت که این ابیت بد خبر و نهاد است هم از ابو بکر یاد کرفته بعینه حکایت دیک الجن است قال الشيخ المفيد قدس سره في كتاب المثالب قال كان على عهد الرشيد بن المهدي رجل يقال له اسحق بن ابرهيم وقيل اسمه عبد السلام الملقب بديك الجن كان عالما فاضلا شاعرا اديبا فقيها حاويا بالكثير من العلوم وكان مع ذلك شيعيا فوشي به الى الرشيد وقيل له ان ديك الجن رجل لا يثبت صانعا ولا يقول ببعثة ولا نبوة وهو ممن يقع في الاسلام واهله فان قتله امير المؤمنين اراح الناس منه والاسلام من شره فاحضره الرشيد فلما مثل بين يديه فقال السلام عليك يا امير المؤمنين فقال له الرشيد لا اهلا ولا سهلا ويلك بلغني عنك انك لا تثبت صانعا ولا تقول ببعثة ولا نبوة وانك ممن يقع في الاسلام واهله وان قتلك يريح الاسلام منك والمسلمون من شرك فقال له ديك الجن معاذ الله يا امير المؤمنين ان يكون هذا مذهبي وتلك مقالتي وما ينطوي عليه ضميري وكيف يا امير المؤمنين لا اثبت الصانع مع وجود الشواهد الدالة عليه وعندي ان الموت مثله كمثل النوم وان البعث مثله

## حكايت دعبل الجن مع الرشيد

كمثل اليقظة وعندي انه سبحانه لا يخلي المكلفين من لطف اما نبي او وصي نبي يكون الناس معه اقرب الى
الصلاح وابعد من الفساد ثم واجب على الله ان لا يخرج ذلك اللطف من الدنيا حتى يجعل له خليفة يكون
يكون الناس معه لحكايتهم مع الصدر الاول حتى يقوم مقامه منهم فهو والله يا امير المومنين مذهبي
فلا تسمع في يا امير المومنين قول المبدلين المحرفين المغيرين المبتكين اذان الانعام الهمج الرعاع الذين
يطيرون مع ريح ويتبعون كل ناعق وناعق تفرعت الزندقة من مذاهبهم وعملوا بالقياس في اديانهم
ونفوا الخلافة عنك وعن ابيك العباس بما رووه كذبا عن رسول الله من قوله نحن معاشر الانبياء
لا نورث وما تركناه صدقة فكيف يقول رسول الله ذلك وقد قال الله تعالى وورث سليمان داود
وقال ذكريا يرثني ويرث من ال يعقوب فقال له الرشيد ذلك ويلك الست القائل تقول في شعرك
اصبحت جم بلابل الصدر وابيت منطويا على الجمر ان بحت طل دمي وان اكتم يضيق لذلكم صدري
فقال بلى والله انا القائل لما ذكرت فابن تمام قال له الرشيد ويلك وكان له تمام قال نعم قال قله فانشد
مما اتاه الى ابي حسن عمر وصاحبه ابو بكر فعلى الذي رضي بفعلهما مثل الذي احتقبا من الوزر جعلوك
رابعهم ابا الحسن كذبوا ورب الشفع والوتر وفقلت في بدر سراتهم لا غزو ان طلبوك بالوتر قال
فقطع عليه الرشيد شعره وقال له ويلك جئت بك لاستتيبك عن الزندقة فخرجت الى مذهب الرافضة
لقد زدت كفرا الى كفرك قال يا امير المومنين ان كان كل من قال بحبكم وولايتكم واعتقد انك وابيك وابن عمك الائمة
ومن يجب له المودة بقوله تعالى قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى يكون كافرا فانا ذلك فقال
الرشيد الست القائل في شعرك باح لفظي بسر الصدر ما ذاك الا بمعظم الامر فلبس بعد الممات حادثة
وانما الموت بيضة العقر هات معاذ الله يا امير المومنين ان يكون هذا قولي واكون ممن تلفظ به
الا انا فلا اعلم اشياخي رافعا له الى الوليد بن يزيد بن عبد الملك فانه كان زنديقا لا يثبت صانعا ولا
يقول ببعثة ولا نبوة وروي عنه انه تفال بالمصحف يوما فخرج فيه فاستفتحوا وخاب كل جبار عنيد
من ورائه جهنم ويسقى من ماء صديد الاية فجعل المصحف غرضا للنشاب ورماه بالنبل حتى خرقه وقال
هددتني بجبار عنيد فها انا ذا الجبار عنيد اذا ما جئت ربك يوم حشر فقل يا رب خرقني الوليد | زنديق
فقال ما هذان البيتان الا حزان لك فقلت لا والله يا امير المومنين فقال لعن الله الوليد بن يزيد
ما كان يثبت صانعا ولا يقول ببعثة ولا نبوة اتدري من اين اخذ اللعين قوله هذا قلت نعم ان اعطاني
امير المومنين الامان على النفس والاهل والمال وضمن الجائزة قلت لك من اين اخذ ذلك قال لك ذلك
ثم اخرج خاتمه من اصبعه ورمى به الي فقلت يا امير المومنين من شعر عمر بن سعد حيث خرج الى الحسين

على

## قصة دعبل الجن

على صلوات الله عليهما فوالله ما ادري واني لصادق افكر في امري على خطرين اترك ملك الري
والري منيتي ام ارجع ماثوما بقتل حسين حسين بن عمي والحوادث جمة وما عاقل باع الوجود بدين
يقولون ان الله خالق جنة ونار وتعذيب وغل يدين فان صدقوا فيما يقولون انني اتوب الى
الرحمن توبة سنتين وان كذبوا فزنا بدنيا هنية وملك عظيم الحجلين فقال لعن الله عمر بن سعد
ما كان يثبت صانعا ولا يقول ببعثة ولا نبوة اتدري من اين اخذه اللعين قلت نعم يا امير المومنين
اخذه من شعر يزيد بن معوية بن ابي سفيان قال وما قال يزيد بن معاوية قلت قال علية هاتي ناوليني
واعلني حديثك اني لا احب التناجيا حديث ابي سفيان لما سمى به الى احد حتى اقام بواكيا | البواكا
ام اعلنا فقانه وادركا الشيخ اللعين معاويا فان مت يا ام الاحيمر فانكحي ولا تاملي بعد الممات التلاقيا
فان الذي حدثت من يوم بعثنا احاديث زور تترك القلب ساهيا ولولا فضول الناس زرت محمد
بشمولة خرق تروي عصابيا ولا خلق بين الناس ان محمدا تبوا قبرا بالمدينة ثاويا وقد نبت الرمح
على دمنة الثرى له غصن من تحته السر باديا ويفنى ولا يبقى على الارض منه وتبقى حرارات النفوس كما
هيا فقال لعن الله يزيد بن معاوية ما كان يثبت صانعا ولا يقول ببعثة ولا نبوة اتدري من اين اخذه
اللعين قلت نعم يا امير المومنين اخذه من شعر ابيه معاوية بن ابي سفيان قال وما قال معوية بن ابي سفيان
قلت قال يا ايها الذين من يكفر صبابات فلا نلمني فانما تغني الملمات ثم نجل في طرو الظلماء شموس ضحى
نجومها الزهر طاسات وكاسات لعلنا ان يدع داع الفراق بنا نمضي وانفسنا منها رويات خذ ما تجل
واترك ما وعدت به فعل اللبيب فللتاخير افات قل ارباح الليالي كل غادية فانما خلع الدنيا استعارات
قال لعن الله معوية بن ابي سفيان ما كان يثبت صانعا ولا يقول ببعثة ولا نبوة اتدري من اين اخذ الملعون
قلت نعم يا امير المومنين من شعر عمر بن الخطاب حين ولاه الشام وقلده اياها قال وما قال عمر بن الخطاب
عند ذلك قلت قال معوية ان القوم ملت حلومهم بدعوة من عم العشيرة بالوتر صبوت الى دين به
باد اسرتي فابعد بدين قصم به ظهري فلم انس لا انس الوليد وعتبة وشيبة والعاص الصريع لدى بدر
توصل الى التخليط في الملة التي اتانا بها الماضي المموه بالسحر لهذا فقد تبت الشام راجيا وانت
جدير ان تعود الى صخر فقال يا ابا اسحق او كان عمر كافرا بما جاء على محمد قلت نعم يا امير المومنين فقال
من اين اخذ الزنديق قلت من شعر ابي بكر بن ابي قحافة قال وما قال ابو بكر قلت قال انوعدنا المعاد
بشرب خمر وتنهى الان عن ماء وتمر كما قال الغراب بسهم رام لقد جمعت من شيء اضر حديدة صيقل وقضيب
نبع ومن عصب البعير وريش نسر اقطع في جوع بعد موت حديث خرافة يا ام عمرو فقال يا ابا اسحق

الامان

## قصهٔ دیک الجن

اوکان الصدر الاول کافرا بما جاء علی النبی صلی الله علیه وآله قلت نعم یا امیر المومنین فقال من این
اخذ الزندیق قلت اخذ من شعره لنفسه حیث قال ذرینا نصطبح یا ام بکر فان الموت نفث من هشام
ونفث عن ابیك وکان قرنا من الابطال شرب المدام یود بنو المغیرة لو فدوه بالفی دجج وبالف
دام کانی بالقلیب قلیب بدر من الاقوام والشرف الکرام کانی بالطوی طوا بدر من السر المکلل
بالسنام ابو عدنا ابن کبشة ان سنحیی وکیف حیوة اصداء وهام ویعجز ان یکف الموت عنی ویحیینی
اذا بلیت عظامی خلا ان الحکیم رای حمیرا فالجمها فتاهت فی اللجام ولم یکفیه جمع المال حتی بلانا
بالصلوة وبالصیام فهل من مبلغ الرحمن عنی بانی تارك فرض الصیام فقل لله یمنعنی شرابی وقل
لله یمنعنی طعامی فقال یا ابا اسحق او کان الصدر الاول کافرا بالله وبما انزل الله علی رسوله ومکذبا
بایاته وشاکا فی قدرته قلت نعم یا امیر المومنین قال والله لقد کفر هذا الزندیق کفرا ما کفر به فرعون
ذو الاوتاد اتدری من این اخذ الزندیق قلت نعم یا امیر المومنین قال من این اخذه لعنه الله قلت اخذه
من شعر عبد الله بن الزبعری حیث قال لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل لعبت
هاشم بالملك فلا خبر جاء ولا وحی نزل ولعبنا نحن فی دولتنا هکذا قد کان والدنیا دول قال والله
کفر هولاء القوم کفرا ما سبقهم الیه الاولون ولا یلحقهم فیه الاخرون اشهد علی کل امرء الی الله من اولهم
الی اخرهم ثم اکثر علی ذلك ثم خلع علیه هناك الجایزة واخرجه مکرما والحمد لله رب العالمین وبرخی از
مورخین شیرین گفتار و فرقه ازنا قلین آثار این قصهٔ شریفه را باندك تفاوتی ذکر کرده اند وآن این است
که دیك الجن مردی بود محب خاندان و شاعری بود بی نظیر اسم او عبد السلام بود شبی متوکل عباسی او را
احضار نمود آن مومن ممتحن در پیش خود فکر کرد که در این وقت شب مرا نخواسته است مگر آنکه از فضایل
امیر المومنین بپرسد و من ذکر فضایل نمایم و این بهانهٔ مرا بکشد پس غسل و حنوط و وصیت نمود و
با اهل و عیال وداع کرد و بنزد آن ولد الزنا آمد دید در منزل خود تنها نشسته و شمعی در برابر او میسوزد
داخل شد خلیفه اذن جلوس داد و گفت ترا احضار کردم برای آنکه معنی این شعر را که انشاد کرده بیان
کنی و مقصود تو از این شعر چیست که گفته أَصْبَحْتُ جَمَّ بَلَابِلِ الصَّدْرِ وَأَبِيتُ مُنْطَوِيًا عَلَى جَمْرِ
إِنْ بُحْتُ يَوْمًا طُلَّ فِيهِ دَمِي وَإِنْ كَتَمْتُ يَضِيقُ بِهِ صَدْرِي یعنی صبح کردم در حالیکه بسیار بود شدائد
سینهٔ من و شب را بروز میآورم یا شب میکنم در حالیکه مشتمل بر اخگر و آتش در دلم میسوزد اگر روزی
آن سر را آشکار نمایم خون من باطل و هدر میشود و اگر پنهان نمایم سینهٔ من تنگ میشود یا آن جزء
مرا از آن سر که اظهار از آن خون تو هدر میشود و از کتمان آن دلتنگ میشوی دیك الجن گفت اگر امان

دهی

## حکایت دیک الجن با متوکل عباسی

دهی راست عرض میکنم متوکل گفت امان دادم ترا عرض کرد شکایت کرده ام در باب ظلمی که ابو بکر و عمر با امیر المومنین
کردند متوکل گفت چه میگوئی در باب یزید بن معویه گفت او کافر و نجس و پلید و ملعون بود گفت اگر
شاهدی از کفر یزید بر کفر او ذکر نکنی میبرم چیزی را که در او است دو دیده تو یعنی سر ترا از بدن
جدا میکنم گفت چون سر حسین شهید را نزد آن پلید گذاشتند ابن زهیر میخواند بعضی بطور تمثل و برخی بنحو
انشاد لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسَلِ لَأَهَلُّوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا
يَا يَزِيدُ لَا تُشَلَّ لَسْتُ مِنْ خِنْدِفَ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَ لَعِبَتْ هَاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبَرٌ
جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ در شعر آخر انکار پیغمبر نموده است متوکل گفت یزید این مذهب را از که فرا گرفته بود
گفت از پدرش متوکل غضبناك شد گفت خدا بلای ترا عظیم گرداند معویه کاتب وحی و خال المومنین است
چگونه اعتقاد او اینطور میشود اگر شاهدی با دعای خود از کلام او ذکر نمائی سرت را از تنت دور میکنم
گفت معویه در حالت احتضار بود زنش گریه میکرد و میگفت بعد از تو شوهر نخواهم کرد تا بنو ملحق شوم
معویه انشاد این شعر نمود إِذَا مِتُّ يَا أُمَّ الْحُمَيْرَاءِ فَانْكِحِي فَلَيْسَ لَنَا دُونَ الْمَمَاتِ تَلَاقِيَا فَإِنْ كُنْتِ قَدْ أُخْبِرْتِ
عَنْ مَبْعَثٍ لَنَا أَحَادِيثُ طَسْمٍ تَجْعَلُ الْقَلْبَ سَاهِيَا یعنی وقتیکه من مردم ای ام الحمیراء شوهر بکن زیرا که نیست
ما را بعد از مردن ملاقاتی یعنی حشری و نشری نیست و یکدیگر را نمی بینیم پس اگر بتو خبر داده اند که ما را حشر
و نشری هست حرفهای لغو و عبث است قلب را پریشان میکند یا حرفهای طسم است یعنی مثل طسم است
لغو و بیمعنی است پس متوکل بعا و برا لعن نمود وَيْلٌ لِمَنْ كَفَّرَهُ نَمْرُودُهُ وای بحال کسیکه نمرود او را تکفیر
نماید و پرسید که معویه این عقیده را از که اخذ نموده بود گفت از عمر بن خطاب مرتاب پس غضب
بر متوکل مستولی گردید و تهدید و وعید گذشته را اگر اگر شاهدی از کلام عمر ذکر نکند گفت روزی
عمر مشغول شرب خمر بود زن او او را منع نمود آن فرعون گوش بحرف نصیحه خود نداد و گفت أَتُوعِدُنِي
الْجِنَانَ بِشُرْبِ خَمْرٍ وَأَنْهَى الْآنَ عَنْ مَاءٍ وَتَمْرٍ أَبَعْثٌ ثُمَّ حَشْرٌ ثُمَّ نَشْرٌ حَدِيثُ خُرَافَةٍ يَا أُمَّ عَمْرٍو یعنی
آیا وعده داده میشوم من بخوردن شراب در بهشت و نهی کرده میشوم حالا در دنیا از آب خرما آیا بعد
از مردن بعث و حشر و نشری خواهد بود و این حرف خرافات است و هذیان ای ام عمرو یعنی خدا و رسول
خدا هذیان میگویند متوکل گفت عمر این اعتقاد را از که فرا گرفته بود گفت از ابی بکر متوکل غضبناك
شد و دشنامهای گرنش تلفت کرد بید و وعید شدید و تاکید اکید نمود بقتل وی اگر شاهدی از قول ابو بکر
نگوید گفت ابو بکر در نهار رمضان شراب میخورد زوجه او حاضر شده گفت ای ابا بکر رسول خدا چون
مفطر یافت دور نموده تا چه رسد بافطار عمدی ابو بکر در جواب وی انشاد کرد دَعِينَا نَصْطَبِحْ يَا أُمَّ بَكْرٍ

ان

فان الموت نفث عن هشام ونفس عن ابیک وکان قرما شدید الباس فی شرب المدام ویجبر ابن کبشة سوف
نحیی وکیف حیوة اصداء وهام الا هل مبلغ الرحمن عنی بانی تارک شهر الصیام وتارک کلما اوحی الینا محمد
من زخاریف الکلام فقل لله یمنعنی شرابی وقل لله یمنعنی طعامی ولکن الحکیم رای حمیرا فالجمها فتاهت
فی اللجام یعنی بگذار مارا ای ام بکر تا صبوحی بزنیم که خماران وقت صبح یکجام میخورند واورا صبوحی و خمارشکن
میگویند که دفع صداع و دو شیشه میکند و تر دماغ میکند پس بدرستی مرگ نفخی است از جود نفس قسم بجان
پدرت که بود شدید الباس در خوردن شراب آیا میگوید با خبر میدهد ما پسر تویج مکه که جناب پیغمبر
باشد که ما زود زنده می شویم چگونه میشود تصور نمود زنده شدن اعضا و سرها بعد از پوسیدن انها
بیهوده و باطل است بیخ کفته است و محض صورت سازی و حرفی است و از مزخرفات و نامربوطات و مغالطات
آیا کسی هست که از من بخدا خبر بدهد که من ترک روزه رمضان میکنم و ترک میکنم انچه که محمد بما اورده است
از مزخرفات حرفهائی است که مطلا است نه طلا پس بگو بخدا نان را ببرد و بگو بخدا آب را ببرد این قدر
هست که حکیمی این خرها را دیده است پس اینها را لجام کرده است واز شراب خوردن منع کرده است و عوام
خرهای اند بسبب این لجام چون متوکل این کلمات را شنید یک بدره زر بدیک الجن داد و او را مرخص نمود

**باب دویم** بدانکه مجلسی اجلسه الله فی فرادیس الجنان در جلد دوازدهم بحار الانوار نقل میکند
که ملعون یحیی بن اکثم قاضی حکم کرد که جمعی از اهل حدیث و متکلمین را نزد من حاضر نما قاضی میگوید
امتثال امر مامون نمودم و چهل نفر از فحول علمای محدثین و متکلمین را بدار الاماره بردم و در منزل
حاجب ایشان را نشاندم و خود بر مامون داخل شدم و از حضور علما او را اگاه ساختم اذن دخول داد
مراجعت کرده علما را اذن دخول داده بمصاحبت ایشان داخل مجلس مامون شدیم بعد از سلام هر یک
از ایشان بحسب مرتبه و مکانت در مکان خود نشستند پس آن پلید تحیت و مرحبا بیکان بکان ایشان
کفت و ساعتی با ایشان صحبت داشت تا انس و آرام کرفتند پس با ایشان کفت امروز میخواهم شما را میان
خود و خدای خود شاهد و حجة بکیرم و در باب دین و مذهب مباحثه نمایم پس هر کدام از شما ها که محتاج
بقضای حاجت یا ادرار باشد برخیزد و قضای حاجت نماید و کرهای خود را باز کنید و موزه و جورابها
خود را بیرون بیاورید و عباورداهای خود را از دوش خود بیندازید بجمعیت حواس و فراغ خاطر و اطمینان
قلب و استراحت تمام مشغول مباحثه شوید پس بجا آوردند انچه که مامون کفته بود مامون کفت ایکروه
علما و زمره فضلا امروز من شما را جمع نمودم برای انکه بسبب شما حجة و دلیل بخدای خود بیاورم و بکویم
خداوندا من با علمای دین تو مباحثه کردم و حقیت دین تشیع را ثابت نمودم و دین سنیان را بدلیل و برهان





باطل نمودم و ایشان دین مرا نتوانستند باطل نمایند خدا وندا من تکلیف خود را بجا آوردم و پس از مباحثه
و دقت و بعد از مناظره و حجة دین خود را حق و دین ایشان را باطل دیدم ایکروه علما در این صورت
هر چه میدانید بکوئید و از من کتمان ننمائید و مرا اگاه نمائید اگر بر خطا هستم هدایتم کنید و اگر کمراهم ارشادم
نمائید و از خدا بترسید و باحوال خود نظر کنید با انچه در پیش روی شماست از مرگ و قبر و حساب و عقاب
و جنت و نار نکاه کنید و جلالت شان من شما را از کفتن حق باز ندارد و و مرتبه و مرتبه من شما را از اظهار
حق مانع نشود و حیا نکنید از رد کردن باطل هر که او را بکوید و بترسید بر نفسهای خود از اتش جهنم و تقرب
و نزدیکی بجوئید بخدا بجو شنود کردن خدا و ترجیح بدهید فرمان برداری خدا و اطاعت او را بر فرمانبری
و اطاعت مخلوق وی بدرستیکه هیچکس تقرب نجسته است بسوی مخلوقی بمعصیت خالق مکر انکه خداوند
عالمیان ان مخلوق را مسلط نموده است با و پس مباحثه و مناظره نمائید با من بجمعیت حواس و عقول خود
و بتحقیق بدانید که من مردی هستم اعتقاد دارم بانکه علی بن ابیطالب ع بهترین مخلوقات است بعد از خاتم پیغمبران
اگر در این عقیده مصیب و در این اعتقاد محق هستم و درست یافته ام پس اعتقاد مرا تصدیق و تصویب نمائید
و اگر در این عقیده خطا نموده ام پس اعتقاد مرا تخطئه و تکذیب کنید و مرا از این اعتقاد برهانید پس اگر
میخواهید من از شما سوال نمایم و اگر شما میخواهید از من سوال نمائید محدثین کفتند ما از شما سوال میکنیم
مامون کفت بپرسید ولیکن یکنفر حرف بزند و جنجال و قیل و قال نشود بعد از حرف زدن ان یکنفر اگر
در پیش یکی از شما ها زیاده بر انچه او کفت سخنی هست بکوید و اگر خللی در کفتن او باشد سد ان خلل
نماید پس یکنفر از محدثین کفت یا امیر المومنین با عتقاد ما سنیان اینست که بهترین ناس بعد از جناب پیغمبر
ابوبکر است زیرا که در روایت مجمع علیه میان ما مردم سنیان هست که انجناب فرمودند اقتدوا بالذین من بعدی
ابوبکر و عمر یعنی اقتدا کنید ایکروه مردمان بان دو که بعد از من است که ابوبکر و عمر است پس وقتیکه پیغمبر
رحمة که رحمة محض و محض رحمة است ما را امر فرموده به پیروی ایشان دانستیم که انحضرت ما را امر بپیغمبر نمی نماید
مکر به پیروی بهترین مخلوقات زیرا که ترجیح مرجوح بر راجح بیداهت عقل باطل است پس شیخین
افضل مخلوقات اند بعد از خاتم انبیا مامون در جواب کفت که احادیث بسیار و اخبار بیشمار از رسول
مختار وارده شده است و احادیث مزبوره خالی از سه قسم نیست یا همه اخبار وارده از انجناب صحیح یا
همه اینها باطل است یا بعضی صحیح و بعضی باطل میباشد اگر همه اخبار مرویه از انجناب صحیح باشد همه اخبار
وارده باطل خواهد شد و از صحت همه بطلان همه لازم میاید زیرا که اخبار متعارضه و متضاده و متناقضه
در روایات فضایل بسیار است که ضد یکدیگر باشند اگر هر دو صحیح اند هر دو باطل خواهد شد و اگر

همه اخبار ما نبوده از اجتناب باطل باشد لازم میاید خروج از دین و بطلان شریعت سید المرسلین لابد
و ناچار باید بعضی از اخبار را صحیح بدانیم و برخی را باطل و با خبار صحیح عمل نموده اخبار باطله را طرح
و ترک نمائیم و دلیل حقیت و بطلان اخبار بر دو قسم است یا از خود همان حدیث دلیل صحت و بطلان وی را
توان یافت یا بدلیل خارج حکم بصحت و بطلان آن روایت توان نمود و این حدیث مجمع علیه شما از جمله
احادیثی است که خودش دلالت بر وضع و مجعولیت و بطلان خود میکند زیرا که رسول خدا احکم حکما
و اعقل عقلا و اصدق صادقین است منزه است از اینکه امر بمحال نماید و امت خود را تکلیف بمحال کند
و مخالفت میان امت خود بیند از چگونه امت خود را امر میکند بر پیروی دو نفر مجتهد که در اکثر احکام
با هم مخالف بودند و اختلاف رای داشتند و پیروی یکی البته مخالفت دیگری را لازم داشت زیرا
که این دو نفر یا از هر جهة متحد بودند یا مختلف از هر جهة متحد نمیتوانند بشوند زیرا که اتحاد از هر جهة
لازم میدارد که این دو نفر یک نفر باشند در عدد و صورت و جسم و صفة و این فرض محال است و باطل
پس باید مختلف باشند و در صورت اختلاف تکلیف بمحال و ما لا یطاق است چنانچه ابو بکر اهل رده را
اسیر کرد و با ایشان معامله کفار نمود و عمر ایشان را احرار و آزاد می دانست و با ابی بکر اصرار میکرد که خالد را
بقصاص مالک بن نویره بکشد و عهد کرد که عند القدرة خالد را می کشم و هم چنین ابو بکر متعه را
حلال میدانست عمر او را حرام کرد و هم چنین عمر فتوحات را قرار گذاشت و ابو بکر نگذاشت در این
صورت اقتدا کردن بیکی موجب مخالفت دیگری است بالبدیهة العقلیه و ایضا ابو بکر خلیفه تعیین
نمود و لیکن عمر تعیین نکرد و شوری نمود و از این قبیل اختلاف در احکام ایشان بسیار بود چنانچه بر خبیر
بصیر پوشیده و مستور نیست مؤلف گوید اگر کسی بخواهد تعداد مخالفت شیخین را نماید عمر ش
وفا نخواهد کرد زیرا که ایشان بموافق اقتضای مقام و زمان بقیاس و استحسان فتوی میدادند موافق
عقل ناقص خود و مبنای احکام و فتاوی ایشان قول خدا و رسول نبود هر روز هر ساعت اجتهادی میکردند
بنا اتفاق افتاده که در روزی در یک مسئله هفتاد طور حکم کرده است فتوای اول را فراموش میکرد در مرتبه
دویم بخلاف حکم اول فتوی میداد اینها وجه لا بأس بتحریر صدوق علیه الرحمة در این مقام مقالی
هست که مامون متعرض ذکر او نشده است و آن مقال این است که حضرات سنیان و جماعة عثمانیه
حدیث موضوع را باید بدین نحو وضع و بدین وضع جعل نمایند و بگویند اقتدوا بالذین بعدی
ابی بکر و عمر یعنی اقتدا نمائید بآن دو نفر که بعد از من است که ابو بکر و عمر باشد تا دلالت بمقصود ایشان
نماید و لیکن حدیث را باین وضع جعل کرده اند که اقتدوا بالذین بعدی ابو بکر و عمر و این حدیث





بقاعده ترکیب عربیت غلط است زیرا که ابو بکر و عمر عطف بیان هستند از برای الذین و باید مجرور
باشند نه مرفوع پس معلوم است که حدیث را غلط جعل کرده اند و کلام غلط از خاتم الانبیا صادر نمیشود
پس باید چنین روایت را اعتبار نکرده و طرح و ترک کرده و بدیوار زد یا تاویل نمود و چیزی تقدیر نمود
و در صورت تاویل و تقدیر بمطلب ایشان دلالت نمیکند بلکه مؤید مذهب شیعه اثنا عشریه خواهد
شد و معنی حدیث چنین میشود که اقتدا کنید ای مردم ولی ابو بکر و عمر یعنی دو که بعد از من است که کتاب
خدا و عترت رسول باشد و بعضی از اهل سنت حدیث را چنین نقل کرده اند اقتدوا بالذین من بعدی
ابا بکر و عمر و فی بعض روایات العلة بعد قوله ابی بکر قوله و تمسکوا بهدی عمار و تمسکوا بعهد ابن مسعود بنا
بر این روایت حدیث مزبور نیز بحسب عربیت غلط است زیرا که ابا بکر و عمر منصوب اند یا باید مجرور
باشند هم چنانکه گذشت پس باید این روایت را نیز مجعول و غلط دانست و طرح و ترک کرد یا تاویل نمود و تقدیر
کرد لفضیة ﴿هَٰؤُلَاءِ الجمع بينهما الممكن اولى من الطرح﴾ بدین نحو و بدین طور که اقتدا کنید ای گروه مردم و ای
ابا بکر و عمر یعنی دو که بعد از منند که کتاب الله و عترت نبی باشد که ابا بکر و عمر منادای محذوف الالف باشند
در این صورت حدیث مزبور باز دلیل است برای شیعیان نه برای سنیان و ضرر دارد بسنیان نه نفع
و بر بطلان دین ایشان دلالت مینماید زیرا که ایشان اقتدا بنبی و هدی نکردند بکتاب الله و عترت
﴿عَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾ ﴿وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾ من حفر بئرا لاخیه فقد وقع فیه یعنی
شاید امید هست که دوست بدارید چیزی را و آن ضرر شما باشد و خیر شما نباشد و بر نمیگردد مکر بد مگر باهل همان
مکر و کسیکه چاهی میکند برای برادر دینی خودش خودش با آنجا میافتد مؤلف گوید که سنیان نباید
بحدیث متفق علیه میان ما و ایشان استدلال نمایند یا سکوت نمایند زیرا مهمی که ایشان منفرد اند
بر نقل آن بما حجت نیست بدان ایدک الله و مدلک حکایت اهل رده که ابو بکر اسیر کرد و عمر انکار شدید
داشت همان قصه مالک بن نویره مظلوم است که اصحاب در کتب خود مفصلا و مشروحا نوشته اند
خلاصه آن مقدمه را این حقیر میخواهد اجمالا تحریر نماید تا طالبان حق شنایع اعمال ایشان را بدانند و تمیز
ما بین مسلمین و اهل رده بدهند و بدانند که ابو بکر و عمر مرتد شدند نه مالک بن نویره و اهل قبیله
او تفصیل این اجمال آن است که مالک بن نویره از جمله دوستان خالص و شیعیان مخلص جناب امیر المؤمنین
بود در روز غصب خلافت داخل مدینه گردید شتر خود را در در مسجد عقال نمود داخل مسجد شد
ابو بکر را روی منبر پیغمبر دید حیران ماند گفت یا آخا تیم در تحت منبر رسول الله ای برادر
تیمی بچه سبب روی منبر پیغمبر رفته مگر بعد غدیر و بیعت آن روز را فراموش نمودی که جناب رسول

## قصه مالک بن نویره

خدا امیر المؤمنین را بخلافت نصب فرمود هر ما با نجناب بیعت کردیم و بامرة المؤمنین بانحضرت بحکم جناب
پیغمبر سلام نمودیم و عمر بخٍ بخٍ لک یا امیر المؤمنین صرت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة و تو بود
گفت یعنی فخر و فخر مر تراست ای اقای مؤمنان گشتی اقای من و اقای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه و تو با
بجناب پیغمبر عرض کردید که این حکم از جانب یزدان پاکست یا با مر و خواهش تست ان خداوند وحی
تنزیل فرمود این امر و کار جلیل است با بلاغ جبرئیل ابو الفضیل گفت بلی لکن فبت و حضرتها و
یری الحاضر ما لا یری الغائب و الامر یحدث بعده الامر یعنی بلی چنین است که تو میگوئی لیکن تو غائب
بودی و ما حاضر بودیم می بیند حاضر چیزی را که غایب نمی بیند و امر حادث می شود بعد از امری هر روز
و هر وقت اقتضای دیگر دارد مالک گفت بخدا قسم هیچ امری حادث نگشته مگر انکه حب دنیا و ریاست شما را از
دین و ائین بیرون نموده است و تابع سنت اولین شده اید یا اخا تیم اربع علی ظلعک و الزم قعر بیتک
و استغفر الله لذنبک و رد الحق الی اهله ما ینبغی ان تقوم فی مقام اقام الله و رسوله فیه غیرک و ما ترک
یوم الغدیر لاحد حجة و لا معذرة انسیت تسلیمک علی علی علیه السلام بامرة المؤمنین فی حیوة رسول الله
یا آل المهاجرین یا آل الانصار لئن لم ترد الحق لیبغا تن علیکم الامر یعنی ای برادر تیم مثل اخا عاد و اخا الیهود
و اخا النصاری است و دلالت بر بدی ابو الدواهی میکند دست بکش از چیزی که طاقت تحمل او و اندازه
و بکیر قعر خانه خود ترا و در خانه خود بنشین و طلب کن از خدا امرزش گناه خود را و حق را باهل حق رد
کن ایا حیا نمیکنی از اینکه در جائی نشسته که خدا و رسول خدا غیر از ترا در انجا نشانیده اند و در روز
غدیر پیغمبر بشیر و نذیر از برای احدی جای حرف نگذاشت و اتمام حجت بر همه کرد و جای عذری برای
احدی نگذاشت و اتمام حجت بر همه کرد ایا فراموش نمودی که با نجناب بامیر المؤمنین بودن سلام کردی
در زمان حیوة پیغمبر ای اولاد مهاجرین و انصار اگر حق را باهلش رد ننمائید هر اینه امر بر شما بزرگ
می شود و کار تنگ خواهد شد ابو بکر چون ان سخنان درشت را از مالک شنید گفت تعدوا اعنی هذا
الاعرابی البوال علی عقبیه یعنی دور کنید از من این اعرابی بول کننده بر پاشنه خود را پس حاضرین ان
مؤمن را بخشند و او را بر زمین انداختند و بشت و لگد بدن او را خستند چون ان مومن ماله این حرکت را
از ان نا پاک بی باکان دید شتر خود را سوار گردید و ابیات چند مشتمل بر ارتداد ان قوم و خلافت علی
جلی انشاد نموده میخواند و میرفت و از جمله ان اشعار است این ابیات اطعنا رسول الله ما کان بیننا
فیا قوم ما شأنی و شأن ابی بکر اذا مات بکر قام عمرو مقامه فتلک و بیت الله قاصمة الظهر یدب
و یغشاه العشار کانما یجاهد جما او یقوم علی قبر فلو قام بالامر الوصی علیهم اقمنا و لو کان

الفناء

## قصه شهادت مالک بن نویره

الفناء علی جمر پس بعد از چندی ابو بکر بخالد بن ولید که میان او و مالک در زمان جاهلیت کینه و کدورتی
بود گفت هر چند سوار میخواهی بردار و برو و مالک بن نویره را بهانه منع زکوة و ارتداد بکش و زنان
ان قبیله را بقتل برسان و زنان و دختران ایشان را اسیر کن دیدی که چگونه جسارت نمود و ما را چگونه
کرد میترسیم خللی در کار ما اندازد پس خالد بن ولید با صد نفر سوار چرار برداشته بسوی قوم بنی حنیفه
ایلغار نمود چون نزدیک ان قبیله رسیدند مالک بن نویره و قوم او خبردار گشتند اسلحه حرب بخود
اراستند و از کردار نهنگان و شیران خشمگین خروشیدند و ان راستان فدویان امیر المؤمنین و
سالار دین چو شنیدند خالد در جواب او از ان دلیران نامدار و نادران روزگار پرسیدند اسلحه حرب را
از خود کنده دور انداختند که ما مامور بجائی دیگریم امشب مهمان شمائیم ای اهل ان بجهة اطمینان
شما اسلحه حرب را از خود دور نمودیم الحمد لله رب العالمین ما مسلمانیم ان دلاوران شیر صفت و ساده
دلان صدق فطرت سخنان غدر امیز انها را صدق انگاشته و رسوم مهمانداری را پیش گرفته از کر
مستان جهت فطرت و ان دو میر کیشان دو بوصفت را در خیام و قباب خود منزل دادند چون پاسی از
شب گذشت پسر ولید ولد الزنا شمشیر خود را برداشت و بسر بالین ان مومن پاک شتافت و او را
در حالتیکه باز و جهر خود خوابیده بود پاره پاره نمود و زن ان مومن در حسن منظر نادره زمان و مشهور
جهان بود و گوی سبقت از لیلی و سلمی ربوده بود و اسم ان ضعیفه ام متمم بود و بعضی میگویند بثینه
دختر عمرو حجمی بود در خبر است که جناب امیر المؤمنین ع دینار ادر صورة بثینه نمودید و تمثل فرمود و گفت
اثنا علی ذی العرش بثینه و زینتها فی مثل تلک الشمائل و ان ضعیفه در ان حالتیکه در بالین
ان مومن گریه میکرد ان مظلوم میگفت تو مرا بکشتن دادی چون ان حرامزاده حسن ترا مشاهده نمود
بطمع تو مرا کشت پس همانشب عن بزن ان مومن دخول نمود صاحب کتاب التهاب نیران الاحزان و مثیر
کئب الاشجان میگوید که سر مالک بن نویره را میان دیک گوشت انداخته پختند و ولیمه عروسی نمودند
و امر کرد که اصحاب خود او را خوردند ابو قتاده پیش خالد امد و گفت این مرد با قوم خود اظهار اسلام کردند
چرا مسلمانان را کشتی و بزن او دخول کردی خالد ملتفت او نشده باواز بلند گفت همه این قوم را اسیر
کنید پس چنان کردند بعد از ان ندا کرد که اسیران خود را گرم کنید یعنی بکشید پس همه را کشتند و
زنان و دختران انها را اسیر کردند و شهرت دادند که زکوة ندادند و مرتد شدند با انکه ان مومنان
زکوة خود را بمالک مظلوم داده بودند مالک بایشان رد نمود و گفت نگه دارید تا باهلش برسانیم
ابو بکر خلیفه رسول خدا نیست ابو قتاده قسم خورد که با خالد در زیر یک علم نباشد و همان شب از

نمود و ابوبکر را از این واهمه اگاه ساخت ابوبکر ملتفت او نشد چون این خبر بفاتح خیبر رسید بسیار
غمگین کردید و کریست و فرمود انا لله و انا الیه راجعون بعد از ان این ابیات را خواند اصبر
قلیلا فبعد العسر تیسیر و کل امر له وقت و تقدیر و للمهیمن فی حالاتنا نظر و فوق تدبیرنا لله
تقدیر بعد از انکه خالد با اسرا وارد مدینه کردید سر و بر خود را اراسته داخل مسجد پیغمبر شد
قبای سبزی در بر و خود فولادی بر سر غرق اسلحه و اسباب حرب بود و قبای وی از سائیدن اهن
سیاه شده بود و تیرها و پرها بعمامه خود زده بود عمر چون خالد را دید از جای خود برخواست و تیرها
و پرها را از سر او کند و دور انداخت و کفت ای دشمن خدا و رسول خدا بنده مسلم را کشتی و با زن او
زنا کردی بخدا قسم ترا سنگسار میکنم خالد از ترس حرف نزد بخیال انکه رای ابی بکر هم مثل رای عمر است
تا انکه پیش ابی بکر امد ابوبکر او را مورد عنایت خود نمود التفاتها کرد و نوازشها نمود پس خالد بسیار
خوشحال مراجعت کرد و از پیش روی عمر گذشت و کفت بیا بسوی من ای پسر ام شمله عمر مسئله را حالی
شد و با او جواب نداد پس ابوبکر عمر را احضار نمود عمر بسیار خشونت و غلظت نمود و کفت باید خالد را
بکشی و قصاص نمائی ابوبکر کفت او شمشیر ما است و کفت انچه کفت چون نوبت خلافت بعمر رسید خالد
کریخت و بشام رفت زیرا که فاروق قسم خورده بود که او را بکشد و عمر اسرای بنی حنیفه را هر جا بودند
کرفت و روانه اوطان خود نمود حتی زنان حامله را از منصرفین پس کرفته بشوهرهای اولی انها رد کرد
و اموال انها را بقدر امکان رد نمود و در بعضی از تواریخ و اخبار اهل بیت است که خواست خالد را
بکشد خالد کفت اکر خلیفه تو مالک بن نویره را کشتم لیکن سعد بن عباده که دشمن تو بود و بیعت
نکرد نیز کشتم پس فاروق روی او را بوسید و کفت انت سیف الله و سیف رسوله و جناب امیر المومنین
ان ولد الزنا را کشت و در تواریخ کسی دیگر او را کشت یا باجل حتمی بجهنم واصل شد مؤلف کوید
مالک مظلوم با اصحاب خود قرارداد که زکوة خود را نکه دارند تا که بامیر المومنین برسد چنانکه کذشت
و شعری در این باب انشاد نمود از جمله اشعار او است این بیت فقد نکوها انما هی مالکم مصررة
احلافها لم تجدد یعنی پس بکیرید این نقود را این است جز این نیست این مال شما است کیسه کرده شده
همانطور که بسته اید بجدید نشده و دست نخورده تا انجا که میکوید فان قام بالامر المجدد قائم
اطعنا و قلنا الدین دین محمد یعنی پس هرگاه برخواست بخلافت مجدد کسیکه اهل است باو بخوبی امر
اطاعت میکنیم و میکوئیم دین دین محمد است و اکر به همین منوال ماند دین دیکر احداث کردند مال شما در
پیش شما باشد و بغیر اهلش ندهد و در وقت ورود خالد اصحاب مالک کفتند ما زکوة را بامیر المومنین

دنیته خطاب بصحاک حبشیه زنا کرد و صحاک از او متولد شد صحاک الدرا که بقیه بچیدند بر روی خار مغیلان که نشست خنده زاده شد و عشق بچه پیچیدا شد و بچه

[illegible]



میدهیم زیرا که او دوست خلیفه پیغمبر و او از شهادتین بلند کردند بد انکه چون ان اسیران را در بدر
وارد مسجد پیغمبر کردند خوله حنفیه مادر محمد بن حنفیه در مسجد با انها بود و احتجاجها کرد
اشاره بان خالی از نرم نیست مرویست که جمعی وارد مجلس حضرت امام محمد باقر علیه السلام شدند
دو نفر برخواستند کفتند ای ابا جعفر ایا تو میکوئی که امیر المومنین بخلاف شیخین راضی نبود ان
جناب فرمود بلی کفتند اینک خوله حنفیه جناب امیر المومنین او را وطی نمود و حال انکه او از اسرای
شیخین بود انحضرت فرمود جابر بن عبد الله انصاری را بیاورید چون حاضر شد در هر دو چشم کور
شده بود با انجناب سلام کرد انحضرت جواب سلام او را داده در پهلوی خود نشانید و فرمود ای
جابر دو نفر پیش من ذکر کردند که علی راضی بود با امامت شیخین و نکاح خوله را دلیل مطلب خود میاورند
پس جابر انقدر کریست که محاسن او تر شد و عرض کرد میترسیدم که از دنیا بروم و کسی این مسئله را
از من نپرسد بخدا قسم روزی که سبایای بنی حنیفه را اوردند در پهلوی ابوبکر نشسته بودم میان
ایشان دختری بود نزدیک ببلوغ چون داخل مسجد شد کفت ایکروه مردم پیغمبر چه شد کفتند رحلت
فرمود کفت ایا از برای او بنائی درست کرده اند نیارت کنیم کفتند بلی این تربت و قبر و پیغمبر است
پس ان اسیره مظلومه فریاد کرد کفت السلام علیک یا رسول الله شهادت میدهم بانکه تو صدای
مرا بشنوی و قادری که جواب بدهی و ما را بعد از تو اسیر کردند و مردان و پسران ما را کشتند و بحرمت
نسوان خیانت کردند و حال انکه ما شهادت میدادیم بیکانکی خدای بی شریک و ابناز و وحدانیت
خالق بی نیاز و شهادت میدادیم برسالت تو بعد از ان ان دختر نشست پس طلحه و زبیر عبای خود را
او انداختند پس ان دختر کفت ای اعراب چه شده است شما را اکر زنها و دختران خود را بجلبابهای
خود میپوشانید و هتک حریم دیکران میکنید بیاد امدم از این خبر ان خبر سکینه جهاد میدان که
بعد ان مظلومه سر برهنه در مجلس یزید در حضور نامحرمان ایستاده بود و با استین خود روی خود را
پوشیده بود و بدست دیکر طوق اهن را کرفته بود که میان زخم نرود و اذیت و زحمتش کمتر کردد یزید ولد
الزنا کفت ای دختر چرا روی خود را کرفته کفت مکر نبود در شریعت جدم محمد نمیبینی از این نامحرمان روی خود را
پوشیده ام کفت چرا دست خود را بکردن خود کذاشته کفت طوق اهن کردن مرا زخم نموده است چون
طوق میان زخم میرود بسیار زجر و زحمت میدهد او را بدست خود کرفته ام پس یزید کریست و اشک
دیده خود را با استین خود پاک میکرد سکینه فریاد کرد کفت ای یزید ترا بخدا قسم میدهم اکر جدم
رسول خدا ما را اعرابان و کرسنه در میان نامحرمان مشاهده نماید چه خواهد کرد و چه خواهد کفت اه اه

# قصه خوله حنفیه

نوای فلک بر همایجا کجاد نزاد شمن اینچرخ چالاک باد نوای قامت چرخ شو چنبری نوای اسمان باس نیلوفری
خزان باد فصل نوای نوجوان کمان باد سر و نوای جویبار نوای مهر شو تا ابد سرنگون نوای مه بیالای نخ زنجو
نوای گلشن زندگی بر مباز نوای بهر دهقان بدحی نگار نوای قد لکش هم سرسیا نوای سرو بر سر کشی ز الند
نوای نوجوان زندگانی مکن زمی چهره ارغوانی مکن نوای نغمه حزن ناله راهی مپوی نوای نغمه حزن ناله حرفی مگوی
زبان بستن از قصه دوشینه در این راز بکشون گوش به خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته اید در حدیث دیگران
طلحه و زبیر گفتند از برای انکه شما نماز نکردید و روزه نگرفتید و زکوة ندادید آن دختر مظلومه گفت
دروغ میگوئید و بر فرض تسلیم مردان ما گناه کردند زنها و صغیرها چرا ظلم نمودید ولا تزر وازرة
وزر اخری پس طلحه و زبیر و زنها و لخواموش گشتند گویا بدهنشان سنگی زدند پس طلحه و زبیر
گفتند ما در قیمت تو زیاد خواهیم گرفت و ترا بقیمت گران میخرند آن دختر گفت بخدا و رسول
خدا قسم است که مالک من نمیتواند بشود مگر کسیکه خبر دهد که مادر من چه خواب دید در وقتیکه
بمن حامله بود و چه گفت در وقت ولادت من و ما بین من و مادرم چه نشانه ایست و اگر غیر از این
عمل کنید و مرا بکسی دیگر بدهید شکم خود را پاره میکنم قیمت من از کیسه شما میرود و خداوند عالم
خون مرا از شما مطالبه خواهد کرد گفتند خواب خویش را نقل نما تا تعبیر کنیم ان اسیره مظلومه
گفت کسیکه مالک من میشود او عالم است بخواب من از من پس طلحه و زبیر مایوس شدند و عبای
خود را از سر آن دختر برداشتند و در کنار نشستند در آن هنگام سید الانام و غضنفر الاجام امیر المؤمنین
علیه السلام داخل مسجد شدند و فرمودند این چه زلزله و غوغا است که در مسجد پیغمبر است ماجرا را
علی ما جری عرض کردند فرمود حرف راست گفته است خبر بدهید باو و مالک بشوید او را گفتند ای
ابا الحسن کسی از ما نیست که خواب او را بداند بعد از رحلت پیغمبر آخر الزمان که خبر آسمان قطع شد آنجناب
فرمود که من خبر میدهم و مالک میشوم دیگر کسی معترض او نشود گفتند بلی یا امیر المؤمنین پس آنجناب
بان دختر خطاب نمود و فرمود ای حنفیه خبر میدهم ترا و مالک میشوم آن دختر گفت تو کیستی که در
میان اصحاب جرئت میکنی و بمن خبر میدهی فرمود منم علی بن ابیطالب آن مظلومه گفت مرحبا بانزدی که
جناب رسول خدا در صبح روز جمعه در غدیر خم او را برای ما نشانه فلاح و هدایت نمود و او را خلیفه
و جانشین خود کرد آنجناب فرمود منم آن علم هدایت که جناب خاتم الانبیا منصوب نمود آن دختر گفت
از برای محبت و اخلاص تو ما را کشتند و اسیر کردند زیرا که مردان ما گفتند که ما اطاعت میکنیم و زکوة
نمیدهیم مگر بکسیکه پیغمبر او را منصوب نمود آنجناب فرمود اجر شما ضایع نخواهد شد و خدا مزد خوا

داد

# قصه خالد بن نویره و خوله و تولد محمد بن حنفیه

داد بجهر نفیسی مزد عمل او را بعد از آن فرمود ای حنفیه مادر تو حامله گردید بتو در سال قحط و غلا
در هنگامیکه آسمان نمیبارید و زمین گیاه سبز نمیکرد و چشمها و نهرها فرو رفتند و دواب و بهایم
بصحرای رفتند و هیچ چیز نمییافتند و گرسنه برمیگشتند و مادرت بتو میگفت که تو حمل شومی هستی
و در زمان غیر مبارک بودی و تو گویا بمادرت میگفتی ایمادر فال بد مزن من حمل بسیار مبارک هستم
و نما میکنم در جای خوبی و ما و ای مبارک و آقائی مالک من میشود و از او فرزندی بیاورم که عزت و سرافرازی
قبیله حنفیه میشود آن دختر گفت راست گفتی آنجناب فرمود چنین است که میگویم خبر داد بمن پسر
عموی من رسول خدا آن دختر گفت چه نشانه که ما بین من و مادر من است آنجناب فرمود وقتیکه مادرت
ترا زائید خواب خود را و جواب ترا بلوحی نوشت و در آستانه در دفن نمود و بعد از دو سال بتو نشان
داد و گفت تو آزاد بودی بگفته خود پس بعد از شش سال لوح را بتو عرض کرد و تو اقرار بان نمودی
پس گفت ای دختر من وقتیکه خونریزی میان قبیله شما بیایند و اموال شما را غارت نمایند و شما را اسیر
نمایند این لوح را با خود بردار و سعی و اهتمام بکن و جد و جهد نما که مالک تو نشود مگر کسیکه خواب او آنچه
که در لوح است بگوید پس آن دختر گفت خبر ده بمن ای امیر مؤمنان که آن لوح کجا است آنجناب فرمود میان
گیسوان خود گذاشته و او را تابیده پس دست خود را بسر خود برده لوح را بیرون آورد موافق آنچه که
گفته بود پس آنجناب مالک آن دختر شده عقد نکاح جاری فرمود و محمد حنفیه از او بعمل آمد و در خبری
وارد است که آن دختر بجناب امیر المؤمنین عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد پیغمبر فرموده است که هرچه
در امم سابقه واقع شده است در این امت نیز مثل او واقع میشود نظیر عیسی بن مریم را در این امت بمن بنما
آنجناب بر پیشانی دختر بدست مبارک خود مسح نمود بعد از آن بشکم و سینه وی مسح فرمود و گفت
احملی و ضعی همان دقیقه بمحمد حامله شد و همین دقیقه وضع حمل نمود و محمد بن حنفیه متولد گردید
لهذا محمد بن حنفیه میگویند با وجود آنکه مثل علی پدر داره باسم مادر شهرت یافته است مثل عیسی
بن مریم والله اعلم و در بعضی از اخبار وارد است که آنحضرت او را با اسماء بنت عمیس سپرد که تربیت
بدهد تا برادرش آمد و عقد خواند و حکم سبایا بر او جاری نفرمود مؤلف گوید که قصه مالک بن
نویره را در شانزده سالگی خوانده ام در جگر من گویا زخمی بهم رسیده و احداث کرده و حالا که شصت سال
از عمرم میگذرد آن زخم ملتئم نشده است هر وقت که بیادم میآید حالت او را که بشمشیر خالد ولد الزنا
پاره پاره شده بود و میدید و میفهمید که زن او را آن حرامزاده تصرف خواهد کرد و برای همان زن او را
میکشد بدنم میلرزد و دلم می طپد و نزدیک است از زخم می پرد و گفتم که ان هذا الخبر یشیب الولید و یذیب

بوجود
آمدی بعد از
نه ماه در خواب دیده که
گویا وضع حمل نموده و
بتو میگوید ترا زائیدم
و تو بار شوم و
حمل غیر مبارک
بودی
صح

الحدید

## قصه تحریم عمر متعه را

الحمد لله بجان خودم قسم است که این قصه جوانرا پیر میکند و آهن را آب میسازد فلعنة الله علی الباعث والمبعوث ابد الآبدین و در خبر است که ابو بکر زکوة از مالک طلبید مالک پیغام فرستاد که پیغمبر ما را امر فرموده که زکوة را بتو بدهیم و نه ترا امر کرده که تمام زکوة را از ما طلب نمائی پس چرا از ما طلب میکنی چیزی را که خدا و رسول ترا بان مامور نساخته لاجرم ابو بکر نام ایشانرا اهل رده گذاشت و بان بهانه خالد را بسر ایشان فرستاد تا مردان ایشانرا کشت و زنان و فرزندان ایشانرا اسیر کردند مؤلف گوید ابو بکر حکم میکند بقتل مالک و سبی آن قبیله و عمر اصرار میکند بر قتل خالد و در ایام خلافت خود اسرا را رد بشوهران خود میکند حتی زنان حامله را نمیدانم کدام مصیب است و کدام خاطی و بکدام یک اقتدا باید کرد و ابن نمیر سعک در مرثیه مالک میگوید الا قل لحی اوطئوا بالسنابک تطاول هذا اللیل من بعد مالک قضی خالد بغیا علیه بعرسه وکان له فیها هوی قبل ذلک فامضی هواه خالد غیر عاطف عنان الهوی عنها ولا متمالک فاصبح ذا اهل واصبح مالک الی غیر اهل هالکا فی الهوالک فمن للیتامی والارامل بعده ومن للرجال المعدمین الصعالک اصیبت تمیم غثها وسمینها بفارسها المشهور بین الحوارک واما علت تحریم عمر متعه زنانرا بر سبیل اختصار آنست که ان فظ وغلیظ روزی داخل خانه خود گردید خواهر خود عفرا را دید که طفلی را شیر میدهد و شیر از پستان وی میریزد غضبناک گردید گفت ای عفرا هنوز من ترا بشوهر نداده ام و هنوز باکره بودی این طفل از کجا آورده ی و باکره نشدی عفرا گفت تمتعت متعه شدم پس فاروق آن طفل را برداشت و زیر عبای خود گرفت و منادیها را امر کرد که در کوچه و برزن ندا کردند که الصلوة جامعة مردم بطور معهود متوجه مسجد شدند زیرا که این کلمه شعار ایشان بود وی دانستند امر عظیمی واقع شده بعد از اجتماع مردم فاروق بالای منبر رفته گفت ایها الناس اگر یکی از شما دختری یا خواهر باکره در خانه داشته باشد و او را بشوهر نداده باشد وقتی بخانه خود میرود ببیند طفلی با قنداق در دامن آن دختر شیر میخورد و شیر از جای دهن طفل میریزد پس قنداق را از زیر عبا بیرون آورد و تا بحاضران ارائه کرد وگفت هم چنین بچه از فرج واحشا و امعاء و رحم او بیرون بیاید و شیر بخورد آیا بغیرت شما میگنجد و بچنین عار و ننگ راضی میشوید و باین بی حمیتی تن در میدهید گفتند نه یا امیر المؤمنین گفت بخانه خود رفتم دیدم عفرا خواهر باکره من این طفل را شیر میدهد و شیر از جای دهن این طفل میریزد گفتم ای عفرا من ترا بشوهر نداده ام و تو باکره بودی این طفل را از کجا پیدا کردی میگوید تمتعت ایها الناس متعتان کانتا علی عهد رسول الله حلالا انا احرمهما واعاقب علیهما یعنی ای گروه مردم دو متعه در عهد رسول خدا حلال بودند من آنها را حرام کردم و عقاب و عذاب میکنیم

بکسیکه

## تحریم عمر متعه را و منع کردن عبد الله بن عمر

بکسیکه آنها را بعمل بیارد سبحان الله بجسارت و وقاحت این مرد نگاه کنید و بر وقاحت و حماقت و وجاهت این مرد بنگرید که از خداوند عالمیان شرم نکرده و از پیغمبر و اصحاب پیغمبر آزرم ننموده چیزیرا که خدا و رسول حلال فرموده بود حرام نمود بلکه ابو بکر نیز حلال می دانست بلکه خود آن ملعون تا آن روز حلال می دانست ولا عام تحریم نمود و حال آنکه جناب خاتم الانبیاء فرموده و بحد ضرورت دین رسیده که حلال محمد حلال الی یوم القیمة وحرام محمد حرام الی یوم القیمة وان تحریم حلال و آن حلال را انکار ضروری دین نمود و بر ملا مخالفت خدا و رسول خدا نمود تأمل کن در کیفیت ظهور و ولادت و تولید و عیان نمودن این احوال از ذکر احشا و امعا و فرج و شکم که چگونه میخواهد متعصب و احزاب جاهلیت را هیجان آورد که کل آنها را بعصبیت سرشته اند و تحریک نماید را لجاج و عناد ایشانرا که او را غیرت نامیده اند و لهذا در جاهلیت دختران خویش را می کشتند غافل از اینکه اگر بنا بطبیعت و بر فطرت باشد عقد دایم و انقطاع هیچ تفاوت ندارد بعد از آنکه انسان تن داد که دختر و خواهر او وطی بشود برای او عقد دوام و انقطاع یکسان است عبد الله بن عمر منعه کرده بود باو گفتند که چرا متعه نمودی و حال آنکه پدرت او را حرام نمود و بر فاعل او وعید و تهدید فرمود عبد الله گفت دروغ میگوئید کجا بلکه من بقول پدرم و اقرار او متعه کردم گفتند مگر نشنیدی در مسجد بر روی منبر با کمال تغیر فرمود متعتان کانتا علی عهد رسول الله حلالا انا احرمهما واعاقب علیهما عبد الله گفت پدرم اقرار نمود محرم و محلل خدا و رسول او است بپدرم نمیرسد که حلال خدا و حلال رسول خدا را حرام فرماید بلی فاروق اجتهاد مینماید هر گاهی دلش میخواهد میخورد در اکثر احکام بر خلاف پیغمبر میرسید که این حکم حکم خدا است با آنکه آنجناب ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی بود مع ذلک متعه که حکم خدا بر حلیت او است حرام میکند با آنکه می دانست که آنحضرت از پیش خود نمیفرماید هر چه با آنجناب وحی میشود میفرماید جناب امیر المؤمنین میفرماید لولا ما نهی عمر المتعة ما زنی الا شقی من الناس او شفی من الناس یعنی اگر نه این بود که عمر نهی کرد از متعه زنان هر آینه زنا نمیکرد مگر شقی از مردم یا قلیلی از مردم مؤلف گوید چون عمر از جناب رسول خدا شنیده بود که مکرر میفرمود یا علی لا یبغضک الا ولد الزنا یعنی ای علی ترا دشمن نمیدارد مگر اولاد زنا لهذا متعه را منع کرد که زنا بسیار کرد و اولاد زنا بسیار شود تا دشمن علی زیاد شود که اتباع فاروق باشند حضرات عمریان گفته اند که عمر مجتهد بود چنین اجتهاد کرد مؤلف گوید باز اجتهاد عمر رحم الله النباش الاول فاروق فقد حرم ابواب سلطنت کنائی از دین مسدود داشت و علمای ذوی الاذناب ایشان از برای هیچ بجهنم تشریف می برند هر غلطی

تحریم

[illegible]

وخواهر

کدمنفر

## اخبار متفق علیه در منقبت جناب امیر المؤمنین

که خلفای ایشان میکنند میگویند اجتهاد کرده هر چند خود خلیفه اقرار بخبط و غلط خود نماید بدانکه اجتهاد
در مقابل نص ارتداد است نه اجتهاد و عناد و الحاد است نه صواب و سداد بلکه خلفای جور از ابی بکر
گرفته تا اخر سلسله بنی امیه و بنی عباس اجتهاد نمایند که وطی محارم جایز است و بگویند بنا باید انسان نبود
دختر و خواهر مقبول خود را بمردم اجنبی بدهد که وطی نمایند بلکه خود قضای وطر ایشان را بکند و هم چنین
در بسیاری از مسایل پس حضرات باید قبول فعل خلیفه مجتهد خود را نمایند و وطی محارم بکنند و اگر بسیار
محتاط باشند بیاری چه باز لذت ذکر خود را به پیچند و وطی محارم نمایند چنانچه در سفر لواطه را مباح داشته اند
و گفته اند وجوزوا اتیان الغلام الامرد للرجل المسافر المجرد یعنی تجویز کرده اند وطی پسر امرد را از
برای هر مسافری که مجرد و عزب باشد بعد از انکه عمر باب فتح باب اجتهاد نماید ما را نیز اجتهادهای
لطیف و ظریف هست که بسیار دیدنی و شنیدنی است این اجتهادها را البته موقوف فرمایند زیرا
که طایفه شیعه نیز اجتهاد خواهند کرد اگر زین روایت کنی اجتهاد بیاری تصدیق و صدیقه باد
چه دانی که صدیق و صدیقه کیست بصدیق و صدیقه باید گریست چه نه دارم ازاین قوم دغل کریمان
احادیث مجعوله و اکاذیب منحوله مباهات و افتخار مینمایند و از اخبار وارده در شان امیر المومنین که میان
ما و ایشان متفق علیه است اعراض و اغماض میکنند نمیدانم چه عداوتی بذوی القربی و عترت پیغمبر
دارند و چه محبتی بتیمی و عدوی و بنی امیه و بنی عباس دارند و حال انکه جمیع احادیث موضوعه ایشان
با یک حدیثی که در شان علی وارد است برابری نمیکند این التراب و رب الارباب این الثری من الثریا
جناب رسول خدا میفرماید علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیثما دار یعنی علی با حق است و حق
با علی است دور میکند با علی بهر جا که علی برود و بطریق دیگر الحق مع علی و علی مع الحق لا یفترقان
حتی یردا علی الحوض یعنی حق با علی است و علی با حق است از هم جدا نمیشوند تا وارد شوند بمن در
کنار حوض کوثر و هم چنین میفرماید لو سلک الناس طریقا و علی طریقا فاسلکوا طریق علی یعنی
اگر جمیع مردم بیک راهی بروند و علی بتنهائی راه دیگر برود پس راه علی را بگیرید و در ان راه بروید
و ایضا جناب ختم میفرماید ان سلک الناس کلهم وادیا و سلک علی وادیا فاسلک فی وادی علی یعنی
اگر همه مردم بیک وادی روند و برود علی بوادی دیگر پس برو در وادی علی و ایضا میفرماید یا بن عباس
هرگاه وجه خدا و ملاقات او را می خواهی در حالیکه از تو راضی باشد در راه علی برو و میل کن باو بهر طرف
که میل میکند و خوشنود باش باو از حیثیت امامت و دشمن بدار کسیرا که او را دشمن بدارد و دوست
بدار کسیرا که او را دوست میدارد یا بن عباس بترس از انکه در علی شک کنی بدرستیکه شک در علی کفر است



## فضایل امیر المومنین و حسنین و سب و ادعاء مروان علیه اللعنه و تفضیل عمر حسنین را بر پسر خود در قسمت و علت تفضیل ایشان

و ایضا انجناب میفرماید انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا
ابدا یعنی بدرستیکه من ترک کننده هستم در میان شما دو چیز نفیس و سنگین که یکی کتاب خدا باشد
و دیگری اهل بیت و عترت من هرگاه چنگ بزنید بان دو گمراه نخواهید شد ابدالاباد نه در دنیا و نه
در اخرت و ایضا میفرماید یا علی حبک ایمان و بغضک کفر ای علی محبت تو ایمان است و بغض تو
کفر است و ایضا میفرماید یا علی لا یحبک الا مومن و لا یبغضک الا منافق یعنی دوست نمیدارد ترا
مگر مومن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق و ایضا میفرماید انا مدینة العلم و علی بابها و من اراد المدینة
فلیاتها من بابها یعنی من شهر علم و علی در ان شهر است و هر که اراده داخل شدن شهر دارد باید بیاید
بشهر از در ان شهر و انا دار الحکمة و علی بابها و من اراد الحکمة فلیاتها من بابها و ایضا میفرماید
حب علی حسنة لا یضر معها سیئة و بغض علی سیئة لا ینفع معها حسنة یعنی محبت علی حسنه ایست که
با ان هیچ گناه ضرر نمیرساند و بغض علی و عداوت علی گناهی است که نفع نمیدهد با ان هیچ ثوابی در کتب
ایشان مسطور است که جناب رسول خدا میفرمود هذان ابنای فمن احبهما فقد احبنی و من ابغضهما
فقد ابغضنی یعنی الحسن و الحسین احمد در فضایل گفته است که ان رسول الله اخذ بید الحسن و الحسین
و قال من احبنی و احب هذین و اباهما کان معی فی درجتی یوم القیمة عکرمه روایت کرده است از ابن عباس
که کان عمر بن الخطاب یحب الحسن و الحسین و یقدمهما علی ولده و لقد قسم یوما و اعطی الحسن و الحسین
کل واحد منهما عشرة الف درهم و اعطی ولده عبد الله الف درهم فعاتبه ولده عبد الله و قال قد علمت
سابقتی فی الاسلام و هجرتی و انت تفضل علی هذین الغلامین فقال ویحک یا عبد الله ایتنی بجد مثل
جدهما و اب مثل ابیهما و ام مثل امهما و جدة مثل جدتهما و خال مثل خالهما و خالة مثل خالتهما و عم مثل
عمهما و عمة مثل عمتهما جدهما رسول الله صلعم و ابوهما علی و امهما فاطمة و جدتهما خدیجة و خالهما ابرهیم بن
رسول الله و خالتهما زینب و رقیة و ام کلثوم و عمهما جعفر بن ابی طالب و عمتهما ام هانی بنت
ابیطالب الفضل ما شهدت به الاعداء سبحان الله همین خلیفه ثانی رد شهادت امیر المومنین ع
و دو ریحانه رسول خدا نمود و بسخط ابدی گرفتار گردید مروان بن حکم ولد الزنا به سید شباب
اهل الجنة میگوید انکم اهل بیت ملعونین پس امام حسین ع باو فرمودند ملعون بن ملعون لقد
لعن رسول الله اباک و انت فی صلبه نحن اهل بیت اذهب الله عنا الرجس و طهرنا تطهیرا و اگر جمیع
احادیث فضایل انجناب را در این کتاب تحریر نمائیم این رساله کتاب مطولی و بار و قر جلی خواهد شد

## استدلال علما بحدیث لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا

این سخن پایان ندارد باز کرد تا که با بحث حیر گفت ان کرد مرد پس یک نفر از محدثین گفت که جناب ختمی مآب فرموده است لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا یعنی هرگاه من دوست برای خود میگرفتم هر اینه ابوبکر را دوست میگرفتم مامون گفت این حدیث را تکذیب میکند فعل جناب پیغمبر که در غدیر خم میان اصحاب مواخاة قرار داد و حکم فرمود که باهم برادر شدند و از این جهت جناب امیرالمومنین میفرماید انا عبد الله واخو رسوله وزوج ابنته ولا یقول ذلک الا مفتر کذاب غیری یعنی منم بنده خدا و برادر رسول خدا و شوهر دختر پیغمبر و نمیگوید این کلمات را بغیر از من مگر کسیکه افترا بگوید و دروغگو باشد و ایضا خداوند جلیل که خدای محمد است حضرت ابرهیم را خلیل خود گرفت در اینجا که میفرماید واتخذ الله ابرهیم خلیلا یعنی گرفت خداوند عالمیان ابرهیم را خلیل خود و او را دوست خود نمود پیغمبر از خدا بالاتر نبود که خلیل بگیرد پس عالم دیگر از علمای حدیث گفت که علی در روی منبر گفت خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر وعمر یعنی بهتر این امت بعد از پیغمبر ایشان ابوبکر و عمر است مامون جواب داد که این حدیث را تکذیب میکند فعل جناب پیغمبر که عمر و عاص را و اسامة بن زید را بر ایشان امیر نمود و اگر این دو نفر بهتر و بهتر بودند مامور و محکوم ان دو نفر نمیشدند چنانچه ابن ابی الحدید میگوید ولا کان فی بعث بن زید مومرا علیه فاضحی لابن زید مومرا یعنی بگذار ردای خلافت را کسی بپوشد که محکوم نبود در لشکر پسر زید و مامور نبود پس نیم چاشت که حاکم و امیر پسر زید کرده بود انجناب پسر زید را بر ایشان حاکم نمود و لعن کرده کسیکه از لشکر پسر زید تخلف نماید مع هذا شب مخفی داخل مدینه شدند انجناب در خواب بود بیدار شده فرمود قد طرق المدینة فتنة عظیمة بتحقیق داخل مدینه شد فتنه بزرگی مولف گوید مراد انجناب این بود که منافقان بدنژاد و معاندان زشت نهاد در مدینه نباشند و بسلامت دین امیرالمومنین مزاحم نشوند و ان امر بمیان تمنای انجناب را می دانستند و مقصود انحضرت را یافته بودند لهذا داخل شهر شدند و مثل بوزینگان بروی منبر زیده کون و مکان می رفتند و تنیکه انجناب بمسجد تشریف اوردند از منبر پائین امده پشت ستون متواری میشدند تفو باد بر گردش اسمان بنی زاد و گوساله بر یزدبان چه خوش گفت دانای یادادرین بگفتار او یاد صد افرین که بفروش این گوش و گوشی بخر که بشنو شد این راز اگوش خر ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون وایضا اگر این دو بوزینه از بهترین امت بودند جناب امیرالمومنین چرا ناشتری بانها بیعت ننمود و راه خلاف پیمود و لا یزال ادعای افضلیت واحقیت وصایت مینمود و لا یزال تا ساعت رحلت از دار فانی تظلم میفرمود و اگر کسی بنظر انصاف بخطب و کلمات انجناب خصوصا خطبه شقشقیه نظر کند میداند که انحضرت خود را افضل اهل

نان

## در باب اینکه جناب امیرالمومنین دایم میفرمود که من مظلومم

زمان میدانست بلکه ابو الفضیل و زریق را مسلمان نمیدانست و احدی در پیش انجناب تظلم ننمود مگر اینکه انحضرت پیش از ان اظهار تظلم میفرمود مروی است که اعرابی داخل مسجد شد و پا بروی زانوی مردم میگذاشت و بکردن مردم سوار میشد و صفها را میشکافت و میگفت یا امیرالمومنین انا مظلوم یعنی یا امیرالمومنین من مظلوم انجناب فرمود ویحک وانا مظلوم ظلمت عدد المدر والبر یعنی وای بتو منهم مظلوم بمن ظلم کردند بعدد کلوخها و صحراها عمرو بن حریث از پدر خود روایت میکند که پدرم گفت که علی بکر ثنیه بمنبر بالا نرفت که در اخر کلامش نگوید ما زلت مظلوما منذ قبض الله نبیه یعنی من مظلوم بودم از روزیکه خداوند عالمیان پیغمبر خود را قبض روح نمود و اگر کسی کلمات انحضرت را و کلمات اصحاب بالخصوص کلمات ابوذر غفاری را تتبع نماید میداند که انجناب دایم از ظلم ان دونان شکوه مینمود حتی یهود و نصاری و مجوس و سایر ملل میدانند که امیرالمومنین خلافت را حق خود میدانست و انها را غاصب و ملعون و در این مسئله هیچ بلهی شک نمیکند مگر عامه که ختم الله علی قلوبهم وطبع علی جمیع مشاعرهم و ایضا تکذیب مینماید این حدیث را قول جناب امیرالمومنین که فرمود قبض النبی وانا اولی بمجلسه منی بقمیصی لکنی اشفقت ان یرجع الناس کفارا یعنی قبض روح شد جناب پیغمبر و من اولی بودم بجا و جانشینی او از من بپیراهنم یعنی همچنانکه من اولی هستم بپیراهن خودم و مال مختص منست هم چنین بخلافت هم اولی و سزاوارترم بلکه بخلافت اولی هستم تا بپیراهن خودم و لیکن ترسیدم از اینکه مردم از دین برگردند و کافر شوند مولف گوید صدق العلی العظیم در جای جناب سید المرسلین نمیتوانند بنشینند مگر سید الابرار و سید الوصیین و نعم ما قیل که بر مسند المرسلین جانشین نکردد بجز سید المرسلین بجای خدا او شود جانشین که کبرد از او وحی روح الامین نظر بحکم الهی چندی از مسند پاک جای سه نفر ناپاک کردید بعد از ان حق در مقر خود قرار گرفت و نعم ما قیل که چون نوبت دیگران درگذشت دگر نوبت پاک داور گذشت کدام بمیان گشت خالی زمین زمین گشت جای جهان افرین چه زد تکیه بر مسند احمدی نمود اشکار صولت سرمدی نوای ملک برکشند از سماک که شد دور دوران یزدان پاک بجای خداوند چون کرد جای خداوند در عرش شد خودنمای نشستن نه هر بنده را بد سزای بجای خداوند غیر از خدای نشاید بغیر از خداوند کس نشیند بغیر از خداوند و بس ز رخسار رخسار خیر البشر پدید اند رخ داور دادگر ز سیماش سیمای یزدان پدید ز دیدار او روی جانان پدید چه تابید بر عرش سیمای او ملک محو شد در تماشای او ز عرش و ز فرش و ملوک و ملک بر اواز شد از سما تا سمک براًمد ندای منادی گران که شد نوبت داور داوران شکوهش چه تابید بر اسمان شکوه جهان افرین شد عیان ز فردوس با چشم یزدان نگر

نغمه نغز

## مکتوب ابی بکر به پدرش و جواب پدرش

زهر غم خوردی براوردش که تا سوی دار الدین بنکرند بهر عجهان افرین بکوند همه فدکند
کارساز به بینند و بینند دانای راز ونعم ما قال المولوی المعنوی راز بکشا ای علی مرتضی ای
بس از سوء القضا حسن القضا وایضا تکذیب می کند این حدیث موضوع را گفته انجناب که فرمود انی
تکون ان خیر امتی و قد عبدت الله قبلهما و عبدته بعدهما یعنی چکونه بهتر از من میشوندان دو نفر و حال انکه
من نیز عبادت کردم بخدا پیش از ایشان و عبادت نمودم مر خدا را بعد از ایشان مؤلف کوید که پدر
ابی بکر بخلافت پسر خود قایل نبود و علی را خلیفه میدانست پسر خود را غاصب می دانست چنانچه خاصه و
عامه نقل کرده اند که ابو قحافه در طایف بود در حینی که جناب پیغمبر وفات فرمود و با بی بکر بیعت شد
پس مکتوبی به پدر خود نوشت عنوانش این بود که من خلیفة رسول الله الی ابی قحافة اما بعد فان الناس
قد تراضوا بی فانا الیوم خلیفة الله فلو قدمت علینا لکان احسن بک فلما قرأ ابو قحافة الکتاب قال للرسول
ما منعهم من علی قال الرسول هو حدث وقد اکثر القتل فی قریش وغیرها وابو بکر اسن منه قال ابو قحافة
ان کان الامر فی ذلک بالسن فانا احق من ابی بکر لقد ظلموا علیا حقه ولقد بایع له النبی صلی الله علیه واله
وامرنا ببیعته ثم کتب الیه من ابی قحافة الی ابی بکر اما بعد فقد اتانی کتابک فوجدته کتاب احمق ینقض بعضه
بعضا مرة تقول خلیفة الله ومرة تقول خلیفة رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ومرة تراضی بی الناس
وهو امر ملتبس فلا تدخلن فی امر یصعب علیک الخروج منه غدا ویکون عقباک منه الندامة وملامة النفس
اللوامة لدی الحساب یوم القیمة فان للامور مداخل ومخارج وانت تعرف من هو اولی منک بها فراقب الله
کانک تراه ولا تدعن صاحبها فان ترکها الیوم اخف علیک واسلم لک والسلام یعنی این کتابیست از خلیفه
رسول خدا بسوی پدرش ابی قحافه اما بعد از حمد خدا پس بدرستیکه مردم راضی شدند بمن پس من امروز خلیفه
خدا هستم پس اگر بسوی ما اییی هر اینه برای تو خوب خواهد بود پس چون ابو قحافه کتاب را خواند برافع گفت
مردم را چه مانع شد که بعلی بیعت نمودند رسول گفت علی جوان و کم سن بود و از قریش و غیر قریش بسیار
کشته بود و ابو بکر از او اسن بود ابو قحافه گفت اگر در خلافت کار بسن بودی و پیری در این امر مدخلیت
داشت پس من اولی از او هستم که پدر اویم بتحقیق ظلم نموده اند بعلی و حق او را گرفته اند و حال انکه بتحقیق
پیغمبر بعلی بیعت نمود و ما را به بیعت او امر فرمود پس نوشت باو از ابی قحافه بسوی ابی بکر اما بعد پس
بتحقیق کتاب تو بمن رسید پس یافتم او را مکتوب مرد احمقی بعض فقرات ان با بعضی متناقض بود ندیکرتبه
میکوئی خلیفة الله یکمرتبه میکوئی خلیفه رسول الله یکمرتبه میکوئی مردم بمن راضی شدند این امریست
پوشیده و مشتبه هست پس البته داخل مشو در کاری که مشکل باشد بیرون رفتن از ان کار فردای روز



## اقاله ابی بکر

قیامت و عاقبت ان کار ندامت و پشیمانی باشد و ملامت نفس لوامه حاصل ان امر میشود در وقت حساب
در روز قیامت پس از برای کارها مدخل و مخرجی هست قدم الخروج قبل الولوج و حال انکه تو میشناسی
کسی را که او اولی است از تو بخلافت پس بترس و مراقب خدا باش بنحوی که کویا تو او را می بینید و از صاحب این
امر این امر را مکیر بدرستی واگذاشتن این کار و ترک ان در این روز بر تو سبک و اسان است پس کاغذ پدر
خود را سوزانید و اطاعت به پدر ننمود با همه عیوب عاق والدین بود در بیجا که ابو قحافه نگفت که حز
هر قدر پیر تر میشود تمنش کمتر میکردد فخلف من بعده خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات پس عالم
دیگر از محدثین گفت که ابو بکر که دختر خود را بستی گفت هل من مستقیل فاقیله فقال علی قدمک
رسول الله فمن ذا یؤخرک یعنی ای طالب اقاله کننده هست و قبول اقاله کننده هست یعنی کسی هست که
بیعت مرا بهم بزند و دست از من بدارد پس من از اقاله تایبم و دست از خلافت بکشم و این قول کنایه است از
استعفا که از خلافت استعفا میخواهد امیر المؤمنین فرمود که ترا رسول خدا مقدم داشت پس کیست انکه
ترا مؤخر کند مامون جواب داد که این حدیث را تکذیب مینماید بیعت نکردن انحضرت تا وفات فاطمه بلکه
نا شنیده انجناب بیعت ننمود تا او را بمسجد کشیدند و در خانه او را سوزانیدند باعتقاد شیعیان
و تهدید بسوزانیدن نمودند باعتقاد سنیان و گفتند بیعت بکن انجناب فرمود اگر بیعت نکنم چه
طور میشود عمر گفت میزنم انچه را که در دو چشم تو در او است یعنی گردنت را میزنم پس انجناب بر روی قبر مطهر
پیغمبر افتاد و فرمود یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی پس پسر ابو قحافه بدست انحضرت
مسح نمود و حال انکه انجناب دست خود را ضم کرده بود و دست انجناب باز نبود ان ید الله باسطه بود
خدای انگشتان خود را بهم اورده بود در عین بسط و باطن قبض کرده بود و فاطمه را شب دفن نمود که
تا شیخین بر او نماز نکنند و صریح میگفت که فاطمه وصیت کرده است که شب مدفون شود و شیخین
بر او نماز نکنند چون جبت و طاغوت حاضر شدند و از واقعه استحضار بهم رسانیدند عمر گفت حسد
خود را اظهار نمودی و ما را از ثواب و فیض نماز بر دختر پیغمبر محروم کردی و اگر پیغمبر ابی بکر را مقدم داشته
بود ابی بکر خلیفه مفترض الطاعه رسول خدا بود و امام زمان بود چگونه امیر المؤمنین ترک بیعت
می نمود و چگونه مخالفت امام زمان میکرد و اگر در ان ایام مرده بود کافر مرده بود زیرا که حضرت پیغمبر
فرموده است من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة یعنی کسیکه بمیرد و امام زمان خود را
نشناسد مرده است مردن جاهلیت پس انکه امام زمان را نشناسد کافر مرده است علی که نشناختن با
شناختن و خروج بر امام خود کرد بطریق اولی کافر خواهد بود و کفر جحودی و کفر عنادی خواهد داشت زیرا

## اما الدابی بکر و حدیث طیر مشوی

که خود میکوید فَتَمَلَّکَ رَسُولُ اللهِ پس علی را سالار دین نباید کفت بلکه رئیس الکافرین و رأس المعاندین باید کفت بلکه مخربین و مفسد فی الارض باید خواند خلیفه چهارم نباید کفت هم چنین کسی در جرکه مسلمین محسوب نیشود چکونه قابل خلافت الهیه خواهد شد مکر آنکه بکویند هم زنگ جماعت بوده در این صورت حرفی ندارم پس تعبیر و توبیخ معاویه خال الکافرین بیجاست که با نجناب منسوب داشت که توان بنودی که سئوال بکردن تواند اخشد و بمسجد کشید ندا نجناب می نویسد که من تامل نشنید بودم که کسی را بمظلومیت تعبیر و توبیخ نمایند و ایضا اکر پیغمبر او را مقدم داشته بود چکونه اقاله میتوانست بکند و چکونه می کفت من راضیم بخلافت یکی از دو نفر که ابو عبیده جراح و عمر باشد مؤلف کوید که ابو الدواهی باین اقاله میخواست امتحان کند که عمر یا کس دیکر یا امیر المؤمنین چه میکویند و چه میکنند میخواست بفهمد که در نفس ایشان چیزی هست و در فکر خلافت هستند یا نه تا در دفع ایشان کوشد و جناب امیر المؤمنین کنایه میفرمود و طعن میزد که تو اپیغمبر مقدم داشته است بادعای خود کرد ایا برای ان است که تو موخر نماید زیرا که ابو بکر را اتباع او ادعا میکردند که پیغمبر ابی بکر را مقدم داشته پس از اقاله ابی بکر معلوم میشود که پیغمبر او را مقدم نداشته بود و خبر از خلافت او نداشت والا اقاله معنی نداشت پس خلاف ابو الدواهی باجماع طغام و ارذال سقیفه بنی ساعده شد و اصحاب سقیفه مثل بنی اسرائیل کوساله ساختند و او را پرستیدند مثل بت پرستان بتی برای خود تراشیدند و بت پرستیدند اَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ یعنی آیا عبادت مینمائید بچیزی که خود می تراشید عجب نکته دو شنم از عجب کفتند بده کوش چون مخبر هست صادق دو چیز نه مانند هم پیش دانا یکی زین دو دیکری نیست نابود خدائی بتی را که مصنوع باشد امامت کسی را بنصب خلایق کو این را امام سزد پس یقین دان که او را خدائی بود بنز لا یق پس محدث از محدثین کفت که عمرو عاص از جناب رسول خدا پرسید مَنْ اَحَبُّ اِلَیْکَ مِنَ النِّسَاءِ فَقَالَ عَائِشَةُ فَقَالَ مِنَ الرِّجَالِ فَقَالَ اَبُوهَا یعنی کیست محبوبترین مردم بسوی تو از زنان پس رسول خدا فرمود که عایشه پس عرض کردم از مردها کیست فرمود پدر او مؤلف کفت این حدیث دروغ است و تکذیب مینماید این حدیث را حدیث طیر مشوی که مشهور است در میان عامه و خاصه بلکه سایر مذاهب هم شنیده اند که این امر اتفاق افتاده است که مرغ بریان کشته نزد رسول خدا آوردند که تناول فرماید انحضرت دست بدعا برداشتند کفتند خداوندا بفرست بهترین و محبوبترین مخلوقات را بسوی تو تا با من این طیر را بخورد در ان اثنا جناب امیر داخل شد و با انجناب از ان مرغ تناول نمود پس بنا بر این حدیث محبوبترین خلایق علی است و این حدیث مسلم طرفین است و لیکن ان حدیث مسلم نیست

مشا

## در اخباری که دلالت میکند بانکه امیر المؤمنین افضل رجال و فاطمه زهرا افضل نساء بود باقرار عایشه

و شما سنیان منفرد بد بروایات خبر المتفق علیه فانه لا ریب فیه یعنی یک خبر متفق علیه را پس بدر سیکه ان متفق علیه دیدی و شکی در او نیست و در طرق شیعه و سنی مروی است که جناب رسول خدا فرمود شب معراج چون بمقام خود رسیدم هول قرب الهی مرا چنان کرفت که نزدیک بود متلاشی شوم و راه عدم پیمایم پس حضرت رب العزه فرمود یا محمد مَنْ خَلَّفْتَ فِی الْاَرْضِ قُلْتُ خَیْرَهَا عَلِیَّ بْنَ اَبِی طَالِبٍ یعنی ای محمد کی را در زمین خلیفه کذاشتی کفتم بهترین امتم را که علی بن ابیطالب باشد و ان صدا و لهجه بعینه صدا و لهجه علی بن ابیطالب بود پس عرض کردم الهی و مولای اَسْمَعُ صَوْتَ عَلِیٍّ ای خدا من صدای علی را میشنوم فرمود یا محمد اِطَّلَعْتُ عَلَی سَمَاوَاتِی وَ اَرْضِی فَمَا وَجَدْتُ اَحَدًا اَحَبَّ اِلَیَّ وَ اِلَیْکَ مِنْ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ فَخَاطَبْتُکَ بِلِسَانِهِ وَ لَهْجَتِهِ کَیْ یَطْمَئِنَّ قَلْبُکَ ای محمد مطلع شدم و نکاه کردم بر اسمانها و زمین خود پس نیافتم در اسمانها و زمینها احدی را که پیش من و شما محبوبتر از علی باشد پس بتو خطاب نمودم و مکالمه کردم بزبان و لهجه او تا قلب تو مطمئن کردد و ارام کیرد پس انجناب میفرماید ان خوف و هول و بیم از من رفع کردید و ارام کرفتم و شکی و ریبی در میان فریقین نیست که احب ناس در نزد ان برکزیده ناس ال عبا بود تا که روز مباهله اورد قسیس و کشیشان یهود و نصاری بقوم خود کفتند اکر از اصحاب خود بمباهله اورد مباهله نمائید و اکر با اولاد و خویشان خود بمباهله قیام و اقدام نمودند زنهار مباهله ننمائید و از جمله بدیهیات دین است که فاطمه زهرا محبوبترین زنان بود و لهذا حمیرا دایم حسد بفاطمه و خدیجه صلوات الله علیهما می برد مؤلف کوید که ترمذی و عکبری و ابو علی صولی در اخبار فاطمه و تاریخ خراسان و علی سکروی روایت میکنند از جمیع تیمی که او کفت با عمه خود داخل منزل فاطمه خانم شدیم عمه من بان مؤمنه کفت چه چیز ترا وا داشت که بعلی بن ابیطالب خروج کردی ان عنکبوت فرتوت در جواب کفت این حرفها را بکذار دیدی این صحبتها را در میان ما رید بخدا قسم در نزد رسول خدا محبوبتر از علی نبود و از زنان محبوبتر از فاطمه نبود الفضل ما شهدت به الاعداء پس از حدیث طیر مشوی و از اقرار بفاطمه و از اخبار مستفیضه طرفین قطع میشود که عمرو عاص عاصی حدیث را جعل و وضع نموده است فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ پس عالم دیکر از علما کفت که امیر المؤمنین فرموده مَنْ فَضَّلَنِی عَلَی اَبِی بَکْرٍ وَ عُمَرَ جَلَدْتُهُ حَدَّ الْمُفْتَرِی یعنی کسیکه تفضیل بدهد مرا بر ابی بکر و عمر تازیانه میزنم او را بعدد حد مفتری مامون تبسم فرمود و کفت چکونه جایز میباشد که علی بکوید من تازیانه میزنم هر کسیکه حد بر او واجب نشده باشد تفضیل علی بر ابی بکر و عمر زنا و سرقت و شرب خمر نبود تا بفاعل او حد بزنند در این صورت یا دروغ کفت یا راست می کفت و حد میزد هر دو غلط بود مؤلف کوید بلی اکر چنین حرفی از انجناب صادر شده باشد بیکطور تصحیح توان نمود زیرا

که تفضیل

## حدیث مجعول تفضیل ابی بکر بر علی و کلمات غزالی

که تفضیل علی مستلزم اثبات فضلی برای ابو بکر خواهد شد و هر که فضیلتی در ابو بکر قایل بشود لازم است
که برا و حد بزنند زیرا که اکاذیب ثلاثه مقصد و اصل جمیع شرورند چنانچه صادق ال محمد میفرماید نحن
اصل کل خیر و اعداؤنا اصل کل شر چنانچه شاعر میگوید متی ما امل مولای افضل منهما اکن بالذی فضلته
منتقصا الم تر ان السیف تزری بحده متی قلت هذا السیف امضی من العصا و حال اینکه با نفاق
شیعه و سنی ابو بکر گفت و لیتکم و لست بخیرکم و علی فیکم یعنی والی و ولی شدم بر شما و حال انکه من
بهتر از شما نیستم و حال انکه علی در میان شماست یعنی با وجود علی ولایت من درست نیست و لو اولی است
بولایت شما مؤلف گوید بر هر ذی شعوری معلوم است که این کلام ابی بکر صریح است در اولویت انجناب
بمقام جناب پیغمبر مگر انکه مراد و مقصود ابی بکر این باشد که من بهتر از شما نیستم و ولایت شما را نمیتوانم بکنم
تا علی در میان شماست یعنی با وجود علی ولایت من درست نیست الی علی را بکشید تا من والی شما باشم چنانچه
معروف است در عرف و عادت میگویند تا فلان در این شهر است من حکومت نمیتوانم بکنم یا نوبت بمن
در این سرا یا من حرفی است مشهور چنانچه حضرت صادق علیه السلام میفرماید والله ما عنی بهذه الکلمة الا
قتل جدنا علی بن ابیطالب یعنی قصد ننمود ابی بکر باین کلمه مگر کشتن جد ما علی بن ابیطالب را غزالی میگوید
که ابو بکر در منبر رسول خدا گفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی اقاله کنید و بیعت مرا فسخ نمائید
من بهتر از شما نیستم و حال انکه علی در میان شماست یا این کلام را بر سبیل جد و یقین و اعتقاد می گفت
یا بر سبیل هزل یا امتحان اگر بطریق هزل می گفت هزل لایق خلفا نیست و اگر بر سبیل جد میگفت باقرار
خود نقض خلافت خود نمود و اگر بر سبیل امتحان بود امتحان صحابه کبار سزاوار نیست وایضا غزالی در
کتاب سر العالمین و کشف ما فی الدارین میگوید قال رسول الله صلی الله علیه و اله لعلی یوم الغدیر
من کنت مولاه فهذا علی مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ لک یا ابا الحسن اصبحت مولای و مولی کل
مؤمن و مؤمنة و هذا رضی منه و تسلیم و ولایة و تحکیم ثم بعد ذلک غلب الهوی و حب الریاسة و
عقود البنود و خفقان الهواء فی قعقعة الرایات و ازدحام الخیول فی فتح الامصار و الامر و النهی فحملهم
علی الخلاف فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون یعنی رسول خدا فرمود
بعلی علیه السلام در روز غدیر کسیکه من اقای او هستم پس این علی اقای اوست پس عمر بن خطاب گفت به به برای
تو ای پدر حسن صبح کردی و گردیدی اقای من و اقای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه و این کلام از ان شخص تمام بر تسلیم
دلالت دارد و تسلیم و ولایت او شد و حکومت ان سیل اخر است بعد از ان هوای نفس و حب ریاست
و گره های بیرقها یا بستن و گشادن رایات و علمهای بزرگ و صدای هوا یا در صدا کردن رایات و ازدحام

عقود البنود فی بعض النسخ و عقود البنود جمع البند و هو العلم الکبیر و البنود جمع البند کلفظ ب الصاعقة و البلا الشم ابهام ۵

دهم

## کلمات ابو حامد غزالی

و هجوم اسبان در تسخیر بلدان و امر و نهی بانها غلبه نمود و ایشان را واداشت بر خلاف پس او را پشت
سر انداختند و کان لم یکن انگاشتند و او را بقیمت قلیل فروختند پس بد است انچیزی که خریدند یعنی
ولایت علی را بدنیا فروختند و بثمن بد فروختند بعد از ان میگوید عجب دارم از زمان معویه با علی در
خلافت و حال انکه جناب رسول خدا طمع کنند که نزاع برید بفرموده خود که گفت هر زمانیکه دو خلیفه والی
شدند اخری را بکشید عجب دارم از حق واحد در واحد چگونه در میان دو نفر قسمت میشود خلافت جسم
و عرض نیست تا قسمت بشود و تجزیه کرده مؤلف گوید که خلافت الهیه چنین است قابل قسمت نیست
لکن سلطنت و دولت دنیویه قابل تجزیه است میان دو نفر و ثمانیه و ده نفر و معویه اقتدا کرد بان دو
نفر و بسبب انها طمع در خلافت نمود که این ایین بد خسرو نهاده بلکه بن شمر هم زیاد کردن او سنت جور
در امم سابقه طایفه اهرمن و یزدان را قایل شدند در این امت نیز باید وقوع بپذیرد صورتی در زیر
دارد هر چه در بالاستی لترکبن سنن من قبلکم حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة حتی لو سلکوا
جحر ضب لسلکتموه ابو حازم گوید اول حکومتی که در روز معاد میان عباد جاری میشود میان علی و
معاویه است پس حکم میشود برای علی بر ضرر معویه انجناب را مظلوم و معاویه را ظالم خواهند فرمود
و باقی ماندگان در زیر مشیت خدا هستند خداوند عالمیان مختار است می خواهد می بخشد و اگر
میخواهد نمی بخشد و جناب رسول خدا بعمار میفرمود تقتلک الفئة الباغیة یعنی می کشد ترا گروه ظالم
و شکی نیست که امام باغی نمیشود و معویه باغی بود و شد ابو حازم با حزم و احتیاط تقیه نموده و گفت
و الباقون تحت المشیة عجب تقیه ملیح و کنایه صریح کرده مؤلف گوید که پیشوایان این قوم منکری نماند
که نکرده اند از غصب خلافت و فدک و غیر اینها از بدع و بامر معویه بر سر منبرها جناب امیر المؤمنین ع
لعن کردند پس بعد از شهادت انجناب بان خال الکافرین گفتند امیر المؤمنین بدار بقا رحلت نمود قدغن
نمائید که جز لعن او را ترک کنند گفت هیهات هیهات حتی یشب فیه الصغیر و یهرم فیه الکبیر یعنی دور است
و دور و قید باید با او لعن کنند تا انکه طفلها در این امر پیر بشوند و پیرها بس شیخوخیت و هرم برسند
و پسر حرامزاده او حسین ریحانه پیغمبر را کشت و دختران و خواهران او را مثل ترک و دیلم و حبش اسیر کرد و
دیار بدیار و شهر بشهر گردانید و بچوب خیزران بلب و دندان حسین زد و شعرها خواند و معویه نسبت
بامام حسن کرد انچه کرد و سم بانجناب داد و چندین هزار کس را از مسلمانان و شیعیان کشت و سوزانده
ابو سفیان پدر او با رسول خدا جنگ کرد و انجناب میفرمود لعن الله القائد و المقود و السایق یعنی
خدا لعن کند عصا کش و کشیده شده و انکه او را میراند یعنی پشت سر او میاید چون ابو سفیان کور بود

معو

## احوال یزید و قتل عام مدینه منوره

معویه عصا کش او بود و یزید برادر معویه پشت سر او میامد انحضرت بر هر سه لعن میکرد ندیم یزید ولد
الزنا سه سال و کسری سلطنت نمود سال اول سید الشهدا را بدرجه شهادت رساند سال دوم مدینه را
قتل عام نمود از اشراف مدینه از قریش و مهاجرین و انصار هفتاد نفر کشته شد و از سایر مردم ده هزار نفر بقیة
السیف پناه بمسجد و حجره و منبر رسول خدا اوردند و در همانجا بشمشیر ان اولاد زنا کشته شدند روضه مقدسه
و مسجد از خون انها مملو گردید مدائنی میگوید که هزار زن بی شوهر زائید که از لشکریان حامله شده بودند
روضه مقدسه را بزنان مقاربت کردند و باوراق قران خود را پاک کردند و بعضی از علما گفته اند ده هزار
نفر اولاد زنا بهم رسیدند ابن جوزی میگوید در مسجد الحرام زنی را دیدند انعرییش که مرد سیاهی را می بوسید
باو گفتند این سیاه چه نسبت بتو دارد گفت پسر من است از روز حره و سر کرده انگروه مسلم بن عقبه بود از
مدینه روانه مکه شد که انجا را خراب نماید در عرض راه بدرک واصل شد بحصین بن نمیر وصیت نمود که
البته در خدمت اقای خود کوتاهی مکن پس ان ولد الزنا بمکه امد مکه را بمنجنیق خراب کرد و سوزاند و مشغول
تخریب بود که خبر هلاک یزید رسید واقدی گوید که سبب این قتل و غارت ان بود که بعد از شهادت
جناب سید الشهدا جمعی از علمای مدینه که ابن اسحق و هشام بن محمد از انها بودند بدیدن یزید رفتند
دیدند انحرامزاده شراب میخورد و طنبور میزند و سگبازی و قماربازی و خرس بازی و میمون بازی و کبوتر
بازی میکند و غیر از انها از انواع فسق و فجور مرتکب میشود مراجعت کردند انملعون را سب میکردند پس
او را خلع نمودند و حاکم او را که عثمان بن محمد ابوسفیان بود از مدینه بیرون کردند گفتند یزید مردی است
بیدین مست میشود نماز نمیکند بعبدالله بن حنظله الغسیل بیعت کردند و ابن حنظله می گفت ما بقوم خود خروج
نکردیم بیزید تا انکه ترسیدیم از اسمان سنگ بسر ما ببارد مردی است با مادر و خواهر و دختر و عمه خود وطی
میکند شراب میخورد نماز نمیکند اولاد پیغمبر را میکشد پس این خبرها بانملعون رسید انخدا بیخبر مسلم بن عقبه را
بقتل عام مامور نمود خلاصه ان ولد الزنا چه عملهای ناشایست که نکرد عبیدالله بن زیاد را داخل اندرون
خود میکرد زنهای خود را امر میکرد شراب میاوردند و ساقی بودند شبی از شبها مست شد و مغنیها
میخواندند انملعون مبتهر گفت اسقنی شربة تروی فوادی ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد صاحب السر
والامانة عندی ولتسدید مغنمی وجهادی قاتل الخارجی اعنی حسینا ومبید الاعداء والحساد حضرت
رسول فرمود لعن الله من اخاف مدینتی خدا لعنت کند کسی که مدینه مرا بترساند یعنی اهل مدینه مرا
بترساند و ان ولد الزنا سه روز مباح نمود خون و عرض و مال اهل مدینه را احمد حنبل در مسند از رسول
خدا روایت میکند من اخاف اهل المدینة ظلما اخافه الله و علیه لعنة الله والملئکة والناس اجمعین یعنی

کسیکه

## در جواز لعن یزید و کسانی که از دیگر از واشره و موتشره

کسیکه بترساند اهل مدینه را از روی ظلم بترساند او را خدا و بر اوست لعنت خدا و ملئکه و جمیع مردم ه
مؤلف گوید از یزید ملعون بدتر عبیدالله زیاد بود و از این دو نفر شقی تر و سست تر جماعت سنیان
و علمای ایشان است که میگویند بیزید لعن نمیتوان کرد لعنهم الله قبل یزید و بعد یزید و مع یزید و حال
انکه جناب رسول خدا بر یزید و اجداد او لعن فرموده است لعن الله النامصة والمتنمصة والواشرة والموتشرة
والواصلة والمتوصلة والواشمة والمستوشمة یعنی لعن کرده است خدا یعنی خدا لعنت کند نامصه را که موی
روی خود را بکند و متنمصه را یعنی ان زنهائی را که موی روی انها را میکنند و واشره را که دندان زنان را
سوهان میکند و سر دندان انها را باریک و تیز میکند چنانچه در جاهلیت عادت بود و الان در میان اعراب
یمن و سودان حبشه و نوبه متعارف است و موتشره را یعنی ان زنی که دندان او را تیز میکند و واصله را
که پیوند میکند موی سر زنی را بسر زن دیگر و متوصله را و ان زنی است که این پیوند را در سر او میکند
و واشمه را که خال میکوبد و بسرمه سیاهش میکند و مستوشمه را و ان زنی است که بر او خال میزنند و ایضا
فرموده است لعن الله المصورین و لعن الله اکل الربا و موکله یعنی خدا لعنت کند مصورین را که صورت
نقش میکنند و لعنت کند کسی را که ربا بخورد یا ربا بدهد و از این قبیل اخبار لعن بسیار است و از حد و
حصر بیشمار است و ذکر همه انها موجب تطویل است و از ائمه اطهار لعن بر جماعت بسیار زیاده از عد و شمار
وارد است اگر چه جماعت سنیان بامامت و عصمت ائمه قائل نیستند لیکن در امانت و دیانت ایشان و حجیة
قول ایشان حرفی ندارند ابن جوزی میگوید جدم ابو الفرج در بغداد روی منبر در حضور امام ناصر و اکابر
علما بیزید لعن کرد جماعتی از جفات از مجلس برخواستند جدم گفت الا بعدا لمدین کما بعدت ثمود
یعنی دور باد قوم مدین از رحمت خدا هم چنانکه قوم عاد و ثمود از رحمت خدا دور شدند جماعت عمریان و
گروه عثمانیان ائمه ایشان ابوبکر و عمر و عثمان و معویه و یزید و خلفای بنی امیه و بنی عباس و خوندکار
روم است که اکثر ایشان اگر نگوئیم همه ایشان فاسق و فاجر و شارب خمر و لاطی و زانی و ظالم و مابون
و ملعون بودند و ائمه ایشان این جبابره و ملوک بودند سبحان الله نمیدانم جماعت و الاذناب حدیث
من مات و لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة الجاهلیة را چگونه معنی میکنند اگر کسی این خلفا را
نشناسد کافر مرده است حاشا و کلا منصور جنیث را اگر کسی نشناسد و اطاعت ان ولد الزنا نماید
کافر مرده است من بری و بیزارم از خدائی که بندگان خود را بسبب نشناختن این سگان پلید کافر بگوید
و بجهنم ببرد ما هذا الا بهتان عظیم فعلی عقولهم و احلامهم فلیضحک الضاحکون و من ائمتهم
فلیتعجب المتعجبون نمیدانم بخدای این طایفه بخندم یا بر بیغمی ایشان ناسزا نمایم یا با ائمه ایشان که تخلد

چنانچه گذشت و بکسانی لعن کرده که کارها ایشان بیله گوید بوده چنانچه فرموده

[illegible]

## حدیث مجعول ابن بکر و عمر سید الکهول اهل الجنة

کنم این سخن پایان ندارد ای عمو قصه یحیی و مامون را بگو مامون گفت ابوبکر که این کلمه را میگوید که ولست
بخیرکم و علی فیکم در این قول صادق است یا کاذب اگر صادق است پس بهتر از ناس نیست و قابل خلافت نیست
ما دام اینکه علی هست و اگر کاذب است دروغ گو والی مسلمانان نمیتواند بشود و اقامه حدود و حفظ دین نمیتواند
بکند و دیگر ابوبکر از کجا دانست که بهتر از سایر مردم نیست بوحی میگفت حال آنکه وحی منقطع بود و اگر از
بوحی باشد یا بی تابع وحی باشد دست از خلافت بردارد و با امیر المومنین تسلیم نماید و یا اینکه بدلیل و برهان
میگفت خلاف دلیل و برهان نمودن غلط است اقرار العقلاء علی انفسهم جایز که هر کس خویش را بهتر
شناسد خودشناسی خداشناسی است من عرف نفسه فقد عرف ربه اینهم که نشد خواست خدا
شناسی نماید حب جاه نگذاشت عالم دیگر از علما گفت بدرستیکه جناب رسول خدا فرمود ابوبکر و عمر
سید الکهول اهل الجنة یعنی ابوبکر و عمر آقایان پیران اهل بهشتند واویلاه دروغگو را حافظه نمیباشد
در بهشت پیری نیست تا شیخوخیت و کهولت چه رسد اهل الجنة جرد مرد شبان لا کهول فیهم
زنی شجیعه در نزد رسول خدا بود آنجناب بر سبیل مزاح فرمود لا یدخل الجنة عجوز داخل بهشت نمیشود
پیره زن آن عجوزه گریست پس آنجناب بشارة داد که پیره زنها دختر باکره میشوند و داخل بهشت میگردند
و این آیه را تلاوت فرمود انا انشاناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا بدرستیکه ما ایجاد کردیم
آن زنها را ایجاد کردنی پس گردانیدیم آنها را باکره و دوشیزه و خندان و هم سن پس جماعة بکریان هر گاه
میگویند که ابو الدواهی و ابو الملاهی وقتیکه داخل بهشت میشوند جوان میشوند پس حسن و حسین
بفرموده جناب رسول خدا سید و آقای آنها و غیر آنها هستند که فرموده است الحسن و الحسین سیدا
شباب اهل الجنة من الاولین و الاخرین و ابوهما خیر منهما یعنی حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت اند
از گذشتگان و آیندگان و پدر ایشان بهتر از ایشان است و اگر میگویند جوان نمیشوند با همان
پیری در بهشت می باشند میگوئیم در بهشت پیری نیست اهل بهشت اجرد و امرد و جوان هستند
**مؤلف گوید** بیچاره شیخین چنین بهشت را می خواهند با ریش سفید و چشم بلید و بواسیر و
نواسیر و وجع مفاصل و درد دندان و وجع استخوان در جنت چه لذت خواهند برد باعتقاد شیعیان
معلم و کلام بهشت نخواهند رفت و باعتقاد سنیان باین کثافت وارد باری بهشت میروند بخدا پناه
می برم از این بدبختی و بیمعنی اهل بهشت در کمال حسن و لطافت و نهایت جمال و نظافت در نهایت
صفا و سنا و غایت بها و ضیاء اگر آب بخورند از قصبه گلوی ایشان نمایان و اگر سبزی تناول کنند
نور آن بدن ایشان سبز میگردد و این دو بخت با این پیری و علیلی و کثافت و بدگلی بعینه خری در رمه

بره

## جوان شدن اهل بهشت

بره بنظر خواهند آمد با هم از حضرت خر عذر خواست نبت دو دست بهر سر و پا نتوان داد مؤلف
گوید عجب دارم از این گروه که بوئی از فطانت و اثری از کیاست و فراست نشنیده اند و مثال قطعه
حجر و پارچه مدر هستند تامل نمیکنند و تعقل نمینمایند مگر خداوند عالم در قرآن مجید میفرماید فیها
ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین یعنی در بهشت است آنچه نفسهای اهل بهشت می خواهند و آنچه که
لذت می برد از او چشمها در این صورت چرا خلیفه اول و دوم جوانی نمی خواهند که در کمال رعونت
و بها و نهایت عذوبت و صفا در بساتین جنان با حوران و غلمان کامرانی نمایند و برای چه پیری را اختیار
مینمایند که با قد و قامت کمانی در کمال ضعف و ناتوانی با چین جبین و بدن سنگین با جسد خشکیده و
قد خمیده با موی ژولیده سفید و با ریش و چشم و سبیلین در بهشت بچرند و مانند خر گر و پیر در میان
رمه غزالان غلمان و سرب حوران بگردند حوری که مغز ساق او از زیر هفتاد حله پیدا است از شیخین چه
لذت برد و حور العینی که نود هزار زلف دارد هر زلفی در میان طبق نوری که در دست سی هزار حور
باشد و اگر یک تار زلف خود را در شب یلدا سر از زیر نماید چنان روشن میشود که گویا آفتاب طلوع کرده
و اگر آب دهن خود را بهفت دریای شور و تلخ بیندازد آب آن دریاها از عسل شیرین تر میشود چگونه طمع
بشیخین ظلوم و جهول و متعفن و گول می دهند و این حوریان چگونه این ظلم را با ایشان روا میدارد که
چنین جان را بچنین دیو بی ایمانی بدهد و این حوریه چگونه باین کار تن در میدهد و خداوند عالم عقد
دو دوزخی دنیا را در صورت اکراه باطل فرموده است چگونه عقد ابدی را بکره صحیح میداند مگر اینکه بگوئیم
خدای سنیان از این کارها بسیار کرده است و کتاب افعال قبیحه و ظلم از خدای سنیان بسیار ذکر شده
و در این صورت آن حوریه بهمه اهل بهشت نگاه میکند و غصه میخورد و اگر در تحت قدرت او باشد و در
بهشت معاصی هم مجوز و ممکن باشد البته معصیت خواهند کرد و از عقل ابی بکر دور نیست که پیری را لیاقت
کند و جوانی را نخواهد چنانچه در سقیفه بنی ساعده بطبیعت جبلی بجیفه دنیا راضی شده از نعمت بهشت
چشم پوشید و تشریف برد بجائی که هیچ کافر نرود باری حکایت جوانی اهل بهشت داستانی است که در
هر سر بازاری هست مخدرات در حجال میگویند و اطفال در دبستان میسرایند شعرا در اشعار خود
بسته اند عبد الرحمن جامی میگوید کرد بکزال کهن سال سوال از نبی کی شده فرخنده خصال روز محشر
که بهشت آرایند اهل آنخانه در او سا بند شود آن منزل عالی وطنان راحت آباد چه من پیره زنان
گفت حاشا که چنان خوش وطنی گرد آرامگه پیره زنی پیره زن چون ز نبی قصه شنید آه از سینه پر
غصه کشید از فغان زمزمه غم برداشت دمدمه گریه ماتم برداشت شد نبی مژده دهش جانکه و

که کی

## در تعیین انبیا و عدد انها و نسب عمر

که کو کهنه عجوزان زنخست یك بیك دختر و شیزه شوند پس دران روضه پاکیزه شوند و باز انجا
بر سبیل مزاح بیلال فرمود که سودا نرا به بهشت نمیبرند بلال کریست پس انجناب زود بشارت داد و فرمود
که سودان همه سفید میشوند و داخل جنان میکردند و بعجوزه دیکر نیز مثل این حکایت را فرمود بعد از ان
بشارت بجنت داد شمع مرهم را بهل افروخته که بجان امیدواران سوخته بر کردیم بقصه یحیی و مامون
فَإِنَّ فِيهَا مَا تَشْتَهُونَ عالم دیکر از علما کفت که جناب پیغمبر فرموده است لَوْلَمْ أُبْعَثْ فِيكُمْ لَبُعِثَ عُمَرُ یعنی
هر کاه من مبعوث نمیشدم در میان شما عمر مبعوث می شد مامون کفت این حرف محال است و باطل زیرا
که جناب اقدس الهی میفرماید اِنَّا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ كَمَا اَوْحَيْنَا اِلٰى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ یعنی بدرستیکه ما وحی
نمودیم بسوی تو هم چنانکه وحی کردیم بسوی نوح و بسوی پیغمبرانی که بعد از نوح بودند و باز فرموده است
وَاِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَاِبْرٰهِيمَ وَمُوسٰى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ یعنی بیاد بیاور وقتی را
که عهد و میثاق کرفتیم از انبیا و از تو و از نوح و ابرهیم و موسی و عیسی بن مریم علیهم السلام بنا بر این انوار مقدسه
انبیا خلق شده ند و خداوند عالم از ایشان عهد و میثاق کرفت پس انبیا جمیعًا از ادم تا خاتم معلوم بودند
باسم و رسم و عدد و اصل و نسب عمر یك نامی در میان انبیا نبود مؤلف کوید که در اخبار وارد است
که جناب ختمی ماب مکرر میفرمود که خداوند عالم ما را خلق کرد از نور خود و از انوار ما خلق کرد انبیا را و از انوار
انبیا خلق کرد مومنین را و از انوار مومنین خلق کرد ملئکه را و از انوار ملئکه جن را و از انوار انها حیوانات را
و از انوار انها نباتات را و از انوار انها جمادات را و در خبر دیکر مروی است که فرمود خداوند عالم حقیقت ما را
خلق کرد و عطسه کردیم خداوند بهربان فرمود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ پس من از شدت حیا عرق کردم و مکید
و بیست و چهار هزار قطره عرق از جبین من چکید و از هر قطره پیغمبری خلق شدند و دور من طواف میکردند
و بتسبیح و تهلیل من تسبیح و تهلیل میکردند پس از پیغمبران عهد و میثاق کرفت خداوند ایشان که مردم را دعوت
نمایند بیکانکی خدا و نبوة محمد و ولایت علی و ال علی و بنبوة خود ایشان پس بنا بقابلیت هر زمان پیغمبری
فرستاد بنا بر این جناب محمد صلی الله علیه و اله را خاتم انبیا در اخر انبیا مبعوث کردید لجاره زنیش و شه
زد تا الابد و جمیع انبیا نایب انجناب بودند اشهد بالله العظیم عمر یك در میان ایشان نبود و دیکر
انبیا همه معصوم اند من المهد الی اللحد صغیره و کبیره از ایشان سر نزده عمر یك تا چهل سال بت پرست
بود و شراب میخورد کوشت خوك و موش تناول میفرمود و انبیا طاهر و مطهر بودند از اصلاب طاهره و ارحام
مطهره بوجود امدند و لیکن نسب عمر معلوم است زنهار در جهها میکویند و شعر ابسته اند مَنْ جَدُّهُ خَالُهُ
وَوَالِدُهُ اُمُّهُ اُخْتُهُ وَعَمَّتُهُ اَجْدَرُ اَنْ يُبْغِضَ الْوَصِيَّ وَاَنْ يُنْكِرَ يَوْمَ الْغَدِيرِ بَيْعَتَهُ در حستکام خدائی

معاوضه

## حدیث موضوع ان الشیطان یفر من حس عمر

معاوضه و مبادله نمیشود که محمد بن عبد الله را بکذارد و دلال خر را عوض او بفرستد با شکم حمزی و بت
حجری خلیفة الله باشد فَعَلٰى عُقُولِهِمْ فَلْيَضْحَكِ الضَّاحِكُونَ این سخن پایان ندارد باز کردم سوی زن عون
مدفع تا چه کردم پس عالم دیکر کفت که جناب رسول خدا در روز عرفه بسوی عمر نظر کرده بتبسم فرمود و کفت
اِنَّ اللّٰهَ بَاهٰى بِعِبَادِهِ عَامَّةً وَبِعُمَرَ خَاصَّةً یعنی خداوند عالمیان فخر و مباهات نمود بر ملئکه به بندکان خود
عمومًا و بعمر خصوصًا و تنها یعنی بملئکه فخر نمود که نظر کنید بجمیع مخلوقات من که چکونه مخلوق خوب افریده ام
بعد از ان فرمود که نظر بعمر بکنید و ببینید که چه مخلوقی افریده ام مامون کفت این حدیث مجعول و موضوع است
زیرا که خداوند عالمیان بعمر فخر نمیکند و حال انکه پیغمبر خود را در میان عامه خلایق بکذارد و بعمر بخصوص و تنها
فخر نماید چون سنیان شنیده اند که جناب اقدس الهی در چند جا بجناب علی بملائکه فخر نموده مثل لیلة الفراش
و غیره این حدیث را جعل نموده اند از برای اخفای مرتبه علی و اطفای نور ان ولی و یأبی الله الا ان یتم نوره
و این روایت شما عجیبتر از ان روایت نیست که وضع کرده اند که جناب رسول خدا فرمود دخلت الجنة فسمعت
خفق نعلین فاذا هو بلال مولی ابی بکر قد سبقنی الی الجنة یعنی داخل بهشت شدم پس صدای نعلینی شنیدم
پس متوجه شدم دیدم بلال غلام ابی بکر پیش از من داخل بهشت شده است و بر من سبقت کرفته است
بسوی بهشت شیعیان کفتند که علی بهتر از ابی بکر است شما برغم شیعیان کفتید غلام ابی بکر بهتر از پیغمبر است
زیرا که سابق افضل از مسبوق است مؤلف کوید بینی و بین الله جای فخر هست که خدا بملائکه فخر نماید
که چنین حرامزاده خری را که بتم را نمید انست قادم که بر کل مخلوقات اقاو بزرك نمایم سبحان الله القادر
المتعال وانا اول المؤمنین بقدرته سبحانه سبحانه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید کاش عمر را هم پیغمبر
میکرد و بسیار اسان بود چونکه عدد انبیا مضبوط نبود بایست عمر را پیغمبر نماید کویا سهوا یا نقادا اقتاده است
نمیدانم این سهو از رب العالمین است یا این غلط از جبرئیل امین است یا از پیغمبر است نعوذ بالله من هذه
العقول السخیفة وهذه الاحادیث الکثیفة و ایضا مامون کفت این روایت عجیبتر از ان روایت نیست
که روایت کرده اند که رسول خدا فرمود ان الشیطان یفر من حس عمر یعنی بدرستیکه شیطان میکریزد از
صدای عمر و لیکن میکویند که شیطان القا کرد بزبان رسول خدا در نماز در سوره والنجم اذا هوی افرأیتم
اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری وانهن الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی یعنی
ایا پس دیدید لات و عزی و منات ثالثه دیکر را و انها بتهای سفید و بلند هستند و از ایشان امید شفاعت
هست و از انهن تا اخر این شیطان بزبان پیغمبر القا نمود و پیغمبر خواند پس مشرکین هلهله میکردند و شادی
مینمودند و میکفتند ان محمدا صبا علی دیننا یعنی بدرستیکه محمد میل بدین ما کرد و بتهارا شفعا دانست

## حکایت شیطان در زمان قرائت جناب پیغمبر

و بحکایت زور وا پدید آورده مؤلف گوید واضح‌تر آنکه شیطان از صدای عمر میگریزد لیکن زبان پیغمبر را
بکفر برمیگرداند و در این مقام باید گفت غلط الامین زیرا بابت که عمر را پیغمبر پیدا ند و با وحی بیاورد که شیطان
فرسنگها از او میگریخت نه محمد بن عبد الله که در دست شیطان اسیر بود صاحب ریش را دراینمقام باید لعن کرد
نزد ریاب غرابیه بدانکه حقیقت این واقعه آنست که جناب خاتم الانبیاء چون باین آیه رسیدند و این آیه را اللات والعزی
فرمودند کلمه و منوة الثالثة الاخری وقف نمودند و دوام کردند شیطان شبیه صوت انجناب خواند تلک
الغرانیق العلی وان الشفاعة منهن لترجی مردم چنان گمان کردند که رسول خدا خواند و در خبر صادق است که روزی
که جناب رسول خدا بسیار گرسنه بودند یکی از انصار فرمودند که آیا پیش تو طعامی هست انصاری بزغاله
ذبح فرمودند چون حاضر شد انحضرت آرزو نمود که علی و فاطمه و حسن و حسین نیز حاضر شوند و از قلب مبارکش
خطور میکرد و آرزو مینمود که ایشان حاضر شوند ابوبکر و عمر حاضر شدند القی الشیطان فی امنیته بعد
از آن جناب امیر المؤمنین آمد فینسخ الله ما یلقی الشیطان پس یک نفر از محدثین گفت که رسول خدا فرمود
که لو نزل العذاب ما نجی الا عمر بن الخطاب یعنی هرگاه عذاب نازل شود نجات نمی یابد مگر عمر بن خطاب
مامون گفت که این حدیث خلاف نص قرآن است باید بجای دیوار یا بصورت و رخسار راوی زد زیرا که جناب
اقدس الهی میفرماید وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم یعنی خدا عذاب نمیکند ایشان را تا تو در میان ایشانها
هستی پس با وجود پیغمبر عذاب نازل نمیشود تا عمر نجات یابد از خدا نمیترسید عمر را با پیغمبر مساوی میکنید و
افضل از ابی بکر و علی و حسین که ریحانه رسول خدا بودند نموده اید و فاطمه که جناب رسول خدا در باب او فرمود
فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله مؤلف گوید حیرت دارم از این قوم
چه قدر عصبیت و حمیت جاهلیت در دلها دارند که ما بین اعمی و اصم و سمیع و بصیر فرقی نمیگذارند
هل یستویان مثلا افلا تذکرون عذب و فرات را با ملح و اجاج یکسان میدانند بلکه ملح و اجاج را بر عذب
و فرات ترجیح میدهند و پرستش عجلی که جسد ذو خوار است می کنند و صیحه یا قوم انکم ظلمتم انفسکم
باتخاذکم العجل فتوبوا الی بارئکم را نمیشنوند و بسوی باری برتابت امیر المؤمنین میل و باز گشت نمیکنند
دیوار پشت را قبله خود گرفته پشت بقبله میدهند اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر و بخواهند
داخل مدینه علم شوند از پشت دیوار و از باب داخل نشوند انا مدینة العلم وعلی بابها وأتوا البیوت من
ابوابها واتقوا الله لعلکم تفلحون ولیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی
أئفکا آلهة دون الله تریدون اتعبدون ما تنحتون اتدعون بعلا وتذرون احسن الخالقین ام
نجعل الذین آمنوا وعملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین کالفجار ان هذا لشیء

عجاب

## تاویل آیات در باب اسماء حسنی و اسماء سوء و حکایات قنبر

عجاب هذا فوج مقتحم معکم لا مرحبا بهم انهم صالوا النار اذا دعی الله وحده کفرتم وان یشرک به تؤمنوا
فالحکم لله العلی الکبیر یقول یا نار خذیه و ذریه فوقاه الله سیئات ما مکروا وحاق بآل فرعون سوء
العذاب ولما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون ولا تستوی الحسنة ولا السیئة واتبعوا احسن
ما انزل الیکم من ربکم ابن ابی الحدید میگوید قد قلت للاضداد اذ جعلوا له ضدا لیجعل کالحضیض کان
حاشا لنور الله بعد فصله علم الضلال کما رای الافاک الجوهر النبوی لا اعماله ملق ولا توحیده اشراک
متعاظم الافعال لا مؤتیها للامر قبل ذو موجد دراک الصالح الفتاک والمتطول المناع والاخاذ ذو
النزاک خوارزمی که از عظمای این قوم است میگوید که جناب رسول خدا فرمود لو اجتمع الناس علی حب
علی بن ابیطالب لم یخلق الله النار یعنی هرگاه اتفاق کنند و میکردند مردم بمحبت علی خداوند عالم جهنم را
خلق نمیکرد حضرت امام رضا میفرماید که حضرت رسول خدا بحضرت امیر المؤمنین فرمودند یا علی ان الله
قد غفر لک ولشیعتک ولمحبی شیعتک ومحبی محبی شیعتک فانت الانزع البطین منزوع من الشرک
بطین من العلم قل انی نهیت ان اعبد الذین تدعون من دون الله لما جاءنی البینات من ربی وما
یستوی الاعمی والبصیر ولا الذین آمنوا وعملوا الصالحات ولا المسیء قلیلا ما تذکرون قل افغیر الله
تأمرونی اعبد ایها الجاهلون اگرچه خلفای ثلث اسماء سوءی و آیات بزرگ و کافر هستند لکن برای
ستایش مرا ایشان میدادند ومن آیاته اللیل والنهار والشمس والقمر لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا
لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون الشمس والقمر بحسبان وحبال عضبان فلان و فلان شمس هذه
الامة وقمرها العصرة ذو شجون والحکایة ذو شؤون لا یعرفها الا الراسخون لا یعرف رطبی الا من کان
بطنی برای ستایش آن علی مرد که نگارنده طارم زرنگار و مثل او نقش نغز و زیبا نیافرید و در مضمار شجاعت
و ایوان امارت و محراب عبادت چنین کیهان خدیو و دادار جواد و عابد و سداد نیافرید نه آن دغلان
دیو سیرتان و پلیدان بد نژادان را که اغلب ایشان اگر بگوئیم همه ایشان اولاد سفاح و زنایند و احفاد
عهر و خنایند چنانچه عامه و خاصه گفته اند و نوشته اند چنانچه نسب بعضی از ایشان در ما سبق نوشته شد
مثل عمر و معویه و یزید و عبید الله و زیاد و سعد و طلحه و اکثر اینها مادر ایشان را در یکطهر چهار نفر و هفت
نفر وطی کرده اند و بعضی بشمایل و برخی بتصدیق مادر طلحه پدری شدند و بعضی بی پدر مانده است
که دلالت سیما و شهادت مادر بوده مثل زیاد بن ابیه و مادر اکثر اینها از زنان مشهوره و بغاة معروفه
بودند و صاحب اعلام بودند حتی آنکه عمر روزی گفت اگر بگویم کسیکه شبهه در نسب او باشد از مسجد
بیرون رود احدی اندر مسجد بیرون نخواهد رفت شخصی گفت چرا بنده و امیر المؤمنین بیرون نمیرویم

عمر گفت

## گفتن عمر بحذیفه أمن المنافقین انا و ولد الزنا بودن جمعی

عمر گفت دروغ گفتی انوقت بتو میگویند ای فین پسر فین بنشین چنانچه گذشت چونکه ولد الزنا بودن اینرد
و عمر از جمله بدیهیات انزمان بود لهذا این شوخی را کرد و عمر امام انجماعت بود بجال انجماعت ابصر بود میکند
که حلال زاده در میان انها مثل کبریت احمر و عنقا و غیلان است من الباب الی المحراب متقاصین یعنی از
در تا محراب کبر و حبابه بکدیگر را گرفته اند مثلی است مشهور و حجار الحجنة واحد انکس من واحد انصاف بدید
این الثریا من الثری این الحضیض من السماء این التراب و رب الارباب این السهی من الثریا این
المهاجر من الطلیق این الصریح من اللصیق حتی در ابی بکر هم حرفی میرود و لکن بجهة عدم شهرت و مصلحت
ذکر نشد و سبب ناعمر لا شك ناخوشی اینه داشت و اغلب بدین علت مبتلا و معروف بودند در این صورت
علی و ال علی را که خدا بطهارت ذیل ایشان شهادت میدهد کد لشتن و این کلاب و حنانیر را داشتن زهی
کوری و شقاوت و عدم بصیرت و سعادت خسر الدنیا و الاخرة ذلک هو الخسران المبین این سخن پایان
ندارد ای عمو قصه مجبی و مامون باز گو پس محدث دیگر از محدثین گفت که جناب رسول خدا شهادت داد
باینکه عمر از اهل بهشت است با نه نفر دیگر که عشره مبشره باشند مامون گفت اگر اینحدیث راست بود عمر
از حذیفه نمیپرسید و او را قسم نمیداد که ایا من از منافقین هستم اگر جناب پیغمبر او را فرموده بود که تو از اهل
بهشتی چرا سؤال میکرد و قسم میداد معلوم است که جناب پیغمبر او را چنین بشارتی نداده بود یا پیغمبر را
راستگو نمیدانست که از حذیفه می پرسید اگر ادعای تصدیق انجناب نداشت کافر بود و اگر تصدیق
داشت سؤال معنی نداشت مگر در صورتیکه اینخبر دروغ باشد **مؤلف گوید** که جمعی از منافقین تعهد
کردند که شتر انحضرت را در عقبه رم بدهند و انجناب را بکشند برقی نمایان شد مثل افتاب و قدری توقف
نمود تا حذیفه همه را شناخت لهذا عمر بن خطاب از حذیفه میپرسید امن المنافقین انا یعنی ایا من از منافقین
هستم یا نه نمیدید حذیفه او را شناخته است یا نه و عمر در روز عقبه چند نفر را طلبید و گفت شما از جمله
عشره مبشره هستید و پیغمبر از شما راضی و خوشنود رحلت فرمود پس متوجه زبیر گردید و گفت تو مگر
شیطانی و مکر و ندهانی روزی که شیطانی مردم بیچاره ند و یکروز رجوع نمایند و در تو کبر و نخوت هست
خلافت بتو روا نیست و بطلحه فرمود که تو در غیاب پیغمبر گفتی محمد زنهای ما را میگیرد و میان خلخال انها
میرود و لیکن اینه قران مبارک زنهای او را بعد از او نگیریم و حد از زنهای او را ابما حرام کرده است بخدا قسم
اگر محمد بمیرد زنهای او را میگیریم و میان خلخال انها میدویم منقول است که گفت اگر پیغمبر بمیرد من عایشه را
میگیرم مروی است که عثمان گفت من هم ام سلمه را میگیرم چون پیغمبر این مقاله را شنید از تو خشمناک شد
و از تو ناراضی بدار عقبی رحلت فرمود پس بعثمان گفت اگر تو خلیفه بگیر ال ابی معیط را بگردن مسلمانان

## حکایت صیت عمر و عشره مبشره و قدح هر یک و نسبت مزاح بانجناب

سوار خواهی کرد و خویش و اقوام خود و طایفه بنی امیه را بمسلمانان مسلط خواهی کرد و غنایم و فیء را باهل خود خواهی
داد و مسلمانان را محروم خواهی کرد و مسلمانان نیز بیعت کرده ترا خواهند کشت پس هر یک مثل این عیبها را
ثابت نمود بعد از انکه انها را عشره مبشره گفت و اهل بهشت میدانست دروغگو را حافظه نمیباشد پس رو
بامیر المؤمنین کرد و گفت بخدا قسم طوق خلافت لایق گردن تست اگر خلافت را بتو بدهم مردم را براه راست و
روش هدایت میکنی و وا میداری ایشان را براه روش لکن در تو مزاح هست و خلاف سطوت و هیبت
و سیاست میخواهد **مؤلف گوید** خلیفه هذیان میگوید بواسیر و نواسیرش دماغی شده است اول
ان شش نفر را گفت که شما از جمله عشره مبشره هستید پیغمبر از شما راضی و خوشنود رفت بعد از ان یکی را
شیطان کرد و یکی را منکر و یکی را مبغض پیغمبر نمود کسی باو نگفت ان الخلیفة لیهجر بعد از ان بعلی گفت که
اگر خلافت را بتو بدهم مردم را براه روش هدایت میکنی لکن در تو دعابه هست کسی نگفت لیس فیه عیب
غیر دیگر چه میخواهی بهتر از هدایت امت بالاتر از سیاهی رنگی نیست بعد از انکه علی مردم را براه راست و امیداشت
دیگر جای تامل نیست و مقصود حاصل است و دعابه چه ضرر دارد و حال انکه سطوت و هیبت و سیاست
علی را کسی تا بحال انکار نکرده است و لیکن دعابه انحضرت را ابن ابی الحدید انکار شدید دارد میگوید علی را
کجا فرصت مزاح بود انجناب غرق دریای عبادت بود و دایم بمحاسبه نفس مشغول بود بقلب کفیه و بجانب
نفسه و در قصیده بائیه میگوید دعابة قصب العلیاء یملکها امرء بغیر اقاعیل الدنا نفصوب و جناب
امیر المؤمنین انکار این نسبت را میفرماید در انجا که میفرماید عجبا لابن النابغة یزعم لاهل الشام ان فی
دعابة و انی امرء تلعابة اعافس و امارس لقد قال باطلا و نطق اثما اما و شر القول الکذب انه لیقول
فیکذب و یعد فیخلف و یسئل فیبخل و یسئل فیلحف و یخون العهد و یقطع الال فاذا کان عند الحرب فای
زاجر و امر هو ما لم تاخذ السیوف ماخذها فاذا کان ذلک کان اکبر مکیدته ان یمنح القوم سبته اما و الله
انی لیمنعنی من اللعب ذکر الموت و انه لیمنعه من قول الحق نسیان الاخرة انه لم یبایع معاویة حتی شرط له
ان یؤتیه اتیة و یرضخ له علی ترک الدین رضیخة یعنی تعجب دارم از پسر نابغه که عمرو عاص باشد نابغه یعنی مشهوره
زیرا که مادر نابغه از جمله زانیات مشهوره بود علم بالای بام خود میزد بگمان اهل شام میدهد که در من مزاح
هست و من مزاح میکنم و مرد مزاح میباشم و من لعاب بسیار لهو و لعب میکنم و ملاعبه و معافسه میکنم و ممارست
در مصارعت میکنم و معالجه در کشتی گرفتن مینمایم بتحقیق دروغ گفته است و حرف زده است در حالتیکه
گناهکار بود یعنی افترا و دروغ بسته است متنبه باشید بدترین حرفها دروغ است بدرستیکه او میگوید
ولیکن دروغ میگوید وعده میکند پس خلف وعده مینماید و این هم علامت منافق بان سالار دین زدند

اسنه

است رزینه الدین

## قبول نکردن عمر خلافت پسر خود را بسبب جهل او بمسئله طلاق

اول خلیفه ثانی هدم معاویه سهیم عمرو عاص الا لعنة الله علی الکاذبین پس یکی از حضار گفت پسرت را خلیفه
امت بکن آن عقور جسور گفت ویحک قاتلک الله دیدیم پسر را که طلاق زن خود را نمیتوانست بگوید چگونه
خلافت عامه را باو بدهم مؤلف گوید اگر آنجا حاضر بودم میگفتم اگر جهل بمسئله از مسائل دینیه مانع خلافت
شود پس چرا در خلیفه مانع نشد و حال آنکه ابا بکر مسائل دینیه جاهل بود حتی مسئله تیمم که هر بازاری و
در وستائی و مکاری او را اسید اند پس چگونه مانع خلاف خلیفه نشد فرمان شوم خدا را بکجا برد و هو لا
افتؤمنون ببعض وتکفرون ببعض با آنکه مسائل طلاق بسیار مشکل است و وظیفه علما است و تیمم در
غایت آسانی است و وظیفه عوام است و هم چنین میگفتم در صورتیکه این شش نفر مبغوض پیغمبر بودند و
هر کدام بعیبی مبتلا هستند قابل خلافت نخواهند بود پس چرا و بچه علت خلافت را در میان اینها شوری
میکنی در میان اخیار امت شوری بکن و ایضاً اگر این عیوب مانع از خلافت هستند پس این جمع قابل خلافت
نیستند خلافت را در میان اینها شوری کردن غلط است و اگر مانع از خلافت نیستند یکی را خلیفه بکن هر کدام
که عیبش جزئی است او را خلیفه خود کردن و با قرار خودت علی مردم را براه راست و امید ارد پس او را
خلیفه خود نما و دعا به امری است مستحب ضرری بخلافت ندارد و اگر عیبهم باشد بسیار جزئیست ضرری
بکار و کله کسی ندارد بدانکه جناب امیر المؤمنین در جنگ جمل زبیر را پیش طلبید آن بدبخت و بیسعادت
میرسید و پیش نیامد انحضرت با و امان داد پس زبیر خدمت آن سالار دین شتافت بحدی که عنان
جنان میرسید انحضرت فرمود ای زبیر بخاطر داری که من و تو در بنی بیاضه راه می رفتیم و تو خنده
میکردی بجناب رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم رسیدیم سلام کردیم و جواب شنیدیم انجناب فرمود
ای زبیر خنده شما برای چه بود تو عرض کردی که علی دست از زهو و کبر و تیه و مزاح خود بر نمیدارد برای
او می خندیدیم انجناب فرمود مه علی زهو ندارد علی متکبر نیست و تو با او جنگ و قتال خواهی کرد البته و یقیناً
و تو در اینوقت ظالمی و بر علی ظلم میکنی زبیر عرض کرد اللهم نعم بلی چنین است که میگوئی انجناب فرمود
پس چرا با من محاربه میکنی و ظلم میشوی عرض کرد بخدا قسم خاطرم نبود و اگر خاطرم بود هرگز از مدینه
بیرون نمیآمدم و با تو جنگ نمیکردم ولیکن حالا چه چاره نمایم جنگ در گرفته است و در بر کشتن عمار و شنار
انحضرت فرمود برگرد با عار و بر نگرد بسوی نار بدرستیکه عار بهتر از نار است پس زبیر عنان مرکب را
برگردانید این رجز را بخواند اخترت عاراً علی نار موججة انی یقوم لها خلق من الطین یعنی اختیار کردم
عار را بر آتش روشن شده کی تاب میآورد بان آتش کسیکه از گل مخلوق شده است والیوم ارجع من غی
الی رشد ومن مغالطة البغضاء الی اللین نادی علی بامر لست اجهله انکر عمرک فی الدنیا وفی الدین

وکان عمر ابیک الخیر مذ حین
وکان عمر ابیک الخیر مذ حین

ندکرد

## حکایت مراجعت زبیر و ممانعت ام المؤمنین

ندکرد و خبر داد علی بامری که من بآن امر جاهل بودم قسم بجان تو در دنیا و دین فقلت حسبک من لومی اباحسن
فان بعض الذی قد قلت یکفینی پس گفتم بس است برای تو ملامت من ای پدر حسن یعنی زیاده بر این مکو بس
بدرستی بعضی از آنچه که گفتی مرا کفایت میکند ترک الامور التی تخشی مغبتها لله امثل فی الدنیا وفی الدین
اخال طلحة وسط القوم منجدلا رکن الضعیف ومأوی کل مسکین خیال میکنم و گویا می بینم طلحه را در میان
لشکر افتاده هم چنان طلحه که پشت و پناه هر ضعیف و مأوای هر مسکینی بود این خبر بعبدالله پسر زبیر رسید
او بعایشه گفت عایشه زبیر را طلبید گفت میخواهی چکنی گفت میخواهم بروم و مردم را بحال خود بگذارم عبدالله
بپدر خود گفت مردم را بهیجان آوردی و جمع کردی همینکه صدای خفقان اعلام را دیدی و شنیدی و مشاهده
مودی احمر را در زیران علمها نمودی میگریزی و این عار و شنار را بر ما میگذاری زبیر گفت واسد عار بهتر از
نار است عایشه گفت از نار نمیترسی بلکه از شمشیر علی و اتباع او میترسی تخاف من سیوف جداد تحملها
فتیة امجاد میترسی از شمشیرهای تند و تیزی که آنها را جوانهای با مجد و بجدت بدست گرفته اند پس زبیر
بدبخت چون بخت خویش برگشته راه حجاز را پیش گرفت با حنف بن قیس بیسعادت که از مردم و طرف عزلت
کرده بود گذشت احنف گفت این مرد فتنه و فساد در میان عباد انداخت و آتش فتنه را در وشن نمود و فرار
ابن جرموز با جمعی بتعاقب او پرداخت در وادی سباع باو رسید و او را از پا در آورد و شمشیر و انگشتر
او را نزد جناب امیر المؤمنین آورد انجناب فرمود بشر قاتل ابن صفیة بالنار یعنی بشارت ده کشنده پسر
صفیه را باتش و در روایت دیگر فرمود القاتل والمقتول کلاهما فی النار قاتل و مقتول هر دو در نارند
پس ابن جرموز شمشیر خود را بشکم خود گذاشت و خود را کشت و گفت دشمن ترا میکشیم اهل ناریم و
دوست ترا میکشیم اهل ناریم تلک اذا قسمة ضیزی سزا اهل نار بودن ابن جرموز آن است که آن خسر
الدنیا والدین علی را رابع الخلفا میدانست و اعتقاد بولایت انجناب نداشت و زبیر را برای خدا نکشت

مؤلف گوید

برخی واز عم آن است که چون امیر المؤمنین میدانست که او خود را خواهد کشت لهذا انجناب چنان کلام
مولانا فرمود و این غلط است زیرا ابن جرموز نامراد بسبب این کلام خود را کشت و اگر انجناب این فرمایش را
نمیفرمود ابن جرموز هرگز خود را نمی کشت و ایضاً قتل نفس و آنکسیکه خود را بکشد در طایفه شیعه موجب خلود
نار نیست زیرا که شفاعت امام تدارک و تلافی معاصی را میکند و اگر بسیار بدبخت و شقی باشد بخطایا
جهنم میرود و داخل جهنم نمیشود انشاء الله تعالی با مخلد نمیشود و ظاهر کلام انجناب دلالت بخلود دارد
و در بعضی از تواریخ مسطور است که عبدالله پسر زبیر بسیار اصرار نمود که مراجعت ننماید و این عار
و شنار را در دودمان خود نگذارد زبیر گفت که قسم خورده ام پسرش گفت حنث قسم نما و کفاره حنث

قسم

## مکالمهٔ امیر المؤمنین با حسن بصری و عزم جنگ حسن و مراجعت وی

شسم بده پس بگوی غلام خود را آزاد کرده و ایستاد جناب امیر المؤمنین فرمود خدا قبیح نماید روی پیر بد را مؤلف گوید که ابن جرموز در نهروان با خوارج بجهنم واصل شد پس طلحه بعد از طلبیدن امان بمیدان آمد و در مقابل آنجناب ایستاد و گفت یا علی چگونه با ما جنگ میکنی و ما را میکشی و حال آنکه ما از جملهٔ عشرهٔ مبشره هستیم آنجناب بر سبیل تجاهل عارف فرمود چگونه است حکایت عشرهٔ مبشره طلحه گفت جناب رسول خدا ده نفر را بشارت جنت داد و فرمود که اینها از اهل جنت هستند آنحضرت فرمود ایشان را بشمار گفت اول تو بعد از آن ابو بکر و عمر و عثمان طلحه و زبیر و سعد بن وقاص و سعید بن زید و عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیدهٔ جراح آنجناب فرمود که حسب الاخبار از زبدهٔ اخیار اقرار دادی باینکه من از اهل بهشتم گفت نعم و الله و بلی و الله آنجناب فرمود من اقرار ندارم بآنکه تو از اهل بهشتی مروی است که حسن بصری در بصره در کنار شط وضو میگرفت و سه دفعه سه دفعه اعضای مغسوله را می شست آنحضرت فرمود لقد اسرفت فی الماء یعنی در آب اسراف کردی که سه دفعه شستی چون حسن سنی بود سه دفعه می شست حسن گفت من در کنار شط الفرات در یک کف آب اسراف کردم شما در سفک دماء این همه مسلمانان اسراف نکردی فرمود اگر این را اسراف میدانستی چرا مرا اعانت نکردی گفت بخدا قسم سه دفعه قاطر خود را زین کردم و پالان و دم آورد آنهاتفی گفت ارجع یا حسن فان القاتل و المقتول کلاهما فی النار یعنی برگرد ای حسن بدرستیکه قاتل و مقتول هر دو در نارند آنحضرت فرمود صدقت یا کشنی راست گفتی ای کشنی یعنی ای شیطان تعلم من المناد میدانی منادی که بود گفت نه فرمود اخوک ابلیس برادرت شیطان بود و صدق و راست گفت و تو مراد او را نفهمیدی او گفت برگرد که قاتل و مقتول از لشکر عایشه هر دو در نارند و تو خیال کردی که قاتل و مقتول از دو لشکر در نارند و مکرر آن بیسعادت خطبهٔ آنحضرت را می شنید و مینوشت و آنجناب میفرمود الا ان لکل امة سامری و هذا سامری هذه الامة الا انه یقول لا قتال یعنی متنبه بشوید از برای هر قومی سامری هست و این حسن سامری این امت است لیکن آن سامری لا مساس میگفت و این سامری لا قتال خواهد گفت کسی مراد آنجناب را نمیدانست تا آنکه در جنگ جمل حسن فریاد میکرد که این جنگ و جدال و قتل و قتال است هر دو طرف مسلمان است لا قتال لا قتال قتال جایز نیست این سخن پایان ندارد کشت دیر کوش کن تو فصیحی و میر پس محدث دیگر گفت که جناب خاتم الانبیاء فرمود وضعت امتی فی کفة المیزان و وضعت فی الاخری فرجحت بهم ثم وضع مکانی ابو بکر فرجح بهم ثم عمر فرجح بهم فرفع المیزان مأمون ملعون گفت این امر محال است زیرا اگر اجسام ایشان را بکفهٔ ترازو گذاشتند محال است که یک جسم سنگین تر از اجسام جمیع انس و جن باشد و اگر اعمال ایشان بود با اعمال امت هنوز امت نبودند و عمل نکرده بودند اگر این



## ترازو کشیدن اعمال عمر و عیب آن میزان

حدیث صحیح باشد البته در ترازو عیبی قصوری بوده است چنانچه بهلول گفت مؤلف گوید عجب ترازوی بزرگی بوده است نمیدانم این ترازو را کجا میگذاشتند صد حیف که معیوب بوده است مثلی بخاطرم رسید گویند دروغگوئی بد دروغگوئی گفت که ما طویله داشتیم که از در آن طویله تا بیخ آن یکسال راه بود دروغگوی دیگر گفت که ما باغی داریم که تابستان و زمستان میوه و برگ دارد دروغگوی اولی گفت دروغ میگوئی باغ از برف و باران و سرما نمی آید گفت چوب درازی داریم هر وقت ابر میآید با آن چوب آن ابر را از روی آن باغ دور میکنیم و همیشه آن باغ آفتاب میگیرد اولی گفت آن چوب بآن بلندی را بکجا میگذارید گفت بطویلهٔ شما باری این ترازو را اگر در دو خم و در زمختنه یا صحائف مبشره بگذارند گنجایش دارد کسی نگوید که سالک وذیل علم و علما از لوث این گونه فحشها پاک است تو چرا این گونه دشنام و سقط را در کتاب خود مینویسی زیرا که در جواب میگوییم اگر تو هم بفهمی آنچه که من فهمیده ام از رتبه و مقام امیر المؤمنین که لا فرق بینه و بین الله الا انه عبده و یکاد الحدیدة المحماة ان یقول انا النار بلکه فدیهم بالاتر و اگر بشناسی ابو الفضیل و ابو الشرور و حبتر و معویه و یزید و سایر مخالفین اهل بیت را که جهل کلند واصل جمیع شرور و جهنم از شعاع اینها خلق شده و همهٔ اینها اولاد زنا و معادن ابنه و مادرهای اکثر اینها صاحب اعلام حمر بودند هر آینه بدتر خواهی گفت بآری الخبیثات للخبیثین از برای اخباث اخباث باید گفت طیبات امد بسوی طیبین للخبیثات الخبیثین است همین عجب دارم از علمای این دونان که کور و کر و بهایم و خرند که این مزخرفات را مینویسند نمیدانم عمر که در چهل سالگی مسلمان شد چه علی داشت که راجح بر ثقلین آمد هنوز مسائل نماز و تیمم و حدود را نمیدانست شک و سهو را یاد نگرفته بود کدام عمل او را چنین سنگین کرده بجهت شقاوت و اعمال بد و ناشایسته او راجح آمده باشد در این صورت حدیث را قبول دارم و حدیث صحیح است و در ماسبق مکرر گفتیم و نوشتیم که اخبار آحاد است و حجت نیست خصوصا که سفیان متفرد بنقل او است حجت بر ما شیعیان نمیشود علاوه بآن اگر اعمال امیر المؤمنین را ملاحظه نمائی و از جملهٔ آن اعمال یک عمل را موازنه با اعمال انس و جن نمائی بر همه راجح میباشد چنانچه رسول خدا در روز خندق فرمود ضربة علی خیر من عبادة الثقلین یعنی این یکضربت علی بهتر است از عبادهٔ انس و جن ابن سمان در کتاب موافقت و حافظ سلفی در کتاب مشیخه بغدادیه روایت میکند از عمر بن خطاب که جناب رسول خدا فرمود که اگر آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه را بیک کفهٔ ترازو بگذارند و ایمان علی را بکفهٔ دیگر هر آینه ایمان علی راجح می آید مروی است که در روز خندق وقتیکه آنجناب مقابله بعمرو بن عبدود نمود جناب رسول خدا فرمود برز الاسلام کله للشرک کله یعنی مبارزه نمود همهٔ اسلام با همهٔ شرک مروی است که عمرو

## مبارزت جناب اسد الله الغالب با عمرو بن عبدود

بکنار خندق در برابر ایستاد و گفت ولقد بححت من النداء بجمعکم هل من مبارز ووقفت اذ جبن
الشجاع مواقف القرن المناجز انی کذلک لم ازل متسرعا نحو الهزاهز ان الشجاعة فی الفتی والجود
من خیر الغرائز یعنی بتحقیق گلوگیر شدم و صدای من گرفت از بسکه فریاد کردم در میان جمع شما که آیا مبارزی
هست که بمقابل من بیاید و ایستادم در جائی که شجاعان می ترسند که در آن مقام بایستند که تیر رس باشد
و در جای پهلوان تمام کننده و فنا نماینده ایستاده ام چنانکه مرض تب مخلوقات را تمام میکند پهلوان نیز
همه را تمام میکند و خودش باقی است بدرستیکه هم چنین هستم همیشه سرعت میکنم بسوی بلاهای عظیم
و دعواها او بسوی شداید و جنگها بدرستیکه شجاعت و سخاوت در جوانان از بهترین طبایع و صفات است
جناب رسول خدا فرمودند من لهذا الکلب کیست بمبارزت این سگ برود اصحاب سر بزیر انداختند جناب
امیر المؤمنین برخاست و عرض کرد انا له یا رسول الله من بمبارزت او میروم آنجناب فرمود بنشین تا سه دفعه
آنجناب تکرار این مقاله نمود بجز اسد الله الغالب احدی جواب نداد آنجناب در مرتبه چهارم فرمود من لهذا
الکلب و له الجنة و انا به زعیم کیست که بجنگ این سگ برود مر او راست بهشت و من باو ضامنم عمر بابی بکر
گفت از عهده جواب بکفر نمیتواند برآید ضامن بهشت میشود جناب حیدر کرار عرض کرد انا له یا رسول الله
آنحضرت فرمود یا علی هذا عمرو فارس یلیل این عمرو است سوار منزل یلیل است که هزار سوار بسر عمرو
تاختند این پهلوان بچه شتری را سپر نمود و آن سواران جرار را متفرق و پریشان ساخت آنجناب عرض کرد
انا علی بن ابیطالب ملک الشعرای کاشانی میگوید پیمبر بر ودش که عمرو است این که دست یلی آخته
زاهنین علی گفت ای شاه آهنک منم که یک بیشه شیر است در جوشنم ملک مرحوم تمام حدیث را نظم
نکرده این بی بضاعت با انجماد طبع یک بیت بجهة تتمه حدیث برشته نظم آورده سوار یلیل است این نامور
فصیل شتر باشد او را سپر بعد از رجوع بکتاب ملک مرحوم دیدم همین مضمون را نیز برشته نظم آورده
بجای سپر چون شدی کین گرای دو ساله هیون را ربودی ز جای پس رسول خدا آنجناب را اذن مبارزت
داده آن شیر دلاور دلیر امام زمان با کمال اطمینان عازم میدان گردید و این رجز را میخواند لا تعجلن فقد اتاک
مجیب صوتک غیر عاجز ذو نیة و بصیرة والصدق منجی کل فائز انی لارجو ان اقیم علیک نائحة الجنائز
من ضربة نجلاء یبقی صیتها بعد الهزاهز تعجیل مکن البته پس تحقیق آمد بسوی تو جواب دهنده صدای
تو که از محاربه و مقاتله تو عاجز نیست و صاحب نیت درست و بصیرت کامل و البته راستی نجات دهنده
هر فایز است بدرستیکه من امیدوارم که بر پا نمایم بر روی تو شیونها و نوحه گرها که بر تو نوحه نمایند
از یک ضربت دهن گشاد مثل دهن راویه و مثل بزرگ و صیت او بماند و بعد از روزگارها و شدتها

بگویند

## محاربه اسد الله الغالب با عمرو بن عبدود

بگویند بعد از آن شاهین وار بان طرف خندق که بیست و دو ذرع و بقولی هجده ذرع بود جستن و خیز نمود
عمرو سوار شتری بود آنجناب پیاده عمرو بعد از تحقیق نظر گفت ای جوان سخت بنظرم آشنا می آئی تو کیستی گفت
منم علی پسر ابوطالب عمرو گفت خدا پدرت را بیامرزد با من صدیق بود کیش مکر بود اما پیغمبر نترسید که ترا
بنوک سنان بردارم و در هوا نگه دارم نه از زندگان محسوب شوی و نه از مردگان گفت پیغمبر مرا فرستاده که اگر
من ترا بکشم تو بدوزخ بروی و من بجنت و اگر تو مرا بکشی تو بدوزخ بروی و من بهشت عمرو بن عبدود خندید
و گفت یا علی تلک اذا قسمة ضیزی یعنی ای علی این قسمت در این صورت قسمت جور و با حیف و میل است و عدل نیست
که من در هر دو صورت از اهل نار باشم و تو در هر دو صورت از اهل بهشت باشی آنجناب فرمود این حرفها را کنار
بگذار من شنیده ام که تو گفته هر که در جنگ سه چیز از من بخواهد البته یکی را قبول میکنم اما چنین است که در
السنه و افواه مشهور است گفت بلی گفت من از تو سه خواهش میکنم گفت چه چیز است فرمود اول آنست که بدین
اسلام مشرف شوی عمرو گفت این امر را نخواهم کرد از این کار بگذر فرمود حالا که باسلام مشرف نمیشوی برو
بوطن خویش و بگذار عرب را با جناب پیغمبر بحال خود اگر پیغمبر صادق است و از جانب خدا مامور است بر عرب
غلبه خواهد کرد و امرش بالا خواهد رفت و اگر از جانب خداوند عالمیان مبعوث نیست کار عرب او را تمام
خواهند کرد بر تو لازم نبود که از راههای دور باعانت قریش بیائی عمرو گفت راست میگوئی آمدن من
عبث بود و زحمت بیجا و مداخله باین جنگ و غوغا نسبت بمن خبط بود آنجناب فرمود حالا مراجعت بوطن
خویش نما و ما را بخود ما واگذار گفت یا علی چنین است که میگوئی لیکن عرب و زنهای عرب نسبت جبن بمن
خواهند داد و انشاد اشعار و هجو خواهند کرد و زنها با دف و دایره خواهند خواند و مرا تفضیح خواهند
کرد لهذا مراجعت من مشکل است آنجناب فرمود پس پیاده بشو جنگ کنیم آن بت پرست قبول نموده پیاده
شد و شتر خود را عقال نموده شمشیری بسر مبارک آنجناب زده و ده قدم دور جستن نمود که تا ابروی آنجناب
شکافت آنحضرت مشت خاکی بروی زخم گذاشت آن ناپاک بیباک برگشت بخیال آنکه آنجناب افتاده است
تا سر آنجناب را ببرد دید که آنجناب مثل سد اسکندر ایستاده است پس آنجناب شمشیری بساقهای آن پلید زد
که هر دو پای او را قلم نمود یکپای او را هوا پرانید و از پای دیگر قدری پوست مانده بود آن دیو لعین پای خود را
کشید و پوست را قطع کرد بجانب آن گرد سر افراز انداخت آن شاه آگاه سر خود را خم کرده آن پای مقطوع بسر
شتر خورد در حال مغز آن حیوان از بینی وی ریخت و مرد پس آن شاه شاهین وار بسوی آن شکار حمله
فرمود و با آن پلید چسبید بهم در آویختند ساعتی کشتی گرفتند تا آنکه آنجناب او را خوابانید و در روی سینه
وی نشست گرد بکوه اثیر بلند شد عمر با بوبکر گفت امروز یکی از دو چیز خوب خواهد شد یا علی عمرو بن عبدود را

## مجادله حیدر کرار با عمرو و جهاد اشتهر هد انجناب

می کشد و شر او دارد نعم میکند با عمرو علی را میکشد و شر او را از سر ما دفع میکند پس انجناب فرمود که حالا ای سلام
بیا و روز بانکار دنیا و اخرت مباش ان بیسعادت قبول نکرد سر ان پلید را جدا کرده چون خود شنید نابان
از میان کرد و غبار میدان بیرون خرامید غرق خون و رجز خوان روانه حضور سعادت دستور جناب رسول
خدا کردید و میفرمود انا علی و ابن عبد المطلب الموت خیر للفتی من الهرب یعنی منم علی پسر عبد المطلب
مرا بهتر است از برای جوان از فرار کردن و ان سر پلید را بر پای انجناب انداخت انجناب فرمود ضربة علی
خیر من عبادة الثقلین و در بعضی از روایات بنظر حقیر رسید که انجناب بعمرو فرمود کمین او ورده ان
پلید بعقب و پشت سر خود ملتفت شد انجناب دو ساق او را قلم نمود جناب پیغمبر فرمود یا علی مکر نه
ای علی مکر کردی باو عرض کرد الحرب خدعة جنگ همراهش حیله است نمیدانم شیخین در کدام معرکه جنگ
کرده اند و کی را کشتند بلی در فرار بی عدیل و نظیر بوده اند ابن ابی الحدید کوید و ما انس لا انس اللذین
تقدما و فرهما و الفر قد علما حوب اخصرها ام خصر اخرج خاصب اذا نهما ام ناعم الخد مخضوب عذب کما
ان الحمام لمبغض و ان بقاء النفس للنفس مطلوب و در قصیده دیگر میکوید و لیس بنکر فی خیبر فراره و
فی احد قد فر خوفا و خیبرا و هم چنین بلک عمل امیر المومنین است که در لیلة الهریر پانصد تکبیر گفت که هزار رکعه
نماز کرده و ان شب بر مثل تکرک از اطراف و جوانب میبارید و همان حیدر کرار پانصد نفر بدار البوار فرستاد
و در مقام زهد از هد زهاد بود دنیا را سه طلاق داده بود بنابان سبد او لباس احرام بود سی سال متوالی
روزه گرفت و بنان جوین و سرکه قناعت فرمود در سالی یکدفعه گوشت میخورد در روز عید اضحی ان شیر
دلاور که برای طمع نفس بر خوان جهان پنجه نیالود علی بود ان گردن فراز که اندر ره اسلام تا کار نشد راست
نیاسود علی بود اخطب خوارزم از ابن عباس روایت میکند که جناب پیغمبر فرمود هرگاه بیشها قلم شوند
و دریا مرکب شود و جن حساب کننده باشند و جمیع بنی ادم کاتب باشند فضایل علی را احصا نمیتوانند بکنند
نامرد بی انصاف وارد معویه گردید معویه باو گفت من این اقبلت از کجا میائی گفت من عند ابخل الناس از پیش
لئیم ترین مردم و اشاره بخانه علی نمود قال ویحک فخر الله فالله اتقول لرجل بخیلا لو ملک بیتا من تبن و
بیتا من تبر لخلص تبره قبل ان یخلص تبنه یعنی گفت وای بر تو خدا دهنت را بشکند ایا بخیل میگوئی بکسیکه
اگر مالک دو اطاق و خانه باشد خانه از کاه و خانه از طلا هر اینه طلای او تمام میشود پیش از انکه کاه تمام شود
یعنی طلا در نظر او از کاه خارتر است الفضل ما شهدت به الاعداء و ایضا سائلی از انجناب چیزی خواست انجناب
بقنبر فرمود اعطه الفا یعنی باو هزار بده عرض کرد هزار دینار بدهم یا هزار اشرفی فرمود کلاهما حجران هر دو ی
انها سنک است و مکرر بد در وقت مناجات با قاضی الحاجات غش میکرد و بدن مبارکش مثل چوب خشک می شد

ویقین

## اشعار مدح جناب و کلام ثنا انجناب

ویقین میکردند که انجناب وفات فرمود چنانچه ابو درداء انجناب فاطمه زهرا خبر وفات انحضرت را او برادان
معصوم فرمود که ای ابا درداء ان بزرگوار وفات نکرده بلکه از خوف خدا غشی عارض وی شده است بحدا قسم
که هر شبانه روز از خوف پروردگار غشی عارض ان بزرگوار میشود و مکرر سه روز و چهار روز گرسنه میماندند
در منقبت این بزرگوار چه میتوان گفت که علما و عقلا و شعرا بلکه عشر اهل اسلام بالوهیتش قایل بوده اند نعم
ما قیل اهل النهی عجزوا عن وصف حیدرة و العارفون بمعنی حبه تاهوا ان ادعو بشرا فالعقل یمنعه
و اخشی الله فی قول هو الله و احسن منه ما قیل و مات الشافعی و لیس یدری علی ربه ام ربه الله
و قال قائلهم تو خدا نیستی ولی بخدا هستی و بوده و خواهی بود و لقد اجاد بعضهم دربیس برده همان
بود و قومی بضلالت حرمت ذات تو نشناخته گفتند همانی پس میگویند ندانم کو از ان ظلمت رهیا بوده
بر داری و انگونه که هستی بنمائی میرزا طوفان میگوید در نقاب خلق در یا مدد و خدایت خوانده اند تا
دگر یا رب چه خوانندت چه برداری نقاب و احسن ما قیل ما قیل دعوا ربنا و منک الاذان تحجب فکیف
یا سیدی لو الملق الحجب شیخ حسین نخجی گوید و قد قال قوم فیک و الستر دونکا بانک رب کیف لو
کشف الستر ابن ابی الحدید گوید یا ایها النار التی شب السنا منها الموسی و الظلام مجلل و ایضا
میگوید تقبلت افعال الربوبیة التی عذرت بها من قال انک مربوب فاضل مراغه میگوید هاعلی بشر
کیف بشر ربه فیه تجلی و ظهر و قد قلت انت المنادی فی الطوی اذ شب نار فی الدجی انی انا الله
العلی ای شاه در یا دل علی و اگر بخواهم اشعار و اقوال شعرا و عقلا را در این کتاب استقصا نمایم این کتاب
بار شتری خواهد شد قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی چون
علمای اهل سنت و جماعت دیدند که ذره حقر و حنتر فضیلت و منقبت ندارند بجعل احادیث پرداختند و
احادیث چند جعل کردند که همه انها را ابد و فاذکا شیء و سر کبیره بمنزله بنی اورند و اثار کذب از انها پیدا است
و نجو بر جعل احادیث از برای نصرت دین کردند و حال انکه در مقابل احاد فضایل امیر المومنین هیچ قسم جلوه
ندارد و قطره میباشد در جنب دریا و نعم ما قال عمرو بن العاص ما ال محمد غرر الصواب و فی ابیاتهم
نزل الکتاب علی الدر و الذهب المصفی و باقی الناس کلهم تراب هو البکاء فی المحراب لیلا هو
الضحاک اذا اشتد الضراب الی ان قال فضربته کبیعة یوم خم معاقدها من القوم الرقاب یعنی سبب ال
محمد راه راست معلوم کردید و در خانهای انها قران نازل شد علی طلای خالص است و باقی مردم خاک
علی است بسیار گریه کننده در شبها تا در محراب عبادت علی است بسیار خندان در وقتیکه جنگ شده میشود
و ضربت علی مثل بیعت غدیر خم جای نداردمگر ذکر کردن مردم همچنانکه بیعت او در گردن مردم است ثابت است

## در بیان انکه جناب امیر المؤمنین پیش از همه ایمان آورده

درکوه نماست نمیدانم چرا عامه عمیا در احادیث متفق علیه که در شان امیر المؤمنین وارد است تامل نمینمایند
واز محبت حیث وطاعت وود وسواع دست نمیکشند ونمیبینند جناب رسول خدا میفرماید یا علی
حبک ایمان وبغضک کفر یا علی لا یحبک الا مومن ولا یبغضک الا منافق ویا علی لو اجتمع الناس علی
حبک لم یخلق النار یا علی سلمک سلمی وحربک حربی والایمان مخالط لحمک ودمک کما خالط لحمی ودمی
وحب علی حسنة لا یضر معها سیئة وبغض علی سیئة لا ینفع معها حسنة واگر احادیث فضایل
انجناب را تحریر نمایم با عدم قدرت این حقیر بر احصا اتمام این کتاب بادشواری خواهد شد قل
لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا کتاب
فضل تراب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت وصفحه بشماری عمر در هفتاد موضع گفت لولا
علی لهلک عمر ومکرر گفت قضیة لا ابا حسن لها یا میگفت معضلة لا ابا حسن لها ابن صحن یا یا
ندارد ابجو قصه یحیی و مامون بازگو مامون ملعون گفت جزم هید مرا ندام عمل بیک و بهتر
بود دعوتیکه پیغمبر مبعوث کردید علمای جهلا گفتند اسلام زیرا که جناب ایزدی میفرماید والسابقون
السابقون اولئک المقربون مامون گفت ایا سراغ دارید احدی را که پیش از علی و زودتر و بیشتر
از او ایمان بیاورد و باسلام مشرف شود گفتند نداریم لیکن علی در حین ایمان آوردن طفل بود وایمان
طفل اعتبار ندارد واما ابوبکر پیر بود که بشرف اسلام مشرف گردید اسلام پیر معتبر است مامون گفت
ایا اسلام علی با الهام بود یا بدعوت پیغمبر اگر با الهام بود یا انکه در باب علی با الهام قائل شدید در
منقبتی بر مناقب او افزودید پس ایمان انجناب معتبر شد وبا الهام الهی شد در این صورت علی با پیغمبر
مساوی کردید زیرا که هر دو الهام شد بلکه علی را بر پیغمبر تفضیل دادید بنا بر قول بعضی که گفته اند
بر پیغمبر الهام نمیشد بلکه جبرئیل خبر میداد واگر بدعوة پیغمبر بود پیغمبر از پیش خود دعوة نمیفرمود
ابدا ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی وانحضرت میفرماید وما انا من المتکلفین یعنی نیستم
من از تکلیف کنندگان بلکه خداوند عالمیان تکلیف میکند پس مامور بوده است بدعوت صبیان
اختیار و ترجیح صبیان بر سایر مردمان واگر از پیش خود دعوت کرده است باز صحیح است زیرا که انجناب
احکم حکما بود اگر ایمان طفل بیاعتبار بود چرا دعوت میکرد وچگونه میشود که حکیم علی الاطلاق وپیغمبر
بان کمالات علی العمو نماید وتکلیف ما لا یطاق فرماید و دعوت نماید طفلی را بچیزی که ممکن نیست برای او
قبول آن بسبب صغر سن وضعف ادراک وتعقل آن علاوه بر این هیچ دیده اید و شنیده اید که انجناب طفلی را
باسلام دعوت نموده باشد چه از خویشان و نزدیکان وچه از بیگانگان بجز علی گفتند نه

کفت

## وجه تسمیه جناب امیر المؤمنین باسم علی وقدح عامه عمیاء

کفت پس این فضیلت دیگر انجناب است که امتیاز از سایر اطفال داشت ورسول خدا مامور بدعوت او
گردید مؤلف گوید چکنم با لب بسته از خود گر جفنمی هم چه من گفتنیها گفتنی نوبتا دیگری
علی را دیده زین سبب غیری برا و بگزیده علی را نشناخته اید نمیدانید که انجناب قبل از خلقت عالم
وادم مخلوق شده وایمان آورده بود ابن جوزی در مناقب خود از عطا نقل میکند واو از ابن عباس
که مادر علی وقتیکه داخل هبل میشد که سجده نماید مر او را در حالیکه حامله بود با انجناب آن جنین مبارک در
شکم فاطمه بلند میشد تا بسینه وی ودر بالای شکم مثل کمان دو لا و دو تا می شد ونمیگذاشت که بر هبل سجده
نماید واز این جهت او را علی نام گذاشتند یعنی بلند شونده مؤلف گوید شعور این جنین میمون
از شعور جمیع خلفای عامه عمیاء زیادتر است وچنین کرامت موجود نمیشود مگر در انبیا ولهذا
سنیان نام علی را که میبرند کرم الله وجهه میگویند یعنی کریم وعزیز کرده است خدا روی او را از
سجده بتها و در بردن اسم ابو الفضل وابو الشرور وابو الطغام رضی الله عنه میگویند یعنی خدا راضی
میشود از انها و بت پرستی انها را عفو فرماید وایضا در وقتیکه رسول خدا داخل فاطمه بنت اسد میشد
آن طفل زود میجست و فاطمه را بلند میکرد از برای تعظیم جناب پیغمبر و فاطمه کیفیت را عرض میکرد که این
جنین مرا بلند میکند چون رسول خدا با بوطالب فرمود که وقت آمدن من تو و شهای فاطمه را بگیر و
نگذار برخیزد ابو طالب اطمینان کرد آنجنین میمون مبارک تکان داده فاطمه را برخیزاند وابو طالب را
دور انداخت و بزمین خورده عمامه از سر وی افتاد عزیز چه گویم بگوکم هشیار نیست وصفان یاری که
او را یار نیست بلکه من خواهم بهینه ای فلک تا بگویم مدح ان دشک ملک عمریان بد فطرت وبکریان
صاحب قسوة وعثمانیان با شقوة از بد بختی وبیسعادتی تمام ان سر تا بکار دم دارد اگر فتنه انها را خلیفه
خدا و رسول می دانند بلکه معاویه و یزید لاطی و زانی وشارب الخمر وخواهر گای وعمه گای وقمار باز و حرامزاده
باز را خلیفه میدانند و قتله اولاد پیغمبر را امام وپیشوای خود میدانند وهم چنین خلفای بنی امیه وبنی عباس را
که اغلب ایشان اگر نگوئیم که همه ایشان قمار باز وشارب الخمر ولاطی وزانی بودند پیشوای دین
میدانند وپیغمبر وعلی را در این جرکه وارد سلک میدانند دیگر نمیدانند که خلافت الهیه سماویه بسلطنت
باطله ودولت جوره دخل ندارد و باید وصی پیغمبر از جانب خدا وپیغمبر باشد و من المهد الی اللحد
معصوم باشد از صغیره وکبیره ومکروه بلکه ترک اولی ننماید واین انعام میگویند ابن ولد الزنا
ومابون وشارب الخمر هم میتواند خلیفه بشود ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا خداوندا من بیزارم از
خدا و رسول ایشان و از خلفای ایشان در دنیا و آخرت هر خطائی وهر غلطی که از ایشان سر میزند بگوئید

## در رد قول عامه عمیاء و نسکت عن حرب الصحابة

میکنند و میگویند و نسکت عن حرب الصحابة والذی جری بینهم کان اجتهادا مستندا امیرالمؤمنین ع
قدح خلفا مینماید و خلفا طعن با نجناب میزنند همه را مصیب میدانند علی لعن بمعویه میکند و معویه
لعن بعلی مینماید و با هم جنگ میکنند و هر دو خوبند علی و عایشه با هم جنگ میکنند و الاف الوف کشته
میشوند باز هر دو خوبند این یکی امیرالمؤمنین است و آن یکی ام المؤمنین و خال المؤمنین بعینه طفل دو
ساله را شبیه اند که هر چه بیابد میخورد از میوه و نان و عذره خود همه را آقا میگوید و میخورد و دو ...
اعتراض میکنی میگویند مجتهد بودند همه مصیبند در جواب میگوئیم که ما نیز اجتهاد کردیم که باید ...
ایشان سب کرد ما تقلید علی و آل علی کردیم و بخلفا لعن میکنیم تقصیر ما چه چیز است که مال ما را احلال و خون
ما را مباح میدانند بجز اینکه تقلید مجتهد کرده ایم یا اجتهاد کرده ایم و اگر بگویند اینها مجتهد بودند
بجای و متاخرین جواب میگوئیم ما تقلید مجتهدین خود کردیم که علی و آل علی باشند و ثانیا ما بهتر از خلفای
شما اعلم و افهمیم ابوبکر مکتب دار عمر دم دار هر ادبیات فهم علمای شیعه و سنی را نداشتند ابن سحق بابای
مدار دای غلام روزی بکه شد حکایت کنی نام بعد از آن مامون گفت خبر دهید بمن که بعد از ایمان
چه چیز افضل است گفتند جهاد در راه خدا گفت آیا هیچ جهادی برای عشره مبشره روایت میکنید بقدر
آنکه برای علی ذکر کرده اید و کرده اند در همه معارک علی در اوساط میدان با شجاعان جنگ میکرد عشره
مبشره شما یا پنهان بودند یا گریخته بودند اینک جنگ بدر شصت نفر بیشتر کشته شد که آنجناب تنها
بیست نفر کشته بود و چهل نفر باقی را اصحاب و سایر کشته بودند یکی از علما گفت ابوبکر و ابوبکر در
سایبان پیغمبر مشغول تدبیر ساختن سایبان بود مامون گفت دلیل نغز و عجیبی آوردی عریش ساختن
چه فضیلتی دارد یا تدبیر سایبان را او بتنهائی مباشر بوده یا با پیغمبر شریک بوده یا رسول خدا باو محتاج بود
کدام شق را دوست میداری جاهل گفت پناه میبرم بخدا از آنکه ابوبکر بدون رسول خدا کاری
بکند یا شریک پیغمبر بشود یا رسول خدا محتاج باو باشد مامون گفت تدبیر سایبان در مقابل جهاد
با ابطال و شجاعان فضیلتی و منقبتی نیست و هیچ ذی شعوری تدبیر سایبان را منقبت و فضیلت نشمارد
فضل و منقبت مر علی راست که در دریای حرب غوطه میخورد و سر سروران و شجاعان را مثل برگ
درختان میریخت و ابطال عرب را میکشت و میانداخت مؤلف گوید ضربتهای آنجناب همه
وتر و طاق بود در جمل عربی از آنجناب پرسید علی ما یعنی الله واحد یعنی ای علی معنی الله واحد
چه چیز است آنجناب جواب میفرمود این است نشانی و مناقب در فراز و در غزوات و تخلف از جهاد ...
ربین هذا المکارم لا قعبان من لبن شیبا بماء فعادا بعد ابوالا اصلاح سایبان شغل ...

وعاجزان

## صحبت نمودن با ضیاء الدین بخاری در باب افضلیت حمیرا بر فاطمه زهراء

وعاجزان و بهره مردان است و مبارزت با ابطال و شجاعان کار امیرمؤمنان است و فرار کار آن دو نان است
ابن ابی الحدید گوید تنح عن العلیاء یسحب ذیلها همام تردی بالعلی و تأزرا فتی لم یعرق فیه تیم بن مرة
ولا عبد اللات الخبیثة اعصرا ولا کان معزولا غداة براءة ولا عن صلوة ام فیها مؤخرا ولا کان یوم
الغار یهفو جنانه حذارا ولا یوم العریش تسترا امام هدی بالقرص آثر فاقتضی له القرص رد القرص ابیض
ازهرا و در قصیده بائیه گوید وما انس لا انس اللذین تقدما وفرهما والفر قد علما حوب الی ان قال
تجلی لک الجبار من ملکوته وللموت تصعید الیک و تصویب وللشمس عین من علاک کلیلة وللدهر
قلب خائف منک مرعوب جناب ایزدی در نبی میفرماید ولا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر
اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم
علی القاعدین درجة وکلا وعد الله الحسنی وفضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما مؤلف گوید
در ایام مجاورت در عتبه مبارکه جوادین و کاظمین علیهما و علی آبائهما و ابنائهما الطاهرین السلام با یکنفر عالم
بخاری اتفاق صحبت اتفاقی افتاد در اثنای محاوره آغاز طعن و دق کرد که شما شیعیان جسارت را بمقامی
رسانده اید که بضجیعه پیغمبر خود لعن میکنید حقیر گفتم که این قول افتراست من الان رساله در فضائل
ام المؤمنین بنویسم و در تفضیل عایشه و فاطمه تأملی دارم که کدام یک افضل است آن ابله و سفیه گفت که
کدام یک افضلند گفتم ام المؤمنین بنظر من افضل میاید گفت بچه دلیل گفتم بدلیل آیه شریفه فضل الله
المجاهدین علی القاعدین ام المؤمنین با امیرالمؤمنین جهاد نمود گاهی سوار الاغ میشد و گاهی سوار شتر
عسکر و گاهی سوار استر ولیکن فاطمه زهرا ماجره بود در خانه معصومه را سوزانیدند بقول ...
و برخی از سنیان یا هدیه با حراق کردند بقول اکثر عمر بازوی او را زدند و پهلوی وی را شکستند و
امظلومه فریاد و اابتاه میگفت و ناله میکرد آن پلید را حالتی رو داد که بحیرت نگریست و ناچار تبسم
کرد و ساکت شد این ندارد حد سوی آغاز رو سوی قصه شاه منصف باز رو اسحق بن حماد از
علمای مجلس میگوید که مامون گفت بعنوان هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا
پس خواندم تا رسیدم بفقره و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا تا و کان سعیکم مشکورا
پس مامون متوجه حضار شد و گفت این آیه شریفه در شان که وارد شده است گفتند در شان علی گفت
آیا بشما رسیده است یا شنیده اید که علی در وقت اطعام مسکین و یتیم و اسیر گفته باشد انما نطعمکم
لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا گفتند نه گفت پس جناب اقدس الهی از قلب و سریره علی و نیت
وی دانست که آنجناب از اطعام انها غرضی و نیتی و مقصودی ندارد مگر رضای الهی و حسبة لله تعالی

نیت

## فضایل فاطمهٔ زهرا و نزول آیهٔ شریفه لئن اشرکت لیحبطن عملک و لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا

منت او را ظاهر ساخت که مردم او را بشناسند آیا دانسته اید که خداوند عالمیان در این سوره از نعماء والاء ذکر کرده است چیزی را و قدری را که در سوره دیگر وصف نفرموده است آیا معنی قواریر من فضه را دانسته عرض کردم نه فرمود یعنی از شدهٔ صفای آن نقره اندرون آن از بیرونش پیدا بود و این کنایه است از شدت لطافت آنها چنانچه رسول خدا بطور مزاح بجمال پیغمبر آمده بود و بیاسو قلت بالقوا یعنی آهسته باش و راندن تو شیشه ها را یعنی اشتران را آهسته ران که مثل شیشه لطیف اند تا نکند بنا باشد عرب میکوید رکبت فرس ابی طلحة فوجدته بحرا یعنی سوار شدم اسب ابی طلحه را پس یافتم او را دریا یعنی در جریان دریا و رفتن و دویدن چنانچه جناب اقدس الهی میفرماید و یاتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیت یعنی میاید بسوی او مرگ از هر مکانی و او نمیرد یعنی گویا میاید او را مرگ زیرا که اگر مرگ از یکطرف بیاید انسان می میرد مؤلف گوید که در این سوره وصف جمیع نعمتهای بهشت شده است بجز حور العین بعضی نکته ذکر کرده اند که چون فاطمه زهرا در این قصه دخیل بود جناب اقدس الهی احتراما لفاطمة و ادبا لها ذکر حور نکرده است زین سخن انگشت بر دندان ما بیست کین سخن را جای هیچ انگشت نیست دار قطنی روایت میکند که جناب رسول خدا حکم فرمود که دست دزدی را قطع نمایند آن دزد گفت ای پیغمبر خدا این دست را مقدم داشتم در اسلام و این دست پیش دستی نموده است باسلام و تو امر بقطع آن میفرمایی آنجناب فرمود قطع ید سارق میکنم اگرچه دخترم فاطمه زهرا باشد این سخن را امام معصوم شنیده بسیار محزون کردید جبرئیل بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد با آیه شریفه لئن اشرکت لیحبطن عملک یعنی اگر بخدا شریک قرار بدهی هر اینه عمل تو البته باطل خواهد شد و سعی تو ضایع خواهد گردید پس آنجناب بسجده افتاد پس آیه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا آورد یعنی هرگاه بوده باشد در آسمان و زمین غیر از خدا خداهای دیگر هر اینه آسمانها و زمین فاسد میشوند آنجناب تعجب فرمودند جبرئیل سیم باره نازل شد و عرض کرد که فاطمه از این فرض محالی که تو کردی محزون گردید و این آیه ها را خداوند عالم فرستاد تا فاطمه راضی و خوشنود گردد مؤلف گوید معنی این آیات بدو وجه است اول آنکه ای حبیب من این فرض بمرتبه شرک گفتن شرک نیست فاطمه را دزد فرضی گفتن بمنزله آن است که دو خدا یا بیشتر را قائل شوی دیگر آنکه بحضرت فاطمه تسلیه میدهد که ما هم چنین فرضی را درباره خود کرده ایم و گفته ایم لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و درباب حبیب خود کرده ایم و گفته ایم لئن اشرکت لیحبطن عملک تو در این صورت محزون مباش و دل خود را خوش بدار جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اظهار جلالت شأن فاطمه زهرا این نوع ترک اولی را کردند تا این آیات نازل

بشود

## علت و سر رکعات صلوات خمس و رد افضلیت ابوبکر بآیه غار و صحابه

بشود و شأن امام معصوم بر مکلفین امت معلوم شود در این صورت فرمود آنجناب ترک اولی نبود بلکه اولی بود بگذر من خواهم بپهنای فلک تا بگویم مدح آن رشک ملک امام معصوم از جمیع انبیا افضل است از آدم تا خاتم مونث و مذکر است نسبت بجمیع کائنات منفعل و مونث است نسبت بپدر و شوهر خود و لهذا نماز مغرب که فاطمه است سه رکعت است و نماز ظهر که رسول خدا است و نماز عصر که جناب امیر است چهار رکعت است زیرا که مثال ذکور که چهار رکعت است مثال انثی دو رکعت میشود دو و چهار شش رکعت میشود نصف او که سه رکعت است بفاطمه میرسد چون نسبت بپدر و شوهر و اولاد خود مونث است دو رکعت می برد و نسبت بباقی مخلوقات مذکر است چهار می برد میدانی چه میگویم لا یعرف زطبة الا من له بطنی زبان مرغان را مرغان دانند زبانه لالرا مادرش بهتر میداند نماز صبح چهار رکعت است اگرچه دو رکعت زیرا که ملائکه لیل و نهار در وقت صعود و نزول مینویسند این حدیث آخر بلا آرد با زدان جانب یحیی مامون ایلانان بعد از آن مامون گفت یا نواز آن اشخاص نیستی که میگویند عشره مبشره در بهشت هستند گفتم بلی گفت اگر کسی بگوید که نمیدانم این حدیث صحیح است یا نه این شخص پیش تو کافر است گفتم نه گفت اگر کسی بگوید نمیدانم این آیه از قرآن است یا نه این شخص نزد تو کافر است یا نه گفتم بلی صحیح است پس قسم خورد که عناد و لجاج تو ظاهر شد زیرا که خالی از شق نیست یا آنکه علی در واقع محبوب ترین خلایق بود و حاضر شد در پیغمبر تناول نمود پس دیگر چه حرف و چه گفتگو و چه شک در افضلیت آنجناب میماند یا خداوند عالم بفاضل و مفضول بود می دانست که فاضل است و که مفضول علی را که مفضول بود حاضر نمود و ترجیح مفضول بر فاضل نمود یا فرق مابین فاضل و مفضول نمیگذاشت هر دو صورت کفر است و جهل و قبح بخدا راه ندارد و اثبات اسحق میگوید سر خود را پائین انداختم بعد از ساعتی گفتم یا امیر المومنین خداوند عزیز و جلیل در باب ابی بکر میفرماید ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا خداوند عالم ابوبکر را بمصاحبت پیغمبر سرافراز نمود مامون تعجب بسیار نمود و گفت چه قدر جاهلید بکتاب خدا و لغت عرب مگر کافر مصاحب مومن نمیشود چنانکه در سورهٔ کهف در قصه یملیخا و قطروس میفرماید قال له صاحبه و هو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا بدرستیکه یملیخا را صاحب قطروس نموده با وجود ایمان یملیخا و کفر قطروس و نعم ما قال الجدید الکرمانی ابوبکر اگر ثانی اثنین او است پس بتان لات و عزی نکو بست نتوان ابوبکر را برگزید دو عزی گذشت و ابو حفص دید مؤلف گوید که خلاصه حکایت این دو برادر آن است که ایشان دو برادر بودند یهودی اسم یکی یهودا و بروایتی یملیخا و اسم دیگری قطروس یا قطرس بود

## حکایت قطروس و یهودا و سوختن درختان باغ

ایشان مردم رهشت هزار دینار ارث کذاشت هر کدام چهار هزار اشرفی بردند قطروس دو باغ هزار دینار خرید
مستمل بر اشجار و انهار یهودا هم هزار دینار در راه خدا انفاق نمود و کفت خداوندا برادرم باغی خرید
هزار دینار و من هم باغی در بهشت از تو خریدم هزار دینار بعد از ان قطروس خانه خرید هزار دینار یهودا هزار
دینار در راه خدا داد و کفت خدایا خانه در بهشت از تو خریدم هزار دینار پس قطروس هزار دینار به یکی
داد عروسی نمود و اثاث البیت و رخوت و حلی خرید یهودا نیز هزار اشرفی بفقرا داد و کفت خداوندا از تو
حور و اثاث البیت و حلی و اسباب خریدم پس قطروس هزار اشرفی دیکر داد امتعه و خدمه خرید یهودا نیز
هزار اشرفی بذل بر فقرا نمود و از خدا متاع مثل متاع برادر خود خرید از امتعه و خدمه و غلمان بهشت پس
بعد از اندک زمانی یهودا فقیر و پریشان کردید روزی اطفال صغار وی اشتهای انکور کردند و از پدر
مطالبه انکور نمودند ان بنده صالح هر چه عذر اوردند و اظهار عجز از تحصیل انکور نمود مفید نیفتاد و کریه
صغیران ان بنده شرمنده عیال را بیقرار نمود زنبیلی بدست خود کرفته بدر باغ ... ادرامد و انکورهای ابرو و بحال
پریشان بر در باغ ایستاد قطروس کفت در این کرما چرا بیرون امدی یهودا کفت الحاح طفلان مرا مضطر نمود
از من مطالبه انکور کردند و معاذیر مرا قبول ننمودند ناچار رو بدر باغ تو اوردم که قدری انکور بطفلان بر
بدهی قطروس کفت از ترکه پدر به تو چه قدر رسید کفت هر کدام از من و تو چهار هزار اشرفی رسید کفت اپا
چه و دیناری من بتو زیادتی کردم کفت نه کفت پس چه شد که پدر دو حصه تو ماجرا را نقل کرد که هر چه
تو خریدی من نیز در بهشت خریدم قطروس خندید کفت برو از باغ بهشتی که خریدی انکور بچین و از
برای اطفال خویش ببر ای احمق مبلغ چهار هزار اشرفی را تلف کردی و بعد ریا نهای مردم میکردی پس
مفاخرت مینمود و تعریف و وصف و توصیف باغ و دولت خود میفرمود و میکفت کمان ندارم این
باغ تمام و فانی شود اخرت چه چیز است و اکر معاد هم باشد خدا بهتر از این باغ بمن هم می دهد و حق تعالی
حکایت میفرماید و میکوید قال له صاحبه وهو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة
ثم سویک رجلا یعنی کفت با او صاحب و مصاحب او در حالتیکه با او محاوره کرده و کفتکو مینمود ایا کافر شدی
بان خدا اینکه ترا خلق کرده است از خاک بعد از ان از نطفه منی ترا ایجاد کرده است بعد از ان ترا مرد مستوی
الخلقه نموده است امید وارم جناب باری باغی بهتر از باغ تو بمن بدهد و اتشی بباغ تو بیند ازد و باغ
ترا بسوزاند و اشجار و سبزی او را خشک نماید و صبح کند باغ تو زمین خالی و اب باغ تو فرو رود
که دیکر بیرون نیاید پس از نزد پریشان دست خالی و شرمسار و خجالت بخانه خود برکشت چون صبح شد
قطروس سوار شده بباغ خود امد دید دیوارها افتاده و باغ با اتش سوخته و درختها کنده شده و معلق

ایستاده

## قصه دو برادر که یملیخا و قطروس باشند

ایستاده و علیها سافلها کردیده و اب فرو رفته پس اه حسرت از دل خود کشید فاصبح یقلب کفیه علی
ما انفق فیها وهی خاویة علی عروشها پس صبح کرد دستهای خود را بهم میزد و روی دست خود را بر میکرد اند
بر پشت و پشت را بر رو چنانچه حالت و عادت متاسفان و متحیران است و یقول یا لیتنی لم اشرک بربی احدا
میکفت ایکاش بخدا شرک نمی اوردم و بباغ و اب توکل نمیکردم زیرا که توکل و اعتماد بباغ شرک است خواجه بند
که روزی ده دهد او نپندارد که روزی ده دهد جناب ایزدی چون صحبت یهودا و قطروس را باینجا رسانند
در اینجا قطع صحبت میفرماید در سوره و الصافات تتمه این حکایت را میفرماید چنانچه در باب قصاص است
در انجا که میفرماید بعد از فراغ از حساب و هول محشر بندکان خلص خداوند داخل بهشت میشوند در
روی سریرها و تختها و صندلیهای نشینند و مشغول شرب خمر جنان می شوند ساقیان زیبا و غلمان رعنا
ساقی شده سقایت میکنند و مؤمنین چنانچه عادت خماران است مشغول صحبت و مناد مه و سرکذشت
میشوند و از هول محشر و از مناقشه در حساب حکایت میکنند و هر یک سبب نجات خویش را نقل مینمایند
در انجا که میفرماید فی جنات النعیم علی سرر متقابلین یطاف علیهم بکاس من معین بیضاء لذة للشاربین
تا جاییکه میفرماید فاقبل بعضهم علی بعض یتساءلون پس متوجه میشوند بعضی از انها ببعضی و سوال
مینمایند از معارف الهیه و حالات دنیویه و غیر اینها قال قائل منهم کوید کوینده از ایشان که یهودا
باشد انی کان لی قرین بدرستی بود برای من قرینی و نزدیکی میکوید که بود برای من برادری زیرا که میان
مؤمن و کافر نسب نیست فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یعنی پس زمانیکه نفخ در صور شود نسب
نیست میان مردم چنانکه جناب امیر المؤمنین میفرماید لا تقولوا محمد بن ابی بکر بل قولوا محمد بن علی فان
محمدا ابنی من صلب ابی بکر یعنی نکویند محمد پسر ابی بکر بلکه بکویند محمد پسر علی محمد پسر من است از صلب
ابی بکر پس یهودا میکوید که ان قرین من بمن میکفت ایا تو تصدیق داری که ما زنده خواهیم شد و جزا داده
خواهیم کشت بعد از مردن ایا از او خبر دارید که کجا است میکویند نه پس از روی سریر بلند میشود و مشرف
بجهنم می شود پس او را در وسط جهنم می بیند و میکوید بخدا قسم نزدیک بود مرا نیز هلاک کنی اکر هدایت
خدا نبود منهم از معذبین و از حاضرین ان مکان میشدم ایا زندکی بعد از موت هست یا نه پس مومن و
کافر را صاحب اطلاق میشود و همچنین حضرت یوسف علی نبینا و اله و علیه السلام بساقی و خباز کفت یا
صاحبی السجن و حال اینکه کافر بودند و همچنین جناب رب الارباب میفرماید و ما بصاحبکم من جنة
و همچنین میفرماید ما ضل صاحبکم و ما غوی که جناب رسول خدا را صاحب کفار فرموده است و شاعر
میکوید و لقد غدوت و صاحبی وحشیة تحت الرداء بصیرة بالمشرق که وحوش را صاحب خود شمرده و

[illegible]

ازدر

## قصه رفتن سلطان محمود با دزدان و قسمت کردن جواهرهای سلطان

شمرده و باز شاعر میگوید انّ الحمار مع الحمار مطیّة فاذا خلوت فبئس الصاحب خر را صاحب خود گفته
و در زمان ما اتفاق افتاده بود سار شیخ ابل متنبّع که هر دو دیده او کور بود در کنار شط العرب نشسته بود
یکی از علمای اهل سنت در نزد او نشسته بود و صحبت می داشتند یکی از مقدسین علما با ایشان گذشت
گفت و لا انعام جواب گفت که لا جود با نعالم گفت در منزل من در بروی من سخط و دشنام می دهید
گفت من حرف بدی نزدم گفت بلی گفتی و لا یعنی و لا ترکنوا الی الذین ظلموا یعنی اعتماد ننمایید بکسانی که
ظلم نمودند و تو در جواب او گفتی لا بدّ للصیّاد من صحبة الکلب یعنی ناچار است از برای صیاد از صحبت
سگ شکاری پس مامون گفت امّا قول حق تعالی که فرموده است لا تحزن انّ الله معنا یعنی غم مخور بدرستیکه
خدا با ماست فخری و فضیلتی و منقبتی در آن نیست زیرا که آن خیر البشر دید که جزع و ترس ابی بکر را
مشاهده فرمود گفت لا تحزن انّ الله معنا و این اگر دلالت بر منقصت نکند بر منقبتهم دلالت نمیکند
زیرا که حزن ابی بکر یا طاعت بود یا معصیت طاعت نمیتواند بود زیرا که خدا از طاعت نهی نمیکند
شیطان نهی از طاعت میکند پس معصیت خواهد بود و نهی کردن عاصی از معصیت برای عاصی منقبت
نخواهد شد اگر کسی بزانی و شارب بگوید لا تزن و لا تشرب از برای اینها فضیلتی و منقبتی نخواهد بود
و امّا قول آنجناب که فرموده است انّ الله معنا بدرستیکه خدا با ماست خدا با همه کس است با مؤمن و
کافر و برّ و فاجر هست چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید ما یکون من نجوی ثلثة الّا هو رابعهم و لا خمسة
الّا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الّا هو معهم اینما کانوا خداوند عالمیان با نجوای مشرکان
با مشرکان بود گویند سلطان محمود غزنوی شبی تبدیل لباس نمود بدامنه کوه رفت دید جمعی نشسته‌اند
و گفتگوی و کنکاشی دارند در میان آنجمع نشست گفت هر قصدی که دارید مرا آگاه نمایید و با خود درآرید
که کرده آید همداستان سازید گفتند بنا داریم بدین شهر غزنین داخل شویم و دزدی کنیم متفکر هستیم
که کجا برویم یکی گفت بخانات باید رفت حجره تجار را شکافت دیگری گفت مرا چنین است بمحلات باید رفت
از خانه وزراء و امراء و خوانین سرقت کرد یکی گفت بلکه بدار الاماره باید رفت و خزینه سلطان را باید زد
بهتر از همه جا آنجاست پس رای ایشان متفق بر این شد سلطان گفت من نیز با شما هستم و رفیق شما
گفتند چنین است که ما هر کس را در این داستان رفیق خود نماییم و بمجمع خود راه بدهیم هر یکی از ما
در امر دزدی هنری دارد باید کسیکه با ما سر و سودای همدستی دارد هنری داشته باشد تا با ما همداستان
کرد سلطان گفت هنر شما چیست یکی از آن میانه اشاره بیکی کرد و گفت این مرد یگانه است در کمند
انداختن و در جستن و خیز بی عدیل و بی نظیر است حصار آسمان از کمند این جوان شکم بجو کشیده و دزدی



## حکایت رفتن سلطان محمود با دزدان و بردن ایشان
## از خزینه سلطان

سلطان گفت عجب اسبابی است از برای دزدی و بیکنفر دیگر اشاره کرد و گفت این یکی که می بینی خاک
زمین را میبوید و میداند که در کجا دفینه هست سلطان گفت این هم اسباب خوبی است از برای دزدی
و یکنفر دیگر را نشان داد و گفت این یکی که می بینی زبان سگها را میداند سلطان گفت این هنر هم
بکار دزدی میخورد و بیکنفر دیگر اشاره کرد و گفت این جوانی است که در شب تاریک اگر شخصی را ببیند
او را می شناسد و در روز از دور اگر آن مرد را ببیند می شناسد و از او دوری میجوید سلطان گفت
این هنر هم بکار میاید زیرا شخص را که در شب شناخت در روز اگر او را ببیند می شناسد و از او دوری مینماید
شاید او نیز شخص شناس بوده باشد و این مرد را نیز شناخته باشد و مجرم دزدیها و هم این را بشناسد
پس گفتند هنر ما در دزدی این است که گفته شد تو صاحب چه هنری که میخواهی با ما همداستان شوی
سلطان گفت هنر من در دزدی آن است که اگر ما را بگیرند ریش خود را تکان میدهم همه خلاص میشویم آنجا
گفتند که این هنر از همه هنرها بهتر است پس روانه شهر شدند چون بحصار شهر رسیدند کمند انداز
کمند انداخت از سر کمند گرفت مانند شاهین بالای دیوار آن حصن حصین آمد و باندرون قلعه سرازیر
گشته در را گشود و آنجماعت داخل شدند تا بحصار ارک رسیدند القصه بدینوال داخل خانه سلطان
شدند سگی فریاد کرد که سلطان با شماست آنکس که زبان سگ می دانست پرسیدند که سگ چه میگوید
گفت میگوید که سلطان با شماست معنی این کلام را ندانستند پس مرد خاک بو کن خاکی بو نمود گفت در
اینجا جواهر مدفون است آنجا را کندند صندوق جواهر بیرون آمد او را شکستند و جواهرها را بجوال جمع
ریخته بدامنه کوه آمدند خواستند قسمت نمایند و بولایات خود بروند سلطان ماجرا دید گفت امشب
وقت دیر شده تا قسمت نماییم و راهی شویم صبح طالع میشود و سلطان خبردار شده سوار بسیار در این
کوه و دشت پهن میشود و ما را میگیرند بهتر آنست که این مال و جواهرها را دفن کنیم فردا در
شهر در فلان موضع بهم برسیم چون آفتاب غروب کرد بهمین مکان می آییم و این اموال و جواهر را قسمت
کرده روانه میشویم و تا صبح مسافت بسیار طی میکنیم همه آن قوم این رای را پسندیدند آن مال را دفن کرده
بشهر آمده در آنمکان معهود متواری شدند سلطان بحمام رفته بدن شسته و لباس سرخ پوشیده
در تخت خود قرار گرفت خزینه دار را طلبیده دامنه کوه را نشان کرده گفت آنجا رفته جواهرهای
سرقت شده را بیاورد و یکنفر سرهنگ با ده نفر بآن مکان معلوم فرستاد که چهار نفر مردان دوشینه را
گرفته بیاورند بعد از حضور ایشان مرد شخص شناس گفت وای بر شما این همان رفیق دوشینه ما است
پس سلطان حکم کرد که فلان را سر ببرند و آن یکی را طناب بحلقش ببندازند و یکی دیگر را شقه نمایند

وان یکی را شکم بدرند یکی از ان جماعت گفت وقت ان شد ای شه مکتوم سیر که تو هم ریشی عینا بی نجیر
پس سلطان ریش خود را جنبانید واز انها عفو فرمود شاهد این قصه در عرف ان سلک است که می گفت
سلطان با شما است سلطان با همه کس است هو معکم اینما کنتم خداوند عالمیان با بر و فاجر و دزد و تاجر
هست با مومن بمسجد میرود با کافر بکلیسا و میخانه میرود ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دمبدم
حمله مان پیدا و ناپیداست باد جان فدای انکه ناپیداست باد خدا با پیغمبر و ابوبکر و عمر و با سگ
و کاو و خر هست با بی بکر فضیلتی نشد اما قول پروردگار عالمیان که میفرماید فانزل الله سکینته علیه
یا خداوند عالمیان سکینه و ارام را بکه نازل نمود و ضمیر علیه بکه راجع است اسحق گفت بر ابی بکر زیرا
که جناب پیغمبر مستغنی از سکینه و ارام بود مامون گفت خبر ده مرا از قول جناب ایزدی که فرموده و
یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا وضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین
ثم انزل الله سکینته علی رسوله وعلی المومنین ای اسحق ایا میدانی مومنین در اینمقام کدامها بودند
گفتم نمیدانم گفت در جنگ حنین همه گریختند و نماندند در خدمت رسول خدا مگر هفت نفر اول علی
که جهاد میکرد و شمشیر میزد دویم عباس که لجام استر جناب پیغمبر را گرفته بود و پنج نفر دیگر مراقب اندر دور
بودند که حربه کفار با حمد مختار نرسد تا وقتیکه قادر مختار بمجاهدت علی کرار فتح و نصرت بان حضرت
کرامت فرمود حقتعالی از مومنین این هفت نفر را قصد فرموده و سکینه و ارام را بقلب پیغمبر و مومنین
نازل نمود لیکن چون در غار در خدمت ان بزرگوار مومنی نبود لهذا فانزل الله سکینته علیه فرمود
یعنی نازل نمود خدا سکینه خود را باو یعنی بر پیغمبر و اگر ابوبکر مومن بود فانزل الله سکینته علیهما
میفرمود یعنی نازل نمود خدا سکینه خود را بان دو نفر یا میفرمود فانزل الله سکینته علیه وعلی المومنین
معه یعنی پس نازل کرد خدا سکینه خود را بر پیغمبر و بان مومنی که با ان جناب بود یا میفرمود فانزل الله
سکینته علیه وعلی ابی بکر یعنی پس نازل کرد خدا ارام خود را بر پیغمبر و بر ابی بکر پس معلوم است که پیش پیغمبر
مومن نبود و قلب ابی بکر قابل نزول سکینه نبود بر عکس از عمریان گفته اند که سکینه نازل بر قلب ابی بکر شد
زیرا که او میترسید و او محتاج نزول سکینه بود نه جناب پیغمبر زیرا که انجناب نمیترسید که مستحق کرامت
گاه کار اند جواب ان اینست که از اسلوب کلام که میفرماید فانزل الله سکینته علیه وایده بجنود لم
تروها معلوم است که انزال سکینه بکسی شده که موید بملئکه است مرجع ضمیر ایده و علیه یکی میباشد
والا تفکیک ضمایر لازم خواهد شد و ان یا غلط است یا خلاف فصاحت و هیچکدام بخدا و کلام خدا روا نیست
وهم چنین ضمیر الا تنصروه فقد نصره الله همه کنایه از یک کس است و یک کس راجع است که انجناب باشد

وایضا



وایضا در صورتیکه جناب رسول خدا از سکینه بی نیاز باشد نابینی دروغ بدروغ چنین پیغمبر بی بهره از
سکینه نازل نشدی مولف گوید نمیدانم این قوم چه قدر حماقت و عصبیت و عناد و لجاج دارند
کشتی ال محمد را گذاشته مثل بت پرستان بدو بت بتیم و عدی پناه اورده اند مانند کنعان ساوی الی
جبل یعصمنی من الماء گفته با سفل السافلین میروند مثالب و معایب را می خواهند مناقب نمایند و نیز
فضیلت از ایه غار اثبات کرده اند که شش ضحیح است نه فضیلت از انجمله گفته اند ثانی اثنین پیغمبر بود اول
پیغمبر دویم ابوبکر مولف گوید اخبار از عدد موجب فضیلت نیست زیرا که میگوئیم در فلان غار
شخصی هست و سگی و سگی نیست که مومن و کافر پهلوی هم شمرده میشوند و از جمله انها اجتماع در یک
مکان با رسول خدا صلی الله علیه واله و حال انکه جناب پیغمبر با ابی جهل و سایر مشرکین در مسجد الحرام
پیش از منع می نشستند و بعد از ان در یکجا نیز جمع می شدند و در مسجد پیغمبر مومنین و منافقین جمع می شدند
در کشتی نوح انحضرت با شیطان و بهایم از سگ و خوک و غیر انها جمع بودند و فضیلت صحبت را که
مفصلا ذکر کردیم با فضایل ابی بکر که همه انها فضایح بود و قبایح و در بعضی از روایات مسطور است که
ابوبکر گفت حزن من بر علی است اما مشرکین با او چه کنند انحضرت فرمود ان الله معنا خدا با ما است یعنی با
من و علی است و با وجود این اجوبه متقنه میگوئیم این فضایل در جنب فضایل علی فضایل نیست وقتیکه
حضرات سنیان از فضایل علی و ال علی میشنوند غرایب و عجایب چندی را که عقول از شنیدن انها مدهوش
میشود مسلوب العقل شده هذیان میگویند و این مزخرفات را مینویسند و بمضمون الغریق یتشبث
بکل حشیش متمسک میشوند وقتیکه عثمان را کشتند چون عثمان بکاف فسیکفیکهم الله رسید دیگر حیا نمیکنند
و نمیدانند که این چه فضیلت است اگر کسی سگی را بکشد و خون او روی قران بریزد فضیلتی از برای سگ خواهد
شد و نعم ما قیل وای زچه روچکیدای صاحب دید بر مصحف پاک خون عثمان پلید تا خلق بدانند
که بی گفت و شنید لب تشنه بخون اوست قران مجید این ندارد احراز اعادکو رونمام این حکایت را که
پس مامون گفت ای اسحق کدام یک از این دو نفر افضلند انکه با رسول مختار در غار بود یا کسیکه در فراش
انجناب غنود و جان خود را فدای انجناب نمود و بامر حضرت داود علی را در شب هجرت بر بستر خود خوابانید
و فرمود در اینجا بخواب و جان خود را فدای من نما انحضرت عرض کرد که اگر چنین کنم تو سلامت میباشی
فرمود بلی پس ان شیر خدا سمعا و طاعة گفته در رخت خواب انجناب خوابید و اصلا حزن و اندوهی نداشت
و جزع و فزع نمیکرد در نهایت سکینه و وقار و طمانینه و ثبات قلب با استراحت مشغول بود بخلاف ابی بکر
که در نهایت اضطراب و ترس و لرزه در غار جزع و فزع میکرد خصوصا وقتیکه یکی از کفار بدر غار امد

## حکایت غدیر و تصریح بخلافت جناب امیر

نمودن مار غار گفت وا ویلاه این مرد مار ادید بجناب فرمود امیر دمار اند بدان خبیث طینت تکذیب
رسول خدا کرد و گفت البته این مرد مار ادید بحضرت فرمود البته ندید اگر میدید دو برو و مواجه ما
ادراز نمیکرد ان ادبار بی عار گفت مارا البته دید بحضرت فرمود دیده باشد و اشاره بدیوار غار نمود
و فرمود که ما از این طرف سوار کشتی میشویم و بحبشه میرویم ابو الفضیل دید دریاست کشتیها در لنگرگاه
ایستاده اند و حبشه را دید در دل خود فکر کرد که عجب سحری کرد و نعم ما قال ابن ابی الحدید وَلَا كَانَ
يَوْمُ الْغَارِ يَهْفُو جَنَانُهُ حَذَارًا وَلَا يَوْمَ الْعَرِيشِ تَسَتَّرَا مرویست چون جناب امیر المؤمنین در جای پیغمبر
خوابید جناب اقدس الهی بجبرئیل و میکائیل فرمود که من میان شما مواخاة قرار دادم و شما را با یکدیگر برادر
کردم و عمر یکی را طویل تر از عمر دیگری کردم پس کدام یک از شما برادر خود را بخود ترجیح میدهد و عمر زیادرا
باو وا میگذارد و عمر کم را خود بر میدارد پس هر یک عرض کردند که من عمر زیاد را اختیار میکنم پس جناب باری
فرمود بنگرید بعلی که چگونه جان خود را فدای پیغمبر نمود پس بزمین فرود آیید و او را محافظت نمایید پس
بزمین فرود امدند جبرئیل بالای سر انجناب و میکائیل پایین پای وی نشستند و ملئکه ندا میکردند بخ بخ
مِن مِثلك يا ابن ابي طالب وَاللهُ يُباهي بك مَلائِكَتَهُ و جبرئیل برسول خدا نازل شد و این ایه را اورد
وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ چون سنیان این فضیلت و منقبت را دیدند و مباهات
حضرت ایزدی را بعلی بن ابیطالب شنیدند حدیث مجعول کذب شنعا را که ان الله يباهي الخ باشد جعل نمودند
پس ابو الفضیل بعد از دیدن معجزه مسطوره و حمل بر سحر کردن بسبب طول مکث و امتداد لبث و عدم
تجسس القوم و نیامدن انها بدر غار فی الجمله ارامی گرفت و تفصیل قصه در کتب مفصله اصحاب طوبی
لهم و حسن مآب مسطور است **باب سیم** حکایت غدیر است و مفتتح مینمایم قصه غدیر را
بمحاورات مامون و علمای دون پس مامون گفت ای اسحق ایا حدیث ولایت را روایت میکنی و بان حدیث
اعتقاد داری گفتم بلی پس فرمود روایت کن گفتم جناب رسول خدا در حجة الوداع در غدیر خم خطبه
طولانی خواند و بدو دست مبارک زیر بغل علی را گرفت و بنحوی بلند کرد که زانوهای علی بمحاسن انجناب
میخورد و فرمود مَن كُنتُ مَولاهُ فَهذا عَلِيٌّ مَولاهُ اللّهُمَّ والِ مَن والاهُ وَعادِ مَن عاداهُ وَانصُر مَن نَصَرَهُ وَاخذُل
مَن خَذَلَهُ یعنی هر کس که من اقا و مولای او هستم پس از من علی اقای و مولای اوست خدایا دوست بدار کسی را که
علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد و نصرت و اعانت کن بکسیکه علی را نصرت و
اعانت نماید و مخذول و منکوب کردان کسی را که علی را مخذول و منکوب گرداند مامون گفت ایا نمی بینی که ان
جناب واجب کرد برای علی چیزی را که برای شیخین نکرد و فرمود که هر کس من اقای او هستم علی اقای اوست اسحق

گفت

## قصه غدیر و خلافت جناب امیر

گفت مردم میگویند که جناب رسول خدا این مقاله را فرمود بسبب زید بن حارثه زیرا که زید بن حارثه
یا اسامة بن زید بعلی بن ابی طالب گفت که لست مولای انما مولای رسول الله یعنی تو اقای من نیستی
اینست و جز این نیست اقای من رسول خداست چون جناب خاتم الانبیا این مقاله را شنید منبر
شد و فرمود چنانچه من مولای زید هستم علی نیز مولا و اقای اوست چنانچه در عرف و عادت میگویند
نوکر من نوکر شماست و غلام من غلام شماست مامون گفت جناب رسول خدا این سخن را کجا فرمود
گفتم در غدیر خم در روز غدیر روز چهارشنبه در حجة الوداع مامون گفت زید بن حارثه کی کشته شد
گفتم در موته گفت زید پیش از غدیر خم کشته شده بود چگونه میشود که انجناب در غدیر خم بفرماید که علی
اقای زید است علاوه بر این اگر تو پسری داشته باشی پانزده ساله و او بگوید غلام من غلام پسر عموی
من است ایا حرفش تو را خوش میاید گفتم نه گفت چگونه پسر خود را منزه میداری از این گونه سخنها و پیغمبر را منزه
نمیداری از امثال این حرفها ويحكم اجعلتم فقهائكم اربابكم ان الله عز وجل يقول اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ
أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَاللهِ ما صاموا لهم ولا صلّوا لهم ولكنهم امروا لهم فاطاعوه یعنی وای بر شما ایا
فقهای خودتان را فرا گرفته اید خدایان خودتان خداوند عز و جلیل میفرماید فرا گرفتند نصاری و
یهود احبار و رهبانان خویش را خدایان خودشان غیر از خداوند عالم بخدا قسم روزه نگرفتند و نماز نکردند
برای کشیشان و علمای خود بلکه کشیشان ایشان با ایشان امر نمودند پس اطاعت کردند انها را **مؤلف گوید**
در حدیث صادق مروی است مَن اَطاعَ رَجُلاً في مَعصيَةٍ فَقَد عَبَدَهُ یعنی هر که اطاعت نماید مردی را در معصیت
پس بتحقیق عبادت کرده است او را و از باقر مروی است مَن اَصغی اِلی ناطِقٍ فَقَد عَبَدَهُ وَاِن کانَ النّاطِقُ
يُؤَدّي عَنِ اللهِ فَقَد عَبَدَ اللهَ وَاِن کانَ يُؤَدّي عَنِ الشَّيطانِ فَقَد عَبَدَ الشَّيطانَ قال سبحانه و تعالی فی کتابه
المجيد اَفَرَاَيتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلهَهُ هَواهُ یعنی هر کس گوش بدهد بسوی ناطقی و گوینده پس بتحقیق عبادت
کرده است بان پس هر گاه ان گوینده از جانب خدا میگوید و میرساند پس بتحقیق عبادت کرده است خدا را
و اگر از جانب شیطان میگوید و ادا میکند پس بتحقیق عبادت کرده است شیطان را حق سبحانه و تعالی در کتاب
مجید خود میفرماید اَلَم اَعهَد اِلَيكُم يا بَني ادَمَ اَن لا تَعبُدُوا الشَّيطانَ یعنی ایا عهد و میثاق نگرفتم از شما
ای اولاد ادم اینکه عبادت ننمایید شیطان را که اطاعت شیطان را عبادت فرموده است و ایضا حضرت
صادق علیه السلام میفرماید اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَاللهِ ما دَعَوهُم اِلی عِبادَةِ
اَنفُسِهِم وَلَو دَعَوهُم ما اَجابوهُم وَلكِن اَحَلّوا لَهُم حَراماً وَحَرَّموا عَلَيهِم حَلالاً فَعَبَدوهُم مِن حَيثُ لا يَشعُرونَ
یعنی فرا گرفتند یهود و نصاری احبار و رهبانان خود را خدایان خود غیر از خدا بخدا قسم انها را دعوت

نکردند

نکردند بعبادت خودشان واگر دعوت بعبادت خودشان میکردند اجابت نمیکردند و اطاعت نمینمودند
ایشان را بلکه ان احبار و رهبانها حلال کردند برای ایشان حرام را و حرام کردند برای ایشان حلال را پس
اطاعت کردند کیشان خود را بدون شعور و ندانستند که این اطاعت بانها است و شرک بخداست و در
حدیث دیگر میفرماید والله ما صلوا لهم ولا صاموا لهم ولکن احلوا لهم حراما و حرموا علیهم حلالا فاتبعوهم
فالناس علی عبادة اهواء نفوسهم مقیمون وعلی دواعی شهواتهم مطیعون و علی اصنامهم عاکفون و
علی اربابهم من دون الله عابدون یعنی بخدا قسم نماز نکردند برای ایشان و روزه نگرفتند برای ایشان
اینقدر هست حلال کردند احبار ایشان برای ایشان حرام را و حرام کردند برای ایشان حلال را پس متابعت
نمودند با ایشان پس مردم بعبادت هوای نفس خود مقیمند و بر دواعی شهوات خود مطیعند و بر بتهای
خود معتکف هستند و بر ارباب خود که غیر از خدایند عبادت کننده هستند و ابعد عدو میگوید لکل احد
معبود مطاع امره دون الاله و تدعی التوحید یعنی هر کس راست هزار معبود مطاع و مسموع الامر غیر از
خدا و مع هذا ادعای توحید میکنی خلاصه مطلب هر معصیت شرک بخداست و در حدیث صحیح مرویست
که اقل الشرک ان یقال للحصاة نواة وللنواة حصاة یعنی کمتر مرتبه شرک اینست اینکه گفته شود بسنگ
که این حصاست و گفته شود بحصه که این سنگریزه است و سرش معلوم است زیرا در این قول که سنگرا
حصه میگوئی دروغ گو هستی و در این دروغ گفتن اطاعت خدا میکنی بلکه اطاعت شیطان بدیهی است که اطاعت
شیطان میکنی زیرا که خدا امر بکذب نمیکند بلکه شیطان امر بدروغ میکند و اطاعت شیطان عبادت کردن است
او را پس معبود تو شیطان است من اصغی الی ناطق فقد عبده کسیکه گوش بدهد و اطاعت نماید گوینده را
پس بتحقیق عبادت کرده است او را **مؤلف گوید** که حکایت غدیر داستانی است که در هر شهر و بازاری هست
زنها در مجلسها و طفلها در مکتب خانها میسرایند و عامه و خاصه و علما و جهلا و خواص و عوام بلکه یهود و نصاری
و مجوس و سایر ملل همه میدانند که چنین واقعه اتفاق افتاده و در اخبار و تواریخ و سیر میخوانند و در
قران مجید اشاره و تصریح بواقعه از روز شده است و کسی را مجال انکار نیست و مجال تاویل کردن بتاویلی نیست
دیگر که عمرهای انجناب سه دفعه از جانب رب جلیل مامور بتبلیغ خلافت و وصایت انجناب کردید ان
حضرت از منافقین احتیاط میکرد و دفع الوقت میفرمود در مرتبه سیم جبرئیل با تهدید و وعید و زجر نازل
شده و خواند یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک
من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین و در قران اهل بیت ما انزل الیک من ربک فی علی یعنی
ای پیغمبر تبلیغ کن و برسان بمردم انچه که بتو نازل شده است از خدای تو در باب علی و اگر تبلیغ نکنی

تبلیغ



تبلیغ رسالت خدا نکرده یعنی پیغمبر خدا ایمنی خداوند عالم ترا انکاه میدارد از شر مردم بدرستیکه خداوند
عالمیان هدایت نمیکند قوم کافرین را نمیدانم جناب رسول خدا چرا میترسید و از چه می ترسید این
سخن که غلام من غلام علی است از این سخن می ترسید یا از اینکه هر کس مرا دوست او هم علی را دوست کند
این دو فقره جای ترس نبود که پیغمبر از گفتن انها بترسد و خدا او را از شر مردم محافظت فرماید الیوم
اکملت لکم دینکم همچنین است این دو فقره دخل بدین نداشت تا بر تکمیل چه رسد و این مطلبی نبود
که در بیابان در سفر نزدیک مدینه در هوای گرم پیش روی حجاج را نگه دارند و پشت سر حاج را طلبیده
سازند و شیخین را از جحفه بر گردانند و از جهاز شتر منبر بسازند مردم روی ریگ گرم بنشینند
بنحوی که پاهای ایشان بسوزند معلوم است امر عمده و رکن دین بود که سه ساعت خطبه طولانی خواند
مشتمل بر تعریف امام و صفات او پس شعرا برخیزند شعرها انشاد کنند و صله بگیرند و انجناب شعرا را
دعا نماید و مدح فرماید و بحسان ثابت بگوید لازلت مؤیدا بروح القدس ما دمت مادحنا و در دیوان
لا تزال مؤیدا بروح القدس ما نافحت عنا بلسانک و اشاره بارتداد حسان نماید که از علی بر گردان خواهد
شد بعد از ان حکم فرماید خیمه برای علی بزنند و حکم فرماید که سران لشکر و جمیع عسکر با انحضرت بامرة المؤمنین
سلام کنند پس سوال کنند یا رسول الله این تسلیم بامر خدا و رسول است انحضرت بفرماید بلی بامر خدا و
رسول است پس عمر بگوید بخ بخ هنیئا لک یا علی اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة نیز گوارا
باد بتو ای علی گشتی یا صبح کردی در حالتیکه اقای من و اقای هر مرد مومن و مومنه شدی اگر مقصود خلافت
و وصایت نبود حرفهای خلیفه غلط بود و بخ بخ گفتن او معنی نداشت زیرا که انحضرت مولای هر مومن
و مومنه نشد بلکه مولای زید بن حارثه شد و این کلمات بجز هذیان است گویا خلیفه بواسیر شد یا جنی
شده بود علی کی و کجا اقای او و اقای هر مومن و مومنه گردید اقای زید بن حارثه شد یا دوست پیغمبر
شد چرا افترا به پیغمبر میزنند یاران این دو مطلب که سنیان میگویند قابل این هنگامه بود که پیغمبر خدا
برپا کرد و مقتضی این است که حارث بن نعمان بگوید که اگر این امر خدا باشد از اسمان سنگ بیاید و مرا
بکشد پس سنگی از اسمان بیاید و بر سر او بخورد و از است او بیرون رود و او را بکشد و سوره سئل سائل
بعذاب واقع الی اخرها نازل شود بیهوده سخن بدین درازی نبود از کرامات شیخ ما چه عجب برف
دید و گفت می بارد معلوم است که هر کس دوست پیغمبر بود علی هم دوست او بود و خطبه خواندن
انحضرت هیچ لزومی نداشت مدح علی و مدح امام مناسبت نداشت ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم
و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم بدانکه بر خی از سنیان معنی مولی را دوست گفته اند و این

علامت

واین غلط است زیراکه رسول خدا اکر در ان روز فرمود اَلَسْتُ اَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ یعنی نیستم من
اولی بمومنین از خود ایشان کفتند بلی پس فرمود مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهٰذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ تا اخر کلام انجناب پس
معنی تفریع اَلَسْتُ اَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ همان اولی بتصرف وسید مطاع ومنصوب از جناب پروردکار
ابن جوزی که از اعاظم علمای اهل سنت وجماعت است ومنصف ترین انقوم است در مناقب سبط میکوید در
معنی مولی علما اختلاف دارند واقوال مختلفه در تفسیر مولی کفته اند اول بمعنی مالک چنانچه در
این شریفه وارد شده ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً عَبْداً مَمْلُوکاً لا یَقْدِرُ عَلیٰ شَیْءٍ وَهُوَ کَلٌّ عَلیٰ مَوْلاهُ ای مالکه ومالک
رقه دویم بمعنی معتق که ازاد کننده باشد سیم معتق که ازاد شده باشد چهارم بمعنی ناصر چنانچه جناب اقدس
الهی میفرماید ذٰلِکَ بِاَنَّ اللّٰهَ مَوْلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَاَنَّ الْکافِرِینَ لا مَوْلیٰ لَهُمْ یعنی لا ناصر لهم پنجم بمعنی پسر عمو
امده است چنانچه شاعری میفرماید مَهْلاً بَنِی عَمِّنا مَهْلاً مَوالِینا لا تَنْبِشُوا بَیْنَنا ما کانَ مَدْفُوناً ششم
بمعنی حلیف امده است یعنی جلیس دهم قسم چنانچه شاعر میکوید مَوالِی حِلْفٍ لا مَوالِی قَرابَةٍ وَلٰکِنْ قَطِیناً یَسْأَلُونَ الْاَتاوِیا یقولهم
حلفا لا ابناء عم هفتم متولی ضمان جریره است وحیازه میراث که در جاهلیت بود وباید میراث نسخ کردید
هشتم بمعنی همسایه است نهم سید مطاع ومولای مطلق است دهم بمعنی اولی چنانچه جناب اقدس الهی
میفرماید فَالْیَوْمَ لا یُؤْخَذُ مِنْکُمْ فِدْیَةٌ وَلا مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مَأْواکُمُ النّارُ هِیَ مَوْلاکُمْ یعنی اولی بکم پس مولی
در اینمقام بمعنی غلام نمیتواند بشود زیراکه رسول خدا وامیرالمومنین غلام نیستند ونبودند وبمعنی
معتق هم نیستند که ازاد کرده شده باشند زیراکه علی وانجناب ازاد شده کسی نیستند بلکه حرند وبمعنی
ناصر نمیشود زیراکه علی ناصر پیغمبر بود وبمعنی عم نمیشود زیراکه انجناب عم نبود ابن عم بود وبمعنی حلیف
هم نمیشود زیراکه حلیف میان غربا میباشد وبضمان جریره حمل نمیتوان نمود زیراکه منسوخ شد وبهمسایه
حمل نمیتوان کرد پس معین شد که بمعنی سید مطاع واولی بتصرف است وحافظ ابو الفرج یحیی بن سعید ثقفی
اصفهانی در کتاب مرج البحرین میکوید معنی قول پیغمبر این است که مَنْ کُنْتُ اَوْلیٰ بِهِ فَعَلِیٌّ اَوْلیٰ بِهِ یعنی کسیکه
من باو اولی ترم از خود او پس علی نیز اولی است باو از خود او وایضا میکوید پس رسول خدا دست
علی را کرفت وکفت مَنْ کُنْتُ وَلِیَّهُ فَعَلِیٌّ وَلِیُّهُ هر کس من ولی او بودم پس علی ولی اوست وباز روایت
میکند از رسول خدا که انجناب فرمود اَللّٰهُمَّ اَدِرِ الْحَقَّ کَیْفَما دارَ یعنی خدایا بکردان حق را با علی هر طور
که علی دور میکند وهر طرف که علی بر میکردد واین کلام صریح است در امامت ووجوب طاعت واجماع
منعقد است بانکه هیچ خلافی در میان علی وسایر صحابه باتفاق نیفتاد مکر انکه حق بجانب علی بود مولف
کوید ازین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود وان علی مولی نهاد که هر ازاکه منم مولی ودوست ابن عم

من علی

# قصه غدیر خم وذکر اشعاری که ان روز انشاد شد

من علی مولای اوست کیست مولی انکه ازادت کند بند رقیت زپایت واکند صد هزاران افرین
بر جان او بر قدوم دور وفرزندان او ان خلیفه زادکان مقبلش زاده انداز عنصر اب وکلش کر
زبغداد وهری ورازیند دو مزاج اب وکل نسل وی اند شاخ کل هر جا که روید هم کل است خم مل
هر جا که جوشد هم مل است کر زمغرب بر زند خورشید سر هست او خورشید نی چیزی دکر هر چه دارند
از ثریا تا ثری میسپارد امتحان یکی برد بکری پس بهر دوری ولیی قایم است ازمایش تا قیامت قایم است
مهدی هادی ولیست ای پنجوی هم نهان وهم نشسته پیش روی در ان روز فیروز حسان بن ثابت انشاد
نمود اَخْتارَهُ رَبُّ الْعُلیٰ یَوْمَ الْغَدِیرِ فِی الْمَلَاءِ وَیْلٌ لِمَنْ یَتَقالُ لا اَوْ بَعْدَ هٰذا قَدْ کَتَمْ اِذْ قامَ فِیهِمْ الْمُصْطَفیٰ
قَدْ قالَ جَهْراً لا اَخْفَا قُمْ یا عَلِیُّ الْمُرْتَضیٰ یا ذَا الْمَعالِی وَالْکَرَمْ قَدْ کُنْتَ شَمْساً فِی الْبَشَرِ فِی النّاسِ فَنَصَرْتَ
الْقَمَرَ اَعْدادُکُمْ اِثْنا عَشَرَ فِی اللَّوْحِ یَجْرِی بِالْقَلَمْ یا قَوْمِ مَنْ مَوْلاکُمْ اَلَیْسَ اَوْلیٰ لَکُمْ هٰذا عَلِیٌّ لِاَعْدائِکُمْ یا
اَهْلَ عُرْبٍ وَالْعَجَمْ هٰذا وَصِیٌّ حَیْدَرَهْ قَدْ فَرَّ مِنْهُ الْقَسْوَرَهْ ما مِثْلُهُ اِذْ لَمْ یَرَهْ فِی الرُّکْنِ وَالْبَیْتِ الْحَرَمْ قُمْ
یا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قُمْ یا ظَهِیرَ الْمُسْلِمِینَ قُمْ یا اِمامَ الْمُتَّقِینَ قَدْ صِرْتَ فِیهِمْ کَالْعَلَمْ بعد از ان باز حسان بن ثابت
انشاد کرد یُنادِیهِمْ یَوْمَ الْغَدِیرِ نَبِیُّهُمْ بِخُمٍّ فَاَسْمِعْ بِالرَّسُولِ مُنادِیاً وَقَدْ جاءَهُ جِبْرِیلُ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ
بِاَنَّکَ مَعْصُومٌ فَلا تَکُ وانِیاً فَبَلِّغْهُمْ ما اَنْزَلَ اللّٰهُ رَبُّهُمْ اِلَیْکَ وَلا تَخْشیٰ هُناکَ الْاَعادِیا فَقامَ بِهِ اِذْ
ذاکَ رافِعَ کَفِّهِ بِکَفٍّ عَلِیٍّ مُعْلِنَ الصَّوْتِ عالِیاً وَقالَ فَمَنْ مَوْلاکُمْ وَوَلِیُّکُمْ فَقالُوا وَلَمْ یَبْدُوا هُناکَ تَعامِیا
اِلٰهُکَ مَوْلانا وَاَنْتَ وَلِیُّنا وَما لَکَ مِنّا فِی الْوِلایَةِ عاصِیاً فَقالَ لَهُ قُمْ یا عَلِیُّ فَاِنَّنِی رَضِیتُکَ مِنْ بَعْدِی اِماماً
وَهادِیاً فَمَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهٰذا وَلِیُّهُ فَکُونُوا لَهُ اَنْصارَ صِدْقٍ مُوالِیاً هُناکَ دَعا اَللّٰهُمَّ والِ وَلِیَّهُ وَ
کُنْ لِلَّذِی عادیٰ عَلِیّاً مُعادِیاً فَخَصَّ بِها دُونَ الْبَرِیَّةِ کُلِّها عَلِیّاً فَسَمّاهُ الْوَزِیرَ الْمُواخِیا فَیا رَبِّ اُنْصُرْ
ناصِرِیهِ لِنُصْرَةِ اِمامَ هُدیً کَالْبَدْرِ یَجْلُو الدَّیاجِیا پس رسول خدا فرمود ای حسان لا تَزالُ مُؤَیَّداً بِرُوحِ
الْقُدُسِ ما نَصَرْتَنا بِلِسانِکَ بدانکه کلمه ما نصرتنا دلیل است بارتداد حسان واعراض او از جناب امیر المومنین
خلاصه کلام ان روز میمون وبعد از ان روز شعرای عرب وعجم اشعار وقصاید بسیار انشاد کردند قیس
بن سعد بن عباده انصاری روز صفین در مقابل امیر المومنین ایستاد وقصیده انشاد کرد از جمله ابیات او
این است یَوْمَ قالَ النَّبِیُّ مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهٰذا مَوْلاهُ خَطْبٌ جَلِیلٌ وَعَلِیٌّ اِمامُنا وَاِمامٌ لِسِوانا اَتیٰ بِهِ
التَّنْزِیلُ بعد از ان عمرو عاص عاصی بر خواست وکفت بِآلِ مُحَمَّدٍ عُرِفَ الصَّوابُ وَفِی اَبْیاتِهِمْ نَزَلَ
الْکِتابُ وَهُمْ حُجَجُ الْاِلٰهِ عَلَی الْبَرایا بِهِمْ وَبِجَدِّهِمْ لا یُسْتَرابُ وَلا سِیَّما اَبُو حَسَنٍ عَلِیٌّ لَهُ فِی الْحَرْبِ مَرْتَبَةٌ تُهابُ
فَضَرْبَتُهُ کَبَیْعَتِهِ بِیَوْمِ خُمٍّ مَعاقِدُها مِنَ الْقَوْمِ الرِّقابُ اِذا نادَتْ صَوارِمُهُ نُفُوساً فَلَیْسَ لَها سِویٰ نَعَمْ جَوابُ

التعاویا نسخه بدل

ولم تجدن منا لک الیوم عاصیا نسخه بدل

ما نصرتنا بلسانک

کبیعته بخم نسخه بدل
جواب

## ابیاتی که در غدیر خم انشاد شد

جوابٌ طعامُ سیوفِهِ مُهَجُ الاعادی وفیضُ دمِ الرقابِ لها شرابُ هُوَ النبأُ العظیمُ وفُلْکُ نوحٍ
وبابُ اللهِ وانقطعَ الخطابُ اذا المرء نبرّ من اعداء علیّ فما لک فی محبّته ثوابُ علیّ النبرُ والذهبُ المصفّی
وباقی الناسِ کلّهُمُ ترابُ ابوفراس میگوید تبّاً لقومٍ تابعوا اهوائهم فیما یسوؤهم غداً عقباه آثامهم
لم یتبعوا ما خصّه فیه النبیّ من المقال اتاه اذ قال فی یوم الغدیر معالناً من کنتُ مولاه فذا مولاه
کمیت شاعر میگوید ویوم الدوح دوحُ غدیرِ خمٍّ اَبانَ لهُ الولایةَ لو اُطیعا ولکنّ الرجالَ تدافعوها
فلم ارَ مثلها خطراً مبیعا تناسوا حقّه فبغوا علیه علی ترةٍ وکان لهم قریعا جناب امیر المؤمنین را شخصی
در خواب دید آنجناب فرمود شعر کمیت را بخوان آن شخص اشعار کمیت را تا آخر خواند آنجناب بیت
دیگر جل و علا باشعار کمیت خواند فلم ارَ مثلَ ذاک الیوم یوماً فلم ارَ مثلَهُ حقّاً اُضیعا سید اسمعیل
حمیری میگوید قال من الذی احمد من بینهم یوم الغدیر الخم نا داه اقامه من بین اصحابه وهم حوالیه فسمّه
هذا علیّ بن ابی طالبٍ مولی لمن قد کنتُ مولاه فوالِ من والاه یا ذا العلی وعادِ من قد کان عاداه
کمال الدین محمد بن طلحه شافعی میگوید اصغ واسمع آیات وحی تنزّلت بمدح امام بالهدی خصّه الله
ففی آل عمران المباهلة التی بانزالها اولاه بعض مزایاه واخزیهم وتحریم وهل اتی شهودٌ بها اثنی علیه و[illegible]
واحسانه لما تصدّق راکعاً بخاتمه یکفیه فی نیل حسناه وفی آیة النجوی التی لم یفز بها سواه سنا رشد به [illegible]
وان لقد حقّ تبوّأ منزلاً من الشرف الاعلی واتاه تقوّم وان لقد طفا بمن رسوله تزاد اشفاقاً علیه فرباه
وارضعه اخلاقه اخلاقه التی هداه بها نهج الهدی فتوفّاه وانکحه الزهراء البتول وزاده بانک منّی یا علیّ ولولاه
فسرّ فی یوم الغدیر وزاده بانک مولی کلّ من کنتُ مولاه وفضله لما ارتقی فوق کتفه الی سطح بیت الله اذ ناداه
الی الجبل الاعلی فقال الاله فوقه الی الارض مکسوراً فجاب ولبّاه فمن ذا یباهی المرتضی علم الهدی وکفّ رسول الله ارض لرجلاه
فلو لم یکن الا قضیّة خیبر کفت شرفاً فیما تراث مزایاه ونعمه ما فیک وظلم مضی عنا بغیر وصیّه
ولم یوص قبل طاوعتم وعقلتم فقد قال من لم یوص وقت وفاته یمت جاهلاً بل انتم قد جهلتم نصبت لکم بعدی اماماً یدلّکم
علی الله فاستکبرتم وضللتم وجناب امیر المؤمنین میفرماید فاوجب لی ولایته علیکم رسول الله یوم غدیر خم
در روز سقیفه بشر بن سعد بجناب امیر المؤمنین گفت که اگر این کلمات را پیش از بیعت ابی بکر میگفتی دو نفر
با تو مخالفت نمیکرد پس آنجناب فرمود ای گروه مردم من بهیتوانستم نعش پیغمبر را بگذارم و او را دفن
نکرده بیرون بیایم و نزاع در خلافت بکنم و حال آنکه آنحضرت مرا وصیت فرمود که از من جدا نشو تا
مرا دفن نکنی و من گمان نداشتم که کسی بر من سبقت بجوید و حال آنکه جناب رسول خدا در غدیر خم از
برای احدی راه حرفی نگذاشت پس قسم میدهم شما را بخدا اگر کسی که در غدیر خم از جناب رسالت پناهی

شنیده

Margin notes (right page, beside the text):

ویوم الدوح یوم غدیر خم
فلم ار مثله خطراً مبیعا

یا بایع الدین بدنیا
لیس بهذا امر الله
من این بغضک علی المرتضی
واحمد قد کان یرضاه

یضاهی

## مقدمه غدیر خم

شنیده است که آنجناب در روز غدیر فرمود من کنتُ مولاه فهذا علیٌّ مولاه اللهمّ والِ من والاه
الخ برخیزد و شهادت نماید پس جماعت کثیری و بروایتی دوازده نفر برخاسته شهادت دادند که
از آنجمله یکی کردون است سلمان و ابوذر و عمار و مقداد از آنهاست پس عمر با چهارده نفر دیگر که دنیا
منکور شد نشستند و گفتند اگر این مرد بمدینه برسد از ما بیعت دیگر خواهد گرفت و این امر شهرت
خواهد کرد و خلافت بعلی منتقل خواهد شد و عرصه بر ما تنگ خواهد شد و عفو و گذشت بخوا
نکرد و بعلم خود عمل خواهد نمود پس تمهید قتل آنجناب را بحیند و در عقبه کمین کردند و خداوند عالم
آنجناب را حفظ نمود چنانچه مفصلا در ما سبق تحریر شد مؤلف گوید که چون خطبه غدیر علی منشیه
صلوات الله اللطیف الخبیر خطبه ایست در نهایت فصاحت و کمالی است در نهایت بلاغت و مشتمل است
بر فضایل جناب امیر المؤمنین و مناقب سید المتقین و برهانی است واضح و دلیلی است قاطع و لایح بر
وصایت و خلافت آنجناب بحکم حضرت رب الارباب حاسم ماده قیل و قال و قاطع اصول وهم و خیل
و جدال و صریح است در ولایت و خلافت جناب مرتضی علی و نص است در وصایت آن ولی و بر منصف خبیر
و دانای بصیر کافی است و هیچ دلیلی و برهانی بر خلافت آنحضرت بهتر و صریحتر از این خطبه نیست لهذا
تبرکا و تیمنا خطبه شریفه تحریر بود در این اوراق تسطیر میشود و بالله استعین انه خیر معین فی الاحتجاج
عنه علیه السلام انه قال ــــ قد حجّ رسول الله من المدینة وقد بلغ جمیع الشرایع قومه غیر الحجّ والولایة
فاتاه جبرئیل فقال له یا محمد ان الله عزّ وجلّ یقرئک السلام ویقول لک انی لم اقبض نبیاً من انبیائی ولا
رسولاً من رسلی الا بعد اکمال دینی وتاکید حجتی وقد بقی علیک من ذلک فریضتان ممّا یحتاج ان تبلّغهما
قومک فریضة الحجّ وفریضة الولایة والخلافة من بعدک فانی لم اخل ارضی من حجّة ولن اخلیها ابداً فان الله
یامرک ان تبلّغ قومک الحجّ تحجّ ویحجّ معک کلّ من استطاع الیه سبیلاً من اهل الحضر والاطراف والاعراب و
تعلّمهم من حجّهم مثل ما علّمتهم من صلوتهم وزکوتهم وصیامهم وتوقفهم من ذلک علی مثال الذی اوقفتهم
علیه من جمیع ما بلّغتهم من الشرایع فنادی منادی رسول الله فی الناس الا ان رسول الله یرید الحجّ و
ان یعلّمکم من ذلک مثل الذی علّمکم من شرایع دینکم ویوقفکم من ذلک علی ما اوقفکم علیه من غیره فخرج
رسول الله وخرج معه الناس واصغوا الیه لینظروا ما یصنع فیصنعوا مثله فحجّ بهم وبلغ من حجّ مع
رسول الله من اهل المدینة واهل الاطراف والاعراب سبعین الف انسان او یزیدون علی نحو عدد
اصحاب موسی سبعین الفاً الذین اخذ علیهم بیعة هرون فنکثوا واتّبعوا العجل والسامری وکذلک
رسول الله اخذ البیعة لعلیّ بن ابی طالب بالخلافة علی عدد اصحاب موسی فنکثوا البیعة واتّبعوا العجل

والتزم

## مقدمه خطبه غدیر خم

والسامری وكذلك رسول الله اخذ البيعة لعلي بن ابيطالب بالخلافة على عدد اصحاب موسى فنكثوا البيعة
واتبعوا العجل سنة بسنة ومثلاً بمثل واتصلت التلبية ما بين مكة والمدينة فلما وقف بالموقف اتاه
جبرئيل عن الله سبحانه وتعالى فقال يا محمد ان الله يقرئك السلام ويقول لك انك قد دنى اجلك ومدتك
وانا مستقدمك على ما لا بد منه ولا عنه محيص فاعهد عهدك وقدم وصيتك واعمد الى ما عندك من العلم
وميراث علوم الانبياء من قبلك والسلاح والتابوت وجميع ما عندك من آيات الانبياء فسلمها الى وصيك
وخليفتك من بعدك حجتي البالغة على خلقي علي بن ابيطالب عليه الصلوة والسلام فاقمه للناس علماً وجدد
عهده وميثاقه وبيعته وذكرهم ما اخذت عليهم من بيعتي وميثاقي الذي واثقتهم به وعهدي الذي
عهدت اليهم من ولاية وليي ومولاهم ومولى كل مؤمن ومؤمنة علي بن ابيطالب فاني لم اقبض نبياً من الانبياء
الا من بعد اكمال ديني واتمام نعمتي بولاية اوليائي ومعاداة اعدائي وذلك كمال توحيدي وديني واتمام
نعمتي على خلقي باتباع وليي وطاعته وذلك اني لا اترك ارضي بغير قيم ليكون حجتي لي على خلقي فاليوم
اكملت لكم دينكم الآية بولاية وليي فمولى كل مؤمن ومؤمنة علي عليه السلام عبدي ووصي نبيي والخليفة
من بعده وحجتي البالغة على خلقي مقرون طاعته بطاعة محمد نبيي ومقرون طاعته مع طاعة محمد بطاعتي
من اطاعه فقد اطاعني ومن عصاه فقد عصاني جعلته علماً بيني وبين خلقي من عرفه كان مؤمناً ومن انكره كان
كافراً ومن اشرك بيعته كان مشركاً ومن لقاني بولايته دخل الجنة ومن لقيني بعداوته دخل النار فاقم يا محمد
علياً علماً وخذ عليهم البيعة وجدد عليهم عهدي وميثاقي لهم الذي واثقتهم عليه فاني قابضك الي و
مستقدمك على فخشي رسول الله قومه واهل النفاق والشقاق ان يتفرقوا ويرجعوا جاهلية لما عرف
من عداوتهم ولما ينطوي عليه انفسهم لعلي عليه السلام من البغض البغضة وسئل جبرئيل ان يسئل ربه العصمة
من الناس وانتظر ان يأتيه جبرئيل بالعصمة من الناس من الله جل اسمه فاخر ذلك الى ان بلغ مسجد الخيف فاتاه جبرئيل
في مسجد الخيف فامره ان يعهد عهده ويقيم علياً للناس ولم يأته بالعصمة من الله جل جلاله الذي اراد حتى اتى
كراع الغميم بين مكة والمدينة فاتاه جبرئيل وامره بالذي اتاه به من قبل الله ولم يأته بالعصمة فقال يا جبرئيل اني
اخشى قومي ان يكذبوني ولا يقبلوا قولي في علي فرحل فلما بلغ غدير خم قبل الجحفة بثلاثة اميال اتاه جبرئيل
على خمس ساعات مضت من النهار بالزجر والانتهار والعصمة من الناس فقال يا محمد ان الله يقرئك السلام
ويقول لك يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك في علي وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك
من الناس وكان اوائلهم قربت من الجحفة فامره بان يرد من تقدم منهم ويحبس من تأخر عنهم في ذلك المكان
ليقيم علياً للناس ويبلغهم ما انزل الله تعالى في علي واخبره بان الله عز وجل قد عصمه من الناس فامر رسول الله

عند

## خطبه غدیر

عند ما جاءته العصمة منادياً ينادي في الناس بالصلوة جامعة ويرد من تقدم منهم ويحبس من تأخر فتنحى
عن يمين الطريق الى جنب مسجد الغدير امره بذلك جبرئيل عن الله عز وجل وفي الموضع سلمات فامر رسول الله
ان يقم ما تحتهن وينصب له احجار كهيئة المنبر ليشرف على الناس فتراجع الناس واحتبس اواخرهم في ذلك المكان
لا يزالون فقام رسول الله فوق تلك الاحجار ثم حمد الله تعالى واثنى عليه فقال الحمد لله الذي علا
في توحده ودنا في تفرده وجل في سلطانه وعظم في اركانه واحاط بكل شيء علماً وهو في مكانه وقهر جميع
الخلق بقدرته وبرهانه لم يزل محموداً ولا يزال مجيداً بارئ المسموكات وداحي المدحوات وجبار الارضين والسموات
سبوح قدوس رب الملائكة والروح متفضل على جميع من برأه متطول على جميع من انشاه يلحظ كل عين
والعيون لا تراه كريم حليم ذو اناة متطول على جميع من انشاه قد وسع كل شيء برحمته ومن عليهم بنعمته
لا يعجل بانتقامه ولا يبادر اليهم بما استحقوا من عذابه قد فهم السرائر وعلم الضمائر ولا تخفى عليه المكنونات
ولا اشتبهت عليه الخفيات له الاحاطة بكل شيء والغلبة على كل شيء والقوة في كل شيء والقدرة على كل شيء
ليس كمثله شيء وهو منشئ الشيء حين لا شيء دائم قائم بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم جل عن ان تدركه
الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير لا يلحق احد وصفه عن معاينة ولا يجد احد كيف هو
من سر وعلانية الا بما دل عز وجل على نفسه واشهد بانه الله الذي ملأ الدهر قدسه والذي يغشى
الابد نوره والذي ينفذ امره بلا مشاورة مشير ولا معه شريك في تقديره ولا تفاوت في تدبيره صور
ما ابدع على غير مثال وخلق ما خلق بلا معونة من احد ولا تكلف ولا احتيال انشاها فكانت وبراها
فبانت فهو الله الذي لا اله الا هو المتقن بالصنعة الحسن الصنيعة العدل الذي لا يجور والاكرم
الذي ترجع اليه الامور واشهد انه الذي تواضع كل شيء لقدرته وخضع كل شيء لهيبته مالك الاملاك
ومفلك الافلاك ومسخر الشمس والقمر كل يجري لاجل مسمى يكور النهار على الليل بطلبه حثيثاً قاصم كل جبار
عنيد ومهلك كل شيطان مريد لم يكن معه ضد ولا ند احد صمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً
احد اله واحد ورب ماجد يشاء فيمضي ويريد فيقضي ويعلم ويحصي ويميت ويحيي ويفقر ويغني
ويضحك ويبكي ويدني ويقصي ويمنع ويعطي له الملك وله الحمد بيده الخير وهو على كل شيء قدير يولج
الليل في النهار ويولج النهار في الليل لا اله الا هو العزيز الغفار مستجيب الدعاء ومجزل العطاء محصي
الانفاس ورب الجنة والناس لا يشكل عليه شيء ولا يضجره صراخ المستصرخين ولا يبرمه الحاح الملحين
العاصم للصالحين والموفق للمفلحين ومولى العالمين الذي استحق من كل من خلق ان يشكره ويحمده على
السراء والضراء والشدة والرخاء وامن به وبملائكته وكتبه ورسله اسمع امره واطيع وابادر الى

وتجده الا يعلمه بعد عبيداً وكل آمر اليه يعود

وحين لا حي

على كل حال احمده واشكره

كل

كلّها برضاه واستسلم لقضائه رغبةً في طاعته وخوفاً من عقوبته لانه الله الذي لا يؤمن مكره ولا يخاف
جوره اقرّ له على نفسي بالعبودية واشهد له بالربوبية واؤدّي ما اوحى الي حذراً من ان لا افعل
فتحلّ بي منه قارعة لا يدفعها عني احد وان عظمت حيلته لا اله الا هو لانه قد اعلمني اني ان لم ابلغ ما انزل
الي فما بلغت رسالته فقد ضمن لي تبارك وتعالى العصمة وهو الله الكافي الكريم فاوحى الي بسم الله الرحمن
الرحيم يا ايها الرسول بلّغ ما انزل اليك من ربك في علي وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك
من الناس معاشر الناس ما قصّرت في تبليغ ما انزله وانا مبيّن لكم سبب هذه الآية ان جبرئيل هبط الي
مراراً ثلثاً يأمرني عن السلام ربي وهو السلام ان اقوم في هذا المشهد فاعلم كل ابيض واسود ان علي
بن ابيطالب اخي ووصيي وخليفتي والامام من بعدي الذي محله مني محل هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي
وهو وليكم بعد الله ورسوله وقد انزل الله تبارك وتعالى علي بذلك آية من كتابه انما وليكم الله ورسوله
والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون وعلي بن ابيطالب اقام الصلوة
وآتى الزكوة وهو راكع يريد الله عز وجل في كل حال وسألت جبرئيل ان يستعفي لي عن تبليغ ذلك اليكم ايها
الناس لعلمي بقلة المتقين وكثرة المنافقين وادغال الآثمين وحيل المستهزئين بالاسلام الذين وصفهم الله
في كتابه بانهم يقولون بالسنتهم ما ليس في قلوبهم ويحسبونه هيّناً وهو عند الله عظيم وكثرة اذاهم لي
غير مرة حتى سموني اذناً وزعموا اني كذلك لكثرة ملازمته اياي واقبالي عليه حتى انزل الله عز وجل في
ذلك ومنهم الذين يؤذون النبي ويقولون هو اذن قل اذن على الذين يزعمون انه اذن خير لكم الآية
ولو شئت ان اسمّي باسمائهم لسمّيت وان اومي اليهم باعيانهم لاومأت وان ادل عليهم لدللت ولكني
والله في امورهم لتكرّمت وكل ذلك لا يرضى الله مني الا ان ابلغ ما انزل الي ثم تلا يا ايها الرسول
بلّغ ما انزل اليك من ربك في علي وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس فاعلموا معاشر
الناس ان الله قد نصبه لكم ولياً واماماً مفترضاً طاعته على المهاجرين والانصار وعلى التابعين لهم
باحسان وعلى البادي والحاضر وعلى الاعجمي والعربي والحر والمملوك والصغير والكبير وعلى الابيض و
الاسود وعلى كل موحّد ماضٍ حكمه جاز قوله نافذ امره ملعون من خالفه مرحوم من تبعه ومن
صدّقه غفر الله له ولمن سمع منه واطاع له معاشر الناس انه آخر مقام اقومه في هذا المشهد فاسمعوا
واطيعوا وانقادوا لامر ربكم فان الله عز وجل هو ربكم ووليكم والهكم ثم من دونه رسوله محمد وليكم
القائم المخاطب لكم ثم من بعدي علي وليكم وامامكم بامر الله ربكم ثم الامامة في ذريتي من ولده الى يوم
القيمة يوم يلقون الله ورسوله لا حلال الا ما احلّه الله ولا حرام الا ما حرّمه الله عرّفني الحلال والحرام





وانا افضيت بما علمني ربي من كتابه وحلاله وحرامه اليه معاشر الناس ما من علم الا وقد احصاه الله
في كل علم علمته فقد احصيته في علي امام المتقين ما من علم الا وقد علمته علياً وهو الامام المبين
معاشر الناس لا تضلوا عنه ولا تنفروا منه ولا تستنكفوا من ولايته فهو الذي يهدي الى الحق ويعمل به
ويزهق الباطل وينهى عنه ولا تأخذه في الله لومة لائم ثم انه اول من آمن بالله ورسوله والذي فدى
رسول الله بنفسه والذي كان مع رسول الله ولا احد يعبد الله مع رسوله من الرجال غيره معاشر
الناس فضّلوه فقد فضّله الله واقبلوه فقد نصبه الله معاشر الناس انه امام من الله ولن يتوب الله
على احد انكر ولايته ولن يغفر الله له حتماً على الله ان يفعل ذلك بمن خالف امره فيه وان يعذبه عذاباً
نكراً ابد الآباد ودهر الدهور فاحذروا ان تخالفوه فتصلوا ناراً وقودها الناس والحجارة اعدّت
للكافرين ايها الناس بي والله بشّر الاولون من النبيين والمرسلين وانا خاتم الانبياء والمرسلين
والحجة على جميع المخلوقين من اهل السموات والارضين فمن شكّ في ذلك فهو كافر كفر الجاهلية الاولى
ومن شك في شيء من قولي هذا فقد شك في الكل منه والشاك في الكل فله النار معاشر الناس حباني الله
هذه الفضيلة منّاً منه عليّ واحساناً منه اليّ ولا اله الا هو له الحمد مني ابد الآبدين ودهر الداهرين على
كل حال معاشر الناس فضّلوا علياً فانه افضل الناس بعدي من ذكر وانثى بنا انزل الله الرزق وبقي
الخلق ملعون ملعون مغضوب مغضوب من ردّ قولي هذا وان لم يوافقه الا ان جبرئيل خبّرني عن الله تعالى
بذلك ويقول من عادى علياً ولم يتولّه فعليه لعنتي وغضبي فلتنظر نفس ما قدّمت لغد واتقوا الله
ان تخالفوه فتزلّ قدم بعد ثبوتها ان الله خبير بما تعملون معاشر الناس انه جنب الله نزل في كتابه
يا حسرتى على ما فرّطت في جنب الله معاشر الناس تدبّروا القرآن وافهموا آياته وانظروا الى محكماته
لا تتبعوا متشابهه فوالله لن يبيّن لكم زواجره ولا يوضح لكم تفسيره الا الذي انا آخذ بيده ومصعده
اليّ وشائل بعضده ومعلمكم ان من كنت مولاه فهذا علي مولاه وهو علي بن ابيطالب اخي ووصيي و
موالاته من الله عز وجل انزلها علي معاشر الناس ان علياً والطيبين من ولدي هم الثقل الاصغر والقرآن
هو الثقل الاكبر فكل واحد منبئ عن صاحبه وموافق له لن يفترقا حتى يردا علي الحوض امناء الله في خلقه
وحكامه في ارضه الا وقد ادّيت الا وقد بلّغت الا وقد اسمعت الا وقد اوضحت الا وان الله عز وجل
قال وانا قلت عن الله عز وجل الا انه ليس امير المؤمنين غير اخي هذا ولا تحلّ امرة المؤمنين بعدي لاحد
غيره ثم ضرب بيده الى عضده فرفعه وكان منذ اول ما صعد رسول الله شال علياً حتى صارت رجله
مع ركبة رسول الله ثم قال معاشر الناس هذا علي اخي ووصيي وواعي علمي وخليفتي على امتي وعلى

# خطبة غدير

تفسير كتاب الله والداعي اليه والعامل بما يرضيه والمحارب لاعدائه والموالي على طاعته والناهي عن
معصيته خليفة رسول الله وامير المؤمنين والامام الهادي وقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين بامر الله
اقول ما يبدل القول لدي بامر الله ربي اقول اللهم وال من والاه وعاد من عاداه والعن
من انكره واغضب على من جحد حقه اللهم انك انزلت علي ان الامامة لعلي وليك عند تبياني ذلك ونصبي
اياه بما اكملت لعبادك من دينهم واتممت عليهم نعمتك ورضيت لهم الاسلام دينا فقلت ومن يبتغ
غير الاسلام دينا فلن يقبل منه وهو في الاخرة من الخاسرين اللهم اني اشهدك اني قد بلغت معاشر
الناس انما الله عز وجل اكمل دينكم بامامته فمن لم يأتم به وبمن يقوم مقامه من ولدي من صلبه الى يوم القيمة
والعرض على الله عز وجل فاولئك الذين حبطت اعمالهم وفي النار هم خالدون لا يخفف الله عنهم العذاب
ولا هم ينظرون معاشر الناس هذا علي انصركم لي واحقكم بي واقربكم الي واعزكم علي والله عز وجل
وانا عنه راضيان وما نزلت اية رضا الا فيه وما خاطب الله الذين امنوا الا بدا به ولا نزلت اية
مدح في القران الا فيه ولا شهد الله بالجنة في هل اتى على الانسان الا له ولا انزلها في سواه ولا
مدح بها غيره معاشر الناس هو ناصر دين الله والمجادل عن رسول الله وهو التقي النقي الهادي المهدي
نبيكم خير نبي ووصيكم خير وصي وبنوه خير الاوصياء معاشر الناس ذرية كل نبي من صلبه وذريتي من
صلب علي معاشر الناس ان ابليس اخرج ادم من الجنة بالحسد فلا تحسدوه فتحبط اعمالكم وتزل اقدامكم
فان ادم هبط الى الارض بخطيئة واحدة وهو صفوة الله عز وجل فكيف بكم وانتم انتم ومنكم اعداء الله
الا انه لا يبغض عليا الا شقي ولا يتولى عليا الا تقي ولا يؤمن به الا مؤمن مخلص وفي علي والله انزلت
سورة العصر بسم الله الرحمن الرحيم والعصر الى اخر السورة معاشر الناس قد استشهدت الله وبلغتكم
رسالتي وما على الرسول الا البلاغ المبين معاشر الناس اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون
معاشر الناس امنوا بالله ورسوله والنور الذي انزل معه من قبل ان نطمس وجوها فنردها على
ادبارها معاشر الناس النور من الله عز وجل في ثم مسلوك في علي ثم في النسل منه الى القائم المهدي
الذي ياخذ بحق الله وبكل حق هو لنا لان الله عز وجل قد جعلنا حجة على المقصرين والمعاندين و
المخالفين والخائنين والاثمين والظالمين من جميع العالمين معاشر الناس اني انذركم اني رسول الله
اليكم قد خلت من قبلي الرسل افان مت او قتلت انقلبتم على اعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله
شيئا وسيجزي الله الشاكرين الا وان عليا الموصوف بالصبر والشكر ثم من بعده ولدي من صلبه معاشر
الناس لا تمنوا على الله بغير اسلامكم فيسخط عليكم ويصيبكم بعذاب من عنده انه لبالمرصاد معاشر



# خطبة يوم غدير

الناس سيكون من بعدي ائمة يدعون الى النار ويوم القيمة لا ينصرون معاشر الناس ان الله وانا
بريئان منهم معاشر الناس انهم واشياعهم واتباعهم وانصارهم في الدرك الاسفل من النار ولبئس
مثوى المتكبرين الا انهم اصحاب الصحيفة فلينظر احدكم في صحيفته قال فذهب على الناس الا شرذمة منهم
امر الصحيفة معاشر الناس اني ادعها امامة ووراثة في عقبي الى يوم القيمة وقد بلغت ما امرت بتبليغه
حجة على كل حاضر وغائب وعلى كل احد ممن شهد او لم يشهد ولد او لم يولد فليبلغ الحاضر الغائب والوالد
الولد الى يوم القيمة وسيجعلونها ملكا اغتصابا الا لعن الله الغاصبين والمغتصبين وعندها
سيفرغ لكم ايها الثقلان فيرسل عليكما شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران معاشر الناس ان الله
عز وجل لم يكن يذركم على ما انتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب وما كان الله ليطلعكم على الغيب معاشر
الناس انه ما من قرية الا والله مهلكها بتكذيبها وكذلك يهلك القرى وهي ظالمة كما ذكره الله تعالى وهذا
امامكم ووليكم وهو مواعيد الله والله يصدق ما وعده معاشر الناس قد ضل قبلكم اكثر الاولين
والله لقد اهلك الاولين وهو مهلك الاخرين معاشر الناس ان الله قد امرني ونهاني وقد امرت
عليا ونهيته بعلم الامر والنهي من ربه عز وجل فاسمعوا لامره تسلموا واطيعوه تهتدوا وانتهوا لنهيه
ترشدوا وصيروا الى مراده ولا تتفرق بكم السبل عن سبيله انا صراط الله المستقيم الذي امركم
باتباعه ثم علي من بعدي ثم ولدي من صلبه ائمة يهدون بالحق وبه يعدلون ثم قرأ الحمد لله رب
العالمين الى اخرها وقال في نزلت وفيهم نزلت ولهم عمت واياهم خصت اولئك اولياء الله لا خوف
عليهم ولا هم يحزنون الا ان حزب الله هم الغالبون الا ان اعداء علي هم اهل الشقاق العادون واخوان الشياطين
الذين يوحي بعضهم الى بعض زخرف القول غرورا الا ان اولياءهم المؤمنون الذين ذكرهم الله في كتابه
فقال تعالى لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الاخر يوادون من حاد الله ورسوله الى اخر الاية الا ان
اولياءهم الذين وصفهم الله عز وجل فقال الذين امنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم اولئك لهم الامن وهم
مهتدون الا ان اولياءهم الذين يدخلون الجنة امنين وتتلقاهم الملائكة بالتسليم ان طبتم فادخلوها
خالدين الا ان اولياءهم الذين قال الله عز وجل يدخلون الجنة بغير حساب الا ان اعداءهم الذين يصلون
سعيرا الا ان اعداءهم الذين يسمعون لجهنم شهيقا وهي تفور ولها زفير كلما دخلت امة لعنت اختها
الاية الا ان اعداءهم الذين قال الله عز وجل كلما القي فيها فوج سألهم خزنتها الم يأتكم نذير الاية
الا ان اولياءهم الذين يخشون ربهم بالغيب لهم مغفرة واجر كبير معاشر الناس شتان ما بين السعير
والجنة عدونا من ذمه الله ولعنه وولينا من احبه الله ومدحه معاشر الناس الا واني منذر وعلي هاد

ولم يلبسوا ايمانهم بظلم [illegible]

# خطبة غدير خم

معاشر الناس انى نبى وعلى وصىّ الا ان خاتم الائمة منا القائم المهدى الا انه الظاهر على الدين
الا انه المنتقم من الظالمين الا انه فاتح الحصون وهادمها الا انه قاتل كل قبيلة من اهل الشرك الا انه
مدرك كل ثار لاولياء الله عز وجل الا انه ناصر دين الله عز وجل الا انه الغراف من بحر عميق الا انه يسم
كل ذى فضل بفضله وكل ذى جهل بجهله الا انه خيرة الله ومختاره الا انه وارث كل علم والمحيط به الا
انه المخبر عن ربه عز وجل المنبه بامر ايمانه الا انه الرشيد السديد الا انه المفوض اليه الا انه قد بشر به
من سلف بين يديه الا انه الباقى حجة ولا حجة بعده ولا حق الا معه ولا نور الا عنده الا انه لا غالب
له ولا منصور عليه الا انه ولى الله فى ارضه وحكمه فى خلقه وامينه فى سره وعلانيته معاشر الناس قد
بينت لكم وافهمتكم وهذا على يفهمكم بعدى الا وان عند انقضاء خطبتى ادعوكم الى مصافقتى على بيعته
والاقرار به ثم مصافقته من بعدى الا وانى قد بايعت الله وعلى قد بايعنى وانا اخذكم بالبيعة له عن الله
عز وجل ومن نكث فانما ينكث على نفسه الاية معاشر الناس ان الصفا والمروة والعمرة من شعائر الله
فمن حج البيت او اعتمر الاية معاشر الناس حجوا البيت فما ورده اهل بيت الا استغنوا ولا تخلفوا عنه
الا افتقروا معاشر الناس ما وقف بالموقف مؤمن الا غفر الله له ما سلف من ذنبه الى وقته ذلك فاذا
انقضت حجته استانف عمله معاشر الناس الحجاج معانون ونفقاتهم مخلفة والله لا يضيع اجر المحسنين
معاشر الناس حجوا البيت بكمال الدين والتفقه ولا تنصرفوا عن المشاهد الا بتوبة واقلاع معاشر
الناس اقيموا الصلوة واتوا الزكوة كما امركم الله تعالى لئن طال عليكم الامد فقصرتم او نسيتم فعلى وليكم
ومبين لكم الذى نصبه الله عز وجل بعدى ومن خلفه الله منى ومنه يخبركم بما تسئلون عنه ويبين لكم ما
لا تعلمون الا ان الحلال والحرام اكثر من ان احصيهما واعرفهما فامر بالحلال وانهى عن الحرام فى مقام واحد
فامرت ان اخذ البيعة عليكم والصفقة لكم بقبول ما جئت به عن الله تعالى فى على امير المؤمنين والائمة من
بعده الذين هم منى ومنه وامة قائمة ومنهم المهدى الى يوم القيمة الذى يقضى بالحق معاشر الناس وكل
حلال دللتكم عليه وكل حرام نهيتكم عنه فانى لم ارجع عن ذلك ولم ابدل الا فاذكروا ذلك واحفظوه و
تواصوا به ولا تبدلوه ولا تغيروه الا وانى اجدد القول الا فاقيموا الصلوة واتوا الزكوة وامروا
بالمعروف وانهوا عن المنكر الا وان راس الامر بالمعروف ان تنتهوا الى قولى وتبلغوه من لم يحضر
وتامروه بقبوله وتنهوه عن مخالفته فانه امر من الله عز وجل ومنى ولا امر بمعروف ولا نهى عن منكر الا
مع امام معاشر الناس القران يعرفكم ان الائمة من بعده ولده وعرفتكم انهم منى ومنه حيث يقول الله جعلها
كلمة باقية فى عقبه وقلت لن تضلوا ما ان تمسكتم بهما معاشر الناس التقوى احذروا الساعة



# خطبة يوم عيد غدير

كما قال الله تعالى ان زلزلة الساعة شىء عظيم اذكروا الممات والحساب والموازين والمحاسبة بين يدى الله
رب العالمين والثواب والعقاب فمن جاء بالحسنة اثيب ومن جاء بالسيئة فليس له فى الجنان نصيب
معاشر الناس انكم اكثر من ان تصافقونى بكف واحدة وامرنى الله ان اخذ من السنتكم الاقرار بما عقدت
لعلى من امرة المؤمنين ومن جاء بعده من الائمة منى ومنه على ما اعلمتكم ان ذريتى من صلبه فقولوا
باجمعكم انا سامعون مطيعون راضون منقادون لما بلغت عن ربنا وربك فى امر على وامر ولده
من صلبه من الائمة نبايعك على ذلك بقلوبنا وانفسنا والسنتنا وايدينا على ذلك نحيى ونموت ونبعث
ولا نغير ولا نبدل ولا نشك ولا نرتاب ولا نرجع عن عهد ولا ننقض الميثاق ونطيع الله ونطيعك و
عليا امير المؤمنين وولده الائمة الذين ذكرتهم من ذريتك من صلبه بعد الحسن والحسين الذين قد
عرفتكم مكانهما منى ومحلهما عندى ومنزلتهما من ربى فقد اديت ذلك اليكم وانهما سيدا شباب اهل
الجنة وانهما الامامان بعد ابيهما على وانا ابوهما قبله وقولوا اطعنا الله بذلك واياك وعليا والحسن
والحسين والائمة الذين ذكرت عهدا وميثاقا ماخوذا لامير المؤمنين من قلوبنا وانفسنا والسنتنا
ومصافقة ايدينا من ادركهما بيده واقر بهما بلسانه لا نبتغى بذلك بدلا ولا نرى من انفسنا عنه حولا
ابدا اشهدنا الله وكفى بالله شهيدا وانت به علينا شهيد وكل من اطاع ممن ظهر واستتر وملائكة الله
وجنوده وعبيده والله اكبر من كل شهيد معاشر الناس ما تقولون فان الله يعلم كل صوت وخافية
كل نفس فمن اهتدى فلنفسه ومن ضل فانما يضل عليها ومن بايع فانما يبايع الله يد الله فوق ايديهم
معاشر الناس فاتقوا الله وبايعوا عليا امير المؤمنين والحسن والحسين والائمة كلمة باقية يهلك الله
من غدر ويرحم الله من وفى ومن نكث فانما ينكث على نفسه الاية معاشر الناس قولوا الذى قلت لكم
وسلموا على على بامرة المؤمنين وقولوا سمعنا واطعنا غفرانك ربنا واليك المصير وقولوا الحمد لله
الذى هدانا لهذا وما كنا لنهتدى لولا ان هدانا الله معاشر الناس ان فضائل على بن ابى طالب عند الله
عز وجل وقد انزلها على فى القران اكثر من ان احصيها فى مكان واحد فمن انبأكم بها وعرفها فصدقوه
معاشر الناس من يطع الله ورسوله وعليا والائمة الذين ذكرتهم فقد فاز فوزا عظيما معاشر الناس
السابقون الى مبايعته وموالاته والتسليم عليه بامرة المؤمنين اولئك هم الفائزون فى جنات النعيم
معاشر الناس قولوا ما يرضى الله به عنكم من القول فان تكفروا انتم ومن فى الارض جميعا فلن يضر الله
شيئا اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات واغضب على الكافرين والكافرات والحمد لله رب العالمين
فناداه القوم نعم سمعنا واطعنا على امر الله وامر رسوله بقلوبنا والسنتنا وايدينا وتداكوا على رسول الله

دبم

# خطبة عيد غدير

وعلي علي عليهما السلام وصافقوا بايديهم فكان من صافق رسول الله الاول والثاني والثالث والرابع
والخامس وباقي المهاجرين والانصار وباقي الناس عن آخرهم على طبقاتهم وقدر منازلهم الى ان صليت
العشاء والعتمة في وقت واحد واصلوا البيعة والمصافقة ثلثا ورسول الله يقول كلما بايع من قوم
الحمد لله الذي فضلنا على جميع العالمين وصارت المصافقة سنة ورسما يستعملها من ليس له حق فيها
والقمي قال نزلت هذه الاية في منصرف رسول الله من حجة الوداع وحج رسول الله حجة الوداع لتمام عشر حجج
من مقدمه المدينة وكان من قوله في خطبته بمنى ان حمد الله واثنى عليه ثم قال ايها الناس اسمعوا قولي و
اعقلوه عني فاني لا ادري لعلي لا القاكم بعد عامي هذا ثم قال هل تعلمون اي يوم اعظم حرمة قال الناس
هذا اليوم قال فاي شهر قال الناس هذا الشهر قال واي بلد اعظم حرمة قالوا بلدنا هذا قال فان دمائكم
واموالكم واعراضكم عليكم حرام كحرمة يومكم هذا في شهركم هذا في بلدكم هذا الى يوم تلقون ربكم فيسألكم
عن اعمالكم الا هل بلغت ايها الناس قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم قال الا كل مأثرة او بدع كانت في الجاهلية او
دم او مال فهو تحت قدمي هاتين ليس احد اكرم على الله الا بالتقوى الا هل بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد
ثم قال الا وكل ربا كان في الجاهلية فهو موضوع واول موضوع منه ربا العباس بن عبد المطلب الا وكل دم
كان في الجاهلية فهو موضوع واول موضوع منه دم ربيعة الا هل بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم قال
الا وان الشيطان قد يئس ان يعبد بارضكم هذه ولكنه راض بما تحتقرون من اعمالكم الا وانه اذا اطيع فقد
عبد الا ايها الناس ان المسلم اخ المسلم حقا ولا يحل لامرئ مسلم دم امرئ مسلم وماله الا ما اعطاه بطيبة نفس
منه واني امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها فقد عصموا مني دمائهم واموالهم الا
بحقها وحسابهم على الله الا فهل بلغت ايها الناس قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم قال ايها الناس احفظوا قولي
تنتفعوا به بعدي وافقهوه تنتعشوا الا لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض بالسيف على الدنيا
فان انتم فعلتم ذلك ولتفعلن لتجدوني في كتيبة بين جبرئيل وميكائيل اضرب وجوهكم بالسيف ثم التفت
عن يمينه وسكت ساعة ثم قال ان شاء الله او علي بن ابي طالب ثم قال الا واني قد تركت فيكم امرين ان اخذتم
بهما لن تضلوا كتاب الله وعترتي اهل بيتي فانه قد نبأني اللطيف الخبير انهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض
الا من اعتصم بهما فقد نجى ومن خالفهما فقد هلك الا قد بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم قال الا وانه
سيرد على الحوض منكم رجال فيدفعون عني فاقول رب اصحابي فيقال يا محمد انهم قد احدثوا بعدك
وغيروا سنتك فاقول سحقا سحقا فلما كان آخر يوم من ايام التشريق انزل الله تعالى اذا جاء نصر الله والفتح
فقال رسول الله نعيت الى نفسي ثم نادى الصلوة جامعة في مسجد الخيف فاجتمع الناس فحمد الله واثنى عليه

ثم قال

ثم قال نضر الله امرء سمع مقالتي فوعاها وبلغها من لم يسمعها فرب حامل فقه غير فقيه ورب حامل فقه الى
من هو افقه منه ثلث لا يغل عليهن قلب امرء مسلم اخلاص العمل لله والنصيحة لائمة المسلمين ولزوم
جماعتهم فان دعوتهم محيطة من ورائهم المؤمنون اخوة تتكافى دمائهم يسعى بذمتهم ادناهم وهم يد على من سواهم
ايها الناس اني تارك فيكم الثقلين قالوا يا رسول الله وما الثقلان فقال كتاب الله وعترتي اهل بيتي فانه
قد نبأني اللطيف الخبير انهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض كاصبعي هاتين وجمع بين سبابتيه ولا اقول
كهاتين وجمع بين سبابته والوسطى فتفضل هذه على هذه فاجتمع قوم من اصحابه وقالوا يريد محمد ان
يجعل الامامة في اهل بيته فخرج منهم اربعة نفر الى مكة ودخلوا الكعبة فتعاهدوا وتعاقدوا وكتبوا فيما بينهم
كتابا ان اماتالله محمدا او قتله ان لا يردوا هذا الامر في اهل بيته ابدا فانزل الله على نبيه في ذلك ام ابرموا
امرا فانا مبرمون ام يحسبون انا لا نسمع سرهم ونجويهم بلى ورسلنا لديهم يكتبون فخرج رسول الله
من مكة يريد المدينة حتى نزل منزلا يقال له غدير خم وقد علم الناس مناسكهم واوعز اليهم وصيته اذا
نزل الله عليه هذه الاية يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك الاية فقام رسول الله فقال تهديد
ووعيد فحمد الله واثنى عليه ثم قال ايها الناس هل تعلمون من وليكم قالوا نعم الله ورسوله قال الستم تعلمون
اني اولى بكم منكم بانفسكم قالوا بلى قال اللهم اشهد فاعاد ذلك عليهم ثلثا كل ذلك يقول مثل قوله الاول
ويقول الناس كذلك ويقول اللهم اشهد ثم اخذ بيد امير المؤمنين فرفعه حتى بدا للناس بياض ابطيه ثم
قال الا من كنت مولاه فهذا علي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
واحب من احبه ثم قال اللهم اشهد عليهم وانا من الشاهدين فاستفهمه عمر من بين اصحابه فقال يا رسول الله
هذا من الله او من رسوله فقال رسول الله نعم من الله ومن رسوله انه امير المؤمنين وامام المتقين وقائد
الغر المحجلين يقعده الله يوم القيمة على الصراط فيدخل اولياءه الجنة واعداءه النار فقال اصحابه الذين
ارتدوا بعده قد قال محمد في مسجد الخيف ما قال وقال هيهنا ما قال وان رجع الى المدينة ياخذ بالبيعة له
فاجتمع اربعة عشر نفرا وتوامروا على قتل رسول الله وقعدوا له في العقبة وهي عقبة هرشى بين جحفة
والابواء فقعد سبعة عن يمين العقبة وسبعة عن يسارها لينفروا ناقة رسول الله فلما جن الليل
تقدم رسول الله في تلك الليلة العسكر فاقبل ينعس على ناقته فلما دنى من العقبة ناداه جبرئيل يا محمد
ان فلانا وفلانا وفلانا قد قعدوا لك فنظر رسول الله فقال من هذا خلفي فقال حذيفة اليمان انا حذيفة بن
اليمان يا رسول الله قال سمعت ما سمعت قال بلى قال فاكتم ثم دنى رسول الله منهم فناداهم باسمائهم
فلما سمعوا نداء رسول الله مروا ودخلوا في غمار الناس وقد كانوا عقلوا رواحلهم فتركوها ولحق الناس

نفر از
قريش بودند و پنج نفر
از انصار اسماء نفر قريش
اين است ١ ابوبكر ٢ زريق ٣ عثمان ٤ طلحة
٥ عبد الرحمن بن عوف ٦ سعد بن ابي وقاص
٧ ابو عبيدة جراح ٨ معوية بن ابي سفيان
٩ عمرو بن عاص ١٠ ابو موسى اشعري ١١
مغيرة بن شعبة ثقفي ١٢ اوس بن حدثان
بصري ١٣ ابو هريرة ١٤ ابو طلحة
انصاري منه دام مجده
العالي
١
زيد الله

## اهل عقبه سم دادن و زهر دادن بانحضرت

برسول الله وطلبوهم وانتهى رسول الله الى رواحلهم فعرفها فلما نزل قال ما بال اقوام تحالفوا فى الكعبة
ان امات الله محمدا او قتله ان لا يردوا هذا الامر فى اهل بيته ابدا فجاؤا الى رسول الله فحلفوا انهم لم يقو
من ذلك شيئا ولم يريدوه ولم يهموا بشىء فى رسول الله فانزل الله يحلفون بالله ما قالوا ان لا يردوا هذا
الامر فى اهل بيت رسول الله ولقد قالوا كلمة الكفر وكفروا بعد اسلامهم وهموا بما لم ينالوا من قتل رسول الله
وما نقموا الا ان اغنيهم الله ورسوله من فضله فان يتوبوا يك خيرا لهم وان يتولوا يعذبهم الله عذابا اليما
فى الدنيا والاخرة وما لهم فى الارض من ولى ولا نصير فرجع رسول الله الى المدينه وبقى بها المحرم والنصف
من صفر لا يشتكى شيئا ثم ابتدء به الوجع الذى توفى فيه والمرثيان سقتاه سما وابوهما شريكهما فى
الجميع روى ان النبى صلى الله عليه واله لما نزلت هذه الاية قال الحراس من اصحابه يحرسونه الحقوا بملاحقكم
فان الله عصمنى من الناس اين سخن پايان ندارد بازكرد تا كه شه با ان جليسان ش چكرد مامون كفت
اى اسحق ايا روايت ميكنى كه جناب خاتم الانبياء بعلى فرمود يا على انت منى بمنزلة هرون من موسى الا انه
لا نبى بعدى يعنى اى على تو از من بمنزله هرونى از حضرت موسى يعنى هر نسبتى كه هرون بموسى داشت تو
هم همان نسبت را بمن دارى مكر نبوت كه بعد از من پيغمبرى نميباشد و رسولى نماند كفتم بلى كفت ايا موسى
و هرون برادر صلبى و بطنى نبودند كفتم بلى بودند كفت ايا نبى و على هم برادر صلبى و بطنى بودند كفتم نه
كفت هرون پيغمبر بود على هم پيغمبر بود كفتم نه كفت پس در چه چيز بمنزله هرون بود بجز وصايت و خلافت
احتمال ديكر دارد كفتم نه كفت چون موسى بميقات رفت هرون را وزير و خليفه و جانشين خود نمود
قوم كوساله ساختند و اورا پرستيدند و هرون را مخذول و منكوب ساختند هر قدر ان بزركوار داد و
فرياد كرد و كفت اى قوم از خدا بترسيد و بمصنوع خود عبادت ننمائيد قبول ننمودند و در اين امت
نيز بعد از رحلت پيغمبر و ملاقات انجناب با خالق اكبر قوم انجناب ابو بكر را تراشيدند باعانت سامرى
ثانى عمر بن خطاب و وصى و خليفه او را مخذول نمودند و مصداق فلتركبن سنن من قبلكم حذو النعل
بالنعل والقذة بالقذة حتى لو سلكوا جحر ضب لسلكتموه ظاهر كرديد مؤلف كويد بخوشتر ان
باشد كه سر دلبران كفته ايد در حديث ديكران جميع قران در تاويل مدح احوال پيغمبر و اولاد پيغمبر است
حكايت موسى و هرون و فرعون و هامان و سامرى و قارون ظاهرا بيان قصص انها است و در تاويل
قصه رحلت پيغمبر و عدول قوم از جناب امير از جيد وصفى بسوى ابو بكر و عمر موسى اين امت جناب
پيغمبر است كه بنزد پروردكار خود رفت و عمر سامرى امت است كه عجل را ساخت و ابى بكر را پيش انداخت
و او را خليفه پيغمبر نمود و على را كه هرون امت است مخذول نمود طلقا او قنيكر انحضرت را بمسجد اوردند

انحضرت

## نزل القرآن اثلاثا و ارباعا

انحضرت روى قبر پيغمبر افتاد و كفت يا بن عم ان القوم استضعفونى وكادوا يقتلوننى مثل هرون
كه كفت يا بن ام ان القوم استضعفونى وكادوا يقتلوننى در قصه بت پرستان ميفرمايد اتعبدون
ما تنحتون يعنى ايا عبادت ميكنيد چيزى كه خود مى تراشيد و در تاويل بقوم انجناب خطاب ميفرمايد ايا
عبادت و اطاعت مينمائيد بابى بكر كه خود او را تراشيديد حضرت موسى دعا كرد و كفت واجعل لى
وزيرا من اهلى هرون اخى اشدد به ازرى واشركه فى امرى و جناب رسول خدا فرمود يا على انت منى
بمنزلة هرون من موسى اين ايه شريفه با اين حديث دلالت ميكند بانكه جناب اقدس الهى على را وزير
انحضرت كردانيده است و صريح است در وزارة على مثل هرون بدانكه اسلوب كلام مجيد ربانى و طريقه
كتاب يزد سبحانى از فاتحه تا خاتمه چنين است همه قران بيان احوال محمد و ال محمد عليه وعليهم الصلوة والسلام و مدح
ع قران تمام وصف كمال محمد است توضيح اين مقال و تفصيل اين اجمال ان است كه ائمه هدى سلام الله
عليهم فرموده اند نزل القران اثلاثا ثلث فينا وثلث فى اعدائنا وثلث فى القصص والاحكام يعنى قران
نازل شده است سه ثلث يك ثلث در مدح ما و يك ثلث در ذم دشمنان ما و يك ثلث در قصص انبيا و
احكام دين است از نماز و روزه و زكوة و خمس و حج و جهاد و غير ذلك و در روايت ديكر ميفرمايد نزل
القران ارباعا ربع فينا وربع فى اعدائنا وربع فى القصص وربع فى الاحكام يعنى نازل شده است قران
چهار ربع يك ربع در شان ما و يك ربع در باب دشمنان ما و يك ربع در قصص انبيا و يك ربع در احكام
و فروع و در خبر ديكر مرويست لولا كراهة القران ولا عدائنا من كرآية بنا بر اين حديث قران نازل شده
دو نصف نصف در مدح اهل بيت و نصف در قدح اعداء ايشان نازل شده است و اما قصص انبيا پس
انبيا پس همه انها در شان ائمه و دشمنان ايشان است مثلا در قصه فرعون و موسى مراد از فرعون ابو بكر
و مراد از موسى جناب پيغمبر است و از هرون على است و قارون عثمان است و سامرى عمر است و عجل ابو بكر
و هم چنين جميع قصص قران و اما احكام پس مراد از انها ائمه عليهم السلام اند كه مراد از نماز و روزه و حج و غير
ذلك حضرات ائمه معصومين است چنانچه ميفرمايد نحن الصلوة ونحن الزكوة ونحن الصيام ونحن الحج
يعنى مائيم نماز مائيم زكوة مائيم روزه مائيم حج زيرا كه كسيكه اعتقاد بولايت على و ال على دارد نماز كند امت
اكر چه تارك الصلوة باشد و سنيان تارك الصلوة هستند اكر چه نماز بكنند لا يبالى الناصب صلى ام زنا
شيعيان حلال مى خورند و سنيان حرام مى خورند شيعيان نكاح حلال ميكنند سنيان نكاح حرام
چنانچه حضرت صادق ع ميفرمايد والله تاكلون حلالا وياكلون حراما وتشربون حلالا ويشربون
حراما وتنكحون حلالا وينكحون حراما يعنى بخدا قسم شما طعام حلال ميخوريد و انها حرام ميخورند

وشما

## کردن شیعیان حسنات سنیان را و کردن سنیان سیئات شیعیان را

و شما آب حلال می نوشید و آنها حرام مینوشند شما نکاح حلال میکنید آنها نکاح حرام میکنند زیرا که مجموع
مخلوقات مال ماست و دنیا اکثر مال ماست شیعیان خود حلال کرده ایم پس هر تصرفی که میکنند حلال می کنند
و بر دشمنان خود حرام نموده ایم لهذا اعمال ایشان با اعمال ایشان هیچ تفاوت ندارد تصرفی که در اعضا و
جوارح خود مینمایند غصب است و آنها غاصب اعضای خود هستند و هم چنین شیعیان روزه داران سنیند
اگر چه روزه بگیرند و سنیان تارک صیامند اگر چه روزه بگیرند اعمال حسنه سنیان را شیعیان می گیرند زیرا
که شعاع طینت و ثمره شجره شیعیان میباشد هذه بضاعتنا ردت الینا الحکمة ضالة المؤمن اینما
وجدها اخذها فان الاعمال الحسنة فروع الایمان و نوره فکل فرع یرجع و یلحق باصله و اعمال سیئه
خود را بسنیان می دهند و میگویند ثمره شجره شما است و فروع طینت شما و بشما می رسد پس شیعیان
داخل بهشت میشوند با حسنات سنیان و سنیان داخل نار میشوند با سیئات شیعیان و میگویند
معاذ الله ان نأخذ الا من وجدنا متاعنا عنده انا اذا لظالمون حضرت صادق میفرماید تنزیل این
ایه در اولاد یعقوب است و تاویلش در شیعیان ما والله این است عدل ایشانند صراط قویم در اهدنا
الصراط المستقیم السلام علی صراط الاعمال و الاقوال نحن الصراط صراط علی حق نمسکه صراط علی
مستقیم ایشانند میزان نحن المیزان نحن الموازین القسط السلام علی میزان الاعمال فاما من ثقلت
موازینه فهو فی عیشة راضیة و اما من خفت موازینه فامه هاویة نار حامیة ایشانند ایمان و مومنین
و دشمنان ایشانند کفر و کافرین ایشانند لحوم طیر و فواکه و رمان و اعناب و اعدای ایشانند خمر و میسر
و دم و لحم خنزیر و ازلام و انصاب هو مواقع النجوم فاطمه زهرا است و عنکبوت حمیرا است ان اوهن البیوت
لبیت العنکبوت و عایشه است خاطئه و جاءوا بالمؤتفکات بالخاطئة و در تفسیر ظاهر حمیر حمیرا است
که عایشه باشد ان شدادی سرا است حمیرا ان انکر الاصوات لصوت الحمیر زیرا که خدا [illegible] اجل از آن است
که حیوان با نفع و بی ضرر را در کتاب خود قدح فرماید ایشانند عبادت و نعمت و اعدای ایشانند معصیت
و نقمت ایشانند شکر و اعدای ایشان اند کفر ایشانند بیع و حبا و دشمنان ایشانند ربا و رشا ایشانند
طیب و اعدای ایشان است خبیث و رجس و نجس ایشانند رحمن و دشمنان ایشان است شیطان ان
الشیطان لکم عدو مبین ایشانند نعماء و آلاء یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها ثم لتسئلن یومئذ
عن النعیم نحن النعیم هم الجنة و اعداؤهم النار هم الابرار و الاخیار و اعداؤهم الکفار و الفجار ام
نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین کالفجار ایشانند حسنه
و اعدای ایشانند سیئه و لا تستوی الحسنة و لا السیئة ادفع بالتی هی احسن السیئة مختصر بگوییم از

ازل

## تاویل آیات در حق ائمه علیهم السلام

از اول قران تا خاتمه آن بغیر از مدح محمد و علی و فاطمه و اولاد ایشان و قدح اعدای ایشان چیزی
نیست اما مدح ایشان از آن شیعه قابلند با اینکه بعضی از آیات در شان اهل بیت وارد شده مثل
سوره هل اتی و العادیات و آیه التطهیر و غیر اینها و بعضی در ذم اعدای ایشان و اما قصص انبیا در شان
ایشان نازل شده چنانچه گذشت فرعون این امت مرتبه اول است و وزیرش هامان است چنانچه فرعون
بنی اسرائیل را ذلیل کرده و طفلهای ایشان را کشته و زنان ایشان را کنیز کرده هم چنین فرعون این امت بسبب غصب
خلافت حسین را کشت حتی من کان فی المهد صبیا و دختران پیغمبر را اسیر کرد چنانچه سجاد [illegible] میفرماید
اصبحنا فی قومنا مثل کمثل بنی اسرائیل یذبحون ابنائنا و یستحیون نسائنا سوره یوسف از اول تا آخر
احوال محمد و آل محمد است و قصه جناب ابی عبد الله است چنانچه سکینه دختر شهیده آنحضرت بروی نعش آنحضرت
افتاده بود و میگفت ای پدر جان از کدام گرگ دریده و بکدام چاه انداختند سکینه با آن جلالت شان نمیدانست
و نمیدید که پدر را گرگ ندریده و بچاه نینداختند و حال آنکه روی سینه پدر بر خاک افتاده بود و میدید پدر را
آن بود که تو یوسف آل محمدی ترا یوسف وار بچاه انداختند و از چاه بیرون میآئی و چون یوسف سلطنت
خواهی کرد اشاره برجعت آنجناب و سلطنت آنحضرت مینمود سکینه در آن روز بیست و دو سال داشت و از دو
هزار قصیده کمتر بود سوای غزل و رباعی و قطعه و غیره روضه خوانان روسیاه او را بچه و طفل میگویند اگر کسی
بخواهد که مطلع بر اسرار و رموز آن سوره مبارکه شود بکتاب باحر العارفین از مصنفات حقیر رجوع نماید که
اسرار و رموز و حکم سوره مبارکه بنحوی که در آن کتاب بیان شده در هیچ مصنفی نشده و هم چنین پی کردن
ناقه صالح و نزول عذاب در ظاهر بیان قصه است لیک در تاویل حکایت ضربت زدن جناب امیر المومنین
و نزول عذاب الیم که غیبت قائم علیه السلام باشد در آن قوم قدار نساج عاشق رباب شد و ناقه را
شیربها خواست پس آن ولد الزنا ناقه را پی کرد و بلای عظیم بآن قوم نازل شد و در این امت عبد الرحمن
بن ملجم مرادی که از اولاد قدار جولاه و نساج بود عاشق رباب شد که قطام باشد و سر علی بن ابیطالب را
شیربها خواست و ضربت بفرق مبارک علی علیه السلام زد و بلا باین امت نازل شد که غیبت قائم عجل الله
فرجه بوقوع افتاد و خاک هوان بر سر شیعیان بیخت هر دو [illegible] بلای گرفتارند و از دست
تطاول سنی و شیعه در شکنجه اند اللهم عجل فرج محمد و آل محمد و فرجنا بهم و بحقهم و لهذا
آنجناب میفرماید انا ناقة الله افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت و قصص انبیا جمیعا بیان
قصه ایشان است و کیفیت ابتلای انبیا بیان بلیه ایشان است و هم چنین احکام جمیعا از نماز
و روزه و غیرهما عبارت از ایشان است ایشانند حقیقت جمیع عبادات ما اکثر الضجیج گفتند و

## تاویل الآیات فیهم و فی اعدائهم من الفاتحة الی الخاتمة

وما اکثر الضجیج واقل الحجیج وما اقل الحجیج والله ما حج الا انا وناقتی وعلی بن یقطین شنیده‌اند وصراط روی جهنم
که از مو باریکتر واز شمشیر تیزتر است ولایت ایشان است که دانستن ان بسیار مشکل است بعضی مثل برق
وبرخی مثل دویدن اسب وپاره مثل راه رفتن خرمیکذرند اشاره بمراتب معرفت وتفاوت اشخاص است
در معرفت وهم چنین حساب ومیزان عبارة از ولایت ایشان است هرکه بولایت قایل است میزانش ثقیل
وحسابش پاک نجات می یابد والا هلاک میشود چنانچه حضرت صادق ع از ابی حنیفه کیفیت حساب را
پرسید ابی حنیفه گفت اعمال خیر وشر هرکس را بترازو می کذارند وی کشند کسیکه حسنات او راجح اید داخل
بهشت می شود کسیکه سیئات او راجح اید داخل جهنم میکردد انحضرت فرمود اذا لیطول الحساب یعنی
در این صورت حساب طول می کشد عرض کرد کیفیت حساب چکونه است فرمود اهل ولایت را به بهشت
می برند ومنکر ولایت را بجهنم این است کیفیت حساب یا نار خذیه وذریه یعرف المجرمون بسیماهم فیوخذ
بالنواصی والاقدام بدان هدیک الله صراط ومیزان از جمله ضروریات دین است ومنکر انها کافر است
واجب القتل لیکن کیفیات انها که ابا حنیفه انها چه چیز است ضروری نیست هرکس بچیزی قایل است
برخی کویند دو کفتین است بعضی کویند مثل قپان است جمعی کویند مثل شاغول است قوی قایل اند با نکه
مثل کونیا است مانند کور ولل وحکایت پیل است ولایت علی میزان است وهم چنین در صراط ولایت علی
صراط است اهدنا الصراط المستقیم چون ترجیح خالی از مرادت نیست لهذا هرکس هرچه بکوید میکویم
صحیح است واین حقیر همه را صحیح میدانم وقفوهم انهم مسئولون والقصة ذو شئون لا یعقلها الا الراسخون
ولا یذکرها الا الذاکرون فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون للمولوی هل را تا برده ها را بردم
تا چه خورشیدی بناید کوهرم وانما هم راز رستاخیز را نقد را ونقد قلب امیز را واکثا هم هفت
سوراخ نفاق در ضیاء ماه بی خسف ومحاق اعلموا او اسمعوا او انهموا وانصتوا واحفظوا ووعوا
واعملوا وبلغوا انهم علیهم السلام مظاهر الالوهیة والربوبیة ومطالع الرحمانیة والرحیمیة ووجوه
الخطاب فی قوله ایاک نعبد وایاک نستعین لا ان الخطاب لهم کما تعمه زمرة المنافقین وهم الصراط
المستقیم والطریق القویم وهم المنعم علیهم فی قوله تعالی انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین
واعدائهم المغضوب علیهم والضالون هم الکتاب الذی لا ریب فیه هدی للمتقین وشیعتهم المومنون
بما انزل وبالاخرة هم یوقنون واعدائهم الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یومنون
هم الذین ختم الله علی قلوب اعدائهم وسمعهم وابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم واعدائهم الصم البکم
العمی اشترو الضلالة ولهم عذاب الیم هم المومنون العابدون واعدائهم المنافقون الخادعون هم المصلحون

[Margin: من المتقین الذین یومنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون وهم شیعتهم ۴۳]

واعدائهم

## حکایت طلب خرما در حضرت صادق با داود بن کثیر

واعدائهم المفسدون هم العقلاء واعدائهم السفهاء هم التائبون واعدائهم الشیاطین هم الاخوان
واعدائهم الاعداء والطغیان هم الهدایة واعدائهم الضلالة هم النور واعدائهم النار وبئس الورد
المورود هم الجنة واعدائهم جهنم وساء الرفد المرفود هم السمیع البصیر واعدائهم الصم البکم العمی هم
المطر والشرق والغرب واعدائهم ظلمات فیها رعد وبرق هم الارض هم السماء هم الثمرات هم الماء ومن
الماء کل شیء حی واعدائهم الحجارة وان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار وان منها لما یشقق فیخرج منه الماء
وان منها لما یهبط من خشیة الله وان منها وقود النار هم الذین امنوا وعملوا الصالحات هم الصالحات
هم الجنات هم الانهار هم الارزاق هم المومنون واعدائهم الفاسقون هم الرابحون واعدائهم الخاسرون
هم الاحیاء واعدائهم الاموات **تغییر اسلوب** مراد از میته ابو بکر است واز دم عمر است واز لحم خنزیر عثمان
وما اهل به لغیر الله معاویه است هم الشهور ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم
خلق السموات والارض داود بن کثیر وارد شد بحضرت صادق ع انجناب فرمود یا داود ما ابطا بک عنا
چه باعث شد که دیر امدی بنزد ما عرض کرد در کوفه شغلی عارض شد دیر امدم انجناب فرمود که عموم زید را
دیدی عرض کرد بلی دیدم اسبی سوار بود شمشیری بکمر خود بسته بود ومیکفت سلونی قبل ان تفقدونی
فان ههنا سفط العلم یعنی سوال نمایید از من پیش از انکه مرا مفقود نمایید که از من اینجا سبد علم است
واشاره بسینه خود مینمود وچنان تقریر نمود که انجناب استنباط فرمود که داود زید را امام دانسته است
فرمود ای داود راهها ترا ببرند کم نشوی وبراه باطل نروی پس سماعة بن مهران را فرمایاد نمود وبعد از خضوع
فرمود یک سلة رطب برای ما بیار چون رطب حاضر کردید انحضرت فرمود که بیا با من از این خرما تناول نما
داود میکوید که قدری از رطب خوردیم پس انجناب کوشه فرش را دور نمود حصة از خصها را در اورد ومن از نن
غرس کرد اب دهن خود را روی ان ریخت همانسا عت سبز کردید وبلند شد تا بسقف رسید بعد از ان خم
کردید وشاخها بزمین رسید وپر رطب اورد انجناب فرمود بچین از این رطبهای لطیف وتناول کن چنان
کردم وتناول فرمود ومرا امر بتناول نمود پس حصهٔ یک رطب را از دهان مبارک بیرون اورد وبمن داد وکفت
بیرون بیاور از شکاف وشکم این حصه کاغذی که در اینجا کذاشته شده است پس کاغذی بیرون اوردم
پیچیده واکردم دیدم دو سطر در اینجا نوشته شده سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم ان عدة الشهور عند الله
اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض بود سطر دویم علی وحسن وحسین وعلی ومحمد
وجعفر وموسی وعلی ومحمد وعلی وحسن ومحمد بود فرمود دیدی این اسماء ائمه هست عرض کردم
من فدای تو شوم فرمود میدانی این دو سطر کی نوشته شده ودر شکم این حصه کذاشته شده عرض کردم نه

[Margin: سلونی — معلم علم]

فدای

## در اداء سما و ارض و نجوم و ایام و شهور بمحمد و آل محمد است

نه فدای نوشوم فرموده و هزار سال قبل از خلقت آدم هُمُ الاَیّام سبت رسول خداست احد امیر المومنین
اثنین حسنین است ثلثا امام زین العابدین و باقر و صادق علیهم السلام اربعا موسی بن جعفر و علی بن موسی
و محمد بن علی و علی بن محمد است خمیس امام حسن عسکری صلوات الله علیه است جمعه قائم آل محمد است
صلی الله علیهم اجمعین مرویست که رسول خدا فرموده لا تعادوا الایام فانها تعادیکم یعنی دشمن مدارید
روزها را پس ایشان شما را دشمن بدارند یعنی ائمه را دشمن مدارید و بلحاظ دیگر است آنکه در اخبار وارد است
که ار بعا دشمن ماست عادانا من کل شیء حتی من الایام الاربعاء ومن الطیور الفاخته یعنی دشمن داشت
ما را و از هر چیز و از همه اشیاء برای ما دشمنی پیدا شد حتی از روزها چهار شنبه ما را دشمن داشت و از
مرغ چهار شنبه روز بنی امیه است و فاخته کبوتر انها است و معنی حدیثی که وارد شده است که امام حسین را
روز چهار شنبه کشتند محمول باین معنی است که آن روز روز بنی امیه بود و روز فتح و فرح و شادی انها بود که
هر روز چهار شنبه نبوده و انها هند لیالی و ایام سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین انها یند اسابیع و ساعات
و زمان و مکان و اوقات و سماء رسول خداست و ارض فاطمه زهراست و میزان جناب امیر المومنین است والسماء
رفعها و وضع المیزان والارض وضعها للانام یعنی آسمان که رسول خدا باشد بلند کرد و بسوی خود برد
و میزان را که علی باشد در جای او گذاشت السلام علی میزان الاعمال و زمین را پهن نمود یعنی فاطمه را خلق
کرد از برای ائمه والسماء ذات البروج یعنی قسم برسول خدا که دوازده وصی و برج دارد ائمه علیهم السلام بهم فرموده
بر خدا که قسم بخورد باسمان و بروج ان فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم اصحاب عقیده و باب و کاتبان
صحیفه ملعونه است مثل یهود که تورات را تحریف کردند و گفتند از جانب خداست و اصحاب سقیفه صحیفه
ملعونه نوشتند و گفتند که جناب پیغمبر چنین کرده و چنین فرموده و تعیین خلیفه نفرموده و بر که او مال
مسلمانان است بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ابو الفصیل
و جبتر و ابو الفصام است والذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون علی
و آل علی است و بالوالدین احسانا محمد و علی است و در قرآن اهل بیت و بالوالدین است که حضرت امام حسن
و امام حسین باشند لا تسفکون دماءکم در شان حسین است وان یأتوکم اساری در شان ابی ذر و عمار
فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین پیش از بعثت پیغمبر انتظار ان جناب را می کشیدند
و فیکه ان جناب مبعوث گردید کافر شدند و ایمان نیاوردند واشربوا فی قلوبهم العجل ابوبکر است ما
ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها یعنی امامی را برنمیداریم مگر آنکه امامی بجای او میگذاریم اقیموا الصلوة
یعنی بر پا کنید امام را و آتوا الزکوة یعنی بپا نمایند ولایت شیخین هر جا زکوة فرموده است در تاویل



## در باب اینکه ایشانند که و منی و مروه و صفا

نیز از شیخین است هر جا که مسجد و مساجد فرموده است محمد و آل محمد است و بیت و بیوت و کعبه هر جا
که وارد است ولایت ایشان است من دخله کان آمنا یعنی کسیکه داخل ولایت علی شد امن است از عذاب
الهی مراد مکه ظاهر نیست چنانچه حضرت صادق علیه السلام بابی حنیفه فرموده که مصعب بن زبیر را در مکه کشتند و اموال
بسیار در مکه بردند پس کسیکه داخل مکه شد امن نگردید عرض کرد معنی این چه چیز است فرمود مکه ولایت است
هر که داخل ولایت ما شد از عذاب جهنم ایمن است لا تقتلوا الصید وانتم حرم ما ئیم که صید ما حرام است
و بریدن شاخهای ما حرام است و کندن و چیدن سبزیها و گلهای ما حرام است اذیت اولاد و شیعیان ما
حرام است مراد از تلاوت آیات اقرا بایات الهی است که اول انها و اعظم انها علی بن ابیطالب است و تکبیر را انها
از اعدای ایشان است و صبغة الله عبارتست از اعتقاد بولایت چنانچه در قوم عیسی باب معمودیه میگذاشتند
میکردند و در این امت صبغت بولایت امیر المومنین و اولاد طاهرین او است هر جا کلمه حق است او علی است
هر جا کلمه رب است مقصود امام است واشرقت الارض بنور ربها یعنی روشن شد زمین بنور امام
یا روشن شد فاطمه بنور علی واشرقت الارض بنور کم و هر کلمه که بصیغه متکلم مع الغیر وارد شده است مقصود
علی و آل علی است مثل و انزلنا علیکم المن والسلوی السلام علی منزل المن والسلوی ان الینا ایابهم
ثم ان علینا حسابهم موسی بن جعفر علیهما السلام میفرمایند الی جدنا ایاب الخلق و حسابهم و در زیارت
جامعه کبیره میفرمایند و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم قصه قصد تعظیم قصه شبان است شبهها
ضعیفا الیقین نیز از افواه انها اخذ کرده اند و اورا می جویند بلوکونه لولاک العلک خدا بیابانها
که بفرماید ما چنین و چنان فرمودیم مثل سلاطین نیست بود که میگویند ما چنان فرمودیم ایشانند خیر
و برکات و طاعات و اعدای ایشانند سیئات و خطیئات ایشانند وجه الله و ذکر الله کل شیء هالک الا
وجهه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون انانند شهیدان و قتیلان انانند احیاء و اعدای ایشانند
خسران و مردگان و نقصان و عدوان ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم
یرزقون انانند حج و بیت و صفا و مروه و مکه و زمزم و منی و عرفات و شعائر ان الصفا والمروة من شعائر الله
انانند ناس محسودون و بینات ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله نحن الناس المحسودون
انانند سموات و ارضین انانند فلک نجات مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف
عنها غرق انانند محب و محبوب انانند محبت و مطلوب اعدای ایشانند بغض و بغضا و عداوت و غضب
انانند عباد و اعدای ایشانند انداد ایشانند عذاب ایشانند نعمت اب بیل است این حدیث جا ثقرا
یا ربیع در چشم قبطی خون نما باب باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب و بایشان رجوع میکند

[illegible]

## آیات نازله در شان امیر المؤمنین و در اعدای ایشان

چنانچه فرموده اند الیه راجعون الا الی الله تصیر الامور حضرت صادق علیه السلام فرمود یعنی الی علی تصیر الامور یعنی قبول علی بر میکویند اشهاد ایشانند تو به و انابه و بینات و هدایت و الحکم الواحد یعنی علی در خلاف شریک ندارد منازعه علی خداست این سخنهارا نبابد کوش خر کوش خر بفروش و کر کوش خر ان فی خلق السموات والارض یعنی خلق فاطمه و اختلاف اللیل والنهار یعنی مباشرة علی مع فاطمه و الفلک التی تجری فی البحر یعنی الائمة الطاهرین ومن الناس من یتخذ من دون الله اندادا یعنی از برای خود غیر از علی و آل علی خلیفه فرا میگیرند فذلک للاعداء اذ جعلوا لله ضدا ای جعل کالحصیص و لو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب اصحاب صحیفه و اصحاب تابوت اند و لا تتبعوا خطوات الشیطان دو نفر است ایشان اند دعا و رجا و اعدای ایشانند سوء و فحشاء و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله که امیر المؤمنین است قالوا بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا ایشانند رزق طیب و حلال و اعدای ایشانند رزق خبیث و حرام ایشانند کتاب منزل که اعدای ایشان آن کتاب را کتمان کردند ایشانند که ضلالت را فروختند بهدایت و اعدای ایشان است که هدایت را بضلالت دادند ایشانند ایام معدودات و مشهورات ایشانند یسر و اعدای ایشان است عسر سیجعل الله بعد عسر یسرا ایشانند خیط ابیض و اعدای ایشان است خیط اسود ایشانند صبح صادق و اعدای ایشانست صبح کاذب ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا یعنی بعضی از مردمان در میان ایشان کسی هست که خوش میآید تو را گفت او که دنیاست و از برای دنیاست و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الد الخصام و شاهد میآورد برای دروغها و نفاقهای خود خدا را و حال آنکه او شدید العداوة و شدید الخصومة است برای خود و سایر مسلمانان فی میکوید که در باب خلیفه ثانی نازل شد اظهار ایمان و اخلاص مینمود و حال آنکه دروغ بود و قسم میخورد که ای بلال از دوام و اخلاص تو دارم و مسلمانان را دوست میدارم و در جای دیگر وارد است که در باب معویه نازل شده است حاشیه کوید که در باب اول و دوم نازل شده و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها یعنی هرگاه که رو میگرداند و غایب میشود سعی میکند در زمین تا فساد نماید در قرآن و ببیند از قرآن و ساقط نماید از آن آنچه را که میخواهد یا سعی میکند در قاطع که فاسق نماید او را و بزند او را بظلم و را بعدی که سقط نماید و یهلک الحرث و النسل یعنی هلاک کند یا ارض نباتات معلوه تا تراضایع مینماید و فطرت ایشان او را خراب میکند و نسل بسبب شامت وجود او خداوند عالم باران از قطع میفرماید و زراعتهای سوزد و نسل دواب ضایع میشود یا مزرعتها را غصب مینماید یا فدک را ضایع میکند و غصب میکند یا علیه یغیابه و اولاد پیغمبر را هلاک میکرد یا فاطمه علیها السلام را که حرث واقعی و مواقع

## تاویل آیات بائمه طاهرین علیهم السلام

و مواقع نجوم است هلاک مینماید او را میزند و محسن را اسقط مینماید و نسل او را شهید مینماید بترتیب اسباب قتل که غصب خلافت باشد و بمعویه و سایرین وصیت میکند که اولاد پیغمبر را بکشید تا فلانه نداشتیم و فرصت نکردیم که ان ساحر را تلف نمائیم یا نطفه را خراب کند بسبب تجربه متعه یا بسبب شریک شیطان در نطفه برای اینکه منکر ولایت باعلی لا یبغضک الا اولاد زنا چنانچه در خبر است که شیطان قسم میخورد که ما با سنیان بزنهای ایشان دخول میکنیم و انزال میشویم و در نسل انها شریکیم بعد از آن میفرماید ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله که امیر المؤمنین است که جان خود را در راه آن سرور مکرر فدا نمود چه در لیلة الفراش و چه در سایر غزوات تنها خود را بقلب عساکر میزد و از کشته پشته میساخت یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة یعنی ای آنکسانی که ایمان آوردید داخل شوید در سلم یعنی در ولایت علی و آل علی نه در اسلام زیرا که تکلیف مومن با اسلام تحصیل حاصل است و لا تتبعوا خطوات الشیطان که ابوبکر و عمر است هل ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام در رجعت طلب رسول خدا و علی مرتضی خدا بندگان با امیر المؤمنین در میان بر تا مرهای اثنین یا بین میایند در کنار در رزات در سبب چهار فرسخی جابر حسین و شیطان با جنود وی از بنی امیه و بنی عباس میکشند نه آنکه رسول خدا و علی مرتضی خدا بند بلکه این هو رو ظاهر بالوهیتند لا یعرف و طبی الا و کذبطنی فی ظلل من الغمام یعنی فی امیر المؤمنین انی اخاف الله رب العالمین ای رسول الله و مراد از تبدیل نعمت تبدیل جلد است با بی بکر و عمر من یاع دو آملی الغمام ضبعه ومن اظلم من بدل نعمة الله بخطیه و رحمته بنقمته خسرت صفقتهم خسرانا مبینا و ضلوا ضلالا بعیدا فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه والله سمیع علیم فسحقا سحقا و بعدا بعدا لمن غرته الدنیا و باع حظه بالارذل الادنی و شری آخرته بالثمن الاوکس و تغطرس فی تردی فی هویه فلعنه الله لعنا وبیلا و عذبه عذابا الیما زین للذین کفروا الحیوة الدنیا مراد ازکافران سنیان هستند و جیفة دنیا کلاب ثلثه اند و مراد از کلمه من الذین آمنوا شیعیانند که ایمان بولایت دارند والذین اتقوا علی و آل علی است نحن المتقون و شیعتنا انما یتقبل الله من المتقین مائیم متقون با شیعیان ما این است و جزا این نیست قبول میکند خداوند عالم از ما بعنی از شیعیان ما ایشانند امة واحدة کان الناس امة واحدة قل انما اعظکم بواحدة نورکم و طینتکم واحدة طابت و طهرت بعضها من بعض ایشانند بینات و حکمت و هدایت و جنت و نصرت الا ان نصر الله قریب ایشانند والدین و اقربین و شیعیان ایشانند یتامی و مساکین و ابن سبیل یا علی انا و انت ابوا هذه الامة فمن عقنا فعلیه لعنة الله و ملائکته و انبیائه و رسله ایشانند خیر و دشمنان ایشانند شر ایشانند شهر حرام و بلد حرام و مسجد حرام ایشانند دین و امنی ایشانند مومنین و مهاجرین و انصار و مجاهدین ان الذین آمنوا

## تأویلات آیات در باب ائمهٔ طاهرین ع

والذین هاجروا وجاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمة الله که جناب سید الشهداء و شیعیان آن
مولا باشد که بسوی طف مهاجرت کردند و شهید اعدا گشتند و شیخین است خمر و میسر و عدد میسر با
عدد عمر لعنه الله وفق دارد یسئلونک عن الخمر والمیسر الی آخر الآیه ایشانند مؤمنین و مؤمنات و اعدای
ایشان است مشرکین و مشرکات و کافرین و کافرات ایشانند والد و ولد و والدات والوالدات یرضعن
اولادهن حولین کاملین و حمله و فصاله ثلثون شهرا ایشانند صلوة وسطی و صلوات ایشانند و دو
اند با دو مهاجرین ایشانند مقتول معاندین علی است طالوت و عدوی او است جالوت و ابو الفضل را
هاروت و زریق است ماروت که معذبند در تابوت ایشانند تابوت سکینه ایشان اند باب حطه
و اعدای ایشانند نهر فمن شرب منه فلیس منی ایشانند فئه قلیله و اعدای ایشان است فئه کثیره کم
من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة ایشانند من آمن و اعدای ایشان است من کفر و لو شاء الله ما اقتتلوا
اشاره بناکثین و قاسطین و مارقین است ایشانند عرش و فرش و بود و کرسی و رشد و سموات
اعدای ایشان است غی و جبت و طاغوت و ظلمات ایشانند عروة الوثقی التی لا انفصام لها والله سمیع
علیم شیعیان ایشانند ولی خدا یخرجهم من الظلمات الی النور سنیانند دشمن خدا یخرجونهم من
النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ایشانند ابرهیم خلیل و دود و اعدای ایشانست
نمرود مردود حسین است خلیل که آتش نیزه و شمشیر او را نسوزانید و ان خلیل الرحمن از شوق لقای
حضرت سبحان حرارت نهر بهر الملتفت نمیکردید ایشانند قریه خاویه که در رجعت زنده می شوند و بئر
معطلة و قصر مشید بئر معطلة و قصر مشرف مثل لآل محمد مستطرف فالقصر مجدهم الذی لا یرتقی
والبئر علمهم الذی لا ینزف و قال محمد بن الحسن ابی خالد الاشعری الملقب بشنوله بئر معطلة و قصر
مشرف مثل لآل محمد مستطرف فالناطق القصر المشید منهم والصامت البئر الذی لا یفترف ایشانند
حبه نابته و سنابل سبعه فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم ایشانند
سبیل الله و سالکان آن سبیل اند شیعیان ایشان لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ایشانند قول معروف
و مغفرة و صدقه و اعدای ایشان است من و اذیت یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و
الاذی والله لا یهدی القوم الکافرین شیعیان ایشان است آنانکه ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله
اعداء الله فمثلها کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف ایشانند جنتی که فیها نخیل و اعناب تجری
من تحتها الانهار و من کل الثمرات ایشانند و شیعیان ایشانند طیبات و طیبون و دشمنان ایشان
و سنیان اند خبیثات و خبیثون الطیبات للطیبین والخبیثات للخبیثین الشیطان یعدکم الفقر

فآتت اکلها ضعفین و سنیانند کسانیکه ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات ع

و یامرکم

## آیاتی که دلالت میکند بر جواز اطلاق خالق بغیر خدا

و یامرکم بالفحشاء والله یعدکم المغفرة خلیفه ثانی است شیطان و مراد از الله امیرالمؤمنین است که مظهر
الوهیت است و ظاهر بالوهیت است نه خدا است کاهر اگر دشمنان ایشانست اعصار فیه نار فاحترقت
و ایشانند خیر انصار ایشانند حکیم و حکمه و حکما و اعدای ایشانست جهول و جهل و جهلاء و کانوا ظلوما جهولا
اظهار صدقات و اخفای آن هر دو عمل دوستانست ان تبدوا الصدقات فنعما هی و ان تخفوها و تؤتوها
الفقراء فهو خیر لکم التقیه دینی و دین آبائی لا تقیة له لا دین له ایشانند نفقه و خیر و صدقات و دوستان
ایشانند فقرا و خیرات نزل فیهم بیمانهم علی است که نفقه داد در نهار و لیل و در جهار و خفیه الذین ینفقون
اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون الا ان
اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ایشانند بایع
و بیع احل الله البیع و اعدای ایشانست ربا و ربا و حرم الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه
الشیطان من المس یمحق الله الربوا و یربی الصدقات شیعیان ایشان است الذین آمنوا و عملوا الصالحات
و اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة یعنی ایمان آوردند بخدا و عمل صالح کردند یعنی ایمان برسول خدا آوردند
و برپا نمودند نماز را یعنی علی را خلیفه اول دانستند و زکوة دادند یعنی تبرا از کلاب ثلثه و اتباع ایشان
کردند لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون شیعیانند یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و
ذروا ما بقی من الربا که علی را اولی میدانند و ربا و ربا را که شیخین باشند ترک کردند **مؤلف گوید**
که اگر بخواهیم تاویلات جمیع قرآن را استقصا نمائیم این مجموعه بادشتری خواهد شد علاوه بر همه بر بر یک
اگر اکتفا باجمال نمائیم اکثر ناس نخواهند فهمید بلکه باعدم فهم عربیه و هراس خواهند نمود و تفصیل تاویل
و تطبیق آن در نهایت صعوبه میباشد لهذا بطور طرفه کلچینی میکنیم امید دارم که شیعیان با بصیرت از برکت
اهل بیت علیهم السلام سر رشته را بیابند و سایر تاویلات را بتوفیق حضرت ایزدی بفهمند که هم الآیات المحکمات
و اعداهم المتشابهات والذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه هم الراسخون فی العلم و هم اولوا الالباب
هم المصورون فی الارحام هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء یدخل الملکان الخلاقان فی رحم النسوان
و یقولان ما نخلق یا ربنا اذکرا ام انثی اسعیدا ام شقیا افقیرا ام غنیا و لا یرفع ملک قدما و لا یضع قدما
الا باذنهم فتبارک الله احسن الخالقین و اذ تخلق و انی اخلق والسامری خلق لهم عجلا جسدا له خوار و تخلقون
افکا و اجمع الفقهاء علی ان الحلف لا ینعقد بقولهم والخالق لا اشتراک بین المخلوق والخالق هم الصابرون و
الصادقون والقانتون والمنفقون والمستغفرون بالاسحار و اعداهم وقود النار ما لهم من انصار یوم
تجد کل نفس ما عملت محضرا و هم اصحاب العقبة و اهل الصحیفة و ارکان السقیفة یبایعون الناقوب هم ال

ابراهیم

## سوال کردن مامون از حضرت رضا علیه السلام از دلیل بر خلافت علی علیه السلام و جواب از ایه انفسنا

ابرهیم وال عمران ذریة بعضها من بعض أفتؤمنون ببعض وتکفرون ببعض والله سمیع علیم فاوجدت
فی القران اسم مریم فالمراد منه فاطمة الزهراء ان الله اصطفاها وطهرها وفضلها علی نساء العالمین
وهی افضل من الانبیاء طرا من آدم الی عیسی علیها وعلیهم السلام وعلی عیسی علمه الله الکتاب والحکمة والتوریة
والانجیل وفی الصحیح انه قرء الکتب السماویة یوم ولد والسلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث
حیا ان الله ربی وربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم ای الظاهر بالالوهیة امامی وامامکم فاعبدوه و
اطیعوه فانه صراط مستقیم لا عوج فیه اهدنا الصراط المستقیم ائمه اطهارند حواریون وانصار خدا
وایشانند شهدا ومسلمون فاما الذین آمنوا بهم وعملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم واما الذین کفروا
بهم فیعذبهم عذابا شدیدا ایشانند آیات وذکر حکیم فلا تکن من الممترین علیست نفس رسول و
فاطمه است نساء بتول وابنانند حسنین قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا
وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین مامون ملعون از حضرت علی بن موسی علیهما السلام پرسید
ما الدلیل علی خلافة جدک علی بن ابی طالب یعنی دلیل بر خلافت جدت علی بن ابی طالب علیه السلام چیست
فرمود ایه انفسنا یعنی علی بحکم ایه شریفه نفس پیغمبر است وخود اوست وبدیهی است که علی خود
پیغمبر و پیغمبر خود علی نیست ومحال است که دو نفر یکنفر بشود اذا تعذرت الحقیقة فاقرب المجاز
متعین وچنانکه حقیقة متعذر شد نزد یکترین مجازات معین میشود واقرب مجازات آنست
که علی مثل پیغمبر است وپیغمبر مثل علی است بدون تفاوت وهر چه پیغمبر دارد علی هم دارد حتی نبوت
چون جناب رسول خدا فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی نبوة استثنا
شد پس علی ونبی مثل هم هستند بلا تفاوت مگر در نبوة که علی نبی نیست ما خرج وبقی الباقی تحت العموم
پس در صورتیکه علی بعینه مثل پیغمبر شد مگر در نبوة او وصی وقائم مقام وخلیفه باید بشود نه دیگران ونعم ما
قیل که چون رهنمای رهروان دران راه باخویشتن شد وان بغرمان یزدان چراغ رسید همراه جز
خویشتن را نبرد مامون گفت این استدلال صحیح است لولا نساءنا اگر نساءنا نبود چون نساءنا هست
بقرینه نساءنا وبمقابله آن معلوم میشود که مراد از انفسنا رجالنا است پس دلیل تمام نیست اصل ایه این
طور میشود تعالوا ندع رجالنا ونساءنا پس علی داخل رجال است ورد او فضیلتی نیست انجناب فرمود این
رد وجواب توصحیح بود اگر ابناءنا نبود زیرا در انصورت که تو گفتی ندع رجالنا ونساءنا کلام تمام میشود واحتیاج
بابناءنا نمیباشد وابناءنا زیاد میشود پس معلوم میشود که مراد از انفسنا نفس رسول بودن است ونفس رسول است که
امیر المومنین باشد نه رجال فتم الاستدلال وانحسم مادة القیل والقال وانفصم شوکة البکریین وانقصم عری

العمرین

## استدلال جناب امام رضا و احتجاج ایشان با مامون

العمرین الا لعنة الله علی القوم الظالمین واین معنی اصح معانی است که در حل حدیث گفته اند بعضی گفته اند
که معنی حدیث انست که انجناب فرمود ایه انفسنا که علی نفس رسول بود مامون گفت لولا نساءنا یعنی مبنای
ایه شریفه بر مجاز است چنانچه نساءنا عبارة از دختر است وحال انکه نساء حقیقة است در زنان انحضرت
فرمود لولا ابناءنا یعنی مبنای ایه بر مجاز نیست چنانچه ابناءنا در حسنین حقیقت است ومجاز نیست وبعضی
گفته اند که حضرت رضا علیه السلام فرمود که ایه انفسنا که علی نفس رسول بود مامون گفت لولا ابناءنا یعنی چون
ابناءنا هست وابناءنا متعدد است بقرینه او باید انفسنا هم متعدد باشد وحال انکه او متعدد نیست پس
با رسول مراد است یعنی خودهای ما یعنی مردهای ما انجناب فرمود لولا نساءنا یعنی این حرف تو صحیح بود اگر
نساءنا نبود چون نساءنا هست ومراد از او فاطمه تنها نیست پس مراد از نفس رسول زوج بتول است واو مثل
پیغمبر است بدون انکه فرقی مابین ایشان بوده باشد سوای نبوة ولیکن معنی درست وصحیح همان معنی اول است
خالی از تعقید واشکال ومیتوان قسم خورد مراد معصوم ومامون همین است وبس والله اعلم ایشانند کلمه سوا
وحنیف ومسلم واعدای ایشانند کلمه سوء وکفر وشرک ایشانند حق واعدای ایشانند باطل لم تلبسون الحق
بالباطل ایشانند رحمت وایشانند عهد وایمان واعدای ایشانند ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم
ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الاخرة ولا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیمة ولا یزکیهم ولهم عذاب
الیم ایشانند کتاب واعدای ایشانند محرفین کتاب یلعن الله قوما کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا لن یقبل
توبتهم ولن یقبل من احدهم ملء الارض ذهبا ولو افتدی به ایشانند آیات بینات وایشانند سبیل نجات
ایشانند حبل الله المتین ونعمة الله علی العالمین ایشانند معروف وخیرات واعدای ایشانند جبل الله المتین
منکر وسیئات ایشانند مغفرت وجنت ومتقین ایشانند انفاق کننده در سر وعلانیه وکاظمین وعافین وعاملین
وعاملین اعدای ایشان است نفاق ومنافقین ومکذبین وجاهلین وظالمین وکافرین ومشرکین
ایشانند صابرین ومتقین ومومنین وشاکرین ودشمنان ایشانند خاسئین عادین وفاجرین وخاسرین
ایشانند قاعدین واعدای ایشان است اسراف ایشانند اولوا الامر والنهی اعدای ایشان است مکر وبغی
ایشانند من امن واتبع رضوان الله اعدای ایشانند من باء بسخط من الله وماویه جهنم وبئس المصیر هم
درجات عند الله واعدائهم درکات عند الشیطان ایشانند آیاتی که تلاوت کرده اند ایشان انبیاء وتزکیه
قوم خود نموده اند ولا بت عرهین هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم
ویعلمهم الکتاب والحکمة علی است باب ومحمد است حکمة انا دار الحکمة وعلی بابها ایشانند قتیل راه خدا
ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون

هم اولیاء

## تاویل آیات قرآن مجید که در باب علی و آل علی ع

هم اولیاء الرحمن و اعداء ایشان اولیاء الشیطان ایشانند جنت و اعدای ایشانند نار فمن زحزح عن النار و ادخل
الجنة فقد فاز علی و حسین است الذین هاجروا و اخرجوا و اوذوا و قاتلوا و قتلوا و صابروا و رابطوا جنات
فاطمه دختر رسول خداست نفس واحدة علی است زوج او و ائمه اند رجال و ارحام است فاطمه و حسن و
حسین است یتامی و طیب و نذر و خمر و آل ایشانند که نصیب خبیثان کردید ان خفتم ان لا تقسطوا فی الیتامی
و مراد از قسط در یتامی ایشانند و از همین جا دو ثلث بیشتر از قرآن و اعداختند اند ایشانند اولو القربی و
شیعیان ایشانند یتامی که بی امام مانده اند یا علی انا و انت ابوا هذه الامة فمن عقنا فعلیه لعنة الله و
لعنة ملائکته و انبیائه و لعنة ابا آنی یا مشتق است از اهتمام با شفاق کبیر یعنی شیعیان که اقتدا کردند
بایشان من یطع الله شیعیان ایشان است و من یعص الله شیخین و اتباع ایشانهاست توبه برای شیعیان است
و لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان و لا الذین یموتون
و هم کفار سنیان که امامان ایشانند چنانچه ابوبکر و عمر و ابو عبیده در وقت نزع واویلاه و واثبوراه می گفتند
چنانچه در ما سبق تحریر یافت و هم چنین و بالوالدین احسانا که مراد محمد و علی است و بروایت اهل بیت و
بالوالدین حسن و حسین است و احسان امیر المؤمنین است قربی نزدیکان ایشانند یتامی شیعیانند مساکین کسانی اند
که با علی و آل علی ساکنند در دنیا و آخرت و ابن سبیل ایشانند که در مسلک ایشان راه رفتند و جار ذی القربی خویشان
نزدیک ایشانند و الجار الجنب همسایگان نزدیکند و الصاحب بالجنب اهل سرحد و ثغور است ایشانند شاهد
و مشهود و شهید و شهداء و اعدای ایشان است حاسد و حسد و حسود و کبر و خیلاء مراد از ناس محسودین
اهل بیتند ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت عثمان و امثال
ان بیایمانست که بجائی که پیغمبر راضی نشد و بجائی که یهودی راضی شد گفت پیغمبر طرف کرم علی خواهد کرد
ایشانند مجاهدون و اعدای ایشانند قاعدون اگرچه عایشه هم جهاد نمود و فاطمه قعود کرد و فضل الله المجاهدین
علی القاعدین اجرا عظیما ایشانند احسان و نوبنو و اولی الامر و شهید و رفیق ایشانند اجر و فضل و آخرت
و اعدای ایشانند زجر و دنیا و ظالمین ایشانند ذکور و روحمن و اعدای ایشان است اناث و شیطان و ان
یدعون من دونه الا اناثا و ان یدعون الا شیطانا مریدا اعدای ایشانند کافرین لن یجعل الله للکافرین
علی المؤمنین سبیلا یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الکافرین اولیاء من دون المؤمنین منافقین در همه
جای قرآن اعدای ایشان است ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و لن تجد لهم نصیرا ایشانند راه و
مؤمنین و نور و برهان و شعائر الله ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه است میته و دم و لحم خنزیر و سایر منافقین است
منخنقه و موقوذه و متردیه و نطیحه ایشانند نقبا و نجبا و غما و کتاب مبین و اعدای ایشان است ظلماء

جملهٔ

## تاویل آیات در شان ائمه اطهار ع

۱

جمله آن و اولاد در تاو ظلمات ایشانند ملوک وارث مقدس سره باب و اعدای ایشان است خاسرین و جبار
اعدای ایشانند ان الذین کفروا لو ان لهم ما فی الارض جمیعا و مثله معه لیفتدوا به من عذاب یوم القیمة
ما تقبل منهم و لهم عذاب الیم چنانچه خلیفه ثانی در وقت ممات مضمون همین آیه را می گفت اعدای ایشانند
کافرین و ظالمین و فاسقین ایشانند که یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون
فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ایشانند و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم
راکعون ایشانند حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون اعدای ایشانند من لعنه الله و غضب علیه و جعل
منهم القردة و الخنازیر و عبد الطاغوت و اضلهم الله عن سواء السبیل و اعدای ایشانند ربا و رشا و سحت
و اثم و خطا و عداوت و بغضا و سارق و سارقه و زانی و زانیه و مفسدین فی الارض و یهود این امت که گفتند
ید الله مغلولة یعنی دست خدا بسته است یعنی امام دخیل کاری نیست غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه
مبسوطتان ینفق کیف یشاء یعنی امام بعد امام و لو ان اهل الکتاب آمنوا یعنی بالولایة لادخلناهم جنات
النعیم و لو انهم اقاموا التورية و الانجیل و ما انزل الیهم من ربهم یعنی الولایة لاکلوا من فوقهم و من
تحت ارجلهم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی فی علی و ابوبکر و عمر است کفر و طغیان که
عموا و صموا و ما لا یملک نفعا و لا ضرا شیخین است ایشانند عداوت و بغضاء و مفسد و الله لا یحب
المفسدین و لو ان اهل الکتاب آمنوا یعنی بالولایة لادخلناهم جنات النعیم و لو انهم اقاموا التورية و الانجیل
و ما انزل الیهم من ربهم یعنی هر اهل کتابی که باشد از مسلمانان و نصاری و یهود و مجوس و ما انزل الیکم من ربکم
ائمه طاهرین ایشانند من عمل صالحا یعنی آمن بعلی و سنیانند یهود و نصاری و صابئون و مجوس که شافعی و مالکی
و حنفی و حنبلی باشد شرک و مشرک کسی است که در خلافت بعلی شریک قرار بدهد لقد کفر الذین قالوا ان الله
ثالث ثلثة یعنی بعلی شریک نمودند اکلاب ثلثه را و حال آنکه خدا واحد است و نبی واحد و امام واحد نور کم
و طینتکم واحدة طابت و طهرت بعضها من بعض معبود لا یضر و لا ینفع اعراب ثلثه هستند مثل اصنام
مشرکین بل یضر و لا ینفع هستند سنیانند کسانیکه قد ضلوا و اضلوا کثیرا و ضلوا عن سواء السبیل علی است سواء
السبیل سنیان و موالیان ایشانند اعیز و ناصبین منکر صلوة عمر است که معقول بود و عده منکر و عمر و دق
دار و سنیانند که دوستی دارند کسانی را که کافر شدند جهاد و فی امدادهم خالدون و ما انزل الیه
علی است اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع و الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک
و علوج و پیروان ایشانند که تکذیب آیات و کلمات الله نمودند که علی و اولاد علی باشد اولئک اصحاب الجحیم
و طیبات پیر علی و آل علی است و لعو و ایمان ابوبکر است و یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب

و الازلام

والاولام دعس من عمل الشیطان یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و معویه و عمرو عاص رجس و نجس‌اند و ازاعمال
شیطاناند و ذکر الله و صلوة امیرالمؤمنین است واطیعوا الله واطیعوا الرسول واحذروا عن مخالفة علی
زیراکه اطاعت خدا و رسول بدون اطاعت علی بکار نمی‌آید ائمه طاهرین‌اند الذین امنوا واتقوا و احسنوا
شیعه و شاکردهم مراد از جناب سیدالشهداست محمد و علی و اولاد ایشان‌اند طیب و اعدای ایشان است
خبیث لا یستوی الخبیث والطیب ولو اعجبک کثرة الخبیث یا ایها الذین امنوا لیعمّر بیت علیکم انفسکم
علی است که سوار کردن ان بزد کوار شد از برای شکستن اصنام حضرت صادق از جبرئیل هلالی میپرسید
که چرا علی سوار دوش نبی شد و حال انکه عکس اقرب بادب بود عرض کرد که ناس یعنی سنیان میکویند
که علی نمیتوانست پیغمبر را بردارد انحضرت فرمود بعضی را و لا غیر پیغمبر و کذلک اسب و شتر انحضرت ثان
جنابرا بر میداشت علی بقدر این حیوانات قوة نداشت عرض میکند که پدر و مادرم فدای تو باد پس
سر این سواری و علت او چیست ان جناب فرمود سر ان است که علی را بلطف خود سوار نمود برای انکه
ای علی تو خلیفه منی یا انکه خلف من از خلف تو خواهد بود یا انکه تو نفس منی یا ایها الذین امنوا علیکم
انفسکم یا انکه ای علی من ترا بلند میتوانم بکنم من تو مرا یا انکه بر سانند که ولایت فوق نبوتست پس میفرماید
که اکر همین سیدم که می‌کویند جعفر بن محمد خبط دماغ اورده است مرا بینا نقدر وجوه و علل از برای این عمل
می‌کفتم که بار چهل شتر با اسنر میشد که از سنکینی بارها فانها نزدیک می‌شد که بزمین برسد مراد از مائده
عیسی و لا یتست در اثر حرم ایشاناند ارض و نور و سموات و اعدای ایشان‌اند ظلمات ایشان‌اند جنات
و سحاب و مدد اوست انهار علی است نصرت کننده انبیا در ظهور و خفا حتی اتیهم نصرنا ائمه‌اند ایات
والذین کذبوا بایاتنا صم وبکم فی الظلمات فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء مراد از
ما ذکروا به محمد و ال محمد است و فتحنا علیهم ابواب کل شیء یعنی برای اعدای ال محمد فتح هر بابی شد
از دولت و اختیار و از جمله اسند را بح که عبارت باشد از ابوبکر و علوج او تا اخر ملوک بنی امیه و بنی عباس
فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین ایشان‌اند بصیر و اعدای ایشان‌اند اعمی و لا
تطرد الذین یدعون ربهم سلمان و ابوذر و مقداد و عمار است شیعیان‌اند الذین امنوا بایاتنا سنیاند
کسانیکه کفروا بایاتنا علی است شاهد و بینه قل انی علی بینة من ربی او است حق وامر و خیر الفاصلین
علی است حب الله و عنده و عنده مفاتح الغیب علیست کتاب الله المبین با حرفه یظهر المضمر ایشان‌اند ذکری
و تقوی و اخری و اعدای ایشان‌اند لهو و لعب و حیوة دنیا علی است مولای حق هو مولیهم الحق وهو
اسرع الحاسبین و باب الخلق الیکم و حسابهم علیکم ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم فی الخبر

الاعظم



الکاظمی ان الی جدنا الحسین ایاب الخلق و علیه حسابهم فی الرجعة قبل قیام القیامة ماذا قال انما هو یبعث الی
الجنة او الی النار باثاره فیه و فی ذریته فلما جن علیه اللیل رای کوکبا مشتری بود و در تاویل عثمان است
چون در قوس صعود بود از اسفل سپهر مینمود قال هذا ربی از روی استهزا فلما افل و رای خطا انرا قال
لا احب الافلین فلما رای القمر بازغا طالعا قال علی سبیل الاستهزاء هذا ربی و در تاویل عمر است فلما افل
و رای زوال انه قال لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین فلما رای الشمس بازغة قال هذا ربی هذا
اکبر که ابوبکر باشد فلما افلت و رای عزال انه قال یا قوم انی بریء مما تشرکون یعنی من بری هستم از این
سه نفر که انها را شریک علی میکردانید انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما و ما
انا من المشرکین یعنی من متوجه ساختم روی خود را بسوی کسیکه خلق کرده است سموات و ارضین را
یا سبب خلقت انها شده است که علی باشد بدانکه رب با امام اطلاق میشود و بمعنی صاحب امر است عرب
کوید رب الابل و رب الدار یعنی صاحب شتر و صاحب خانه عبدالمطلب با برهه کفت لکل شیء رب انا رب الابل
و للدار رب یحمیها و چون در میان قریش ابوبکر و عمر را شمس و قمر میکفتند لهذا جناب اقدس الهی در کتاب خود
از انها بشمس و قمر و کوکب تعبیر میفرماید الشمس والقمر بحسبان یعنی ابوبکر و عمر در حسباناند طبقه‌ای از
از طبقات نیران یا افتاب و ماه ظاهری در جهنم اند زیراکه معبود شدند و خوشنود بودند در خبر است که
نور انها را میکیرند و جرم انها را بجهنم می برند ما بین الذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم شیعیان‌اند امنوا
و لکن لبسوا ایمانهم بظلم پیغمبر فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان
سقفها چنانچه سابقا کذشت و عایشه میزابها و معویه کنیفها هم اکر تمامی را میکردند بهتر بود مولف
کوید که اکر بخواهیم تاویلات ایات قرانی را بیان نمائیم این کتاب بار شتری خواهد شد لهذا از سیاق
سابق اعراض نموده تاویلاتی که عمده کلی است ذکر مینمائیم و از تاویلات جزئی اعراض مینمائیم و همین قدر
از برای ارباب فراست و کیاست و فطانت کافی است و باین قواعد کلیه تاویلات جمیع قران را استنباط و استخراج
میتوانند بکنند وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله صراط و سبیل
علی است و سبل ابوبکر و عمر و عثمان و بنی امیه و بنی عباس است و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها
اباءنا والله امرنا بها قل ان الله لا یامر بالفحشاء اتقولون علی الله ما لا تعلمون یعنی زمانیکه فاحشه بعمل
میارند میکویند که پدران خود را چنین یافته‌ایم که فاحشه و فحشاء میکردند و خداوند عالمیان امر کرده است
ما را بان فاحشه بکوای محمد خدا امر بفحشاء نمیکند ایا میکویند و نسبت میدهید بخدا چیزی را که نمیدانید
جناب صادق ال محمد میفرماید هیچکس در دنیا چنین علم نکرده است که فاحشه از زنا و لواط و سرقت

[illegible]

و بر

## ایات مؤوله در شان ائمه علیهم السلام

وچرا اینها بکند و میکویند پدران خود را عامل این فواحش دیدیم وما هم میکنیم وجناب اقدس الهی ما را باین فحشا
امر نموده است راوی عرض میکند پدر و مادرم فدای تو باد پس فاحشه کدام است میفرماید خلافت و ولایت
شیخین است که اینها را اطاعت میکنند و میکویند پدران خود را عامل این فاحشه دیدیم وخداوند عالم ما
ما را امر کرده است باطاعت اینها واطاعت وعبادت مینمایند باماماتی که خود اختراع کرده اند مانند بت
پرستان وحال انکه خدا ایشانرا امر نفرموده است اتعبدون ما تنحتون فرموده است فیعبدون ما ینحتون
ویطیعون ما یخترعون نفرموده است فسحقا فسحقا وتعسا وتعسا لهم ولائمتهم ومعبودیهم انکم وما
تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون قل امر ربی بالقسط علی است شیاطین ان سر نفر است
اینها را اولیاء خود نداینید قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغی بغیر الحق ابو الفصیل
وذو فوه ابو الفصال اند فواحش وبغی واثم بنی امیه وبنی عباس است تا خوند کار روم واین اشقیا مکذب ایات
الهی هستند که تکذیب علی وال علی کردند لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم
الخیاط مال یتیم فدک است لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن امیر المومنین است موذن ان لعنة الله علی
الظالمین امیر المومنین وشیعیان او بند اصحاب جنت واکلاب ثلثه وسنیان اند اصحاب نار که ندا میکنند ان افیضوا
علینا من الماء او مما رزقکم الله وجواب میشنوند ان الله حرمهما علی الکافرین چنانچه مروی است که حضرت
امام حسن و امام حسین انار تناول میفرمودند شیخین خواستند ندادند عذر فرمودند این میوه بهشت است
وبغیر ما بشما ها حرام است اینهایند که میکویند فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا او نرد فنعمل غیر الذی کنا نعمل
ایشانند ایام سنه وسموات مرفوعه وارض مفروشه وعرش ولیل ونهار وشمس وقمر ونجوم ورباح لواقح وماء
وسحاب وثمرات وبلد طیب ونبات ودشمنان ایشانند بلد خبیث وجبت وطاغوت واسماء سوء سمیتموها
انتم واباءکم امیر المومنین است ناقة الله سنیانند قوم لوط که یاتون الفاحشة که لا یهتدی ابو الدواهی وابو
اللواهی وابو المناهی را بیش نهاد خاطر ساختند فانجیناه واهله الا امراته کانت من الغابرین کرام المومنین باشند
امیر المومنین است کیل ومیزان وناس فاوفوا الکیل والمیزان ولا تبخسوا الناس اشیاءهم ولا تقعدوا بکل صراط توعدون
وتصدون عن سبیل الله اکلاب ثلثه اند صراط مستقیم علی است سبیل الله ای سبیل الله ادم روی هشت پدر
بنا بید داد دست رب ارنی انظر الیک مرتبه علی را خواست و نور او را خواست بر سبید پس نور یکی از شیعیان او
تجلی نمود پس حضرت موسی افتاد وغش کرد ودر بعضی از اخبار ذکر کرد دکا الجبل وخر موسی صعقا از نور دم یکی از خادمان حضرت

حقیقت

---

## در تقریر تمامین حسد غبطه و عصیان پیغمبران

حقیقت خود را دید مؤلف کوید هیچ پیغمبری ببلائی مبتلا نشد مکر بسبب انکار از روی مقام
ولایت نمود با تمامی و تردد کرد از ادم الی الخاتم واز عهده تکالیف مقام بر نیامدند تو به وانابه نمودند
پس ان بلا از ایشان رفع شد یعقوب بفراق یوسف مبتلا کردید کریه کرد وشکوها نمود شجره حنطه
ولایت علی که ادم او را ارزو کرد وخورد واز بهشت اخراج شد وایوب بان دردها مبتلا شد وصبر کرد
تا از روزی که رحمه زوجه او کیس وزلف خود را از دختر عثمان کرفت در خبر است که ایوب بدین مصیبت
تاب نیاورد زیرا که رحمه در حسن عدیل نداشت بسیار خوش مو بود خداوند عالم حسن یوسف را با
عطا فرموده بود دختر افرائیم پسر حضرت یوسف بود وکفت خدایا کاش حکمی میان من وتو حکم میکرد
کار من بجائی منتهی شد که کیسوان زوجه من عوض دنیا تمر شد ولیکن کیسوان پریشان وپستان دختران
علی را در مجلس یزید نامحرمان دیدند ودختران پیغمبر را بکنیزی خواستند سجاد بجز صبر کاری نکرد
یونس را ماهی فرو برد زیرا که در مقام ولایت تامل وتردد نمود الحاصل علی وال علی است بلای یعقوب
وابتلای ایوب وبلوای جمیع انبیا واولیا ولهذا سلمان از اراده اکراه بامیر المومنین میکفت یا مختبر توبه
ویا ابتلاء یعقوب ویا فتنة یوسف مختصر کویم هیچ پیغمبری ببلائی کرفتار نشد مکر بسبب تمنای ولایت ایشان
واین تمنا وغبطه در باب ما مدح است وحضرت ضرر ندارد ودر حق اینها حسد او عصیان وعصی ادم ربه فغوی
حسنات الابرار سیئات المقربین که محروم بیک نقطه مجرم شود درحق او شهد ودر حق توسم ودر حق
او مدیح ودر حق تو ذم درحق او نور ودر حق تو نار درحق او ورد ودر حق تو خار انس کوید ده
سال در بان رسول خدا بودم ودر ان عتبه مقدس غنودم از انجناب نشنیدم در امری که اتفاق میافتاد
بکوید کاش این امر اتفاق نمیافتاد ودر کاری که حاصل نمیشد بکوید ای کاش این کار حاصل میشد مؤلف
کوید که تمنا وغبطه کاشف اند از عدم رضا بقضا انجناب سرتا پا رضا بود وتسلیم جز بتسلیم
ورضا کو چاره در کف شیر نر خونخواره الحمد است حسنه وسراء ایشان است سیئه وضراء علی است
شعیب وصالح وکیل ومیزان وناقة الله وباس الذی لا یرد عن القوم المجرمین واعدای او است قرای کافره
وافراط وتفریط وظلم وجرم ومجرم ومفسد فانظر کیف کان عاقبة المفسدین علی است موسی ونهج ایات
وعصا ویدبیضاء اعدای اوست فرعون وسحره وقائل عزه قال سنقتل ابناءهم ونستحیی نساءهم المحدا
کلمات حسنی وتقوی والعاقبة للمتقین واعدای ایشان است کلمات سوئی وفجور وعاکف اصنام یعکفون
علی اصنام لهم اهل بیتند صابرین وشاکرین وسبطین واعدای ایشانند کافرین یسومونهم سوء العذاب
یقتلون ابناءهم ویستحیون نساءهم علی وال علی است حق وسبیل رشد واعدای ایشان است باطل وسبیل غی

## تاویل آیاتی که مراد علی و آل علی است

ع

ابوبکر است عجل ان الذین اتخذوا العجل سینالهم غضب من ربهم محمد و علی است رحمة و رحمتی وسعت
کل شیء علیست نور الذی انزل معه و الذین اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون آل محمد
و اعدای ایشان است جبتان علی و اولاد علی است اثنتی عشرة اسباطا و اثنی عشر برج و جاعل اسم عصا
فاطمه است حجر و ائمه اثنی عشر اند دوازده چشمه فاضرب بعصاک الحجر فانبجست منه اثنتا عشرة عینا ائمه
منقسم داخل در قسمت نیست فتامل و راجع کتاب احمد بشیر العارفین و العاشر و ریاض العارفین نظر باین
تاویل است که جناب رسول خدا امه باید صد و بیست و چهار هزار قطره از ... یکی از هر قطره پیغمبری
خلق کردید شاید گفت که هر پیغمبر یک نفر پس عدد پیغمبران یکصد و بیست و چهار هزار نفر شود علی
منزل من و سلوی وانزلنا علیکم المن و السلوی السلام علی منزل المن و السلوی علی است باب حطه
وادخلوا الباب سجدا حسنین ... یوم سبت که صیدش کردند و جعلنا منهم القردة و الخنازیر ایشان اند
اسماء حسنی و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها و اعدای ایشانند اسماء سوء و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه
لهم العزة و ضربت علی اعدائهم الذلة و المسکنة و قلنا لهم کونوا قردة خاسئین ایشانند دار آخرت
و اعدای ایشان است دار دنیا ایشانند شهود خلقت در روز الست و حسنات و هدایت و اعدای ایشانند
دور از رحمت و ظلمت و سیئات و ضلالت ایشرکون ما لا یخلق شیئا و هم یخلقون قل ادعوا شرکائکم
لا یستطیعون نصرکم و لا انفسهم ینصرون علی است قران فاذا قرئ القران فاستمعوا له و انصتوا علی
و آل علی است مؤمنون انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و شیعیانند مؤمنون اذا ذکر آن
وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و علی ربهم یتوکلون علی است حق یرید الله ان یحق
الحق و اعدای ایشانند کافرین یحق و یقطع دابر الکافرین ایشانند الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا
فی سبیل الله لهم مغفرة و رزق کریم و اعدای ایشانند الذین کفروا الیهم براءة من الله و رسوله ایشانند
ایمان الا تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول علی است من آمن بالله اجعلتم سقایة
الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله شیعیان است مدبرین ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم
مدبرین ایشانند و سنیانند مشرکین انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام فاقتلوا المشرکین حیث
وجدتموهم علیست نور خدا یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم علی و آل علی است شهور ان عدة
الشهور عند الله اثنا عشر شهرا رسول خدا است سموات و فاطمه زهرا است ارض یوم خلق السموات و الارض
علی است امر الله هو مولینا و علی الله فلیتوکل المؤمنون آل علی است متربصون و نحن نتربص بکم و اعدای
ایشان است و من الاعراب من یتربص بکم الدوائر علیهم دائرة السوء مرجون و منافقون و فاسقون

ان سه فرزند

## آیات مؤوله در ثلث ائمه

ان سه فرزند سابقون مهاجرون علی و آل علی است ایشانند تائبون حامدون عابدون و سائحون
راکعون و ساجدون الآمرون و الناهون و اعدای ایشانند اضداد این اوصاف و لعن الله علی الکفرة الذین
خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت ایشانند ذهب و فضه و شمس و نور و ضیاء و قمر و سنین
و شهور و لقای خدا ان الذین لا یرجون لقاءنا اولئک مأواهم النار ایشانند آیات بینات و قرآن و
دشمنان ایشانند اعداء خدا و یعبدون من دون الله ما لا یضرهم و لا ینفعهم عمر و ابوبکر است نفس
و لو ان لکل نفس ظلمت ما فی الارض لافتدت به و اسروا الندامة لما راوا العذاب شرکاء و شرکای
عبارتند از آن سه نفر است که شرکای ولایت شدند و سنیان مشرکند در ولایت علی است موسی و اینها اند
سحره و فرعون حتی اذا ادرکه الغرق قال آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل و انا من المسلمین
الآن و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین مطلب بطول انجامید الرحمن علم القرآن خلق الانسان قسم النور
فقصل منه الانسان کنت انا و علی من نور واحد علمه البیان کل شیء الشمس و القمر ابوبکر و عمر بحسبان طبقه
من طبقات النیران فبای آلاء ربکما ایها الشیعیان تکذبان بمحمد او علی لا بشیء من آلاء ربنا نکذب رب صل علی
محمد و آله و قریش گفتند ابوبکر و عمر شمس هذه الامة و قمرها فنزل رغما لانوفهم و السماء رفعها و قبضها الیه
و وضع المیزان خلف علیا مکانه حسن و حسین است لؤلؤ و مرجان علی است یمین و یمینه ابوبکر است شمال و شمال
ت رسول خدا است قلم علی است ما یسطرون ائمه اند افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت امیرالمؤمنین است
آیة الله و الی السماء کیف رفعت رسول خدا است و الی الجبال کیف نصبت ائمه اند و الی الارض یعنی فاطمه
کیف سطحت و الفجر حسین است یا قائم و لیال عشر ائمه اند شفع زوج بتول است وتر رسول خدا است و اللیل
اذا یسر فاطمه است که مستور دفن شد و انی یتذکر الانسان ابوبکر است و الشمس و ضحیها رسول خدا است و ا
بعثت آنجناب است که نور آنحضرت بالا رفت و القمر اذا تلیها علیست که خلیفه آنجناب بود و النهار اذا جلیها
قائم علیه السلام است و اللیل اذا یغشیها فاطمه است و السماء و ما بنیها رسول خدا است و الارض و ما طحیها فاطمه است
و نفس و ما سویها حسین است و اللیل اذا یغشیها در بعضی از روایات بود و از باطل تفسیر شد است ناقة الله امیرالمؤمنین
فعقروها عموه بالسیف فدمدم علیهم ربهم بذنبهم ... و اللیل اذا یغشی یعنی فاطمه اذا غشی علیه بضرب قنفذ
و النهار اذا تجلی خرج علی و ظهر من الحجرة و ما خلق الذکر و الانثی یعنی المحسن و فاطمه و التین یعنی الحسن و الزیتون یعنی
الحسین و طور سینین امیرالمؤمنین و هذا البلد الامین رسول الله انسان ابوبکر است لقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین انا انزلناه فی لیلة القدر یعنی
علیا الفاطمه انا اعطیناک الکوثر ای فاطمه فصل لربک و انحر زوجها علیا

## ابیاتی که موزون و [illegible] تعداد دوازده
## بحر عروض

اِنّا اعطیناک الکوثر ای فاطمة فصلّ لربّک وانحر زوجها علیّاً واتصل وصل بینهما الان الامام ربّ الاولی
ومرتب لرسول الله واعزاو لادهما بدانکه انسان در قران بابی بکر تفسیر شده است فحملها الانسان انّه
کان ظلوماً جهولاً وبعلی تفسیر شده است کان مظلوماً ومجهول القدر والعصر یعنی علی انّ الانسان
یعنی ابا بکر لفی خسر وکافر عمر است ویقول الکافر یعنی عمر یا لیتنی کنت تراباً یعنی شیعه و تراب شیعه است
وعلی پدر شیعه است و اوست ابوتراب اشهد لقد حبّب الله الیّ التراب مؤلف گوید که این تاویلات
اگرچه خارج از وضع کتاب بود لیکن اجمالا الاشاره بانها شد تا متبعین بدانند که قرآن بجز مدح محمد
وآل محمد وقدح اعدای ایشان مطلبی نگوید اگرچه همه مطالب در او است ولا رطب ولا یابس الا فی
کتاب مبین حتی علم صناعت ومتی یکون الساعة وعلم ما فی العرش والفرش حتی ارش الخدش والسلام
علی من اتبع الهدی بدانکه جمیع این تاویلات از معدن عصمت وطهارت رسیده است ملعون من فسّر القران
بالرای من فسّر القرآن بالرای فلیتبوّء مقعده من النار معوّبر از امام حسن بن میثد که خویش ریشی شما
وکو سجی من در قران هست لجناب فرموده بلی والبلد الطیّب یخرج نباته باذن ربّه والذی خبث لا یخرج
الا نکداً در قرآن است بحور و اوزان اشعار بحر طویل مثل طویل فی الهجران مرکبت اهواء اذاب فوآد
والصبر اهواه ولا تقتلوا النفس التی حرّم الله بحر مدید مثل مدید بالعباد زاد لبوساً هجره والبعاد
والعینا انّ قارون کان من قوم موسی وبحر بسیط بسطت من املی التی ادامهم خوفاً من الهجر لمّا ان
اتا بتهم فاصبحوا لا یری الا مساکنهم بحر وافر ووافر حظّ شعری فی مزید علی رغم الاعادی والحسود
الا بعداً لعاد قوم هود وبحر کامل کمال السرّ هنا فکان مقیماً بالمصطفی خیر الوری تکریماً صلّوا علیه و
سلّموا تسلیماً وامزاج هزج یا منی النفس عن الاوطان بالامس کان لم تغن بالامس واراجیز الرجز
الموزون اذ یحزن بقطعه بین الوری لا یذکر یا ایها الذین آمنوا اصبروا واوصل رمل اکرم به من رمل
انه للحنلی والمجتلی والذی اطمع ان یغفر لی وسریع سریع بحر قد بناه الحکیم کره علی سمعی بیا ندیم
ذلک تقدیر العزیز العلیم والسراح منسرح الشعر صاغر الاول فهامتهم عن الهوی فکلوا فاصابهم
سیئات ما عملوا وخفیف خفّ لما اردت اثر الخففا للذی سعی وکان طریقا ان کید الشیطان کان ضعیفا
ومضارع منرعنا لها جهادی وبتنا لها سهاری انی آنست نارا ومقتضب اقتضبه دمعاً مهجتی به
وربّا ما الرّم ما کسبا ومجتث مجتث شعری الفی فی القلب منی عشقاً فاستجر وابقی واقترب واوحی
ان یکون من الصالحین فعسی ان یکون من المفلحین وجنب جنب الشعر یشار الیه خطة الشاعر واتیا
الیه جاءه قومه یهرعون الیه ومتقارب انی آنست ناراً لعلی آتیکم منها بقبس انی وجدت امرأة تملکهم

واو بقیت

واو بقیت من کل شیء وطها وسط القلوب اربع مبنیة عامرة وعرشها اجمالها لما قربت الموت قلتما علی حق
وملک امن ان وعد الله حقّ ثم اقررتم وانتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تمرّدون انظرونا نقتبس من نورکم قیل
ارجعوا وراءکم فالتمسوا دور ماند از جرجر از کلام باز باید گشت و گرد این امام پس مامون متوجه
اهل نظر و متکلمین گردید و گفت من از شما استفسار و سؤال نمایم یا شما از من سؤال میکنید گفتند
ما سؤال میکنیم مامون گفت بپرسید پس یکنفر از ایشان پرسید که آیا خلافت علی از جانب خدا بود مامون
گفت بلی از جانب خدا و رسول است گفت آیا فرایض و واجب الهیه و احکام ربانیه از جانب خدا و رسول است
مامون گفت بلی از جانب خدا و رسول خدا است گفت پس چرا در فرایض و احکام و واجبات اسلام اختلاف
بهم رسید و در خلافت خلاف شد بلکه بهم رسید مثل آنکه نماز ظهر و عصر چهار رکعت و مغرب سه رکعت و
صبح دو رکعت و در دویست درهم پنج درهم زکوة است و حج بیت واجب است مامون گفت در سایر
فرایض دواعی نفسانی و اغراض شهوانی نبود بخلاف حکومت و خلافت که در اینها امارت و حکومت و دولت و
قدرت و اختیار و مال و ثروت و مرجعیت و خفقان نعلین هست لهذا اختلاف در خلافت شد و خواهد شد
الدنیا جیفة و طالبها کلاب ان الملک عقیم عالم دیگر گفت که جناب رسول خدا تعیین خلیفه نکرد از
برای رأفت بر امت زیرا ترسید که اگر خلیفه تعیین نماید شاید امت خلاف و مخالفت نمایند پس غضب الهی بر
ایشان نازل شود بمحض رأفت و رحمت بر امت تعیین خلیفه ننمود و باختیار امت واگذاشت مامون گفت
خداوند عالمیان رئوف‌تر است بر بندگان خود از پیغمبر هم هذا پیغمبران فرستاد و اوصیا تعیین نمود و حال
آنکه میدانست در میان ایشان مطیع و عاصی پیدا خواهد شد چنانچه شد وجعل منهم القردة والخنازیر وجعلنا
عالیها سافلها امع هذا از ارسال رسل و انزال کتب نمود مطیعان را امر و عاصیان را زجر کرد از حرق
وغرق وغیر ذلک مؤلف گوید بنابراین پس بایست جناب رسول خدا احکام واجبه و حرام بامت
تکلیف نماید زیرا اگر عاصیان احکام را مخالفت کردند از قبل نفوس سرقت و زنا و لواط و غیرها علاوه
برابت از بعد پیغمبر میکنند این امر مهم و خطب جسیم و کار عظیم را مهمل میگذاشت و باختیار امت موکول میفرمود
وحال آنکه آراء مردم مختلف و اغراض ایشان غیر مؤتلف و حدس ایشان غیر صایب و بعد از وفات آنجناب
بعضی بزید مایل و برخی بعمر و قایل شده منا امیر و منکم امیر خواهند گفت و جنگها و جدالها خواهد شد
و اختلاف شد باید خواهد کرد و بعد از میل برخی بیکی بنا است حاصل شده کانت بیعة
ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرّها خواهند گفت ام المؤمنین اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا فقد
کفر خواهد گفت بعد از چهار روز بجهت مطالبه خون عثمان کافر مسلمانان را خواهد کشت و بر امام زمان خروج خواهد
کرد

ودر میان نامحرمان سوار شتر عسکر شده حیص و بیص خواهد کرد سبحان الله این چه مهربانی بود که پیغمبر
فرمود و مردم را هرج و مرج انداخت خونها ریخته شد و خواهد ریخت تا قیامت و این چه رای ناصواب
بود که نمود که نعش مطهر او را در میان بگذارند و غسل ندهند و نماز نکنند و در سقیفه مشغول تعیین
خلیفه شوند و بگویند که این اهم است و سنی و شیعه پیدا شوند خون یکدیگر را بریزند و مال یکدیگر را
حلال بدانند و شیعیان را قرامطه و رافضه اسم بگذارند و حال آنکه این اسم چشم شیعیان را روشن مینماید زیرا
که این اسم را سبطیان بامر فرعون گذاردند یعنی ترک الوهیت فرعون نمودند جناب اقدس الهی بحضرت
موسی فرمود که این اسم را حفظ نما و این اسم را بهترین امتان بهترین پیغمبران خواهند گذاشت چون
شیعیان ترک عبودیت فرعون این امت را نمودند و بخلافت ابی بکر قایل نشدند لهذا این اسم را سنیان
بشیعیان گذاشتند لامن شعور حق بر زبان ایشان جاری کرد چنانچه سماعة بن مهران بحضرت صادق
عرض کرد و گفت ما بدترین مردم هستیم در نزد مردم یعنی در نزد سنیان ما را رافضه و کفار میگویند پس
آنجناب بسوی وی نظر کرد و فرمود چگونه می بینید خودتان را وقتیکه برانند شما را بسوی بهشت و برانند
و برانند ایشان را بسوی دوزخ و نظاره بکنند بسوی شما و بگویند ما لنا لا نری رجالا کنا نعدهم من الاشرار
یعنی چه شده است ما را که نمی بینیم با خود مردانی را که می شمردیم ما آنها را از اشرار یا سماعة والله لا یدخل
النار منکم عشرة رجال والله لا یدخل النار منکم خمسة رجال والله لا یدخل النار منکم ثلثة رجال والله
لا یدخل النار منکم رجل واحد فتنافسوا فی الدرجات واکمدوا اعدائکم بالورع ای سماعه بخدا قسم داخل
جهنم نمیشود از شماها ده مرد بخدا قسم داخل دوزخ نمیشود از شماها پنج مرد بخدا قسم داخل جهنم نمیشود
از شماها سه مرد بخدا قسم داخل دوزخ نمیشود از شماها یک مرد پس رغبت نمائید در درجات و غمگین نمائید
دشمنان خود را بتقوی نمیدانم پیغمبر بقدر مکتب داری نبود که بچه نائب میگذارد که نگذارد اطفال در
نزاع و جدال و فساد نمایند یا مثل سلطانی یا حاکمی نبود که ولیعهدی و نائبی تعیین فرماید چنانچه در این
جزو زمان بلکه سابق بر این زمان از آدم الی الخاتم متداول است تعیین ولیعهد میکنند تا نفوس و دماء
و عرض و مال بندگان خدا مصون و محفوظ بماند بنحوی که بعد از مردن آن سلطان و پیش از مردن او تفاوت
نمیکند بندگان خدا در مهد امن و امان هستند یا بقدر یک کدخدا یا ضابط دهی یا کدخدای محله یا بقدر
برزگری یا ملاحی یا حمالی یا جمالی یا عطاری عقل و هوش نداشت که کسی را در جای خود در دکان خود بگذارد
عقل کل و عقل اول بقدر این مردم عقل نداشت خداوند عالم در بدن کوچک انسانی حاکمی گذاشته که
بدن را حفظ نماید و امر معاد و معاش او را نظم بدهد پیغمبر حکیم عالم با این عظمت را سر خود مهمل گذاشت

وبی خلیفه



و بی خلیفه و حاکم بحال خود گذاشت سبحانک ان هذا الا بهتان عظیم یا داود انا جعلناک خلیفة
فی الارض فرمود و حضرت آدم را بعد از اول خلقت خلیفه نمود حضرت موسی بطور میرفت سفر یک ماهه را
هرون اخلفنی فی قومی و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین فرمود نمیدانم پیغمبر چرا بمخالفت خدا و انبیا
فرمود و موجب سفک دماء چندین کرور از مسلمانان شد و مفسدها بر او مترتب گردید و تا قیامت خواهد
شد اولادش طعمه شمشیر گشتند دخترانش اسیر شدند و بعضی در غل و زنجیر و محبس مسموم شدند و این چه
اختلافی بود که میان مسلمانان انداخت خون یکدیگر را حلال میدانند و تا قیامت این مفسده بر پاست
و بسبب این اختلاف کفر بر اسلام غلبه نمود خاتم الانبیاء که جمیع عقول در درک دقایق و اسرار و حکم و علل
و مصالح افعال و اعمال آنجناب حیران است کرده و کرها و لو موافق حکمت و فوق عقول بشر است بلکه
مدرکات قول یا فعل یا عمل آنجناب چندین هزار مصلحت و حکمت بکار برده چه در اصول و چه در فروع و چه در وانزاله
توحید و چه در واجبات و چه در سنن از صوم و صلوة و حج و جهاد و استحمام و تنویر و حلق و دلک و
تخلی و نکاح و رضاع و حدود و دیات و قصاص و در تفاصیل و جزئیات هر یک اسرار و حکم بسیار
فرموده و در معاشرت با اهل و عیال و عباد و آداب اکل و شرب و لباس و در هر فعلی از افعال و هر قولی
از اقوال کائنا ما کان حکمی موافق حکمت فرموده است حتی در تخلی آداب بسیار قرار داده و آداب دخول و خروج
بیان کرده از تقدیم پای چپ در وقت دخول و عکس آن در خروج و انداختن سنگینی را بپای چپ و جرا
امرار دست بر شکم و نزع شلوار قبل از دخول بمستراح و لبس زیرجامه نشسته و در عمامه بعکس و بول
ایستاده در وقت تنویر و نهی از آن در غیر وقت تنویر و مالیدن نوره بسر بینی و استعمال حنا بعد
از تنویر و ادعیه ماثوره در همه حالات و آداب جماع و غیرها چگونه این امر عظیم و رکن دنیا و دین را
مهمل میگذارد و موجب سفک دماء و نهب اموال و هتک ستور میگردد و جسد مطهرش سه روز در
زمین میماند و اصحاب در سقیفه بتعیین خلیفه مشغول میشوند و بگویند این امر واجب تر است حاشا
ثم حاشا چگونه پیغمبر خدا اخلال بچنین واجبی میکند و کی و کجا مهمل گذاشت مادام الحیوة باشاره
و تلویح و کنایه و تصریح وصیت فرمود و تعیین خلیفه نمود و در غدیر خم گفت آنچه که بالاتر از آن متصور
نبود و در مرض موت قلم و دوات خواست عمر گفت هذیان میگوید این پیغمبر پس را نگذاشته که وصیت
نماید و در حضور آن بزرگوار صداها بلند کردند پس آنجناب فرمود قوموا عنی غرض من اینکه
سلطنت جداست و خلافت جدا ابوبکر و عمر و عثمان و بنی امیه و بنی عباس تا آخر سلاطین عرب و عجم
و روم و فرنگ سلاطین هستند دخلی بامام معصوم و منصوص و منصوب از جانب خدا و رسول ندارند

## در بیان معنی امی از دلائل کاغذ و معنای می‌بودن جناب پیغمبر

۱۰۲

وزانی و لا طی و چرا زاده و مابون و دیوث خلیفه بشود و لایت الجنة اسماً بنه دخل بدولت ملوك وجبا
نداد جناب رسول چون مفاسد عدم تعیین خلافت را می دانست لهذا در غدیر خم سر ساعت خطبه
خواند و تبلیغ کرد و مردم را شاهد کرفت و کفت هل بلغت قالوا اللهم نعم نمیدانم چرا شاهد میکرفت
و برای علی خیمه چرا زدند و مردم را چرا مامور نمود ند که با نجناب بامرة المؤمنین سلام نمایند فاروق چه
بخ بخ بود که می کفت صرت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة چه بود و کی بود محمد بن ابی بکر کوید اباذ
قد تقیضت بها معدما بخ بخ علیک وکشی وشعرای دیکر از حسان و غیره همه میکفتند این همه خوف و ترد
پیغمبر از چه راه بود و از چه و از که میترسید و چرا می ترسید و چرا تعلل میکرد تا انکه والله یعصمك من النا
نازل شد این همه های و هوی چه مر که و دستکاه و اساس برای این بود که زید بن حارثه متوفی که من
مولای او بودم علی نیز مولای اوست یا برای این بود که هر کس که من دوست او بودم علی هم دوست اوست بعد
از ان علی را بلند کند که این علی را میکویم نه علی دیکر را نعوذ بالله من هذه الحماقة والجهل و سخافة العقل
من هم چنین پیغمبری ایمان نیاورده ام بلکه پیغمبر این عقل را بنظارة و بیلو داری خود قبول ندارم و بعد از
ورود بمدینه بدان عجله و تعجیل مفسدین و روسا را ابواب جمع اسامه فرمودن چرا و از مدینه بیرون
نمودن چرا و رجوع شیخین در دل شب مخفی و دخول ایشان بمدینه برای چه بود انجناب درا غما بودند حشیم
خود را باز نموده فرمودند قد طرق المدینة فتنة عظیمة ابن ابی الحدید کوید ولا کان فی بعث بن زید مؤمرا
علیه قاضی لابن زید مؤمرا مؤلف کوید که انجناب فرموده ائتونی بدوات و بیضاء لا کتب لکم شیئا
لن تضلوا بعده ابدا یعنی دوات و سفید بیاورید تا بنویسم برای شما چیزی که اکر کمراه نشوید ابدالاباد عجب
میکنم عمر چرا نکذاشت که انجناب بنویسد چیزی را که کمراه نشوند ابدالاباد و چرا کفت هذیان میکوید و چرا
نکفت که شما امی هستید نمیتوانید بنویسید ابن عباس چرا کریه میکرد بنحوی که زمین تر می شد و چرا الرزیه
کل الرزیه می کفت یوم الخمیس ما یوم الخمیس چرا میکفت مؤلف کوید که جناب رسول خدا هفتاد و دو
زبان می دانست و هفتاد و دو خط می نوشت امی بجهة ان می کفتند که منسوب بود بام القری که مکه باشد
مثل اینکه میکویند مکی و مدنی بغدادی و طهرانی و تبریزی در معانی الاخبار مسطور است که از حضرت صادق
پرسیدند لم سمی النبی الامی فقال ما یقول الناس قلت یزعمون انه انما سمی الامی لانه لم یکتب فقال علیه السلام
کذبوا علیهم لعنة الله انی ذلك والله عزوجل یقول فی محکم کتابه هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم
یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة فکیف کان یعلمهم ما لا یحسن والله لقد کان رسول الله
یقرء و یکتب باثنین و سبعین او قال بثلثة و سبعین لسانا و انما سمی الامی لانه کان من اهل مکة ام القری

التهی

## حدیث مجعول ما من نبی الا وله وزیران

القری و ذلك قول الله عزوجل لینذر ام القری و من حولها چرت دارم از این قوم همه ودعا که این همه
تصریحات و تلویحات و اشارات و نصوص را از جناب پیغمبر شنیدند و فضایل انجناب را از جناب پیغمبر شنیدند
و دیدند باز نسبت بآل رسول انجناب بکرو فرمود الحق مع علی و علی مع الحق یدور معه حیثما دار و مکرر
فرمود انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی پرسیدند اهل بیت شما و عترت کیستند فرمود علی و فاطمه و
دو فرزندان ایشان و شنیدند که انجناب میفرمود مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف
عنها غرق با وجود این بکشتی آل محمد ننشستند و عذاب جاودانی و رسوائی دو جهانی بجود بستند و بسفینه
تیمی و عدوی و اموی نشستند قبحهم الله فی الدارین و حشرهم مع الشیخین یقین دارم که خواهند کفت امین
و هم چنین از احادیث مجعوله و اکاذیب مجعوله عثمانیان است ما من نبی الا وله وزیران من اهل السماء و
وزیران من اهل الارض فاما وزیرای من اهل السماء فجبرئیل و میکائیل و اما وزیرای من اهل الارض
فابو بکر و عمر یعنی هیچ پیغمبری نیست مکر انکه برای او دو وزیر از اهل اسمان و دو وزیر از اهل زمین
بوده است اما دو وزیر اسمانی من پس جبرئیل و میکائیل است و اما دو وزیر زمینی من ابو بکر و عمر است
چون حضرات بکریان خود بر مجعولیة احادیث مزبوره اقرار دارند محتاج بجواب نیستیم صحیح هذا میکوئیم که
در احادیث نبویه بسبب کثرة کذب و بهتان باقرار خود ایشان احادیث موضوعه بسیار است پس عمل باخبار
متواتره یا متفق علیه ما بین خاصه و عامه باید کرد و باین اخبار احاد اعتماد نشاید جناب امیر المؤمنین
بنص حدیث متفق علیه ما بین ما و ایشان که یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی وزیر
انجناب است یعنی ای علی تو از من بمنزله هرونی از موسی این قدر فرق هست که بعد از من پیغمبری نیست
خرج ما خرج و بقی الباقی تحت العموم یعنی خارج شد انچه که خارج شد باقی ماند انچه که باقی است در تحت
عموم یعنی علی مثل هرون است در همه چیز مکر در نبوة که هرون نبی بود و علی نبود و بجز این فرقی در میان
نیست پس هر نسبتی که هرون بموسی داشت همان نسبت را علی بر پیغمبر داشت مکر نبوة و هرون بحکم صریح
ایه شریفه برادر موسی و وزیر و معین حضرت موسی بود امیر المؤمنین نیز باید بحکم منزله برادر پیغمبر
و وزیر و ناصر او باشد و نظر بتطابق از منه حذو النعل بالنعل باید قوم او را بکذارند و بدلالت سامری
امت که عمر باشد بسر ابو بکر کوساله جمع شوند مثل قوم موسی که هرون را مخذول کردند و باضلال
کوساله پرستی جمع شدند مثل قوم موسی و او را پرستیدند حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة از اینجا
که جناب امیر المؤمنین میفرماید انا عبد الله و اخو رسوله میکویند انا عبد الله نعم و اما اخو رسوله فلا
و اشاره باین معانی است قول انجناب وقتیکه انحضرت را بمسجد میاوردند توجه بقبر مطهر پیغمبر نموده فرمود

## ادلهٔ مجعولهٔ وارده در شان شیخین

یا ابن عم ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی ای پسر عم من بدرستی که این قوم مرا ضعیف کردند و نزدیک بود مرا بکشند و هم چنین گفت هرون دروقتیکه حضرت موسی ریش هرون را گرفته بود و در روز غدیر خم میان او و پیغمبر مواخاة شد پس برادر پیغمبر است و چون یک نور بودند پس آن نور شق کردید نصف آن پیغمبر بود نصف دیگر علی پس برادر پیغمبر است المومن اخو المومن من ابیه وامه ابوهما النور وامهما الرحمه المومنون اخوة الحدیث ذو شجون ولا یعرفها الا الراسخون این سخنها را بباید کوش جز کوش خر شنو و دیگر کوش خر الناس من جهة التمثال اکفاء ابوهم آدم والام حواء مراد من آدم معروف و حوا معروفه است که این اخوة در همه باشد لا آدم فی الکون ولا ابلیس لا ملک سلیمان ولا بلقیس العالم صورة وانت المعنی یا من هو للقلوب مقناطیس فان فاطمة ام المومنین و محمد و علی هما مومنان پس بدرستی فاطمه مومنان است و محمد و علی دو مومن حقیقی و فاطمه مادر انهاست وانها دو برادر اند از یک پدر و یک مادر کنیه فاطمه ام ابیها است یعنی مادر پدرش لا یعرف رطبنی الا و کذا بطنی باری وزیر پیغمبر جناب امیر بود و اگر ابوبکر و عمر وزیر بودند فانهما وزیران خائنان کاذبان پس بدرستیکه انها دو وزیر خائن و دروغکو بودند سلمنا این دو نفر نظیر ملایکه بودند امیر المومنین مخدوم جبرئیل بود و گهواره در پیش رسول را می جنبانید ولا فخر للحسنین فخر براو جبرئیل و میکائیل بود از طرق عامه روایت که عبد الرحمن بن عوف خدمت ام سلمه رسید عرض کرد ای مادر من میترسم کثرت اموال مرا هلاک نماید فرمود ای پسر من انفاق نما ای مادر و ای پسر در راه خدا صرف کن پس بدرستی من از رسول خدا شنیدم که میفرمود از اصحاب من جمعی هستند که مرا نمی بینند بعد از مفارقت من پس عبد الرحمن بیرون آمد بعمر بن خطاب حدیث ام سلمه را نقل کرد عمر بتعجیل پیش ام سلمه آمد گفت ترا قسم می دهم بخدا ای مادر من از انها هستم گفت نمیدانم و بری نمیکنم بعد از تو و این احادیث بسیار از طریق عامه و خاصه وارد است که اصحاب جمعی که صاحب تبه هستند از حوض ممنوع می شوند پس شک نیست که از اصحاب پیغمبر جمعی صاحبان و عالیة المکان والمنزله مرتد گشتند و ابوبکر و عمر و عثمان از ایشان هستند بشهادت علی و سلمان و ابوذر و عمار و مالک و فاطمه و حسنین و جمع کثیر دیگر و کل ائمه علیهم السلام شهادت بارتداد ایشان داده اند و شهادت این حضرات کمتر از شهادت شهود نحن معاشر الانبیاء نیستند بلکه بهتر و بیشتر اند پس بشهادت این شهود آن دو نفر هم وزیران خائنان کاذبان فی الدنیا والآخرة مؤلف گوید در عهد معویه بسبب بذل و بخشش و داد و دهش آن خال الفاسقین آنقدر احادیث و اشعار در مدح شیخین و مذمت امیر المومنین ساختند که از اندازه و احصا بیرون بود چون دروغ دار و عی نمیباشد در معرض تلف و منظمس بود و طرف شد و از این طرف

طرف دوستان

## حدیث مجعول که با امیر المومنین نسبت داده اند فرمود احب ان القی الله بصحیفة هذا المسجی

طرف دوستان علی و شیعیان وی از خوف سلاطین بنی امیه و بنی عباس فضائل انجناب را کتمان کرده ند و دشمنان انجناب بسبب عداوت کتمان فضائل آن بزرگوار را مینمودند و با این دو کتمان باز خافقین را پر کرده در السنه هر ملت و افواه هر امت مشهور و در دفاتر مسطور است و از جمله احادیثی که عمریان باو مفاخرت و مباهات مینمایند آنست که چون جنازه عمر را بیرون آوردند جناب امیر المومنین فرمودند احب ان القی الله بصحیفة هذا المسجی یعنی دوست می دارم که ملاقات کنم پروردگار خود را بصحیفه این مسجی یعنی پوشیده شده بکفن و در روایت دیگر ما احب الی ان القی الله بصحیفة هذا المسجی بصیغه تعجب یعنی چه قدر پیش من و چه قدر دوست می دارم که ملاقات کنم پروردگار را بصحیفه این مرد مسجی و معنی میگویند آنرا میکرد که خدا را ملاقات نماید بنامه عمل عمر غافل از اینکه آنحضرت آرزو می نمود که کاش ملاقات می نمودم با خدای خود با صحیفه ملعونه که این مرد با سایر منافقین نوشتند و همه اصحاب با او پیش خدا و بدعا علیها بسبب آن صحیفه ملعونه که نوشتند و بابی عبیده سپردند و او را امین نمودند و لهذا جناب رسول الله صلی الله علیه انتسب بابی عبیده بر سبیل کنایه و تعریض بلکه تصریح فرمودند اصبحت امین هذه الامه چنانچه مفصلا و مشروحا مذکور خواهد شد مؤلف گوید از حذیفه یمانی مرویست که روزی بدیدن رسول خدا رفتم خواستم پرده را بر داشته داخل حجره مطهره شوم دیدم کلبی را دیدم که نشسته است مراجعت نمودم زیرا که رسول خدا فرموده بود که هر وقت دحیه در نزد من است کسی داخل نشود در عرض راه بجناب امیر المومنین رسیدم فرمودند کجا بودی ای حذیفه قصه را عرض کردم آنحضرت مرا با خود برد فرمود برگرد با من تا شاهد باشی و شهادت نمائی بانچه که می بینی بدرستی تو شاهد من هستی باین امت بعد از پیغمبر ایشان پس برگشتم و من در در نشستم انجناب داخل حجره گردید سلام کرد دحیه گفت وعلیک السلام یا امیر المومنین و رحمة الله و برکاته و گفت بنشین و سر پسر عم و برادر خود را از دامن من بردار بدرستیکه شما اولی هستید از من پس انجناب نشست و سر انور را بدامن خود گذاشت و دحیه بیرون آمد پس فرمود ای حذیفه داخل شو پس داخل شدم اندکی گذشت رسول خدا از خواب بیدار شد و بروی علی تبسم نمود و فرمود سر مرا از دامن که گرفتی عرض کرد از دامن دحیه انجناب فرمود دحیه نبود برادرم جبرئیل بود وقتیکه داخل شدی چه گفتی و چه شنیدی آن شیر خدا ماجرا را نقل کرد رسول خدا فرمود ملائکه آسمان و سکان املاک سبعه سموات بامرة المومنین سلام کردند پیش از اهل زمین بحکم حضرت رب العالمین یا علی پیش از اینکه من تو جبرئیل این حکم را تبلیغ نموده و من مامورم که بجمیع مردم تبلیغ این حکم کنم ان شاء الله تعالی فردا تبلیغ حکم خواهم نمود پس فردای آن روز جناب رسول خدا منادی فرستاد

## تسلیم اصحاب بعد از رحلت بامارت در حیات رسالتپناه

وامر فرموده که درون خانهٔ انحضرت مجتمع شوند پس مهاجر و انصار و سایرین گروه گروه می امدند دو نفر
دو نفر داخل میشدند و سلام میکردند و می نشستند پس انحضرت مان دو نفر میفرمود برخیزید و بعلی سلام
کنید بامرة المؤمنین پس برمیخواستند و میگفتند السَّلَامُ عَلَیكَ یا امیرَ المؤمنین بعضی پیش از سلام کردن
میگفتند یا رسول الله بامر خدا و رسول خداست انحضرت میفرمود بلی بامر خدا و رسول است بخدا
قسم محمد نمیرسد که از پیش خود امری نماید قسم با خدائی که جان محمد در قبضه قدرت او است اگر ابا کنید یا این
امر را بر هم زنید و این عهد و عقد را بشکنید و خلاف این حکم را کنید کافر شده اید برسالت من و بخدا فَمَن
شَاءَ فَلْیُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْیَكْفُر إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا هر کس میخواهد ایمان بیاورد
و هر کس میخواهد کافر گردد بدرستیکه ما مهیا کرده ایم از برای کافران اتشی را که احاطه نموده است بایشان ۴۷
سراپردهای ان اتش و برخی بدون سؤال امتثال نموده سلام میکردند پس دو نفر اول که داخل شدند
ابو بکر و عمر بود سلام کردند نشستند رسول خدا فرمود برخیزید و بعلی بامرة المؤمنین بودن سلام کنید عرض کردند
بامر خدا و رسول خداست انحضرت فرمود بلی بامر خدا و رسول است پس برخواستند و بامرة المؤمنین
با انجناب سلام کردند بعد از ان دو نفر طلحه و سعد بن مالک داخل شدند مامور بسلام شدند برخواستند
بعد از سؤال مزبور سلام کردند بعد از ان سلمان و ابوذر داخل شدند مامور شدند و سلام کردند بدون
سؤال بعد از ان خزیمه بن ثابت و ابو الهیثم بن التیهان داخل شدند بعد از ماموریت بدون سؤال سلام
کردند بعد از ان عثمان و ابو عبیده بعد از حکم و بعد از سؤال سلام کردند پس مهاجرین و انصار دو نفر دو
نفر میامدند و سلام میکردند بعد از ان بریده اسلمی با برادرش بدون سؤال حسب الامر سلام کردند
پس حجره و صحن خانه و کوچه پر شد پس سنبویه نشبویه گفت دیگر که پسر عموی خود را بکمال رسانده اگر بتواند
ما شتر باشد او را پیغمبر میکند ابو الفضیل گفت مباک سوای زن بود و بر تو گران مینماید این کارها
اگر محمد میمیرد این عمل او را زیر پای خود میکنیم مؤلف گوید که بریده بعد از وفات رسول خدا امد بمدینه
اتفاقا ابو بکر را روی منبر پیغمبر دید و عمر را یکدرجه پائین تر از او دید از ناحیه مسجد فریاد کرد که ای ابو بکر
وای عمر گفتند ای بریده ترا چه شده است دیوانه شده گفت بخدا دیوانه نشده ام ولیکن بکجا رفت سلام
شما بعلی بامرة المؤمنین گفتند ای بریده امری بعد از امری روز بروز حادث میشود تو غایب بودی ما حاضر
می بینند حاضر چیزی را که غایب نمی بیند گفت یعنی شما دیدید چیزی را که خدا و رسول خدا ندیده بودند
والله وفا کرد رفیق تو بعهد خود که گفت اگر محمد میمیرد این امر را زیر پای خود میکند ادم و حرام است سکنای
مدینه بمن پس بمیان قبیله خود بریده رفت و در انجا بسر می برد تا انکه خلافت با انجناب رسید در خدمت

(حاشیه: بعد از ان عمار و مقداد و حذیفه داخل شدند بعد از ماموریت بدون سؤال سلام کردند)

الجناب

## قصهٔ مبارکهٔ غدیر خم

انجناب بود تا انکه انحضرت بدرجهٔ شهادت رسید پس بخراسان رفت و در انجا توقف نمود تا برحمت
ایزدی پیوست مؤلف گوید که اصحاب پیغمبر بحکم انسرور بحکم داداور دو با انحضرت دو مرتبه
بامرة المؤمنین سلام کرده اند مرتبه اولی این است که بخریک و دیده شد ثانیه در غدیر خم است و تفصیل این
بدین تفصیل است که جناب رسول خدا بحکم حضرت جلیل ارادهٔ حج و عمره نمود و بمردم میفرمود میخواهم اداب
مناسک حج و عمره را بشما تعلیم نمایم که تا ابد الاباد بماند پس نماند احدی از مسلمانان مگر انکه در رکاب ظفر
انتساب انجناب بود تا انکه وارد مکه شدند روز دوم جبرئیل از جانب ملک ودود فرود امده عرض کرد
بگو ای محمد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الٓمٓ أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ
وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
السَّيِّئَاتِ أَن يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ یعنی ابتدا میکنم بنام خدائی که رحمن است بمؤمن و کافر در دنیا
و رحیم است بمؤمنین در اخرت منم خدای لطیف غایب از ابصار و حواس منم خدای عالم و دانا ایا گمان کرده اند
مردم اینکه ترک کرده شده اند و از ایشان اکتفا نموده اند همین که بگویند ایمان اورده ایم و انها امتحان
نخواهند شد یعنی چنین نیست که از مردم همین اکتفا نمائیم تا ایشان را امتحان نکنیم خوش بود تا محک تجربه
اید بمیان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد و حال انکه هر اینه بتحقیق امتحان نمودیم ما کسانی را
که پیش از ایشان بودند پس هر اینه البته باید بداند خداوند عالمیان با امتحان کردن ایشان کسانی را که
راست می گویند که اصحاب علی باشند و هر اینه البته باید بداند خداوند عالمیان دروغگویان را بعد از
امتحان ایا گمان نموده اند کسانیکه عمل بد میکنند اینکه پیشی گرفته اند بما و از ما فوت شده اند و از
چنگ ما بدر رفته اند بد است انچه انها حکم مینمایند بلکه کسی بما پیشی نمیگیرد و از ما پیش نمیافتد و از دست
ما جائی نمیرود ان حبیب رب جلیل با وجود علم بان امتحان دفعتا از جبرئیل پرسید که فتنه و امتحان کدام است
جبرئیل عرض کرد که مبعوث نکردید هیچ پیغمبری از پیغمبران مگر انکه در اخر عمر مامور کردند که وصی خود را
تعیین فرماید و اطاعت او را مثل اطاعت پیغمبر بر امت فرض نماید پس چنین کردند که ستکان و پیشینیان
از پیغمبران و امت پیغمبران بعضی امتثال حکم نموده ناجی شده و برخی عصیان ورزیده هالک شدند
فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ مصداق احوال ان امم گردید اینک اجل موعود تو نزدیک است بانجا
رسد و لقای حضرت ایزدی نزدیک است که نصیب گردد حضرت عزت میفرماید که علی را وصی و خلیفه
خود کردانی و اطاعت او را بر امت خود واجب نمائی و باید ودایع اسرار و حکم و جمیع ما یحتاج الیه الامم را باو بسپاری بعد از
تو بتجاوز تعالی میفرماید ترا از میان مخلوقات خود اختیار نمودم بنبوت و علی را برگزیدیم از میان مخلوقات بوصایت

امت

## قصه ابراز عایشه اسرار جناب پیغمبر را

و امت تو بعد از تو مثل امم سابقه بعضی اطاعت وصی تو خواهند کرد و بعضی عاصی خواهند شد پس آنجناب
حسب الامر علی را نزد خود طلبید و یکشبانه روز با آنحضرت خلوت نمود حسب الحکم ودایع و اسرار و علوم
و مفاتیح غیب و حکم را بآنجناب سپرده و [illegible] فرمودند در منزل فاطمه خانم تشریف داشتند و از خلوت بیرون
با علی کمال تغیر و دلخوری با ایشان راه یافته پس فاطمه موقع که خدمت رسول خدا رسیده عرض کردند که
بسیار طول کشید خلوت و صحبت شما با ابن عم خود آن جناب از آن عنکبوت اعراض فرموده حمیرا عرض کرد که
یا رسول الله چرا از من اعراض میفرمائی [illegible] بهمین امری را که بآن مشغول بودید شاید که صلاح من
در دانستن آنها باشد آنجناب فرمود که راست میگوئی بخدا قسم این خلوت ما از برای اصلاح کسانی بود که سعادت
جو و توفیق ایمان را یافته اند [illegible] و راستی مامور شدم از جانب رب العزة که مردم را دعوة نمایم بسوی
آن امر و تو دوست خواهی داشت که آن امر چه چیز است در وقتیکه در ملاء عام ایستادم و امر را [illegible] مردم را بدان
پس آن [illegible] خلاف الله و رسوله که نهی از سوال کرده و یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد
لکم تسؤکم یعنی آنکسانیکه ایمان آورده اید بخدا و رسول خدا سوال ننمائید از پاره چیزهائی که اگر ظاهر شود
برای شما شما را غمگین مینماید باز چون مخاطب بآن خطاب بود جسارت نمود و عرض کرد چرا حالا آن امر را
نمیفرمائی که سبقت نمایم بآن امر عظیم و عمل نمایم بآن حکم که مصلحت من در او است فرمود خبر میدهم ترا لیکن
زنهار ابراز این امر را باحدی منما پیش از آنکه من ابلاغ نمایم بدرستیکه اگر سر مرا بروز ندهی خداوند عالمیان
ترا در دنیا و آخرت حفظ مینماید و از برای تو خواهد شد فضیلت سرعت و سبقت بایمان و اگر اذاعه و اشاعه
نمائید و عمل بآن امر ننمائید کافر شده اید بخدا و رسول خدا و اجر تو ضایع و خدا و رسول از تو بری خواهد شد و از
زیان کاران خواهی شد و بخدا و رسول ضرری نخواهد داشت اگر جمله کاینات کافر گردد [illegible]
پس آن [illegible] قسم یاد کرد و عهد نمود که اذاعه و اشاعه ننماید و بعد از تبلیغ امر ایمان بآن امر [illegible] و عمل
بآن نماید پس آنجناب فرمود رب العزة مرا خبر داده که اجل موعود من رسیده است و حکم محکم فرموده است که
علی را خلیفه و جانشین خود نمایم مثل انبیاء گذشته یا حمیرا باید این سر را در سویدای دل خود نگه داری
و باحدی افشا ننمائی آن امر [illegible] کرد که افشا ننماید و بعد از ظهور آن امر ایمان بآن امر بیاورد
ساعتی نگذشت بمضمون ان الشیاطین لیوحون بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا این امر را [illegible] و ضره خود حفصه
[illegible] ابراز نمود معهذا آن بر پدر خود شان گفتند و پدران ایشان بطلقاء منافقین [illegible] و معاندین
گفتند که محمد میخواهد خلافت را بسنت و طریقت کسری و قیصر و کسرش و ملت تبع و جبر در اولاد و اولاد
اولاد دنا ابد الآباد قرار دهد بخدا قسم اگر این امر بعلی قرار گیرد دمار از ما در آورد [illegible]

شما

بازبینی شد

## قصه مبارکه غدیر خم

شمار ندکانی نخواهد شد محمد با شما معامله میکرد بظاهر نه بباطن ولیکن علی بباطن معامله خواهد کرد و با نجبه
استنباط نماید از شما و نفوس شما عمل خواهد کرد پس نخواهید بعد در فکر خود باشید و بخود و اولاد و حفاظ
و اقارب خود رحم بفرمائید پس از این قیل و قال و تهدید نسا و رجال و استشاره و کنکاش و شور کردن
متفق شدند با آنکه تلف آنجناب را در عقبه هرشی رم بدهند چنانچه در تبوک کردند و خداوند عالمیان
آن خاتم پیغمبران را حفظ فرمود و ایشان چهارده نفر بودند نه نفر از قریش که ابوبکر و زریق و عثمان
و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده جراح و معویه بن ابی سفیان و عمرو بن عاص باشند
و پنج نفر از سایر ناس که ابو موسی اشعری و مغیرة بن شعبه ثقفی و اوس بن حدثان بصری و ابو هریره و ابی
طلحه انصاری باشند جبرئیل این حکایت را با آنحضرت خبر داد که عنکبوت این سر را بسحلوت گفت و اینها
بر پدران خود گفتند و اظهار با معاندین تمهید نمودند که ناقه سواری ترا رم بدهند و شما را هلاک نمایند
و تا انتشار ولای آنجناب تاخیر تبلیغ بود و میلش آن بود که در مدینه تبلیغ نماید زیرا که از منافقین ترس
داشت پس بسرعت هر چه تمامتر قطع منازل و طی مراحل میفرمود تا اینکه این آیه را جبرئیل آورد که در سوره
حجر است ولنسئلنهم اجمعین عما کانوا یعملون فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزئین
یعنی هر آینه از ایشان سوال خواهیم کرد جمیعا از آنچه کرده اند پس زحمت بکش و برسان آنچه که بآن ماموری و
اعراض نما از مشرکین بدرستیکه ما کفایت میکنیم از تو استهزا کنندگان را و شر ایشان را از شما دفع خواهیم کرد
پس آنجناب سرعت و تعجیل در قطع منازل میفرمود بلکه داخل مدینه شود و در مدینه اقدام بدین تبلیغ فرماید
جبرئیل در آخر شب نازل شده این آیه که در سوره مائده است آورد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من
ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین یعنی
ای پیغمبر برسان بمردم حکم مرا و آنچه را که بتو نازل شده است از خدای خود و اگر تبلیغ ننمائی پیغام او را نرسانیده
و پیغمبر خدا نیستی و از زمره پیغمبران خارج شده خدا ترا حفظ میکند از شر منافقین بدرستی خدا هدایت نمیکند
قوم کافرین را که قصد هلاک تو کرده اند پس آنجناب گفت که فردا تبلیغ رسالت میکنم پس فردای آن شب
در غدیر خم آنجناب منادی فرستاد اول حاج را برگردانیدند و ابوبکر و عمر تا جحفه رسیده بودند ایشان را نیز
برگردانیدند و آخر حاج را ملحق نمودند و از جهاز شتر بحکم آنجناب منبری ساختند آنحضرت بالای منبر رفته
خطبه طولانی در غایت فصاحت و بلاغت در مدح علی و امامت او و اوصاف امام خواندند چنانچه گذشت و دست
علی را گرفتند و بالا بردند و آنحضرت را بلند کرده بسینه خود چسبانیده فرمودند ایها الناس الست اولی
بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی یا رسول الله قال من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد

٧

السحلوت کز بور المرأة الاجنة ق الماجنة من لا یبالی قولا و فعلا کانه صلب الوجه

من عاداه

مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ یعنی ابکروه مردم ایا نیستم من اولی و سزاوارتر بمؤمنین از نفسهای خویشان کفتند بلی یا رسول الله پس فرمود هرکس که من بودم و هستم مولا و اقای او پس این علی اقا و مولای او است پس انحضرت را انقدر بلند نمود که زیر بغل انجناب پیدا شد و زانوهای امیرالمؤمنین بجای مبارک پیغمبر بود و فرمود که این علی را میکویم نه علی دیکر پس امر فرمود که خیمه برای علی زدند و حکم فرمود که جمیع مردم بخیمه انحضرت بروند و بامرة المؤمنین بانجناب سلام بکنند و مبارکباد بنمایند بعد از این های و هوی و غوغا و استماع این نقلها و حکایتها ابوبکر و عمر عرض کردند این نوع تسلیم بامر خدا و رسول است فرمود بلی امر عظیم مبدون امر خدا چکونه منصور میشود پس داخل خیمه کردیدند و سلام بامرة المؤمنین نمودند و عمر دست بدوش مبارک امیرالمؤمنین زد و کفت بخٍ بخٍ هَنِیئاً لَکَ یا عَلِی اَصْبَحْتَ مَوْلَایَ وَمَوْلَا کُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ یعنی بخ بخ کوارا باد بتو ای علی صبح کردی در حالتیکه اقای من و اقای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه شدی محمد بن ابی بکر در هجو پدر خود کوید

یا اَبانا قد وجدنا ما صلح · خاب من انت ابوه وافتضح
انما اخرجنی منک الذی · اخرج الدر من الماء الملح
فیک وصی احمد فی یومها · ام لمن ابواب خیبر قد فتح
یا بنی الزهراء انتم عدتی · وبکم فی الحشر میزانی رجح
فاذا صح ولائی لکم · لا ابالی ای کلب قد نبح
انسیت العهد فی خم وما · قاله المبعوث فینا وشرح
ما تری عذر لک فی الحشر غدا · یا لک الویل اذا الحق اتضح
وسئلک المصطفی عما جری · من قضایاکم و من تلک القبح
ثم عن فاطمة وارثها · من ذوی عدوین فیه فضح
وعلیک الخزی من رب السماء · کلما ناح حمام وصدح



ابا زرت قد نقصت بها بعدما بخ بخ ملحد و کشح یعنی ایا بمیراث پیراهن کردی خلافت را و پوشیدی اورا بعد از انکه بخ بخ کفت علی تو یعنی رفیق کافر تو و پهلو خالی کرد پس ان چهارده نفر در کنار عقبه در کردنه کاه کوتل کمین کردند و دبه های پر از سنکریزه در دست کرفته منتظر وقت و فرصت بودند پس انجناب حذیفه و عمار را طلبیدند بحذیفه فرمودند که مهار شتر را بکیر و بعمار فرمودند تو از عقب ناقه را بران تا سر کتل رسیدند از کمین دبه ها را بزیر پای ناقه غلطانیدند پس ناقه فریاد نمود و نزدیک بود رم نماید پس ان حضرت خطاب بان ناقه نمودند که ساکت شو و ساکن باش باکی بر تو نیست ان ناقه بکلام فصیح و عربی اشکار عرض کرد که بخدا قسم دست و پای خود را از جای خود حرکت نمیدهم تا تو بروی من سواری پس انقوم چون دیدند که ازین باب کاری ساخته نشد نزدیک امدند که بدست خود بدهند و شتر را بقعر دره بنیدازند حذیفه و عمار شمشیر کشیدند و بان کافران حمله کردند چون بریق و لمعان شمشیر را مشاهده کردند پس دویدند و فرار نمودند حذیفه عرض کرد یا رسول الله این قوم کیستند فرمود منافقین امت منند در دنیا و اخرت عرض کرد جمعی را مقرر فرمایند که بروند این قوم را بزنند و سرهای ایشان را بیارند فرمود نمیخواهم در اطراف واکناف

افاق

# حکایت در باب و نسخه صحیفه ملعونه

افاق بکویند که محمد امد جمعی با و ایمان اوردند و بعد از تسلط و استیلا و قدرت و استغنا انها را کشت علاوه بر این علت خداوند عالمیان فرموده از انها اغماض و اعراض نمائیم ای حذیفه خدا دوست کمین انها است مهلت میدهد ایشانرا مدت قلیلی بعد از ان منتظر میکند ایشانرا بعذاب شدید و غلیظ حذیفه عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد ایشان کیستند انجناب اسامی ایشانرا تعداد فرمود حذیفه میکوید در میان ایشان بود کسانی که من دوست نمیداشتم که انها در میان انها باشند و بانها میل و محبت داشتم و وثوق زیاد بانها داشتم پس انجناب فرمود کویا تو در بعضی از این مردمان شک داری سر خود را بالا کن چون سر خود را بالا کردم دیدم که در ثنیه ایستاده اند برق زد بسیار روشن و اطراف ما را مثل روز روشن نمود و ان برق ایستاده بود بنوعی که من کمان کردم افتاب طلوع کرده است والله همه را یکیک دیدم و شناختم و شمردم چهارده نفر بودند پس از عقبه پائین امدیم صبح شد و خیانت انقوم ظاهر کردید انحضرت قدغن فرمود که بجوی نمایند ابوبکر و عمر مخالفت نمودند و بجوی کردند جناب رسول خدا بعد از اطلاع از بجوای ایشان عتاب بابی بکر و ابن خطاب نمود که چرا بجوی نمودید انکار کردند و قسم خوردند که ما بکدیکر و اند بد ایم و بجوی نموده ایم و قسم دروغ خوردند بعد از ان انجناب سوار شده داخل مدینه شدند پس انقوم در خانه ابی بکر جمع شدند و قسم خوردند که نکذارند این امر بعلی برسد و امر کردند سعید بن عاص اموی را که صحیفه طولانی نوشت و خلاصه ان صحیفه ملعونه این است که جناب رسول خدا امد و بر خود را اتمام کرد و از دنیا رفت و خلیفه تعیین نفرموده تا انکه خلافت ارث نشود و دولت کسری و قیصر نکردد و انچه واجب است بر مسلمانان این است که جمع شوند و هرکس را که صلاح میدانند خلیفه نمایند هرکس ادعا نماید که پیغمبر خلیفه تعیین کرده یا ارث از او مانده دروغ و باطل کفته است زیرا که پیغمبر فرموده نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة و کسیکه بکوید امامت و خلافت مثل نبوت است غلط کفته است زیرا که پیغمبر فرموده اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یعنی اصحاب من مثل ستارکانند بهر کدام که اقتدا کردید هدایت یافته اید و عجب است شعر که بعضی از شعرا کفته اند

صحابه کرچه جمله کالنجومند · ولی بعضی کواکب نحس و شومند

کرکسی بکوید خلافت بقرابت بود غلط کفته است زیرا که خداوند عالمیان میفرماید ان اکرمکم عند الله اتقکم یعنی بدرستیکه عزیزترین شما پیش خدا پرهیزکارترین شما است و کسیکه خلاف اجماع نماید او را بکشید زیرا که پیغمبر فرموده لا تجتمع امتی علی الضلال ابداً یعنی امت من جمع نمیشوند بر کمراهی هرکز و شهادت خود را در اخر صحیفه نوشتند و او را بابوعبیده جراح سپردند و ان امین المنافقین ان صحیفه را برد و در مکه بجائی سپرد و در انجا بود و محتاج الیها نشد تا ایام خلافت عمر و ان دلال اخر صحیفه بود ... و بود ان صحیفه همان است که جناب امیرالمؤمنین

علی الخطا ذ

٩

## صحیفه ملعونه و امانت ابی عبیده جراح

آرزو مینمود و میفرمود کاش ملاقات میکردم خدا را بصحیفه این مرد میبحی و با او در نزد خدا مخاصمه میکردم
چنانچه گذشت و خواهد آمد انشاء الله تعالی و در نماز صبح حاضر شدند و بعد از نماز آنجناب متوجه آن
اهل نفاق گردید و بابی عبیده فرمود بخ بخ من مثلک وقد اصبحت امین هذه الامة یعنی به به کیست مثل
تو بتحقیق صبح کردی امین این امت بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم
ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم وویل لهم مما یکسبون یعنی پس وای
یا ویل که چاهی است در قعر سقر که اهل سقر از شر و گرما و حیات و عقارب و عذاب آن چاه بخدا پناه می برند
بر کسانی باد که مینویسند کتابی را بدست خودشان و برای خود ایشان که انجیل و توریة باشد بعد از آن
میگویند این کتاب از پیش خداست و کلام اوست تا بگیرند و بخرند بثمن قلیل دنیا را پس ویل برای ایشان است
بسبب آنچه که نوشته اند دستهای ایشان وای یا ویل برای ایشان از آنچه که کسب مینمایند و دین خود را
بثمن قلیل دنیا میفروشند پس فرمود لقد اشبه هؤلاء رجال فی هذه الامة یستخفون من الناس ولا
یستخفون من الله وهو معهم اذ یبیتون ما لا یرضی من القول وکان الله بما یعملون محیطا بتحقیق شبیه شدند
بان قوم که توریة و انجیل از پیش خود می نوشتند و میگفتند اینها از خداست مردمان چندی از این امت کتابی
نوشتند که صحیفه ملعونه باشد و گفتند این احکام از خدا و رسول می باشد عهد کردند و قسم خوردند
که بعد این راز را ابراز ننمایند از مخلوق می ترسند و از خدا نمی ترسند و حال آنکه خدا با ایشانست و شبها
بیتوته می نمایند ببعضی از سخنان بد که مرضی خدا نیست و خداوند بعملها و کردهای ایشان محیط و عالم است
و نیز فرمود بتحقیق در این امت پیدا شده اند در همین ایام اما نفر و شباهت بهم رسانیده اند بان قومی که
در جاهلیت بودند صحیفه نوشتند مثل صحیفه آن قوم که در جاهلیت نوشتند و در کعبه آویزان کردند و
اگر نه این بود که از جانب خدا مامورم باغماض و اعراض هر آینه گردن اینها را میزدم حذیفه میگوید بخدا
قسم دیدم آن قوم را که رنگ از صورت و چهره ایشان پرید و لرزه باندام اینها افتاد بمثابه که اهل مجلس همه فهمیدند
که این جمع این اعمال را کرده اند و منافقین این جماعت هستند و در باب ابی عبیده گفته اند غلط الامین
فحازها عن حیدرة والله ما کان الامین امینا چنانچه در روضة الصفا و غیره مسطور است صاحب موافق
اشتباه کرده است و غلط گفته است در نسبت این شعر بغلات و غرابیه و گفته است مراد از امین جبرئیل است
که اشتباه کرد و تبلیغ به پیغمبر کرد و از علی نبوة را دفع کرد و این آیات در باب صحیفه ملعونه نازل شده ان
الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم یعنی کسانیکه مرتد شدند از
دین و قهقری کردند بعد از آنکه هدایت بر ایشان واضح و لایح گردیده بود شیطان تسویل و تزیین نمود

برایشان



برایشان و نیز در باب صحیفه ملعونه میفرماید ومکروا مکرا ومکرنا مکرا وهم لا یشعرون یعنی مکر کردند
مکر کردنی و مکر نمودیم ما مکر کردنی و حال آنکه ایشان شاعر بمکر ما نبودند و نیز در سوره زخرف میفرماید ام
ابرموا امرا فانا مبرمون یعنی آیا محکم کردند کاری را پس بدرستیکه ما محکم کننده کاریم و در سوره توبه میفرماید
یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر قسم میخورند بخدا که نگفته اند و حال آنکه بتحقیق گفته اند
کلمات کفر را و نیز میفرماید ام یحسبون انا لا نسمع سرهم ونجویهم یعنی آیا گمان میکنند اینها که ما نمیشنویم اسرار
و نجوای ایشان را و جناب رب العزة بآنحضرت وحی نمود که حسین کشته شد در این وقت که صحیفه را نوشتند
و این صحیفه ایست که عمر در وقت نزع میگفت و کذلک ابوبکر در حالت نزع میگفت که محمد و علی آمده اند در دستشان
صحیفه ایست که ما نوشته بودیم و مژده جهنم میدهند حضرت باقر میفرماید مراد از این شریفه کذلک یریهم الله
اعمالهم حسرات علیهم اذا رأی واعتد الموت ما اعد لهم من العذاب الالیم وهم اصحاب الصحیفة التی کتبوا علی
مخالفة علی وما هم بخارجین من النار یعنی همچنین مینماید بایشان خداوند عالمیان عملهای ایشان را
در حالتیکه آن عملها حسرت ایشان و باعث حسرت ایشان خواهد شد وقتیکه مشاهده مینمایند اعمال خود را
در وقت مرگ و آنچه را که آماده شده است برای ایشان از عذاب دردناک و اینها اصحاب صحیفه هستند
همچنان صحیفه که او را نوشتند بمخالفت علی و ایشان از جهنم بیرون نمیروند و دائم در نارند یا
ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة ای آنکسانیکه گرویده اید بخدا و رسول فرا نگیرید بطانه برای خود
که اصحاب صحیفه اند صحیفه مخفی نوشتند و ابو الفصیل فریاد میکرد و میگفت لعن الله ابن صهاک هو
الذی صدنی عن الذکر یعنی او است کسیکه مرا از علی معرض نمود و معاذ جبل در وقت نزع میگفت وا
ثبوراه لولا انی عیبة و قمر یعنی وا ویلاه و وا هلاکاه و وا خیبتاه بجهت دو سببی که با ابی بکر و عمر داشتم
مؤلف گوید جناب رسول خدا میدانست که خاطر خانم اشاعه این امر و اذاعه این سر خواهد
نمود مع هذا ابراز این امر را نمود که نفاق و نشوز و شقاق او بمردم ظاهر گردد و اگر اظهار این سر را پیش
حماروان بایمان و سیار را اذاعه اسرار آن رسول مختار را نموده بود و اگر این حکمت نبود اعلام شقاق
او باهل آفاق منظور نمیبود چگونه خانم پیغمبران و احکم حکیمان بان موثقه اطمینان میفرمود لا یلدغ
المؤمن من جحر مرتین که گزیده نمیشود مؤمن از یک سوراخ دو مرتبه و خود فرموده است لسان العاقل فی
قلبه وقلب الاحمق فی لسانه یعنی زبان عاقل در قلب او است و قلب احمق در زبان او است و ساحت
نبوة از حماقت منزه است من جرب المجرب حلت به الندامة هر که تجربه نماید تجربه کرده شده را پشیمانی باو میرسد استودعک
ردها لک ومن ذهبک از جمله وصایای آنجناب نسبت بدری آن سید ابرار بان شریفه مکار اسرار خود را سپرد و او بروز داد

## هجرت نمودن جناب پیغمبر از حجرات زوجات

وهکذا وقتیکه ماریه قبطیه را قذف نمود وگفت ابراهیم از پیغمبر نیست از فلان سیاه است انجناب با آنکه عالم بر کذب عایشه بود شمشیر خود را بدست اسد الله الغالب داده فرمود برو و فلان سیاه را بکش وجناب امیر المؤمنین نیز چون عالم بر کذب عایشه بود عرض کرد یا رسول الله مثل مسمار سرخ شده و حدیده محماة باشم که در میان پشم فرو میرود ومیسوزاند یا تبین و تفتیش نمایم فرمودند که مختاری پس انجناب با شمشیر آخته بسوی سیاه تاختند واز هر معبر که عبور میکرد جمعیت بسیار از پشت سر انجناب میرفتند واز عزم انجناب می پرسیدند تا آنکه جناب سراغ سیاه را در باغی گرفتند بان باغ داخل شدند سیاه دید که انجناب شمشیر برهنه در دست و غضب آلود میاید ترسید و بدرخت خرما بالا رفت انجناب نیز بالا رفت سیاه بی گناه خود را از درخت بزمین انداخت وعبای او بکنار رفت انجناب دید که سیاه مجبوب است محض از برای تضییع عایشه و نزاهت ماریه قبطیه این طور فرمود وحال آنکه یک کلمه میفرمود که عایشه دروغ میگوید رفع غائله میشد و پرده دری و هتک حرمت نمیشد واقرب بتوهم بود الفضیحة ینتشر والعذر ما ینتشر فضیحت و بدنامی منتشر میشود ولیکن عذر منتشر نمیشود و لهذا باین انتشار دفع انتشار و دفع فضیحت از ماریه فرمود و آن مؤتفکه را تفضیح نمود لطف حق با تو مداراها کند چونکه از حد بگذری رسوا کند مرویست که انجناب بعد از مراجعت این سفر در خانه ام سلمه تشریف داشتند و یکماه در انجا توقف فرمودند و بخانه هیچیک از زوجات نرفتند و سایر زوجات نیز باتش آن دو ملعونه سوختند همسایه بد مباد کس را پس عایشه و حفصه سید زنان خود شکایت نمودند ایشان گفتند ما می دانیم علاج این اعراض را شما بخانه ام سلمه بروید و بر فوق زنی او را فریب دهید زیرا که بسیار کریم و با حیاست و در کفها بز سماحت وگذشت پس همه ایشان بخانه ام سلمه رفتند در وقتیکه جناب امیر المؤمنین هم تشریف داشتند انجناب فرمود ای حمیرا چه چیز شما را باینجا آورده و از برای چه آمده عرض کرد یا رسول الله تشریف نیاوردن شما بمنزل ما مرا واداشت که باینجا آمدم وپناه می برم بخدا از غضب تو انحضرت فرمود اگر این طور می دانستی چرا سرّ مرا که تاکید زیاد در کتمان او نمودم بروز دادی حمیرا و خود را هلاک نمودی بعد از آن بخدمتکار ام سلمه فرمود جماعت مرا جمع کن و در نزد من حاضر نما پس چون حاضر شدند اشاره بجناب امیر نمود وگفت این برادر و وصی و خلیفه من است این است وارث من و قایم مقام من در امر شما و امر امت من او را اطاعت نمائید در هر امری که امر نماید و با او عصیان نورزید تا هلاک نشوید پس فرمود یا علی ما دامی که اینها اطاعت تو نمودند نگهدار ایشان را و نفقه وکسوه بده ایشان را و وقتیکه عصیان نمودند آنها را طلاق بده ایشان را انحضرت عرض کرد فدای تو شوم زنان ضعیف العقل و سست رای میباشند فرمود تو هم مدارا کن مادامیکه مدارا اصلح بحال ایشانست بعد از آن هر کس مخالفت نماید

وخلاف

## مسموم ساختن عایشه و حفصه جناب پیغمبر را

وخلاف رضای ترا نماید طلاقش بده خدا و رسول خدا از او بیزارند راوی میگوید همه زوجات ساکت وصامت بودند هیچکس حرف نزد مگر حمیرا که گفت هرگز مخالفت نمیکنم رسول خدا فرمود بلی خلاف کرده شدیدترین مخالفتها و قسم یاد میکنم همین حکم را نیز مخالفت خواهی کرد واز خانه خود بیرون خواهی خرامید در حالیکه دور ترا گرفته باشند گروهی چند و مخالفت این علی را خواهی کرد در حالیکه تو ظالمی وان مظلوم و بخداوند عالم عاصی خواهی شد و فریاد خواهند کرد بروی تو سگهای آب حوأب پس برخیزید بمنزلهای خود روید پس انجناب از برای دفع مخلین و رفع معاندین و تخلیه مدینه از مخالفین اسامة بن زید را امیر لشکر نمود و بقدر چهار هزار نفر از اصحاب عقبه وارباب مهر و کتاب صحیفه را با او جمیع نمود وقیس بن سعد بن عباده منافق رسول خدا او را جناب بن منذر و جماعتی از انصار را امر فرمود که لشکر را با آن گروه اشرار از مدینه بیرون نمایند بروند بجهاد و غزای دشمنانی که در حوالی شام بودند پس محتالان آن گروه را از شهر بیرون کردند و در یک فرسخی مدینه اردو زدند چون این سنت جاریه حضرت ایزد ذو الجلال وعادت و طریقه قدیمه قادر متعال است که حق و اهل حق باید همیشه ذلیل و مقهور و باطل و اهل آن دایم عزیز و منصور باشند سنة الله التی لا تبدیل لها وعادة الله التی لا تغییر فیها کذلک قضیها وامضیها وشاءها واراذها وحتمها وقدرها وجعل هذا الدار دار اعدائه وقدر دار الاخرة لاحبائه انجناب مریض و رنجور گردید والمرئتان بتعلیم ابیهما سقتاه سما ناقعا یعنی سنت و طریقه خدا که تبدیل برای او نیست وعادت خدا انچنان عادتی که تغییر در او نیست هم چنین حکم کرده است و امضا فرموده است او خواسته و اراده نموده وحتم کرده و مقدر فرموده است و این دنیا را خانه دشمنان خود کرده و آخرت را از برای دوستان خود معد و مقرر داشته است دو مرئه یعنی عایشه و حفصه بتعلیم پدر ایشان برسول خدا زهر دادند و این سم قوی تر از سم قدیم یهودیه بود و او را هیجان اورد در انحضرت در ان ایام که اخر ایام و بدترین شهور و اعوام بود بستری و محجور و از انظار موالف و مخالف مستور گردید و آثار سموم قاتله سر زن یهودیه بروز نمود مجلسی رحمه الله در اول جلد هشتم بحار میگوید روی عبد الصمد بن بشیر عن ابی عبد الله ع قال تدرون مات النبی او قتل ان الله یقول افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم فسم قبل الموت انهما سقتاه فقلنا انهما سقتاه قال ذاک ابوهما شر من خلق الله یعنی روایت نموده عبد الصمد پسر بشیر از حضرت صادق ع که انحضرت فرمود ایا میدانید که پیغمبر مرد یا کشته شد خداوند عالم میفرماید ایا پس هرگاه بمیرد پیغمبر یا کشته شود برمیگردید بر پشت و عقب خودتان پس زهر داده شد پیش از موت بدرستی ان دو زن زهر به پیغمبر دادند عرض کردیم گفتیم ان دو زن او را زهر دادند فرمود پدر ایشان شریرترین مخلوقاتند پس روز بروز شدت کرد و زهر سرایت بجمیع بدن مبارکش نموده بعالم بقا ارتحال

## انکار ابن حجر کفر یزید را و تامل وی در فسق او

که احمد بازی کرده است و هاشم یعنی بنی هاشم که پیغمبر باشد با سلطنت بازی میکرد یعنی سلطان بود نه
خبر از اسمان میامد و نه وحی نازل می شد این حرامزاده نبوت انحضرت را انکار کرده و در اشعار دیگر ش
صراحة انکار حشر و نشر و جنة و نار و معاد مینماید که ذکر انها موجب تطویل است ابن حجر در اواخر صواعق
میگوید هر کس و هر جبر بر حسین که پیت رسول خدا گریست اسمان و زمین گریست و خون از اسمان
ریخت و از زمین خون جوشید و جناب رسول بعد از اخبار جبرئیل انقدر گریست که زمین تر شد بعد
از ان میگوید حزن و ندبه و نوحه بر حسین در روز عاشورا بدعت است و از صفات مومنین نیست و در
لعن یزید میگوید یا لعن یزید جایز است یا ممنوع و توقف را ترجیح میدهد و لعن نکردن او اولی میداند و
از غزالی نقل میکند که حرام است بر وعاظ نقل مقتل حسین زیرا که مردم را بهیجان میاورد بر بغض صحابه اللهم
العنهم لعنا وبیلا و عذبهم عذابا الیما احمد حنبل سر مذهب حنابله که از اولاد ذو الثدیه و ذو الخویصره
رئیس خوارج است که ده هزار ان بشمشیر امیر مومنان بجهنم واصل شد میگوید که اگر ثابت شود که این
ابیات از یزید است یزید فاسق میشود انصاف بدهید یزید پسر پیغمبر را می کشد و لب و دندان او چوب
میزند و صریح انکار نبوة و معاد مینماید این حرامزاده میگوید که اگر ثابت شود که این ابیات از یزید است
فاسق میشود کار هنوز نعصب جد خود را می کشد و بغض علی را دارد یا علی حبک ایمان و بغضک کفر
یا علی لا یبغضک الا اولاد زنا یعنی ای علی حب تو ایمان است و بغض تو کفر است ای علی دشمن ندارد ترا مگر اولاد
زنا کلام رسول خدا است بدر باب این ولد الزنا صادق است پس از ان چوب بدندان ان سید مقیان بز
و میگوید عجب دندانها دارد حسین بن علی زید بن ارقم بگوید ای یزید بردار این چوب را از این لب و دندان که
بدرستیکه بسیار دیدم که پیغمبر این لب و دندان را می بوسید پس دختران پیغمبر را در مسجد خرابیکه نه سقف
داشت و نه در بی منزل بدهند شامیان بیایان صبح و شام بنظاره ان اسیران و تماشای ایشان بیایند و نان و
به یتیمان پیغمبر بدهند و دختر صغیره حسین در حالتیکه سر پدر را می بوسید در ان خرابه روی خاک از دنیا
ان سر پاک وفات نماید و سر مطهر ان ریحانه پیغمبر را بحکم پسر زیاد بی باک ولد الزنا ناپاک تقویر نمایند و گوشت
گلو و زیر گلو و پوست کردن و زبان ولهات بدان اقای عالمیان را برتراشید و ببرد و عمرو بن حریث بگوید حیات
خود را از این سر باو دهی این گوشتهای بخشید و تراشیده شده را بمن بده ان ولد الزنا بگوید اینها
بچه کار تو میاید عمر و بگوید کفن خواهم کرد پس بدان جبر خود انها را جمع نماید و در خانه خود تغسیل
و تطییب نموده دفن نماید که مدتها از شیعیان بود مشهور بدار الخز دار عمرو بن حریث مخزومی ه
**مؤلف گوید** در مدفن سر مطهر انجناب سی و دو قول دیده ام و هشتاد معجزه از ان سر در کتب



## در محل دفن سر مطهر حضرت سید الشهدا علیه السلام

دیده و از اصحاب شنیده ام بعضی از ان سی و دو قول در این مجموعه ذکر میشود و این احقر همه اقوال را صحیح میدانم
و تحقیق و تدقیق در اجوبه احادیث مشکله نوشته ام طالب تحقیق بان رساله مشهوره رجوع فرماید در
۵ بعضی از روایات انست که علی بن الحسین او را بنجار و طی الارض ببدن مطهر ملحق نمود و برخی گویند یکی از
شیعیان ان سر را دزدید و در خانه خود یا مسجد حنانه یا در مسجد کوفه یا در بالای سر پدر بزرگوار جناب امیر المومنین
دفن نمود در حدیث حماد في عليه السلم وارد است که در بالای سر پدرش جناب امیر المومنین دفن شد و حدیث
شریف عبارت لطیفه و نکته ظریفه دارد که انحضرت میفرماید که فلحق الراس بالجسد و الجسد بالراس یعنی
پس لاحق شد سر بتن خود و تن بسر خود و طایفه گویند با سایا بمدینه اوردند و پهلوی قبر فاطمه زهرا دفن
نمودند در یکی از ان چهار جا که محتمل است که ان مظاهر سر را در انجا دفن کرده اند مولف گوید که در پهلوی
قبر فاطمه بنت اسد مادر امیر المومنین دفن شد ابن سعد از علمای عامه گوید در نزد عمرو بن سعید بن عاص
مدینه ان سر را اوردند و ان حرامزاده در گوش و بینی انسر ورد اکرفت بعد از ان کفن نموده پهلوی قبر فاطمه
دفن کردند شعبی از علماء و مورخین سنیان گوید مروان سر انسرور را پیش روی خود گذاشت و شماتت نمود
پسران ولد الزنا بمینه ان سر مطهر را بدست می گرفت و میگفت یا حبذا بردک في اليدين و لونك الاحمر في
الخدين یعنی ای چه خوبست خوابیدن تو در دستها یا سردی تو در دستها و رنگ قرمز تو که در دو
عارض تست و میگفت بخدا قسم گویا الحال نظر می بینم ابن ابی الدنیا گوید انسر را انخانه یزید دزدیدند و در
باب الفرادیس شام دفن کردند یا در دار الاماره دفن نمودند برخی گویند در مسجد رقه در فرات مشهور دفن
کردند عبد الله بن عمر و الوراق گوید یزید او را بال ابی معیط فرستاد که این سر عوض سر عثمان باشد و
ان قوم در رقه بودند در خانه خود دفن نمودند بعد از ان ان خانه داخل مسجد جامع کردید در پهلو
درخت سدری مدفون بود و بر روی ان مدفن درخت کدوئی سبز کردید که در زمستان و تابستان سبز و خرم
بود برخی را زعم انست که خلفای مصر ان سر را از باب الفرادیس بعسقلان بردند و از انجا بقاهره مصر نقل
کردند و در انجا دفن نمودند و انجا مشهد و مقبره عظیم برپا نمودند و تا حال مزار و زائران است و بنادر مکان
برخی گویند که عمر بن عبد العزیز بسیار تفحص نمود مردم برجی گفتند در خزانه یزید در فلان مکان مدفون است
پس انجا را حفر نمودند صندوقی دیدند سر مطهر در میان او بود پس انسر را غسل داد و بمشک و عنبر طلا پر کرد و کفن
کرد بمدینه فرستاد در پهلوی پیغمبر مدفون کردید بعضی گویند بکربلا فرستاد جمعی گویند فرستاد لیکن
معلوم نشد که بکجا فرستاد و از کارهای پسندیده او و دور نیست که بکربلا و معلی فرستاده باشد و در انجا
دفن شده باشد باری سر انسرور و همه جا هست در اسمان پنجم هم هست زیرا که همان ساعت که بدرجه شهادت

[illegible]

## مدفن سر سید الشهداء و نصب کلمه سنیان

رسید نعش او را خون آلود با سمان بیخم بردند پهلوی صورت جناب امیر المؤمنین گذاشتند وَفِي قُلُوبِ مَنْ وَالَاهُ قُبُرُهُ در قلوب دوستان او است قبر او لا تطلبوا الحسین بارض شرقٍ او بغرب ودعوا الجمیع و عرجوا نحوی فمشهده بقلبی یعنی طلب نکنید مولا و آقای ما حسین را در مشرق زمین و مغرب زمین و همه را بگذارید و بیائید بسوی من پس مقبره او در قلب من است طوبی لعینٍ لا تزال تراکا طوبی لارواحٍ جعلن فداکا لا کان قلبٌ ما سکنت صمیمه لا کان نفسٌ لم تمت بهواکا خوشا بحال چشمی که همیشه ترا می بیند خوشا بحال ارواحی که فدای تو گشتند نباشد هر آن دلی که تو در اصل آن دل ساکن نباشی نباشد نفسی که در محبت تو نمیرد و دین اسلام بابت منطمس و آثار آن مندرس کرده مروی است که ابو الدواهی و ابو الملاهی و ابو عبیده از لشکر اسامه تخلف نمودند و شب داخل مدینه شدند و جناب رسول خدا در وقت احتضار فرمودند طرق المدینة فتنة عظیمة یعنی فتنه عظیمه داخل مدینه شد لعن الله من تخلف عن جیش اسامة خدا لعنت کند آنکسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه و مکرر میفرمودند نفذوا جیش اسامة یعنی لشکر اسامه را راه بیندازید منافقان بایهای خر از خجفی شدند و نرفتند تا آنجناب بمرضات رب الارباب فائز شد پس نعش مطهر آن غریب را گذاشتند و در سقیفه از برای تخریب دین جمع شدند و تعیین خلیفه نمودند و فتنها کردند و حزبها نمودند و در خانه پیغمبر را سوزانیدند و عمامه علی را بگردن انداختند و بمسجد کشیدند و فاطمه را زدند و محسن را سقط نمودند و این مختصر گنجایش تحریر وقایع وقت وفات آنحضرت را ندارد و همین اجمال اقتصار نمود مؤلف گوید کل سنیٍ ناصبیٌ هر سنی ناصبی است یقیناً عداوت با علی و آل علی دارند و بروز نمیدهند محبت تیمی و عدوی و اموی مجامع قلوب ایشان را گرفته است در محبت اینها و عداوت محمد و آل محمد بی اختیارند شب عاشورا با جمعی مشغول نوحه بودیم و اهل تبریز در آن شب تا صبح نمیخوابند در کوچه و برزن روی خاکها و زمین واحسین گویان صبح میکنند و صدای اهل آن شهر بگنبد دوار میرسید دو نفر از فضلای سنیان در آن مجلس حضور داشتند و قلیلی بکاء و تباکی از ایشان مشاهده می شد با ایشان گفتم افسوس که شما از این فیض عظیم محروم میدید گفتند چرا ما هم گریه بر حسین کردیم خدا لعنت کند یزید را گفتم گریه بدون اعتقاد بولایت ایشان بنحوی که ما قائلیم چندان سودی ندارد در جواب گفتند چکنیم بما مشخص نشده است آنطور مرتبه که شما برای حسین و برادر و پدر او قائلید ما علی را خلیفه رابع میدانیم گفتم مقصر بید و تجسس نمیفرمائید بلکه نزدیک بعناد شده میباشید گفتند معاذ الله اگر بما معلوم شود البته دین تشیع را قبول میکنیم و تبرا از مذهب خود مینمائیم و ما چند سال است با شما مباحثه و مجادله مینمائیم بما معلوم نشده است گفتم آیا این حدیث شک دارید که جناب



## محاجه مؤلف با دو نفر از علمای اهل سنت و جماعت و تشیع ایشان

رسول خدا فرموده است سَتَفْتَرِقُ اُمَّتِي عَلَىٰ ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً اَحَدُهَا نَاجٍ وَالْبَاقُونَ فِي النَّارِ گفتند شک نداریم که این حدیث از جناب پیغمبر است گفتم اما جناب پیغمبر آن یک فرقه ناجیه را بیان نمود که کیست یا بیان نکرد و از دو شق خارج نیست اگر میگوئید بیان نکرده مقصر خواهد بود بلکه برای همین امر آمده بود اگر میگوئید بیان فرمود کدام است آن فرقه ناجیه گفتند اسلام را بیان فرمود مسلمین و از فرقه ناجیه فرمود گفتم حالا در اسلام دو فرقه عظیمه هستند سنی و شیعه ما شما را ناجی نمیدانیم بلکه شما را کافر میدانیم و هم چنین شما ما را بد میدانید خون ما را حلال میدانید در این صورت جناب پیغمبر کدام یک از این دو فرقه را ناجی گفته است دو نفر فرو ماندند گفتند بجز اسلام دینی را تعیین نکرده گفتم پس شما در شک هستید و هنوز خود را ناجی نمیدانید یا ما را ناجی میدانید گفتند شما چطور میدانید گفتم من خود را شیعه و ناجی میدانم و شما هالک گفتند بچه دلیل گفتم بفرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله که ما بین ما و شما متفق علیه است و احدی را یارای انکار آن حدیث نیست گفتند کدام است آن حدیث شریف و کجا فرموده است که شیعیان ناجیند و غیر ایشان هالک گفتم اگر چنین چیزی بگویم شیعه میشوید گفتند اگر حدیث در طرق ما باشد و صحیح باشد ناچار و ناگزیر تشیع را دین خود میسازیم گفتم بشرط آنکه حدیث صحیح باشد و مثل حدیث اول بلکه اصح از آن بوده باشد و بمنزله قطعی الصدور باشد که گویا از زبان مبارک آنجناب میشنوید گفتند اگر چنین حدیثی مشاهده شود ما داخل دین شیعه میشویم کافر و معاند نیستیم گفتم حدیث مَثَلُ اَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَىٰ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَهَلَكَ آیا در این حدیث شک دارید گفتند نه گفتم آیا بکشتی اهل بیت ما نشسته ایم یا شما گفتند ما و شما هر دو در کشتی آل محمد نشسته ایم گفتم دروغ میگوئید در کشتی آل محمد اینها نشسته اند که صدای واحسین واحسین ایشان بکره اثیر میرسد و پادشاه تا گدای ایشان در این ماه سیاهپوشی میپوشند تعزیه داری میکنند مبلغهای خطیر خرج میکنند پا برهنه سر برهنه سینه میزنند مرثیه میخوانند شبیه می سازند نه شما ها که روز عاشورا را عید العاشور نام گذاشته اید در تمام الله عید میگیرید با همدیگر مصافحه میکنید من العابدین الفائزین میگوئید و میگوئید امروز کشتی نوح از غرق نجات یافت و حال آنکه دروغ میگوئید و اگر فرضاً هم چنین باشد بشما چه کشتی پیغمبر شما امروز غرق شده است و چندین چیزهای دیگر ذکر میکنید که در روز عاشورا اتفاق افتاده است که همه دروغ است و اگر راست هم باشد بشما ربطی ندارد و اگر ربط هم داشته باشد تعزیه داری مقدم بر سایر اعمال است زیرا که اگر رسول خدا زنده بود روز عاشورا در روز نوحه و نوحه و تعزیه داری آنجناب بود مؤلف گوید بخدا قسم در مکه روز عاشورا عیدگاه جشنی مشاهده نمودم که در هیچ ملکی و در هیچ عیدی در هیچ سوری مشاهده

## در ابطال حدیث مجعول ما راه المسلمون حسنا فهو حسن

نکرده بودم رختهای فاخر پوشیده خضاب سر و دست میکردند و مصافحه مینمودند و من العایدین العاید
میگفتند هیئت میکردند میکشند حلویات بخانهای یکدیگر میفرستادند و انواع قربانهای خود بجهة
برکت میگرفتند و از عالمی از علمای ایشان پرسیدم که امروز چه عیدی است گفت امروز کشتی نوح نجات یافت
و یوسف از چاه و زندان بیرون آمده و حضرت ابرهیم از آتش نجات یافته و امروز کشته شده است آقای
ما حسین گفتم این همه حرفها بر کنار باشد همان علت آخر سبب عید کردن شما است زیرا که این وقایع
در روز عاشورا واقع نشده است و دعائی که مشتمل است بر اکثر فقرات مزبوره مجعول است اصلا در
تواریخ و اخبار اثری و آثاری از آن فقرات نیست در بیان این شوبك قصه نابری از سر گفتم حضرت
یکی از متکلمین گفت که جناب پیغمبر فرموده است که ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن و ما راوه قبیحا
فهو عند الله قبیح یعنی آنچیزیکه در اسلامان قبیح میگویند پیش خدا قبیح است مامون گفت مراد
از مسلمین جمیع مسلمانان است یا بعضی از ایشان اگر مراد جمیع مسلمانان است در سقیفه جمیع مسلمانان جمع نشده بودند
بلکه خلاف آن ظاهر است زیرا که اجماع کل مسلمین محال است و اگر مراد بعضی مسلمانان است هر طایفه امام
خود را اختیار کرده اند مختار خود را احسن دانسته اند و مختار مخالفین خود را قبیح می دانند مناع کفر و دین
بی مشتری نیست کرو هی این کرو هی آن پسندد لیکن امامی که شما در صاحب خود ادعا می نمایید
پس یکی از علما گفت بنا بر این اصحاب پیغمبر خطا کردند و بضلالت افتادند مامون گفت خلافت
خلیفه باعتقاد شما نه واجب است و نه مستحب دانی که نه واجب است و نه مستحب چه خطا و چه ضلالت و چه
سوال **مؤلف گوید** که خلافت و سلطنت و حکومتی که باختیار مردم باشد و همچو هوای نفس و صرف نفع
خود شان کسی را سلطان نمایند این سلطان واجب الاطاعة بلکه مستحب الطاعة نمیباشد و امام منصوب
و منصوص از جانب خدا نیست که واجب الاطاعة باشد اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم من
مات و لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة الجاهلیة ای کاش سنیان می دانستند که این اولی الامر کیست که
واجب الاطاعة است و آن امام زمان کیست که هر کس او را نشناسد و بمیرد کافر مرده است عثمان یا معویه
یا یزید کافر و فاجر و لاطی و زانی و خمار و قمار باز قاتل سید شباب اهل بهشت است یا خلفای بنی امیه
و بنی عباس است یا خوندکار روم است که همه ایشان ظلم و فسق و فجور اند تر ابحد اقسم یا امام زین العابدین
یا یکی از ائمه علیهم السلام یا علامه حلی یا میر داماد یا سلطان ایران را نشناسد و همچنین امام فخر رازی یا زمخشری
یا ذو النون مصری یا جنید بغدادی سلطان روم را نشناسد کافر مرده اند و بجهنم میروند بیزارم ازین
چنین خدائی و همچنین پیغمبری و همچنین امتی ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم

عذاب

## اختیار امام باغلبیت نه باجماع مردم که موجب هرج و مرج باشد

عذاب عظیم پس یکی از علما پرسید که تو مدعی امامت علی هستی بر دست اقامه بینه و برهان بر طبق ادعا
خود مامون گفت من مدعی نیستم بلکه مقرم بامامت آنجناب اقامه بینه و برهان بر مقر نیست مثلا کسی
اقرار نماید بانکه من بیجمو مان بزید مدیونم از او مطالبه بینه نمی نمایند شما ما بین مدعی و مقر فرق نمیکذارید
بلکه مدعی شمائید که میکوئید ابو بکر ولی است و ولایت و تولیت ناس و عزل آنها با او است بر شما است اثبات
و اقامه بینه و بینه اگر از سنیان است مقبول الشهادة نیست زیرا که مدعی است و غیر سنی این طور شهادت
نخواهد کرد پس عالمی از آن علما گفت بعد از وفات پیغمبر بعلی چه چیز واجب بود که بکند مامون گفت آنچه
کرد گفت بعلی واجب نبود که بمردم اعلام نماید که من امامم مامون گفت امامت بفعل علی و فعل مردم و اختیار
کردن ایشان و بدلخواه و هوای آنها نیست امامت امری است از جانب خدا اگر از بندگان اختیار نماید
کسی را که عقل او در کمال قوت باشد و اعلم و اتقی و اورع و ازهد ناس باشد و معصوم باشد از صغایر و کبایر
من المهد الی اللحد عیبی در خلق و خلق او نباشد و بنصب خلق کسی امام نمیشود باید خدا و رسول منصوص نماید
چنانچه بحضرت ابرهیم میفرماید انی جاعلك للناس اماما و بداود میفرماید انی جاعل فی الارض خلیفة پس
امام امام نمیشود مگر از جانب خدا و باختیار کردن خدا او را بسبب طهارة مولد و شرافت نسب و طهارة در منشا
و عصمت در مستقبل و زهد و علم و اگر بزور یا اجماع خلیفه شود منصوب بان فعل میشود نه منصوب من الله و بآن
میشود و در صورتیکه خلاف آن ظاهر شد معزول میشود و این عمل مستلزم هرج و مرج و موجب فتنه و فساد
و خلاف نظام و اتلاف نفوس و اموال و موجب نفاق و شقاق میگردد چنانچه بزور و اجماع ابو بکر را خلیفه کردند
و لا تجتمع امتی علی خطا گفتند و ثانیا اجماع نمودند شدید تر از اجماع اول بر قتل عثمان و آن پیر مقلوب را بیایا
کشتند و گفتند اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و در میان قتله عثمان از اصحاب بسیار بودند مردم بآن
اقتدا کردند و عثمان را کشتند در حش کوکب که یهود در آنجا تغوط میکردند انداختند و سگها اکثر گوشت بدن او را
خوردند و که خوردند و بدون غسل و نماز و کفن شب مخفی دفن کردند پس در این صورت قاتلین عثمان میگویند
لا تجتمع امتی علی خطا و این عین همان هرج و مرج است که گفتیم **مؤلف گوید** حیرت دارم از ابو سالم
که میگوید بعلی واجب بود که بگوید من امامم چرا نگفت سبحان الله شرط امام علی بیعت نکرد و خود را صاحب
خلافت می دانست و چه قدر معرکها و مجادلها و اقامه شهود در سقیفه بنی ساعده نمود و چه احتجاجها که بخلفا
نمود و یا چهل روز و چهل شب با فاطمه و حسنین در خانه اصحاب میگردید و طلب اعانت مینمود که حق خود را
بگیرد مگر نشنیدی که مخالفین این مطالبه را حب جاه و حرص دنیا نام نهادند و از جمله مطاعن آنجناب شمرده و علمه آنجناب
بگردن انداخته بمسجد کشیدند و قصد او بقتل کردند عمر گفت بیعت کن و الا گردنت را میزنیم و در شوری

## حکایت زن و ابن جوزی در نماز سلمان

معرکها نمود و احتجاجها کرد و با وجود این شدت مطالبه این عالم جاهل میگوید چرا علی نگفت که من امام منصوص
و مخالف علی را جمیع سنیان و شیعیان بلکه یهود و نصاری میدانند احدی را یارای انکار نیست تعجب میکنم از
این حرامزاده که میگوید چرا علی نگفت که من امام باری این قوم در حرب و عصبیت بجائی رسیده اند که انکار
بدیهیات و ضروریات را کرده اند مثل انکار مکه و مدینه خود شان جناب امیر را قاتل عثمان میدانند یا آمر با
یا راضی بان یا محرک قاتلان میدانند و لهذا معاویه از شام برخواست و مطالبه خون عثمان نمود و عایشه
سوار عسکر شده در بصره مطالبه خون عثمان کرده و فریاد میکردند علی محرک بود و منع قاتلان نکرد بلکه قتله
عثمان از آنکه عایشه است و نمید هد و بان بوخلی شهید اعانت نکرد سهل است با و نماز نکرد و غسل و کفن نکرد
و ندادمع هذا باز علی را خلیفه رابع و امیر المؤمنین میگویند و عثمان را خلیفه سیم میدانند مثل ایشان مثل
همان اطفال است که سابقا مسطور گردید که هر چیزی می بینند می خورند حتی عذره خود را می خورند و قاعای گویند
یا باید عثمان مسلمان نباشد یا علی چنانچه در کتب فریقین مسطور است که زنی در مجلس وعظ نشسته بود آن
آخر مجلس برخواست و از آن واعظ پرسید که او ابن جوزی بود و گفت ایها العالم سلمان بکجا مرد گفت در
مداین گفت نماز بر او که کرد گفت علی گفت علی کجا بود گفت در مدینه بود و بطی الارض آنجا رفت و نماز بسلمان
کرد آن زن پرسید که عثمان بکجا مرد گفت در مدینه گفت نماز بر او که کرد گفت هیچ کس گفت علی کجا بود گفت
در مدینه گفت پس عثمان مسلمان نبود که علی بر او نماز نکرد با آن قرب جوار و بطی الارض به مداین رفت و بسلمان
نماز کرد ابن جوزی گفت اگر باذن شوهرت باین مجلس آمده لعنت خدا بتو و بشوهر تو و اگر بی اذن شوهرت
اینجا حاضر شده لعنت خدا بر تو باد آن شیره زن گفت در جواب ام المؤمنین که سوار شتر عسکر گردید و
بصره رفت و با امیر المؤمنین جنگ نمود باذن شوهرش ببصره آمد و جنگ نمود یا بی اذن شوهر آمده بود
ابن جوزی فرو ماند بکمال خفت و نهایت خجالت از منبر بزیر آمده از دری که پهلوی منبر بود بخانه خود دوان
شد و داخل خانه خویش گردید زیرا که اگر میگفت باذن پیغمبر آمده بود با وجود اینکه دروغ بود لازم آمد
که بگوید لعنت بعایشه و پیغمبر باد و اگر میگفت بی اذن شوهرش آمده بود لازم این قول بود که بگوید
لعنت بعایشه عالم دیگر گفت شما بچه علت بامامت علی قائلید مامون گفت بعلت آنکه در طفولیت ایمان
آورد و از شرک بری شد ان الشرک لظلم عظیم بدرستیکه شرک ظلم عظیمی است و مشرک امام نمیتواند بشود
لا ینال عهدی الظالمین نمیرسد بعهد من و بامامت امت ظالمان و کسیکه محکوم علیه و مامور به گردید حاکم
و آمر نمیتواند بشود ابن ابی الحدید گوید ولا کان فی بعث بن زید مؤمرا عالم دیگر گفت پس امیر المؤمنین
چرا با شیخین جدال و قتال ننمود و حق خود را نگرفت چنانچه با معاویه کرد مامون گفت نفی علت نمیخواهد

بلکه

## سبب ترک جدال امیر المؤمنین با شیخین

بلکه اثبات علت میخواهد باید در امر ولایت آنجناب فکر و نظر و تامل و تدبر نمود که آیا ولایت آنجناب از جانب
رب الارباب است یا از جانب بکری پس اگر از جانب خدا است اعتراض و چون و چرا در افعال او و تشکیک ۱۱۰
در اعمال او کفر است لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم
لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما پس فعل هر فاعلی تابع اصل است پس اگر از جانب خدا
قائم بامر است افعال او هم از جانب خداست و بر مردم است اطاعت اوامر و نواهی او و تسلیم و رضا در افعال
وی چنانچه جناب رسالتماب ترک جنگ نمود در روز حدیبیه و وقتیکه مشرکین شترهای قربانی آنجناب را
از بیت برگرداندند و مانع گردیدند حقتعالی فرمود فاصفح الصفح الجمیل تا وقتیکه آنجناب قدرت بهم رسانید و
امرش قوت گرفت و معین و انصار پیدا کرد مامور بقتال گردید فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم
واحصروهم واقعدوا لهم کل مرصد مؤلف گوید در ما سبق جواب نیز داده ایم از این اعتراض تحریر شد که
آنجناب پیش تر از پیغمبران اقتدا نمود و از آن در امت ترسید و تکلیف او نوبت و اقتضای آن زمان همان
بود که آنجناب نمود این سخن پایان ندارد باز روان تا نمانیم از قطار کاروان عالم دیگر گفت وقتیکه امامت
علی را از جانب خدا میدانی پس چرا علی ترک تبلیغ امامت نمود با بست مثل انبیا تبلیغ نماید و دعوت فرماید
مامون گفت ما مدعی نیستیم که امیر المؤمنین مامور بدعوت و تبلیغ بوده تا نبی باشد بلکه میگوئیم که علی
علم و نشانه بود میان خدا و خلق خدا هر کس تابع میشد مطیع بود و آنکه مخالفت مینمود عاصی میشد اگر
قدرت می داشت جهاد میکرد و اگر قدرت نداشت تکلیف از آن جناب ساقط بود و ملامت بر مردم وارد
می شد زیرا که مامور باطاعت آنجناب بودند و بر آنحضرت ملامتی وارد نمی آید و آنجناب مثل کعبه است ولله
علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا پس اگر مردم حج بکنند فرض خود را ادا کرده اند و اگر حج نکنند
ملامت بر ایشان است نه بر کعبه مؤلف گوید بعد از تبلیغ دعوت پیش از آن می شد که آنجناب کرد
چهل شب متوالی در خانهای اصحاب میگردید فاطمه زهرا را سوار الاغ میکرد و دست حسنین را میگرفت
و با صحاب پیغمبر یگان یگان می گفت این دختر پیغمبر شما است که صحیفه است اگر هزار از من کسی هم میرسید
پیغمبر دختر خود را با او می داد و این دو پسر در ریحانه پیغمبرند که فرزندان منند اعانت من بکنید و نگذارید
که تیمی و عدوی حق مرا ببرند همه اصحاب وعده نصرت و اعانت می دادند که فردا اعانت خواهیم کرد آنجناب
میفرمود فردا صبح سر تراشیده و شمشیر خود را برهنه بدوش خود گرفته در خانه من حاضر شوید و چون صبح
می شد احدی از آن دو نان بخانه آن امیر مؤمنان حاضر نمیشد بجز سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر
بعضی از این جمع سر تراشیده و بعضی نتراشیده برخی صبح می آمدند و برخی در وقت چاشت بعضی شمشیر

## احتجاج مامون ملعون در باب خلافت

خود را برهنه میکرد و نیکن دو در زیر عبا آنکه می داشت و بدوش خود نمیگذاشت و بعضی بدوش خویش
می گذاشت کسیکه صبح زود سر تراشیده و شمشیر کشیده روی دوش گذاشته هر روز می آمد و تخلف مینمود
مقداد بود حضرات عمریان این حرکت و این امام جمعت را از جمله مطاعن آنجناب نوشته اند که علی بسکه حریص
بمال دنیا و خلافت بود زن خود را سوار الاغ مصری مینمود و در خانه مردم می رفت و غیرت و حمیت را
کنار گذاشته بود سبحان الله اگر مطالبه میکند طعنه میزنند نمیکند میگویند چرا مطالبه حق خود ننمود
و سکوت فرمود الساکت عن الحق شیطان اخرس مثل این جاهل نا قابل کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث
وان تترکه یلهث آنجناب تا ملاقات رب الارباب مطالبه حق خود نمود و شکایت از جمیع اصحاب میفرمود و
لا یزال میفرمود که من مظلومم حق مرا گرفتند کسیکه تتبع کلمات آنمولای متقیان نماید میداند که آنجناب ایام
حق خود میفرمود و از تیمی و عدی شکوه و شکایت میفرمود خصوصا خطبه شقشقیه عالم دیگر گفت اگر تسلیم
نمائیم بآنکه لابد است از امام مفترض الطاعة که منصوب باشد از جانب خدا و رسول از کجا که آن شخص علی است
و غیر او نیست مامون گفت خدا و رسول فرض نمیکند اطاعت شخص مجهول را مثل آنکه واجب نمایند برامت
روزه یکماه را و تعیین آن شهر را ننمایند و تعیین را موکول بامت فرمایند که هر ماه را که خواهند روزه
بگیرند چنین تکلیفی از حکیم صادر نشده و نخواهد شد و لازم می آید که در این تعیین مستغنی بشوند از پیغمبر
که مبین تکالیف است و از امامی که ناقل و راوی خبر است عالم دیگر گفت از کجا میدانی که علی در وقتیکه پیغمبر
او را دعوت باسلام میفرمود بالغ بود و حال آنکه بزعم اکثر اهل اسلام در وقت دعوت علی طفل بود و
بالغ نشده بود و حکم تکلیفی بر او جاری نبود مامون گفت در وقت دعوت خالی از دو شق نیست یا علی
از جمله کسانی بود که پیغمبر بدعوت آنها مامور بود پس علی هم مکلف خواهد بود و ایمانش معتبر است یا علی
از جمله آنکسانی نبود که پیغمبر بدعوت آنها مامور بود پس در این صورت پیغمبر بدعوت او مبعوث نبود و
پیغمبر خود سر او را دعوت میفرمود پس داخل هذه الآیة الشریفة خواهد بود ولو تقول علینا بعض الاقاویل
لاخذنا منه بالیمین ولقطعنا منه الوتین و با وجود این مفسده و محذور لازم می آید که رسول خدا تکلیف
نماید مردم را بما لا یطاق از جانب حکیم علی الاطلاق زیرا که آنجناب ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
بود پس نسبت غلط و خلاف حکمت بر خدا و رسول داده اند جل الجلیل و جل رسول الملک الجلیل
عن التکلیف بما لا یطاق فانه محال لا یامر به الله ولا رسوله ازواه پس آنقوم ساکت شدند مولف گوید
عمریان عمر را قیاس بخود شان کرده اند مثل آنکه در خصوص پیغمبر گفتند ان هذا الا بشر مثلنا و ندانستند
که زین بشر تا آن بشر فرق است ژرف حضرت عیسی وقتیکه متولد شد گفت یا قوم انی عبد الله آتانی

الکتاب

## احتجاج مامون ملعون

الکتاب وجعلنی نبیا و بمردم میگفت مادرم را قذف مکنید البته شما را خواهم زد و بمادر خود تعلیم دوا میکرد و تسکین درد
دلش میکرد جناب امیر المومنین ساعتی که متولد گردید خدمت پیغمبر رسید چهار کتاب را خواند عیسی
بوجود آمد و در حال سخن گفت آن نطق ملاحت که در او بود علی بود علی در شکم مادر مثل کان در لامی شد
و بالا میرفت و نمیگذاشت که مادرش تعظیم هبل و لات نماید و از برای این علی نام میدهند و بر پیغمبر تعظیم میکرد و
مادر خود را بلند میکرد ابوطالب و شوهر فاطمه گرفت که نگذارد برخیزد هر چه را بلند کرد و بزمین زده
کار بتان را اساس از خود مگیر مامون گفت شما ها از من سوال کردید و جواب شنیدید حالا من از شما
سوال بکنم گفتند بلی گفت امت جناب پیغمبر باجماع روایت کرده اند که جناب رسول خدا فرموده است من کذب
علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار گفتند بلی این حدیث صحیح علیه فریقین و متفق علیه طائفتین است مامون
گفت از آنجناب مرویست که فرمود من عصی الله بمعصیة صغرت او کبرت ثم اتخذها دینا و مضی مصرا علیها فهو
مخلد بین اطباق الجحیم یعنی کسیکه معصیت نماید خدا را معصیتی خواه کوچک باشد و خواه بزرگ بعد از آن او را دین
خود بگیرد و برای خود دین قرار بدهد و بگذرد بآن دین در حالیکه اصرار بآن داشته باشد پس او
مخلد خواهد شد میان طبقهای جهنم گفتند بلی مامون گفت خبر دهید مرا از مردی که عام مردم او را
اختیار نمایند و بخلافت نصب نمایند آیا جایز است او را خلیفه رسول بگویند و از جانب خدا بدانند
اگر بگویند جایز است مکابره و عناد نموده اید و اگر بگویند جایز نیست لازم می شود که بگویند ابی بکر
خلیفه مردم است نه خلیفه پیغمبر زیرا که ابوبکر خلیفه پیغمبر نیست و از جانب خدا نیست و شما به پیغمبر
دروغ نسبت داده اید و خود را مخلد در نار نموده اید و خبر دهید مرا کدام قول شما راست است یکجا میگویند
پیغمبر گذشت و خلیفه تعیین نکرد و بجا مانی بکر میگویند یا خلیفه رسول الله هر کدام از این دو فقره که
راست باشد فقره دیگر دروغ و باطل است مؤلف گوید که عمر در وقت نزع میگفت که اگر
خلیفه تعیین بکنم و بگذارم اقتدا کرده ام به بهتر از خود که ابی بکر باشد و اگر خلیفه تعیین نکنم و بگذارم تقلید
کرده ام به بهتر از خود و بهتر از ابی بکر را که رسول خدا باشد آن ولد الزنا در آخر نفس با نزده را میگفت
پس مامون گفت از خدا بترسید و بر خود رحم بکنید و تقلید را بکنار بگذارید و از شبهات اجتناب
نمائید والله خداوند عالمیان قبول نمیکند از بنده مگر آنچه را که بعقل یافته است و او را حق دانسته
بعلم و یقین بدون ریب و شک و تخمین زیرا که ریب شک است و دوام شک کفر است بجهت او صاحبش
آیا میشود کسی غلامی بخرد بعد از خریدن مشتری غلام از عبد بشود و عبد آقای مشتری خود
کرد گفتند نه مامون گفت پس چگونه میشود آقا و مولای شما بشود آنکسیکه

## تعیین خلافت و خلیفه بعد از پیغمبر با ضلالت و عدم امکان اجتماع سنن با محبت علی ع

شما اجماع کردید و او را خلیفه و والی نمودید و فینکه از او بدتان می آید او را می کشید چنانکه بعثمان زعفران کردید عالم دیگر گفت امام وکیل مسلمانان است و فینکه از او راضیند او را والی میکنند و فینکه از او راضی نیستند معزولش مینمایند مامون گفت مسلمانان و بلاد و عباد مال کیست و برای کیست گفتند برای خدا و ملک خدا است گفت پس خداوند عالمیان اولی و سزاوارتر است از دیگران بانکه وکیلی برای مسلمانان و بلاد و عباد خود تعیین نماید و با جماع امت کسی در ملک غیر احداث چیزی نمیتواند بکند و اگر احداثی نماید ضامن است باید از عهده امر محدث برآید و مع هذا اثم و گناه کار است و اینهم خبر دهید مرا از پیغمبر آیا خلیفه تعیین کرد و برحمت خدا رفت یا تعیین خلیفه ننمود و برحمت ایزدی پیوست علمای حاضرین گفتند تعیین خلیفه ننمود و درگذشت مامون گفت ترک تعیین خلیفه هدایت بود یا ضلالت گفتند هدایت بود مامون گفت پس باید لازم بود که تابع هدایت شود و از ضلالت اعراض نماید و خلیفه تعیین ننماید لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة زیرا که خود اقرار کردید که ترک تعیین خلیفه هدایت بود پس تعیین خلیفه ضلالت میشود چرا ابو بکر تابع ضلالت شد و تعیین خلیفه نمود و فاروق شق ثالثی اختراع نمود و خلافت را شوری فرمود و نه تابع رسول و نه تابع ابی بکر گردید کدام یک را صواب میدانید و کدام یک را خطا خبر دهید مرا کدام افضل بود ترک تعیین خلیفه چنانکه بزعم شما رسول خدا ترک کرد یا آنچه که صدیق و فاروق کردند آیا جایز است که ترک خلیفه از پیغمبر هدایت باشد و تعیین خلیفه از دیگران هم هدایت بشود پس هدایت ضد هدایت گردید پس ضلالت کجا است و ضد او چه چیز است مؤلف گوید حضرات اهل سنت از برای تصحیح اعمال بیجا و عقاید واهیه مضایقه ندارند که کفر بگویند نمیدانم در اینجا چرا نگفتند که تعیین خلیفه ضلال است یا چرا نگفتند که ترک تعیین خلیفه از رسول خدا ضلالت بود لیکن پیغمبر در اجتهاد خطا نمود چنین تصور نمودند که ترک تعیین خلیفه هدایت است ابن خلکان در کتاب وفیات الاعیان در بیان احوال علی بن جهم ناصبی میگوید که علی بن جهم گفته است که محبت علی با تسنن نمیسازد مؤلف گوید که راست گفته است زیرا که خاتم الانبیاء فرموده است حب علی حسنة لا تضر معها سیئة و فرموده است یا علی حبک ایمان و بغضک کفر و یا علی لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا کافر و جناب قدس الهی میفرماید ادفع بالتی هی احسن السیئة معلوم است که تسنن سیئه است و حب علی حسنه است که رفع تسنن و سیئه را می کند پس تمام باطل است اینجا که ابن احمد حنبل که سر مذهب حنابله و امام ایشان است گوید الرجل لا یکون مؤمنا حتی یبغض علیا قلیلا یعنی شخص مؤمن نمیشود مگر آنکه دشمن بدارد علی را دشمنی کمی و قاضی ابن خلکان میگوید ان اجتماع محبة علی بن ابی طالب مع التسنن خارج عن حیز الامکان یعنی جمع شدن محبت علی بن ابی طالب با تسنن خارج

از حیز

## قتل ذو الثدیه خارجی

از حیز امکان است تسنن با حب علی ممکن نیست که جمع بشود مؤلف گوید چون حضرت رسالتماب فرموده است حبک ایمان و بغضک کفر یعنی ای علی محبت تو ایمان است و بغض تو کفر حرف احمد صحیح است کفر و ایمان ضدان لا یجتمعان و باید احمد حنبل این عقیده را داشته باشد زیرا که احمد از اولاد ذو الثدیه و ذو الخویصره است و ذو الثدیه بشمشیر حیدر کرار بقعر نار رفت لازم است که هواخواهی جد خود چنین کفری بگوید و بجد خود ملحق شود بجناب خاتم الانبیاء در وقت قسمت غنایم کمال جسارت و بی ادبی نمود و گفت اعدل فما عدلت یعنی عدالت بکن عدالت نکردی و در روایت دیگر گفت اعدل فوالله ما عدلت منذ الیوم عدالت کن بخدا قسم تا امروز عدالت نکردی و در روایت دیگر گفت هذه قسمة ما ارید بها وجه الله یعنی این قسمتی که تو کردی قسمتی است که اراده کرده نشده است باین قسمت ذات خدا یعنی خدا باین قسمت راضی نیست آنجناب فرمود ثکلتک امک و من یعدل اذا لم اعدل یعنی مادرت بتو گریه کند کیست که عدالت بکند اگر من عدالت نکنم فقال بعض الحاضرین یعنی یا رسول الله اضرب عنق هذا المنافق فقال صلی الله علیه و آله دعه فان له سیخرج من ضئضئ هذا اقوام یقرؤن القرآن لا یجاوز تراقیهم یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة یعنی بگذار او را پس بدرستیکه برای او کسی هست که او را می کشد یعنی امیر المؤمنین و زود بیرون می آید از او و معدن او قومی که قرآن میخوانند نمیگذرد قرآن از تراقی ایشان بیرون می روند از دین چنانکه بیرون می رود تیر از کمان این ملعون رئیس خوارج بود در غزوه نهروان بجهنم واصل شد جناب امیر المؤمنین با آن قوم احتجاج نمود و آن قوم را مجحوج ساخت بعضی توبه کرده بعسکر آنجناب ملحق شدند مگر ذو الثدیه با چهار هزار نفر و نظم آنجناب فرمود بخدا قسم ده نفر از ما کشته نمیشود و ده نفر از آنها سلامت بدر نمیرود پس آنها سبقت بجنگ کردند جوانی از اصحاب آنحضرت را که بحکم آنحضرت در مقابل آن قوم بامر آنحضرت قرآن تلاوت میکرد کشتند آنجناب فرمود الآن طاب الضراب حالا خوش است زدن بزنید پس جنگ در گرفت و همه خوارج کشته شد مگر نه نفر که بخشد پس قتلی را شمردند ده نفر از چهار هزار نفر کم بود گفتند علی یکنفر دروغ گفته است آن حضرت فرمود بخدا قسم دروغ نگفته ام پس آنجناب سوار شده نیزه را بر هر ابی که پر بود از کل زد و نعش ذو الثدیه را بیرون آورد مرد سیاه رنگ در دوش او حلمه مثل حلمه پستان بود بر آن حلمه موهای سیاه بود پس آنجناب فرمود الله اکبر این است ذو الثدیه که بجناب رسول خدا بی ادبی نمود و گفت یا محمد ان هذه قسمة ما ارید بها وجه الله ثم اعدل فوالله ما عدلت منذ الیوم فقال رسول الله ثکلتک امک و من یعدل اذا لم اعدل الی آخره پس در میان آن لشکر ابتر و ابناد و بمیمنه و میسره نگاه کرد و تفرج فرمود پس نظرش بکمیل افتاد و فرمود امن هو قالت انا ء الکمیل پس اصحاب آنجناب از این ماجری از کمیل پرسیدند که این

## امر کردن جناب رسول خدا ابوبکر و عمر را بقتل ذو الثدیه مخالفت ایشان

چه اشاره بود و چه تلاوت آیه بود گفت بخدا قسم دیشب در عالم رؤیا گویا امیر المؤمنین میکشتند شخصی این آیه را تلاوت مینمود از خاطرم گذشت که علی با چنین عبادت و زهد چگونه جنگ میکند و چگونه ایشان را میکشد از ما فی الضمیر من خبر میدهد که این مقتول همان است که دیشب این آیه را تلاوت میکرد و در بعضی از روایات است که جناب رسول خدا عربی شمشیری بدست ابی بکر داد که برو در فلان جا شخصی بفلان هیئت و سیما هست او را بکش ابو بکر رفت و برگشت و گفت یا رسول الله نماز میکند آنجناب شمشیر را گرفته بدست عمر داد فرمود برو او را بکش اینها نیز مثل علی خود برگشت و گفت نماز میکند براد رشغال است پس شمشیر را بحیدر کرار داد فرمود برو او را بکش آنحضرت مراجعت فرمود عرض کرد که آن نا پاک رفته است سبحان الله تعالی این دو خبیث را بنگر بخصوص با وجود آنکه دیده و شنیده که ابوبکر گفت نماز میکند و مع هذا آنجناب او را مامور بکشتن او فرمود اطاعت نکرد با آنکه مامور بقتل او نبودند دلیل بود بانکه نماز مانع قتل آن بی ایمان نمیشود این سخن پایان ندارد باز گردد تا چه شد احوال مامون با یحیی ره مامون گفت خبر دهید مرا آیا کسی بعد از پیغمبر باختیار صحابه والی شده است یا نه شده است اگر میگویید والی نشده است لازم می آید که امت همه در ضلالت بوده اند و کافر مرده اند و خواهند مرد من مات و لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة الجاهلیة و اگر میگویید کسی والی شده است باختیار صحابه همه امت را تکذیب کرده اید که میگویید ابوبکر خلیفه رسول الله بلکه ابوبکر خلیفه مردم است و خبر دهید مرا از قول جناب اقدس الهی که میفرماید قل لمن ما فی السموات والارض قل لله آیا این کلام راست است یا دروغ گفتند البته راست است گفت آیا ما سوی الله ملک خداست و خدا مالک و محدث اینها هست یا نه گفتند بلی گفت پس تعیین خلیفه نمودن و اطاعت او را واجب کردن شما باطل و غلط است و او را خلیفه رسول گفتن غلط از این طرف خلیفه تعیین مینمایید بعد از آن از او نارا ضی می شوید معزولش میکنید و بعد از عزل ابا مینمایید می کشید وای بر شما بخدا افترا و دروغ میبندید که وبال او را خواهید چشید و جزای کرده های خود را خواهید دید در روزی که پیش روی خدا و رسول شما را بدارند و دروغ شما را بشما بگویند و رسول خدا بشما نگوید بشما نگفتم من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار بعد از آن مامون رو بقبله نشست و دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا من نصیحت کردم بدین قوم بسوی راه راست دلالت کردم و راه راست را بایشان نشان دادم خداوندا آنچه بر ذمه من بود از ذمه خود دور کردم و خود را بجا آوردم خداوندا من ایشان را از ریب و شک بیرون آوردم خداوندا من متدین میشوم و بتو تقرب میجویم بتقدیم علی بن ابی طالب بر جمیع مخلوقات بعد از سید کاینات چنانکه جناب رسول خدا ما را

بان امر

## صید کردن باز مامون ماهی را و سوال و جواب با جواد

بان امر نموده بود یحیی میگوید پس برخاستیم و متفرق شدیم با مامون ملاقات نکردیم تا قبض روح شد و در طریق دیگر هست که بعد از این مکالمه ها ساکت شدیم مامون گفت چرا ساکت شدید علما گفتند نمیدانیم که چه بگوییم گفت این دلایل و براهین برای شما کافی است پس امر کرد مارا که برویم پس بیرون آمدیم متحیر و شرمسار و پیرو مامون بفضل سهل گفت فهابت فضیلت قوم اینها بود و بغیر از این دلایل دلیلی نداشتند پس گمان نکند گمان کننده که جلالت شان من مانع اینها شد روایت است که مامون بعزم شکار سوار شد بکوچه رسید که اطفال و صبیان در آن معبر جمع شده بودند و بازی میکردند چون کوکبه مامون را دیدند از معبر آن کار کریختند مگر محمد تقی جواد علیه السلام که ایستاد مامون گفت ای پسر چرا مثل اصحاب خود نگریختی آنجناب فرمود من بازی نمیکردم و راه تنگ نیست تا بر تو تنگ نمایم مامون از جرات آن پسر خیلی دگر او حیرت کرد و او را نشناخت آنحضرت از نوزده ساله بود و لکن در شکار بازی که داشت بهر سر داد باز بسوی آن مرغ پرواز کرد و بعد از ساعتی برگشت در چنگال خود ماهی کوچکی آورده مامون ماهی را گرفته متعجب بود در مراجعت که بهمان معبر رسید و شد آنطور که در ذهاب شده بود بان طفل گفت در دست من چه چیز است آن طفل گفت بازهای ملوک بهوا می روند و ماهی کوچکی که داخل ابر میشود و از ابر بزیر می آید شکار میکند ملوک آن را در دست خود گرفته میخواهند سلاله نبوت را با او امتحان کنند مامون گفت تو کیستی گفت منم جواد که در صغر سن یتیم کردی از اسب بزیر آمده سر آن سلاله حیدری را ببوسید و او را با خود آورد و در اعزاز و اکرام او میکوشید و عزم کرد که دختر خود را بانجناب بدهد علامه مجلسی و سایر علما و اصحاب در کتب خود نقل کرده اند که مامون بعد از شهادت علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه و ابنائه الاف التحیة و الثنا خواست که دختر خود ام الفضل را با امام همام ابی جعفر الثانی محمد التقی الجواد علیه السلام تزویج نماید عباسیین از این قضیه آگاه گشته آتش حسد در کانون سینه ایشان مشتعل گشته استنکاف و انکار شدید نمودند و از انتقال خلافت بخاندان نبوة از خانواده عباسیین ترسیدند اعیان و اشراف بنی عباس و امرای آن دولت و ارکان سلطنت جمع شدند نزد مامون آمدند و گفتند امیر المؤمنین را قسم میدهیم که فسخ این عزیمت را نماید و دختر خود را به پسر رضا ندهد و خلافتی را که خداوند عالم بدودمان عباسی داده بخانواده بنی هاشم منتقل نفرماید و این لباسی را که خداوند عالمیان بما پوشانیده است از بر ما نکند و خود میدانی که میان این دو خانواده عداوت و بغض قدیم است و همیشه با هم عداوت داشته و خواری داشت و دانی خلفای راشدین که پیش از تو بودند اینها را دور میکردند و قدر و منزلت اینها را کم می نمودند و ما در خوف و خطر عظیم بودیم از ولایت عهدی رضا خداوند عالم او را برد و کفایه آن خاطر

و بروایت دیگر چنین گفت ... در ... ... ... در ... ... که ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... میکنند ... ... ... ... در دست خود ... میکنند ... ... ... ... ... ...

## حکایت تزویج مامون دختر خود را بجواد و مباحثه جواد و یحیی

کرد بخدا نظر کن و از خدا بترس و بما مپسند غمی را که از او فارغ شدیم این امر را موقوف بدار و دختر خود را
بغیر از خانواده خود بکی امداد و از خانواده خود کسی را انتخاب و اختیار بکن و این و دیعه کو اینها پدر ابا و سیار
مامون گفت اما عداوت و بغضی که ما بین شما و آل ابی طالب است از شماست و شما باعث شده اید شما
بر باطل و اینها برحق بودند و خلافت حق اینها بود اما خلفای سلف که پیش از من بودند قطع رحم کردند پناه
می برم بخدا از قطع رحم و من بخدا قسم نادم نیستم از ولیعهد کردن رضا خواستم خود را عزل کنم و او را نصب کنم او
راضی نشد و قبول نفرمود وکان امر الله قدرا مقدورا و اما ابو جعفر محمد بن علی پسر او را بمصاهرت خود
اختیار کردم بسبب برتری او بر جمیع اهل فضل و کمال در علم و فضل و عمل با صغر سن و صاحب علوم عجیبه و اسرار
غریبه است و امید دارم که بر خلق نیز ظاهر و هویدا شود رای اینست که من دیده ام و صواب آنست که من
پسندیده ام آن پلیدان گفتند اگرچه این طفل بسبب حسن سیرت و طریقه و هنر پسندیده شما شده است و در نزد
شما محبوبست لکن او طفل است نه سال او بیش نیست صبر کن تا تربیت بشود و تحصیل علم و کمالات فرماید بعد از آن بکن
آنچه را که اراده کرده مامون گفت وای بر شما من باین خانواده عالم ترم از شما علم این خانواده
بتحصیل و کسبی نیست بلکه فطری و اصلی و ذاتی است نه مکتسبی نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه
مسئله آموز صد مدرس شد علم را ارث می برند پس از پدران خلف از سلف و جمیع عالم بعلم ایشان محتاج اند
و ایشان مستغنی از جمیع امم اگر میخواهید امتحان نمائید او را تا صدق مقال من بر شما معلوم گردد آن پلیدان
گفتند راضی شدیم او را امتحان میکنیم و در مقابل او کسی را میآوریم که از او سؤال نماید اگر جواب درست
و صواب داد ما را سخنی در این باب نیست و اصابت رای خلیفه بر همه ظاهر خواهد شد و اگر او در جواب صواب نگفت
و عاجز آمد خلیفه فسخ عزیمت فرماید و خود و ما را از او برهاند مامون مسئلت ایشان را قبول و تعیین وقت را
برای ایشان موکول داشت پس آن گروه انبوه نزد یحیی بن اکثم قاضی آمدند گفتند تو قاضی بر ما و در فنون علوم
وحید دورانی استدعا داریم که از جواد مسئله بپرسید که او نتواند از عهده جواب آن برآید و دو شوره و رشوه
کرامند بقاضی وعده دادند پس بمامون عرض کرده روز وقت محاوره را قرار دادند در روز موعود مامون
مجلس خود را زینت داد و از برای جواد فرشها انداخت و دو متکا قرار دادند پس جواد را احضار فرمود
آنجناب تشریف آورده در میان دو متکا نشست و سن آنجناب در آن زمان نه سال و چند ماه بود یحیی بن
اکثم آمده در پیش روی آن گوهر گرانمایه نشست مامون در پهلوی دست آنجناب در روی دست دیگر نشست
و سایر امرا و علما و اعیان هر کس بقدر مرتبه و خورد و بزرگ در مقام خود ایستادند و نشستند پس یحیی
بمامون گفت امیرالمؤمنین اذن میدهد که از ابی جعفر سؤال نمایم مامون گفت از خود آنجناب استیذان

متوجه

## مسئله پرسیدن یحیی بن اکثم قاضی در حضور مامون از جواد علیه السلام

متوجه آن حضرت شد یحیی گردید و عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد اذن میدهید مسئله از شما بپرسم آنجناب
فرمود اگر میخواهی سؤال کن عرض کرد فدایت شوم چه میفرمائید در باره محرمی که شکاری را بکشد آنجناب
فرمود این شخص صید را در حل کشته است یا در حرم عالم بحرمت شکار بوده است یا جاهل عمدا کشته است
یا خطاء و این محرم آزاد است یا بنده صغیر است یا بالغ اول کشتن او است یا دوم است و آن صید طیور است
یا از غیر طیور از صغار صید است یا از کبار آن مصر است یا پشیمان شده است در روز کشته است یا شب محرم
بعمره بوده است یا محرم بحج یحیی حیران و مبهوت گردید و رنگ او متغیر گشته سرخ شد و زبانش لکنت پیدا نمود
بطوری که همگی حضار عجز و حیرت او را فهمیدند مامون گفت حمد میکنم خدا را در مقابل این نعمت و در بستی
رای خود پس بسوی خویشان و نزدیکان خود نگاه کرد و گفت آیا دانستید آنچه را که انکار میکردید بعد
از آن متوجه آن فدوه بلاد و عباد محمد تقی جواد شد و گفت ای ابی جعفر آیا خطبه خواستگاری میکنی فرمود بلی
ای امیرالمؤمنین گفت خطبه نما برای خود فدای تو شوم بدرستی که راستی ترا برای خود پسندیده ام و تزویج
نمودم بتو ام الفضل دختر خود را اگرچه بینی بعضی بخاک مالیده شود پس آنجناب فرمود الحمد لله اقرارا بنعمته
ولا اله الا الله اخلاصا لوحدانیته وصلى الله على محمد سید بریته والاصفیاء من عترته اما بعد
فقد کان من فضل الله على الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه وانکحوا الایامى منکم والصالحین
من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم بعد از آن فرمود بدرستی که محمد
بن علی بن موسى خطبه مینماید ام الفضل دختر بنده خدا مامون را و بتحقیق بذل نمود بعنوان مهر پانصد درهم نقره
صاف و خالص و بعینه مهر و صداق که مهر جده اش فاطمه زهرا دختر محمد باشد آیا تزویج نمودی ای امیرالمؤمنین
دخترت را باو بصداق مزبور مامون گفت بلی بتحقیق تزویج کردم بتو ای ابو جعفر ام الفضل دختر خود را
بمهر مذکور آیا قبول فرمودی نکاح او را آنحضرت فرمود بلی قبول نمودم او را و راضی شدم باو پس مامون امر نمود
که هر کس در جای خویش بحسب رتبه و مقام خود بنشیند پس همگی در مقام خود آرام گرفتند و نگذشت اندکی
که اصوات غریبه مثل اصوات ملاحان و جاشوان بلند گردید ناگاه دیدند خدام بسیار با اطناب حریر کشتی
نقره مملو از غالیه است میکشند و داخل مجلس همایون و بزم میمون شدند پس خواص محفلیان بامر مامون
از آن غالیه خود را معطر نمودند و خضاب کردند بعد از خواص عامه ناس از آن غالیه استعمال نمودند
پس خوانچه های غذا چیدند بعد از صرف نهار انعامهای بسیار و جوایز بیشمار بحضار بخشید پس مردم
متفرق شدند مگر چند نفری از خواص و نزدیکان مامون پس مامون عرض کرد فدای تو شوم اگر میل دارید
جواب شقوق مسئله را بیان فرمائید تا مستفیض شویم آنجناب فرمود بلی محرم صیدی را که کشت اگر در

## سؤال و جواب حضرت امام محمد تقی جواد با یحیی بن اکثم در مجلس مامون

خارج حرم کشته است و از کبار طیور است بر او است کفاره قربانی گوسفند و اگر در حرم بکشد کفاره مزبور مضاعف میگردد و اگر جوجه و فرخ بکشد و در خارج حرم باشد بر او است قربانی بره که از شیر باز شده باشد و اگر در حرم بکشد بره قربانی میکند و قیمت فرخ را کفاره می دهد و اگر آنچه کشته وحشی باشد و حمار وحش باشد بقره ذبح نماید و اگر شتر مرغ بکشد بدنه بر او است و اگر آهو باشد گوسفندی قربانی نماید و اگر اینها را در حرم کشته باشد کفاره مضاعف میشود هدیا بالغ الکعبة و اگر بمحرم کفاره لازم شود اگر در احرام حج باشد در منی بکشد و اگر در احرام عمره باشد در مکه بکشد و عالم و جاهل در کفاره صید تفاوت ندارد و عامد و خاطی در حکم مساویند فرقی که دارند آن است که عامد گناه کرده است و خاطی گناه ندارد و کفاره حر در مال خود است و عبد در مال سید است و بر طفل کفاره نیست بلکه کفاره بر کبیر لازم است نادم معذب بعذاب آخرت نیست و مصر معذب خواهد شد مامون گفت احسنت کردی ای ابوجعفر خداوند عالم بتو احسان کند و اگر مصلحت می دانید از یحیی سؤالی نمائید چنانچه او سؤال کرد پس آنجناب بقاضی فرمود سؤالی از تو بکنم عرض کرد فدای تو شوم اختیار با شما است اگر میدانم جواب عرض میکنم و اگر ندانم تعلیم می گیرم آنحضرت فرمود خبر ده مرا از مردی که نظر کرد بسوی زنی در اول روز و نظرش بر او حرام بود و چون وقت ضحی رسید نظرش بوی حلال شد و چون ظهر شد نظرش بر او حرام بود چون عصر شد حلال گردید چون غروب آفتاب شد حرام گردید و در وقت عشا حلال گردید نصف شب حرام بود و طلوع فجر حلال گردید چگونه است احوال این زن و بچه علت این زن بآن مرد حلال و حرام می شد قاضی گفت بخدا قسم نمیدانم و علت حرمت و حلیت را نمیدانم اگر مصلحت بدانید بیان فرمائید آنحضرت فرمود این زن کنیز شخصی بود مرد اجنبی باو نگاه کرد در اول روز آن نظر باو حرام بود وقتیکه آفتاب بلند شد آن کنیز را خرید نظرش بآن کنیز حلال گردید و در وقت ظهر آزادش کرد پس نظرش باو حرام گردید وقت عصر عقدش کرد و نظرش حلال شد و در وقت مغرب ظهار کرد حرام گردید وقت عشا کفاره داد حلال شد نصف شب طلاق داد حرام شد وقت صبح رجوع کرد حلال شد پس مامون متوجه اهل مجلس شد و گفت در میان شما کسی هست که این مسئله را جواب بگوید گفتند نه بخدا قسم امیرالمؤمنین اعلم است و صواب و درست آنست که امیرالمؤمنین میکند پس مامون گفت اینها اهل بیت نبوة و امامت و رسالتند جناب رسول خدا علی را در طفولیت باسلام دعوت فرمود و اسلام او را قبول نمود و بجز علی هیچ طفلی را دعوت ننمود و بامام حسن و امام حسین بیعت نمود و حال آنکه ایشان شش ساله بودند و هیچ طفلی بیعت ننمود شما نمیدانید که این اهل بیت از جانب رب العزة بچه کرامتها مخصوص و ممتازند **مؤلف گوید** علی و آل علی را قیاس بر مردم نمیتوان کرد چنانچه اشاره شد علی در شکم مادر به پیغمبر تواضع مینمود و بلند می شد تا سینه مادرش که



## رد حدیث مجعول که خداوند عالمیان برسول خدا فرمود که من از ابی بکر راضیم از او بپرس که او هم از من راضی است

فاطمه بعمل خضوع نماید و در وقت ولادت کتب سماویه را خواند مثل عیسی علیه السلام لعنة الله علی القیاس والذین آمنوا بالقیاس پس متفرق گردیدند فردای آن روز بمبارکبادی بمجلس مامون حاضر شدند پس سه خوانچه نقره مملو از فندقهای مشک و زعفران که در میان فندقها رقعههای جوایز و انعامات و عطایای بزرگ و مهولات بود آوردند و بر سر مردم نثار کردند هر کس فندقی برداشته باز میکرد و رقعه خود را برداشته از خزانه مطالبه میکرد بعد از آن بدرههای اشرفی نثار کردند بعد از آن مراجعت نمودند بخانههای خود همگی از فقر رسته و غنی شده بودند پس تصدق بسیار بر فقرا و مساکین نمودند بعد از چند روز دیگر مامون در مجلس خود نشسته بود و ابوجعفر ع نیز حاضر بود و یحیی بن اکثم و امرا و علما حاضر بودند یحیی عرض کرد یا ابن رسول الله چه میفرمائید در این حدیث که جبرئیل نازل گردید و بجناب پیغمبر عرض کرد و گفت جناب رب العزة بتو سلام میرساند و میفرماید که از ابی بکر بپرس آیا او از من راضی هست هم چنانکه من از او راضیم جواد علیه السلام فرمود فضل ابی بکر را منکر نیستم ولکن واجب است بر ناقل این حدیث که ملاحظه نماید حدیثی را که جناب رسول خدا در حجة الوداع فرمود قد کثرت علی الکذابة و ستکثر فمن کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار و ایضا فرمود ایها الناس وقتیکه حدیثی از من بشما رسید او را بکتاب خدا و سنت من عرض کنید پس آنچه موافق کتاب و سنت گردید اخذ کنید و عمل نمائید و آنچه مخالف کتاب و سنت است طرح و ترک کنید این حدیث مذکور موافق کتاب خدا نیست زیرا که حضرت رب العزة میفرماید و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من حبل الورید پس رضا و عدم رضای ابی بکر را خدا نمیدانست تا محتاج باشد باینکه پیغمبر از او بپرسد **مؤلف گوید** که تأمل کنید در حرف خدای سنیان کسی این حرف را بگوید کار روم نمیتواند نسبت بدهد عقل این خدا و ابی بکر و عقل سنیان قریب المخرج هستند و فرمایش آنجناب که فضل ابی بکر را انکار نمیکنم بجهت تقیه است یحیی عرض کرد در خبر آمده است که ان مثل ابی بکر و عمر فی الارض کمثل جبرئیل و میکائیل فی السماء آنجناب فرمود که در این حدیث نیز تأمل باید کرد زیرا که این دو ملک در نزد خدا مقربند طرفة العینی بخدا معصیت نکرده اند و بلحظه از طاعت خدا غفلت نکرده اند لکن شیخین مشرک بودند و اکثر عمر ایشان در شرک صرف شد چگونه میشود که شیخین مثل دو ملک معصوم و مطهر باشند **مؤلف گوید** که امیرالمؤمنین سید جبرئیل و میکائیل است و جبرئیل خادم ایشان و خادم شیعیان ایشان است یحیی عرض کرد که روایت شده است هما سیدا کهول اهل الجنة در این حدیث چه میفرمائید آنحضرت فرمود محال است که این حدیث راست باشد زیرا که در بهشت پیر نیست تا آن دو نفر آقای ایشان باشند اهل بهشت همه جوانند این حدیث را بنی امیه جعل کردند در مقابل حدیث مجمع علیه نبوی که فرموده

## رد کردن جواد احادیث مجعوله عامه را که عمر سراج اهل الجنة و غیره باشد

کرانّ الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة چنانچه مفصلا در ما سبق ذکر شد بیحیی عرض کرد که روایت کرده اند
عمر بن الخطاب سراج اهل الجنة آنجناب فرمود که این هم محال است زیرا که در بهشت ملئکه و انبیا و جناب رسول
خدا و رسل و اوصیا ایشان هستند بهشت بنور ایشان روشن میشود احتیاج باین چراغ نیست **مؤلف**
**گوید** بهشت تاریک نیست که احتیاج باین چراغ بی نور باشد و اگر فرضا تاریک هم باشد نور پیغمبران و
امامان و صدیقان و شهیدان و نور گیسوان حوران کافی است بلکه نور فاطمه زهرا و قنادیل معلقه از نوران
زهرای ازهر کافی است چنانکه مفصلا گذشت بیحیی عرض کرد روایت شده است که سکینه حرف میزند در زبان
عمر آنجناب فرمود که فضل عمر را انکار نمیکنم لیکن ابو بکر افضل از او بود در بالای منبر گفت ان لی شیطانا یعتریني فاذا
ملت فسددوني **مؤلف گوید** که فرموده آنجناب که میفرماید فضل عمر را انکار نمیکنم یعنی کشک آنحضرت
تقیه مینمود باز یحیی گفت که روایت کرده اند که جناب رسول خدا فرمود لو لم ابعث لبعث عمر آنجناب فرمود
کتاب خدا اصدق است از این خبر که میفرماید و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح خداوند
عالمیان در یوم الست بربکم عهد و پیمان از پیغمبران گرفت عدد ایشان مشخص و مضبوط است تغییر و تبدیل
بر نمیدارد و انبیا طرفة العینی بخدا شرک نیاورده اند چگونه مبعوث می شود بنبوت کسیکه اکثر عمرش بشرک و بت پرستی
گذشته باشد و جناب رسول خدا میفرماید نبئت و ادم بین الروح والجسد و بروایت دیگر گفت کنت نبیا و ادم
بین الماء والطین و در ما سبق مفصلا و مشروحا تحریر کرده بیحیی عرض کرد که جناب رسول خدا فرموده است ما احتبس
الوحی عنی قط الا ظننته قد نزل علی آل ابی الخطاب یعنی حبس نکرد بیدیع خدا از من مگر آنکه گمان کردم که
بتحقیق نازل شده است بر آل ابی الخطاب آنحضرت فرمود که جایز نیست پیغمبر شک نماید در نبوة خود خداوند تعالی
میفرماید ان الله اصطفی من الملئکة رسلا و من الناس چگونه می شود که نبوة منتقل شود از کسیکه پیغمبر و انکه از
رسول خدا اکرم برگزیده جمیع مخلوقات بود بسوی عمر که اکثر عمرش مشرک بود و جمیع خون و گوشت و پوست
و استخوان و مغز او بگوشت خوک و شراب پرورش یافته بود **مؤلف گوید** پر ابر صحت نسب او هم که علاوه
ساير عیوب او بود بیحیی عرض کرد که روایت است از رسول خدا لو نزل العذاب ما نجی منه الا عمر آنحضرت فرمود
این هم محال است خداوند عالمیان میفرماید و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم
یستغفرون یعنی نیست خداوند عالمیان که عذاب نماید ایشان را مادامیکه تو ای پیغمبر در میان امت باشی
و نیست خداوند عالمیان عذاب کننده مر ایشان را مادامی که ایشان طلب مغفرت مینمایند خداوند عالمیان
خبر داده است که عذاب نمینماید قومی را مادامی که آنحضرت در میان ایشانست و مادامیکه استغفار میکنند
**مؤلف گوید** در این حدیث کثیف نجات را منحصر بعمر ساخته و حال آنکه جناب پیغمبر و علی و فاطمه و حسنین



## در تاویل قول حضرت صادق امامان قاسطان عادلان

وبنابر عباد و زهاد و مومنین بودند بنهل است اطفال نابالغ و وضیع ببناد نبودند بعد طوفان نوح زنها
عقیم شدند تا بلا نازل کردید چگونه نجات منحصر بوجود لا الطفل و کلال خر کوم وپی است که شخصی نزد
ملا غام از حضرت صادق پرسید از حال ابو الدواهی و ابو الملاهی آنحضرت فرمود امامان عادلان قاسطان
کانا علی الحق و ماتا علیه فعلیهما و علی الحق رحمة الله علیهما یعنی دو امام عادل و قاسط بودند و بودند
برحق و حق بر ایشان بود و مردند برحق پس رحمت خدا بایشان باد راوی در خلوت عرض کرد که از فرمایش
شما پریشان شدم آنجناب فرمود جمعی از سنیان حاضر بودند تقیه نموده از جواب توره دادم و را
گفتم هما امامان یعنی پیشوایان اهل جهنم اند یوم ندعو کل اناس بامامهم فرعون و هامان و قارون هم
امامند یقدم قومه فاوردهم النار و بئس الورد المورود عادلان یعنی عدول کردند از حق بسوی باطل
الحق مع علی و علی مع الحق یدور معه حیثما دار کذب العادلون بالله و ضلوا ضلالا بعیدا و خسروا
خسرانا مبینا قاسطان و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا کانا علی الحق یعنی علی ضرر الحق و الحق علیهما
یعنی علی ضررهما و ماتا علی الحق علی ضرر الحق و همیشه بر ضرر علی میکوشیدند و همین منوال مردند پس رحمت
خدا بر ضرر ایشان است که رسول خدا باشد و رحمتی وسعت کل شیء صاحب نفحات اللاهوت از کتاب مناقب
ابن شهر آشوب حدیث را چنین روایت کرده است کانا امامین قاسطین عادلین کانا علی الحق و ماتا علیه
فرحمة الله علیهما یوم القیمة بعد از انقضای مجلس راوی عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد چگونه مدح
میفرمائید پسخین را و ما بفرموده شما در ایام لیل و نهار بایشان لعن میکنیم و از ایشان تبرا میجوئیم آنجناب فرمود
اما قول من که گفتم امامان را اخذ کردم از قول حقتعالی که میفرماید و جعلناهم ائمة یدعون الی النار و اما قول
من که گفتم عادلان فرا گرفتم از گفته خدا که میفرماید والذین کفروا بربهم یعدلون و اما قول من کانا علی الحق
علی ضرر الحق حق علی است همیشه بر ضرر علی بودند و در صدد ضرر علی مردند پس رحمت خدا که رسول خدا
باشد بر ضرر ایشان است فرا گرفتم از قول خدا که فرموده است و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین بدانکه در
میان قریش ابو بکر و عمر را می گفتند شمسی هذه الامة و قمرها یعنی در آفتاب این امت و دو ماه این امت پس
پس رد نما الا نویهم خداوند عالمیان فرمود الشمس و القمر بحسبان یعنی این شمس و قمر شما در حسبان است حسبان
طبقه ایست از طبقات نیران و ایضا از هادی عباد و سید بلاد امام محمد نقی جواد پرسیدند که سنیان حدیثی
نقل میکنند که رسول خدا فرمود اللهم اعز الاسلام بعمر یعنی خداوندا اسلام را بعمر عزیز نما آنحضرت فرمودند
والله رسول خدا هرگز چنین فرمایشی نفرموده اند خداوند عالم اسلام را عزیز کرده است بمحمد نبیرا خلق الله
عزیز نفرموده است **مؤلف گوید** لا یزال الله یؤید هذا الدین بقوم لا خلاق لهم یعنی همیشه

## در رد حدیث اللهم اعز الاسلام بعمر و حکایت ابودلامه

خداوند عالمیان تایید مینماید این دین را بقومی که نصیبی از دین نداشته باشند یعنی بیند که خداوند عالمیان دین اسلام را وقتی بخلفای بنی امیه و وقتی بخلفای بنی عباس بعد از ایشان بسا بر ملوک عرب و عجم و خوندگار روم تایید کرده است که اکثر ایشان فسقه و فجره بلکه کفره بودند خداوند عالمیان دهر کوسفندان را بلک نکه میدارد و جماعه سنیان خشب مسنده و احجار مشیده بتقلید و حماقت مفطور و مجبول و مجبورند و ترجیح سنا المندارند هکذا وجدنا اباءنا و انا علی اثارهم مقتدون میکویند و راه میروند سلطان محمود غازی معاصر جاهلاکند بلکه کرو ادم کشت تا تغییر در لباس و اوضاع انها داد توقیع نیم ندعی و کلاه یکرزعی عمامه ایشان بود اعتقاد ایشان این بود که این استین عثمان است و تنکه بخلاف مرفتند بیرون میکذاشت اند حکایت ابودلامه است که بیاساوی هرون کلاه یکرزعی بسر کذاشت و پشت کردن فلتبی از طلا اب که در او منقوش بود نصر من الله و فتح قریب بستند که شمشیر ببرند و شمشیر را بکمر بشیوه عجم بستند ابودلامه اکراه از ان لباس داشت لیکن بحکم عام پوشید و در سلام ایستاده هرون کفت کیف اصبحت یا ابادلامه چکونه صبح نمودی ای ابودلامه کفت اصبحت وجهی فی وسطی و سیفی فی استی و کتاب الله وراء ظهری صبح کردم در حالتیکه صورتم در وسط واقع شده و شمشیرم در حلقه دبرم افتاده و کتاب خدا در پشت سرم خلیفه خنده بسیار نمود و او را از لبس ان لباس معاف داشت فردای ان روز بدعوائی رفتند بعد از تسویه صفوف و میمنه و میسره و قلب و جناح هرون بکینه دوشینه باو کفت هرسالی مبالغ خطیری میکیری امروز باید اقدام بجنک نمائی ابودلامه رو بان لشکر رفت بعد از چند قدم برکشت کفت ایها الخلیفه ادم کرسنه چکونه جنک و جدال نماید هرون باد بنهار با و داده ابودلامه ان طعام را برداشته بسوی لشکر اعدا تاخته تا نزدیک صفوف برابران لشکر انبوه ایستاد لشکریان از جسارت وی ترسیدند پس یکی از لشکریان اشاره کرد که بیا بنرد هراس ترس و بیم امد کفت اکر بزدل شما غلبه هرون نماید بتو چه می دهد کفت چیزی ببیند هد بعد از ان کفت اکر هرون غلبه کند بجزا داری مستمر چیزی بمن نخواهد داد بیا برویم بیکسو و این نهار خلیفه را بخوریم بعد از قطع و فصل دعوا هر کس سر خویش کرفته بوطن خود برود و بیکدیکر امان دادند رفتند بکناری و مشغول اکل کردیدند هرون تماشا میکرد ادم روانه کرد که من ترا بجنک فرستادم نه باکل و رفاقت کفت برو و بهرون بکو من یکنفس پیش نبستم و شر یکنفس را از لشکر تو دور کردم و اکر هریک از لشکریان تو دفع شر یکنفر از دشمنان تو نمایند تو غالب و فتح و نصرت با تست پس هرون خندید و کفت این دیوانه متعرض نشوید پس خداوند عالمیان دایم دین خود را بمردمان بد محافظت کرده و بوجود منافقین تایید دین نموده اکر این حدیث از پیغمبر وارده شده باشد طعن در عمر است و قدح در وی نه تعریف و مدح و اکر کسی بمکه و مدینه رفته است



## سوختن ضریح جناب پیغمبر ببرق و شعر سنیان و غیر ان

جود طبع و آزار و اذیت این جماعت را مشاهده نموده ای عاقل که این قوم ای قوم کلاب اند و بناب و سمیر دردم خدا و رسول ایستاده و از شیعیان را کشته اند و عیال ایشان را برده نموده اند مشرکی را از خدا دارند و نه شرم و ازرم از رسول خدا شرار خلق خدا اند و بعصبیت و عناد و تقلید مفطور و مجبولند و حال انکه جناب اقدس الهی میفرماید من دخله کان امنا و جناب رسول خدا میفرماید اکرم الضیف و لو کان کافرا لیکن اکر شیعه بول با ایشان بدهد همه از اشقیا اعتراض میکنند مسلمانش خوانند و اکر سب هم بکند تجاهل و تغافل مینمایند و حال انکه امامت را از فروع می دانند و خلاف در خلافت و سب خلفا را کفر میدانند مسلمانان کافر را اکرم الضیف و لو کان کافرا و تا با همه چیز را مقدر الهی میدانند و میکویند الانسان مسیر لا مخیر و لهذا امام فخر رازی طعنه میزند و میکوید اذا کانت الاشیاء من الله قدرت فقد قام عذر للروافض فی السب اذ کان رب العرش فی حکمه قضی علیهم هذا فالعتاب علی الرب سبحان الله عداوت ایشان با شیعیان بدرجه منجر بعداوت اهل بیت علیهم السلام کردیده و در تعصب و عناد بجائی رسیده اند که بغض علی را شرط تسنن میدانند و محبت علی را منافی تسنن نقل است که در ایام خلافت متوکل عباسی در ثلث ضریح مقدس جناب ختمی ماب را برق زد و سوخت از شعرای این جماعت کفته اند لم یحترق حرم النبی لحادث و لکل شیء مبدء و ازار لکنما ایدی الروافض لامست ذاک التراب فطهرته النار از شعرای شیعیان در جواب او کفته اند لم یحترق حرم النبی لحادث و لکل شیء مبدء و عواقب لکن شیطانان قد لازماه و لکل شیطان شهاب ثاقب کلوخ انداز را پاداش سنک است قد یؤخذ الجار بجرم الجار همسایه بد مباد کس را اکر سنیان دوستدار شیخین باشند و عقل داشته باشند باید بشیعیان اذیت نکنند تا انها ائمه انها را بخیانند دشمن دانا به از نادان دوست شاعر دیکر ایشان کفته است قل للروافض انتم فی سبکم شیخ الهدی مع حبنا علم الهدی مثل النصاری لا تسب نبیهم عیسی و ان سبوا النبی محمدا این شاعر هدین افترا مسیحیین بیزبستر است هرکز انها سوء ادب به پیغمبر ما نمیکنند از طائفه امامیه جواب کفته اند قل للنواصب انتم فی حبکم علم الهدی مع سبنا شیخ الوری کالمشرکین یعظمون الهنا و تسب الهتهم طول المدی و از جمله حماقت این طایفه انست که بما روافض و رافضی کویند و حال انکه این اسم فخر این طایفه است و اکر وجه تسمیه او را بدانند هرکز اسم رافضی و روافض بزبان ایشان جاری نخواهد شد چون فرعون از بنی اسرائیل مایوس کردید و دانست که سبطی بالوهیت او معتقد نخواهد شد اسم سبطیان را روافض کذاشت که ترک دین کردند و بالوهیت فرعون قائل نشدند جناب اقدس الهی بحضرت موسی وحی نمود که این اسم را ضبط کن بدرستیکه این اسم را برهترین امتان بهترین پیغمبران خواهند کذاشت مؤلف کوید ما هم ترک دین فرعون این امت کردیم

## وجه تسمیه رافضی و عمل اهل مکه که کثمس و عمر را کوبیده بحجر میمالند

٢

و با او بیعت و خلافت او قائل شدیم ما هم رافضی هستیم و باین اسم شاکر و راضی میباشیم و بفرعون و سامری
این ملت و فاروق را نشانه ایشان اقرار نداریم و عبادت نمیکنیم ان کان رفضاً حبّ آل محمد فلیشهد الثقلان
انی رافض مروی است که ابو بصیر داخل مجلس حضرت صادق علیه السلام شد و نفس متواتر می کشید آنجناب فرمود
این نفس کشیدن بلند چیست عرض کردم که سن من بالا رفته است و استخوانم باریک گردیده و اجلم نزدیک شده
و با این همه اسقام نمیدانم بچه چیز وارد می شوم در آخرت آنجناب فرمود ای ابا محمد تو هم چنین حرف میزنی عرض
کردم چگونه چنین عرضها را نکنم فرمود ای ابا محمد نمیدانی که خداوند جوانان شما را گرامی میدارد و از پیران شما
حیا میکند عرض کردم چگونه جوانان ما را گرامی میدارد فرمود عذاب نمیکند عرض کردم چگونه حیا میکند از پیران
ما فرمود حساب نمیکشد از ایشان عرض کردم که فدای تو شوم این تفضل مخصوص ما است یا با اهل توحید هم
چنین معامله میفرماید فرمود نه والله مخصوص شما است و باین مخلوق شامل نمیشود عرض کردم ما را نسبت
میدهند بلقبی که کمر ما را شکسته و قلبهای ما را کشته و بسبب آن خلفا و ولاة خون ما را حلال میدانند
فرمود که رافضی بودن عرض کردم فرمود بخدا قسم نه اسم رافضی را شما نگذاشته اند بلکه خداوند عالمیان این
اسم را بشما گذاشته است بدرستیکه هفتاد مرد ترک فرعون نمودند و بموسی ملحق شدند پس مسمی باین اسم
شدند پس خداوند بموسی وحی نمود که این اسم را در تورات ثبت کن من این قوم را مسمی باین اسم نمودم و
این اسم را بایشان بخشیدم پس خداوند عالمیان این اسم را برای شما ذخیره گذاشت حدیث طویل است بموضع
حاجت اکتفا شد و در معالم الزلفی روایت کرده است که عمار الدهنی در نزد ابن ابی لیلی قاضی شهادت نمود
قاضی شهادت او را قبول ننمود و گفت تو رافضی هستی عمار گریست قاضی گفت ترک رفض بکن تا مقبول
الشهاده شوی گریه [illegible] عمار گفت گریه من برای آنست که مرا نسبت دادی بمرتبه شریفی که من لایق آن مرتبه را
ندارم زیرا که حضرت صادق علیه السلام فرمود اول کسیکه باین اسم مسمی شد سحره موسی بودند که بعد از
مشاهده معجزات ایمان آوردند و ترک امر فرعون نمودند و تابع موسی شدند و با پیغمبر موسی آورده بود ایمان
آوردند رافضی آنست که امتثال اوامر الهی نماید و ترک مناهی کند و من از آنطور نیستم و باحوال تو گریستم که
چنین افترائی بمن گفتی حضرت صادق علیه السلام فرموده اند که اگر گناه عمار از آسمانها و زمین بزرگتر بوده باشد
هر آینه باین کلمه محو شده و هر خردلی از حسنات او بزرگتر از دنیا باشد هزار مرتبه مؤلف گوید که در مکه
معظمه کثمس را با ماده مجسمه میزنند و در برابر آفتاب میگذارند تا ترش و گندیده میشود و بعد از آن انسان شبیه
می شود او را بحجر الاسود میمالند بعد از آن حجاج عجم را میگیرند و میزنند و پول میگیرند و می کشند و میگویند

شما

## در افترای اهل مکه بحجاج شیعه

٣

شما بحجر الاسود نجاست مالیده اید انصاف بدهید در عقل و شعور اینها و در دین این طایفه تفکر کنید باستخفاف
مسجد و آنکه مسجد الحرام و آنکه حجر الاسود کفر است و موجب ارتداد خواه شیعه باشد خواه سنی بتفکر
و تعقل نمیکنند که قبله خود را چه طور نجاست میمالند و چرا بمکه می آیند علمای احمق ایشان نیز باور می کنند و از من
استفسار میکردند که اعاجم چرا چنین میکنند فتعالی عقولهم فلیضحک الضاحکون خنده زیاد کردم گفتم آیا
در اسلام بجز کعبه قبله هست گفت نه گفتم آیا ما و شما در قبله اختلاف داریم گفت نه گفتم در پیغمبر اختلاف داریم
گفت نه گفتم در قرآن اختلاف داریم گفت نه گفتم پس چرا تصدیق این افترا میکنید و مسلمانان را اذیت مینمائید
این بیچارگان مبالغ خطیر خرج میکنند و از اوطان خود از آن هواهای خوب و آبهای سرد دست میکشند بزیارت
خانه خدا و جناب رسول خدا می آیند چگونه بحجر الاسود نجاست میمالند اگر مدینها این عمل را بکنند چنانکه
مکرر کرده اند باز در اینجا احتمال بسیار بسیار بعید میرود که شقی بسیار شقی پیدا بشود و بجهت آن در ضجیع پیغمبر
چنین کاری را بکند و حال آنکه بخدا قسم در اینجا هم ممکن نیست که چنین کاری بکند و لکن این احتمال در
مکه نمیرود اصلا و ابدا عالم تصدیق کرده و در همان روزها چنین اتفاقی افتاد اعالم با ایشان نیست و در وقت
در آن شبیه جدیده نمودند و خوردند دیدند کثمس و عمر است پس بعد از [illegible] و خدعه و کذب ایشان
گفتم بلی احتمال هست در عجم غلطی پیدا شود در دو پیغمبر را زیارت نماید و نزدیک بیاید بجهت همسایگی بجا
آن دو نفر لعنت بنجاست بان عرش خدا میمالند و حال آنکه شیعیان میدانند که آن دو نفر در جبل کمد مدفونند
حضرت صادق همیشه باین موضع میرسیدند میفرمودند لا و لا کرامه راوی عرض کرد با که مکالمه میفرمائید
فرمود با تیمی و عدوی با زنجیر آتشین در این مکان معذبند التماس میکنند که ما را [illegible]
شما اهل بیت بکنیم و من قبول نمیکنم و هر سال که از اینجا میگذرم بمن التماس میکنند کلا و لو ردوا لعادوا
لما نهوا عنه و در ضجیع پیغمبر سلمان و ابوذر است و در رجعت جناب قائم عجل الله فرجه ابو بکر و عمر را به مدینه مبارکه
از قبران قبری که در آن مدفونند راوی عرض کرد بکجا مدفونند فرمود در جبل کمد معذبند ایشان از [illegible]
کمد ملائکه عذاب نقاله از زیر زمین می کشند و از پهلوی قبر مطهر بیرون می آورند تو چه احتمال میگیری انها را
امکان هست نعوذ بالله در اینجا بنشسته و ضجیع و هم خوابه پیغمبر سلمان و ابی ذر است با وی نمیدانم سنیان
چه مذهب دارند زیرا که شیعیان را یا کافر میدانند یا مسلم اگر کافر میدانند چرا بمسجد الحرام و روضه سید
انام و سایر مساجد میگذارند انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا و اگر کافر نمیدانند
مسلم میدانند مال مسلم و خون و عرض مسلم بر مسلم حرام است پس معلوم است که سنیان کافرند و در اسلام نیستند
سعود وهابی وقتیکه مکه و مدینه را گرفت و با سلطان مخالفت نمود و مکه و مدینه را سنین متطاوله در تصرف

خود

## حکایت سعود وهابی و قدغن وی

۴

خود داشت اینوقت از حجاج عجم صد اشرفی باسم دوره میکرفتند سعود در موسم در مسجد الحرام بالای منبر
رفت خطبه خواند بعد از آن سنیان را خطاب نمود و بزبان بدوی کفت ایها المسلمون هؤلاء العجام
مسلمین و انتم مشرکین یعنی این عجمها مسلمند یا شما مشرکید و اشاره کرد بیک سمت مسجد که عجمها در انجا نشسته
بودند جمعی از سنیان فریاد کردند که مشرکین یعنی مشرکند کفت اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان
الرجیم انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا پس جمع دیکر از ایشان کفتند مسلمین
یعنی مسلمانند کفت مال مسلم بر مسلم حلال نیست پول چرا میکیرید پس دست بقبضه شمشیر زد و کفت بعد
از این هر کس متعرض عجم بشود و از انها پول مطالبه نماید ابرشعر بهذا السیف ریشه او را با این شمشیر
می برم در همان سال موقوف شد بعد از ان محمد علی پاشای مصری بحکم خونکار در روم او را کرفت و بسلطان
فرستاد و سلطان او را کشت و همین قرار را معمول داشت تا این زمان معمول است وقتیکه متعصبین عجم را
در مکه و مدینه می بینند آقا آقا خان خان و میرزا میرزا میکویند دور او را میکیرند ستایش میکنند و لیکن
بکفر حاجی فقیر را که می بینند میزنند و میکشند قربان شوم خدا را یکبار و دو بار مکرر در حرم عجم را
کشته اند با اینکه خدای طرفین واحد و قبله ایشان واحد و کتاب ایشان واحد و پیغمبر ایشان واحد و دین ایشان
واحد ان الدین عند الله الاسلام فرقی که دارند انستکه ایشان سه پادشاه را قائلند که پیش از علی بودند
و سلطنت کردند مثل سلاطین بنی امیه و بنی عباس و سایر سلاطین عرب و عجم و روم از یهود و نصاری و
مغول و دیالمه و قیاصره و نجاشیه و فراعنه و ملوک بنی اسرائیل و خاقانیه و عنادره و کلدانیه و ملوک متغلبون
و خانیه و سلاجقه و اکاسره و اشکانیه و ملوک شاهیه و این قول و اعتقاد دخل با امامت ربانیه و خلافت
الهیه و سلطنت سماویه و ولایت عرشیه ندارد زیرا که در سلطنتها اسلام و ایمان و عدل و طهارة مولد
شرط نیست کاهی با جماع و اختیار مردم میشود و کاهی بزور شمشیر و خدعه و حیله میشود کاهی ذهبت الدوله
بالبوله میشود چنانچه در مروان حمار آخر خلفای بنی امیه شد و لیکن در خلافت الهیه اسلام و ایمان و علم
بما کان و ما یکون و علم بکل شیء و علم غیب عدالت و عصمت و طهارت مولد شرط است و غیر از این چند
شروط دارد ملک را می بیند و با او حرف میزند و ملکه بی اذن خلیفه الهیه قدم از قدم بر نمیدارند باید
منصوص من الله باشد و مثل خدا باید باشد اکرچه لا مثل له یعنی هرچه در خدا هست باید در امام
هم باشد باذن خدا یقول الله للشیء کن فیکون و هو ایضا یقول للشیء کن فیکون انما ولیکم الله و رسوله
والذین امنوا که ائمه اطهار باشند اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم که اولی الامر علی و آل علی
تا قائم عجل الله فرجه سهل محجه که اطاعت ایشان واجب است نه خونکار فاسق و فاجر و ظالم و با خدا در
کرهی

## فرق ما بین خلافت الهیه و سلطنت دنیاویه

۵

کرسی نشسته اند و لوای حمد در دست ایشان می باشد کادت الحبیبة الحماة ان تقول الناس و عدو علی
رجب مصفر ما بد لا فرق بینک و بینهم الا انهم مبادلة لا یعرف حبی الا ولد بطنی و در این جزو زمان
مشایخ بزرک سنیان ساکنین حدود آذربایجان از قبیل اوشنو و ساوجبلاغ و لکن پیرداغستان حدود
جمعه در خطبه میخوانند و صلی الله علی علی رابع الخلفاء اول الائمه سبحان الله با این جهات جامعه میان
فریقین حضرات سنیان از شیعیان نفرت دارند و با یهود و نصاری و مجوس خصوصا بسلک میل زیاد
و محبت مفرط دارند من احب حجرا حشره الله معه ذره ذره هرچه در ارض و سماست جنس خود را هم
کاه و کهرباست الجنس مع الجنس یمیل یوادون من حاد الله و رسوله ای کاش سلطان مقتدری پیدا
می شد تا این اختلاف را از میان برمیداشت زیرا که هیچ سنی تا بحال اعتقاد نکرده است که ابوبکر و عمر
و عثمان معصوم بودند یا منصوص از جانب خدا و رسول ما نیز با ایشان متفق هستیم تفاوتی که داریم
آنست که سنیان انها را پادشاه عادل میدانند و ما هم ایشان را عادل میدانیم مکر در چند مقام که در
انجاها ظلم کردند یکی در خلافت که حق علی بود او را غصب کردند و دیکری فدک که مال مطلق فاطمه زهرا
بود کرفتند و فاطمه را رنجانیدند و فاطمه زهرا رحلت نمود در حالیکه از ایشان ناراضی بود و وصیت نمود که
انمعصومه مظلومه را شب دفن نمایند تا شیخین براو نماز نکنند و جاهل باحکام بودند و بر بعضی از
اصحاب را زدند و نفی بلد کردند و اکر قطع نظر از این مظالم نمائیم کیست پادشاه عادل مثل یحیی و عمر و
عمر پسر خود را حد زدند و کشت دعوه احدی نیست اکرچه لله تنها باشد مکر در قوه انبیا و اوصیا باشد
که صاحب نفوس ملکیه قدسیه الهیه میباشند و در لوح باطل که مقابل لوح حق است یافت میشود
صورتی در زیر دارد انچه در بالاستی در وقت نزع وصیت کرد که عبدالله پسر مرا بکشید بجهة کشتن
هرمزان اکر شاهد عادلی اقامه ننماید بانکه او و جفینه امر کرده اند با بالولو را بکشتن من عثمان بیانما
نکشت و کفت دیروز پدر شرا کشتند چکونه پسر اورا بکشم و جناب امیرالمومنین ع بعنایت مصر در قتل
وی بودند و باو فرموده اند ایتر یا فاسق اما و الله لئن ظفرت بک یوما من الدهر لاضربن عنقک
فلذلک خرج مع معویه ای کاش غصب خلافت نکرده بودند در صورتیکه ابوبکر این حرکت را کرد
و نادم شد کاش بعد از ندامت براه زنی انداخته زن ساری صفت کمراه نمیشد و دامن کذاشت
وقتیکه ابوبکر کاغذ فدک را داد بازان راه زن راه حق آن کاغذ را از دست فاطمه بکرفت و پاره
نمیکرد مرویست که بعد از دریدن کاغذ معصومه فرمود بقرت کتابی بقر الله بطنک چنانچه ابوبکر
در وقت نزع می کفت کاش فدک را بفاطمه دادم و پاره فقرات دیکر میکفت که تحریر آنها موجب

## تاویل آیه فاذا فرغت فانصب والی ربک فارغب

نظور یا است و در تا سبق مذکور کردید و جمیع مفاسد دنیا از قتل نفوس و سفک دماء و نهب اموال
و هتک ستور و شرب خمور و همه معاصی در هر دوری که از ایشان است و بایشان بر میگردد زیراکه ایشا
پدر و مادر نفس و مربی اند و هرچه از نفس صادر می شود از ایشان است و بسوی ایشان است و معلوم است
که از نفس صادر نمیشود مگر معاصی و شرور و باین قاعده قتل قابیل مر هابیل را جناب قائم عجل الله فرجه و سلام الله
علیه بکردن شیخین ثابت میکند و مدلل و مستدل میفرماید و انهام اقرار مینمایند و بسبب عفاریت ثلاثه شد
جمیع معاصی که پیش از زمان و در زمان و در این زمان است الی یوم القیمه و بسبب اغماض علمای سوء ایشا نست
که میان عوام تعصب انداخته اند بنوعی که بعض شیعیان منجر بنصب و عداوت اهل بیت علیهم السلام شده اند
چنانکه مذکور کردید که نصب تنها باحب علی جمع نمیشود و بغض علی شرط نصب است صاحب کشاف در تفسیر
آیه و اذا فرغت فانصب والی ربک فارغب میگوید وقتیکه از نماز فارغ شدی پس سجده کن و بسوی خدا
رغبت نما بعد از آن میگوید بعضی از روافض آیه شریفه را باین طور تفسیر کرده است زمانیکه فارغ
شدی از اعمال حج پس نصب کن علی را بخلافت و بسوی خدا راغب شو یعنی بنزد خدا خواهی آمد این فاضل
از شدت تعصب میگوید اگر از برای رافضی این گونه تاویل و تفسیر جایز باشد بناصبی هم میرسد که بگوید
زمانی که فارغ از حج نماز شدی پس عداوت بکن بعلی انصاف بدهید و تامل در عداوت این حرامزاده بکنید
که چگونه بی اختیار این کفر را میگوید معنی که رافضی کرده است تفسیری است که اهل بیت علیهم السلام کرده اند
بقول کسانی که قرآن در خانه ایشان نازل گشته است رفته اند و باجماع شیعه این معنی صحیح است ولکن این معنی را
لعین گفته و باجماع اهل اسلام این معنی غلط است و احدی باین معنی نمیتواند قائل شود مگر کسی که مرتد شده
از دین و حال آنکه صحت اول این معنی مجمع علیه شیعیانست و فساد معنی ثانی مجمع علیه شیعه و سنی و مقبول علیه
مسلم و قطعی است و حال آنکه صدق تفسیر شیعیان و دروغ ملعون بجزم و اضح کردید صاحب کشاف میگوید
صحیح است که ناصبی چنین تفسیر نماید میخواهد خود را ناصبی نگوید و حال آنکه همین حرف دلیل است بر نصب
و عداوت وی اگر ناصبی نبود چرا هم چنین حرفی را در مقابل تفسیر شیعیان ذکر میکرد که اجماع و ضرورت دین
و بطلان آن تفسیر قطع نظر از این حرف حقیر ادله قطعیه واضح شده است که کل سنی ناصبی است ایضا
و خبری دلالت میکند لا یبالی الناصبی صلی ام زنا جناب صادق آل محمد میفرماید یا زراره انت لا تجد احدا یقول
انا ابغض محمدا و آل محمد انما الناصب من نصب لشیعتنا یعنی ای زراره تو نمییابی احدی را که بگوید من
دشمن میدارم محمد و آل محمد را بلکه ناصبی آنکسی است که دشمن بدارد شیعیان ما را بلی بخدا قسم که
سنیان ما را اذیتها و آزارها کرده اند و میکنند و خواهند کرد تا قیام قائم محض از برای حب علی و آل علی بلی حب

علی

## تتمه تاویل آیه سابق و نقل قول صاحب کشاف و معما باسم علی و عمر

علی و معنی بغض عمر را در بر دارد چنانچه مذکور خواهد شد اگر صاحب کشاف مسلم بود و ناصبی نبود بایست
بناصبی بگوید اگر هم چنین تفسیری کرده باشد تو که مجوزی چنین تفسیر میکنی زیرا که این تفسیر انکار ضروری
دین است حب علی حسنة لا یضر معها سیئة چگونه مسلم این کفر را میتواند بگوید و حال آنکه خدا و رسول
ما را امر بحب علی کرده اند و بر بغض علی و ابغض عامه و خاصه روایت کرده اند که جناب رسول خدا فرموده لو
اجتمع الناس علی حب علی بن ابیطالب لم یخلق الله النار یعنی اگر خلایق بر اجماع میکردند بمحبت علی بن ابیطالب البته
جهنم خلق نمیشد و ما بدست شیعیان بگوید اگر دلیلی بر این تفسیر دارید بسیار خوب و اگر دلیلی ندارید
تفسیر برای است و جزای وی نار است و بنا بستن باین سیاق جواب بدهد و میداند سلیم شهادت میدهد
که صاحب کشاف ناصبی و مغز ناصبی است بمجرد شنیدن این تفسیر از حالت طبیعی بیرون رفته است مانند
الضمیر خود را در عالم سکر بر ونداده قل کل یعمل علی شاکلته از کوزه همان برون تراود که در او است
مؤلف گوید که بعضی از سنیان گفته است اهوی علیا امیر المؤمنین ولا ارضی بسب ابی بکر ولا عمرا
ولا اقول اذا لم یعطیا فدکا بنت النبی رسول الله قد کفرا الله یعلم ماذا یاتیان به یوم القیمة
عن عذر اذا اعتذرا پس شیخ بهاء الدین علیه الرحمة والرضوان فرموده یا ایها المدعی حب الوصی ولم
تسمح بسب ابی بکر ولا عمرا کذبت والله فی دعوی محبته تبت یداک ستصلی فی غد سقرا و کیف تهوی
امیر المؤمنین وقد اصبحت فی سب من عاداه مفتکرا فان تکن صادقا فیما نطقت به فابرأ الی الله ممن
خان او غدرا وانکر النص فی خم وبیعته وقال ان رسول الله قد هجرا اتیت تبغی قیام العذر فی فدک
احسب الامر بالتمویه مستترا ان کان فی غصب حق الطهر فاطمة سیقبل العذر ممن جاء معتذرا فکل ذنب
له عذر غداة غد وکل ظلم تری فی الحشر مغتفرا فلا تقولن لمن ایام صرفت فی سب شیخکم قد ضل او کفرا
بل سامحوه وقولوا لا نؤاخذه عسی یکون له عذر اذا اعتذرا فکیف والعذر مثل الشمس متضح والامر
منکشف کالصبح اذ ظهرا لکن ابلیس اغواکم و صیرکم عمیا و صما فلا سمعا ولا بصرا بدانکه از شعرای این
قوم معمائی باسم امیر المؤمنین گفته است و اجر این معمار ابد الآباد خواهد چشید و در درکات جهنم
بان عفاریت ثلاثه خواهد سوخت و بیشر قال عاجز اعمی ترقی وانقلب یعنی عاجز کور که
بود در عهد پیغمبر ترقی کرد بعد از آن منقلب شد از معمای این اعمی اسم علی بیرون می آید بیان معمای شوم
این ملعون مشئوم آنست که عاجز کور یعنی بدون عین وقتیکه عاجز عین نداشته باشد اجز میماند و قتیکه
ترقی کرد از اعاد بسوی عشرات الف که یک است ده میشود ی حاصل میشود و جیم که سه است سی میشود
که لام حاصل میشود وقتیکه منقلب کردی و مقلوب بخوانی علی میشود شیعه از شیعیان در مقابل این

اذ بزغت متضح

## معمای اسم علی و عمر و انکار مهدی آل محمد و اشعار ابن حجر و جواب آن

معمای اسم عمر معانی گفته و بخم نافال و اجداد ثم طاجلك و نكس راسه وارفع العجز وضع فيه عصى یعنی
بر چیز هجو کننده خویش و سر او را پایین کن و کفل و سرین او را بلند کن و چوب و عصا در میان آن
بگذار یعنی بخوابان و چوب بمقعدش بکن از این معمای لطیف اسم کثیف عمر بیرون می آید زیرا که هاجلك
یعنی ذامك است یعنی مذمت کننده تو و نكس راسه سرش را پایین کن سرش که ذال است و هفتصد از
رتبه مات پایین بیار بعشرات که هفتاد شود که عین باشد وارفع العجز او عجزش که کاف است و بیست او را بلند
کن بمرتبه مات که دویست میشود ر حاصل میشود عمر حاصل میشود عصا که الف است بکون او بگذار
و هر انجا قایم کن عمر میشود و همچنین ناصبی از نواصب عنده حوار و ظاهر ابن حجر ناصبی باشد بمحض استبعاد
که دلیل شرعی نیست و در هیچ مذهب استبعاد دلیل نیست گفته است ما آن للسرداب ان يلد الذي كلمتمو
بجهلكم ما آنا فعلى عقولكم العفا فانكم ثلثتم العنقاء والغيلانا و در بعضی از نسخ مصرع دویم باین
طور است سميتموه بزعمكم انسانا با وجود اینکه جمیع طایفه علیه امامیه شیعه اطباق دارند بوجود
انجناب و اعاظم محققین علمای اهل سنت اتفاق دارند بوجود غایب منتظر و اخبار بسیار عامه و خاصه روایت
کرده اند بوجود مهدی غایب عجل الله فرجه باز این خبیث دست از استبعاد که عین عناد است برنداشته
ابن ابی الحدید در عینیه میگوید ولقد علمت بانه لابد من مهديكم وليومه اتوقع وجمعی از علمای شیعه
مثل بحر العلوم سید مهدی طباطبائی و میرزا ابو القاسم قمی اعلی الله مقامهما شعری در جواب این شعر
گفته اند چون در وقت تالیف در سفر خجسته اثر در موکب همایون اعلیحضرت ناصر الدین شاه با عموم عزم
بعزم اصفهان وارد قریه اشتاخور که از محال بروجرد میباشد گشته بدین مقام از نسخه رسیده و از
اشعار ایشان نزد حقیر حاضر نبود لهذا بمضمون هر که نان از عمل خویش خورد منت از حاتم طائی نکشد
چند بیت در جواب ناصبی مزبور انشاد نمود قد ولد السرداب مهدينا الذي انكرتموه لكونكم عميانا
بناء على استبعادكم مع انكم صدقتم الدجال والشيطانا و حماره و صفاته و كلامه مع اسمه الحساسه و اقرانا
كذبتم الرحمن ويل لامكم بعتوكم و تبعتم ابن الجانا ويل لكم فعلى عقولكم العفاء صدقتم الدجال والاوثانا
مازلتم انتم وطاغوتيكم تتمون مبعوثا لكم هذيانا ان تنتهوا اهلاكنا الا تبتئس اذ ما الماسفيه موتانا
مهدی سيظهر قائم المهدي من سردابه و بسيفه شاهدتم نيرانا و رايتم شحيكم في قعرها و علمتم الآن
جوابانا هل تنكرون قصة الالياس هل او تنكرون الخضر والجبانا تبتم التثليث لكن انتم سميتم
العنقاء والغيلانا و در این جزو زمان که سنه ۱۲۵۸ هزار و دویست و پنجاه و هشت از هجرت می گذرد الواط
و بی اندازه چند در کربلای معلی بهم رسیدند از عرب و عجم و عدد بی اعتدالی بنا داده در آن شهر مطهر کرده

نجیب پاشاه

## قصه قتل اهل کربلا و رباعی ناصبی و جوابهای آن

نجیب پاشا از جانب خوندکار روم بتنبیه آن اشرار مامور گردید و با لشکر انبوه بر سر قلعه کربلا امده محصور نمود
و قلعه را گرفت سه ساعت قتل عام کرد اشرار بیرون رفته هزیمت کردند مجاورین آن بقعه رضویه و سرفشانان
و معتکفین آن عتبه ملائک پاسبان عرضه تیغ آن بیدینان گردیدند عباد و زهاد و پیر مردان از هم
بلاد مقتول گردیدند الحاصل فقتلوهم قتلا تعدیا حتی من کان فی المهد صبیا جمع کثیر از علما و اخیار
در ان حالت با آن ضجیع تراب و اکیل غراب شدند و از جمیع بلاد ایران و هندوستان و دیگر امکنه که در
آن بقعه سالها با نتظار فرج اعتکاف کرده بودند بشمشیر آن بیدینان شهید شدند کن لما لا ترجو
ارجی ثمارتجو کان موسی بن عمران ذهب لیاتی نارا فوجد نبیا مجاورین آن کوی نو دبرای مردن
مجاورت اختیار کرده بودند بدرجه سعادت شهادت فایز شدند و جمعی از مقتولین بحکم سعد الله پاشای
نحس سوخته گردیدند مقصرین جانی بسلامت برده و مظلومین بخون خویش آغشته دراه فرد و سرپود
شاعری از شعرای موصل که در شقاوت ثانی عبید الله بن زیاد است رباعی گفته است تحریر میشود
احسین دنت دیار من قدك الاولی رفضوا الهدی و على الضلال تمردوا حتی جری قلم القضاء بطهرها
یوما فطهرها النجيب محمد پس شاعری از شیعیان در جواب آن عمر بیابان میگوید اخساء عدو الله
ان نجيبكم سلك الضلال و فى العمى يتردد ولئن يعود على البسيطة دفنت فابشر بطهرها المليك محمد
اعلیحضرت محمد شاه غازی بعد از اطلاع باین اوضاع عزم نمود که لشکر بسیار دیار دولت روانه نماید در
بغداد را مصدر و قد جعلنا عاليها سافلها فرماید جمعی از امنای دولتین بعرض رسانیدند که اکثر اهل بغداد
شیعه خالص اند و امتیاز خبیث از طیب ممکن نیست علاوه بمراتب مزبوره سفرای دولتین دولت بهیه
روس و انگلیس ثانی امده و الناس مسلطون على اموالهم گفتند مع هذا آن اعلیحضرت مصر بود که آن
بلاد را مثل بلاد عاد و ثمود نماید و التفات بگفته سفرا نفرماید که در آن اوقات وجود مبارکش رنجور
گردیده ناخوشی ارثی قدیمی که نقرس باشد طلوع و بروز کرده ماده بقلب متوجه شده تغیر مدفع
ماده همیشه بپای مبارکش متوجه میشد آن اوقات بقلب مبارکش متوجه شده در دو فقره بسیم بروضه رضوان
خرامید بنای سفرا با استرداد مال مقتولین و غرامت مجرمین قرار گرفت در این اوقات که گفت و گوی بگوی
بشو در میان مرهم گرم بود که مهمان خرامید که رحمت بران تربت پاک باد و این انتقام بتاخیر افتاد و
این داغ و درد در دل شیعیان ماند عجل الله فرج القائم من آل محمد علیهم السلام مولف گوید که بحکم
واجب الاذعان آن پادشاه جم جاه چند رباعی در جواب ناصبی که انشاد رباعی گذشته را کرده بود انشا
کرده اید احسین لا تحزن على قتل الاولى عكفوا على المثوى الشريف وسددوا ان النجيب وسعدهم

## رباعی ناصبی در مذمت علما کربلا و معلی و جواب آن

بقع الیم کفر ابن هند و ابن سعد جدّدوا وایضاً اخساً عدو الله کل بحبکم کبزید کم شرب الدماء نعو دوا
هذا ابن هند والمدینه والدم المهراق فیها والنبی محمد وایضاً سحقاً و بعداً للنجیب و سعدکم نصب
الحسین و فی العمی یتردد لاتنکروا من مثله ما قد اتی اذ بالعدی و عجله متقلد وایضاً سحقاً و بعداً
للنجیب الفاسق العاهر بن العاهر بن العاهر تعساً و تباً للخبیث الظالم الکافر بن الکافر بن الکافر
وایضاً تباً لاشقی الاشقیاء بحبکم نصب الحسین و فی لظی تخلد لا تعجبوا مما اتی اذ قد اتی بصحیفة
ملعونة ملعونة یتقلد وایضاً لا تعجبوا من سعد اهراق الاولی فطروا علی الاسلام ثم استشهدوا
ان العدی و تبه قد اضرما بابا له املاک طر اسجدوا وایضاً لا تعجبوا من سعد کم قتل الاولی لجاؤا الی
حرم الحسین و ستروا ان ابن ابی سفیان قد قتل الاولی لجاؤا الی حرم النبی و عقروا باری قصاید فارسی
و عربی بسیار از طرفین انشاد شد کل حزب بما لدیهم فرحون و عجیب تر انشا احیای طریقه یزید و سنن
بنی امیه را تجدید نمود حشرهم الله معهم و این فتنه بمنزله بروز سقیفه بنی ساعده بود مروی است
وقتیکه شیطان را داخل جهنم میکنند ابوبکر در یمین او و عمر در یسار وی داخل جهنم میشوند فسحقاً سحقاً
و بعداً بعداً لهم بدانکه در باب شیبویه و سنبویه خلاف است که کدام یک شقی تر بود جمعی کثیری از علما
و رواة اخبار برآنند که ابوبکر اشقی ناس بود و در حدیث صحیح وارد است که عمر سیئة من سیئات ابی بکر
یعنی عمر یک گناهی است از گناهان ابی بکر و آن ظلم کل و جهل کل است در مقابل عدل کل و علم کل و عقل
کل یعنی دشمنی و ستیزه عمر از او بقید میکرد و میترسید و میگفت اگر بیعت نمیکردم حیله میکرد و مرا میکشت مید انجب
عزانبست که مرده شوکر به میکند اگر چه پاره اخبار دلالت میکند بانکه عمر اشر ناس بود مثل حدیث باقری
که فرموده و لد الزنا شر الثلاثة چون ابوبکر و عثمان ولد الزنا نبودند و عمر ولد الزنا بود آنجناب پیغمبر فرمایند
ولد الزنا یعنی عمر بدترین آن سه نفر است و بر حق حدیث را بظاهر وی گذاشته اند یعنی طفلی که از زنا بعمل
میاید بدتر است از زانی و زانیه زیرا که قبول کرده که ولد الزنا باشد و تا قبول نمیکرد بعمل نمیامد خواهی گفت
که ان طفل عقل و شعور و اختیار نداشت چگونه قبول میکند و چرا قبول کرده … پنجاه سال از جزو
زحمت کشیدم تحصیل نمودم خدمت استاد کردم و ریاضات شاقه کشیدم کرسنگیها چشیدم چهار
موت را دیدم تا پای دار منصور وار رفتم لکن خداوند عالم نجاتم داد و حال انکه سر سوزنی جای بی زخم
در تنم نداشتم تا امثال این مطالب را فهمیدم چگونه در این صفحه در اسفار شاقه در اردوی همایون غرق
دریای هموم و غموم بتو بفهمانم من کنت خواب بده و عالم تمام کن مرغ اجزام زگفتن و خلق از شنیدن
واکر کسی بخواهد این مسئله را بفهمد رجوع نماید بکتاب حدیقة العارفین فان فیه کفایة للطالبین و مثل

حدیث



## ایمان ابوبکر و عمر طمعا بود و بردن جناب پیغمبر ابوبکر را بغار دلیل خلافت او نیست

(حاشیه: پس سنگ بطرفی انداختند)

و مثل حدیث باقری که در منی بعد از رمی جمرات پنج سنگ انداختند و دو سنگ بطرف دیگر فرمودند آن دو
نفر فاسق و غاصب در هر موسم می ارند و از هم جدا میکنند بدو سنگ اولی دا زدم و تیره سنگ دو تیر را
زیرا که خبیث تر از اولی بود لیکن این دو حدیث با تحقیق سابق منافات ندارد زیرا که جمیع شرور در ابی بکر
بود لیکن ظهور انها در عمر بود لهذا آن دو مظهر شرور در انظار ظهور و بروز بیشتر دارد بلا تشبیه در کرّ
لوح حق نیز چنین بود در جناب رسول خدا جامع جمیع کمالات بود و ظهور انها در علی بیشتر بود لهذا مشهور

(حاشیه: مثل انکه جناب رسول خدا اشجع ناس بود لیکن چون ظهورش در علی بیشتر شد لهذا آنجناب مشهور و معروف ترا است)

و مذکور تر است بدانکه بعضی از عامه گفته اند که ابوبکر چونکه خلیفه پیغمبر بود او را جناب رسالتمآب بغار
برد که کشته نشود و لیکن علی را امر کرد که اگر کشته شد یکی از احاد ناس بود خللی در دین و خلافت واقع
نمیشد شخصی این اعتراض را با امام حسن عسکری نمود و عرض کرد که یکی از انها این بحث را با من نمود و من از جوا
او عاجز شدم لهذا بسیار پریشانم و بکمال جناب امام حسن عسکری بقائم عجل الله فرجه فرمودند که جواب
شیعیان خود را بده انحضرت دو ساله بود فرمودند چرا نگفتی که مدة خلافت چهار نفر بروایت سنیان
سی سال است و خود روایت کرده اند که الخلافة بعدی ثلثون سنة پس بر پیغمبر واجب بود هر دو را ببرد
نه تنها ابوبکر را و ایضاً از عامه کسی یکی از شیعیان بحث کرد که آیا ایمان ابوبکر و عمر طوعاً و رغبة بود یا کرهاً
و جبراً اگر میگوئی بطوع و رغبت بود پس انها مؤمن بودند و اگر میگوئی بزور و اکراه بود آن روز اسلام
چنان قوة نداشت که بکسی زور بتواند بکند آن شیعی از جواب فرو ماند از قائم پرسید جواب شنید که
طمعاً بود چون از یهود و نصاری و سحره مثل سطیح و غیره و امثال اینها با ایشان رسیده بود که پیغمبر آخر الزمان
مسلط خواهد شد و پادشاه خواهد شد لهذا بجهة طمع دنیا در نظام ایمان اوردند که صاحب دولت و اختیار
شوند چنانکه طلحه و زبیر بیعت کردند که شریک در دولت باشند و قتیکه قسمت عدل را دیدند مایوس شدند
رفتند بمکه و عایشه را فریفتند و بصیحان اوردند به بهانه خونخواهی عثمان جنگ جمل برپا شد و جنگ
جمل باعث جنگ صفین شد که معاویه بخون عثمان و بهره عایشه دست اویز کرده با اهالی شام بمقاتله
پرداخت پس حکایت تحکیم و حکمین شد منازع خشک و جز خوارج کمتر علی شرک شد جنگ خوارج پیدا
شد فلعنة الله علی طلحة و زبیر و عایشه و معویه و عمرو عاص و ابی موسی و ذی الثدیه ابد الابدین
جناب رسول خدا میفرماید اذا ظلمت العیون العین للحق علیه الرابع من العیون فاذا کان ذلک استحق
الخاذل له لعنة الله و الملئکة و الناس اجمعین فقیل یا رسول الله ما العین و العیون فقال اما العین فعلی
بن ابی طالب و اما العیون فاعدائه رابعهم قاتله ظلماً و عدواناً بدانکه عیون اربعه عبارت است از عمر و ابی بکر
زیرا که اسم ابی بکر عتیق است در جاهلیت و عبد الله است در اسلام و عثمان و عبد الرحمن بن ملجم مرادی

## احوال عایشه خاطئه

لعنة الله خاتمه در احوال شرارت مآل عایشه خاطئه آورده‌اند که دختر ابی بکر است مادرش ام رومان دختر عامر
بن عویمر بن عبد شمس بن عتاب بن اذینه بن سبیع بن دهمان بن حارث بن غنم بن مالک بن کنانه است جناب
رسول خدا او را بحباله نکاح آورد از برای مصالح و حکم چند که این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد و این عقد
شوم در سال پیش از هجرت واقع شد یا سه سال علی اختلاف الاقوال و در مدینه عروسی نمود و آن امام انام
رسالت در برج عقرب هبوط فرموده و مادام الحیوة بفاطمه زهرا حسد و کینه میورزید و بجهت همه متوفاة کینه
زیاده از حد و احصا داشت و بغض زیاد با امیر المؤمنین و یعسوب الدین در سینه پر کینه داشت خصوصا
بعد از قصه افک که جناب امیر المؤمنین فرمود یا رسول الله ان النساء کثیره که دایم در منهی ملامت میکوشید
تا آنکه جنگ جمل واقع شد پس از آن اظهار پشیمانی میکرد نه از جهت آنکه خود را خاطی میدانست بلکه از برای
آنکه چرا مغلوب گردید و بعلی غلبه نکرد و خود خلیفه نشد چنانچه بهلول در مجلسی حدیث عایشه را میشنید
که گفته بود لو ادرکت لیلة القدر ما سئلت ربی الا العفو و العافیة یعنی اگر ادراک شب قدر را بکنم از
خدا سؤال نخواهم کرد مگر عفو و عافیت را بهلول چون این کلام را شنید گفت دعا را تا بشنو اتمام نگفته
گفتند تتمه دعا چیست گفت و الظفر علی علی بن ابیطالب یعنی از خدا سؤال نمیکردم مگر عفو و عافیت و غلبه
بر امیر مؤمنان که اهم مقاصد او بوده و مکرر میگفت کاش ده پسر مثل عبد الرحمن بن حارث از رسول خدا میداشتم
و همه میمردند و جنگ جمل اتفاق نمی‌افتاد و گاهی میگفت کاش پیش از جنگ جمل میمردم و گریه شدید میکرد
محض از برای آنکه چرا بعلی غلبه نکرده مفتضح شد و بر مسند خلافت چرا ننشست و در سفر بصره چون جناب
امیر المؤمنین ع در منزل ذی قار نزول فرمود و در انتظار ورود عساکر عراق بود جمیع احوال بحفصه نوشت
بسوی حفصه دختر عمر اما بعد پس علی در منزل ذی قار فرود آمده و ذلیل بمنزل رحل اقامت انداخته از عده و عدد
ما ترسیده او بمنزله اسب اشقر است اگر پیش بیاید پی میشود و اگر عقب برود سرش بریده میشود پس حفصه
بیحیا مجلسی بیاراست و امر نمود که دخترهای خواننده با دف و دایره این اشعار را بطور تصنیف بخوانند
ما الخبر ما الخبر علی فی السفر کالفرس الاشقر ان تقدم عقر و ان تأخر نحر و زنان اراذل طلقا
جمع میشدند و بخواندن آنها تماشا میکردند این خبر بام کلثوم دختر امیر المؤمنین رسید چادر بسر خود را
پوشید و با جمعی از زنان بنی هاشم بلباس تبدیل داخل آن مجلس شدند بعد از ساعتی روی خود را گشودند
چون حفصه او را دید خجالت کشید با وجود آنکه خجالت دامنی نمیدید و گفت انا لله و انا الیه راجعون
پس ام کلثوم گفت اگر امروز بعلی غلبه کردید بعد ازینکه پیش ازین بر پدرش غلبه و بلندی کردید پس خداوند
عالمیان نازل کرد در باب شما آنچه که نازل کرد حفصه گفت کفایت کردم و بس است خدا رحمت کند ترا ام

کرد

## قصه عایشه و عدم توبه و انابه او

کردان کاغذ و ابراه کردند و توبه از این حرکات نمود ظاهرا مثل توبه عایشه خاطئه و حال آنکه امامیه و
معتزلی توبه اهل جمل را مقبول نمیدانند و اگر عایشه توبه کرده بود اسم غلام سیاه خود را عبد الرحمن
نمیگذاشت روزی مسروق گفت میدانی چرا اسم غلام خود را عبد الرحمن گذاشته‌ام گفت نه گفت حبا
منی لعبد الرحمن بن ملجم المرادی یعنی بسکه عبد الرحمن بن ملجم مرادی را دوست میدارم و در حدیث صحیح وارد است
که من احب حجرا حشره الله معه یعنی کسیکه سنگی را دوست بدارد خداوند عالمیان او را با آن سنگ محشور
میگرداند امیدوارم و قاطع و جازم هستم که خداوند عالمیان عایشه را با محبوب خود ابن ملجم محشور گرداند
و در وقتیکه شهادت آنجناب را شنید از بی اندامی رقص مینمود و اشعاری چند میخواند و شادی میکرد در این
باب بحث با او کردند گفت بسیار فراموش کارم فراموش میکنم هر وقت که چنین کاری میکنم و غفلت مینمایم مرا
متذکر نشوید و مراد او سخریه و استهزا بود منقول است که زنی بعد از واقعه جمل از عایشه پرسید که ای مادر مؤمنان
چه میفرمایید در باب مادری که پسر خود را بکشد گفت او از اهل نار است زیرا که حق تعالی میفرماید و من یقتل
مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها پس آن ضعیفه گفت چه میگویید در باب مادری که بسبب او الوف از اولاد
او کشته شود پس عایشه کلام او را فهمید و گفت دور کنید این زن را که این زنک کوفیه خبیثه است تامل نمایید
در کلام ام المؤمنین بآن ضعیفه کوفیه خبیثه نمیگوید مگر بجهت اینکه امیر المؤمنین و حسن و حسین در کوفه تشریف
داشتند و بسبب نشوز و عدم اطاعت پیغمبر جناب امیر المؤمنین آن عنکبوت را طلاق داد و از مادری مؤمنین
او را بیرون کرد و معویه که سلسله ماده را نیز میکوبند کنایه از عایشه است و این است معنی ما اسعر نار حرب الجمل
الا معویه اگر چه معاویه لعین نیز باعث جنگ جمل شد و آتش فتنه را مشتعل ساخت و پیراهن خون آلود عثمان را
با انگشتهای بریده نائله زن عثمان بالای منبر گذاشت و جمیع شام را بجوش و خروش آورده و پیراهن خون آلود
عثمان چند ماه در مسجد شام روی منبر بود و لیکن بعنکبوت نیز تفسیر شده است و مکرر آن عنکبوت وان
فرتوت میگفت لوددت والله انی کنت مت قبل ذلک الیوم بعشرین سنة یعنی مرا آرزو میکرد بخدا
قسم بدرستیکه بیست سال پیش از روز جمل مرده بودم و ببصره نرفته بودم عامه عمیا این کلمات را از آن مکاره
حمقا حمل بر ندامت کرده‌اند و حال آنکه چنین نیست چون خروج کرد و مغلوب گردید از افتضاح و شماتت
مغلوبیت این آرزو را میکرد و اگر قصد آن ملعونه ندامت از خروج بر امام زمان بود اسم غلام خود را عبد الرحمن
نمیگذاشت بجهت محبت ابن ملجم و در وقت شهادت امیر المؤمنین شعف و شادی نمیکرد و شعر نمیخواند و رقص نمیکرد
و وقتیکه ملامتش کردند بر سبیل استهزا نمیگفت من بسیار فراموش میکنم مرا بیاد آورید خاک بسر چنین ام المؤمنین
که عامه عمیا او را ام المؤمنین و صدیقه خوانند چه دانی که صدیق و صدیقه کیست بصدیق و صدیقه باید

سعر النار و الحرب کمنع اوقدها کسعر و اسعر ق

کریت

کریست یوم تبدل الارض غیر الارض حقیقت وی بروز میکند و بصورت سگ ماده بملاقات والد
خود مشرف میشود و سگ اصحاب کهف حقیقتش بروز میکند در صورت عایشه داخل بهشت میشود این است
معنی حدیثی که سگ اصحاب کهف را بعایشه و پوست عایشه را بسگ اصحاب میپوشانند سگ را بسوی
بهشت و حمیرا را بسوی جهنم میرانند غیر آنکه سلاخی پوست سگ را میکند و بعایشه میپوشاند یا پوست
عایشه را میکند و بسگ میپوشاند و بعد از قتل عثمان مردم را تحریص بر قتل علی میکرد و معاویه را ترغیب
بر جنگ امیر المؤمنین مینمود و چنانکه با امیر المؤمنین بیعت کردند گفت کاش آسمان شکم بر زمین نهادی
یعنی آسمان بزمین میافتاد و عالم خراب میشد تا بیعت مردم بطلحه بیعت میکردند و آن ملعونه شتر عسکر را
که بدویست دینار و بقولی ششصد اشرفی خریده بودند سوار شدند و بجنگ با امام زمان رفت مروی
که آن شتر را اجنه بود سلمان فارسی رض در بازار مدینه عسکر را دید که میفروشند او را ابنان زیاد نزدو گفت
ای عسکر امروز روز تو نیست بروز تو روز بصره است مردم تعجب نمودند عمر گفت این اعجمی چه میگوید اخبار از
غیب مینماید ابن عباس گوید تجملت تبغلت و ان عشت تفیلت لک التسع من الثمن وفی الکل تصرفت
ملا کاظم ازری میگوید یوم جائت تقود بالجمل العسکر تبغی رکوب خطاها فالحت کلاب حواب عجبا
فاستدلت بها علی حوبها ما تری ای امة لنبی جاذبی شرعه قتال دناها ای ام للمؤمنین اسائت بنیها و
زرقتهم سواها شتتهم فی کل شعب و واد شر ام عنت علی ابناها نبهته انها الشجراء ام لم ندان الرحمن فتنه
ما هنا حفظت اربعین الف حدیث ومن الذکر آیة تنسیها ذکرتنا بفعلها زوج موسی اذ سعت بعده
فانک یوشعا کان الله لم تخالف حمرانها اسفراها واستمرت تجر اذیال اللهو الذی عن الههما الهیها ابن
جوزی از سمعت عمر صاحب کتاب فتوح نقل میکند که چون عثمان کشته شد عایشه در مکه بود در محرم عمره اورد و
روانه مدینه گردید در منزل سرف عبید بن ابی سلمه را ملاقات کرد پرسید که چه خبر داری گفت عثمان را
کشتند و مردم پنج روز بدون امام ماندند گفت بعد از آن چه شد گفت مردم بسر امیر المؤمنین ریختند
و با جناب بیعت کردند پس آن منکوبه گفت انا لله و انا الیه راجعون و بسوی مکه برگشت و در حجر اسمعیل
نشست و مردم دور او گرد شدند پس آن خامطه برخواست و خطبه خواند که ای گروه مردم عوام الناس جمع شدند
بر امیر مؤمنان عثمان و او را کشتند ظلما و عدوانا و ریختند خون حرام را در شهر حرام در بلد حرام بخدا قسم
خون او را طلب خواهم کرد شما با من بیائید پس عبد الله بن ام کلاب گفت چرا چنین حرف را میزنی و حال
آنکه پیش از این مردم را تحریص بر قتل او مینمودی و میگفتی اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا فقد کفر یعنی بکشید نعثل را
خدا بکشد نعثل را هم یهودی و کافر شده پس این شعر را مرتجلا خواند و گفت ومنک البداء ومنک الغیر

ومنک

## نباح کلاب حواب بر ام المؤمنین و اثبات شهود

ومنک العویل ومنک المطر وانت امرت بقتل الامام وقلت لنا انه قد کفر فهبنا اطعناک فی قتله وقاتله
عندنا من امر وقد بایع الناس ذا تدرا یزیل الشذا و یقیم الصعر و یلبس للحرب اثوابها وما من
وفی مثل من قد غدر پس مهیای امیر واجمع نمود و بسوی بصره روانه گردید یعلی بن امیه چهار صد هزار درهم
بعایشه داد و عبد الله بن عامر هزار هزار درهم از بیت المال بصره باو داد با شتر عسکر بعضی میگویند یعلی
بن امیه عسکر را باو داد ام سلمه در وقت سفر او را منع نمود و نصیحت بسیار کرد و گفت پرده حیا هنوز از
در بر داشته نشده است و الان تو زن پیغمبری رسول خدا را تفضیح مکن و خون مسلمانان را مباح مدان
چون ام سلمه دید که این نصایح بر او تاثیر ننمود گفت نصحت ولکن لست للنصح قابلا ولو قلت ما عنفها
العواذل کانی بها قد عرتنا الحرب زهلها ولیس لها الا النزول راحل پس قطع مراحل و طی منازل نمود تا به
حواب رسید و صدای سگهای آن مکان را شنید که یک مرتبه سگهای بیشمار بسوی وی فریاد کردند بطور
غریب و طرز عجیب آن ماده سگ گویا دلان آنها را فهمید که میگفتند کجا میروی بجنگ امیر مؤمنان بر گردی حال
آنکه پیغمبر ترا منع فرموده و سگها را علامت او کرده اند از ساربان پرسید این مکان چه نام دارد ساربانها
گفت حواب پس فریاد نمود و بازوی شتر خود را بچوب زد و خوابانید و گفت والله منم صاحب سگهای
حواب مرا برگردانید بسوی حرم خدا و رسول خدا چون طلحه و زبیر این حال را دیدند پنجاه شاهد
و بروایتی هفتاد شاهد کذاب آوردند که این آب حواب نیست ساربان غلط کرده است و اشتباه
نموده است و قسمها یاد نمودند و شهود نیز با قسمها شهادت دادند که این آب آب حواب نیست شیعه
میگوید بخدا قسم این اول شهادت دروغ بود که در اسلام دادند و در آن هنگام ام المؤمنین میگفت انا
لله و انا الیه راجعون بخدا قسم این همان مکان است که رسول خدا فرموده بخدا قسم از جناب پیغمبر
شنیدم که بزنهای خود میفرمود که کدام یکی از شماست که سگان حواب باو فریاد میکنند مؤلف گوید
ام المؤمنین با همه ملعنت شیطنت و حماقت و سفاهت نیز داشته است زیرا که پیغمبر مجرد فریاد سگها
نبود بلکه مقصود ایشان آن بود که یکی از شماها بجنگ وصی من میرود و جای خود را در جهنم گرم میکند
و علامت این است که سگهای حواب باو فریاد میکنند که هر آن آب حواب بود لکن جنگ با امیر مومنان
نکرده بود و غرض پیغمبر نهی از جنگ با امیر مؤمنان بود و علامتی برای او قرار داد که در هر راه چنین اتفاقی
هم میافتد سیف بن عمر گوید روزی که عایشه از مکه بیرون آمد مردم چنان گریه کردند که در اسلام در هیچ عصری
اتفاق نیفتاده بود آن روز را روز نحیب گفتند روزی که وارد بصره شد در مربد منزل کرد و با عثمان بن حنیف که از
جانب امیر مؤمنان والی بود جنگ عظیم اتفاق افتاد حارث بن قدامه فریاد کرد که ای ام المؤمنین کشته شدن عثمان سهلتر از

## ... و ابنا عایشه را از جنگ و مکتوب جناب امیر المؤمنین بعایشه و جواب ...

از اینکه تو سوار این شتر ملعون بشوی و از خانه خود بیرون بیائی و حرمت پرده خود را در یا کسیکه مجوز قتال تو ابکند بجوید قتل تو ابنز میکند اکر با امت خدا ایکی بخانه خود بر کرد و ... از این جنگ و عقوق امیر المؤمنین بی برند استخاننا مردم بگیند ما اعانت بیمائیم و ترا نمیکذاریم که با علی جنگ نمائید و ترا بمدینه برمیم و نعم ما قیل جائت مع الاشقین فی هودج ترجی الی البصرة اجنادها کانها فی فعلها هرة تریدان تاکل اولادها پیر جوانی از بنی سعد بیرون امد و فریاد کرد که ای طلحه و ای زبیر مادرتان را با خود در خانها نشستند و زنان پیغمبر را بیابان نوردید آیا زنهای خود را نیز با خود آورده اید پس این شعر را خواند صنتم حلائلکم و قدتم امکم هذا لعمرک قلة الانصاف امرت بجر ذیولها فی بیتها فهوت تشق البید بالاسیاف یعنی صیانت و محافظت کردید زنهای خود را در خانهای خود و مادر خود را پیش انداختید این عمل بجان خودم قسم بسیار کم انصافی و بیمروتی است ما مور شده بود این ام المؤمنین از جانب خدا و رسول که بکشد دامنهای خود را در خانه خود پس ما مور بود که در خانه خود بنشیند و بیرون نرود و قرن فی بیوتکن در حق او و زوجات پیغمبر نازل شده بود پس قصد کرد این ناحق دامن خود بر برداشتن شمشیرها مؤلف گوید در وفات فاطمه زهرا ام المؤمنین شادیها کرد و اظهار بشاشت نمود و جمیع زنان بمجلس تعزیه حاضر شدند مگر این ضاله مضله این خبر بجناب امیر المؤمنین رسید آنجناب غمگین گردید و زبان حمیرا بی حیا بد گفت و نفرین کرد و با خدا بجز نسبت تا آمد بود و چنین آنجناب نزدیک بصره رسید کاغذی بطلحه و زبیر و عایشه نوشت با ما کنون ما انت یا عایشه فانک خرجت من بیتک عاصیة لله و لرسوله تطلبین امرا کان عنک موضوعا ثم تزعمین انک ترمیدین الاصلاح بین المسلمین فخبرینی ما للنساء و المرور للرجال و قود الجیوش و الوقوع بین اهل القبلة و سفک الدماء المحرمة ثم انک طلبت علی زعمک دم عثمان و ما انت و ذاک عثمان رجل من بنی امیة و انت من بنی تیم ثم بالامس تقولین اقتلوا نعثلا فقتله الله فقد کفر ثم تطلبین الیوم بدمه فاتقی الله و ارجعی الی بیتک و اسبلی علیک سترک والسلام یعنی ایعایشه پس بد رستی تو از خانه خود بیرون آمدی در حالتیکه عاصیه بودی بخدا و رسول خدا طلب امری میکنی که تو دخل نداری و از ... خود برداشته شده است بزعم خود میخواهی میان مسلمانان اصلاح بدهی پس خبر بده بمن زنان را ... بمیدان ... زنان ... ایا لشکر کشیدن ... زنان ... قتل ... میان اهل قبله و ... خون محترم ... بزعم خود طلب میکنی خون عثمان را از ... کار با ... عثمان مردی است از بنی امیه و تو از بنی تیم بعد از آن تو دیروز میکفتی بکشید نعثل را خدا او را بکشد پس مجحقق کافر گردیده بعد از این کلام دیروز امروز مطالبه خون او میکنی پس از خدا بترس و بخانه خود برگرد و پرده خود را بخود ببند ام المؤمنین خمیرا با طلحه و زبیر جواب

نوشتند

## مغلوبیت عسکر عایشه و کرفتاری او و مراجعت وی بمدینه

نوشتند چون وارد بصره شدند و تسویه صفوف شد آنجناب بصدای بلند طلحه و زبیر گفت شما که میدید برای امروز اسلحه و لشکر آیا عذری برای حضور خدا مهیا کرده اید ... عرض اکبر برادران خود با رسول خدا انصاف نکردید زنهای خود را در خانه خود پنهان نموده و زن پیغمبر را بیرون ناورده با او با من جنگ میکنید پس بزبیر فرمود بخدا قسم با پیغمبر خود انصاف نکردید عروس خود را پنهان کردید از مردم و عروس پیغمبر را بیرون آوردید نیزه و شمشیر شما را چکار با خون عثمان شما بودید از کسانی که جمع میکردید و تحریص مینمودید مردم را بعثمان و کشتن وی پس آنجناب بیاد زبیر آورد حدیثی را که رسول خدا فرموده بود که تو با علی جنگ خواهی کرد و ظالم بودن تو ... پس زبیر برگشت چون آتش حرب مشتعل شد عمار یاسر پهلوی کجاوه عایشه بیامد و گفت چه میخواهی ای مادر مؤمنان گفت خون عثمان را میخواهم گفت خدا مخذول و منکوب نماید امروز ظالم را و اگر تا باطل است نه طالب حق چون شتر را پی کردند جناب امیر المؤمنین آمد بنیزه خود بکجاوه را زد و فرمود ای حمیرا خدا ترا امر کرده است باین جنگ و جدال آن ماده سگ گفت ملکت فاسجح یعنی مالک و غالب شدی پس سماحت و بزرگی بکن ابن جوزی گوید که طلحه در اول جنگ حمله آورد با امیر المؤمنین او را ندا کرد که ای شکننده بیعت و عهد آیا نشنیدی فرموده جناب رسول خدا را که گفت من کنت مولاه فعلی مولاه طلحه گفت بلی والله و برگشت پس آتش حرب در گرفت از طلوع صبح تا ظهر ابن جریر در تاریخ خود آورده است او از ابی رجا نقل کرده که او گفت جوانی را دیدیم که دست و پا در خون خود میزد و میگفت لقد اوردنا حومة الجمل امنا فلم نصدر الا و نحن رواء یعنی بتحقیق ورود ما را میان سواران ما در ما پس بر نگشتیم مگر آنکه ما سیراب بخون خود بودیم و نعم ما قیل یا ربة الهودج یا امنا فلنت اولادک ما دیننا هینا جعلنا ایا ما ما لنا فمن اذا اخصب یصلی بنا مؤلف گوید سنیان در آن ایام با الاغ مصری وی یا عسکر ما قیل و اشتر نماز کنند پس بد و گفتم تو کیستی گفت من از لشکر زنی هستم که میخواست امیر مؤمنان باشد خلاصه کلام هیجده هزار کس از اصحاب عایشه عاصیه کشته شد و هجده هزار کس از اصحاب امیر المؤمنین و بقولی هزار و ... شربت شهادت نوشیدند پس آنجناب عایشه را با برادرش عبد الرحمن بمدینه فرستاد باندک زمانی وان سفیهه عدیمة الایمان هر وقت که جنگ جمل را بخاطر میاورد کلوی خود را میگرفت و میخواست خود را خفه کند و میگفت آرزو میکنم که بیست سال پیش از این مرده بودم و ... مدینه این قدر که بیست که مدهوش کردید و چنانکه ام سلمه را می دیدی گریه و نشاط ها او را ... میکرد کسی توهم نکند که عایشه نادم و پشیمان شده بود بلکه از جهت در جنگ مغلوبیت گریه میکرد و تاسف میخورد که چرا من غلبه نکردم و علی را با حسن و حسین و محمد حنفیه نکشتم و امیر المؤمنین نگشتم چنانچه مذکور شد اگر کمی او را دو

دعت

## زهر دادن عایشه و حفصه بجناب خاتم الانبیاء

ندامت بود در وقت شهادت جناب امیر المؤمنین فرح و شادی میکرد و شادی و سرور مینمود و اسم
غلام سیاه خود را عبد الرحمن میگذاشت و میگفت ابمسر وفی این اسم را بغلام خود نگذاشتم مگر برای
محبت عبد الرحمن بن ملجم مرادی پسکه او را دوست می دارم و ببغض ریحانه رسول تیز بمیز داو را از جور
حبر خود دور میکرد خدا دور کند ان سلیطه را از رحمت خود چنانکه کرده است در دوره هشتم از
مجلد هشتم بحار الانوار مجلسی میفرماید که عیاشی از عبد الصمد بن بشر او از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که انجناب فرمود ایا می دانید که جناب پیغمبر مرده یا کشته شد بدرستیکه خداوند
عالمیان میفرماید وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم
یعنی نیست محمد مگر پیغمبری که پیش از او پیغمبران گذشتند ایا پس هرگاه بمیرد یا کشته شود انجناب مرتد
خواهید شد پس زهر داده شد انجناب پیش از موت ان دو زن با انجناب زهر دادند پس عرض کردیم
بدرستیکه ان دو زن زهر دادند فرمود بلی پدر ایشان شریرترین مخلوقات بودند چنانچه مذکور شد
در جامع الاخبار اورده است که انجناب قبض روح کردید بزهری که با انجناب دادند در مدینه عایشه
دختر ابی بکر با انجناب زهر داد در غزوه حنین و لا یزال ان زهر خورنده در بدن انجناب بود و عود میکرد
تا انکه ابهر او را برید و نبوی چنان خراب شد لعنها الله ولعن اباها وضربها السریکة فی قتله صلی الله علیه واله
بدانکه ابهر بضم باء انقطاع نفس را گویند که در وقت تعب حاصل میشود و ابهر کمر او رگ را اینز میگویند
و ورک کردن را اینز اطلاق میکنند و برای اکحل نیز میگویند در اعلام الوری و غیر ان طبرسی و غیر طبرسی روایت
کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمودند والله ما منا الا مقتول شهید یعنی بخدا قسم نیست از ما
اهل بیت مگر انکه کشته شده است و بدرجه شهادت رسیده است و علی بن ابرهیم قمی صاحب تفسیر معروف
میگوید والله ان عایشه اتت الفاحشة فی طریق البصرة یعنی بخدا قسم بدرستیکه عایشه فاحشه کرد
در راه بصره **مؤلف گوید** یعنی تزویج نمود بطلحه و طلحه او را گرفت چنانچه وعده کرده بود و در حال
حیات جناب پیغمبر قسم خورده بود که اگر پیغمبر بمیرد عایشه را میگیرم پیغمبر بعد از مردن ما زنهای
ما را میگیرد و میان خلخال انها میرود ابمیا و رد که زنهای او را بعد از او نگیریم اگر محمد بمیرد بخدا
قسم زنهای او را میگیریم و میان پاچه انها میدویم و این خبر بان سرور رسید و با نغض طلحه وفات
کرد مجلسی اجلسه الله فی فرادیس الجنان میگوید که این کلام و این خبر بعید است عقلا و عادة اگر معتقد
خود علی بن ابرهیم است بسیار دور و جرئت و جسارت است قال المجلسی اجلسه الله فی فرادیس الجنان
فی جلد الفتن من البحار فی مباحث حرب الجمل الی ان قال عن ابی جعفر ع فی قوله تعـ ولا یدخلون الجنة حتی

بلج



## تزویج حمیرا بطلحه تلیلا و استبعاد مجلسی و رد او و طلب ثواب

یلج الجمل فی سم الخیاط قال نزلت فی طلحة والزبیر والجمل جملهم ثم قال علی بن ابرهیم فی قوله ضرب الله مثلا
ثم ضرب الله فیهما مثلا فقال ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأت نوح وامرأت لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا
صالحین فخانتاهما قال والله ما عنی بقوله فخانتاهما الا الفاحشة ولیقیمن الحد علی فلانة فیما اتت فی
طریق البصرة وکان فلان یحبها فلما ارادت ان تخرج الی البصرة قال لها فلان لا یحل لک ان تخرجی من غیر
محرم فزوجت نفسها من فلان **بیان** المراد بفلان طلحة وهذا ان کان روایة فهی شاذة مخالفة لبعض
الاصول وان کان قد یبدو من طلحة ما یدل علی انه کان فی ضمیره الخبیث مثل ذلک لکن وقوع امثال ذلک
بعید عقلا ونقلا وعرفا وعادة وترک التعرض لامثاله اولی **مؤلف گوید** استبعاد دلیل نیست
و جای استبعاد هم نیست نه عقلا و نه عادة زیرا که عایشه بعض علی را شعار و دثار خود ساخته بود و خروج
بر امام زمان خود نمود و امر و نهی خدا و رسول را کان لم یکن انگاشت و اعتنا ننمود بایه شریفه وقرن فی
بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی و از تحذیر پیغمبر نترسید که میفرمود ای عایشه تو بیرون
میروی بجنگ علی و تو ظالمی و او مظلوم و کدام یکی از شماست صاحب شتر ادبب یعنی پرمو و کدام
یکی از شماست که سگهای حوئب با و فریاد میکنند چه باک دارد از تزویج بطلحه و عقلا و عادة بسیار
نزدیک است که زن هیجده ساله یا بیست ساله یا بیست و چهار ساله علی اختلاف الاقوال شوهر نکند
بجهة شبق و شهوتی که لازمه بشریت است خصوصا در نسوان سیما در ام المؤمنین عایشه که اسم غلام سیاه
خود را عبد الرحمن بگذارد از تزویج بطلحه چه باک دارد عایشه که بجنازه امام حسن تیر بزند و بگوید لا
تدخلوا بیتی من لا احب از تزویج چه ترسان می گردد و عایشه ملعونه که از شنیدن شهادت امیر المؤمنین ع
شاد و مسرور گردد و رقص نماید و شعر بخواند پس طلا مش کنند استهزا نماید از تزویج بطلحه چگونه
میکند و مثل این استبعاد و این کلام انست که کسی بگوید فلان کس کفر ورزیده میگوید اما غیبت یا زنا
نمیکند یا فلان لواط میکند لکن فحش نمیدهد مجلسی اعلی الله مقامه قیاس بنفس خود میکند که عایشه
چگونه خلاف قول پیغمبر میکند غافل از انکه ان نا درخور خط و خال دایم خلاف قول پیغمبر میکرد چه در حیوة
انجناب و چه بعد از ممات انسرور باری الجواد قد یکبو والصارم قد ینبو والمؤمن غر کریم والکافر
خب لئیم از این دم بریده هر چه بگوئی میاید مروجت که ام المؤمنین بعد از فریاد کلاب حوئب پشیمان
شد و داد جار کشیدند که ام المؤمنین بر میگردد پس اقامه شهود نمودند یا رجاله کشید ام المؤمنین
مصمم بجنگ کردید بگوچید و بجوشید پس ام سلمه با مکتوب قری رسید و از نصایح وی نادم گردید
جار کشید که یا ام المؤمنین نادم شد و بجنگ اقدام نخواهد کرد پس طلحه امد و خلوت نمودند

## استدلال بر تزویج عکنوش و زهر دادن وی و صحبت نداشتن جناب پیغمبر با او

تا نزدیک طلوع صبح قریب طلوع صبح جار بها جار زدند که ام المؤمنین عازم و جازم بر جنگ شد بمیدان شب چه کشند و چه شنیدند طلحه بار گفت که لابد است از محرمیت صیغه محرمیت خواندند ای خاطئه باده خوردی و مست افتادی خویشتن را بدست لوادی بتوان بعجبا چها کر نکرد اینچه میخواست از کجا که نکرد شب اگر نا صبح در فلکی موجب بهشتی اگر ملکی زیل هزل خطر نا کشت ممکن لوطیان بیاکت غنچه کا بخار و چه کل چاک شد که در اینجا حسابها پاکشت کینک پوشکان میدانی در کمین تو اند اگر دانی مؤلف گوید بدترین معاصی بعد از شرک بغض علی است و هیچ معصیتی مثل بغض علی نیست و در حد شرکست بلکه حقیقت شرکست الحمد لله ام المؤمنین بغض علی را داشت در حد کمال و از بغض علی خبر و افزداشت علاوه ببغض علی بغض فاطمه و حسنین را نیز در دل محکم کرده بود هم چنین کسی از تزویج بطلحه دعنفر بخواطر خود راه نمیدهد و از اول آدم الی یومنا هذا حضرت یوسف را شنیدیم که اجتناب نمود و فرج خود را نگاه داشت و سوره باز عظمت نازل کردید انهم هزار لیت و لعل و ویل و عویل که منهر ماید وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ یعنی هر آینه بتحقیق قصد کرد زلیخا بیوسف و یوسف هم قصد کرد بزلیخا اگر برهان خدا را ندیده بود که مراد عصمت باشد یا تعظیم صنم و حضرات سینیان یوسف را هم ضایع کرده اند و این هنر و تقوی و پرهیزکاری او را باطل نموده اند و گفته اند میان دو پای زلیخا نشست بقصد زنا جبرئیل لگدی بکمر وی زد و منی وی از سر انگشتان وی بیرون ریخت و شبق او ساکن گردید و بوحی از ایشان غیر از این وجه هذیان ذکر کرده است خواستیم بکفر یا عفاف پیدا کنیم انهم نشد نعوذ بالله من قولهم و فعلهم و علمهم و معتقدهم بخدای قسم جای هیچ استبعاد نیست اگر چه من در آن شب نبودم و صحبت خلوت طلحه و خاطئه ندیدم و نشنیدم لکن تو گوئی دو گوشم باواز او است اگر کسی بنظر انصاف نگرد و در کرهنود او با پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین و خدیجه تامل نماید قطع مینماید باینکه بطلحه تزویج نمود ما دری که موجب سفک دم چندین هزار فرزند خود کردد و ما دام العمر بغض علی و آل علی را ورزد و پیغمبر را ما دام الحیوة اذیت کند تزویج بطلحه نمیکند بلی والله میکند من لم یعف عن الذرة لم یعف عن الدرة یا علی لا یبغضک الا ولد زنا یا علی لا یبغضک الا اشقی الناس باملت سینها کار ندارم با خبر شیعها بیکار و لازم که بحث برمن دارند که دق و طعن میکنند و گاه میگویند جرات کرده و جسارت نموده بتزویج ام المؤمنین قائل شده گاهی نسبت سم دادن بزوجات پیغمبر میدهی گاهی ناودان و میزاب میخوانی و گاهی میگوئی پیغمبر با عایشه جماع نکرد و در نوبه عایشه و میان او و جناب پیغمبر پرده او بخته میشد ملکی حریر در بهشت بالای سر وی میایستاد و میگفت انکحی و الا اجعلک نصفین و جناب پیغمبر با حوریه صحبت می داشت عایشه صبح غسل کرد

وحال

## لعن کردن جناب پیغمبر با اهل نهروان و جمل و غدیر و قبول توبه خاطئه

6

چنانچه خود عایشه میگوید که صبح غسل میکردم و حال انکه جنب نبودم

وحال انکه جنب نبود از جهت استناد هو و هامه بکریم اگر دین تشیع خواست باید زیاده بر این نهاد و چون ملعونه بگویم زنی اگر کسی او را عمر دنیا در میان رکن و مقام عبادت نماید تا روز محشر دو زخ سازم و شبها تا تمام در آخر مثل قوم و دا در را خدا اسیر بیند و قائل بولایت علی نباشد بر خدا واجب است او را بر و بجهنم ببرد خاطئه قائل بولایت نبود بلاشک و شبهه بلکه بغض علی داشت بالعیان و بالبدیهه و اهل نار است قطعا و خبر صادق باینها خبر داده است و استبعادی دراین اخبار نمیتوان کرد بلکه بخدا قسم جای استبعاد هم نیست بلی غدیری که سنیان ازو داشته که عایشه توبه کرد جواب میدهیم که بغض و عقوق او بر امیر مؤمنان و جنگ و قتال آن وصی پیغمبر آخر الزمان ثابت و لیکن توبه او ثابت نیست بر شما سنیان است آن و دون خرط القتاد و بعض کلمات صادره از آن ثعلبه محتاله دلالت بر توبه او ندارد چنانکه گفتیم توبه و برائت بود و توبه خوارج با اعتقاد شیعیان و معتزلیان قبول نیست پس باید بسبک اصحاب کهف مژده داد که سکنت ظاهری او را بعایشه می دهند و صورت انسانی او را بسبک اصحاب کهف می دهند و او را در جای عایشه در بهشت نشانند و با او میگویند وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا عجب دارم از سنیان معویه را خال المؤمنین می نامند و حال انکه ام المؤمنین را بجای تو ره انداختند و کشت و چاهر اجاکر نکرد بر نبیه هذا خال المؤمنین و تلک ام المؤمنین محمد بن ابی بکر را بسبب محبت امیر المؤمنین بد میدانند و خال المؤمنین نمیگویند لیکن معویه هم هند جگر خواره فاسق و فاجر و لاطی و زانی را خال المؤمنین مینامند و حال انکه باتفاق فریقین جناب پیغمبر با و لعن نمود لعن الله القائد و المقود و السائق و هو چه گفتیم در باب قومی که انگشتر را مذ چپ که باستنجا لایق است میکنند و تختم بیمین نمیمایند و هم چنین میر و اتسبیح سجده است نمیکنند و تسبیح که ممنوع و منع است میکنند دعا الشبه یرغم الله انوفهم و لعن الله اعلامهم و تعلی عقولهم فلیضحک الضاحکون مثلی بخاطرم میرسید که بند دین پیچ خود را بر هم انداخته ساز کشت چون بحث با ان ضعیفه کردند گفتم خوا دل همسایه را بسوزانم این جماعت نهایت نادان که قهر خدا و رسول را میکنند بجهت انکه دل ما بسوزد دیگری خیال میکنند که دل ما خنک میشود زیرا که دشمنان علی و آل علی را می بینیم که بجهنم تشریف می برند بلی مثوی بجهنم مؤلف گوید که جناب خاتم الانبیاء علیه و علی آله افضل التحیة و الثناء مکرر با اهل جمل و اهل صفین و اهل نهروان لعنت میکرد ابو وائل ابو الطفیل عامر گوید که من از امیر المؤمنین علی علیه السلام شنیدم که گفت من از رسول خدا شنیدم و عایشه هم شنید که رسول خدا اهل جمل تا اهل صفین و اهل نهروان را لعنت کرد عامر گوید من این حکایت را در بصره از امیر المؤمنین شنیدم بعد از ظفر آن حضرت بر اهل جمل نزد عایشه آمدم و این شهادت را از او پرسیدم عایشه گفت من نیز از رسول خدا شنیدم چنانچه علی میگوید

دیگی

## استدلال بر کفر اصحاب جمل و عدم توبه ایشانها

ولیکن من ازاهل جمل نیستم و بنابث جمل و مفصل کردید و ایشم جناب رسول خدا فرمود ان اصحاب الجمل ملعونون
علی لسان کل نبی بعثه الله قبلی وقد خاب من افتری و هما نساء عن امیر المؤمنین بخدمت انجناب امد رسول
خدا چون او را دید فرمود یا علی انک لمظلوم بعدی پس روی باصحاب کرد کفت اشهد کم انی سلم لمن سالمه
وحرب لمن حاربه و روی بعلی نمود و فرمود یا علی من حاربک فقد حاربنی ومن حاربنی فقد حارب الله
ومن فارقک فقد فارقنی ومن فارقنی فقد فارق الله زن موسی صفورا بعد از وفات موسی بر
وصی او یوشع بن نون خروج کرد و یوشع او را کرفت و اسیر نمود و از برای حرمت موسی خلاصی داد
جمعی بیوشع کفتند که با او نکالی باید کرد جهة عبرت دیگران یوشع کفت ابعد مضاجعه موسی جناب
رسول خدا بعد از حکایت یوشع و زوجه موسی فرمود انی لاخشی ان یخرج واحدة من نسائی علی وصیی من
بعدی و قاتل فانله یظفر بها و یاسرها و یحسن اسرها و این خبر در پیش زنان پیغمبر اخر الزمان فاش کردید
جمله پیش رسول رفتند و کفتند ما چنین خبری شنیده ایم برای ما دعا کن تا ما با شبیه ان زنی که بر وصی تو خروج
نماید اجناب فرمود علیکن بتقوی الله ولا ترکبن الجمل بعدی وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی
پس از تلاوت اهل جمل بدا بنابراست و توبه انها در نهج البلاغه سابقه بیان کردیم که دلیل بر توبه ایشان نداریم
بلکه دلایل واضحه داریم بر عدم توبه ایشان از ان حرکات مادر مومنان عایشه بلیه خانم و غیر ان که تحریر
کردیم مروی است که جناب امیر المؤمنین در معرکه میکردید بنعش طلحه رسید امر کرد او را نشانیدند فرمود
یا طلحة هل وجدت ما وعد ربک حقا فقد وجدت ما وعدنی ربی حقا مروی است که انجناب فرمود
لقد کان لک برسول الله صحبة لکن الشیطان دخل من منخریک فاوردک النار میدانم دخول نار دلیل توبه
نادیدن امر او و انجناب با قاتلیم فرامین نوشت و فتح نامها فرستاد باین عبارت که ان الله قتل طلحة والزبیر
علی شقاقهما و بغیهما و نکثهما و هزم جمعهما ورد عایشه خاسرة اکر ایشان تائب بودند باین عبارات
تعبیر نمیفرمودند و از کجا و که شهادت نداد با میدهد که طلحه در حالت نزع توبه نمود سلمنا توبه این وقت
مثل توبه فرعون است وجوابش ان توبه الان وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین و در خطبه میفرماید
فنا یعانی طائعین غیر مکرهین ثم رجعا من دینهما مرتدین ناکثین مکابرین معاندین حاسدین فقتلهما
الی النار و در این صورت ممکن است کسی بکوید ابو جهل نیز بتوبه مرده است هم چنین این احتمال در
جمیع کفار میرود بنا بر این هیچ کافری را تکفیر نمیتوان کرد و میتوان کفت بتوبه مرده اند و تکذیب توبه
ایشان میکند کفته خاتم انبیا که یا علی انک ستقاتل بعدی الناکثین والقاسطین والمارقین و این
حدیث دلیل است که ایشان منحی مرده اند و توبه نکرده اند زیرا که صاحب وحی تائبین را

باین

## عدم توبه عایشه و شعر خواندن او در ذکر شهادت امیر المؤمنین

باین عبارت وصف نمیفرماید و اکر بکوئی که عایشه ماند و توبه نمود میکوئیم که عایشه نیز توبه نکرد بلکه تا
کذشته و نادم مردن بغض علی را میورزید و هرکز امیر المؤمنین نکفت بلکه هرکه امیر المؤمنین میکفت
متغیر میشد و میکفت خدا بیامرزد امیر المؤمنین را که عثمان بود نه علی و بعمار کفت در جمله کلام طویلی
لقد ذهبت بنیک لابن ابی طالب و چنینکه خبر شهادت امیر المؤمنین را شنید این بیت را خواند فالقت
عصاها واستقرت بها النوی کما قر عینا بالایاب المسافر الحمد لله که چشم او در اخر عمر کور کردید
پس پرسید او را که کشت کفتند مردی از بنی مراد این شعر را خواند وان یک نائیا فلقد نعاه غلام
لیس فی فیه التراب بفیک الکثکث والتراب لیتها الفرتوت والعنکبوت و ایضا انحضرت میخواست او را در
مدینه نمایان بیجا شناخت و فضاحی میکرد و غوغاء و ضوضاء مینمود ابن عباس عرض کرد او را در بصره
بکذار انحضرت فرمود انها لا تالو شرا ولکنی اردها الی بیتها و این کلمات صریح است در امر او چون
بمدینه برکشت مردم را تحریص بجهاد بر علی میکرد و انحضرت مکرر میفرمود والله لقد علمت صاحبة الهودج
ان اصحاب الجمل ملعونون علی لسان النبی الامی وقد خاب من افتری ولکن ندامت انها مثل ندامت
کسعی است ندمت ندامة الکسعی لما رات عیناه ما صنعت یداه ندمت ندامة لو ان نفسی تطاوعنی اذا
لقطعت خمسی تبین لی سفاه الرای منی لعمر ابیک حین کسرت قوسی و نعم ما قیل ندم زید و کم
الندم و قال تعالی ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان
وار نیز مرثیه که عایشه میکرد از جهت مغلوبیت بود و تفضیح نه از روی توبه و از جهت رسیدن برادر خود
بود که جرا علی را نکشت و امیر المؤمنین نشد یا طلحه را خلیفه ننمود بلی تشبیه مریم میکفت یا لیتنی مت
مقاساة م قبل هذا وکنت نسیا منسیا این تمنای بتول از برای وقوع معصیتی نبود زیرا که او را از ملاقات نبود
ومحتمل این تهمت نمیتوانست بشود چنانچه جناب امیر المؤمنین روز جمل میکفت اکر صحیح داشته باشد وددت
انی مت قبل هذا الیوم بعشرین سنة زیرا که تحمل ان شداید بر طبع مبارکش کران بود خصوص تحمل مزخرفات
مردم که میکفتند حلیله ضجیعه پیغمبر بحرمتی کرد و از یکطرف غصه میخورد که چرا زن پیغمبر عایشه ملیه با نامحرمان
لشکرها ترتیب دهد و در صحراها بکردد و جنگ و جدال نماید و این فاروشنار را بجا فرو داده انجناب
بلکه از که جمیع فرق شماتت نمایند و استهزا کنند و نسبت ترویج بدهند و چرا روزکار غدار انحضرت را بجنا
خوار نماید که با زن نبی علی طرف مقابل باشد بخلاف انکه با شجاعان و ابطال و اکفاء جنگ میکرد و هیچ
دلتنکی نمیفرمود و ار نیز مرثیه میکرد اللهم انزلنی ان زلی حتی قالوا علی معو بر برکشتن زبیر دلیل
توبه او نبود زیرا اکر تائب بود معاونت امیر المؤمنین مینمود و با لشکر عایشه که ظالم بودند قتال

## کشته شدن زبیر و لعن کردن آنجناب بقاتل و مقتول

کرهی بلکه چون استعداد و عده و عدد و عداد لشکر امیر را دید فهمید که فتح و ظفر برای علی است خانی
بسلامت برد بلکه بعضی گویند که عزم کرد که بشام برود و از معویه لشکر بستاند و بجنگ امیر المومنین
بیاید قبل از وصول بمراد نامراد گردید و هر چند دلیل توبه و ندامت نیست زیرا که لازم میاید که منهزمین
کفار که از جنگ رسول مختار میگریختند باید همه تائب باشند و حال انکه انحضرت وقتیکه سر زبیر را
دید گفت القاتل و المقتول کلاهما فی النار و بشر قاتل ابن صفیه بالنار مرویست که عبد الله پسر زبیر گفت
یا ابه اترکنا فی هذا المقام فی هذه الحالة زبیر گفت علی چیزی را بخاطرم آورد که از خاطرم رفته بود عبد الله
گفت چنین نیست بلکه از شمشیر پسر ابی طالب میگریزی اهل البیت ادری بما فی البیت زبیر در خشم شد
و نیزه را برداشت و حمله بر لشکر امیر المومنین کرد انحضرت استهزاء و تهدید فرمود افرجوا للشیخ فانه
محرج از قبیل اعملوا ما شئتم ذق انک انت العزیز الکریم و انظر الی الهک الذی ظلت علیه عاکفا و لا تعجل
علیهم انما نعد لهم عدا انما نملی لهم لیزدادوا اثما و بشارت بجهنم بقاتل او داده اند نمیکند برایمان زبیر زیرا که
قتل معاهد و قتل غیله و قتل کافر برای تشفی قلب یا تقرب بمخلوق یا برای اظهار فخر و غیر ذلک از نفوس
و دیانت نیست و این اغراض موجب نار است با انکه مقتول هم از اهل نار باشد و مراد جناب ظاهر ان بود که
قاتل پسر صفیه را بسبب این عمل خیر مردم از اهل بهشت ندانند بلکه از باب گوشت خوک و دندان سگ بدانند
و از باب اللهم اشغل الظالمین بالظالمین است و مقصود انجناب اخبار از غیب بود و اخبار از عاقبت کار
ان خبیث چنانچه معلوم شد اخر خودش را کشت و بروایتی امیر المومنین در جنگ نهروان او را کشت و اسم او
جمیع بن عمیر بود چنانچه رسول خدا خبر داده بود قزمان از اهل دوزخ با انکه او در پیش روی انجناب جهاد میکرد و
صحابه مدح او را میکردند انجناب میفرمودند ان قزمان من اهل النار روزی قزمان جنگ و جهاد بسیار نمود و خلق
بسیار از مشرکان کشت و خودش هفت زخم برداشت مسلمانان او را تشکر میگفتند و بشارت میدادند قزمان
گفت چه مژده بمن میدهید بخدا قسم دعوا نکردم مگر بجهت عصبیت طایفه خویش و اگر این نبود جنگ نمیکردم
چون درد بر او سخت شد پیکان تیر از ترکش برگرفت و خود را بدان کشت و سر قول رسول خدا معلوم
شد تا بر مسلمانان عاقبت کار مشتبه نشود و نگویند که او مومن است و جهاد میکند و این بر خلاف
امام کرد و اعانت بر او نکرد علاوه بر این انحضرت فرموده بود که تعاقب منهزمین ننمایند و مجروح را تمام
کش نکنید **مولف گوید** که سنیان بی دین و ایمان میگویند که نفس پیغمبر بعایشه رسیده بود چگونه
بجهنم میرود جواب میدهیم انکه در ادعی بر حبو بود نبود دیدن روی نبی سود نبود ور که جناب رسول
خدا با عایشه مقاربت نکرده بود چنانچه گذشت ثانیا اینک والعمر و الطه دو زن نوح و لوط که

بدو زن

## تسمیه شعبان نابسم رافضی و یاد آوردن ام سلمه عایشه را صحبت جناب پیغمبر بنباح کلاب حواب

بدوزخ میبرند جناب اقدس الهی میفرماید وضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح وامرأة لوط کانتا
تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا وقیل ادخلا النار مع الداخلین
که هر دو از اهل نارند با انکه اولاد داشتند و عایشه اولاد هم نداشت اینک فرزند نوح کنعان بدوزخ
میرود و حال انکه پسر پیغمبر بود مقام فرزند کجا و مقام زن کجا زن را طلاق توان گفت و از او توان جدا
شد و ترک از او و مفارقت توان کرد لیکن پسر را از خود دور نتوان کرد وارث است وارث میبرد و ایضا
سوره تحریم در حق عایشه و حفصه نازل شد میفرماید عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن
مسلمات مومنات قانتات تائبات عابدات سائحات پس باید عایشه و حفصه مومنه و مسلمه و قانته
و تائبه و عابده نباشد عجب دارم از این مقلدان زبون و جمادان مفتون که اصحاب پیغمبر هر کس که بعلی
و فاطمه و حسن و حسین اخلاص و محبت دارد او را دوست نمیدارند مثل سلمان و ابوذر و مقداد و امثالهم
و لیس لهم مثل و کسیکه عداوت با اهل بیت دارد او را دوست میدارند مثل خالد ولید که او را سیف الله
میگویند و امثال این حرامزاده و ما شیعیان را که محبت با اهل بیت داریم رافضی میگویند دیگر نمیدانند
که این اسم اقرب لعیوننا من رقدة الوسنان و اثلج لصدورنا من شربة الظمآن جناب اقدس الهی بموسی وحی
فرمود که از اسم رافضی که بنی اسرائیل فرعون و فرعونیان گذاشتند ملول مباش زیرا که این اسم را بهترین
امتان بهترین پیغمبران خواهند گذاشت علاوه بر این عوض یک اسم ده اسم میشنوند خارجی ناصبی
و قدری و مجبری و مروانی و منافق و مغتلی و حطب جهنم و جنود ابلیس و اصحاب نار مرویست ان عایشه
ساکنه هاویه میخواست ام سلمه را نیز فریب بدهد و با خود ببرد ببهانه اینکه ما بین مسلمانان اصلاح بدهیم
ام المومنین گفت ای عایشه خاطرت هست که ما و تو ای بچه بودیم و پیغمبر و زنهای پیغمبر همه مهمان من بودید بجناب
فرمود کدام یکی از شماها سگان حواب بر او بنباح نمایند دست من لرزید و حلوا از دستم افتاد انحضرت فرمود که
ما لک ای ام سلمه چه میشود ترا ای ام سلمه گفتم یا رسول الله ان لا یسقط الاناء من یدی وانت تقول ما تقول
ما یؤمننی ان اکون انا هیا و تو که عایشه بودی خندیدی انجناب فرمود تضحکین یا حمیراء الساقین انی
اخشاک هیبرا یا خاطر داری که در مرض موت ابوبکر و عمر بان خیر البشر گفتند که از مرض بیمار نیست
اگر حادثه روی بدهد خلیفه تو کیست فرمود ما خلیفتی فیکم الا خاصف النعل چون نگاه کردیم دیدیم
علی نعل رسول خدا را اصلاح میکرد و پینه میزد ایا خاطرت هست در بعضی از اسفار بودیم علی میان من
و رسول خدا مشغول صحبت بودند تو شتر خود را راندی میان پیغمبر و علی حائل شدی و او را از
محادثه رسول مانع شدی جناب ختمی مآب تازیانه بروی شتر تو زد و گفت اما و الله ما یومک بواحد

## نصیحت ام سلمه و تحریص او بر جلد عایشه و اذیت عثمان بن حنیف

و ما بلیته منك بواحدة اما انه لا یبغضه الا منافق و کذاب این حدیث را نصر بن مزاحم در کتاب خود ایراد
کرده است و او از اعاظم علمای اهل سنت است باری آن خادعه محیله شقیه قسیه از مواعظ شافیه
ام سلمه نادم شد بعبدالله بن زبیر گفت من توبه کرده ام و عزم خود را فسخ کرده ام و بجنگ علی نخواهم
آمد عبدالله بپدر خود مقالات خاله را نقل نمود زبیر نزد عایشه آمد چون نصف شب شد جارچیان
جار کشیدند که ام المؤمنین بجنگ علی میرود و اگر خدا فرصت دهد او را بقتل میرساند نمیدانم آن
بیهوشه چگونه شد که ام المؤمنین همت بر قتل علی کرد غافلان دانند اگر سنیان بمیدانند او زن بر
ام المؤمنین نمیدانم برادر این ام المؤمنین که محمد و عبدالرحمن باشد چرا خال المؤمنین نشدند بلکه معویه
خال المؤمنین شد هر کس که بغض علی را دارد و قصد قتل او نماید خال المؤمنین است و کسیکه محب او و اولاد
او خال المؤمنین نیست چون شتر عایشه را آوردند او شتری بود کوه پیکر و بنیاد بلند و پر مو و سرخ
اسم او عسکر بود چون عایشه نام عسکر شنید از سواری وی ابا و امتناع نمود در گفت رسول خدا مرا
نهی فرموده و گفت زنهار زنهار خود را نگه دار و بعسکر سوار مشو و بجز بیره و سگان حواب بر شتر
تو فریاد خواهند کرد پس طلحه و زبیر لباس شتر را تغییر دادند و او را فریب دادند و شهود با شهادت
هم قسم خوردند که این حواب نیست پس از حجرها و بیره فریاد کرد بیائید بطلب خون عثمان و جنگ علی
عمران ام سلمه فریاد کرد که هر کس بجنگ علی رود کافر مالك اشتر نامه بعایشه نوشت که آیا فراموش کردی فرموده
رسول خدا که فرمود از خانه خود بیرون نرو و قرن فی بیوتکن فرموده بدنامی رسول خدا دار و امداد
که بگویند زن پیغمبر شهر بشهر دیار بدیار بجنگ رفت مروی است که سعید بن مروان گفت قاتلان عثمان
همه با شما هستند چگونه شما بطلب خون عثمان میروید مروی است که چون ام المنافقین ببصره آمد عثمان بن
حنیف که از جانب امیرالمؤمنین والی بصره بود بجنگ قیام کرده بر ایشان غالب شد جمعی بمیان افتادند و صلح
کردند که دارالاماره و مسجد و امامت عثمان را باشد و ایشان در بصره فرود آیند تا رسیدن علی طلحه و زبیر
حیله کردند با جمعی اسلحه حرب پوشیده بنماز جمعه حاضر شدند عثمان را گرفتند و او را بیازردند و موی ریش او را
بکندند و خواستند او را بکشند ابی الناس او را از ام المؤمنین نمود از قتل او گذشت هفتاد نفر
از قربای او را کشتند تا آنکه لشکر امیرالمؤمنین رسید و لشکر از کوفه رسید ابو موسی لعین بسیار اخلال
کرد که لشکر از کوفه نرود حضرت امام حسن و مالك اشتر و محمد بن ابی بکر او را خار و خفیف نمودند و
لشکر را آوردند سهل بن حنیف خطی بعایشه نوشت در خصوص برادر خود پس عایشه ترسید
عثمان را رها کرد پس عثمان بخدمت آنجناب رسید و گریه بسیاری کرد و از گریه او غریو از مردم بلند گردید

انجناب

## آمدن عساکر عراق باعانت جناب امیرالمؤمنین و حکایت حسن بصری لعنه الله

آنجناب مثال آنشده بایشان لعن نمود عبدالله عباس گفت یا امیرالمؤمنین پنداری از کوفه مدد برای ما
نخواهد آمد آنحضرت فرمود شش هزار و پانصد و نه نفر میرسد چنان شد که آنجناب فرموده بود و بروایتی
دوازده هزار کس آمدند و آنحضرت در ذی قار انتظار میکشید فتنها و غوغاها در کوفه اتفاق افتاد ابو موسی
ملعون بسیار سعی نمود که نگذارد مردم بمدد علی بروند مالك اشتر حکم نمود دستهاء او را گرفتند و از منبر
فرود آوردند حضرت امام حسن خطبه خواند و مردم را کوچانید عمار یاسر ابو موسی را لعن کرد و شهادت داد که تو
پانزدهم اصحاب عقبه بودی او گفت پیغمبر برای من استغفار کرد عمار گفت شهادت میدهم که پیغمبر ترا لعن کرد پس
امیرالمؤمنین کس نزد طلحه و زبیر و عایشه فرستاد آنها را بیاد آورد قول پیغمبر را که علی ناکثان را میکشد و
شمائید ناکثان عایشه گفت علی بیش از جواب ندارد حکم نمود پوست پلنگی بروی عسکر کشیدند
و روی او زره پوشانیدند پس متوجه میدان حرب گردید بجنگ خدا و رسول و وصی رسول اعلام
کرد پس آنجناب بی اسلحه میان میدان آمد و زبیر را طلبید عایشه گفت مرو یا مطمئن شو و احتیاط کن پس
حضرت بیاد او آورد قول پیغمبر را که تو باغی خواهی بود و ظالم چنانچه در ماسبق ذکر شد پس جنگ در گرفت
محمد بن ابی بکر جمل را پی کرد و آنجناب غالب گردید آنحضرت بروایتی عایشه حاسده باغیه را امان
داد و بمدینه همراه زنان روانه نمود اللهم العنها والعن اباها وضربها و ابا ضربها بعدد ما ینتهی الیه
العدد فی کل الحین من الازل الی الابد والعن من احبها بحق الحق والنبی المطلوب امین امین ابد الآبدین
ثمرات و فروعات جنگ جمل جنگ صفین است و از فروعات صفین است جنگ نهروان که عایشه سبب جنگ
عظیم و موجب سفك دماء چندین هزار نفس گردید حسن بصری روزی که جناب امیرالمؤمنین در منبر مسجد
اعظم کوفه خطبه میخواندند عبای خود را بسر خود کشیده بود خطبه آنجناب را می نوشت آنحضرت فرمود
یا حسن یا حسن عرض کرد لبیك لبیك یا امیرالمؤمنین فرمود چه میکنی عرض کرد خطبه را مینویسم تا آثار شما
بعد از شما بماند آنحضرت فرمود لکل قوم سامری و هذا سامری هذه الامة الا انه یقول لا قتال یعنی
از برای هر قومی سامری هست و این مرد سامری این امت است این قدر فرق با سامری موسی دارد که او
لا مساس میگفت و این لا قتال میگوید احدی کلام آنجناب را نفهمیدند تا جنگ بصره واقع شد حسن
میگفت لا قتال این جنگ جایز نیست طرفین لا اله الا الله محمد رسول الله میگویند اهل قبله هستند
مسلمانند این چه جنگ و جدال است و این چه معرکه و قتال است مردم آنوقت معنی کلام معجز نظام آنجناب را
فهمیدند و بعد از جنگ بصره حسن بصری در کنار شط العرب که عرض آن رودخانه قریب یك فرسخ است
وضو میساخت و اعضای غسل را مسح میکرد چنانچه مذهب سنیان است آنجناب فرمود ای

## حکایت وضو کردن حسن و منع آنجناب از تثلیث و خطبه جناب امیر در مذمت زنان

حسن اسرفت فی الماء یعنی ای حسن اسراف کردی در آب که سه دفعه شستی آن بی‌ادب گفت تو در ریختن این همه خون مسلمانان اسراف نکردی من در یک آب در کنار شط العرب متصل بعمان اسراف کردم آنحضرت فرمود اگر بتوان سفک دماء را اسراف و حرام میدانستی چرا بام المؤمنین اعانت نکردی گفت بخدا قسم سه دفعه فاطمه خود را زین کردم و یال و دم او را داشتم و روده دست خود داشتم و باقی آب را ببر و سینه خود ریختم صدائی شنیدم که گفت ارجع یا حسن فان القاتل والمقتول کلاهما فی النار یعنی برگرد ای حسن بدرستیکه قاتل و مقتول هر دو در آتشند پس زین را برداشتم و گوشه گرفتم آنجناب گفت صدقت یا کفنی یعنی راست گفتی ای کفنی یعنی ای شیطان تعلم من المنادی میدانی که منادی که بود گفت نه فرمود برادرت ابلیس بود و صدق و راست گفت تو حزن بودی و تهمیک و فریب او را خوردی مراد ابلیس آن بود که برگرد بدرستیکه قاتل و مقتول از قشون عایشه در آتشند و راست است لیکن تو چنان فهمیدی که قاتل و مقتول در لشکر در نارند انصاف بدهید و در طعنت و سوء ادب و دشمنی او تامل کنید حضرات علما و عرفای معاصرین حسن بصری را از جمله اقطاب و اوتاد میدانند لعنة الله علیه و علی موالیه جناب امیر المؤمنین بعد از فراغت از جنگ جمل در مذمت زنان میفرماید بلکه در حقیقت در مذمت ام المؤمنین میفرماید معاشر الناس ان النساء نواقص الایمان نواقص الحظوظ نواقص العقول فاما نقصان ایمانهن فقعودهن عن الصلوة والصوم فی ایام حیضهن واما نقصان عقولهن فشهادة امرأتین منهن کشهادة الرجل الواحد واما نقصان حظوظهن فمواریثهن علی الانصاف من مواریث الرجال فاتقوا شرار النساء و کونوا من خیارهن علی حذر و لا تطیعوهن فی المعروف ابن ابی الحدید در شرح این در و نضید میفرماید که جناب امیر المؤمنین نقصان عقل زنان و نقصان ایمان ایشانرا فرموده است و این فرمایش مؤید قول اصحاب ما است که معتزله باشند زیرا که ایشان میگویند که اعمال ایمانست و ایمان با اعمال است و کسیکه اقرار بتوحید و نبوة نماید و تارک نماز و روزه باشد مؤمن نیست و ایضا این فاضل نحریر میگوید که مراد آنجناب از قول خود که و لا تطیعوهن فی المعروف باشد آن است که امور معروف و خیر را بکنید نه بقصد اطاعت ایشان و نه بنیت امر کردن ایشان نه آنکه نهی میفرماید از معروف و میفرماید که معروف را نکنید معاذ الله بلکه معروف را بکنید از برای آنکه معروف است مثل مشهور که گفته اند لا تعط العبد کراعا فیاخذ ذراعا یعنی نده بغلام پاچه را پس بگیرد ذراع را پس ابن ابی الحدید میگوید هم این فصل رمز است و کنایه است و صریح است بعایشه و اصحاب ما معتزله شک و شبهه ندارند در اینکه عایشه خطا نموده در آنچه که کرد و لیکن توبه کرد و مرد و او از اهل بهشت است مؤلف گوید ای فاضل احمق خود اقرار بخطای وی کردی پس خاطئه شد و بر تست اثبات توبه او و دونه خرط القتاد و حال

انکه

## در توبه عایشه

انکه بخدا قسم توبه نکرد و تا ساعتی که متوجه دار السنبان نیران بود دیده خود را میگفت در وقت شهادت امیر مؤمنان مثال میمون رقص میکرد و اسم غلام اش را عبد الرحمن میگفت بسبب محبت بعبد الرحمن بن ملجم مرادی داشت و نعش مطهر ریحانه رسول و بضعه بتول و سید شباب اهل جنت را تیرباران کرد و میگفت دور نمائید پسر خود را از خانه من بیغمبر لا تردوا ابنی الحسن میگفتا و نحوا ولدکم عن داری میگفت سوار استر و تیر و کمان در دست ابن عباس گفت یوما علی الجمل یوما علی البغل و یوما لو عشت علی الفیلة تجملت تبغلت و لو عشت تفیلت لک التسع من الثمن و فی الکل تملکت جناب سید الشهداء فرمود با ام المؤمنین اما قال الله تعالی و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی عایشه بلی فرمود ای پسران فاطمه چه میخواهید از خانه من آنجناب فرمود اگر نه این بود برادرم بمن وصیت نمود که بقدر یک شیشه حجامت خون نریزم هر آینه ضرب دست پسر فاطمه را مشاهده مینمودی چون ام المؤمنین شجاعت و بردباری آنجناب را میدانست مثل ضبع کفتار بهر و سو خود را بکنار کشید و دم در کشید باری من شهادت میدهم که او توبه نکرد و از اهل نار است لعنة الله علیها و علی ابیها اما از ابن ابی الحدید میگوید هر کس که کتاب تاریخ و سیر و کتاب احادیث و اخبار تالیف کرده است نوشته است که عایشه اشد الناس بود از جهة عداوت عثمان و تمام اهل تواریخ و اخبار در این حرف اتفاق دارند بمرتبه که پیراهن جناب پیغمبر را بیرون آورده در منزل خود آویخت و فریاد میکرد و میگفت ای گروه مردم این پیراهن پیغمبر است هنوز کهنه نشده است و عثمان دین پیغمبر را کهنه کرده و اول کسیکه عثمان را نعثل نامید عایشه بود از ابن ابی الحدید گوید نعثل کسی است میگویند که ریش او انبوه باشد و بعضی میگویند نعثل یهود در زمان عثمان بود که ریش درازی داشت بسیار دراز و عارضین او مو نداشت بسبب عثمان هم چنین بود شبیه آن یهودی قدش کوتاه کثیر الادرار بود و ام المؤمنین میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا فقد کفر ابن ابی الحدید در این فصل فقد کفر را حذف کرده است بقول عوام کفر را انکار کرده است مداینی در کتاب جمل گفته است وقتیکه عثمان کشته شد عایشه بیرون در مکه بود و خبر قتل ابن عفان در شراف بعایشه رسید تشکیک نکرد در اینکه مردم بطلحه بیعت کرده اند و او را خلیفه نموده اند بی محبت شدیدیکه بطلحه داشت بسبب وعده که طلحه کرده بود که اگر محمد بمیرد من عایشه را میگیرم گفت بعدا لنعثل و سحقا ایها ذا الاصبع ایه ابا شبل ایه یا ابن عم لکانی انظر الی اصبعه و هو یبایع له حثوا الابل و دعدعوها یعنی دور باد از رحمت خدا نعثل و دور باد ایه بمعنی حسبک آمده است و بمعنی زیاد گفتن آمده است یعنی دیگر بگو از طلحه و بسیار بگو یا طلحه بدرستی برای توبه است او ... بچه شیر ای پسر عمو گویا من نگاه

## لند لند عایشه و هرزه درای او از خلافت و بیعت امیر المؤمنین

میکنم بانگشت او که با او بیعت کرده میشود چون انگشت طلحه معیوب و شکسته بود متصل آن شیل او را
ذو الاصبع میکفتند مثل مشهور است دیو عاشق و ذغ میشود خانم با همه عیوب شرعیه و عرفیه و با همه
جلافت و سفاهت کج سلیقه هم بوده است ابو مخنف لوط بن یحیی در کتاب خود میکوید که خبر قتل ابن عفان
بعایشه رسید در روزی که او در مکه بود و بتعجیل تمام آن ناهموار با تمام سوار شد و میکفت ایه ذا الاصبع
لله ابوک اما انهم وجدوا طلحة لها کفوا یعنی بس است تو ای طلحه صاحب اصبع لله ابوک یعنی برای خداست خیر
کثیر پدر تو متنبه نشو طلحه را کفو خلافت یافته اند او را خلیفه کرده اند عایشه بیک عجب جا پا پریده مثل
کبیرهای بیناسی خود بخود حرف میزند عشق از این بسیار کرده است و کند در منزل شراف عبید بن ابی سلمه
لیثی رسید از او پرسید چه خبر داری کفت عثمان کشته شد کفت بعد از آن چه شد کفت امر منتهی شد بسوی
بهترین جاها بیعت کردند یعنی آن عفریت فرتوت و آن ماده عنکبوت کفت آرزو میکنم که آسمان بر زمین
بیاید اگر این کار شده است بهترین چه میکوئی او نزد سعادتمند کفت همین است که میکویم بتو ای ام المؤمنین
آن کفتار و سوسمار و لولر کرد پس او نزد کفت تو را چه میشود ای مادر مؤمنان بخدا قسم در میان دو کوه مدینه
احدی را سراغ ندارم که قابل خلافت باشد بجز علی و در جمیع حالات و صفات مثل علی و نظیر ندارد چرا
دشمن میداری ولایت و خلافت او را پس جوابی با او نداد و در طرق مختلفه بسیار وارد است که در وقت
استماع قتل عثمان کفت ذلک بما قدمت یداه وما الله بظلام للعبید قیس بن ابی حازم کوید در سال
قتل عثمان همراه عایشه بمکه رفتم پس خبر قتل ابن عفان باو رسید مراجعت نمود که بمدینه بیاید در راه
شنیدم که میکفت ابعد ذا الاصبع و هنکامیکه عثمان پیش او ذکر میشد با خود ذکر میکرد و میکفت ابعده الله
تا آنکه خبر بیعت علی رسید کفت آرزو داشتم که آسمان بر زمین میافتاد پس امر نمود که بارهای او را برکردانند
بسوی مکه من نیز برکشتم در راه می دیدم خود را خطاب مینمود که کویا کسی را خطاب میکند قتلوا ابن عفان
مظلوما پسر عفان را مظلوم کشتند کفتم ای مادر مؤمنان آیا شنیدم که میکفتی ابعده الله و پیش از
این ساعت دشمن ترین مردم بودی نسبت بعثمان و از همه بیشتر با و بد میکفتی حالا چنین میکوئی کفت بلی
چنین است لیکن فکر کردم در امر او دیدم او را توبه دادند و او مثل نقره سفید شده در ماه حرام با دهن
روزه او را کشتند مؤلف کوید کسی نیست باین سلیطه بکوید آنجا توبه دادند آنجا توبه کرد از کجا
که توبه او قبول شد پس بنابراین احتمال دارد که جمیع معاندین را چنین بدانیم و لعن نکنیم استغفار
کنیم و از طرق دیکر چون خبر قتل عثمان را شنید کفت ابعده الله فبما قدمت یداه و اقاده الله بعمله یا معشر قریش
لا یسومنکم قتل عثمان کما سام احمر ثمود قومه ان احق الناس بهذا الامر ذو الاصبع فلما جائت الاخبار ببیعة

## نصایح ام سلمه بعایشه

ببیعت علی علیه السلام قالت تعسوا تعسوا لا یردون الامر فی تیم ابدا پس طلحه و زبیر بعایشه نوشتند که مردم را
منع کن از بیعت علی و طلب خون عثمان بکن و از عبد الله بن زبیر پسر خواهر عایشه فرستادند چون کاغذ
بد و رسید طلب خون عثمان نمود ام سلمه رضی الله عنها بخلاف و مخالفت اظهار موالات و محبت علی علیه السلام
مینمود ابن ابی الحدید جماد میکوید بسبب عداوت … که هوو با هوو دارد ام سلمه این عمل را کرد یاران
تامل کنید در حرفهای این مرد متمل با این همه فضل عمل ام سلمه را حمل بر فساد میکند و حال آنکه آن پاکدین
مؤمنه محض از برای خدا کرد آنچه کرد و اگر بجهة عداوت خاطئه بود دائم میتوانست مثل خاطئه ناپاک بر بیابانی
شتر سوار کرده و هوو چی بسازد و جمع کند بدور خود کسانی را که محب خاندان نبودند متاع کفر و دین
بی مشتری نیست در مقابل خاطئه جلوه میکرد و در عسکر و لشکر امیر المؤمنین داخل میشد بروز …
کلمه للشر کله میشد چون جناب رسول خدا منع نموده بود زنان را از جهاد محض خوف از خدا و حیا
از رسول خدا و ترس از جناب امیر المؤمنین نکرد چنانچه نصایح و مواعظ آن مرحومه حصر با آن خاطئه درکرد
دارد با آنکه از خدا و رسول عبرت بیند و با آن بیحیا منفق نکردید ابو مخنف لوط بن یحیی میکوید آن مادر سفیهها
پیش ام سلمه آمد که بلکه بخدعه و حیله ام سلمه را با خود همداستان نماید در طلب خون عثمان پس باو کفت ای
دختر ابی امیه تو اول مهاجری از زنهای رسول خدا و تو مادر بزرگ مؤمنان هستی مؤلف کوید
و ملیحه شهد بسط اضرانها الفضل ما شهدت به الاعداء اکرام المؤمنین عاقله بود میکفتم اقرار العقلاء
علی انفسهم جایز لیکن چه فایده که ام المؤمنین سفیهه ست نه عاقله و جناب پیغمبر در خانه تو سیان ما قسمت میکرد
و اکثر اوقات جبرئیل در خانه تو بود ام سلمه کفت مقصود چیست عایشه کفت عبد الله بن خبر داد که عثمان را
توبه داده اند بعد از آن که توبه کرده است در ماه حرام با دهن روزه او را کشته اند مؤلف کوید آن
کذابه همه را دروغ میکوید تو بیراز کجا روزه از کجا احدی این مقاله را بجز او نکفته است لعنة الله علی الکاذبین القصه
آن عنکبوت کفت عزم کرده ام که بروم ببصره و زبیر و طلحه را با خود ببرم شما هم با من بیائید امید هست خداوند
عالمیان این امر را با صلاح بیاورد بدست ما و بسبب ما ام سلمه کفت شما دیروز تحریص بر قتل عثمان میکردید
و بدترین حرفها در باب او میکفتید اسمش را نعثل کذاشتید و مع هذا امر امیر المؤمنین را تو میدانی آیا
میخواهی بخاطرت بیاورم کفت بلی کفت خاطرت می آید که جناب پیغمبر بسوی ما آمد و با علی خلوت نمود در
یکطرفی و بسیار طول کشید و تو خواستی که بسوی ایشان روی آمد که من ترا منع نمودم کسر و الطاعت من نکردی رفتی
چندان نکذشت که مراجعت نمودی کریان کفتم شما را چه میشود کفتی رفتم پیش پیغمبر و علی در حالیکه نجوی
میکردند پس بعلی کفتم ای پسر ابو طالب برای من یک روز است از نه روز و توان یک روز را نمیکذاری

## اینکه صاحب الجمل الادیب تصریح بخلافت خلاف النعثل

پس انجناب بغضب بسوی من نگاه کرد و رنگ مبارکش سرخ شد و فرمود برگرد بعقب بخدا قسم دشمن
نمیدارد علی را احدی از اهل بیت من یا غیر اهل بیت من از مردم مگر آنکه از ایمان بیرون میرود پس برگشتیم ۸
پشیمان و خفیف عایشه گفت بلی خاطرم هست پس گفت باز خواطرت بیاورم بودیم من و تو در نزد
رسول خدا تو سر پیغمبر را می شستی و من حیس از برای پیغمبر درست میکردم و انجناب حیس را بسیار دوست
می داشت پس انجناب سر خود را بلند نمود و فرمود لیت شعری اینکن صاحب الجمل الادیب تنبحها کلاب
الحوئب فتکون ناکبة عن الصراط یعنی کاش میدانستم کدام یکی از شما صاحب شتر ادیب هستید که با و فریاد
میکنند سگهای حوئب پس از راه راست میل میکند و از صراط مستقیم دور میشود من گفتم پناه می برم
بخدا و رسول خدا از این پس دست بر پشت تو زد و گفت می ترسانم ترا از اینکه آن زن تو باشی که سگ
آن شتر کرد بعد از آن بمن فرمود ای دختر ابی امیه ترا می ترسانم از اینکه تو او باشی پس فرمود ای حمیرا متنبه
باش من ترا انذار کردم و ترسانیدم گفت بلی خاطرم هست پس ام سلمه فرمود باز بخاطرت بیاورم بودیم
من و تو در منزل جناب پیغمبر و علی نعلین انجناب را وصله میکرد و میدوخت و رختهای آنحضرت را
می شست پس یک لنگه کفش آنحضرت مانده بود انجناب مشغول دوختن او بود که پدرت با عمر آمدند و ما
پشت پرده قایم شدیم پس با انجناب صحبت داشتند بعد از آن عرض کردند که ما نمیدانیم چه قدر با
ما در دنیا خواهی بود کاش با خبر میدادی که کی را بما خلیفه خواهی کرد که بعد از شما مفزع و ملجا ما باشد
انجناب فرمود بتحقیق جای او را می بینم اگر بگویم و بکنم از سر او میپاشید چنانچه بنی اسرائیل از سر هرون
بن عمران پاشیدند پس پدرت با عمر برخواستند و بیرون رفتند و ما برگشتیم و تو جری و جسور و گستاخ
و فضول بودی از ما جری تر بودی عرض کردی که یا رسول الله کی را بر مردم خلیفه خواهید کرد فرمود خاصف
نعل را پس نگاه کردیم بجز علی احدی را ندیدیم پس عرض کردی یا رسول الله نمی بینم مگر علی را پس فرمود هو
ذاک یعنی آن این است یعنی خلیفه این است عایشه گفت بلی خواطرم هست گفت پس این خروج چه چیز است
که پیشنهاد خود کرده گفت بیرون میروم از برای اصلاح میان مردم و امید وارم که ماجور باشم انشاءالله
ام سلمه گفت تو و رای تو اختیار خود را داری پس خاطره برخواست و مراجعت نمود به منزل خود ام سلمه آنچه
بعایشه گفته بود و آنچه عایشه باو گفته بود همه را بجناب مولای متقیان نوشت ابن ابی الحدید بی انصافی
میگوید اگر کسی بگوید این کلام صریح است در امامت علی پس تو و اصحاب تو چه جواب می دهید میگوییم
اگر کسی بگوید این کلام صریح است در امامت علی پس تو و اصحاب تو چه جواب می دهید میگوید چنین نیست
این کلام نص و صریح نیست چنانکه گمان نموده زیرا اگر رسول خدا تصریح فرموده بود من علی را خلیفه کردم بلکه فرمود



حیس خرمااست و روغن و کشک و داشتن کرم میکنند و چکنه میزنند دهنه او را بیرون میاورند و کاه آرد سویق هم داخل میکنند

## نصایح ام سلمه بعایشه

اگر کسی را خلیفه کنم علی را خلیفه میکنم و این دلالت ندارد بخلافت انجناب سبحان الله فاضل حنفی خود را
۹ خروبی انصاف میکند برای خواطر تیمی و عدی حب الشیء یعمی و یصم دیکم حشر والله معهما ان کان صادقا
و حشره مع علی ان کان کاذبا و قال ابن ابی الحدید ان ام سلمه کتبت الی عایشه انک جنة بین رسول الله
و بین امته وان الحجاب دونک مضروب علی حرمته قد جمع القران ذیلک فلا تندحیه و سکن عقیراک فلا
تصحریها لو اذکرتک قولا من رسول الله تعرفینه لنهشتک بها نهش الرقشاء المطرق ما کنت قائلة لرسول الله
لو لقیتک ناصة قلوصا قعود امن منهل الی منهل قد ترکت عهیداه وهتکت ستره ان عمود الدین لا یقوم
بالنساء و صدعه لا یراب بهن حمادیات النساء خفض الاصوات و خفر الاعراض اجعلی قاعدة البیت قبرک حتی
تلقیه و انت علی ذلک فقالت عایشه ما اعرفنی بنصحک و اقبلنی بوعظک و لیس الامر حیث تذهبین ما انا
بعمیة عن رایک فان اقم ففی غیر حرج وان اخرج ففی اصلاح بین فئتین من المسلمین و ذکر ان ام سلمه انها قالت لعایشه
فقالت لها انک سدة بین محمد رسول الله و بین امته و حجابک مضروب علی حرمته قد جمع القران ذیلک
فلا تندحیه و اسکنی عقیراک فلا تصحریها الله من وراء هذه الامة لو اراد رسول الله ان یعهد الیک عهدا
علت علت بل قد نهاک عن الفرطة فی البلاد ان عمود الاسلام لا یثاب بالنساء ان مال و لا یراب بهن
ان صدع حمادیات النساء غض الاطراف و خفر الاعراض و قصر الوهازة و ما کنت قائلة لو ان رسول الله
عارضک ببعض الفلوات ناصة قلوصا من منهل الی آخر ان بعین الله مهواک و علی رسوله تردین و قد وجهت
سدافته و ترکت عهیداه لو سرت مسیری هذا ثم قیل لی ادخلی الفردوس لاستحییت ان
القی محمدا هاتکة حجابا قد ضربه علی اجعلی حصنک بیتک و قاعة الستر قبرک حتی تلقیه و انت علی
تلک اطوع ما تکونین لله ما لزمته و انصر ما تکونین للدین ما حلت عنه لو ذکرتک قولا تعرفینه لنهشتک نهش الرقشاء المطرقة فقالت
عایشه ما اقبلنی لوعظک و لیس الامر کما تظنین و لنعم المسیر مسیر فزعت فیه الی فئتان متناجزتان او
قالت متشاجرتان ان اقعد ففی غیر حرج وان اخرج فالی ما لا بد لی من الازدیاد منه یعنی عبد الحمید بن ابی الحدید
گفته است بدرستیکه نوشت ام سلمه بعایشه که بدرستیکه و راستیکه تو سپر بودی میان رسول خدا و امت
وی کسیکه بتو میرسید برسول خدا میرسید بود و پرده پیش روی تو زده شده است بجهت احترام پیغمبر
که باید پشت پرده بنشینی بتحقیق جمع نموده است قران دامن ترا و فرموده است وقرن فی بیوتکن یعنی قرار بگیرید
در خانه خود ای زوجات پیغمبر پس آن دامن را باز مکن و چهن مکن آن دامن را که قران جمع کرده
بحرکت و سفر و بیرون رفتن در مثل گویند فلان فی مندوحة عن کذا یعنی فلانکس در وسعت است از
این کار یعنی ملجا نیست که بکنند و تو ملجا نیستی بجهاد علی خدا ترا امر بجهاد نکرده است تا بجهاد علی چه رسد

## نصایح ام سلمه بخاطئه خانم

بعضی بتد جد بیای موحده خوانده اند وابنهم مثل اول است بمعنی وسعت است وساکن شود در اصل
خانه خود و در میان حجره خود عقیره مصغر است فلا تصحرها یعنی لا تبرزیها وتجعلیها بالصحراء در عرب
میکویند فلان انجد واسهل واحزن یعنی فلان کس نجدی شد فلان کس هموار شد یعنی بجای هموار 10
رسید یا بجای ناهموار رسید هرکاه بیاد تو بیارم ایعایشه کلامی را از جناب پیغمبر که تو او را میدانی
هر اینه ان قول میکرد ترا مثل کزیدن افعی با خط وخال وغضبناک چه خواهی کفت بر پیغمبر هرکاه ملاقات
نمائی او را در حالیکه سوار شتری ان شتر میراند ترا از منزلی بمنزلی واز شهری بشهری در حالیکه برلب
کرده باشی عهد او را اعهید مصغر عهد است ودریده باشی پرده او را بدرستی که ستون دین را است نمیشود
بزنها وشق شده دین بزنها جمع نمیشود یعنی پاره شده دین بزنها بهم نمیاید حمادیات النساء یعنی انتهای
کار زنان ونهایت وغایت سعی ایشان اهستکی صدا است که صدا را بلند نکنند وحیا از جسد است که جسد
خود را بنامحرم ننماید خانه خود را قبر خود قرار بده تا وقتیکه ملاقات کنی رسول خدا را در حالیکه خانه
تو قبر تو باشد عایشه خاطئه کفت چه چیز مرا اعارف نکرده است بنصیحت تو وچه چیز مرا قبول کننده وعظ
تو کرده است یعنی من عارف ترم از همه کس بنصیحت تو ونصیحت ترا از همه کس بیشتر عارفم وموعظه ترا از همه
کس بهتر قبول میکنم ونیست این کار بطوری که تو رفته وفهمیده ونیستم من کور از رای تو و رای ترا میدانم
ومی بینم اکر اقامت نمایم حرجی نیست اکر بیرون بروم در اصلاح کردن میان دو کروه از مسلمانان هستم و
ذکر کرده شده است بدرستیکه ام سلمه امد پیش عایشه وکفت باو که بدرستیکه تو استانه ودری میان
محمد رسول خدا وامت وی که بدرستیکه بدرستیکه ودرستیکه پرده تو زده شده است بتو بحرمت پیغمبر
بتحقیق جمع کرده است قران دامن ترا پس او را منتشر مکن باسفار وسواری شتر وسیر دیار وبلاد
در اصل خانه خود بنشین وان خانه را صحرائی نکن یعنی خانه باش نه صحرائی خداوند عالمیان از پشت
سر این امت هستند انها المحیط وحافظ است هرکاه اراده میکرد رسول خدا اینکه عهد نماید بتو عهدی را
هر اینه میکفت جواب لو محذوف است لو اراد رسول الله لفعل نظیر قول حق سبحانه وتعالی ولو ان قرانا
سیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی ای لکان هذا القران علت علت جور وجفا
نموده در این خروج ومیل از حق بسوی باطل کردی بعضی بکسر عین خوانده اند یعنی در صحراها کشتی و بیابان
دو ور رفتی وحال انکه بتحقیق نهی کرد ترا پیغمبر از سفر کردن وسبقت نمودن در شهرها بدرستی ستون
دین راست نمیشود بزنان اکر کج شود لا یثاب بثاء مثلثه ولا براب صدعهن ان صدع یعنی ستون دین بهم
نیاید اکر شق شود حمادیات النساء یعنی غایت خوبی زنان جمع کردن اطراف است دامن خود را جمع نمایند

ددخانم

## نصایح مشفقانه پیغمبر نیز ام سلمه بخاطئه بیکم

ودر خانه خود بنشیند وخفر الاعراض است وبپوشاند حجاب است وقصر الوهاده کوتاه کردن قدم را
از رفتن است واکر رسول الله بتو معارضه ومواجهه نماید در بعض صحراها در حالیکه تو سوار قلوصی
او را بلند کرده در سیر کردن با او چه خواهی کفت نص بمعنی رفع است وحدیث منصوص یعنی مرفوع
وقلوص شتر جوان است ومنهل ابی است که شتر وارد ان میشود واب میخورد بدرستیکه در پیش چشم
خدا است سیر وحرکت تو وخدا میبیند سیر کردن وحرکت نمودن ترا مهوی حرکت کردن از بلندی است
بسوی پستی وحال انکه بر رسول خدا وارد خواهی شد در روز قیامت قد وجهت سدافته یعنی بتحقیق وجیه
وخوشکل کرده پرده کجاوه را بحرزها سدافه بکسر سین وبعضی بفتح سین خوانده اند وهم چنین است وهر
دو بیک معنی امده است صاحب قاموس میکوید قد وجهت سدافته یعنی هتکت الستر ای اخذت وجهها
وقیل ازلتها عن مکانها الذی امرت ان تلزمیه وجعلتها امامک وترکت عهیدا مصغر عهد است وترک کرده
عهد پیغمبر را اکر با تو وسایر زوجات کرده بود اکر بهیر کنم من مثل این سیر تو بعد از ان کفته شود بمن که داخل
شو در بهشت هر اینه حیا میکنم از اینکه ملاقات کنم محمد را در حالیکه درنده باشم پرده را که بتحقیق ان
پرده را بمن زده بود ومرا بان پوشانده بود قرار ده حصن وقلعه خود خانه خود را وانداختن پرده را
قبر خود یعنی موضع وموقع انداختن پرده قبر تو باشد تا در کول پرده تو او بحت باشد تا انکه ملاقات
کنی او را وانت علی تلک یعنی علی تلک الحال یعنی تو در این حال اطوع ما تکونین لله اذ الزمته مطیع ترین
جمیع اوقاتت هستی برای خدا وقتیکه اینحال را مواظب وملازم باشی ودست از این حالت برنداری
اطوع مبتدا است اذ الزمته خبر است ودر بعضی از نسخ وانت علی تلک اطوع ما تکونین لله بالرتبة و
انصر ما تکونین للدین ما جلست عنه یعنی تو در اینحال که عهد پیغمبر را ملازم باشی یا این عهد را
که با تو ابجناب بسته است که از خانه بیرون نروید ملازم باشی مطیع ترین مخلوقاتی نسبت بخدا
در عبودیت وبندکی وناصرترین مردمی برای دین خدا اینکه متجلی بشوی بان عهد اکر یاد تو بیاورم
حرفی را که تو میدانی که دیده بیشوی بان حرف مثل کزیدن افعی با خط وخال غضبناک یعنی ان حرف
میکزد ترا مثل کزیدن افعی وافعی موصوف بالطراق میشود مثل شیر مطرق وپلنک مطرق وشجاع
مطرق وافعی مطرق ومعاویه علیه الهاویه دایم در باب امیر المومنین میکفت شجاع مطرق پس ان خاطئه
در جواب ام سلمه مومنه کفت چه چیز مرا قبول کننده کرده است بموعظه تو یعنی من موعظه ترا قبول میکنم
وهیچکس بهتر از من مواعظ ونصایح مرا نمیشود ونیستم بنحوی که تو کمان کرده چه خوب سیر و
سفر است سفر من ملجا وملازم شده ام من در این سفر بسوی دو فرقه متشاجرتان یعنی سرعت کنند کان

## نصایح ام سلمه بعایشه

بسوی بکیر بکو بعضی مشاجرتان خوانده است و طایفه که میخرند بکر پتره و نیزه میزنند اکر بنشینم پس کناهکار
نیستم و اکر خروج نمایم مثل و جدال پس بسوی امری بروم که من ناچارم اندازه با دان این حرف کسی است که
مصلحت عظیم در خروج خود دیده و اصرار بران دارد مؤلف کوید ام سلمه صادقه نمید انست در دنیا ۱۰۲
چه خبر است و میان طلحه و عایشه چه نقل است زعشق تا بصبوری هزار فرسنگست هزار هزار از این نصایح
در پیش او طنین اجنحه ذبابست عشق و مشتوی بیا صبر و بهم و قت حرص و وقت شهوت مرد کو مرد بیست
که از برای هودج ان عنکبوت شتری قوی خواستند که بتواند هودج را بردارد زیرا که ان هودج را
بفولاد و در فرف و پوست پلنک پوشانیده بودند و برنلک و حرزهای رنک برنک اراسته بودند و بسیار
سنکین بود یعلی بن امیه شتری اورد بسیار قوی هیکل و ادب بعینه موخصوصا بالای چشمهای او موی
زیاد داشت ساربان شروع نمود بمدح ان شتر و وصف قدرت و قوت او در اثنای تعریف و توصیف
اسم عسکر برد چون عایشه اسم عسکر شنید انا لله وانا الیه راجعون کفت فرمود این شتر را پس دهید
مرا حاجتی در او نیست و بخاطر اورد سخنی جناب پیغمبر را که فرموده بود سوار عسکر نشوید و بر تو علی عاق
نشوید پس شتری بر بزرکی و قوت او پیدا نشد جل و رحل او را عوض کردند و اوردند کفتند از او بهتر
شتری اوردیم پس خوشحال شد مؤلف کوید که ام المؤمنین عجب خر و سفیه بوده است غرض
پیغمبر تنها سواری عسکر که نبود بلکه مراد بجناب محاربه با امیر المؤمنین بود و از او نهی میفرمود پس
بحفصه نوشت که او هم بیاید و با او در جنگ همداستان کرده او هم عازم شد بار ها حمل شترها نمود
برادرش عبد الله بن عمر امد و او را قسم داد و موقوف نمود بارها را اکشودند مالک اشتر بعایشه نوشت
از مدینه در حالیکه عایشه در مکه بود و خیال بصره داشت اما بعد فانک ظعینة رسول الله وقد
امرك ان تقری فی بیتك فان فعلت فهو خیر لك فان ابیت الا ان تاخذی منساتك وتلقی جلبابك
وتبدی للناس شعراتك قاتلتك حتی اردك الی بیتك والموضع الذی یرضیه لك ربك فكتبت
الیه فی الجواب اما بعد فانك اول العرب شب فتنة ودعا الی الفرقة وخالف الائمة وسعی فی قتل
الخلیفة وقد علمت انك لن تعجز الله حتی یصیبك منه بنقمة ینتصر بها منك للخلیفة المظلوم وقد جائنی
كتابك وفهمت ما فیه وسیكفیك وكل من اصبح مماثلا لك فی ضلالك وغیك ان شاء الله تعالی یعنی
اما بعد از حمد خدا پس بدرستیکه تو زن جناب رسول خدا یعنی ظعینه زن را کویند زیرا که او کوچ میکند
با شوهر خود هر جا که کوچ میکند و بتحقیق امر کرده است ترا بانکه قرار بکیری در خانه خود پس هر کاه بکنی
ان بهتر است برای شما و اکر ابا نمائی مکر انکه عصای خود را برداری و چادر شب خود را بیندازی و بنمائی



## رسیدن خاطبه با ب حواب و نباح کلاب حواب و مکالمه ابو الاسود با او و مکاتبه مالک بن اشتر

برءم موهای سر خود را با تو مقاتله میکنم تا ترا بخانه ات و بجائی که خدا برای تو پسندیده است برمیکردانم پس
در جواب مالک ان هالک بنت هالک نوشت اما بعد پس بدرستی تو اول عرب که اتش فتنه را روشن کرده
دعوت نمود بسوی افتراق و اختلاف امت و سعی کرد در قتل خلیفه و بتحقیق میدانی که تو خدا را نمیتوانی
عاجز کنی از اینکه برساند بتو نقمت و عذاب و نصرت نماید برای خلیفه مظلوم و بتحقیق امد بمن کتاب تو و فهمیدم
انچه در او بود و زود خداوند عالم کفایت میکند ما را از شر تو و از شر کسانی که امثال تو هستند در ظلم
و کمراهی ان شاء الله تم ابو مخنف میکوید وقتیکه عایشه باب حواب رسید که اب بنی عامر بن صعصعه باشد
سکهای بسیار فریاد کردند بمرتبه که شترهای صعب ایشان رم کردند پس یکی از انها کفت چه قدر زیاد
سکهای حواب و چه قدر شدید است فریاد کردن انها پس عایشه افسار شتر را کشید و کفت اینها سکهای
حوابند بر کردانید مرا بر کردانید مرا بدرستی که از رسول خدا شنیدم که میفرمود ایتکن صاحب الجمل
الادبب تنبحها كلاب الحوئب پس کوینده بد و کفت خدا ترا رحمت کند بتحقیق از اب حواب کذشتیم دیر
خاطر کفت ایا شاهدی هست پس پنجاه نفر از اعراب جمع کردند و برای انها جعل قرار دادند پس بعایشه
قسم خوردند که این اب حواب نیست پس راه افتاد منقول است که چون ان عنکبوت با طلحه و زبیر
نزدیک بصره رسیدند عثمان بن حنیف عامل جناب امیر المؤمنین علیه السلام والی رب العالمین ابو الاسود
دئلی را پیش ان قوم شوم میشوم فرستاد که برود و بداند چه خبر است و برای چه امده اند پس ان مؤمن
پاک داخل منزل ان ناپاک منافقه شد و از علت مسافرت او پرسید کفت امده ام که مطالبه خون عثمان
نمایم عثمان کفت در بصره از قتله عثمان کسی نیست کفت راست میکوئی با علی در مدینه هستند و من
امدم که اهل بصره را بکو جانم بقتال علی اما خشم بکنم برای شما از تازیانه عثمان و خشم نکنم برای عثمان از
شمشیر شما ابو الاسود بد و کفت ترا چه بشمشیر و تازیانه تو محبوس پیغمبری امر کرده است ترا بانکه در
خانه خود قرار بکیری و بیرون نیائی و تلاوت کلام خدا نمائی برای زنها قتال نیست و برای انها طلب دما
نیست و علی اولی است بعثمان از تو و متصل تر است با او از جهت رحم بدرستیکه انها هر دو پسران عبد
مناف ان بیحیا کفت بر نمیکردم تا انکه بجا بیاورم ان کار را که اقدام باو کرده ام ایا کمان داری ای ابا الاسود
کسی اقدام بمحاربه من بکند ابو الاسود کفت بخدا قسم قتال میکنم قتالی که ضعیف ترین قوی و هستی او بسیار
شدید باشد پس از جای خود برخواست و بنزد زبیر امد و کفت ای ابا عبد الله عهد مردم بتو چنان است
که در روز بیعت با تو بکر دست شمشیر خود را کرفته بودی و میکفتی احدی سزاوار تر از علی نیست بخلاف این مقام کجا
و این مقام کجا پس زبیر خون عثمان بن عفان را ذکر کرد ابو الاسود کفت انچه بما رسیده و شنیده ایم

## مکاتبه خالطه خانم بزید بن صوحان و جواب نوشتن وی

بود و رفیق متصدی و متولی کشتن او بود بدپس پیش طلحه امده او را تحریص در کراهی و مصر در جنک میدید پس برکشت بسوی عثمان بن حنیف و کفت ایها الحرب فناهب لها یعنی مهیا جنک و جدال است پس مهیا شو بان و ایضا عایشه بزید بن صوحان عبدی نوشت من عایشه بنت ابی بکر الصدیق زوجه النبی صلی الله علیه و آله الی ابنها الخالص زید بن صوحان اما بعد فاقم فی بیتک وخذل الناس عن علی ولیبلغنی عنک ما احب فانک اوثق اهلی عندک والسلام فکتب الیها من زید بن صوحان الی عایشه بنت ابی بکر اما بعد فان الله امرک بامر وامرنا بامر امرک ان تقرّی فی بیتک وامرنا ان نجاهد وقد اتانی کتابک فامرتنی ان اصنع خلاف ما امرنی الله فاکون قد صنعت ما امرک الله به وصنعت ما امرنی الله به فامرک عندی غیر مطاع و کتابک غیر مجاب یعنی از عایشه دختر ابی بکر صدیق زوجه پیغمبر بسوی پسر خالص خود زید بن صوحان اما بعد پس در خانه خود بنشین و مردم را از مرتضی علی متفرق کن و باید برسد بمن از تو انچه که من دوست میدارم پس بدرستی که تو موثق ترین اولاد منی در پیش من والسلام پس زید بد و نوشت از زید بن صوحان بسوی عایشه دختر ابی بکر اما بعد پس بدرستی که خدا امر کرده تو را بکاری و امر کرده ما را بکاری امر فرمود ترا که در خانه خود قرار بکیری و امر کرده ما را که جهاد نماییم بتحقیق رسید بمن نامه تو پس امر کرده بودی مرا که بکنم خلاف انچه که خدا مرا امر فرموده بود و بکنم انچه را که خدا بتو امر فرموده بود و کردی ان کار را و ان امر را که خدا بمن امر فرموده بود پس امر تو مطاع نیست و کتاب تو جواب نداد این نامه را و نامه سابق را ابو عثمان عمر بن عبید نقل کرده است از شیخ ابی سعید حسن بصری شیعی نقل کرده است از مسلم ابی بکره او از پدر خود ابی بکره نقل کرده است که چون طلحه و زبیر وارد بصره شدند من شمشیر خود را بستم و اراده نصرت ایشان کردم پس داخل شدم بر عایشه دیدم امر و نهی میکند و حکم حکم اوست و بغیر او حاکمی نیست متذکر حدیث نبوی شدم که خود از انحضرت شنیده بودم که فرمود لن یفلح قوم یدبر امرهم امرئة رستکار نمی شوند ابد الاباد ان قومی که تدبیر نماید امر ایشان را زنی پس برکشتم و عزلت نمودم و این روایت بطریق دیکر نقل شده است ان قوما یخرجون بعدک فی فئة راسها امرئة لا یفلحون ابدا یعنی بدرستی که طایفه بعد از من خروج میکنند رئیس و راس ایشان زنست رستکار نمیشوند ابد الاباد نزد دنیا و نزد اخرت مرتب کرفتن عایشه علی نداشتند همان جمل عایشه علم ان قوم بود مرتبت کجناب امیر المومنین علیه السلام عبد الله بن عباس را پیش عایشه فرستاد که عایشه را بکو چلیه بخانه خود برود عبد الله میکوید داخل شدم بان خانه پس بیند اخت فرشی برای من که بروی او بنشینم پس متکای در انخانه بود او را برداشتم و برو او نشستم ان خالمه ظالمه با غیر من کفت خطا کردی سنت پیغمبر را بر متکای مادر خانه ما بدون اذن ما

مانشستی

## مکالمه ابن عباس با عایشه و دخول معاندین بمدینه

مانشستی کفتم این خانه خانه که خدا امر کرده بود در انجا بنشینی نیست واکر خانه تو بود بی اذن تو بر وساده تو نمی نشستم مکر با اذن تو بعد از ان کفتم امیر المومنین مرا فرستاده بنزد تو تو را امر میفرماید بکو چیده بسوی مدینه کفت کجاست امیر المومنین امیر المومنین عمر بود کفتم عمر هم بود و علی هم امیر المومنین است کفت ابا کردم کفتم بخدا قسم نبود بدرستی مکر قصیر المدة عظیم المشقة قلیل النفعة ظاهر شوم بود و صعب المعاش بود اشکار او چه بود بدرستی بخدا قسم امر تو و کار تو یا مره ما به ندارد و نداشت مکر بقدر دوشیدن کوسفند امر و نهی تو تمام شد و خالا امر و ناهی و اخذ و تاراک بنیستی و نیست مثل انچه که برادر اسدی کفته است حتی کان صوتک بینهم فی کل ناحیة طنین ذباب پس ان خروت عایشه کرپست بنحوی که ناله او از پس پرده مسموع میشد بعد از ان کفت من بتعجیل میروم بسوی بلاد خود ان شاء الله ثم بخدا قسم هیچ بلدی پیش من مبغوض تر نیست از بلدی که شما بنی هاشم در انجا باشید ابن عباس میکوید کفتم ای عایشه چرا و بچه جهت بخدا قسم ما ترا ام المومنین کردیم و پدر ترا صدیق نمودیم ان نایاک بی باک کفت ای پسر عباس بر من منت میکذاری بر رسول خدا کفتم چرا منت نکذاریم بتو بنحوی که هر کاه او از تو بود با و بمن منت میکذاشتی بعد از ان بخدمت امیر المومنین رسیدم و او را خبر دادم از قول عایشه و جواب خود پس انجناب سرور کردید و بمن فرمود ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم یعنی ما ان اولادیم که بعض ان اولاد از بعض اولاد هستند یعنی یکپارچه هم اعضای یکدیکریم خداوند عالم سمیع است و دانا ر دفعه ابت دیکر فرمود من برای شناختم از این جهت ترا مولف کوید که اکر تا قیامت از جنایات و شیطنت و ملعنت و مکیدت ان ام الخبائث بکوییم این باب دفتر بعیری خواهد شد از جمله شیطنت و ملعنت او که تا قیامت باقی است حیاتی بود که در مرض موت حضرت رسالت ظاهر شد اجمال ان تفاصیل بنحو اختصار انکه که جناب رسول خدا بعد از انکه ابو بکر و عمر و ابو منافقین را امیر و در کرد احوال انجناب هم خود و مرض انجناب شدة کرد عمر و ابو عبیده کفتند ما کجا مدینه را خالی بکذاریم رسولی بسوی عایشه فرستادند و از او احوال پیغمبر را پرسیدند کفت انحضرت سنکین شده است از جای خود حرکت نکیند و من ساعت بساعت شمار الجبار میشماریم پس صهیب را فرستاد که برو بسوی ابی بکر و او را خبردار کن و بکو محمد در حالی است که امید بهبودی او نیست شما و کسانی با شما است بیایید بسوی ما شب مخفی بنحوی که احدی نفهمد پس این خبر را با سامره دادند اسامه انها را از رجوع داد و امر نمود که احدی نفهمد پس داخل مدینه شدند مخفی در تاریکی شب پس برای انجناب ندا ای هاتف رسید و با عجاز فرمود قد طرق لیلتنا هذه المدینة شر عظیم یعنی بتحقیق داخل شد در این شب بمدینه شر عظیمی کفتند چه چیز است ان شر یا رسول الله فرمود ان کسانی که در لشکر اسامه بودند چند نفر داخل شدند

## حکایت نماز ابی بکر و آمدن جناب پیغمبر بمسجد و دور کردن او را از نماز

شدند و مخالفت امر من کردند متنبه شوید بدرستیکه من از ایشان بری هستم بسوی منها و بحکم فقد و آتش
اسامه و بیچ باد شما راه بیندازید لشکر اسامه را پس مکرر صیغه بود راه بیندازید قشون اسامه را و بیبا
فرمود پس بلال اذان گفت آنجناب در اغما بود عایشه صهیب را پیش پدر خود فرستاد که محمد بیهوش است
و علی مشغول انجناب است برو نماز بکن با مردم و همین نماز حجت و دلیل تو خواهد شد بعد از این مردم در مسجد
منتظر پیغمبر یا علی بودند دیدند که ابوبکر داخل مسجد شد و گفت که پیغمبر سنگین است و مرا امر نمود
که نماز کنم مردی از ان میان برخواست و گفت چگونه میشود که پیغمبر ترا این حکم بکند پیغمبر ترا در لشکر اسامه
میداند بخدا قسم احدی ترا نفرستاده است و کسی ترا امر نکرده است بنماز و تو خود سر آمده بعد
اذان بلال ندا کرد که خدا رحمت کند شما را آرام بگیرید تا من از رسول خدا استفسار و استیذان نمایم پس
بدر خانه جناب رسول خدا آمد و در خانه انحضرت را زد و بسیار شد بلند زد انحضرت فرمود بنگرید این در زدن
شدید چه چیز است فضل بن عباس بیرون بیرون رفت در آمد بلال را دید و گفت چه خبر داری بلال گفت که ابوبکر
آمده است و پیش ایستاده است و میگوید که پیغمبر مرا امر کرده است که با مردم نماز کنم فضل گفت آیا
ابوبکر در جیش اسامه نیست و الله این شر عظیم است که دیشب داخل مدینه شد و پیغمبر را خبر داد پس فضل
با بلال خدمت انجناب آمد انحضرت فرمود چه خبر داری بلال بلال قصه را عرض کرد فرمود مرا برخیزانید
مرا برخیزانید و مرا بمسجد برسانید بان خدا که جان من در دست اوست نازل شد باسلام نازله و فتنه
عظیم از فتنها پس بفضل بن عباس و امیر المؤمنین تکیه نمود در حالیکه سر خود را بدستمال بسته بود و پاهای
مبارک را انجناب بزمین میکشید و داخل مسجد گردید دید در حالیکه گوساله سامری در مقام پیغمبر ایستاده
بود مشغول نماز بود و عمر و ابوعبیده و سالم و صهیب و جمع دیگر دور او را گرفته اند و اکثر مردم منتظر خبر
بلال اند و داخل نماز نشده اند پس انجناب رسید و ابوبکر را از پشت سر کشید و او را از سر محراب دور کرد پس
ابوبکر با آن منافقان برگشتند و در پشت سر حضرت متواری شدند پس انجناب نشسته نماز کرد و مردم اقتدا
کردند و بلال تکبیر میگفت پس انجناب بعد از اتمام نماز رو بمردم نمود ای گروه مردم تعجب نمیکنید از پسر ابی قحافه و اصحاب
وی که من ایشان را با اسامه بیرون نمودم مخالفت مرا کرده برگشته اند برای فتنه کردن خداوند عالم ایشان را میان
فتنه بیندازد مرا بالای منبر بگذارید پس روی منبر قرار گرفته خطبه خواندند و مردم را از فتنه ترسانید
که مانند امم سابقه از بنی اسرائیل فتنه نکنید و من میان شما میگذارم کتاب الله و عترت خود را و ایشانها
خلیفه منند از یکدیگر جدا نمیشوند تا وارد شوند بمن در حوض کوثر و در انروز مردمان چندی را از حوض
دور میکنند مانند شتر غریب پس میگویند یا رسول الله ما فلان و فلان هستیم پس میگویم شناختم

لیکن

## تشاجر در نماز کردن و فساد عایشه

لیکن شما بعد از من مرتد شدید پس مرتد بودند و گویا ابن ابی الحدید میگوید و لا کان معروفه
غداة براءة ولا عن صلوة ام بیلة موخر **مؤلف گوید** حدیث منع کردن مردمان چند از حوض
کوثر مثل شتر غریب از اعیان اصحاب و از اهل مکان و مکان متواتر معنوی است نمیدانم آن مردمان کیستند
هرچه فریاد میکنند میگویند یا رسول الله ما فلانیم جواب انجناب در جواب سحقا و بعدا میفرماید و تصریح
باسما ایشان نمیفرماید و میرسد معلوم است که ایشان مردمان بودند و معروف و مشهور بودند آیا ایشان کیستند
معلوم است که عمر و ابوبکر و سالم و ابوعبیده اصحاب صحیفه ملعونه و سقیفه هستند اللهم مگر آنکه سنیان
بگویند علی و حسنین و فاطمه و سلمان و ابوذر و عمار و سایرین بودند مثلی بخواطرم میرسد اصفهانی با شیرازی
مباحثه میکردند و بر یکدیگر فخر میکردند اصفهانی گفت که در فخر ما همین بس است که سلمان فارسی از اهل
اصفهان است و فارس دهی است از دهات اصفهان شیرازی چون بی انصافی اصفهانی را دید گفت پس
دجال شیرازی است باری ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم خلاصه
کلام در مرض موت انجناب ملعونه مفسده ما کرد جناب پیغمبر مکرر فرمود انکن لصویحبات یوسف و دو
دفعه فرمود انکن لانتن صواحب یوسف یعنی بدرستی شما زنها ای مصاحب حضرت یوسف هستید
٥ چنانچه ایشان حیله کردند شما هم حیله میکنید بدانکه عامه عمیا از عایشه روایت کرده اند که جناب پیغمبر باو
فرمود مروا ابابکر فلیصل مع الناس یعنی امر کنید ابابکر را پس باید نماز کند با مردم و چند روایت
دیگر یافته اند که باین مضمون است و همه ان اخبار جعل است و افترائی است که موتفکه بر پیغمبر بسته است
ترمذی و نسائی و صاحب جامع الاصول و مسلم و بخاری و غیر ایشان روایت کرده اند در جواب میگوئیم
چنانچه مکرر گفتیم و نوشتیم این اخبار آحاد اند لا یفید علما و لا عملا خصوصا که حضرات سنیان متفرد هستند
در نقل ایشان بما حجت نیستند و مخالف اخبار خاصه هستند که از ائمه علیهم السلام وارد شد پس اعتمادی بایشان
نیست و ایضا میگوئیم اکثر این روایات منتهی بعایشه میشود و او بالاتفاق معصوم نیست بلکه بالاجماع
فاجره و فاسقه است و بر امام زمان خروج نمود و جناب پیغمبر را اذیت میکرد و حسد بر علی و فاطمه و خدیجه
میکرد و متهمه است بعداوت امیر المؤمنین و جلب نفع میکرد و میخواست که پدرش خلیفه شود بلکه میخواست
جمیع آحاد مردم خلیفه شوند بجز علی ابن ابیطالب جنگ جمل بعد از جمل مردم را تحریص کرد بجنگ علی و اعانت
معویه و طرفین متفق بر این قول هستند بعد از وفات انحضرت چه شادیها که نکرد چه رقصها و اسبها
که نمود چه شعرها که خواند و اسم غلام سیاه خود را عبد الرحمن گذاشت حبا لعبد الرحمن بن ملجم المرادی
حشرها الله معه خلاصه کلام عداوت و بغض او با امیر المؤمنین از کفر ابلیس مشهورتر است و ایشانها ادله قاطعه

برکو

## منازعه در سر نماز و افساد عایشه

قال الباقر علیه السلم نهی الله عز و جل عن شیء الا و قد عصی فیه حتی لقد نکحوا ازواج رسول الله ص من بعده دام ظله

برکفر و نفاق او چگونه میشود نمائلی روایات وارد در باب بدرجه سند نماید فضل ابن مسلم در کتب شیعه
و مخالفین اخبار بسیار وارد است بر کفر مبغضین علی و در روایات وارده که ابو بکر نماز کند مکحول بود آخرا
والملعون از مبغضین امیرالمومنین است بمرتبه که اسم انجناب را بزبان نحس خود نمیاورد ابو زینب میگفت
علاوه با ین عیوب میگوئیم فضل بن عباس با جناب ولایت مآب در مدت مرض انجناب ملازم بودند بکرات
از فضل ندیده ایم و نشنیده ایم و قطع نظر از اینها ما بین این روایات اختلاف بسیار است که دلالت بر جعل
میکنند دروغگو را حافظه نمیباشد در اکثر این روایات انست که جناب پیغمبر در پهلوی ابی بکر ایستاد و
در بعضی از اخبار مذکوره در پیش روی ابی بکر نشسته نماز کرد و ابی بکر با مردم نماز میکرد و مردم در پشت سر
ابو بکر بودند و در بعضی هست که جناب پیغمبر در صف ایستاد و در بعضی هست که اقتدا بابی بکر نمود و در
بعضی اقتدا ننمود در پهلوی او بود در بعضی هست که ابی بکر تکبیر را بمردم میشنواند و جمع در ما بین این
اخبار آن است که ما امامیه میگوئیم که حجره نشینان با جبهه باغوا خیانت کردند ابو بکر را مشغول نماز شد جناب فرستاده اند
رسول خدا بحکم جناب ایزدی بمسجد آمده بعنف آن کاو را دور کرد و از نماز معزول نمود مثل آنکه در تبلیغ سوره
برائت اتفاق افتاد و ابن ابی الحدید در قصیده خود میگوید چنانچه مذکور شد و در قول انجناب که فرمود ع
انکن لصویحبات یوسف اختلاف کرده اند بعضی میگویند وقتیکه حفصه با عایشه عرض کرد که ابو بکر
رقیق القلب است گریه او را نمیگذارد که نماز کند انحضرت این فرمایش را فرمود برخی میگویند حفصه عمر را
فرستاد و الملعون مشغول نماز بود چون جهیر الصوت بود صوت او را انجناب شنید فرمود ابو بکر کجاست
خدا ابا میکند از این و مسلمانان هم ابا مینمایند دو مرتبه تکرار فرمود پس فرستاد ابو بکر را آوردند و نماز
کرد و در بعضی از روایات مذکور است که سر خود را از حجره بیرون کرد و تعصب نمود و گفت نه نه باید ابو بکر با
مردم نماز کند مجلسی اعلی الله مقامه فی فرادیس الجنان در جلد هشتم بحار الانوار میگوید که کاش میدانستم که
ابو بکر اگر اینقدر رقیق القلب بود که بسبب ناخوشی جناب پیغمبر گریه او را مانع از نماز بود چگونه بعد
از وفات انجناب نعش انحضرت را گذاشت و در سقیفه نشست و مشغول بیعت گرفتن شد و شمشیرها
کشیدند و غوغاها و ضوضاها نمودند و اصلا گریه نکرد و گریه مانع از بیعت و خلافت شوم نشد و
مشغول عقد ریاست عامه گردید علمای جهلای عامه میگویند که نصب خلافت اهم بود و تجهیز پیغمبر واجب
کفائی بود بچهار نفر حمال هم کفایت این کار میشد میگوئیم که اولا اگر خلافت امر مهمی بود و اهم از تجهیز
پیغمبر بود چرا جناب پیغمبر این امر مهم و معظم را مهمل گذاشت و خلیفه تعیین نکرد و امیرالمومنین چرا داخل
در سقیفه نشد بایست تجهیز پیغمبر را واگذارد به بلال و صهیب و قنبر و جمع دیگر و خود که از اهل حل و عقد

بلکه

## قصه رجعت ابی بکر و تاخیر وی از نماز

بلکه سبب اینها بود در لعن و شقیقه باشد قبحهم الله تعسًا و تعسًا لهم و سحقًا و سحقًا و بعدًا و بعدًا لهم ما عند
جبلتهم و اثقل اعمالهم و لا جمل ولات این اخبار نیز است از جمله سه نفر که اینها امت و نفرین کرده امیرالمومنین
که منبر بعد از انحضرت بنا خوشی ایام و بعضی و جمع دیگر شد علاوه با ین روایات او متهافت و بنای روایات
عایشه است ملکه در بکر و این میگوید که جناب پیغمبر را در مرض موت خود بر بنشیاند موئق گوید
این کلام اولاً ثانیاً تمام بلکه نسخه دیر کردن پیغمبر ابو بکر را در نماز که امامیه نقل میکنند بهم شاهد
بر امامت صلوة دلالت بر خلافت ندارد و اگر دلیل بر خلافت باشد پس عمر قابل خلافت بود
که انجناب از نماز کردن عمر غضبناک گردید فرمود لا لا لا سه مرتبه فرمود و یابی الله ذلک و المسلمون
خدا و مسلمانان از این ابا دارند پس خلیفه سه شد نه چهار و ایضا عامه قائلند بانکه جناب پیغمبر بعبد
الرحمن اقتدا کرد اگر مقتدی بودن دلیل خلافت است پس عبد الرحمن خلیفه خواهد بود و از عمر اولی
شد چرا ابو بکر عمر را نصب کرد و عبد الرحمن را نصب نکرد و در بعضی روایات ایشان است که فرمود مروا
یصلی بالناس یکی را امر کنید نماز کند با مسلمانان و در روایتی ابو بکر مروا من یصلی بالناس امر کنید کسی
با مردم نماز کند در این صورت ظلم بابی بکر و عمر نمود اینها را از نماز منع فرمود اینهم مگر آنکه بگوئیم حضرت
نشناسد و پیغمبر ایشان از این ظلمها بسیار کرده اند و میکنند ابو بکر هم او دیر از این میشود و ابو بکر
و ابن عمر عهد او بعد ایشان ثبت با مرمومنان واضح است احتیاج ببیان ندارد و در روایت ایشان از ناقه
روایت حسن بصری که حساب ابدا با کسی جناب سید الوصیین میفرماید لکل امة سامری و هذه
سامری هذه الامة الا انه یقول لا مساس و مخالفین طعن بسیار در حق میکنند و اگر تقدم در صلوة
دلیل خلافت باشد ابو بکر مقدم در صلوة باشد چگونه امیرالمومنین شش ماه تاخیر بیعت میکند
تا آنکه او را بعنف بجانب مسجد بکشند و تهدید بقتل نمایند در این صورت امیرالمومنین نیز بیعت امیر
الفاسقین خواهد شد بیعت و خلافت فوری معظم که اهم از غسل و کفن و دفن پیغمبر باشد چرا مهمل
میگذارد سبحانک اللهم خالق الخلق اذا هم تا هو جبار حتی یذهبون سکاری
و خیر و اخبرنا بینا و ایم تا وقت وفات ایم تظلم و شکوی نماید از ان ظلام در مشهد و مقام و در حرم
مخالفین روایت است که جناب امیرالمومنین فرمود که عایشه امر کرد بلال را که برو بابی بکر بگو که با مردم نماز کند
و حال آنکه جناب رسول خدا فرمود کسی با مردم نماز کند و معین نکرد و این کلام را در ملوث اصحاب
خود نقل میکرد و میفرمود که جناب پیغمبر انکن کصویحبات یوسف را نفرمود مگر در وقتیکه عایشه و
حفصه مباهات بود در مسجد بسا دند انجناب بسیار غیظ کرد و ظاهر شد و بمسجد تشریف برد و ابو بکر را

## نماز جماعت ابی بکر و منع وی از نماز

پست کرد و خود نماز کرد این روایت ابن ابی الحدید از استاد خود ابی یعقوب یوسف بن اسمعیل لمعانی
نقل کرده است و خروج آنجناب بسوی مسجد در ان حالت ضعف و انکسار متکیا علی علی و فضل دلیل است
بانکه ابو بکر قابل امامت جماعت نبود و آنجناب خبر نداشت از امامت ابی بکر و او را صواحبات یوسف
کرده بودند و الا چه ضرور بود در ان حالت بیرون بیاید و حفت کلی بابی بکر بدهد از خلق آنجناب که
مصدوقه انک لعلی خلق عظیم بود این حرکت بسیار بد است پیغمبر ما چنین حرکت نمیکند مگر پیغمبر سنیان
که از این حرکات بسیار کرده است و کند چگونه پیغمبر اقتدا بابی بکر میکند و حال آنکه آنجناب امام و مقتدای
انام بود و چگونه ترک سنت مینماید و حال آنکه اعلم مقدم است و هم چنین اقرء تا با صبیح و اقدم در هجرت
و اقدم در سن و این روایت مخالف روایات دیگر است که آنجناب در جنب ابی بکر نشست یا پیش روی ابی بکر
نشست و ابو بکر با و اقتدا کرد و مردم بابی بکر و نیز منافی روایت انس است که آنجناب در مرض موت بمسجد نیامد
حسن و حسین هر سه دختران مغاویر اند که امام بود که در بصره شغال خود را امام نبود پیغمبر نبود
بصره نبود مصر بود شغال نبود که اینهم نخورد فاذا تعارضت روایاتهم تساقطت و بقیت روایاتنا
سالمة عن المعارض قاضی القضاة که هر رطب و یابس متمسک میشود این قول را انکار مینماید زیرا که
بطلان او و ابدیهی میداند متاخرین معاندین که بعصبیت مفطورند مثل شارح جدید تجرید و صاحب
مواقف و شارح ان باین هذیان متمسک شده اند عایشه و حفصه با ان حرص و شره که داردند و
میخواهند پدران ایشان صاحب شان باشند روایت نکردند که پیغمبر اقتدا بابی بکر کرد و حال آنکه
غایت فخر در این عمل برای ایشان بود کاسه گرم تر از آش این است و توجیه مالا یرضی صاحبه همین
فانهم الله قطع جماد و جبید مفطورون بالجمود و التبلید و تصحیح اغلاط هذا العبید و تکذیب الله
المجید و رسوله الحمید بلی نفذوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عن جیش اسامة سر کوب است
نماز جماعت ابو بکر است باین تشکیکات و توجیهات شبهه نمیشود ابن ابی الحدید میگوید و لا کان
فی بعث بن زید مؤمرا علیه فاضحی لابن زید مؤمرا و ایضا جناب رسول خدا در مدت نبوة خود زیاده
از بیست نفر خلیفه و نایب مناب در نماز جماعت کرده است پس باید همه خلیفه باشند مثل سالم مولای حذیفه
و ابن ام مکتوم و ابن عبد المنذر و کلثوم بن حصن و ابی ذر الغفاری و ابن عرفطه و عتاب بن اسید و
سعد بن عباده و کرز بن جابر فهری و زید بن حارثه و ابا سلمة بن عبد الاسد مخزومی و عبد الله بن رواحه
اگر چه بعضی از اینها را امامیه انکار دارند لیکن عامه عیانا قایلند و ایضا اقتدای مسلمانان بابی بکر برای ابی بکر
چه نفعی دارد زیرا که سنیان متفقند بانکه اقتدا بفاسق و فاجر و عامل کبایر جایز است پس میگوییم ابو بکر

فاسق

## تقیه کبری و القاب خلفای ثلثه و غیرهم

فاسق و فاجر و عامل کبایر نماز جماعت کرد الصلوة خلف کل بر و فاجر و این نماز منفعتی باو نداد و اگر
دلیل هم باشد امامت جماعت دخلی بخلافت الهیه منصوصه از جانب خدا ندارد و معارضه جناب امیر المؤمنین را
و تاخیر بیعت ناشنیده دلالت بر بطلان خلافت ابی بکر و حقیت علی دارد الحق مع علی و علی مع الحق
فنبذوا الحق وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
مؤلف گوید که کنی و القابی که در این مختصر از ابو بکر و عمر و عثمان و عایشه و غیرهم از ائمه هدی
تعبیر رفته است محتاج است ببیان لهذا میگوییم ابو الفصیل عبارتست از ابی بکر زیرا که بکر و فصیل بچه شتر است
و در سن متقاربند و شیبویه منسوب بشیب که پیری باشد ابو بکر است و سنبویه منسوب بسنب بضم
سین که سوء خلق باشد عمر است مبرطش مبرطش دلال خر است که عمر باشد زیرا که عمر در جاهلیت دلال
خر بود چنانچه در قاموس هم تصریح کرده است و مکتب دار ابو بکر است که در جاهلیت و اوایل اسلام
مکتب دار بود ابو الدواهی و ابو المناهی و ابو الملاهی و ابو الشرور و زریق کنایه از عمر است و زریق یعنی
کبود چشم که چشم عمر کبود بود یا بجهة آنکه زرقت رنگی است که عرب انرا شوم میدانند تعبیر از عمر میشود
زیرا که شوم بود و گاهی زریق در اصطلاح ائمه اطهار تعبیر از ابو بکر کرده اند و دلام از هر دو تعبیر
شده است که بمعنی داهیه و جماعت اعدا و مجمع میمون و معرب است و ابی خفر کنایه از ابی بکر است و دفر
بروزن عمر و حبتر کنایه از عمر است و خفر بمعنی نقض عهد و مکر است و حبتر بمعنی روباه است بجهة حیل
ثانی او را روباه میخواندند و دفر بمعنی گند بدبو است او عقل عثمان است بحیوان معقل بود هیچ نمیفهمید
فطانت نداشت و ابله را نیز گویند و حید ولد الزنا است و نعثل و منکر و نکیر ابو بکر و عمر و عثمان است
هامان عمر است فرعون ابی بکر است گاهی بعکس هم اطلاق میشود و ایمان کنایه از امیر المؤمنین است
کفر و فسوق و عصیان ابو بکر و عمر و عثمان است چنانچه در آیه شریفه میفرماید و حبب الیکم الایمان و کره الیکم
الکفر و الفسوق و العصیان و قارون عبارت از عثمان است و سامری عمر است عنکبوت عایشه است حمیرا
کذب ثلثه است و در تفسیر ظاهر حمیرا است که عایشه باشد و ابو الدواهی ابو بکر است داهیه
عظمی و مصیبت کبری است عمر سبتة من سبتات ابی بکر یعنی بلی کاهی است از کاهنان ابی بکر ابو الفصال
و نعثل عثمان است نفاق ابو بکر است همام کثیر الاکل و ظالم طویل را گویند و کسیکه بر ریش او هیچ موی نروید
و احمق را نیز گویند خاطئه عایشه است و هم چنین موتفکه نیست اف بما بر قسطیه داود و در وجعت خباب
فانم عمل الله من خیر اول حدی که میزند بام المؤمنین حد قذف میزند **بشارة**
مروی است که رسول خدا داخل شد بخانه جناب امیر المؤمنین با کمال سرور و شادی و بر آنحضرت سلام

## بشارة

کرد آنجناب رد سلام بجناب ختمی مآب نمود و گفت من شما را هرگز ندیده بودم که نزد من بیایید که برکت
کنار و وارد بر آنحضرت فرمود آمدم که ترا بشارتی بدهم بدان بدرستیکه جبرئیل در این ساعت
بمن نازل شد و گفت حقتعالی بتو سلام میرساند و میگوید بده به علی بدرستیکه شیعیان او چه
مطیع و چه عاصی همه از اهل بهشتند پس آنجناب بعد از استماع کلام رسول خدا بسجده افتاد و بعد از
سجده دستهای خود را بسوی آسمان بلند نمود و گفت خداوندا شاهد باش بر من بدرستیکه من
نصف ثوابهای خود را بشیعیان خود بخشیدم پس فاطمه زهرا گفت خدایا شاهد باش بر من
بدرستیکه من بخشیدم بشیعیان علی نصف ثوابهای خود را پس حضرت امام حسن نیز چنین کرد و
حضرت امام حسین نیز چنین فرمود پس رسول خدا فرمود شما کریمتر از من نیستید شاهد باش
بر من ای خدای من بدرستیکه من بخشیدم بشیعیان علی نصف ثوابهای خود را پس جناب اقدس الهی
فرمود شما کریمتر از من نیستید بدرستیکه من بخشیدم گناهان شیعیان علی را و گناهان دوستان
علی را هر گناهی که باشد **مؤلف گوید** مؤید این حدیث است آیه شریفه ان الله یغفر الذنوب
جمیعا قال سماعة بن مهران للصادق علیه السلام نحن شر الناس عند الناس سمونا کفارا و رافضة فنظر 10
الصادق الیهم ثم قال کیف بکم اذا سیق بکم الی الجنة و سیق بهم الی النار فینظرون الیکم فیقولون ما لنا لا نری
رجالا کنا نعدهم من الاشرار یا سماعة والله لا یدخل النار منکم عشرة رجال والله لا یدخل النار منکم
خمسة رجال والله لا یدخل النار منکم ثلثة رجال والله لا یدخل النار منکم رجل واحد فتنافسوا فی الدرجات
واکمدوا اعدائکم بالورع یعنی سماعة بن مهران بصادق آل محمد عرض کرد که ما بدترین مخلوقاتیم در نزد
مردم یعنی در نزد سنیان بما اسم گذاشته اند کفار و رافضی پس آنحضرت بسماعة نگاه کردند بعد از آن
فرمودند چگونه اید در وقتیکه شما را برانند بسوی بهشت و آنها را برانند بسوی جهنم پس آنها بسوی شما
نظاره کنند پس بگویند چه شده است ما که نمی بینیم جمعی را که ما آنها را از اشرار میشمردیم ای سماعة
بخدا قسم داخل آتش نمیشود از شما ده مرد بخدا قسم داخل آتش نمیشود از شما پنج مرد بخدا قسم
داخل آتش نمیشود از شما سه مرد بخدا قسم داخل آتش نمیشود از شما یکمرد پس رغبت نمایید
در تحصیل درجات بعبادات و دشمنان خود را کور کنید بتقوی و پرهیزکاری مروی است که روزی
جناب امیر المؤمنین در خدمت رسول خدا بود جناب سید الشهدا داخل شد جناب رسول خدا با امیر
المؤمنین فرمود یا حسین حرف بزن و صحبت بدار و سر بسر او بگذار تا بشنوم که چگونه حرف میزند و مکرر میگفت
پس آنجناب فرمود الحسین من افضلهم یا تو عرض کرد تو افضلی ولکن من افخرم برای آنکه جدم محمد است و



## بشارت فرقهٔ اثنا عشریه

پدرم علی است مادرم فاطمه زهرا و جده ام خدیجه کبری و عمویم حمزه سید الشهدا و عمو جعفر طیار است از
ابی الصلاح کنانی منقول است که روزی بدر خانه امام محمد باقر علیه السلام رفتم و در خانه را زدم پس دختر
نو بلوغی بیرون آمد پستانهای وی تازه بیرون آمده بود و بلند شده بود پس بر پستانهای وی دست
زدم و گفتم بسید و آقای خود عرض کن که من در در خانه ایستاده ام پس آنجناب از اندرون خانه فریاد
کردند داخل شو مادرت نباشد پس داخل شدم و گفتم قصد ریبه و خیانت نداشتم و نکردم و از فرط
محبت و ارادت بود آنچه کردم و ابراز محبت قلبی خود را نمودم فرمودند راست میگویی و اگر گمان نمایید که
این دیوارها حاجب دیدهای ما میشود میان ما و خودتان فرق نگذاشته اید و بستر شما نیز اگر دیگر چنین
عملی بکنی و چنین حرکتی از تو ناشی شود **مؤلف گوید** که در زمان ما بعضی از علما بودند که جهلا بودند
میگویند امام پشت دیوار را نمی بیند و نمیداند نعوذ بالله من قولهم شیطان این طایفه افضل از امام است
و وقتیکه فحص و بحث از انساب اینها نمودیم همه ایشان معیوب النسب بودند حتی یکی از آن جهلاء عصا خود را
انداخت و گفت پسر ابوطالب با این عصا من یکی است تفاوتی ندارند و علاوه بدین گفت که علی هم مثل
ما از قطره منی نجس خلق شده بود یکی دیگر گفت چه تند این پیغمبر را بالا می برند پیش از نبوت نوکر یکنفر
زن بیوه بود و تا بعثت نه کتاب میدانست و نه ایمان نعوذ بالله من الزلل فی القول و العمل پیغمبری که میفرمود
110 کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین یعنی من پیغمبر بودم در وقتیکه آدم میان آب و گل بود در چهل سالگی
کتاب و ایمان نداشت امیر المؤمنین در وقت ولادت قرآن را تلاوت فرمود و حال آنکه قرآن بیست سال
بعد از آن نازل شد و حدیث است که جناب رسول خدا فرمود که خداوند عالمیان ما را خلق فرمود پیش از عالم
و آدم و ما بیش از همه مخلوقات بودیم هشتاد هزار دهر هر دهری هشتاد هزار سال هر سالی هشتاد هزار
ماه هر ماهی هشتاد هزار هفته هر هفته هشتاد هزار روز هر روزی پنجاه هزار سال بعضی گفتند که امام حسین
نمیدانست که شهید میشود و الا در فرق الخصر مترحام بود و کذلک امام حسن و امام رضا علیهما السلام نمیدانستند
که زهر است و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة دلیل ایشان بود فرق ما بین هلکه و شهادت نمیگذاشتند و
مطلع از اخبار اهل بیت نبودند حملته امه کرها و وضعته کرها را در قرآن نخوانده بودند و کریمه حضرت
صادق را در وقت تلاوت این آیه شریفه گویا نشنیده بودند که آنجناب میفرمودند آیا شنیده اید که
زنی حامله به پسر بشود و پسر بزاید و نخواهد مگر حضرت فاطمه زهرا اشجع در امالی خود میفرماید که سماعة
بن مهران داخل شد بر حضرت صادق پس آنجناب فرمود ای سماعة بدترین خلایق کیست در نزد خلایق
یعنی در نزد سنیان گفت ما ای پسر رسول خدا پس آنجناب غضبناک گردید بمرتبه که دو طرف صورت و چهره

## روایة ابی اسحق لیثی

انجناب سرخ کردید و راست نشستند بعد از آنکه تکیه فرموده بودند باز فرمودند که کیست بدترین مردمان
در نزد مردمان یعنی سنیان سماعه میگوید پس عرض کردم ماییم بدترین مردم در نزد مردم بخدا قسم بشما
دروغ عرض نمیکنم زیرا که ما را کافر و رافضی میگویند پس بسوی من نگاه کردند و فرمودند چگونه هستید
وقتیکه شما را ببرند بسوی بهشت و ایشان را ببرند بسوی جهنم پس نگاه کنند بسوی شما و بگویند چه شده است
ما را که نمی بینیم مردانی را که ما ایشان را از اشرار میشمردیم ای سماعه پسر مهران کسی از شما ها اگر گناهی کرده باشد
میرویم بسوی خدا در روز قیامت بپاهای خود پس شفاعت میکنیم و شفاعت ما قبول میشود بخدا قسم داخل
آتش نمیشود از شما ها ده مرد بخدا داخل آتش نمیشود از شما پنج مرد بخدا داخل آتش نمیشود از شما یک مرد
پس رغبت نمائید در درجات عالیه و غمگین نمائید دشمنان خودتان را ابن بابویه در بشارة الشیعه
نقل میکند از میسره که از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که میفرمودند دو نفر از شما ها در آتش دیده نمیشود
نه بخدا قسم یکنفر از شما ها در آتش دیده نمیشود گفتم این در کجای قران است سکوت فرمودند و جواب ندادند
بعد از آن یکروزی در طواف بودم انجناب فرمود ای میسره ماذون شدم که جواب سوال ترا بگویم عرض
کردم کجای قران هست فرمود در سوره الرحمن خدای عز و جل میفرماید فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ مِنكُمْ عَن ذَنبِهِ
إِنسٌ وَلَا جَانٌّ عرض کردم این تفسیر منکم ندارد فرمود بلی بود اول کسیکه او را تغییر داد و از قران برداشت
ابن اروی بود **بیان** ظاهرا ابن اروی باشد که عثمان بن عفان باشد انجناب تقیه فرمودند ابن اروی
گفتند بدانکه این ایه حجت بر ایشان است زیرا که اگر منکم نباشد عذاب خدا مرتفع می شود از جمیع بندگان
زیرا که اگر سوال کرده نمیشود از گناهش انس و جن پس بکه عذاب خواهند کرد در معالم الزلفی هست هاشم
ابن علی ابن ابی طالب...؟ میفرماید که روایت کرده است ابن بابویه به سندهای خود از ابی اسحق لیثی که او گفت که
بحضرت ابی جعفر امام محمد باقر عرض کردم ای پسر رسول خدا خبر ده مرا از مومن مستبصر وقتیکه در معرفت
خدا و رسول خدا و ائمه هدی بالغ و کامل شد زنا میکند انحضرت فرمودند نه گفتم پس لواطه میکند فرمودند نه
گفتم پس دزدی میکند فرمودند نه گفتم پس شراب میخورد فرمودند نه گفتم گناه کبیره از این کبایر و فاحشه از
از این فواحش میکند فرمودند نه گفتم گناه میکند فرمود بلی گناه میکند و با وجود این مومن است و خود را
بعد از گناه ملامت میکند گناه را بر خود لازم نکرده است که همیشه مرتکب گناه بشود وقتیکه گناه مغلوب
شد میکند و صبر نمیتواند بکند گفتم سبحان الله چه عجیب است این قصه زنا نمیکند لواطه نمیکند سرقت
نمیکند و شراب نمیخورد و کبیره از کبایر و فاحشه از فواحش نمیکند پس انجناب فرمودند در امور خداوند
عالمیان تعجب نیست میکند انچه که میخواهد و از افعال او سوال نمیشود و لیکن بندگان سوال کرده میشوند

از کرده‌های



## حدیث اسحق لیثی

از کرده‌های خود پس از چه چیز تعجب کردی ای ابرهیم استنکاف مکن سوال کن و حیا مکن این علم را زیاد
نمیگیرد کسیکه حیا بکند یا استنکاف نماید گفتم ای پسر رسول خدا من میابم از شیعیان شما کسی را
که شراب میخورد و قطع طریق مینماید و راه را میترساند و از امنیت می اندازد زنا میکند و لواطه مینماید
ربا میخورد و فواحش را بعمل میاورد و تهاون در روزه و نماز دارد و زکوة نمیدهد و قطع صله رحم میکند
گناهان کبیره میکند چگونه است این و چرا هم چنین است پس انجناب فرمود ای ابرهیم ایا غیر از این چیزی
بدلت خلجان میکند گفتم بلی ای پسر رسول خدا بزرگتر از این فرمود چه چیز است او ای پدر اسحق گفت یکی دیگر
از اعدای شما و از ناصبین شما می بینم نماز بسیار میکند و زیاد روزه میگیرد و زکوة میدهد حج و عمره
بعمل میاورد و ترغیب بر جهاد میکند و امر میکند بر احسان و صله ارحام و حوائج برادران را بر می آرد
و مواساة با برادران دینی مینماید با مال خود و اجتناب از شرب خمر و زنا و لواطه و سایر معاصی مینماید
از چه باعث و از چه جهت است و از چه رو است و چرا باید چنین باشد دوستان و شیعیان شما مرتکب معاصی
میشوند و اعدای شما مجتنب از این گونه معاصی باشند بیان بفرمائید بمن ای پسر رسول خدا
و دلیل و برهان برای من بیاورید و تفسیر کن و جزا و را بتحقیق بخدا قسم فکرم زیاد گشته و فکرم را بیهوده
بیدار دارد و سینه من تنگ شده است ابو اسحق گوید پس انحضرت تبسم فرمودند فرمودند بگیر
ای ابرهیم بیان شافی و کافی در انچه که سوال کردی و اخذ نما علم نافع و سر مکنون از خزائن علم خدا و علم
و اسرار او سبحانه خبر بده بمن ای ابرهیم اعتقاد ایشان را چگونه می یابی گفتم ای پسر رسول خدا می یابم دوستان
و شیعیان شما را با این اعمالی که گفتم هرگاه بدهی بیکی از ایشان طلا و نقره بر پری میان مشرق و مغرب که
از محبت شما دست بردارد و بسوی دشمنی و محبت غیر شما برود البته نخواهد کرد اگرچه شمشیرها بر بینی
ایشان بزنند در راه محبت شما و اگر کشته بشود از محبت و ولای شما بر نمیگردد و می بینم ناصب را با آن
اعمالی که دارند و من ذکر نمودم هرگاه بدهی بیکی از ایشان طلا و نقره پر بری میان مشرق و مغرب که از محبت
طواغیت دست بردارد و از موالات ایشان برگردد بر نمیگردد اگرچه شمشیرها بر بینی ایشان بزنند و اگر
در محبت انها کشته بشود از محبت ایشان بر نمیگردد و وقتیکه میشنود یکی از ایشان مدح و منقبت شما
مشمئز میشود و رنگ او تغییر میکند و آثار کراهت از انها ظاهر میشود بجهة محبت دشمنان شما و عداوت
شما پس انجناب تبسم فرمودند بعد از آن گفتند ای ابرهیم در اینجا و در این مقام هلاک شد عمل کنندگان
و تعب کشیدگان سنیان و در میان آتش گرم غرق شدند و آب میخورند از چشمه گرم است و میخورند
و خداوند عالمیان میفرماید اقدام نمودیم بسوی عملهای ایشان پس عملهای ایشان را مثل هباء ورا

باشند شده کردیم و اعمال ایشان را باطل نمودیم و بعلت ای ابرهیم ایا میدانی سبب چیست و علت چیست و چه
چیز است سر این که بمردم مخفی مانده است عرض کردم که بیان بفرمائید ای پسر رسول خدا و شرح بکنید و
دلیل برهان بگوئید پس فرمود که ای ابرهیم خداوند عزیز و جلیل همیشه بود و عالم بود مخلوقات
خود را خلق نمود نه از چیزی و هر کاه کسی بگوید که خداوند عالمیان خلق نمود مخلوقات را از چیزی پس
بتحقیق کافر شده است زیرا که در صورتیکه مخلوقات را از چیزی خلق نماید آنچیز هم قدیم میشود با خداوند
عالمیان و شریک حق تعالی میشود و در ازلیت و قدمت با او میباشد بلکه خلق کرده اشیا را لا از چیزی و
مادة پس خداوند عالمیان خلق کرد زمین پاکیزه پس بیرون آورد از زمین آب شیرین و صافی پس ولایت
ما اهل بیت را بآن عرض کرد پس قبول ولایت نمود پس جاری نمود آن آب را بر روی زمین هفت روز و همه
زمین را کرفت و بالا آمد پس آب کشیده شد از صاف آن کل ما را برداشت و از ثقل آن کل شیعیان ما را
خلق کرد و اکر میکذاشت طینت و کل ما را بحال خود مثل کل شما هر آینه ما و شما یکسان و یک چیز میشدیم
مؤلف کوید انعسوه که کل ائمه علیهم السلم باشد بکل ما مخلوط شده از کل ما بکل ائمه علیهم السلم
مخلوط شد لهذا ائمه کشته شدند و مال ایشان غارت شد ابرهیم عرض کرد ای پسر رسول خدا پس چه کرد
بکل ما فرمود خبر میدهم ترا ای ابرهیم بعد از آن خداوند عالم زمین شور کندیده خبیثه را خلق پس از آن
زمین آب تلخ و شوری بیرون آورد و بآن زمین جاری فرمود و ولایت ما را بآن زمین عرض کرد پس قبول
ولایت ننمود آن آب را بر آن زمین جاری کرد تا زمین را فرو کرفت و بالا آمد پس آب فرو کشید بعد از آن
کل طاغیان و ائمه ایشان را خلق نمود بعد از آن او را بثقل کل شما ممزوج کرد و اکر مخلوط نمیکرد شهادتین
نمیکفتند نماز نمیکردند روزه نمیکرفتند زکوة نمیدادند حج نمیکردند ادای امانت نمیکردند و در صورت
شبیه شما نمیشدند صورت حیوانات پیدا میکردند و هیچ چیز بر مؤمن کران تر از آن نیست که دشمن خود را
بصورت خود ببیند کفتم ای پسر رسول خدا دیکر چه کرد خداوند عالمیان بآن دو طینت فرمود مخلوط نمود
آنها را بآب اول و دوم بعد از آن مالش داد او را مثل مالش دادن طعام بعد از آن قبضه از او برداشت و فرمود
این بسوی جنت و برای بهشت باشد و باک نمیکنم و قبضه دیکر برداشت و کفت این بسوی نار و برای نار و
باک نمیکنم بعد از آن آنها را بهمدیکر مخلوط نمود و طینت مؤمن و کافر بهم ممزوج شد پس آنچه شیعیان
ما میکنند از زنا و لواط و ترک نماز و روزه و حج و جهاد یا جنایت یا کبیره از این کبایر پس از کل ناصب است زیرا
که خاصیت طینت ناصب کناه و فواحش و کبایر است و آنچه می بینی در ناصب از مواظبت صلوات و صیام
و زکوة و حج و جهاد و [illegible] از طینت و کل مؤمن است زیرا که خاصیت طینت مؤمن و خاصیت عنصر

او حسنات

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازنویسی شد [illegible]



او حسنات و خیرات و اجتناب از کناهان است پس وقتیکه این اعمال در روز عرض اکبر بخداوند عالمیان عرض
میشود میفرماید من عادلم ظلم نمیکنم و منصفم جور نمیکنم و حکیم هستم حیف و میل نمیکنم و از صراط مستقیم
دور نمیشوم لاحق نمائید اعمال بد شیعیان را بناصب و طینت او زیرا که از او سر زده است میوه شجره
آنهاست و لاحق نمائید اعمال حسنه که ناصب آورا کرده است بمؤمن و طینت او زیرا که از عنصر و کل و طینت
مؤمن سر زده است پس بدرستی منم آن خدائی که خدائی نیست بجز من عالم آشکار و نهان مطلع بر قلوب
بندکان حیف و ظلم نمیکنم و نمیکذارم احدی مکر با آنچه از او دیده ام و دانسته ام پیش از خلقت او بعد از آن
فرمود ای براهیم بعنوان این ایه را کفتم کدام ایه را ای پسر رسول خدا فرمود قول خدا را که فرموده است
معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده انا اذا لظالمون یعنی پناه میبریم بخدا از اینکه بکیریم
مکر آنکسی را که متاع خود را در پیش او یافته ایم پس اکر چنین کنیم و کسی را بکیریم که متاع ما را نزدیده است
بدرستیکه ما در این هنکام از ظالمان هستیم اکر چنین کاری بکنیم ابن یامین که متاع و کیل ما را دزدیده است
پیش او یافته ایم او را بکذاریم یکی دیکر از برادران وی بکیریم ای ابرهیم این ایه در ظاهر انطور است
که میفهمید در باب اولاد یعقوب است و والله در باطن همین است که میکویم شیعیان حسنات سنیان را
می برند و میکویند که این متاع است و از کل و طینت و عنصر ماست و ثمره شجره ماست ای ابرهیم برای
قران ظاهری است و باطنی محکمی است و متشابهی ناسخی است و منسوخی بعد از آن فرمود خبر بده بمن ای
ابرهیم از آفتاب وقتیکه طلوع نمود و شعاع او ظاهر و متفرق شد در بلدان ایا او از قرص جدا می شود کفتم
در حین طلوع با این است فرمود وقتیکه غروب میکند شعاع باو متصل میشود یا نه و با او غروب میکند یا نه
عرض کردم بلی یا بن رسول الله فرمود در روز قیامت هم خداوند عالمیان میکند و جدا میکند طینت ناصب را
با وزر و وبال و کناهان ایشان از طینت مؤمن و لاحق میکند بناصب و کل مؤمن را با حسنات و ثواب آن
جدا میکند از ناصب و لاحق میکند بمؤمن آیا در این کار ظلمی و عدوانی می بینی کفتم نه ای پسر رسول خدا فرمود
بخدا قسم این است قضای فاصل میان حق و باطل و حکم قاطع و عدل آشکار لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون
این است حق ای ابرهیم الحق من ربک فلا تکن من الممترین و این است از احکام ملکوت و قضای لاهوت
این است حکم خدا و حکم انبیا و قصه خضر و موسی علیهما السلم وقتیکه با هم مصاحبت کردند قال انک لن تستطیع
معی صبرا و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا بفهم ای ابرهیم و تعقل نما خضر کشتی را شکست موسی علم او را
تحمل ننمود خضر کفت ما فعلته عن امری بما فعلته عن امر الله ای ابرهیم این همان قران است که خوانده میشود
صبح و شام و همان اخباری است که دیده میشود علی الدوام مکر کسی که تحریف آنها را کند که قرائت و شرح آن

## حدیث ابرهیم لیثی

ورد است بر ابرهیم اللیثی میگوید که من این آیات را تعقل نکرده بودم و حال آنکه چهل سال است تا بحال که من قرآن تلاوت میکنم پس گفتم یا ابن رسول الله چه قدر عجیب است این کار گرفته میشود حسنات دشمنان شما و بشیعیان شما داده میشود و گرفته میشود گناهان دوستان شما و بدشمنان شما داده میشود فرمود والله الذی لا اله الا هو فالق الحبة و بارئ النسمة و فاطر الارض و السماء ما اخبرتک الا بالحق بعینه قسم باخدائی که خدائی بجز او نیست شکافته کننده دانهاست و خالق مخلوقات است و خالق زمین و آسمان است خبر ندادم بتو مگر حق را و نگفتم مگر راست را و ما ظلمهم الله و ما الله بظلام للعبید ظلم نکرد بانها خداوند و نیست خداوند عالمیان ظالم بر بندگان و آنچه بتو خبر دادم همه اینها در قرآن موجود است گفتم این بعینه در قرآن پیدا میشود فرمود در سی موضع بلکه بیشتر در قرآن پیدا میشود آیا دوست میداری که بخوانم برای تو گفتم بلی یا ابن رسول الله فرمود جناب اقدس الهی میفرماید و قال الذین کفروا للذین آمنوا اتبعوا سبیلنا و لنحمل خطایاکم و ما هم بحاملین من خطایاهم من شیء انهم لکاذبون و لیحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم الآیة باز فرمود که زیاد بکنم ای ابرهیم عرض کردم بلی یا ابن رسول الله فرمود لیحملوا اوزارهم کاملة یوم القیمة و من اوزار الذین یضلونهم بغیر علم الا ساء ما یزرون آیا دوست میداری که زیاد کنم گفتم بلی یا ابن رسول الله فرمود اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما تبدیل میکند خدا سیئات شیعیان ما را بحسنات و تبدیل میکند حسنات دشمنان ما را بسیئات بجلال خدا و وجه خدا قسم این از عدل و انصاف خداست رد کننده نیست قضای او را و تاخیر کننده نیست مر حکم او را و اوست خدای سمیع و علیم آیا بیان نکردم برای تو امر امتزاج طینتین را از قرآن گفتم بلی یا ابن رسول الله فرمود بخوان ای ابرهیم الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا اللمم ان ربک واسع المغفرة هو اعلم بکم اذ انشاکم من الارض یعنی من الارض الطیبة و الارض المنتنة فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی یقول لا یفتخر بکثرة صلوته و صیامه و زکوته و نسکه فان الله عز و جل اعلم بمن اتقی منکم فان ذلک من قبل اللمم هو المزاج زیاد بکنم برای تو ای ابرهیم گفتم بلی یا ابن رسول الله قال کما بدأکم تعودون فریقا هدی و فریقا حق علیهم الضلالة انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله یعنی ائمة دون ائمة الحق و یحسبون انهم مهتدون خذها الیک یا ابا اسحق فوالله انه لمن غرر احادیثنا و بواطن سرائرنا و مکنون خزائننا و انصرف و لا تطلع علی سرنا احدا الا مؤمنا مستبصرا فانک ان اذعت سرنا بلیت فی نفسک و مالک و اهلک و ولدک سید هاشم بحرینی در تفسیر برهان میگوید که از حضرت صادق مرویست که نیست خدا و رسول خدا و ما و شیعیان ما و باقی در نارند و انبیا شیعیان ما هستند در برهان از حضرت صادق



## معنی رافضی و رفض

مرویست حدیثی که در آن حدیث میفرماید صرتم عند اهل هذا العالم شرار الناس و انتم والله فی الجنة تحبرون و فی النار تطلبون یعنی هستید در پیش مردم این عالم شرار ناس و والله شما ها در بهشت متنعم هستید و در جهنم پی شما میگردند ذکا فی و در بشارات الشیعه باسناد خود روایت کرده اند از محمد بن سلیمان او گفت در خدمت حضرت صادق ع بودم که ابو بصیر داخل شد نفس او میگرفت در جای خود نشست آن جناب فرمود ای ابو بصیر این نفس بلند کردن برای چیست گفت فدایت شوم ای پسر رسول خدا سن من زیاد شده استخوانهای من باریک گشته اجل من نزدیک شده و با وجود این نمیدانم در آخرت بچه وارد میشوم و چگونه میشود احوال من در روز قیامت آن جناب فرمود ای ابا محمد تو هم چنین میگوئی گفت فدای تو شوم چگونه نگویم فرمود ای ابا محمد آیا ندانستی که خداوند عالمیان جوانان شما را اکرام و احترام میکند و از پیران شما حیا گفت فدای تو شوم چگونه اکرام میکند جوانان ما را و چگونه حیا میکند از پیران فرمود اکرام میکند جوانان را از اینکه عذاب کند ایشان را و حیا میکند از پیران از اینکه حساب بکشد از آنها گفت فدای تو شوم این اکرام و حیا مخصوص است برای اهل توحید هم هست فرمود مخصوص بشما هاست نه باین مخلوقات گفت فدای تو شوم نسبت داده اند بما بلک نسبتی که کمر ما را شکسته است و قلبهای ما را کشته است و حکام خون ما را بسبب آن نسبت حلال دانسته اند در آن حدیثی که فقهای ایشان روایت کرده اند آن جناب فرمود رافضه و رافضی گفتم بلی فرمود نه بخدا قسم بشما رافضی اسم نگذاشته اند بلکه خداوند عالمیان شما را باین اسم مسمی کرده است آیا ندانستی ای ابا محمد که هفتاد نفر از بنی اسرائیل ترک کردند فرعون و قوم او را بعد از آنکه گمراهی آنها را دانستند و لاحق شدند بموسی بعد از آنکه هدایت موسی را فهمیدند پس در عسکر موسی برافضه و رافضی مسمی شدند یعنی ترک کردند فرعون را و مطیع ترین همه قشون موسی و هرون شدند و محبوبترین عسکر شدند در نزد موسی و هرون و اولاد ایشان پس خداوند عالمیان وحی کرد بسوی موسی که بنویس این اسم را برای ایشان در توریة پس بدرستیکه من آنها را باین اسم نامیدم و این اسم را بایشان بخشیدم پس ثبت نمود موسی این اسم را برای ایشان در توریة بعد از آن ذخیره کرد خداوند عالمیان برای شما و بشما بخشید ای ابا محمد ایشان رفض کردند یعنی ترک کردند خیر را و شما رفض کردید یعنی ترک کردید شر را پس شما ترک کردید فرعون این امت را در معالم الزلفی مسطور است که بحضرت صادق ع عرض کردند که عمار دهنی فرمود شهادت داد نزد ابن ابی لیلی قاضی کوفه شهادت داد قاضی باو گفت برخیز ای عمار ما ترا میشناسیم شهادت تو مقبول نیست زیرا که تو رافضی هستی پس عمار برخواست

## اسم رافضی و رفضه

دهپلوهای او حرکت میکرد و بکوی او میکرفت پس ابن ابی لیلی قاضی باو کفت که تو مردی هستی از اهل علم و
حدیث هرکاه بدت میاید از اینکه بتو رافضی بکویند از رفض توبه کن پس آنوقت از برادران ما باش
عمار کفت ای قاضی انطور نیست که تو کمان کردی بخدا قسم من کریه نکردم مکر بتو و بر خودم اما کریه کردنم
بر خودم برای آنست که مرا نسبت دادی برتبه بسیار شریفی که من از اهل آن رتبه نیستم کمان کردی من
رافضیم وای بر تو حضرت صادق ع فرمود که اول کسیکه برافضه مسمی شد سحره موسی بودند چون
معجزات و علامات و آیات را از عصای موسی مشاهده کردند ایمان بموسی آوردند و بدو رافضی شدند
و تابع موسی شدند و ترک کردند دین فرعون را و تسلیم کردند جمیع آنچه که بموسی نازل شد پس فرعون
آنها را رافضه اسم کذاشت که ترک کردند دین او را ابدا ای قاضی رافضی آنکسی است که ترک کند جمیع نواهی
و مکروهات خداوند عالمیان را و بعمل آورد جمیع اوامر خدا را و در این زمان کو مثل این کسیکه ما او را رافضی
بکوئیم اما کریه کردنم بر خودم از ترس اینکه مبادا خداوند عالمیان بر قلب من مطلع شود که من این اسم را
قبول کردم پس عقاب نماید مرا و اما کریه کردنم بر تو برای آنست که مرا اسمی نمودی بغیر اسم من و ترسیدم
بر تو از عذاب الیم خدای تعالی بجهت بزرکی دروغ تو که اشرف اسمها را بمن کذاشتی چکونه صبر خواهی کرد بر
عذاب خدا بسبب این دروغ مروی است که ام ایمن بیرون رفت بسوی مکه در منزل جحفه تشنه شد بحدی
که قریب بهلاکت رسید پس سر باسمان کرد و کفت ای خدای من مرا از تشنکی میکشی و من خادمه دختر
پیغمبر تو هستم پس دلوی از آسمان آویزان شد پر از آب سرد بهشت پس آنرا خورد و سیراب کردید
آن خادمه زهرا میکوید تا هفت سال کرسنه و تشنه نشدم مروی است که جناب رسول خدا فاطمه
زهرا را بسیار میبوسید و زنان او را منع میکرد و او را ابو بکر و عایشه حاسده میکفت چه قدر میبوسی
این دختر را آنجناب فرمود بوی بهشت و سیبهای بهشت از او میشنوم ای حمیرا فاطمه مثل زنهای بنی آدم
نیست غسل نمیکند هم چنانکه شماها غسل میکنید یعنی از حیض و نفاس مروی است که جبرئیل ترنجی برای
رسول خدا آورد و کفت خداوند عالمیان بتو سلام میرساند که این هدیه ایست برای علی بن ابی طالب
پس آنجناب آنحضرت را طلبید و آن ترنج را بحضرت امیر المؤمنین داد چون بدست آنحضرت رسید ترنج
خود بخود شکافت حریر سبزی از میان آن بیرون آمد در آن حریر دو سطر نوشته هذه من الطالب الغالب
الی علی بن ابی طالب ع در روایت دیکر هذه هدیة من الطالب الغالب الی علی بن ابی طالب ع در نزهة الابرار
و منار الانظار در خلق جنت و نار تالیف سید هاشم بحرانی صاحب تفسیر برهان در حدیث طولانی
تا آنکه میفرماید که حضرت صادق ع فرمود جناب رسول خدا در سایه خانه کعبه خوابیده بود جبرئیل ع

طاسی

## حدیث عجیب غریب کانه بو

طاسی آورد مملو از آب بهشت پس آنجناب را بیدار نمود و عرض کرد که غسل بکن پس آنجناب بر امیدان محلی کذاشت
که هزار هزار رنک بود از نور پس آنجناب را بلند نمود تا آمد بدرهای آسمان رسید چون ملائکه آنحضرت را
دیدند کریختند و کفتند دو خدا یکی در زمین و یکی در آسمان و در خبر محمد بن حسن کفتند که خدای ما آمد
پس حضرت بجبرئیل فرمود بکو الله اکبر پس جبرئیل کفت الله اکبر ملائکها فهمیدند که او مخلوق است
پس بدر دوم رسید ملائکها کریختند و رم کردند و کفتند بخدای در زمین و بخدای در آسمان
پس جبرئیل بامر ملک جلیل کفت اشهد ان لا اله الا الله پس ملائکه‌ها برکشتند و دانستند که او مخلوق است
پس داخل در سیم شدند پس کریختند و کفتند مثل آنچه کفته بودند پس جبرئیل کفت اشهد ان محمدا
رسول الله پس ملائکها برکشتند و دانستند که او مخلوق است چون باسمان چهارم رسید کذشت
بر ملکی که تکیه کرده بود و بر تخت نشسته بود و زیر دستش سیصد هزار ملک بود و در زیر
دست هر ملک سیصد هزار ملک بود پس جناب رسول خدا خواست باو سجده نماید و کمان
کرد که مدبر هستی او است و در روایت دیکر کمان کرد که او او است پس ندائی بملک رسید که برخیز
پس آن ملک سرپا ایستاد رسول خدا دانست که او بنده مخلوق است و آن ملک تا قیامت ایستاده است
پس آنجناب عروج فرمود تا آسمان هفتم و از آنجا کذشت تا سدرة المنتهی پس سدره کفت حد
از من نکذشته است پیش از تو و غیر از تو حدیث طویل است موضع حاجت ظاهر شد و بقیه در کتاب
مزبور مسطور است و از حضرت صادق منقول است که جناب امیر المؤمنین بمنزل عایشه تشریف
آوردند و فرمود ندای فضه آب بیار تا وضو بکیرم کسی جواب نداد تا سه دفعه آنجناب خواسته و
بیآمد بمنزل سعیده حوراء انسیه فاطمه زهرا بیایید هاتفی ندا کرد که یا ابا الحسن دونک الماء
آب پیش تو هست بکیر آنرا و پس آنجناب ملتفت شده ابریقی از طلا مملو از آب بهشت دید در یمین
آنجناب کذاشته است پس وضو کرفته ابریق غایب شد آنحضرت بخدمت جناب پیغمبر رسید آنجناب پرسید
یا علی این چه آبی است که مثل مروارید از سر و صورت تو میچکد ما جرا را علی ما جری عرض کرد فرمود دانستی که
آن آب از کجا آمد و هاتف که بود عرض کرد که خدا و رسول خدا عالمترند فرمود هاتف جبرئیل بود
ابریق از بهشت و آب یک ثلثش از مشرق و یک ثلثش از مغرب و یک ثلث آن از بهشت پس جبرئیل
نازل شد و عرض کرد که یا رسول الله خداوند عالم بتو سلام میرساند میفرماید سلام مرا بعلی برسان و بکو
که فضه حایض بود لهذا برای شما آب نیاورد و جواب نداد پس جناب رسول خدا یا امیر المؤمنین فرمود آنچه
که جبرئیل از جانب ملک جلیل کفته بود پس امیر المؤمنین ع فرمود اللهم بارک لنا فی فضتنا یعنی خدای من برکت ده

## ذکر نکردن جناب پیغمبر اسم علی را بدون وضو

در بعضی ها و بعضی ها و ایضا مروی است که جناب رسول خدا بمنزل فاطمه زهرا تشریف آوردند
فرمودند پسر عمویت کجاست عرض کرد چرا اسم پسر عمویم را نبردید فرمود آب بیاور دختر حضرت
فاطمه آب آورد آنجناب وضو گرفت فرمود ای پاره جگرم علی کجاست ای دختر آنزمان چون بی وضو
بودم نخواستم اسم علی را بزبان بی وضوء بیاورم مؤلف گوید که محمد و آل محمد ترک اولی نمیکنند
چند حقیقه بی وضو بودن بر ایشان روا نبود و ترک اولی بود با نیست ترک اولی نکنند لیکن گاهی
ترک اولی میکردند از برای مصلحتی که مذکور بود مثل اینمقام که خواستند مرتبه جناب امیر المؤمنین ع را
بمردم بفهمانند ترک اولی کردند و در حقیقت این اولی بود نه ترک اولی و نظایر آن در اخبار بسیار است
عن ابی حمزة قال کنت عند علی بن الحسین ع والعصافیر علی الحائط یصحن فقال یا ابا حمزة اتدری ما یقلن
قال یتحدثن فی وقت یسئلون فیه قوتهن یا ابا حمزة لا تنم وقت طلوع الشمس فانی اکرهها لک ان الله یقسم
فی ذلک الوقت ارزاق العباد علی ایدینا یجریها وفرغ مؤلفه اقل العباد عملا و اکثرهم زللا
واعظمهم جهلا واملأ المذموم المشتهر بمحمد بن محمد النیریزی
الملقب من السلطان بنظام العلماء غفر الله ذنوبه وستر
عیوبه وکفر عنه سیئاته وضاعف حسناته وحشره
مع ساداته وائمته محمد وعلی وفاطمة والحسن
والحسین والتسعة المعصومین من ذریة
الحسین فی اعلی علیین وجعلهم
شفعائه یوم الدین
لیلة الخمیس ثانی
عشر
شهر جمادی الاولی
من شهور سنه ثمانیة وستین بعد الالف والمأتین
من الهجرة علی مهاجرها السلام فی دار الخلافة طهران حین اقامتی فیها واسئل
الله سبحانه ان ینفع به عباده انه علی کل شئ قدیر وبالاجابة جدیر وصلی الله
علی محمد وآل محمد بعدد ما عشر من العدد فی کل لمحة من الازل
الی الابد ولعنة الله علی اعادیهم بعدد ما
عشر من العدد فی کل لمحة من
الازل الی الابد

سال ۱۲۶۸ خورشیدی
بازبینی شد

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی

سال ۱۳۲۸ خورشیدی
بازبینی شد